وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ

کتابِ مُستطاب

ازالة الغُین

در علم

در مطبع سُلطانی اندرون قلعه مُبارک دهلی مطبُوع شد

تنبیه عظیم

مخفی نماند که چون مجتهد الزمانی بعد از وفات شهید المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین یکتای اورنگ
که میدان مباحث کلامیه از متکلمین اهل سنت کثرهم الله تعالی فی البریه خالی است و کسی نماند که در
معارضت تحفه و هل من مبارز بر زبان آرد از راه خدیعت که طریقه دیرینه ایشان است
استدلال بر ثبوت استفتا نمودند که بر اصول اهل سنت شهادت ریحان سید الثقلین
صلی الله علیه و آله و سلم اتفاقی نمی باشد و درین استدلال بنا بر حق پوشی و رنگ فروشی
تکیه و لفظ در تعریفات استعمال فرمودند که اشاره بدین معنی نماید که اصول اهل سنت
مجهول است غافل از آنکه مذهب صدر اول از حضرت اهل بیت و متقولین لسانی ائمه
معصومین علیهم السلام اجمعین همین است و در صحابه کبار کسی را کلامی نیست و احدی نتواند
گفت که ایشان مخالف اهل سنت بودند و بطلان این ادعا اظهر من الشمس و ابین من الامس
و عبارات الهی فقیر در کتاب [illegible] محمدیه علی المجوس القدریه که کتابی کبیر در قلع
اساس کتاب [illegible] است که والد ماجد مجتهد الزمانی اولا نوشته بودند تالیف کرده ام
[illegible] معتقد ایشان به ثبوت رسانیده ام و مانند بیهی آفتاب گردانیده ام که
حضرات ائمه بنصوص قطعیه در همین معنی ارشاد ساخته اند که قول بامامت ائمه اثنا عشر شیعه
بدان قایل اند بطلان مذهب [illegible] است و از هر کتاب امامیه عیانست که مذهب
اهل بیت عظام و اصحاب متقولین شیعه که اشاره بدان رفت مذهب اهل سنت بود
پس ملاحظه تعریض مذکور دل راقم پر خون شد تا اگر چه در تالیف بصارة العین
فی شهادة الحسین که جواب استفتای مسطور است بانتقام متوجه گشتم و از تعریض
[illegible] در گذشتم ولیکن در خاتمه رساله موصوف معذرت نهادم و داد تنبیه
بر [illegible] دادم که اگر طور تحریر مسدود سازند و طریق مناظره بعنوان تناسبه
[illegible] ساختند [illegible] آن مقام خواهی دید انشاء الله تعالی
[illegible] کتاب [illegible] ایزدی دو جلد عظیم سرمایه انتقام در زمان سابق پوشیده
دید بسبب آنکه رساله تشیید مشتمل بر [illegible]

بنجیں الوف تفضیح است عبارت آغاز رساله که حرفی از آن باشد نوشته [illegible] در رساله بر هم

بثمرة الخلاف که مضامین تلخ و شیرین آن در مذاق اهل شقاق و نفاق کیفیتی عجیب بخشیده قدح

گردیده و رساله موصوفه اشتهار تمام بین الخواص والعوام یافته بنظر فضلای اهل [illegible] رسیده سواد سطور

عنبرینش مشک سای ذهنهای کند بریشان گردیده و مفاد عبارات تلبیس نشیمن [illegible] سوء بهره

باشنیده یکی از هرزه درایان [illegible] و کره گویا ابن قدر [illegible] قاسم الزاد خلیفه که نامش [illegible] سعادة

است هر توجیهی که داشته بهم بافته رساله در جواب آن [illegible] اثبات تهادت بنا بر قواعد

اهل سنت پرداخته خود چون ثعلب در سوراخ کتمان خزیده سپر در معرکه انداخته تا آنکه گفته‌اند

ولکن بعضی اهل فراست از کیفیات آن رساله [illegible] قاسم عجیب الرقم مولوی سلامة الله

است و ایشان با پر سلوک طریقه [illegible] و تقیة آن را بر رساله دهلوی شهرت داده نسبت آن را

بشخص مجهول النسب دیده اند به کیفیت [illegible] الکفر ملة واحدة هر چند شبهات او تمام

و بیان [illegible] علی طرف الثمام بود لکن خوفا علی العوام الذین هم کالانعام اعراض از جواب

صواب [illegible] لهذا ابتدا از اوقات خود را صرف کرده خار خس [illegible] اشتدت به الریح

داد و [illegible] صحیح و مقالات صریح اشقیاء این گروه را [illegible] تفضیح ساخته [illegible] او این آغاز

رساله [illegible] است که در خطبه [illegible] خویش [illegible] این [illegible]

او [illegible] و این تمام عنقریب جلوه ظهور [illegible] که خطبه کتاب [illegible] از تیر زبانی ایشان هم

[illegible] اما آنچه در آخر رساله [illegible] نوشته اند که بزرگان سنیان [illegible] می شوند توقع [illegible]

را [illegible] بدین حال [illegible] در خاتمه کتاب [illegible] است [illegible] این [illegible] اول

[illegible] که بزرگان شیعه بر اصول خود شان [illegible] و [illegible] [illegible] و شروح

آن نیز بران [illegible] است [illegible] المتکلمین [illegible] در [illegible]

[illegible] محض است [illegible] قلمی [illegible] جواب [illegible] بلکه [illegible]

می نوشتند و [illegible] در جواب رساله [illegible] چنانچه باید [illegible] و این [illegible] را

[illegible] علی عدو [illegible] الاسلام که [illegible] مفصل کرده شده [illegible]

آخر جلد ثانی از این کتاب هم بشرح و بسط [illegible] مرده [illegible]

و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

الحمد لله تعالی که طبع مجلد اول از کتاب مستطاب ازالة الغین عن بصارة العین که از تصنیفات [illegible] قاصم ظهور المتشیعین امام المتکلمین نظام المتبحرین مولانا حافظ سید علی فیض آبادی ادام الله تعالی ایام افاداته حرفی از کتاب پرتوی از آفتاب است در [illegible] الاخری سال یکهزار و دو صد و هشتاد هجریه مقدسه شروع شده و در ماه جمادی الاولی سال یکهزار و دو صد و هشتاد و دو از هجرت نبویه علی صاحبها الصلوة والتحیة مختوم گردید

سلطانی اندرون قلعه مبارک دهلی مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ميسر المشكلات قيوم السموت والارضين ٥ خالق الكائنات
مدبر المكونات باعث الانبياء المبشرين المنذرين ٥ مزين السماء
بالكواكب معطى الالاء العجائب مخصص نبينا بالدلالة الاطائب
خير البرية اجمعين ٥ المبعوث الى الجن والبشر المغرب بتشفيع
المحشر محراب قبلة النبيين ٥ الذى يريهم معجزاته ويبلغ اليهم رسالاته
يتلو عليهم اياته وان كانوا من قبل لفى ضلال مبين ٥ نجل الذبيحين
امام ائمة الثقلين سيد الخافقين مهبط الروح الامين ٥ دوحة
المجد الاثيل دعوة ابراهيم الخليل الموصوف فى التوريت والانجيل
محبوب احسن الخالقين ٥ منهاج الولاية سراج الهداية صاحب
الجاه والجلال لخاتم قصر الرسالة سلوة القلب الحزين ٥ اول من
تجلى على الادراك مختلف الملائك مولى جميع الخلائق درة تاج المرسلين
النور الاول فى الظهور قرة عين الصدور صاحب الغرف والقصور
الحجة البالغة لاحكم الحاكمين ٥ انسان عين الاكوان قد و ... الا

شبهات الجن والانس والجان مؤسس الاسلام والايمان قاطع
شارب الرحيق المختوم خازن السر المكتوم القايم بين يدي الحي القيوم
لشفاعة المذنبين ۰ من يتمسك المخلوقات باذيال رحمته فامن عذاب
الله ونال مصلين عليه وآله يوم يقوم الناس لرب العالمين ۰
بدر الدجى شمس الضحى صدر العلى سيد الاولين والاخرين ۰
وسيلة الورى صاحب قاب قوسين او ادنى على الله مراتب اتباعه
في عليين ۰ ومن صلى عليه في نفسه اثنى الله تعالى ليلة دسته صفوة
الانبياء والرسل المعظمين ۰ صلى الله عليه وآله الطاهرين واصحابه
الانصار والمهاجرين ۰ سيما افضل الصديقين ۰ الذى اسلم
ريعان المبعث وسعى في تبليغ الدعوة ووضع منبرا وخطب خطبة
يشمل هجاء المشركين ۰ ودعا صناديد القريش فامنوا بدعوته و
اسلموا بارشاده فصاروا مخلصين بل ائمة الموقنين ۰ فجعله الله سبحانه
واسطة فيض هذا النبي الامي الخير الامم المكرمين ۰ وكثر ثواب
حسناته واوصل الى اقصى الغايات درجاته بدلالة آيات
الذكر المستبين ۰ ثم لما رحل النبي صلى الله عليه وسلم الى الفردوس
[illegible] الاضطراب والمظنة وسلم تسليما للناصحين ۰
ورفع اختلاف الامة وكشف حجاب الغمة وهداهم الى الصراط المستقيم
وثبتهم على الدين المتين ۰ فاقام السنة وازال البدعة وقوم الاود
[illegible] العباد وجاهد المرتدين ۰ والفاروق الاعظم قامع بناء الكفار
قالع اصول [illegible] مؤسس دولة الاسلام والايمان مشيد
اركان الاذعان [illegible] اليقين ۰ الكاسر شوكة الاكاسرة و
الهادم قصور [illegible] كما بشر به يوم الخندق رئيس المخبرين
الصادقين ۰ وذى النورين الذى بذل امواله في نصرة الملة وجهز

يبشر المو[illegible] بان دفنه الجنة كما ورد فى الحديث عند المحققين
والمرتضى صفوة الانبياء ذروة الشرفاء عروة الوثقى خاتم الخلفاء
الراشدين ه رابع الاربعة المتناسبة المتقدمين ه كما دل عليه سلام
من علمه من لدنه علما وهو المراد فى اصول المخالفين ه قامع باب
الشبهة محبة اهل البيت الاطهر كاروب يوم الاحمر دافع خلاف
الباغين ه كاشف غمه دافع همه وهو ابن عمه مظهر العجائب معدن
الغرائب يعسوب المتقين ه والسبط الاكبر المجتبى الذى ظهر على يديه
معجزة جده المصطفى يعنى اصلح الله تعالى به بين الفئتين العظيمتين
من المسلمين ه والسبط الاصغر المظلوم كالشمس بين النجوم الذى
ارسل اليه الشيعة كتبا عجز عن احصائها وصف البالغين ه كما
روى صاحب البحار وهو رئيس المحدثين المحققين ه فارسلوا رسلا
وبذلوا جهدا يدعون ولاء اهل البيت المطهرين ه فلما راى الحاصم
واستيقن الحافهم ارسل اليهم اخاه للبيعة وترويج الشريعة جاوا اليه
يهرعون كذاب الناكثين ه ثم لما اتاهم عبيد الله رئيس المنافقين نزلوا
فى عهودهم ونبذوها وراء ظهورهم كما هو شان الرفضة الحاد عين [illegible]
فح اظهر بعضهم ما بطنوا من النفاق بعد ادعاء الوفاق فظنا انهم
انهم اتبعوا امير المومنين ه حيث لم يحرك سيفه ولا [illegible]
ضربت سيدة النساء واسقط الجنين ه بل جحدوا كتبهم وانكروا
رسلهم وزينوا سقوفهم وسلوا سيوفهم على امام الشهداء اشرف
السعداء كما بين صدوق المتشيعين ه فاراقوا دماءهم وسبوا نساءهم
حتى لم يبق من الذرية الطاهرة الاسيد الساجدين ه فتسمع ما
اقول وسترى ديباجة تشئيه المجتهدين ه ثم كادوا كيدا وصادوا
صيدا الا خرج اهل السعادة من الشيع الاولين ه مبادرين للانتبار

طالبین للثأر ناصرین لاهل البیت المطهرین ٭ فجعلوا یلطمون الخدود
یشقون الجیوب یلبسون السواد یظهرون الوداد للائمة الهادین ٭
یکثرون مزید البکاء علی قتلی الشهداء والقادة النجباء والسادة الاصفیاء
المقدسین ٭ فنحن لا نتوقف فی شأنهم وانصارهم واعوانهم [illegible]
وابیهم ابن سباء اللئیم ویزید اللعین ٭ ونتبرأ من زرارة وهشام [illegible]
والنصاری والمشابهین من المبتدعین ٭ والذی ذکر کانه فی انصاف
متبادر لسانه علی الآفاق حتی شعر الکلب فی وجهه فانهم کانوا من الشیاطین
اما بعد بر دانشوران عالم خصوصا حق پرستان از بنی آدم ظاهر میکند
کمترین بندگان خالق ذو المنن حیدر علی بن شیخ محمد حسن بن شیخ محمد ذاکر بن
شیخ عبد القادر دهلوی قدس الله تعالی اسرارهم واتم لهم یوم القیمة انوارهم
که در عهد نصیر الدین حیدر پادشاه این شهر که مجددات امور باقصی الغایات
رسیده و مزید سفاهت غشاوهٔ شقاوت را بر بصره یکی از متشیعین تنیده
بود بحدیکه امام غایب عن الابصار الحاضر فی الامصار که کتاب اکمال الدین
واتمام النعمة از مبتدعات صدوق الکواذب بران گواه است بر بسیاری از
مخدرات تتق عصمت وطهارت سنبل وریحان چمنستان عصمت ونضارت
سمن سیمایان لطافت اساس نازنینان رنگین لباس گلرویان نازک اندام سمن
بویان خوش خرام که چشم احدی نظیر ایشان در حسن و جمال ندیده و گوش کسی
در خوبی و اعتدال مانند ایشان نشنیده حتی که اگر احیانا بر بعضی از خادمات این
[illegible] خادمات حضرت امام کائنات بر اصول اهل خرابات نظری از رهگذر
[illegible] این بیت [illegible] **بیت** آفاق را گردیده ام مهر بتان ورزیده ام
بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی دیگری ٭ ولقد افاد واجاد من قال فی امثالهن
نظم نه بالا سمن سینه و سیم ساق ٭ بهر کار بادی کنند اتفاق ٭
همه نازنینان و بالا چو تیر ٭ ز پستان هر یک شکر خورده شیر ٭ یکی قامتی با حریر است نرم

بگرد و جدا از هم ایشان رسته بیم * فرشته داریشان به بیند دلیر * و گر بیند آید زبالا بزیر
درخشنده هر یک در ایوان باغ * چو در روز خورشید و در شب چراغ * نظر طاقت آن ندارد ز نور
که بیند در ایشان نزدیک و دور * بگوش کسی کی آید آوازشان * سر خود کشد در سر نازشان
ز لعل و گهر زیور گردن و گوش * لب از لعل کانی و دندان ز در * بچهره چو آتش لعل عارض چو آب
فروزان تر از ماه و از آفتاب * همه تنگ چشمان مردم فریب * فرشته ز دیدارشان ناشکیب
نزول اجلال میفرمود و نتایج و ثمرات آن رفته رفته بترقی معکوس در هر موسم
بهار از بطن این پادشاه جم جاه رو می نمود یعنی حضرت صاحب الامر را مسافرین
جزیرة الخضراء و ساکنین دیار جابلقا و جابلسا بعد از آنکه خاک بیابان در طلب امام
مفقود بسر ریختند و گرد محنت حرمان از هر گوشه می انگیختند بشبستان ظل الهی
بلکه آغوش پادشاهی می یافتند لیکن گاهی بمصداق مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا
و زمانی فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا مثل مجلسی و دیگر محدثین بنی الجان آن شیخ
ران مولود می پنداشتند و این بدان ماند که بروایات بحار و حق الیقین محمد معظم
امام قبل از ظهور در حیات حضرت حسن عسکری علیه السلام بصورت مرد تمام
دیده و شناختند و شیعه عراق بعد از وفاتش بشکل اطفال ملاحظه کردند
و بتعداد علامات پرداختند پس درین زمان که انواع اهتمامات و زیب و زینت
آن بدعات بر صفحه گیتی نمایان میشد و الوف تاویلات ماولین و صنوف
اجتهادات مجتهدین کما اشرنا بتعظیم این روز و روز عید بابا شجاع الدین قوم
ستمند معتقد زردشت و زند مرتب میگردید روزی برادرم حاجی سید میر علی
اوصله الله تعالی الی ما یتمناه و وفقه لما یحب و یرضاه که هم تعلق ظاهری و هم
قرابت یعنی نسبت برادر زنی با بنده دارند و تحقیق کتب کلامیه هست میگا
دفتری متضمن اثبات امامت بدترین کائنات یعنی یزید شقی و ابطال تنها
بهترین ذریات طاهرات یعنی ریحان حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
بمن دادند چون آن با مضمون بگفته برادر معلوم و ارسیدم قبل از آنکه مطالعه آن

شروع کنم پرسیدم که این مفوات و هذیانات از کیست و باعث این تصنیف
و عداوت اهلبیت چیست جواب دادند که از خشک مغزیهای مجتهد الزمانی
است و از نتیجهای متبعین خطوات الشیطانی و اصل این قصه آنکه مجتهد
الزمانی شبی بر طبق معمول بدیوانخانه حکیم الهی بخش آمدند و از هر دری سخن
راندند و پرسیدند که مدتی است که شاه سلامت الله را ندیده ام مگر اکنون
نزد شما نمی آیند حکیم صاحب گفتند که اختلاف اوقات باعث عدم ملاقات
است مثلا ایشان قبل از جناب آمدند و چون رفتند جناب تشریف ارزانی
داشتند و منعکس بالعکس و یکی از حضار که از جمله اهل سنت بود گفت که
مولویصاحب قرین صحت و اعتدال و مشغول بمواعظ و اشتغال اند در ماه
گذشته که عاشورا روز جمعه اتفاق افتاد مولویصاحب مذکور بعد از وعظ
قرآن مجید واقعه کربلا معلی بیان کردند بسیاری از اهل مجلس آنقدر زار زار
گریستند که گریه در گلو گره شد مجتهد الزمانی گفتند که مرا از گریه عوام و بیقراری
انام بشنیدن مصائب اهل بیت عظام عجب نمی آید عجب اینست که شاه صاحب
واقعه کربلا را بیان میکنند و این فرع شهادت امام حسین است و هرگاه
شهادت آنجناب بر کتب سنیان منطبق نیست و علمای ایشان از ذکر این
واقعه منع هم کرده اند شاه صاحب را چه افتاد که با وصف علم و دانش از
اصول خود غفلت ورزیدند آن سنی گفت که از شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه کسی انکار نتواند کرد و معاذ الله که علمای سنیان از ذکر واقعه کربلا
[illegible] کرده باشند علما که آیات و احادیث را بیان میکنند معمول شان از قدیم
[illegible] این است که درین روزها ذکر اهلبیت می نمایند و واقعه کربلا مطابق
[illegible] من بابه [illegible] نمایند و هزاران کس در وعظ جمع میشوند و میگریند
[illegible] صاحب مزبور تائید این قول نمودند و گفتند که عزاداران اهلبیت
هر دو فرقه هستند و مجالس یکجا هر دو فرقه می آرایند و صدقات و صلات

و قرارت فاتحه و درود نیز هر دو فریق بعمل می آرند و علمای هر دو قوم قیام
باین امور دارند تا که عبارات کتب معتمده اهل سنت بنظر نرسید آنچه مناسب
ارشاد کردند اعتقاد نتوانکرد که ع تا رم نمی آید باور نمی آید مجتهد الزمانی گفتند
کلام در حجیت کتب سنیان ثابت شود من عنقریب ان شاء الله تعالی
مدعای خود را از کتب معتبره ایشان مدلل کرده نزد شما می آرم بعد چندی مجتهد
شیعه این دفتر نزد حکیم صاحب آوردند و رسانیدند نقش نزده لود
تاکید بلیغ کردند و درباره تحصیل جواب حکیم صاحب ابرام داشتند این همه
تقریر برادر مسطور بود که از متواترات است و هزاران کس از اهل شهر میدانند و شیعه
را بالخصوص تصدیق این مقدمات از آغاز تا ختم الخلافه هم تواند شد و هذه عبارتها
اما بعد درین حین زمان که اعلام غوایت مرفوع و اعلام هدایت موضوع است
بعضی از اجله اصحاب سنت و جماعت و اعزه ارباب فطنت و براعت که بجودت
ذهن و سلامت طبع معروف و بوصف جمیل عرفان و حسن اخلاق موصوف
اند بسبب الفت و استیناس بحضرات رفقه این دیار اخلاص زاید تعلی با قد
سلف در ولای عترت اطهار بهم رسانیده در عشره محرم الحرام بروایت مقتل
سبط حضرت سید الانام در مجالس وعظ قیام و اقدام میفرمودند هرگاه این
حدیث غریب قارع صماخ اهل حرمین کشت گردید بنظر مزید خیر اندیشی و فرط
محبت کیشی ملتمس شد که چون بنا بر قواعد سنیه و اصول سنیه شهادت سبط
حضرت خیر البریه ثابت و متحقق نمیشود لهذا جسارت بر ذکر چنین روایات فرمودن
مخالفت با ضوابط اسلاف رشادت اتصاف خود نمودن است و بسا که چنین
روایات بسبب اتصال سلسله نقل منقده بتصحیح بعض خلفای راشدین و مصدق
مزعومات مفتریات متشیعین میگردد درین هنگام بعضی از مجلس نشینان کلام
معجز نظام حضرت خیر الانام استیجاب فرموده اصرار ان صدیق جلیل بر ابطال شهادت
آن قبیل اسمعیل من سلاله ابراهیم الخلیل بدین فقره مدلل جرم و فی الواقع

[illegible] استعجاب شاید انتقال را بلباس استفسار آراسته بخدمت با عظمت

فرستاده تحریر فتوی بران خواسته انتهت بعینها باز با برادر سطور گفتم

این دفتر شما که داده اند گفتند مولوی شاه سلامت الله گفتم مقصود شان ازدادن دفتر

چیست گفتند استدعای جواب با صواب که شغل کتب درسیه شغلی دیگر است و شغل

کتب کلامیه و دینیه امری آخر و کتب مخالفین کجا میسر و در استعاره و جمع آن

اندیشه صدگونه ضرر گفتم بعنایت الهی جوابش نزد من بغایت سهل است و

آرزوی دل دوستان چهل و لیکن بعد الاظهار اقامت درین بلده که کتب چنین

خصوصاً کتب رفضه و آمادگی اسباب تالیف بغایة السعی و صرف مبلغ کثیر از

دراهم و دنانیر بهم میرسد و با تنها فرصت بگوشه تنهائی خیری در رد اباطیل و

خرافات مجتهد الزمانی و فانی و دیگران از متبعین عز از ذیل نویسم سخت مشکل خواهد

شد **القصه** هم نظری بدفتر مزبور می انداختم و هم با برادر موصوف قیل

و قال میکردم چون مطالعه باین نوع تمام شد برادر ممدوح آغاز اصرار کردند و

گفتند که بالضرورت متوجه جواب باید شد که حضرت مولوی صاحب درین

امر هیچ عذر نخواهند شنید و هرگز دامن مساعی از دست نخواهند گذاشت که

مجتهد برایشان درباره جواب سخت تقاضا میکند و مهلت روا نمی دارد

الغرض این صحبت یکدو ساعت منقضی شد و بعد چند روز ملاقات دست

داد همینکه مراد بدین سلسله سخن را بلا واسطه بحرکت آوردند و گفتند که سید امیر علی

هر چند عذر شما نزد من تقریر کردند لیکن زنهار این اعتذار را بگوش اصغا نخواهم

آورد [illegible] حال جواب این [illegible] که [illegible] مرا در تب و تاب آورده بلکه بیخود

[illegible] ده و [illegible] تعرضات [illegible] تاکیدات زبانی احباب دقیقه نا مرعی

[illegible] هم [illegible] شما را از مدتی شغل مطالعه کتب دینی و

[illegible] [illegible] و مقالات حضرت [illegible]

[illegible] است و [illegible] روایات هر دو کتاب نزد من مانده

و خاطر بمطالعه آن خورسند گشته و این امر را هنوز بطور راز سربسته در خاطر نگاه
میدارم و گاهی نزد کسی بقید عبارت نمی آرم و در کتب درسیه بدستور قدیم
منهمک ام مبادا چیزی نویسم و موجب رنجش شود پس مقتضای مصلحت
شناسی همین است که التماس را قبول کنید این راز و نیاز با من گفتند و هر دو
دست بتضرع تمام بستند و مرتبه الحاح را داد و بالا ساختند و آنقدر تکرار و اصرار
میکردند که بیانش کما ینبغی صورت نمی بندد گفتم مگر شما ندیده و نشنیده اید
که مجتهد الزمانی و فانی در پی آن علما شدند که از کربلا معلی و دیگر مشاهد ائمه
هدی درین بلاد رسیده و از دودمان اساتذه ایشان بودند پس بمجرد آمدن
ارباب این شهر تعظیم و توقیر آنها زاید الوصف بجا آوردند و راه حسن عقیدت
نسبت بایشان سپردند دیگ حسد در جوشش آمد تا بالآخر بعد از مکالمه لسانی
و تقریرات زبانی آبروریزی را قصد کردند بلکه در هلاک آنها افتادند و در انجام
آن مسکینان با بابای ریگ و عرصات تنگ بجانب فیض آباد فیض بنیاد تشریف
ذوی مناصب دارا ... خواهند مرا کاربرداز سرکار جناب عالیه انار الله برهانها
... باکثیر بسر کرده ... کفالت میگرفتند و امروز اگر کسی از اصولیه استعدادی
پیدا میکند و در تکمیل خود میکوشد سوای حقد ایشان سخت متوحش میشود چنانچه
صوفی صافی این همه را شنیدند لیکن هرگز بسمع قبول جا ندادند و بر زبانش
این ابیات مترنم شد نظم همه بکار خود ای واعظ این چه فریاد است
مرا فتاده دل از کف ترا چه افتاده است * بکام من نرساند مرا الستی چون سخنی
نصیحت همه عالم بگوش من باد است * لاجرم نظر بر آن تحقیق و امر سربسته معنوی
منتظر گردیدم و گفتم که طوعا و کرها برگزیدم اگرچه مصلحت ندیدم و لیکن شنود
استماع اصلا جا یافت گفتند آن چیست گفتم نقل دفتر مذکور برسیده ام
بستر چنانچه باید نمی شنود ... باید اصل دفتر ... پیش ما فرستادن
فرستادن و ابیضمون ... نوشتن یا زبانی پیام دادن را استقبا

آیا پس میرے مصرع من نخواندن عاجزم پس در نفهمیدن چه باید گفتند
هیچ نفهمیدم گفتم مشتمل است بر مصلحتها یکی آنکه نفس او فربه خواهد شد
خولت تن بینی او از یکی بهزار خواهد رسید و خواهد فهمید که سنیان در جواب
عاجز آمدند و حسن بهتان گرفتند و من در آنزوا جواب الشیر بی ذکر تمام سر انجام
میدهم و لعنته بعد از رعایت مصالح ظاهر میکنیم پس حیرت و ذلت او زیاده
تر و لاف زنی و بالاخوانی او که روبروی مقلدین خواهد کرد اظهر خواهد بود
دوم آنکه برین تقدیر مجتهد در پی ما و شما نخواهد شد سوم آنکه عاجزی باعث ظفر
و سرور و موجب غلبه است بر حریف مغرور چهارم آنکه بسیار باشد که آدمی قصد
انتظام امری می نماید و باوصف آسان بودنش از مکمن قوت بفعل در نمی آید
و از ینجا گفته اند ع ای بسا آرزو که خاک شده القصه باین قسم مصلحتها تصریح
کردم و گفتم که شروطی دیگر بعد ازین اندک خواهم گفت باید بر همه کار گشت
که از همین قسم مصالح خواهد بود این گفتم و به بنده خانه آمدم و بزودی نقل دفتر
مسطور برداشته و تصحیح و مقابله آن پرداخته مطابق وعده خود نزد صوفی صاحب
فرستادم و ایشان این شرط را چنانکه گفته بودم بجا آوردند مجتهد از غایت شادی
باوصف مشاکلت عمر و عیار در پیرهن نمیگنجید و عرصه وسیع عالم را از مزید سرور
و ابتهاج بر خود تنگ می یافت و یقین میدانست که درین باب بر سنیان
چیره دست شده و مانند شیر عرین بر گور و گوزن غالب گشت چون مجتهد از هر
طرف ناامید گردید و خواست که تحریر او مخفی نماند بر هر خاص و عام [illegible]
بطور [illegible] لاجرم این استفتا بجای دیگر فرستاد چنانچه این معانی هم از
[illegible] ثمرة الخلافت مصدق میگردد و عبارتش با نقدان لفظ آخر از کلمات
[illegible] سابقه اینست لکن صدیق موصوف [illegible] [illegible] و
اندیشه [illegible] [illegible] پاس حفظ [illegible] صحابه کبار و حمایت
ای اسلامت [illegible] گوارا [illegible] وعثمان را [illegible] داشتند

چون از ان عارف واصل از تحریر جواب یاس کلی حاصل شد استفتای مذکور
را بخدمت دیگر حضرات مرسل داشته خواهان جواب باصواب گردیدم آخر
الامر نوبت آن استفتا بملاحظه مرکز دائره عدالت و محور کره نبالت قطب
سپهر قضا جوز هر سمای افتا مفتی اعظم و مدرس افخم رسید و از قلم دقت رقم
ایشان سطری چند در مقام جواب تراوید چون آن جواب مخالف اصول مسلمه
و مناقض قواعد مقرره بود بنابر آن تنبیها للناظرین و تشحیذا لاذهان الناظرین
بتحریر جواب الجواب او تمیزا للخطاء عن الصواب پرداختم والله یحق الحق و هو یهدی
السبیل انتهی کلام العلیل بالجمله هرگاه جواب استفتا را قریب خاتمه رسانیدم
روزی بحضرت صوفی گفتم که الکنون مصلحتی دیگر مرعی شود و شرطی دیگر وفا کرده آید
تفصیلش آنکه روزی روبروی سید بنده علی و تصدق حسین وغیرهما که برای
تحصیل کتب در سمت تو د شما می آیند و مذهب تشیع دارند و پیش مجتهد الزمانی و
[illegible] التمس میرود باید گفت که ما ببلای غریب گرفتار شدیم [illegible] که آن استفتا
[illegible] رفته تا بدیار مغرب رسیده و کسی از [illegible] باسا [illegible] قلم بجواب التمس برداشته
امید [illegible] گفتم که قواعد بسیار بایں صورت منظوری است یکی از آن است که
[illegible] جواب نزد مجتهد الزمانی یقیناً ذهن او بسوی ما [illegible] خواهد شد حالیا
شرطی دیگر میگوییم که هرگاه عنقریب از تحریر خاتمه فارغ شوم و آن رساله انشا
[illegible] باتمام [illegible] باید کرد و از دست خود مجتهد یا بواسطه وصول استفتا پیشکش
[illegible] آن بخشش و فقه [illegible] نباید داد بلکه مصلحت نزد من آنست که بوساطت
[illegible] متعلقان سرکار [illegible] که متقی [illegible] باشد باید سپرد تا او بنام [illegible]
شهرت داده نزد مجتهد [illegible] در این باب هم [illegible] موفق بود [illegible]
علی الرأس والعین [illegible] است [illegible]
[illegible]
مجتهد الزمانی [illegible]

غایب و اهم ... ملاقات از حد درگذشت المختصر چون بنده

صاحب پیام ... که ... طلب و برادران ثقات که این خبر نوشته

اند ... فرستادنش ... پس صوفی صافی هر روز تا ...

دلکها نزد ... در مذکوری ... و ایشان روبروی من نقل میکردند تا آنکه

بنده با وصف ... روزهای کبری و دواهی عظمی یعنی وفات بعضی

از احباب و قید و بند بعضی از ساکنین فیض آباد که با من اخلاص

و نسبت تلمذ داشتند و در تخلیص او بس آسیمه سر بودم فارغ الذمه نشستم

و روزی اجزای این رساله نزد ایشان بردم چون دیدند که ختم شد ... یکدو

ورق نظر انداختند از غایت فرحت و ابتهاج پا بر زمین نمی گذاشتند و عجب

حالی بود که به دیدن تعلق دارد نه بگفتن و شنیدن و لب زبونی اعدای

دین یعنی اتباع ابن سبا لعین اینهمه خوشوقت شدند گفتم هر چند این رساله را

هر چند در عین مصائب و مکروهات چنانکه سابقاً نوشته ام و دیگری در ضمن

قیودش کارهای عجیب متحقق است که در هر قید تا به السعی علمای امامیه

را بباد فنا داده ام و یک یک حرف بسیاری از اوراق کتبشان را

زیر و زبر کرده ام ممکن نیست که جواب این دو سه جزو را در یکدو ماه تحریر

سازند و مقدرتی ندارند که تمام آنرا در تمام عمر رد نمایند لیکن جسته جسته

و خود را بوادی تغافل و تجاهل سپرده و ظهور ابهم با وصف تعاون

و تشارک رفضه و اجتماع هرگونه سامان بدون یکدو سال متعذر است

و چون بظاهر ابتدای مناظره ازین رساله است برای قید ... مجتهد الزمان

و اولیای او دامی گسترده و دامها انداخته ام و بیشتر ترکیب عبارات

بعنوانی در کتاب تحریر شده ام که در بادی الرای تغلیط نمایند اگر نسبت

بی غوری ... و بعد از ... تعاملها نوشته ... اعتراضها بر کلام عرب ... والبلغا

بلبنا ... جناب جمهور این امور را ... نشنیده تغیر شد

پس شروع نمودند در خواندن و در آغاز عبارتش بعد ما تصدروا الامر
بقتل الامام و اشباهه تقریباً حیرت گشتند بادی به بیان شان مطمئن کردم
اولاً حیرتی که در لفظ اشباهه ایشان بود زوال پذیرفت و هم عبارت مع ان الامام
الخ که حالش عنقریب می آید دعوی خود را که بر تقدیر تغلیط آن اعتراض
بر قرآن مجید متوجه خواهد شد مانند اجلای بدیهیات روشن ساختم و در آن
روز مطالب چندی از اوراق رساله بقلب شان راسخ کردم روز دیگر
نیز خلوتی بهم رسید پس مشکلات آنرا بذهن شان قرار دادم از تنگی
وقت و اشکال بار بار تقریرات سابق را اعاده می خواستند آخر در چند
روز این مراحل نوردیدم و طرار مطالب و معانی رساله را به لوح ذهن
شان بربستم آن وقت جا گزین دل که جناب شان شد که اگر اولین و آخرین
سنیه همگر مظاهرت نمایند و یکی مر دیگری را دستگیر و ابو الجارود
قائد ابو البصیر گردد و غیبت به صحبت مبدل شود نتوانند که حرفی را از رساله
رد کنند و به هر طرف که در عرصات تاویلات خواهند شتافت جز
خیبت و خسران چیزی نخواهند یافت و بر اصول موضوعه شان زینهار
شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه ثابت نتوانند شد و اگر بعد
از علاج قوی ناسوری التیام گیرد یا سوری بهم رسد که هرگز زوال نپذیرد
کما قال قائلهم بیت یک دل و خیل آرزو دل بچه مدعا دهم * تن همه
داغ داغ شد پنبه کجا کجا نهم * از اتفاقات قضا و قدر دران زمان که این
امور بمنصه ظهور رسید و مصائب واقع شد وبای هیضه در کمال اشتداد
و هر کس بحال خود گرفتار بود و قیمت زمین قبر بجائی رسید که حضرت سید
الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله وسلم بخطاب ابو ذر غفاری رضی الله
عنه مصاحب خویش بیان کرده بود کیف بک یا ابا ذر اذا کان بالمدینة
موت یبلغ البیت العبد حتی یباع القبر بالعبد عهد یا وقت شنیدن

یعنی که رساله از دیار مغرب فرا رسیده دست از تقاضا کشیده بسبب
آنکه بعضی از فرزندانش سفر آخرت گزیده و شاه صاحب بجای خود
آرمیده بودند همینکه نائره این بلا فرونشست باز تقاضا شروع شد و صوفی
صافی قصد کردند که نزد حکیم الهی بخش که واسطه وصول استفتا است
چنانکه دانستی بعجلت تمام روند و از دست خود رساله را حواله کنند
بشنیدن این خبر سراسیمه گشتم و تحذیرے بیش از پیش هم بواسطه برادر
موصوف و هم بلا واسطه بعمل آوردم و سخن بران قرار گرفت که یکی از اعیان
اهلسنت که با سرکار انگریز متعلق و در وثاقت و متانت ضرب المثل باشد
این رساله را باو سپرد تا او تدبیر فرستادنش علی رؤس الاشهاد نزد
مجتهد کند هر صغیر و کبیر از خواص شیعه و سنی بداند که نزد مجتهد رسید
الحاصل در همین اثنا روزی برادر محمد صبح آمدند و سر خود میکوفتند
گفتم مگر از آنچه من تحذیر میکردم واقع شد گفتند بلی دی روز وقت شام
حضرت صوفی نماز مغرب گذارده نزد حکیم صاحب تشریف بردند ایشان
پرسیدند که این اوراق چیست گفتند رساله مغربیست پس شمع را نزدیک
کردند و کسانی را که گرد و پیش حاضر بودند و لیاقت فهم و ادراک داشتند بعلا
دادند که بیائید و رساله مغربیه بشنوید پس مولویصاحب رساله را آغاز نمودند
جناب حکیم صاحب و دیگر مردم چون مدح مجتهد الزمانی در ابتدای رساله این
الفاظ شنیدند که جناب اجتهاد مآب عالی قباب نبیل اوحد مولوی سید
محمد دام الله فیضه و افضاله و حبل الی الخیر آله منبسط شدند و گفتند که حقیقت
اینست که محرر این رساله فاضل ادیب می نماید و غالب که خوب نوشته
باشد بالجمله مولویصاحب رساله را میخواندند تا رسیدند بجائیکه
مجتهد الزمانی از غباوت و حماقت و نادانی خلافت یزید پلید را بر خلافت
خلفای رسول ربانی ترجیح داده و بنده مناسب مقام این شعر نوشته

بودم طبیب از کرامات مجتهد چه عجب که گریه ناشید گفت یاران ا
حکیم صاحب با وصف مزید حلم و وقار بهم برآمدند و بیکبارگاه مغلوب
غیظ و غضب گردیدند و دیگر حکما و اطبا عهد صحبت شکستند و دست بر چین
قانون زده بطرف داری مجتهد کمر بستند و طریق عناد و جنگ بره پیش گرفتند
چنانکه شیخ در بوستان میفرماید **ابیات** فقیهان طریق جدل ساختند
لم لا نسلم دراند اختند * گشادند باهم در فتنه باز * بلا و نعم کرده گردن فراز
تو گفتی خروسان شاطر بجنگ * فتادند درهم بمنقار و چنگ * یکی بیخود از خشمناکی چو مست
یکی بر زمین میزد هر دو دست * وعوام کالانعام کر این شور و غوغا بر بام شنیدند
آواز غیظ و غضب جناب حکیم صاحب و همنشینان شان گوش کردند از هر
طرف گرد آمدند و حقیقت حال را نمی دانستند مگر آنها نیز آوازهای تند را از
زمین بعرش برین میرسانیدند که کیست که حکیم صاحب را بخشم آورده
و پیش حلیم و کریم را رنجانیده بزنید و برانید چون ملوی بر بام رو داد و دران
وقت کسی کسی را نمی شناخت مولوی صاحب دست از تقریر برداشته آخرای
رساله گذاشته بیاوری عصای خود گام زدند تا کام سر خویش گرفتند
بصعوبت و سلامت تا بجای خود رسیدند حالا مگر امید سلامت جز بنام نداشتند
گفتم افسوس که حضرت صوفی عهد موثق را شکستند و برانداز من کار
نبستند و من سوار میشوم و نزد ایشان میروم تا در امور دیگر عهدشکنی و خود
فروشی خود دستهای نفرمایند و راز سربسته را فاش نکنند باری بزودی
رسیدم و حال پرسیدم مطابق اظهار برادر مرقوم الصدر بیان کردند و از
غیظ و غضب حکیم صاحب که از شنیدن تقریر او از جا رفتند و قصه کوتاه را
دراز نمودند تعجب میفرمودند گفتم هیچ تعجبی نیست که اعوذ بالله من غضب
الحلیم در روایات آمده و رفتن بر مکان حکیم صاحب و تخلف عهد موثق
رساله معلومه از دست خود دادن خلاف مصلحت واقع شده من عهد

دست ندانستم بتملق بر ریش درویش پاشیدن و دل مسکین را بکرلک طلا
بپاشیدن باز گفتم که حالیا شروط دیگر را از دست نباید داد و وفای آن بقید
العین باید نهاد و الا کار از دست و دست از کار میرود و سعی من در قید و بند گرگ
کهن رایگان میشود پس باید دانست که متن این رساله هنوز کسی را نیاموختم و مطلق
آن را گاهی پیش کسی نگفتم الا نزد شما که در چند صحبت از اول تا آخر بقلب شما راسخ
نمودم گفتند امر واقعی است گفتم اکنون که رساله از دست شما بمعتقدین و مقلدین
بمجتهد رسیده لا محاله شما را به بیان معانی آن عبارات که اشاره بدان کردیم و در حقیقت
بکمین نشسته ام و مرغ دانا را بدام و دانه گرفته ام تکلیف خواهند داد هرگز باین
وادی قدم ننهید و همین قدر بتاکید بگوئید که من محرر این رساله نیستم اگر شما را در
مطلب این رساله ضرور است و بدون آن در جواب حیرانید باری خطوط بشهر و دیار
مثل دهلی و اکبرآباد بفرستید شاید نشانی از محرر پیدا شود و مدعای شما بر آید که قصه
زمین برسر زمین **الغرض** مقید ماندن مجتهد در ان عبارت بهتر از انست که
نجات یابد و برهنمائی از ان خلایها بدر آید و در عنادیکه شاید تا اهل علم و فضل
گویند که مجتهد بدون فهم فلان رساله را رد کرده و معنی سخن از آسمان و جواب
از ریسمان متحقق گشته بالجمله صوفی صاحب را بار بار می فهمانیدم و میگفتم که خدا
را خلاف عهد مکنید و رموز را بر ملا مگوئید و بدعای خاطر نگاه دارید قسمهای شرعی
میخوردند که اکنون هرگز خلاف گفت شما نخواهم نمود و امر که پیش آمد بشامت
اعمال رفت **بیت** گناه گرچه نبود اختیار ما حافظ * تو در طریق ادب باش و
گو گناه من است * پس از انجا برگردیده بخانه خود آرمیدیم همینکه دو سه روز
گذشت رقعه مجتهد اسمی صوفی صاحب رسید **سوال** از مولوی صاحب
جم المناقب مولوی سلامت الله صاحب سلمه الله در رساله که بزعم بعض اصحاب
از شاهجهان آباد آمده چنین مرقوم است مع ان الامامة بیعة الواحد و الاثنین
موقوف حقیقة کیف لا و لیس عندنا غیر النبی صلی الله علیه و سلم معصوما الخ *

ترجمه اینها عبارت موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن بر طبق قواعد نحویه نوشته
عنایت فرمایند فقط انتهت بعینها و آنچه ایشان در جواب نوشتند همان مضمون
بود که تحریر و تقریرش عهده موثق از ایشان گرفته بودم لیکن بزیادت چیزی
الفاظش اینست بجناب افادت مآب خدام ذوالاحترام مولویصاحب
عالی مناقب والا مناصب دام مجدهم بعد عرض نیاز گذارش است که در خصوص
تحریر ترجمه عبارت مع ان الامامة الخ موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن بر طبق
قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورد مباهاتم فرمود جوابش اینست که برین قدر
چه موقوف است فقیر در اکثری از مقامات رساله معلومه متوقف و متردد هستم
از حقیقت حال محرر رساله آگاه باشد یا جناب والا بنده بلد این کوچه نیستم والسلام
خیر ختام بعد از این مجتهد عذر ایشان قبول نکرده رقعه دوم نوشت که مولویصاحب
جمیع المناقب رفیع المناصب زاد مجده رقیمه کریمه ورود فرموده مقوم خاطر بهجت
مشحون گشته بود که در خصوص تحریر ترجمه عبارت مع ان الامامة الخ موافق
لغت عربیه و حل ترکیب آن بر طبق قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورد مباهاتم
فرمود حضرت سلامت محرر جواب رساله معلومه از خدمت سامی سوال ترجمه و
حل ترکیب عبارت مذکوره نموده بود فقیر محض واسطه ارسال آن بخدمت
بوده ام که خود هم مشتاق ترجمه و حل ترکیب آن هستم آنچه بخیال شریف در ترجمه
و حل ترکیب آن بگذرد بی تکلف و بلا تقیه رقم فرمایند که مقام تکلف و توقف
نیست و آنچه قلمی شده که برین قدر عبارت چه موقوف فقیر در اکثری
از مقامات رساله معلومه متوقف و متردد هستم حضرت سلامت اگر مقامات
حضرت سامی را در آن توقف و تردد پیش آمده رقم فرمایند که فقیر بهم [illegible]
هستم و خالی از نفع نخواهد بود و استفاده خواهد شد و عبارت سابقه که استفسار از
ترکیب و ترجمه آن شده مقام توقف و تردد نیست اگر در ساختن جمله [illegible]
صحیح باشد تکلم للبحث آن فرمایند و الا حکم بسقم آن نمایند [illegible]

چرا پیغمبر نامیده و اینکه رسم شده که منیده بلد این کوچه هستم مشار الیه این کوچه
چیست کوچه علم لغت یا نحو یا کلام و بزعم من آن شفیق از سکک و شوارع
این فنون بلدیتی حاصل است پس محلی برای این کلام غیر از هضم نفس
یا محلی که محرر رساله برای تتبع خلع قرار داده بخاطر نمیرسد تفصیلا قلمی فرمایند
والسلام ** باز شاه صاحب همان سوال نوشته‌اند الا انشد وذا و ندرة
که قدوه ارباب تحقیق زبده اصحاب تدقیق جناب اجتهاد مآب مولوی
صاحب مکرم دام مجدهم نامه نامی متانت انتما متضمن طراز [illegible] کوی
گریبان ورود گردیده هیچ بخاطر نمیرسد که باعث بر تقدیر تجسس و تفتیش
چیست اگر عبارت معلومه در نظر محرر جواب رساله معهوده از روی قوانین
عربیت و تراکیب نحویه خللی و سقمی داشته باشد زبان تعرض باعتراضش
در تحریر جواب بکشاید برای صحت و سقمش استشهاد از فقیر چه ضرور یا این
طریقه حل معنی عبارت منظور است پس موجب مثل مشهور هنوز دهلی دور
عجب آنکه محرر مسطور با وجود سامی جناب که بجهت زبانش نوشته‌اند در آن
اند حل عبارت از من بی بضاعت مطلبید و استشهاد در این باب از زبان
جناب میکند از تکرار احتراز نسیم عنایت چنان گل میکند که رفته رفته شاید
این مدعا همچو سابق لباس استغنا پوشیده متناول و متداول خواهد
گردید شهر پر از علما و فضلاست فقیر را از امثال این چنین تکالیف معاف
دارند من قبل پای زردالو بستم دم و دود گفتگو با حدی نمیدارم و از این وادی
صد مرحله راه دور میروم و این صراحت اشاره سابق است نعت
انکس است اهل بشارت که اشارت داده‌اند * نکتها هست ولی محرم اسرار
کجاست * و آنچه از اشتیاق ذات مجمع صفات نسبت برای دریافت
دیگر افاضات و بودن خود بدولت و استطار ارسال از نگاه ظرافت
سلاک حکیمیه گرم تر از سوال سایل است اگر [illegible] و مستقیم عبارت

معلومه نشان بایم دیگر بر اعالی خدمت عرضه دهم مترصدیانم که هرچه درین باب
پیش تلامذه جناب صورت گرفته باشد حواله القلم وقت رقم گردد تا راقم
آثم ازان مستفید شوم وحرف افاده واستفاده که بزبان خامه بلاغت شمامه
رفته افاده میکند که جناب را افاده انتقام منظور است والا خود کسانیکه
مفید عالمی بوده باشند محتاج استفاده از دیگرے نمیشوند ومعلوم نیست که مراد
از واسطه واسطه فی العروض است یا فی الثبوت یا فی الاثبات اینهم افاده
فرمایند والسلام **باز مجتهد باین عبارت جسارت نمود** مولوی
صاحب جم المناقب جسیم المناصب سلمه الله رقیمه تودد ضمیمه بورود مسعود تعجب
بر تعجب افزود آنچه محرر جواب رساله معلومه از ایرادات ونقوض خواهد نوشت
اول بخدمت گرامی خواهد فرستاد اعتبار افترا وحیله وحواله ندارد وغرضش
از استفسار یعنی عبارت سابقه وحل ترکیب آن استکشاف مبلغ انصاف
سامی واخلاق گرامی که زبان زد خلق است بوده وتردیدیکه درباره سبب
استفسارش ذکر فرموده اند حاصر نیست لعدم کونه دائرا بین النفی والاثبات
وافاده تازه دیگر درباره عدم استشهاد محرر جواب از فقیر قلمی شده افاده
تعجبها فرموده آن شفیق را چگونه معلوم گشته که محرر جواب از من استفسار
واستشهاد نکرده ومن بجواب استفسار هیچ نگفته ام غالبا که طور این افاده ورائے
طور عقل ومستند بکشف وشهود بوده باشد وانچه نوک ریز خامه گردیده که اگر
از صحت وسقم عبارت معلومه نشان بایم دیگر بر اعالی خدمت عرضه دهم
فقط این قضیه اتفاقیه است یا لزومیه وعلی الثانی وجه ملازمت وعلاقه
لزوم چیست مفصلا بیان فرمایند عجب که خود بدون استفسار احدی توقف
وتردد خود را دو آنکه مقامات آن رساله بیان ساختند واکنون نشانے
ازان مقامات نمیدهند واستفساریکه از تعیین واسطه فی العروض یا فی
الثبوت یا فی الاثبات فرموده اند غریب است خود پهلو تهی کردن وازدیگران

استفسار دوات امری دیگر نیست و کیفیتها کان اول معنی و سایه ثلثه نقم
فرمایند تا جائیکه خود نوشته اند اعنی قولکم یا باین طریق حل معنی عبارت
منظور است پس بموجب مثل مشهور هنوز دهلی دور در راه استفسار بنامی
متطرق نشود اطلاعا نوشته شد والسلام بار مولوی صاحب جواب آن
باین عنوان نوشتند که لوح مثل تحقیق جوز هر سامی تدقیق جناب
اجتهادمآب دام لطفهم صحیفه عنایت وثیقه بوصول خود دستش موجب حیرتها
گردید واشتیاقم را که برای ملاحظه جواب رساله معلومه مکنون خاطر بود
مبدل بافسردگیها گردانید تحویل جواب را بمحرر جواب که حال استعدادش
هنوز ظاهر نیست و مبلغ معلوماتش تا حال با بسیاری اکثر اعتبار و بهزار و حیله و
حواله قرار دهم با پاس ادب رخصت نمیدهد و عرض استفسار معنی عبارت
سابقه را الی بعید از انصاف دانم حفظ مراتب دامنم میکشد ارده و شیخ خسرو بیایه
تردید که بزبان قلم وقت رقم گذشته این نابلدی از محاوره فرس که و تردید
استفهامی بکار رفته بجز قلم ناسخ بدیگری نسبت کردن میتوانم بلکه این
را هم خالی از سوء ادب نمیدانم ازینجا متفرع میشود که محرر جواب رساله
کرخالی از وقتها نیست البته ایرادات و نقوض زیب صفحه قرطاس
گردد و مانند این عنایت نامجات سرمایه مباهات من هیچکاره شود
و خود همچنین کمر برانصاف بستن و از دیگری استکشاف مبلغ انصاف
نمودن درین باب دم بتو ماندم سزاست و لب بجواب گشادن زیبا
وانچه در جواب تقدم استفسار محرر جواب ارسامی عنایت افاده شد
از انهم پیداست که محرر جواب استفسار از جناب کافی ندانسته و
تنها دست ملازمان درین باب و افی نشمرده و ارشاد والا را طوری
دیگر طوز نقل وشته یا جز شفقت مشهود و ماثور از امثال مجالس
المؤمنین و دیگر کتب معتبره انتهاشته در مقام عقول متوسطه قابل اعتماد

نداند چه والا طلب شهادت از فقیر بی بضاعت میکرد و این قدر باز
نخواست از ذات معدن حسنات بظهور نمی آمد و استفسار یکه از
بودن قضیه معلومه اتفاقیه یا لزومیه بروی کار آمده اختیار احد الشقین
بمدیه بر فوت تذکر جناب واگذاشتم زیرا که شق اول مفید مدعای
من است و شق ثانی هم ضرری نمیرساند و اظهار شده و توقف خودم
در اکثر مقامات رساله در جواب بلی که سوالش بواسطه ملا فرمان رسیده
دفع لتفحص اللبیب و ایقاضا للسائل المجیب کرده ام و علاوه بران
مد نظر اعراض ازین کاملکل داشتم معلوم شد که بسبب کثرت مشاغل بنگام
تحریر جواب توجه کامل بطرف معروضه فقیر مبذول نمایند ولی تکلف بمقتضای
عنایت قلبی هرچه بخاطر شریف خطور میکند حواله قلم می نمایند و عجب
از عجب است چه فقیر سابق عرض داده ام که اگر از صحت و سقم عبارت
معلومه ارشاد فرمایند دیگر باگذارش کنم از حکم بصحت و سقم امر مطلوب
اغماض فرمودن و طلب دیگر مترود فیه نمودن بصدای آهنگ خارج درین
مقام لب کشودن و بنواے قانون مخالفت جنگ در زدست و از راه
راست دور افتادن و از جا زینها و ندرفتن است آنچه در جواب طلب
تعیین یکی از وسایط ثلثه حواله خامه غرابت شمامه شده امریست بس غریب
و غریبت نهایت عجیب مستفید را از مفید استفسار نرسید یا بالعکس
بینوا توجه وا و عجب تر آنکه افاده شد که معنی وسایط ثلثه بحیز تحریر در آید
ازین افاده صاف تراوش میکند که کار از مناظره بجا دل و مکابره
کشیده والا احتمال مفهوم مخالفت منافی شان اجتهاد است والله الهادی
الی سبیل السداد و از نیج حال آداب دانی بوجه احسن هویدا است
چنانچه بطی کشح از تعیین مطلوب کیفیت معرفت صناعت میزانی هویداست
و بانقلاب مثل مشهور که خاطر اقدس را خورسند فرمودند مستفید را مستفید

شود تدبر ع هر سخن وقتی و هر نکته مقامی دارد * فقیر طلب تعیین یکی از
وسایط ثلثه کرده ام نه طلب معنی آنها و بینهما بون لا یحقق و ملازمان باز بطلب
معنی لب وا میفرمایند و فحوای مثل مشهور را خود برای خود اختیار می نمایند
والسلام **در جواب این مکتوب** انچه مجتهد الزمانی بدفتری طویل
نوشته مطاعن خلفای رسول الثقلین است که تعلق دارد بواقعه احد و
خیبر و حنین پس مجتهد بزعم خود از کتب اهلسنت درین مطاعن گوی سبقت
ربوده و گمان برده که میدان بدست اوست حضرت صوفی [illegible]
مصلحت آن دیدند که شروع باشعار عشقیه فرمایند و مجتهد الزمانی را
معشوق بیوفا و خود را عاشق شیدا قرار دهند و بالآخر در خاتمه آن
بآیت کریمه ولقد عفا الله عنهم که در تحفه بجواب طعن اول مذکور است اشاره
نمایند چنانچه آغاز آن مکتوب اینست **مکتوب شریف اسلوب**
ورود عنایت فرموده ابواب مسرت و ابتهاج بر روی دل و دیده
مشتاق کشود ع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی * طرفه
تماشائی و عجیب ماجرائی است که طبع چالاک ملازمان همه جا رسیده
و هیچیک مقامی وا گوشه نگذاشته که آنجا نخزیده **بیت** یار ما هر ساعتی
آید بیازار دگر * کسوت دیگر بپوشد بهر اظهار دگر * فقیر هم سر کن و
بهر جا که رسیدند دویدم و هر جا که خزیدند رسیدم **بیت** چه قدر بدشت
وحشت به پیت دویده ام من * چه قدر رسیده تو چه قدر رسیده ام من
الی قوله **بیت** گل شدی بلبل و سرو شدی فاخته ام * من بهر رنگی که
انداز تو ساخته ام * باز مجتهد راه تطویل سپرد و در تقریر آیت
مذکور گفتگو کرد و این عبارت نوشت که چون بعد از عفو مشایخ کبار
اصرار بر فرار روز خیبر و وادی الرمل کردند پس وجود عفو و عدم آن
یکسان باشد چه این غزوات از احد متاخر بود نه متقدم بران پس این

عذر بدتر از گناه است یک خطا و خطا آخر تا کجا خطا و در آخر مکتوب این عبارت
ملحق ... بتوسط مشایخ کبار در محل منع خصوصا نظر باصرارشان قائم
فزوا فوق غیب قرة و مرة بعد مرة بیشتر معلوم شد که حضرت صوفی
اکنون زیاده تر از اجازت من قدم می نهند و در معارضه بالمثل نظر تا به
که در عبارت العین از جناب عرش قباب سیدة النسا بخطاب نقیبی
ازکیت رفضه نوشته بودم که مانند چنین رقم بروه نشین شده و مثل
هاتفان ... خانه گریخته این عبارت رقم کرده اند فانه فرفرة غیب قرة و مرة
بعد مرة فی عهود شان پس بر اقتول موضوع حضرات لازم آمد یک خطا و
خطا بلکه خطا آخر خطا تا کجا لاجرم برادر معلوم را فرستادم و بزود
پیام دادم که زنهار این عبارت نباید نوشت و مضمونش بعبارت دیگر
ادا باید کرد که یقین مفسده عظیم است و بعد اشتعال نوائر فتن فرونشانیدن
تاب تدبیر نیست القصه برین قدر قناعت نکرده خود رفتم و رو
بروی طالب که سینه خلق مذکور از انجمل بودند قلم از دست شان ربوده
و الحاح و زاری بسیار کردم و در خلوت هم گفتم که چون الزام منظور است
در تحریرش نزد عقلا اندیشه نیست لیکن از انجا که در زبان هیچ حاکم شعرا
در دولت اسلام و در تشیع از موحد اولش در گذشته و در ترقه و تفتیش
از شیع علا ... اشتباه گرفته اگر اهل حسد که تمامی ریاست بدست
شان و اولاد شان است و مجتهدین بدون مشورت شان هیچ نه نوشته
از پیش او استغاثه برند و تظلم کنند و این الفاظ بر زبان آرند که
آنوقت دستگیر نتوان شد ... را اسیر نتوان ساخت و سپاه بجا اند
حکام نتوان آورد است الغرض این همه که گفتم حرفی از ان موانعا
بود لیکن هیچ قبول نرسید و گفتنی که بادی شده و زید و نکوشید در اقل شده
... گوششان دیگر خانه ... همینکه این مکتوب از طرف صوفی صاحب

روانه شد و مجتهد بر مضمونش از مبتدا تا منتهی اطلاع یافتند یا برادران
و فرزندان پیشش یکی از یکه اقبال یعنی سبحان علی خان و فرزندانش نواب
نایب‌البعل آورده شد و اتفاق بران کردند که تعزیری و تشهیری نسبت بسوی
صاحب ابنوا نمی کرده آید که باعث عبرت خلایق گردد و لیکن در پی جواب
بمشوره خان معزی الیه استفتا درباره تعزیر و تشهیر نوشتند بلکه با دلائل
آنرا مدلل نمودند عبارتش اینست چه میفرمایند علمای دین و مفتیان
حضرات اهلسنت و جماعت درین صورت که مثلا زید مذهب اثنا
عشریه دارد و موافق مسلک خود زبان تعریض بعدم عدالت و عدم طیب
ولادت جمعی از صحابه کبار که بنا بر زعم امامیه اعدای اهلبیت اطهار بوده
اند میگشاید چنانچه در مقامی بعد ذکر فرار شایخ کبار در جنگ احد و خیبر و
حنین میگوید فانهم فروا فرة غب فرة و مرة بعد مرة و هم بنا بر تعریض بمثل
مشهور مستهجن می نویسد که یک خطا دو خطا آخر تا کی خطا و عمر که بظاهر اظهار
تسنن میکند در هنگام جواب نسبت بجناب ولایتمآب نظر بکناره کشی آنحضرت
از بیعت خلفا در عهود ثلثه آنرا فرار قرار داده میگوید که انه فر فرة غب
فرة و مرة بعد مرة فی عهود ثلثه پس بر اصول موضوعه حضرات لازم آید
یک خطا دو خطا بلکه سه خطا آخر تا کی خطا انتهی موضع الحاجة من کلامه
عمر که در سبب تعریض و تشنیع مذکور که در پرده الزام ما لا یلزم نموده
و نسبت بزید یا برادر و از دیاد لفظ سه خطا تصریح کنایه بمثل مذکور ساخته
از دایره تسنن خارج میشود یا اینکه با وصف چنین تشنیع و سوء ادب
بحق خلیفه چارمین مجاز تحیط دایره تسنن می باشد و بر تقدیر اول چنین
معترض معترض قابل کدام حد و تعزیر است انچه موافق مذهب فرقه
سنیه بهیه بوده باشد بلا عصبیت مذهب مرقوم قلم افادت رقم
شود بینوا توجروا و ایشان همین یعنی محررین استفتا

چند کس را نزد فقیه الجہم مفتی اعظم یعنی جناب مولوی ظہور الله صاحب سلمهم الله
تعالی که جواب استفتای اول مجتهد را بعبارت مختصر ادا ساخته بودند چنانچه در کلام
مجتهد دانستی گذاشتند تا هر وقت موکد باشند که بزودی جواب الشان باید نوشت
و بر حد و تعزیر یکه براے مجور الفاظ مذکور از کتب فقهیه ثابت باشد تصریح
بیان باید نمود لاجرم افتان و خیزان نزد شان رفتم و گفتم که در جواب این
استفتا چندے تعلل باید نمود تا من آن بزرگ را انجا نه خود پنهان کنم و قابو
یافته بسوی کانپور روانه سازم قصه بس طویل است مختصر سلوکم که مجرد رسیدن
بخانه رقعه در غایت ایجاز نوشتم که اِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُوْنَ بِکَ لِیَقْتُلُوْکَ
فَاخْرُجْ اِنِّیْ لَکَ مِنَ النّٰصِحِیْنَ لاجرم صوفی صاحب بی محنت انتظار
نمودند آمدند لیکن مضطرب گشتند و بعد از مقالات بران قرار گرفت
که سمت کانپور باید رفت تمام روز و اکثر شب ایشان را نزد خود نگاه داشتم
و از چشم اغیار پوشانیدم و چون شب آخر شد بعد مهیا کردن حوایج ضروری
که در اثنای راه بکار آید جناب شان را روانه نمودم و دعای تودیع خواندم
تا بزودی بے تعب و مشقت بکانپور رسیدند و ازین مهلکه نجات یافته
باستراحت تمام آرمیدند و مخالفین را معلوم شد که صوفی از شهر هجرت
کردند و جناب مولوی صاحب یعنی مفتی اعظم که بهزار تعلل چند روز
بسر کرده بودند در فتوی مشوره فقیر قیدی افزودند و این مضمون رقم
فرمودند که اگر کسے از طرف خود در باره جناب مرتضوی کرم الله وجهه چنین
کلمات یاوه نویسد البته قابل تعزیر خواهد بود مخالفین چون قدرت بر مدعا
خود نیافتند هر یکے کفهای دست را بهم سایند و بمقتضای یوم یعض
الظالم علی یدیه انگشت خویش را بدندان تاسف میگزیدند چون آتش فتنه
یعنی ذکر حضرت صوفی اندک فرو شد بتحریر رساله دیگر یعنی کاشفة الظلام
عن تلبیس المجتهد القمقام قلم برداشتم یعنی این استفتا را که در باره حد و

تعزیر نوشته در کوچه و بازار شهر گردانیده بودند نیز رد نمودیم و بادلائل
و تحقیقی باثبات رسانیدیم که صوفی بر اصول فریقین از حد و تعزیر مصاب
و پاک بوده اند و بمقتضای کتب دینیه فریقین حد و تعزیر مجتهد و سید
و غیر از اصحاب کبار سید ابرار که رفته در دیده دهن رواج داده اند
و بنیاد مذهب محدث خود را بران نهاده از خلاف قرآن مجید و احادیث
شریفه و تصریحات محدثین و مجتهدین شیعه است غرض که در تحریر
این رساله هم خیلی جانبازی و جان نثاری بعمل آمد و در آغاز و انجام
آن چنان تقریرات بر صفحه کاغذ ریختیم و شکایات را بتعریضات آمیختیم
تا مجتهد و اولیائے او را که بعد از سفر صوفی موصوف ذهولی و فتوری در
جواب رساله قدیمه در گرفته بود دهن باتش شوق میسوختیم که چگونه مجتهد شیعه
از گریز دار انجاث آن رساله نجات یابد غیرت و حمیت مذهبی درگیرد
از جمله آن شکایات یکی است که تا این زمان که هفت ماه کامل گذشته
در انتظار وصول جواب الجواب انواع آلام و اتعاب کشیدیم بیت
تیغ هندی و خنجر رومی + نکند آنچه انتظار کند + تا بامروز صفحه مهیا شدن
سواد تالیف و تصنیف تحسین مساعی سلف شان که اجمل آنها علی ابراهیم
خان باشد و اجتماع علمای دار السلطنت مذکور و صرف همت ایشان
در تالیف جواب رساله مسطور جوابی بر نمیگردد لاجرم اینقدر صورت صدگونه
استعجاب و استغراب میشود که هرگاه نوبت بفرستادن مجلدات ضخیمه
از جانب احقر الناس خواهد رسید بالیقین سواد لکهنو با کمال وسعت و
فسحت که نمونه عرصات کوفه توان گفت مصداق ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ
الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ و سکنه عمارات مرتفعه و بقاع حصینه آنجا مورد
أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ
خواهند شد و روز تغابن با آن طول و عرض کما اخبر عنه الله تعالی

نشان مقدار الف سنة ط کفایت نخواهد کرد القصه این مضامین
بعد شهرت رساله مذکور بعد از طبع آن درین شهر عماید ریاست وارکان
دولت را بران آورد که بهر حال دفع عار وننگ از خود باید کردن واوراق
سابقه را که مجتهد قدری بجواب نوشته بودند باید دیدن واحسن شقوق بر معهود
مستقیم ومرسوم قدیم انکه علما وطلبه را باید گرد آوردن واجزاء رساله را
برایشان تقسیم باید نمودن تا هرچه بذهن هرکسی جوابی خطور کند آنرا قلم بند
نماید واین همه نزد مجتهد رسیده باشد انچه را پسندد باقی دارد وما سوای
آن محو نماید وگرد آوردن تقریرات ورسانیدنش عند المجتهد نزد بعض روات
بدست مولوی محمد باقر بود که علی المشهور ولد اکبر مجتهد الزمانی است وحال اعتمادا
او کمتر ازانست که بعضی از مطالب سهله آنرا تواند فهمید چنانچه شاه صاحب
در آغاز جواب رقعه سوم بقلم آورده اند تا بجواب الشرح چه رسد وبعضی گویند
که نوبت التجا بدان مقام کشیده بود که منشی الملوک یعنی کنور رتن سنگه را هم
بمقتضای وحدت ملت شریک ساختند بالجمله غایة السعی مجتهد متواتر شنیدم
وپیچ وتاب مجهو[illegible] آ و متحیر بودم که چگونه انچه جناب مجتهد بعد الظاهر باقی
میگذارند وزیب ترتیب میدهند بدست من افتد ودرین امر از نزدیک
ودور میکوشیدم که ناگاه بخواهی **بیت** چه خوش گفت مثل شاه گویند کان
گرایند تا تا جوینده کان + یکی از احباب نزد من آمد وگفت که مجتهدین جواب
رساله می نویسند واولین وآخرین قوم درین مشوره شریک میشوند واجزای
جواب بعد اصلاح مجتهد که بقلم جلی می آید در بیاض میرود گفتم خدارا فکری
باید انگیخت گفت حاجت الحاح نیست واشکالی وکلفتی ندارد زیراکه
کاتب را بر مجموعه است اصل را که مزین بخط مجتهد است ازو میتوان گرفت
بشرطیکه در نقل برداشتن تعجیل نمائی گفتم انقدر بزودی خواهم نوشت
که شبها بیرون خیال کاتب نخواهد گردید که نقلش نوشتن بلکه بعد رسانیدن

امانت یعنی هر جزو اسلم تحریر خواهد شد که چگونه از مطالعه سرسری فارغ گشتی
بار دیگر دست بجزو از آغازش که مجموا اصلاح مجتهد بمقرین بود دیدم و چون
خط مجتهد را خیلی میشناختم برخود بالیدم و شکر نعمت غیر مترقب بقدر طاقت
بشری بجا آوردم و آنقدر من در نقل و مقابله تعجیل کردم که این دو بیت
که واسطه وصول بود هم تحریر شد مجملا بعد ازین بخیال آمد که مبادا انحو و اثبات
دیگر بعمل آمده باشد پس بخدمت جامع کمالات خفی و جلی جناب مولوی مرزا
فتح علی صاحب که از رؤسای فیض آباد اند و در چندی از مختصرات کتب
درسیه نسبت تلمذ بایشان دارم و رهائی ایشان را کلیة تحلیه کوشش
خود از عنایات ایزدی امید دارم عرض نمودم که اینچنین کتابی تصنیف شده
اگر ممکن باشد اصل یا نقلش گرفته شود از حسن سعی ایشان بواسطه بعضی
از امیران هم اصل بار دیگر بهم رسید و هم نقلی بدست آمد که بزرگی از فضلای
فیض آباد بکمال احتیاط نوشته بودند تا در تصحیح و مقابله بجمعیت خاطر افتادم
و این هر دو را باز فارغ کردم و مطمئن گشتم بعد ازین نقول دیگر بدست افتاد
چون در صحت یقین تام و اطمینان مالا کلام حاصل شده داشتم که باب محو و
اثبات مسدود و طور اصلاح بسبب تکمیل موقوف شد این وقت نظر باصرار
بعضی از دوستان که از استبداد باز نمی آیند و اعتذار معقول لقبول را بمزید
اشتیاق و حرارت ایمانی جمیع اصغا نمی شنوند و در حفظ اسرار میکوشند
و بملاحظه حال کثیر الاختلال و بی سامانی فقیر در قلوب دارند و نمی خروشند
در تحریر جواب شروع کردم و آنقدر بعجلت تمام مباحث جدیده کلام
با وصف انزوا در کلبه احزان و تربیت طفلان می نوشتم که اگر تفصیل
آنرا ذکر بکنم بر ترکیب نفس مجهول شود و ذهن هر کس ان ریب مولف
کتاب خامه فرسائی در باب خود ستائی می کند باری با وصف
کثرت مکروهات و انواع امراض مردم خانه که از سالها با متداد انجامیده

دیگر نزد و سال مسوده تمام شد و در نسخهٔ صحیحی که مشتمل بر یکصد و پنجاه جزو است
فراهم آمد در این وقت برادر معلوم گفتم که نقل آن نوشته شروع باید کرد مبادا
بیکاتبی و هم در از فاش گردد و نوادر فتن طلبه مشود پس هر دو کس موافق
فرصت در خانه می نشستیم و در بروی مردم می بستیم و هر روز قدری می نوشتیم
تا آنکه برادر مسطور بعد مردن نصیر الدین حیدر و قرار گرفتن سلطنت بر نصیر الدوله
محمد علی بادشاه تعلق ظاهر یکجهتی داشتند کما مرت الیه الاشارة دیگر
نگه داشتند و بحکم ضرورت بعمارت مکاتبات پرداختند و هر چند فیما بیشها
کردم و رسم قدیم را افزودم لیکن بجهت آنکه ناظم خانه جز ایشان کسی نیست
دل بیان نمی نهد الحال قطع نظر از کثرت مصائب و مکروهات کسی نماند
که او را نزد خود برای تصحیح و مقابله جز فی تجربه دیگر باره هم والله المستعان
و علیه التکلان **ابیت** الخ باعث تحریر رساله قدیمه و این کتاب
که نامش اذا اتی العین عن بصارة العین نهادم و وجه تسمیه بعد از
ادراک معنی لفظ تثنیه که با بر و شیار تعبیر توان کرد و سند آن قصه رد و
قدح رساله بضارت العین که مجتهد الزمانی نموده و آفتاب را بگل
اندوده اند و [illegible] ظاهر است و هرچند مجتهد مذکور کتاب
خود را نامی نگه داشته که زمانی بعضی از اهل ندمان و مقلد آن شخص لفظ
نشید المبانی شنیده ام الکنون وقت آن رسید که بعضی از مقدمات
گفته شود که موجب انشراح اذهان و مزید اطمینان و عذر مولف نزد سامعان
و ناظران باشد و سبب آن گردد که بیدار دلان دقیقه رس و نظارگیان
روشن نفس محنت و مشقت کمترین را در تالیف این کتاب نصب العین
دارند و بر حال [illegible] رقم آرند بعضی از دعای حسن خاتمه و ترقیات نشاتین
محروم نگذارند یکی آنکه من در هیچ وقتی حتی وقت تحصیل علوم رسمیه که
تا اعاده از فضلای امامیه بود چنانچه استفاده کردم خوشامد و چاپلوسی آن خلط

نداده‌ام لاجرم هزاران کس در فیض آباد و این شهر نیک میدانند که چون سخن
شیعه در مطاعن اهلبیت عظام و اصحاب کرام و عقاید اصولیه از الهیات
و نبوات و معاد و غیر آن مخالف اعتقادات سلف صالحین رفته بالضرورت
بابطال باطل و احقاق حق و توضیح ادله و تبیین و تنقیح آن پرداخته‌ام و گاهی
مصداق انکم اذاً مثلهم نگشته‌ام بلکه اگر کسی از اهل ایران و غیرهم درین شهر
از اهل فضل و کمال آمده یا از سابق مقیم بوده مثل ملا مهدی و آقا محمد علی و
غیره بدیدنش رفته‌ام و در مباحث مذهب معرکه‌ها آراسته‌ام پس از مناظره
لسانی باقی نمانده است مگر مجتهد عدیم المثال و مسکی ادیکا اقبال و پیشینش را
که مجتهد الزمانی بخیال اینمعنی که مبادا کسی از اهل سنت بر سر محفل درین امور از
هر طرف بتازد و روز بازار اجتهاد را بشب تار مبدل سازد از گفتگو احتراز
شدید دارند و من چند بار نزد مجتهد و برادر او بسلامش رفته‌ام و روزی مرزا اعلام
علی بیگ فیض آبادی از حال من عند المجالست خبر دادند لیکن مجتهدین قدرت
بر سخن نیافته‌اند بلکه مجتهد الزمانی مولوی محمد باقر فرزند خود را که او شوکت فارقه
در دست داشت و از سابق درهمین شغل بود بعد از اخبار مرزای مذکور از ذکر
و بحث باز داشتند چنانچه این حکایت بمقامی مناسب خواهی شنید انشاء
الله تعالی اما مسکی پس هرچند او شغفی بتقریر هم دارد لیکن روزیکه من بتوسط
معلم فرزندانش با او ملاقات کردم تا حال بعضی از اقارب خود را که بگناه
بیگناهی بحکم منتظم الدوله بزندان رفته بودند از زبانش بشنوم و صورت
رهائی بدست آرم نتوانست سخنی در مذهب گفتن بسبب آنکه واسطه ملاقات
بگوشش مسکی دمیدند که فلانی تا مدتی در شاهجهان آباد مقیم بوده و من هرچند
خواستم که او را بوادی مناظره کشم چنانچه سبب تصنیف فصل الصباح رسیدم
لیکن ساز الیه بوادی بحث مذهب قدمی ننهاده و بر ظاهر است که چون
شخصی کلام نکند متکلم با وی چگونه تقریبا نتواند شد و بر اهل دانش و بینش

مخفی نیست که چون همه مجتهدین باوجود شرکت مسلکی بلکه جمیع شرکای اهل نحلت خود
مثل کنور رتن از عابدین رام و لچهمن در جواب بصارة العین با عجز و زبون شدند
هم آغوشش و باکمال حیرانی همدوشش اند چنانچه مفصلا درین کتاب بعنایت الهی بر
خواهی داشت پس حال مناظره لسانی ایشان ازینجا بخوبی ظاهر گشت و هرکه
در موافقات فقیر اندک غور فرماید تواند دانست که در بهم رسانیدن کتب رفته رفته
بلا تناهی اعداد رسیده آنقدر کوشش بلیغ بعمل آمده که مجتهدین و متکلمین ایشان
در چار موجه حیرت افتاده اند و بعنایت ایزدی مطالعه اینهمه کتابهای مراعات
خوش آمده تقیه و بدون توسط احدی از اهل سنت و امامیه چنانچه دانستنی بوده

دوم آنکه هر چند جناب مجتهد الزمانی در سلطنت نصیر الدین حیدر و وزارت
منتظم الدوله گاه گاه مشتاق لقا بودند بسبب آنکه زبانی مرزا اظهر علی
منجرکش تقسیم تصدقات سلطانی و مرزا فرخ شاه خبر قصه های جلالین
کما ینبغی چیزی از تقریرات فقیر می شنیدند ولیکن اکنون در قلب ایشان از معنی
هم اختلاجی احیانا بهم میرسد که شاید محرر بصارة العین که اشفقه الله مام او
باشد تا در کمین من هست [illegible] باز قصد کردند و در التباس افتادند از آنجمله آنکه
در قرب این زمان چون شخصی از اهل سنت او را انگیخته کرده فلان مسجد
بازیرفت و باید دریافت که آنجا هم رسیده است پایگاه علوم چون جاسوسان
بهم رسیدند ناظرین گفتند آری وقت عصر می آید و امامت میکند و وعظ بتقدیم میرساند
پس متکلمین که نشسته بودند قضا را [illegible] روز در مسجد دیگر نماز جمعه گذاردم چون
جاسوسان نزد من خوش [illegible] نماز باطل کردند و هم مواعظ مرا شنیدند خبر مجتهد بردند
که فلانی در حقیقت پیر حجه بندی هم قدرت ندارد تا بعلم تفسیر و حدیث [illegible]
و اصول و فروع [illegible] التباس [illegible] که درین مسجد و مضافات
آن باد دکس [illegible] تمام شیعیان و مسلمانان [illegible] دکان مجتهد هم
در دو غم نگفتند و [illegible] ولکن مشیة الله هم تحقیق پذیرفت یعنی

السید

رسیده بود دیلای و ابتهار گذشت * بالجمله از روز طبع کاشفة اللثام مجتهدین
آنقدر پیچ و تاب دارند اگر بر ایشان طغیان شود که این تالیفات از کسی است
که اهتمام طبع و نشر و گردانیدن رسایل از او می باشد امروز نوایر فتن و شعلهای
حوادث و محن بحیز طبیعی سر کشید بلکه اگر احدی را بصحبت فقیر بینند انواع عقوبات
برای او بر گزینند لاجرم داد انصاف از تو مطلبم که درین تنهایی و بیکسی تصنیف
این کتب بشتر بار که تتبع هزاران کتابها در انست و هر کسی از فریقین بدیدنش
حیران است و اولین و آخرین رفضه بملاحظه مباحث آن بیاد افراه میرسند
و بضلالت شان همه خاص و عام پی می برند چه محنتها دیده ام و چه مشقتها کشیده
ام و با این همه همین میگویم که بمقابله تمام الرفضه و عقل کل شیعه فقط بتوسل
ارواح مقدسه حضرت سید انبیا و ائمه رشد و هدی صلوات الله تعالی
که تائید الهی عبارت از آن است غالب گردیده ام و آنچه نظامی علیه الرحمه
بسلک نظم کشیده همانا این قصه پیشوایان روافض بر کردن است *
نظم چو نیرو فرستی بتقدیر پاک * ز موری بماری بر آری هلاک
چو سرداری آید بکید رد و درا * هوندلیه مغز هود ورا * چو در لشکر دشمن
آوری رحیل * بمرغان کشتی خیل و اصحاب فیل سوم آنکه بعضی از کتابها
که مجتهد از کتب اهل حق شمرده و در لشکر دقت احتجاج تمام آن سپرده
بسبب عجلتی که در تبییض این کتاب قرار رسیده و بعضی از امور که سنگ
راه گردیده نتوانستم که تتبع آن رسم پیش ناظرین و سامعین غره نشوند
که چون فلانی درین مقام عبارت را باعتبار تطبیق نقل با اصل حرفی نمیگوید لاجرم
ضرور است که مطابق نفس الامر باشد بالجمله اکنون قریب یقین است که
روزی فاش میشود و در تمامی شهر که چنانچه فلانی در مناظره بهت کسانی و شهرت
داده رسایل مذکوره میکوشید در استیصال مذهب شیعه کتابهای نخجمه
بمقابله ترصیف ریخته و گرد مصیبت و بلا از هر طرف برو... اما سینه انگیخته

از بیجهت در تبییض این کتاب بسر بتعجیل میکنیم و هرچند بنظر میاید البته ظاهرا
قوی دل باشم و شبهای دیجور بطلب کتب تنها نزد کتب دو در میروم و گزندی
از قتل و آسیب بمن نرسد لیکن بحکم بشریت هر روز و شب اندیشه دارم و هر
صبحی که درین شغل بشام مبدل میگردد و هر شام که بآخر میرسد غنیمت
می شمارم و بنظر باسباب ظاهر چنان میدانم که روزی کربت غربت
رو میدهد یاران حمیم و اقربای قدیم از کلمه حق خاموش مانند و آیت
هل جزاء الاحسان الا الاحسان هم از قرآن مجید نخوانند و نگاه داشتن من در
خانه خود هم بار دوش مصلحت دانند و نوبت ورود مصائب بدانجا کشد
که علامه تفتازانی در شرح تلخیص و قدوة المحدثین عسقلانی در لسان المیزان
از ابو الطیب نقل میفرماید شعر رماني الدهر بالارزاء حتى فؤادي في غشاء
من نبال فصرت اذا اصابتني سهام تكسرت النصال على النصال چهارم
آنکه بسیاری را از اهل فضول می بینم که کتب شیعه خصوص انچه مجتهد الزمانی
نوشته و شکی سر اقبال نگاه براعت بزعم خود بسته یا داده جواب درد
دارند و می خواهند که خود را بجولان در آرند یکی از ایشان روزی از من پرسید
که انچه در صحاح آمده که لما خلع اهل المدینة جمع ابن عمر ولده و حشمه این حشمه
بکسر غلام او بود و نیز یا فتحه دیگر ازین جماعت برای ملاقات یکی از سادات
که نزد من مدتی مقیم بود قدم رنجه نمود و گفتم درین حدیث میراث که خلافت
راشده تا سی سال باشد بعد از ان ملک گزنده بعد آید بو الفضول گفت الفاظ
حدیث یاد دارم که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا عضوضا گفتم عضوض
شامی را بپس قاه قاه می خندید یعنی خلافت تا سی سال [illegible] است
بهمین وجه از تضعیف [illegible] و هر کاو لفظ خلافت مونث
است رعایت تانیث در لفظ ثلثون هم ملحوظ است [illegible] ناله هر کس
[illegible] از کثرت خنده بر وشن می غلطید و او برا می خندید و از خنده او

غریب بود از آن یازدهم تا ما هم بر نیاییم مقصود ازین حروف مخزن بیت تقدیر [illegible]
نیست چه انچه از مخالفت و کدورات نا الهوسان بچشم دیدم و بگوش خود شنیدم
مثل مغالطه [illegible] فلانی که امام اعظم شیعه است و عنقریب بیان آن [illegible]
نهایتی ندارد بلکه در تذکیر این امور از نصیحت میدهم که تا در مذهب مخالف
اصول و فروع تا استعداد تمام بدست نیاری در میدان تالیف قدم منه
ورنه حال تو مثل صاحب [illegible] خواهد بود که هر جا که تصنیف [illegible] کرده
پای تقریرش بخشیده درین نزدیکی روزی یکی از احباب عبارت قاضی
شوشتری جاییکه حدیث کشتی را در باره رد [illegible] اصحاب عبا [illegible]
تخصیصات فرود آورده بملاحظه جمعی از علمای فریقین گذرانید چه گویم که
چه هفوات صدور یافت بالجمله تا آنکه بمجرد دیدن تالیفات فقیر دست بدان
تالیف آویزند و جمع و تلفیق مطالب کلامیه شروع نمایند و مایه فهم [illegible]
اصول و فروع مخالفین بدست ندارند جز پشیمانی نتیجه نمی آرند عجبست که بعضی
خیال بستند که این مطالب عالیه بنام ایشان [illegible] شود و گنج شایگان بی
کلفت حاصل گردد چنانچه در مکاتیب مخلصین می بینم و زبانی [illegible] نیز هم
می شنوم که ایشان ازین [illegible] دعوی نتایج افکار خود ساختن [illegible]
چنان دماغ بیهوده می پزند که جای نام فقیر [illegible] مقاصد عمده [illegible] مذکور
نام برآیند و ملاحظه نفرمایند که خواجه نظامی چه خوش گفته و در شاهوار
اندر سفته بیت [illegible]
[illegible] بود [illegible] بود ۳ پنجم آنکه
[illegible] دیده باشی که مردم کتابی [illegible] گرفته باشند حتی کدام [illegible] مثل
حجة الاسلام غزالی و امام [illegible] فخر الدین رازی رحمة الله علیهما
و از کتب [illegible] بر بعضی از تصانیف
شیخ رئیس حسین [illegible] اخر افادات نوشته [illegible]

چون ... نسخه فراهم آوردند و رسولان که شبیه تجار بودند داشتند اوراق را
زیرا انبار یافتند پس عجلت کنان نزد شیخ بردند و در طلب جواب بعد عذر
فراموشی تعجیل کردند فردو سحرگاه بپای ایشان چون کتب خود [illegible] سواد
یافتند متحیر گردیدند و از ملازمین پرسیدند که مگر شیخ در بقیه روز و تمام
شب بتحریر مصروف بود گفتند عادت او تا دو پاس است شاید ساعتی
افزوده باشد چون این [illegible] که کلام ما را باقی گذارند هرچند در مطاوی این کتاب
دینی بجهت الزام و تحقیق یقینی سخن را بدان درجه رسانیدم که ع فلک گفت
احسن ملک گفت زه ولیکن جمعی بجهت مزید جهل و حسد و برخی بسبب
غیظ و غضب ضرور است که مثل مار سیاه بر خود پیچند و مانند یاجوج و ماجوج
مفسدین فی الارض از هر طرف ریزند اما بمقتضای فراست المومن [illegible]
بی غبار با تو میگویم که از هر جانب منکوب و مخذول خواهند گردید و گاهی مظفر و
منصور نخواهند شد یعنی در مناظره مخالفین طوری اختیار کرده ام که رخنها
از هر طرف چنان مسدود شده که اگر اولین و آخرین ایشان جمع شوند قدرت
نیابند که چند جزو را از کتاب بالاتصال بعد ذکر کلام فقیر رد کنند و با ثبات
همه تقریرات لاطائل و تحریرات بی فایده ایشان بیش از عوعو سگان
و نقیق غوکان و نعیق غراب و طنین ذباب نخواهد بود که صاحب علم و نظر
یا ذی توجه بدون جمع کتب کثیره و اتعاب یاران هم و تیره ذهب این کلام
مطلع شده [illegible] خاطر این خاکسار [illegible] تواند شد بحول الله و قوته سبحانه ما اعظم
شانه ششم آنکه چون شیعه مناظره اهل حق بدلایل الزامیه نمی توانند
و ظفری نمی یابند میگویند که نام فلان کتاب و نسخ کردند چنانچه دلایلی در ورود
در صوارم و غیر آن خیال دارد در کتاب مطبوع و نامطبوع مشتهر شده می آید
و حال آنکه بعضی ازین قسم کتب بدولت سرای حکیم الملوک ادام الله تعالی
[illegible] هم موجود است چنانچه بعضی از فرزندانش اقرار کردند و میان [illegible] را

و قس علی هذا در باره بعضی از شروح کافی انکار نمایند و راه عناد می پیمایند
هرگاه در کلام فقیر استدلال بعبارات آن می بینند حالانکه دیده این کتاب را تا
مدتی ندیدیم و بسیاری از مطالب آن برای الزام رفضه برچیدم اکنون جمعی از حمقا
گویند که رساله تحفه و پرداخته فلانیست و بر جنگ بعضی از رسایل سابقه دیگر نیز که
مشتمل بر نام این کتاب باشد در راه این تهمت را بطریق تقریر رسیده وا دانند
بشنو باید که مؤلف کتاب یعنی محمد صادق شیعی نبوده حاجتیا للتفصیل این کتاب
که بنام شافی شهرت یافته چنانچه از تصنیفات بعضی از آنها بهم رسید جمهور
دارد شنیده که نام این کتاب البیان الشافی فی حل احادیث کتاب الکافی
است و تشیع مؤلف مذکور خود از دیباچه کتاب واضح است قطع نظر از
خصوصیات دیگر یعنی بکمال توجه شیخ علی اکبر که بصفت تبحر علوم و تشیع عزو
و ممتاز بود از اهل تبریز پایه وزارت داشت و بخدمت کافی کلینی و ابراده
شرح آن همت میگماشت و بودن این کتاب در حقیقت از عطیات یکی از
ملائکه مقربین و مطابق گردیدنش بمذاق متقدمین از حکما و علماء راسخین و هذه
العبارة المسودة الحمد لله الذی جعل اهل بیت النبوة مصابیح الهدی و مفاتیح الخ
من اقتدی بهم اهتدی و من اعرض عنهم و اقتفی فقد ضل و غوی فسبحان من
خصصهم بخصائص لا تعد و لا تحصی و اعلم عباده بهم باعلام الرضی و الرجی فقال
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و بعد از نعت شریف و چند
سطر میگوید فیقول العبد الذلیل الراجی الی رحمة ربه الواثق محمد الصادق
ان کتاب الکافی لما کان کافیا فی اصول الدین بازاء اوصاف حمیدا فی
کتاب باطناب و اسهاب ذکر کرده و نامهای ستر که ائمه هدی از آغاز تا انجام
بوده و فرزند حضرت امام عسکری را امام مهدی شمرده از آنجا که نسخه
مسطوره بسیار کهنه و در بعض کلمات موصول و محذوف بسیار است درین مقام
برین مقدار اکتفا کرده امتیاز کتاب کافی است و به ثبوت تشیع مخصوص معلوم

را اکتفا نموده نوشته بالجمله تقیه و تخریب مرسوم رفضه است نه عادت
اهل سنت پس تحریک شیعه بمردم سنیان و برای فریب لباس تقیه رنگ
در آمدن و مانند این طاوس در پلپوستن دست جلوه [illegible] اکما یدل
علیه الکتاب المسمی بالطرایف و مثل دیگران در روم و شام وجاهت
پیدا کردن و گاهی متن کتابی نوشتن و زمانی بشرح متن دیگری
مامور بینی در پیوند [illegible] و بنقصان و زیادت کتب مذهب پرداختن کار
رافضیانست و لهذا در احقاق و مجالس المؤمنین انچه جناب قاضی رطب
بوق تقریر کرده اند بر همه کس آشکار است و اینکه شنیدی
تعلق داشت یکی دو کتاب از کتب رفضه اما آنچه متعلق است بکتب اهل
حق پس حرفی ازان اینست که یکی از شیعیان ملای مازندرانی چون در عبارت
فقیر نام جواب احقاق الحق دیده بود نزد من آمد و گفت تو میگوئی که اهلسنت
جواب احقاق الحق نوشته اند گفتم بلی گفت ایشان چه مجال دارند گفتم مگر
مدعای تو اینست که برد آن هیچ امری ازان قادر نیستند گفت آری لاجرم
جزوی ازین کتاب متعلق بمقوله شیخ جلی و قاضی که بر یزید و زبان سعید حضرت
نبوی [illegible] موجود و مفقود [illegible] و از اقران جناب امام حسین بود الی غیر ذلک
من الامور بر کشادم و از رد و قدح کلامش نشان دادم تا مبهوت شد
بعد ازان گفتم اکنون چرا نمی گوئی که مدعای من اینست که کسی از اهل سنت
برد کتابش قدرتی ندارد باز بهوش آمد و گفت بارک الله سخنی منقح
فرمودی درین وقت کتابی از افادات رفضه و ترجمه فضایح الروافض از
کتب اهل سنت در کنارش نداشتم و گفتم ببین خود علمای تو میگویند
که فضلای اهلسنت جواب احقاق مکرر نوشته اند [illegible] تبیین الحق نامش
گذاشته و دیگری [illegible] مسمی ساخته و [illegible] ورقی ازین هر دو کتاب
نیست [illegible] از جواب ثالث [illegible] جزو نزد من بود از مبادی کلامیه مثل مباحث

علم و ادراک لیکن بجهت بعضی از سوانح که وقت اقامت من بر تکیه شاه
فصیح مرحوم گذشته غیر از چند جزو باقی نمانده و حاشا که اسخیص(?) در
تالیفات خود می‌نویسم چیزی از افادات این و آن باشد کما قال الشیخ

بیت انگه نان از عمل خویش خورد * منت حاتم طائی نبرد الغرض

درین کتاب هم خواهی یافت که ادلهٔ شرعیه خصوصا کلام قرآن مجید و حدیث
شریف را نصب العین دارم و تمامی سخن مخالف را پیش نظر میگذارم و وقت
فکر خود را از تعصب(?) خالی میسازم و بتوجیهات ادنی جهد(?) نزم و احتمالات
کلامش را استیعاب می‌نمایم چون بر هیچ پهلو راست نمی‌نشیند و هیچ
توجیهی نمی‌گزیند آن وقت تحقیقا و الزاما رد و دیگر دانم و جائیکه سخن او دروغ
است بعد از تتبع بالیقین تکذیب او الا بدرة(?) کما اعتذرت مشغول میشوم
و از مخالفین این توقع کجا دارم چه اگر ایشان قرآن مجید را که محک و معیار است
بصدق اعتقاد بر کشایند خواهند یافت پاره را از آن در توحید و یگانگی و
پاره در معاد و پاره در نبوت حضرات انبیا و فضایل ایشان و پاره در
ذمایم کافرین و مدح مومنین خصوصا مهاجرین و انصار بد المعنی که شامل است
باهل بیت اطهار و درین امت مرحومه جز نام حضرت زید نام کسی را نخواهند
دید و مثل خصوصیت افضل الصدیقین برای احدی از قرآن مجید نخواهند
شنید که خود بالاجماع از نص قرآنی باعتراف طبرسی و کاشانی و غیرهما پیدا است
که نبود کسی غمگسار یا سید ابرار مگر ابوبکر ثانی اثنین اذ هما فی الغار
باز باید اطول احادیث کلینی را کما سیجیء فی المجلد الثانی بچشم عبرت
دیدن و اکثر آیات مدح را بحکم آن در مدح خلفای راشدین فهمیدن پس
برین تقدیر از مذهب [illegible] فضل نشانی نماند و با این همه اگر خرافات زراره
و شیطان [illegible] و متبعین ایشان [illegible] مراد [illegible] که یکان [illegible] شان [illegible] شنیدند
کما ستعرفه فی المجلد المذکور نمی‌گذاری باید استیعاب کلمات من نموده

بهم

تو هم احتمالات را قطع کردن وود تکذیب بعجلت
فرومایگان قلیل البضاعت و هرزه خایان کثیر البلابت بکوشش کر فنونی
بجز اعتراضات با ابهام و استفسارهای بیجا زبان آرند و بر که استدلال طاقتی ندارند
چنانچه مجتهد بادی این وادی شد باز دیگر بر اسایل دخود راه اسقط قرار داد
و مقصد را به تشویل گردید مقصود از رسیدن عبارت و حل ترکیب آن بود
و بسبع انصاف و اشراق معلوم شود کما عرفت باز مجتهد وقت تصنیف
تشدید هم دلیلی ثابت شده که بغلط عبارت رساله قائم کند حالانکه مدعی
فن انشا نیستم از جهت اتفاق فقط محض فضل ایزد است آیا عرب و عجم
کسی طاقت بر آن دارند که در محاورات هندی مثل ما تقریر کنند معهذا اگر
صدور غلط در عبارت متیقن باشد و بشش کنند آنوقت به عیان شود که چه
آفت بر سر ایشان می آید و چه ناموسهای علم و اجتهاد زمانی و فانی بر باد
میرود شیدا که بسیاری از اغلاط در تحریر مجتهدین استعمال یافته چنانچه بر
ناظرین صوارم ذو الفقار و طعن الرماح و غیره مخفی نیست معظم آنکه
رفقه در وادی کتب تحقیق تنگدلی نکنند و بخل می نمایند که درین روز ها بعضی
از کتب طلب بود بنا بر آن بر یکی از احباب فرمایش نمودم پس حکایتی
بیان کرد که فلانی با من اخلاص شدید دارد روزی نزد او رفتم و رساله
چند ورق که قیمتش بیش نمی ارزید خواستم آن بزرگ اندرون خانه رفت و
نسخه صحیح بخاری بیرون آورده که در حسن خط و تحشیه نظیری نداشت و اقل
قیمتش دو صد روپیه بود گفت ای یار ازین کتاب دریغ ندارم اگر خواهی
ببر ولیکن کتاب مذهب خود هرگز نخواهم داد زیرا که مجتهد فانی صاحب
صاحب الزمانی بخدا این وصیت نموده که اگر مخالف کتاب مذهب
خود طلبد دریغ نباید کرد لیکن کتاب مذهب خود هیچگاه نباید داد که شاید
در کمین باشد و قصد الزام نماید چون کتاب باستعاره هم نمیرسد لاجرم

بهزار جستجو و شفقت و تکاپو بقیمت بدست می آرم و هرچند مال درهمی نباشد
بهمن نخاسے خرید نسکیم تا آنکه سرمایه توکل از دست رفت و حال مجتهد اینست که
چون قرارش کتابے بسکینه احباب فقیر باشاره این حقیر چند کتابے دیگر ضمیمه
میکردانند ولیکن چون کتابے از برای جمع مطلبند و مجتهد را راهی ملطائف
الحیل نمی ماند نسخه ازان بدرنگ می فرستد و تقاضا بزودی می فرماید بالجمله
از روز شهرت کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه در دادن کتابها بخیل می ورزد
و از وقت ظهور تحریرات فقیر بعنوانیکه دانستی بر ارکان مذهب خود مانند
بید می لرزند هشتم آنکه در خاتمه رساله تصانیف العین که رساله قدیمه
عبارت ازانست گفته بودم که کلام مستفتی با وجودیکه علمای مذهبش
بجمیع ادلی ضرر شیوه تقیه را افتخار میدانند مشتمل بر تعریضات و ایهامات
بود درین اوراق تصنیفات بان واقع شد و اگر در جواب این عجاله کرطا
ملاحظه آن خالی از خلجان خاطر ملازمان نخواهد بود کلام بصراحت و طول
انجامید یا بخشش بهمان عنوان بلکه زیاده ازان خواهد رسید بیت
کین سخن را خود تو مبدا بوده * گر فزون گردد تواش افزوده * واگر
بتوفیق الهی از تعریض و کنایه هم دست کشند از ینطرف هم مراعات
آداب و القاب باقصی غایات بظهور خواهد پیوست که گفته اند فرد
ازان کز تو ترسد بترس ای حکیم * وگر با چو او صد برآئی بجنگ * انتهی
و مجتهد الزمانی و رشید از کلمات مستهجن دست برنداشت بلکه از تعریضات
تجاوز کرده قدم بتصریحات گذاشت چنانچه مفصل خواهی دانست معهذا
در خطبه کتاب بر اصطلاح رفض [illegible] داد سب و تبرا داد کما
ستعرفها ایضا ان شاء الله تعالی و شاید که ارواح شیطان یند و تحریکوش
او چنان دمیده و در قلبش وچنان وسوسه کرد که هیچکسی از اهل سنت این
اصطلاح را نخواهد فهمید بنابرانکه آمور فقیر درین کتاب از تیز زبانها

درباره مجتهد و بزرگان اولین و آخرین شیخیه یاد کردم لب

بنا بر سرکوبی و مالیدن و نزد مردم مالیدن اکنون عبارت خطبه نخست

از آغاز تا انجام بشنو که هر یکی از فقره بعد از دیدن و شنیدنش بر بابیت

مجتهد و رید در دهن و هم بر براعت استهلالش معروف بمیرزا محمد تقی نازند و دل و

جان خود را بر آن فدا می سازند و حوالتش در خطبه این کتاب بچشم دیدی

و بگوش هوش شنیدی خود عبارت سبحانه با اجل شانه و اعلی برهانه

اوضح الحق و اظهر تبیانه و ادحض اعمال حسابه در ردی الباطل و

اخمد نیرانه و هیأ لتحقیق الحق و تقبیح الباطل رجاله و بعث من الامیین رسولا یتلوا علیهم

آیاته و یزکیهم و یعلمهم قرآنه فاتبعه الشرع القویم و رص بنیانه و رفع ذکره

و اعلی امره و عظم سلطانه و اتخذ من ذریته و لحمته اولیائه و خلفائه و جعلهم

خزان العلم و سدنته و اعلام الحق و اعیانه فمنهم علی الولی الذی اکمل

دینه و اتم نعمته و احسانه و هو الذی قتل صنادید الکفر و جدل شجعانه و کسر

اوثانه و لم یزل یقاسی شدائد الزمان و نکایة اقرانه و اشجانه و منهم السعید

الشهید الذی جاهد فی هذا السبیل حتی قتلوا انصاره و اعوانه و صرعوا

فتیانه و شبانه و ذبحوا اخوانه و صبیانه و اراقوا دمه و احرقوا خیمه و نهبوا

حرمه و سبوا نسوانه فهذا السر من نقص ایمانه و ضیع ایمانه و لعن فرعون

هذا الدین و هامانه الذین جاهدوا و شاؤوا فدفع الحق و ابانه و سن

خذلانه و امر علی الدین الذین کانوا قبلهم ان هدموا اشجاره و کسروا

اغصانه و اقطعوا ثمرة فؤاد الرسول و ریحانه الذی کان النبی صلی الله

علیه و سلم یرشف شفتیه و یلثمه رضی الله علی امنائه هؤلاء الصابرین

فی بلائه و انزل علیهم رضوانه ما ارتعشت القلوب بسماع العندلیب و

الحانه و حرکت الشاخسار قضبان بان و اغصانه چون تالیف این کتاب

اجمالا و تفصیلا و ایجازا و بشرح تمام با تامل کردم و با الاعتذار نظور اخیر فهم

شدم چه آنانکه دست بدامن ... ایشان این همه تفاصیل را می بینند و هنوز
از غایت شوق لفظ هل من مزید بر زبان دارند و هرگاه عجز کمی طالبین احیاناً
هم ازین کتاب بهره ور توانند شد زیراکه اختیار دارند که آنچه متعلق
بالمرام و متصل بر و هفوات مجتهد متمام است ملاحظه نمایند و تضاعیف
کلام را که از هذیانات مجتهد با وجود سلاست عبارات و شرح و بسط مبهمات بسیاری
را از اهل استعداد می بینم که در فهم مقاصد قاصر اند فکیف که از مجتهد بدون
تفصیل و استیعاب احتمالات و جمیع ابحاث و ... سر فرود می آرند و
واگر با این همه رهنمونیها کسی ملال گیرد گو ملول باش مطلوب اهل تعطش
و اصحاب اشتیاق بجز اش این بیچاره زنهار نشد و فراز ... میدان
نوردیده و کون و فساد روزگار دیده علاوه تنبیه السفیه بقدر سی جزو
است و ردیه بعد از صوارم و قس علی هذا رجوم الشیاطین رد
ترهات کشمیری در حالا که محرر تنبیه معذرت نهاده که لی مراجعت بکتب
کثیره و استعانات از یاران هم و تیره حاشیه نوشته یعنی اگر مراجعت
کثیره و سامان تصنیف زیاده می بود زیادت می‌کشید و بتضعیف نوبت
میرسید اگر این حساب را ملحوظ داری در تحریر این صد و پنجاه جزو بر کتاب
کشید که با نود جزو تواند بود با وصف رد و قدح بر اولین و آخرین
رفته و استیعاب ابحاث و تتبع هزاران کتب و روایات مرجعه در
بشماری وه له دار سپه مروت که جز خود ستائی و دلربائی پیشه نداشت
و در فقه و اصول زبر مشق معمول بود ... صوارم نوشته
و صدرای شیرازی که شرح هدایه ابهری حکمه را از متن در یک جزو
شرح کرده و بعضی از محشیانش چه اطناب بکار برده اند و کاسه
لیسان فلاسفه اشقیا تا الحال بهم نرسانند پس طالبین علوم حضرات
انبیا و اولیا را باید که بدیدن مباحث دینی ملول نشوند که درین طور عجایب

سهو نم

صنایع نگاری می بریم بعنوان وصیت متحقق متنابذیم که زنهار قصد
و کلام کمترین انام را بجالش بکذار تبدیل اصلاح اغلاط معنوی از ما
مامول است و تدارک نسیان مرجو و مسئول بالجمله اگر طور بد کورنمی گزیدیم
رفضه چنین بروز شیا بچشم روشن نمیدیدند که بمجرد ملاحظه چندی از
اجزای این کتاب و رسائل قدیمه و جدیده و بعضی دیگر از رسایل نوبت بآن
رسیده که هرگاه نام حافظ ابو اسمعیل بگوش ایشان میرسد کام ذهن
مستنفره و فسق خلق ققیره و وهم آنکه متعصبین رفضه که تقریر فقیر را
بالتباس و اشتباه ... وجه در کاشف اللثام و دیگر مباحث کلام
می بینند منکوب نیند که مجرد این رسایل و اجزا هرچند غیر جامعیت تمام دارد
لیکن نسبت ادب را نسبت بحضرات ائمه هدی بجا نمی آرد و ما کمتر مطاعن
ایشان درست میکنند و بنیان ولای ایشان میکنند و جهالت آنکه نکرفضه
خالفین صواقع مولانا سید نصیر الملة والدین و نو افض سید مخدوم
و کتب دیگر از متقدمین و متاخرین را تجلیه اللکلینی بقصد بنظر دیده باشند
پیشوایان خود که از تمامی دنیا ایشانرا برگزیده اند مثل ابو بصیر مرادی و احمد
کشتگان بدنهای ایشان شناسند کما ستجیئ انشاء الله تعالی اگر دیدند
ای عزیز دفاتر این مطالب از کتب سابقین و لاحقین بکرامت حضرات
ائمه در این کتاب خواهی دید و لکن لن نستطیع تذکیر المنافقین و لا تسمع
الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین **الغرض** اگر مراد متعصبین اینست
که چون متنا عصب ... کی باشند زنهار کسی را درست نیست ذمایم او
ذکر کردن پس قطع نظر از احتیاط خیلے که محققین در آن گفته اند
... اشتباهات مبطلات الحکایة لازم ... این متعصبین بلا دست کیش
و متقشفین نفاق اندیش گوش دهی متوجه ن کلا مثنی شیخ جلی امام اعظم
امام اعظم خویش بریده باشند و پرده ... مذهب ... دیده و هم

ا لق

ریشش این ایشان کاو را شیعه زیرا که اگرچه مرید مجوسیان بی دین فضله خوار منتجبا
رسیج الحق و مانند آن مطاعن حضرت خواجه کونین سید الثقلین صلی الله علیه وسلم
ذکر میکنند پس جای میگویند که عائشه را رضی الله عنها تا تماشای حبشیه نمودند و در مقامی
می نویسند که لعب بنات برای او تجویز فرمودند و در باب این یاوگی میکنند که انتخاب با
وصف جنابت قصد امامت کرده بودند و در فصلی قصه سوال ذوالیدین می آرند که حضرت
الصلوة ام نسبت با رسول الله و در همه این ابواب و فصول داد تیز زبانی و فضول
سید داده و نیز لازم آمد که شیعه را از مذهب مهدی غاری سگگانی نباشد زیرا که اهل سنت انکار
از وجود دختر ری می نمایند پس کجا حضرت امام مهدی فرزند عبدالله و حضرت آمنه
و کجا پسر بی بی نرگس نصرانیه که هنوز چشمش نگرانست که دلهای با دگر کجات است اگر
گویند که حاشا که مراد علمای شیعه مطاعن حضرت پیغمبر باشد بلکه مقصود شیخ حلبی
و مانند او طعن بر روایات سنیان و روایت گمراهان گوییم پس علی بدان تماشای
نیست مگر تشنیع بر گاوان بی دم و خران بی دم باید دانی که پیشوایان رافضه استیصال دین
و ایمان خویشتن می سازند مثلا در اعظم مطاعن خلفای راشدین یعنی قصه فدک وغیره که بر آن
می نازند بر اسامی مقدسه ائمه اهلبیت طاهرین بستند که شاه اولیا و صفیه مطهره
حضرت خاتم انبیا را بمقابله مرتدین فرستادند و خود مثل جنین در پرده ظلمانی
نشستند و مانند خانمین تحابه نورانی گرفتند و چون حضرت فاطمه را جواب
میسر نشد دو آیت قرانی آموخته باز برای مجادله روانه کردند باز اجازت
دادند تا همراه نساء بنی هاشم در مجامع اصحاب تشریف بردند و سیف زبان
برکشادند و معرکه عظیم آراستند یعنی خطبه طویل الذیل انشاء کردند که اگر کسی
بعنوان قرارت جناب سیده بروایت مجلسی در بحار و حق الیقین می خواند بدون
یکدو روز ختم آن ممکن نشود باز تجویز نمودند تا جناب زهراء با رسیل المرتدین
معاذ الله کشتی گرفته گریبانش گرفته بسوی خود کشیدند لعنة الله علی المفترین
کما نهند بعد از آن بود که اهلبیت طاهرین بر کتاب الوصیت که وقت وفات

سید المرسلین از حضرت رب العالمین جبرئیل امین در ... نا

که هرچه در وقت خلفا رو دهد دم نباید زد و صبر کردند و احکم الحاکمین را با آنها

مقربین گواه گرفتند که هرچه با داماد و پسر و سکوت گزینیم و چون هیچ نکنیم فاعتبروا

یا اولی الالباب که هرگاه این بزرگان را حجت دعوی فدک درست نباشد الحق

آیینه کشاکشی و معرکه آراستن و تنها دل پرداختن اعظم سبب ورود وحی

الهی خواهد بود **و اگر گویند** که حاشا جناب امیر حضرت فاطمی را اجازت

داده باشند باید گفت که اکنون اشکال برافتد و چند شد یعنی هم تکذیب

امام صادق و [illegible] و نقض توثیق کالتی نقضت غزلها من بعد

قوة انکاثا و هم عصیان زوج مقدس فرد کامل امامت بلافصل لازم آید

چه بحکم امام صادق به ثبوت میرسد که جناب مرتضوی حضرت زهرا را [illegible]

وصیت دادند و اگر با اینهمه اجازت ثابت کرده شود لازم خواهد بود اینهمه مطاعن

بلکه حقیقة بجناب سیده میرسد فلیعف که غم وفات شریعت فراموش ساخته

بطلب دنیا و معاش افتادند و دست بر ناموس [illegible] که ترتیب المرتدین [illegible]

نقود باید انداختند و اگر نزد دشمنان دین اینهمه حرکات تلبیس و ارادت [illegible]

عین دلسوزی و غمخواری ملت اسلام بود بایستی در رفع اختلاف از امت و

انتظام مهمات و قتال مرتدین و تادیب متمردین و حفظ ملک اسلام از استیلای کفار

لئام [illegible] بعمل آورد [illegible] خیرخواهی دین و دنیا باشد فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا

کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون **اما اختفای** جنابت مرتضوی [illegible]

[illegible] رضی الله عنهم اجمعین [illegible] سیدة نساء العالمین

ثابت بعین الیقین تا بحق الیقین [illegible] امام [illegible] حضرت زهرا

[illegible] استدلال [illegible] باثبات [illegible] خصوص

[illegible] ثابت که مجلسی [illegible] امام آورده [illegible] عبد الله بن سنان عن

ابی عبد الله علیه السلام قال لما قبض [illegible] ابوبکر [illegible] بعث الی

دلیل

سل فا... فاخرجه من فد... فاطمه ع فقالت یا ابا بکر ادعیت انک خلیفة
ابیه جلست مجلسه وانت بعثت الی وکیلی فاخرجته من فدک وقد تعلم ان رسول
الله ص صدق بها وان لی بذلک شهودا فقال ان النبی ص لا یورث فرجعت الی علی فاخبرته
فقال ارجعی الیه فقولی له زعمت ان النبی ص لا یورث وورث سلیمان داود وورث یحیی
بن زکریا وکیف لا ارث انا ابی فقال عمر انت معلمة قالت معلمة فانما علمنی ابن عمی و
بعلی الی آخرها یعنی ابن سنان میگوید که حضرت صادق ع فرمود که چون حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم از جهان تشریف برد و ابوبکر بجای شریف نشست [illegible] کسی را نامزد و بیرون
کردانید از فدک وکیل حضرت فاطمه را پس آمد حضرت فاطمه نزد ابوبکر و فرمود که دعوی
خلافت پدرم کردی و بجای او نشستی و بیرون نمودی وکیل مرا از فدک و میدانی که از من
است و گواهان همراه دارم ابوبکر گفت پیغمبر ص میراث نمی گذارد و درشد که آنجناب
این امور راه نمی یابد حضرت فاطمه بشنیدن این جواب چیزی نیارست فرمودن پس
ناگزیر باز گردید و خبر داد از آنچه واقع شد حضرت علی فرمود همین وقت باز گرد
و بگو که تو گمان داری عدم میراث حالانکه وارث شد سلیمان از داود و یحیی از زکریا
پس من چگونه وارث نشوم از پدر خود عمر گفت اول سکوت کردی الکنون بعد
تعلیم آمده و این تقریر میکنی حضرت فاطمه فرمود بلی مرا تعلیم کرد فرزند عم من
شوهر من اما کشتی یعنی فاروق را بسوی خود کشیدن پس کافی کلینی
که هو کان من الکافرین در شان اوست بشهادت علمای رفضه در دیده دهن و
منهم المجلسی فی مجلد الفتن شهادت بران میدهد و هذه عبارته کا محمد بن یحیی عن
محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبة عن عبد الله بن محمد الجعفی
عن ابی جعفر وابی عبد الله ع قالا ان فاطمه ع لما کان من امرهم ما کان اخذت
بتلابیب عمر فجذبته الیها الی آخر الحدیث یعنی امام باقر و هم امام صادق رضی
الله عنهما بروایت معتبر بیان فرمودند که چون خلافت از دست رفت و فدک غصب
شد حضرت فاطمه گریبان فاروق گرفت و او را بسوی خود کشید الی آخر این همه

مور بعد از مهر و گواهی بر کتاب ابحث بود تفصیلش در جلد اول از این کتاب
خواهی دید ان شاء الله تعالی پس در اصول کلینی و بحار و حیات القلوب شرح آن
بسبب طول اعاده آن فضول دانستم اکنون کجا ماند تهمت متعصبین که محبت با
حضرات ائمه دین خلوصی ندارد انصاف باید کرد که او مطاعن ائمه می آرد یا تفضیح اهل
رفض که بر وی مطاعن اهلبیت قادحین اند تهمت می گمارد بخلاف معلم طعن آتشکده
مجوسیین کوچک اند آن که فقره لعین در نهج الحق وغیره که موجب ریشخند نیست زیرا که
نسیان از لوازم بشریت و انبیا علیهم السلام فقط در تبلیغ احکام از نسیان منزه
اند ایشان من لا یحضره و عیون اخبار حاضر است ابن بابویه اظهر منکرین صدور سهو را
از حضرت پیغمبر لعنت فرموده اند و عدم سهو را [illegible] اقرار داده اند و شیخ [illegible]
هم انکار سهو آنجناب را مذهب غلاة و مفوضه اعتقاد کرده پس جلی معلم آتش
پرستان در باره [illegible] خود مطاعن حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم
باعتراف شیخ صدوق [illegible] غلو خواهد بود اما ریشخند و لعنات
بر [illegible] تغافل و بداهت تجاهل [illegible] آن [illegible] تسلیم
[illegible] و رشش بالکل بحقیقت شریعت منسلک گردید
[illegible] بالاتفاق [illegible] فی المطولات [illegible] مجوس از کتب
اهلسنت [illegible] فرقی است [illegible] بالشیاد
[illegible] تصحیح کرده اند که
[illegible] شیخ علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام عسکری
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یک ماه ... مان مانند یکی از دیگران نسبت در شکم مادر سخن میگویند و قرآن
خواندند تا آنکه خاتون حکیمه [illegible] چند روز قبل از وفات امام او را بصورت
مرد کامل یافتم گفتم این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم
انتهی مختصرا بالجمله هرگاه کبیر نرگس این علوم و مناقب حاصل
باشد برای حضرت امام حسین ریحان رسول الثقلین بطریق اولی
خواهد بود پس صعوبت را در بدن و در عین سجده که افضل ارکان
نماز است بدوش مبارک سوار شدن و ازین جهت تخلف
ورزیدن و معامله راکب با مرکوب بعمل آوردن در چه مرتبه [illegible]
تکلیف که در روایات منصوص باشد که خود حضرت پیغمبر علیه
الصلوة والسلام تماشای اسب و شتر حسنین رضی الله عنهما
نمودند و خود را مرکب ایشان قرار داده معلوم نیست که شیخ چلپی
رفته جز بجزافات خود چگونه از عهده جواب بدر آید و چه سان
لب معذرت کشاید نعوذ بالله من ذلک واگر گویند
که دران اوقات امامین بحد بلوغ نرسیده بودند چنانچه بضمیمه حدیث
خاتون حکیمه معلوم توان شد پس ای عزیز درین وقت دهنهای
کلاب ممطوره یعنی مقلدین ابن مطهر الفقه فضله تحت العین باید دوخت
و کتب دینیه ایشانرا همه باید سوخت زیرا که مثل بحار و تراجم آن هم
دلالت بران دارد که در قرب وفات شریعت هم از حسن مجتبی و
هم از شهید کربلا این امور بوقوع آمده اکنون چشمه دیگر بشنو
که از تقریر جناب مرتضوی درباره معذرت روبروی شیخین
وقتی که امام حسن فرمود انزل عن منبر ابی کما سیجیء فی المجلد الاول
من هذا الکتاب بروایت صدوق در علل صاحب عیانست همین
که گفتم ور نه شیخین این عذر را قبول نمی کردند و می گفتند یا ابا [illegible]

۵۰

تعجب است که حرکات ایشان آمده طفلی حمل میفرمائی این
حرکات تا وقت عقیقه یا تا اربعین [illegible] اکنون که ایشان
از مردان کامل در گذشتند این معجزه چه معنی داشته باشد و مخفی نماند
که حضرت فرزند نرگس وقتی که خواهر معظمه امام بصورت مرد کامل دیدند
آنقدر شد که حسنین رضی الله عنهما را حاصل بود در آخر حیات سرور
کائنات خصوصا وقت معذرت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه
رشتۀ خرافی چند که تعلق دارد بمطاعن حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که اهل صحاح همیشه برای خود زدند خدارا حرفی چند دیگر در
باره انبیای متقدمین از زبان علمای ذوی الاذناب گوش کن که
گردد از بی مروت شوخ چشم گرگ یا منافق بی حیا لواطه و زنا
و انهم با مهات و آبا عیاذا بالله بحضرات مقدسه پنج کبریا یعنی
زمرۀ مطهره انبیا علیهم السلام نسبت میکنند چنانچه تمام تشریح آن در باب
کتاب خواهی دید انشاء الله تعالی و فرزندان و مقلدان الشرع جز این
چیزی نتوانند گفت که این همه برای الزام مخالفین است لو سلم
قطع نظر از آنکه بر اثبات این جزئیات قدرت ندارند آیا این
کیاسه زیاده تر از این است که چنانچه روافض از اصول خود [illegible] عدم
ایمان انبیا با مامت ائمه هدی خصوصا حضرت شیرخدا اثبات
کرده اند و این شهرآشوب [illegible] سبزواری و مجلسی و کاشانی
[illegible] مناقب [illegible] تفسیر یزدانی تصریح نموده اند که انبیا عموما خصوصا حضرت
یونس [illegible] انواع مصائب [illegible] ان شکم ماهی بسبب عدم ایمان مذکور
[illegible] ایشان [illegible] احادیث و حدیث کلینی است که علی مرتضی
بنص قطعی حضرت [illegible] العالمین سید المرسلین بود تا سوق [illegible] الله تعالی
[illegible] علمای [illegible] بیاد افضلیت ائمه از انبیا که از اصول [illegible] فقان مسلوب

الایمان بودند آراسته خویشتن را ... ت مهبط هلاکت ساخته اند خصوصا بر طور علی که
هند بد جناب مرتضوی را سبب بشریت افضلیت ارشحقین از همین باب بند اشته و العجب
که لداری مروتم را ابهم یاد نماند که بسیاری از انبیا جسمیت و مکاتبت و دیگر لوازم بشریت
از بادی عز و جل بروایات کشی وغیره بسبب طلب رویت خواسته اند و حسد شدید از حضرت
آدم و حوا درباره ائمه و حضرت فاطمه زهرا صدور یافته با وصف آنکه حق تعالی ایشان را عقوبت
عاصیین و ظالمین یکسان نموده چنانچه امثال این سیاست بعنایت ایزدی در ین کتاب
باید هرگاه اصول قایم در ذوات انبیا موجود وایمان و اتمام از ایشان مسلوب باشد زنا
دلداطه درجه حساب است که لداری مروت زیر نقش نحول نحو دم المشغول نوشته اکنون قطعا
حیثیت الزام در ایراد مطاعن انبیا علیهم السلام حالیا حدیث کلینی مطابق معتاد باید شنید
که اکابر این طایفه شیعه در اثبات افضلیت ائمه آورده اند از علی بن حمزه قال سال ابو بصیر
اباعبدالله وانا حاضر فقال جعلت فداک کم عرج برسول الله فقال مرتین فاوقفه جبرئیل موقفا
فقال له مکانک یا محمد فلقد وقفت موقفا ما وقفه ملک قط ولا نبی ان ربک یصلی فقال یا جبرئیل کیف
یصلی قال یقول سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبقت رحمتی غضبی فقال اللهم عفوک
عفوک فقال تبارک وتعالی یا محمد قال لبیک ربی قال من لامتک من بعدک قال الله اعلم قال
علی بن ابیطالب امیر المومنین وسید المرسلین وقائد الغر المحجلین قال ثم قال ابوعبدالله علیه السلام لابی
بصیر یا ابا محمد والله ما جاءت ولایة علی من الارض ولکن جاءت من السماء مشافهة یعنی ابو بصیر
که منافق است اشاره نمی کردم و خود سیما حدیث بران دلیل است میگوید از امام صادق علیه السلام که پیغمبر را بعد از معراج
معراج فرمود گفت دو بار پس جبرئیل فرمود برمکان خود باش این مقامی است که هیچ ملکی بدان نرسیده
و نه هیچ پیغمبری فایز گردیده البته پروردگار تو صلوة میکند حضرت فرمود چگونه جبرئیل جواب داد که این
کلام میفرماید سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبقت رحمتی غضبی حضرت عفو و کرم خود خواست و حق
تعالی فرمود ای محمد کیست امام امت تو بعد از تو حضرت لبیک گویان عرض کرد که خدا خوب میداند فرمود که
علی بن ابیطالب حاکم جمله مومنین است و سردار جمله مرسلین و دستگیر جمله اتقیا که چهرهای شان
می درخشد ای ابو بصیر نیامد امامت علی علیه السلام از زمین لیکن فرا رسید از آسمان انتهی محصلا —

اینها که شنیدی یعنی عدم ایمان بعض انبیا علیهم السلام قطره زدریا زیراکه
جمهور این بزرگان حاسدین اهل بیت مقدس بوده‌اند بهمین جهت در مصائب کرده
برای خدا حرفی از الهیات هم بشنو که پیر مغان در نهج الحق جائی می‌نویسد که لازم می‌آید
که او تعالی ملزم و محجوج شود و گاهی سفاهت را ذکر میکند و زمانی دشنام میدهد که ضرر
شیطان کمتر از ضرر خدا خواهد بود الی غیر ذلک و هرگاه نزد ایشان پرستان ایشهد به
موقع خویش است کمترین انام اگر حال انبیا و ائمه هدی را اصحاب مقبولین بیانی بر اصول
رفضه بیان کنم برای هدایت کم است تکات در معرض بیان آرم چه بدی کرده باشم لاجرم
هر چه از نقائص این بزرگان در [illegible] بیانی نمایم تغیر گردیدن از اصول اهل تقاق
نوشته‌ام و این ضرورت از تنبیهات رفضه نزد مسلم و از دل ایشان را مطهر میکردم
و جای من از قیاسات شرطیه غیر از این نیست که اگر شیعه حق باشد در نبوت و
امامت و غیرها این است قضیه لازم می‌آید و اللازم باطل فالملزوم مثله و چگونه تصور
توان کرد که علمای رفضه این امر را فهمیده مرتبه صدرت برده کلام حقیر الانام از تعصب خوام
می‌بر دارند یازدهم آنکه در خاتمه بعبارة العین خواسته بودم که مجتهد این شرط را قبول فرماید که هر چه
طرفین نوشته تصحیح نام کتاب باشد تا محنت فریقین کمتر گردد لیکن قبول نکرد زیرا که شنیده که بجواب اکثر
این کتاب نوشته‌ام در چه جا نام کتاب ذکر نمود حالانکه کتابش زیاده از کتابت این نخواهد شد اگر در
تمام فقیر که صد جا [illegible] نکرد جا نام آن [illegible] معرفت شکایت بر زبان بیارد مخفی نماند که غیر را
در این کتاب [illegible] قدح بر کلام مجتهد [illegible] آخرین بیان مقصود است [illegible] تمامی سیاه
[illegible] مجتهد [illegible] مقدمات [illegible] گذشته‌ام [illegible] خان [illegible]
[illegible] فرد مردم اندر آرزو [illegible]
[illegible] بالجمله [illegible] و [illegible] الی [illegible] الفلانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قال الفاضل

قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالى الى سبيل الرشاد بعد
التسمية والتحميد والصلوة على رسول رب العباد والائمة
الامجاد وضم الضمايم الذميمة من الضغاين والاحقاد

اما بعد چون درین ایام مبارک آغاز خجسته انجام بندگان جناب تقدس مآب
مجتهد العصر والزمان اداه الرحمن استفتائی درخصوص اینکه شهادت حضرت
سید الشهدا خامس آل عبا و گلگون قبایی لاله زار کربلا علیه التحیة والثنا بنابر
اصول اهل سنت و ارکان مذهب ایشان ثابت میشود از انظار رفعت شعار
علمای اولی المناعة این جماعت در آورده بودند و آن استفتا با افادات فتوای
زیب ترابی عدالت بزینت نمارق قضا و افادت شیخ اعظم و مفتی افخم و جواب آن
در رساله مسمی به ثمرة الخلافة که مضامین تلخ و شیرین آن در مذاق اهل شقاق و
نفاق کیفیتی عجیب بخشیده مندرج گردیده و رساله موصوفه اشتهار تمام بین الخواص
والعوام یافته و بنظر فضلای این طایفه رسیده سواد سطور عنبر بیزش مشک سای
زخمهای کهنه شان گردیده و مفاد عبارات نمکینش مشت نمکی بر ناسور هر یکی پاشیده
یکی از هزبران [illegible] دیگر گویان این فرقه غاویه که قایم الزاویه و خلیفه گمنام یزیده
معاویه [illegible] است هر چند که دهشت بهم یافته رساله در جواب
استفتای مذکور مشتمل بر اثبات شهادت بنابر قواعد اهل سنت پرداخته
خود چون ثعلب در سوراخ کتمان خزیده [illegible] که از اخذ رساله را بوساطت
کره سیرته السیر لاهوت و فلکه کثرة الدور ملکوت مشعله جو الصدق [illegible] ذکاوت کار
اعتلا مولوی سلامة الله شاه سلمه الله بخدمت حقیر فرستاده و جناب ایشان را که در
پنجه این عمید اوهام در شکنجه آن استفتا و استفسار گرفتار بوده انداز گیرودار
رهایی داده و در پرده ایشان را منتی بر سر و چشم نهاده خانه اش آباد آن پیچ
دو دست آن باشد که گیرد دست ✽ اما ظن بعضی از اهل فراست و کیاست آنست
که رساله مزبوره نوک ریز قلم عجیب الرقم شاه صاحب مصدر الاسم والعلم است

وارثان بنای سلوک طریقه سلامتیه نوریه و نقشبندیه را برساله ذهلویه شهرت داده

نسبت آن را بشخص مجهول النسب انتساب داده اند والله اعلم بحقیقة الحال بهر کیف

بمضمون الکفر ملة واحدة هر چند شبهات او تا تمام و بنای هفوات او علی طرف الثمام

بود لکن خوفا علی العوام الذین هم کالانعام اعراض از جواب باصواب ناصواب

نمود لهذا اندکی از اوقات خود را ضایع کرده خار و خس تره آتش اگر باد آشفته

تاریخ را بنقل صحیح و مقالات صریح اسلاف اخلاف این گروه بی انصاف

تفضیح ساخته لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة

بل **بیت** صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی ∴ بسیار سفر باید تا پخته شود خامی

سبحان الله ازین پشمینه پوشان گوشه نشین و از جابجایان عزلت گزین که از فقر و ولا

دم میزنند و طرف کلاه را می‌شکنند و در پرده عیب پوش صوفیت لباس تقوی را از بر

میکنند و هر چه میخواهند می‌کنند خرابه دل شان معموره خدام معلم الملکوت است و

بنای عقاید پر مکاید شان اوهن من بیت العنکبوت با آنکه اسپ چوبین بیش ندارند

خود را در عرصه یکه تازان بجلوه می آید طلای حامی با وصف آنکه در خامی و ناکوبیده

قرحامی نامی و حامی این گروه حامی است بدگفته دقی بر زبانش رفته **مثنوی**

هیز بد شیخ ما ز شور و شغب ∴ صبح صبحگاه و بی‌گاه شب ∴ سر برآورد که دل پر از عجاب

روی در خلق و پشت بر محراب ∴ ضعف زده گردش از خزان کاسه ∴ در شکسته ده شهر و لوله

خشکی چند کرده خود را گرم ∴ نه ز خالق نه از خلایق شرم ∴ هیچ یک را بدل قبولی نه

پای کوبان دلی احصولی نه ∴ نه ز انوار ذکر شان شربی ∴ نه ز حال سماع شان خبری

حاصل ذکر درد گردن و سر ∴ اثر رقص ضعف پشت و کمر ∴ هر چه دادی بدست شان خوردند

هر چه از دست شان گرد ∴ کارشان غیر خواب کردن نه ∴ هیچ شان فکر روز مردن نه

ذکرشان صرف بهر سفره و آش ∴ فکرشان صرف در وجوه معاش ∴ بهر آش است آشنایی شان

زآتش دیگ روشنایی شان ∴ داد ازین گمرهان الله داد ∴ منحرف از طریق عقل و سداد

هر چند خنگ کمیت قلم درین میدان جولان داشته اما عنان گیری خوف و ملال دارم

وسلاجقیت مقام نگذاشته هذا و بالله التوفیق و هو یکفی الوثیق منه البدایة الی سواء
الطریق و افاضة رحیق التحقیق اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر
بالعباد این تمهید چند وجه محل بحث و نظر است اول آنکه مدح و ستایش
این زبان با جزو خرده بین منفعل زرین نمی سازد مگر بجهت اینکه انجام مکنونات قلوب
شیعه که مدعیین مزید ولای اهل بیت طاهرین رضی الله عنهم اجمعین شده اند تمامی اقاصی
و ادانی جلوه ظهور گرفته که شهادت خامس اصحاب کسا بر اصول ایشان هرگز منطبق نمی
تواند شد بلکه این همه گریه و زاری و فریاد و بیقراری در ایام محرم بملاحظه بقای نسل حضرت
سید النبیین است صلی الله علیه و آله و سلم که از قدمای خویش یاد گرفته اند و در بعضی
روایات بیش از حد و شمار مرویست که مجلد عاشر از بحار علیه الرحمه و کتاب مواعظ حسنیه مجتهد جاسی
هم از ان خبر میدهد که چون گذر اسیران اهلبیت بکوفه افتاد اهل کوفه بهایهای میگریستند
و آواز ناله های ایشان بگنبد گردون میرسید اهلبیت فرمودند که هرگاه خود اهل کوفه
عزادار شوند و ماتم کنند دیگری کیست که ما را کشته باشد انتهی محصله و تفصیل این امر
یعنی خود امام را کشتن و خود بکبدیت و تقیه عزادار شدن از کیفیت شهادت امام
رضا که مامون امام المتکلمین شیعه باعث آن بود در مبحث سیزدهم از منهج نخستین
واضح میشود انشاء الله تعالی کما یدل علیه عیون اخبار الرضا و دوم آنکه افتخار
مخاطب درباب تالیف رساله ثمرة الخلافة مشعر است باینکه هنوز جزوی از شرح
آن رساله که در لباس جرح نوشته ام بملاحظه حضرت مدعی اجتهاد فایز نشده که بکمال
جمعیت خاطر این قدر لاف میزنند لیکن دانشوران دقیقه رس اکه بر عادت مالوف
مجتهد وقوف کلی دارند اذعان این معنی است که آنکتاب را در رنگ رساله جدیده اعنی
کاشفة اللثام عن تلبیس المجتهد القمقام در خلوت مطالعه میفرمایند و بر اغیار اظهار
نمی نمایند تا مقلدین و معتقدین مدعی اجتهاد و متکلم را تقاضای تحریر جواب در ضیق
عیش و مزید طیش نیندازند و بسبب تعجیل ناروا بود کار کبه اجتهاد در ابر هم نزنند و برملا
نگویند که کتاب فلان از فلان سال رسیده هنوز جوابش از مجتهد الزمان سرانجام نمیشود

یداست که هرگاه جواب رساله قدیمه مذکوره که وسه جزو بیشتر نیست بعد از مدت بعید باتمام
رسیده باشد جواب نقض رساله ممدوح ایشان مسمی باثبات الخرافه لصاحب
ثمرة الخلافه که زاید بر اضعاف مضاعف آن خواهد بود چگونه جناب مجتهد را بوادی
رجعت که قیامت صغری عبارت از انست نخواهد کشید پس مقتضای وقت همین
است که همه الکن اجزای آن کتاب را در صنادیق تقیه بتقلید قدمای خویش نگاه دارند
ملکه مانند رساله جدیده که دو بار بخدمت مجتهد الشیعه لعن تمویک دو در یعنی اکبراباد
و لکهنو فرستادم کان لم یکن شمارند طرفه آنکه جناب مجتهد و اولاد ایشان
را در مقدمه وصول رساله مزبور بر وفق اظهار بعضی از معتمدین رو بروی فریقین انکار
شدید بوده لیکن هرگاه بعضی از احبابش که تعلق بانتظام عدالت دارند مستدعی
حصول جواب از ان مخدوم الفحول گردیدند بمقتضای مثل مشهور ارشاد فرمود که دراین
شیعیان در کمال حیرانی افکنده اند هر چند این رساله جدیده از مدتهای بعید پیش
من رسیده مگر من مصلحتی در تحریر جوابش نمی بینم معهذا تا کی نقض اعتراضات سنیان
کنم بالجمله اسیار زنا عاقبت اندیشی ایشان آنست که در بعضی از اوقات بدیدن یا
رسیدن نقض ثمرة الخلافه نزد خودشان بر طبق مضمون صدق مشحون حدیث مرتضوی
رضی الله عنه ما اضمر احد شیئا الا وقد ظهر فی فلتات لسانه اقرار کنند و بر تقدیر صدق
کلام شان و عدم ملاحظه کتاب سطور هنوز هیچ از دست نرفته نقل کتاب مذکور را
بهم رسانند و به بینند که در استیصال ثمرة الخلافه یزید و مروان که نشو و نمای شجره
آن از کوشش مجتهد شیعیانست آیا دقیقه از دقایق و تحقیقی از حقایق باقی مانده
کاسش بخاند رساله جدیده که اکنون در وصول آن مرة بعد اخری کلامی نیست التفاتی
نموده در خصوص جواب آن دو امر که بکمال عجلت ازین بزرگ طلب داشته بودم چیزی
می نوشتند من بعد بر خود می بالیدند که اینهم صورتی میداشت بالجمله مرد میدان و
سرآمد مبارزان آنکس است که در جواب رساله جدیده و رساله اثبات الخرافه و
این کتاب شیعه الضعاف را از دست نداده در معرکه مناظره قدم فشارد دیگران کالی

و ثبات حواس در بهیمیدان دست و پائی زند و تحریر رشیق و تقریر انیق بجواب هر سه کتاب
بعمل آرد باقی ماند نسبت خلافت یزید بحبیب و جوابش آنکه خلیفه یزید کسی خواهد بود که حقیقت
خلافت او را ثابت کند و آنرا از خلافت راشدین ترجیح دهد فان ثبوت شیٔ لشیٔ فرع
المثبت له و کسیکه انکار از آن نماید و ادلهٔ قاطعه بر آن اقامت کند او را خلیفهٔ یزید دانستن
و او [illegible] دانست **سوم** آنکه اگر از تشیع تعلیق دعوی سپر در معرکه
انداختن و در سوراخ کتمان خزیدن و شتافتن مقصود است که حبیب مصیب در
جواب استفتا عاجز آمده پس در بطلانش نزد علمای اهل حق بلکه پیش اهل تشیع نیز
که بهره از فهم و ذکا دارند و در تسمیهٔ شان مصلحتی بهیچ حرفی نیست و بطالعة بالبداهة
این هیچ میرز خصوصا این کتاب در ابطال مرادش کافی و وافی است و همه کس اتفاق
دارند که مجتهد الزمان و اولیای ایشان در نقض رسالهٔ بصارت العین در کمال عجز و زبونی گرفتار
شده و باختلال حواس و چاره از بیچارگی است که تا مدتی در شکنجهٔ آن رساله کرده سه جزو بمشت
سوره آیت کریمه لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيٰى بوده و آنچه بعد از خرابیها نوشته اند بنیاد اکثر
مقاماتش بر جهل یا تجاهل افتاده و با این همه گاه از جواب آن که پاره حالش دانستی نزد
عوام فارغ شدند چه مبارک باد باکبر السنه ایشان نگذشته حتی که عهد با اشجاع ایشان
هم از یاد مردم رفته **و اگر مقصود** از این زبان درازی آنست که نام [illegible] خصوصا
این رساله از خواص و عوام مخفی داشته و این اخفا و استتار دلالت بر عجز و زبونی [illegible]
پس اول این اعتراض بر حضرت [illegible] که در جواب تحفه اثنا
عشریه ذو الفقار [illegible] نام ساخته سپر در معرکه انداخته خود
چون روباه در سوراخ کتمان خزیده و قس علی هذا این ننگ و عار در بسیاری از اکابر
این مجتهد شیعه سرایت خواهد کرد که گاهی جامهٔ زنان در بر کرده و زمانی طیلسان
یهود و مجوس بر سر و رو کشیده جلوه افروز انجمن مباحثه و مناظره و تصنیف کتب
کلامیه گردیده اند و این مطلب بر ناظران جواب ذو الفقار مصنوع و ضربت حیدریه نا
مطبوع یعنی صولت حیدریه علی المجوس القدریه و صاعقه حسامیه علی عدو الملة الاسلامیه

محتاج بشرح و بیان نیست هیچ ذلک چون بحسب تعصب در انفصال جواب اکمل اضیقها
خبر رسانیدند که مجتهد متشیعین بجهت اختلال حواس در تعیین و تفتیش نام تعطشی زاید الوصف
دارند و باطراف عالم و مساکن بنی آدم در ارسال قاصدان همت میگمارند بنابران در خاتمه رساله
جدیدی که بزودی تالیف کرده از نام خود و اسامی متبرکه بعضی از بزرگان خود بمقتضای مصلحت
اطلاع بخشیده تا مبادا انفعالیه مجتهد ثانی مجهول الاسم بودن را سبب عدم جواب کردانند
اکنون تمامی ناظرین رسائل از نزدیک و دور و خویش و بیگانه میدانند که محرر رساله قدیم
و جدید فلان شخص است هنوز از نام و نشانش غفلت ورزیدن مستلزم کمال ذکاوت
و قوت قدسیه مجتهد امامیه است بالجمله بعد از ادراک حال طعن و تشنیع کردن زهی عجب
افادات خواهد بود و اگر دیباچه قبل از شروع در مطالب است باری محو و اثبات جبر البحل
شاید از نسبت بد ترسیدند و از انتساب با عاقبت اندیشی تجاهل خود دل وزدیدند مگر
از انتساب آن جناب اقدس الهی بر خود نه لرزیدند وای بر حال اکابر علمای ایشان که
داد بی اندامی و بی ادبیها میدهند و در کتب دین و ایمان خود بکمال انبساط و طیب خاطر
بجناب ائمه معصومین میرسانند و روایت مینمایند که بدا لله فی ابی محمد بعد ابی جعفر ما لم
یکن یعرف له کما بدا فی موسی بعد مضی اسمعیل هکذا نقل عن الکلینی و هو امام اتهم و
سلطان المتکلمین برهان المحققین شیخ در نقد المحصل صاف تر از این گفته و از پیشوایان
خود نقل کرده که حضرت امام صادق اسمعیل پسر خود را قایم مقام خویش فرموده بر امامتش
نص نمودند چون او مرد ناشایسته از وعده و دریافت امامت را بنام موسی کاظم قرار دادند
و بجواب اصحاب خود عذر بدا آغاز نهادند الی غیر ذلک من الاصول التی تظهر من شروح
الکلینی و غیرها من الکتب المعتبرة عندهم و بر متصفح بصیر پیداست که اکابر رفاتضه هر چند
رقص الجاهلیه در امثال این مقامات کنند و لیکن خلافت اصول و قواعد های ایشان بر عکس
آن تلک قاعده می باشد اگر امعانی در کتب دین و ایمان ایشان کسی خواهی یافت که هنوز
تطبیق احادیث در باره اسمعیل مذکور که موضوع فصل بداست از کمی نوبت بفعلیت
نیامده و مصنفات صدوق که او ذنب معلم ابن معلم که او را معلم ملکوت توان گفت هم

دلالت برین مدعا می کند با جمعیت باطنی قوم را اولا و ثانیا [illegible] منادی میکنند چه

اسمعیل با وجودیکه بزرگ و محبوب ترین فرزندان صادق است و انتساب در حضار او

جمیع شده کرده اند در تعریف و ستایش اهتمام تمام بکار برده اند بر زبان اکابر شان فاسق بود بعضی

از ان روایات که بکار این نواصب آید و اهل اسلام را حیرت افزاید از کتاب اکمال

الدین صدوق می نگارم از انجمله حدیثی است از حسین بن راشد که سوال کردم از حال اسمعیل

صادق علیه السلام فرمود عاص عاص لا یشبهنی و لا یشبه احدا من آبائی یعنی عاصی

و نافرمان است و هرگز با من و بزرگان من مشابهتی ندارد و معاذ الله من ذلک رد و شتم

و از انجمله زراره است که بدلالت کتاب کشی وظیفه امام صادق لعن او بود و حقیقت مذهب

اش نزد بعض مزید علیه از شیطان الطاق هم در گذشته چنانچه از کتاب نجاشی و مانند او

ملقب مذکور هم عیانست و مضمون روایت زراره بعینه مضمون حدیث اول است و از انجمله

حدیث ولید است که برش صبیح نام داشت و بر صباحت و الا حسن علمای قوم نقد جان را

فدا می سازند زیرا که او همراه کسانی بود که از طرف مامون امام المتکلمین شیعه که شیخ صدوق

برنگاشتن در عیون اخبار می نازید مامور تشیر زلی بر حضرت امام رضا بودند چنانچه در بعضی

از مباحث هیچ اول خواهی دانست انشاء الله و خلاصه معنی روایت ولید آنست که نزدی

آمد و گفت که حال اسمعیل باید دید رفتیم و دیدم که [illegible] کاران نشسته خمر میخورد

میخوردم بسوی حجر اسود می بینم که اسمعیل دست باستار کعبه آویخته زار زار میگرید و [illegible]

و از اشک او تر میشود باز آمدم و صحبت شراب مثل اول معاینه کردم باز او را متعلق باستار

یافتم و این قصه نزد امام صادق عرض نمودم فرمود که شیطانی بشکل او متمثل میشود صاحب

رقعه مزوره ازین حدیث اثبات میکند که او لایق امامت نبود زیرا که شیطان بصورت

نبی و امام در نمی آید و درین مقام شیخ المشایخ طائفه احسانی بحق اهل بیت کرده و الا

مناسب آن بود که نظر باحادیثیکه در مجلد چهارم هم از بحار ثبت میفرمودند که اسمعیل از دائره

تشیع هم خارج بود زیرا که آن روایات حاکم است که چنانچه تمثل شیطان بصورت

نبی و امام ممتنع است بصورت احدی از شیعیان ایشان هم ممکن نیست کما لا یخفی و از

جمله روایاتیکه دلالت بر عظمت و جلالت اسمعیل دارد در کتاب مذکور است که سعید
بن عبد الله الاعرج از جناب امام صادق آورده که بعد از فوتش ذقن و پیشانی نورانی او را
بوسیده اند و از روایت محمد بن عبد الله کوفی که بظهور می انجامد که حضرت صادق جزع شدید
کردند و اصحاب الیقین (یعنی بود که) از مانی باب انقطاع رسد و خواهد شد چون بحال صبا
آمدند بعد استفسار فرمودند که معمول اهلبیت است که تا وقتیکه مصیبت واقع نشده
جزع و فزع میکنند و هرگاه مصیبت نازل آمد صبر فرمایند و الفاظ آن اینست حدثنا محمد بن الحسن
قال حدثنا الحسن بن قبیل الدقاق قال حدثنا یعقوب بن یزید عن الحسن بن علی بن فضال
عن محمد بن عبد الله الکوفی قال لما حضرت اسمعیل بن ابی عبد الله الوفات جزع ابو عبد الله
جزعا شدیدا قال فلما ان غمضه دعا بقمیص غسل او جدید فلبسه ثم تسرح وخرج یامر و ینهی
قال فقال له بعض اصحابه جعلت فداک لقد ظننا انا لا ننتفع بک زمانا لما رأینا من
جزعک فقال انا اهل بیت نجزع ما لم تنزل المصیبة فاذا نزلت صبرنا و از [illegible] حدیث
ظاهر شد که جناب امیر و حسنین بعد از وفات رسول الثقلین صلی الله علیه و علیهم جزع کرده
اند پس روایاتیکه دلالت بر جزع دارد و بیشتر از پیش در کتب شان وارد است و مقصود
اصلی [illegible] طعن بر شیخین است [illegible] خواهد بود و العجب که محدثین [illegible] را [illegible]
یاد نماند که اگر از شیخین جزع [illegible] منقول نیست عین اتباع اهلبیت بلکه حضرت سید الانبیاست
کما لا یخفی و در باره جناب سیدة النساء دو جواب بر اصول معین مزید و لا [illegible] سوال
کرد [illegible] اکثر معاذ الله آنجناب حقیقتا در اهلبیت بحکم احادیث عتره الشان [illegible]
از اصح الکتب ایشان یعنی کلینی خواهی دانست ان شاء الله تعالی داخل نبوده اند پس
جزعیکه تا دم [illegible] از جناب ایشان منقول است منافی حدیث جعفری نیست دوم آنکه
جزع و فزع بنابر غصب فدک بود که وجه معاش آنجناب و دیگر ایشان بود چنانچه از جوابهای
مرتضوی مطالبه فاطمی کرد [illegible] الیقین است معلوم تو اگرد الغرض معامله
امام صادق [illegible] دلالت بر مزید محبت با اسمعیل دارد و در روایت
او را [illegible] طعن شان میکنند [illegible] امام و ادنی محبت

ممکن نبود چه جای آنکه او را از تمامی اولاد گرامی دارند و مزید الفت با او نمایند و برین قدر
چه موقوف که خود امام الائمه این فرقه یعنی باقر مجلسی در تذکرة الائمه اقرار بدان دارد
که قدر و منزلت اسمعیل بیش از بیشتر بود در فرزندان هم بزرگتر و محبوب‌تر بود و کسی را
آن قدر دوست نمیداشتند که اسمعیل را اما آنکه گروهی از شیعه از همین جهت او را امام
میدانستند اکنون حاجتی نیست که روایات دیگر را در مدح او بر شمارم که لمعان امامت
از جبین مبارکش میدرخشید و مرة بعد اخری نص بر امامتش واقع شد که مذهب و معتقد
اسماعیلیه است بالجمله بر وتیره بدگویان ائمه و اولاد ایشان قصه حضرت امام صادق و
اسمعیل از قصه آن بزرگ در گذشت که سه تا پسر داشت یکی صاحب تقوی و ورع است گو دوم
کذاب و عربده جو سوم راست را با دروغ می آمود و ظاهر او با باطن موافق نبود
پرسیدند که ازین جمله کرا دوست تر میداری گفت اول را ولیکن دومین نزد من آنقدر بد
نیست که سومین زیرا که او مرا فریب میدهد و دومین که عادت او مقصور بر کذب است
و نفاق پیشه نیست در گول او گرفتار نمی شوم قول و فعل این بزرگ مطابق آیات قرآنی است
که مذمت منافقین در ان نسبت بکفار زیاده تر وارد است بخلاف امام صادق که اسمعیل را که
بارها حاشش و السنه و نفاقش در کتب رفضه بیش از بیش است از تمامی اولاد گرامی تر میداشتند
نعوذ بالله من ذلک تناقضات این مذهب بسبب افترا و احادیث یوما فیوما در ترقی است و مقام
تعقلی است پس ناگزیر عنان شبدیز قلم را که در اثنای تحریر توسنی کرد کشان باصل
مدعای این فصل منعطف میگردانم و میگویم که معلوم نیست که مخاطب چرا نام خود را آشکارا
نکرده و در سوراخ کتمان خزیده نسبت آن را بشخص مجهول النسب چنانکه از فحوای مکتوبات او
معلوم خواهد شد درهمین مجلد انشاء الله تعالی انسب دیده سپر در معرکه انداخته خود را با جمیع لحقه
و تبعه و مقلدین و متشیعین نزد جهان و جهانیان ذلیل ساخته بار خدایا مگر لحوق این ننگ
و عار بر تقدیری می بود که علمای شیعه از سابقین و لاحقین مثل حیوانات در سوراخ خیانتی خزیدند
وازینجاست که مرگ انبوه را جشن گفته اند چهارم آنکه مصداق لفظ حقیر و بیمقدار
مجهول النسب البته بزعم شیعه نمی تواند شد زیرا که قبل ازین بفاصله یسیر او را بکمال تعظیم و توقیر

یاد کرده است تعالی بندگان جناب مقدس سید مجتهد العصر و الزمان ادام الله الرحمن آه
و بعد از این در خاتمه این کتاب نیز مانند این الفاظ خواهد گفت که مجتهد الله عالیجناب
مقدس و معلی القاب علامی فهامی مجتهد العصر و الزمانی الخ و غیر مجتهد از فرزندان
و تلامذه الشیخ نیز نمی تواند زیرا که منظور این هیچمدان و مقصود جناب مولوی سلامة الله
صاحب کشف و عنوان مخاطب و تحویل رساله العبارة العین مجتهد الزمان محرر استفتا که
مذکور بوده نه یکی از فرزندان و تلامذه و گرفتاری این صوفی صافی اگر بود بتقاوی
مجتهد بوده بتقاوی دیگری چنانچه این همه امور بر سکنه بلده لکهنو مخفی نیست [illegible] علوم مانند
[illegible] علی و تقدیر حسین و غیرهما از اطلاق [illegible] که جد بهمت شان [illegible]
استفتا [illegible] تحقیق نیست پس اطلاق این الفاظ یعنی احقر [illegible] تعظیم و توقیر
الزمان [illegible] عبارت است [illegible] تعریف است [illegible]
تحجیم آنکه نسبت [illegible] مجتهد [illegible] الزمانی [illegible] شد
و الا در [illegible] کشف تلبیسات [illegible] ایشان [illegible]
که اصل این تقریر که مجتهد ازالة الیاس استفتا [illegible] تحقیق [illegible]
اهل حق را اهل باطل گشتن کنندگان [illegible] تقریرات [illegible] و الا ایشان
بامثال این امور توجهی بود [illegible] کلام [illegible] الکلام [illegible]
[illegible] صاحب موصوف [illegible]
عقل [illegible] زیرا که اگر تقیه [illegible] نظر [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] نقل بعضها [illegible] و احوال [illegible]
صاحب در مکاتیب خود تحقیق [illegible] خوبیش [illegible]
[illegible] در میان [illegible] اهل بصیرت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] جنس [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] تحقیق [illegible] فلا حصر [illegible]

و اگر کنایه از معنی دیگر است پس نسبت جهالت بسبب مواقف رساله با وجود علم باسم او
و اسامی آبائی او جز از جهالت بسبب متکلم این کلام میدهد و بقول مجتهد اصفهانی در مقابح
حسدیه بدرد آئینه حق نمای فاضل جابسی صدور امثال این امور معاذ الله از تاثیرات ورثت جعفر
کذابست و ازینجا در حق تو بر موش جابسی توان گفت بیت نزاده ظالم ستمگر می شود
تیغ از ان شکست خنجر می شود ششم آنکه ورقی را که در مذمت صوفیه مورد طعنات بعضها
فوق بعض گردانیده اگر در تقبیح و تشنیع جمیع قائلین بوحدت وجود و ارباب کشف و شهود است
پس البته باعتراف و اظهار این خاتون عالی نصیر طوسی که خواجه خواجگان متشیعین بلکه استاد
علمای امام اعظم امامیین است بطریق اولی شامل خواهد بود زیرا که او در شرح اربعین برای تائید
بعضی از افادات خود [illegible] آنچه از خواجه نقل میکند و میگوید که سلطان المحققین
[illegible] نصیر الدین طوسی در بعضی از مصنفات خود آورده است که قیاس مراتب آن از مراتب
معرفت آتش باید کرد چه ادنی مراتب آن انست که شنیده شود که موجودیست که هرچه باو
[illegible] آنچه بمحاذات آن در می آید روشنی میگیرد و هرچند ازان برمیدارند کم نمیشود
[illegible] ازان باتش میکنند بی آنکه آتش دیده باشند و احساس آن کرده و نظیر این مرتبه در شناخت
حق شناسائی جمعی است که در حضیض تقلید گرفتارند و تصدیق بوجود حق کرده اند بی آنکه
دلیلی و برهانی بدانند و بهمین اعتماد کرده اند که از پدران و استادان خود چنین شنیده ام
و اینها [illegible] میکنند و ازین مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبه جمعی است که از دود وی
مشاهده نمایند و یقین کنند که موجودی هست که این اثر آنست و ازان برخاسته و نظیر این مرتبه
در معرفت واجب تعالی معرفت جمعی است که بدلیلی و برهانی اثبات واجب کرده باشند
و از مشاهده ممکنات و ملاحظه مصنوعات علم بوجود صانع بهم رسانند و ازین بهتر در شناسای
آتش مرتبه جمعی است که احساس گرمی آن کرده باشند و بروشنای آن غبار ظلمت را از
پیش نظر برداشته مشاهده بعضی از محسوسات که تراکم ظلمات ازان مانع بود نموده باشند
و نظیر این مرتبه از معرفت خدا آشنا مرتبه جمعیست از مؤمنین خالص که اطمینان خاطر در شناخت حق ازان را
بهم رسیده باشد و بعلم الیقین دانند که اوست خالق کائنات و روشنی بخش ارض و سموات چنانچه

خود در توصیف خود میفرماید که اللّٰه نور السموات والارض و ازین بلندتر مرتبه کسی است که بکلی
وجود خود را باتش اراده تمامه سوخته باشد و خاکستر گردیده و نظیر این مرتبه در معرفت واجب تعالی
ارباب شهود و فناست که بعین الیقین مشاهده معشوق حقیقی کرده اند و از غایت التذاذ از لقای
وجود خود را در میان ندیده همه او شده اند و در هر چیزی نگرند عین او می پندارند و نعم ما جری علی لسان
الحال ـ آنانکه ز جام معرفت سرشارند * در خلوت دیده غیر را نگذارند * چون در نظر بشر
شان غیری نیست * در هر چه نظر کنند حق پندارند * و ازین نیز مرتبه بلندتر نیست و ازین پایه پایه رفیع تر
نداشته بلفظ باقی ماند دعوی انیعنی که اکابر شیعه کالبیس نجم سیدین را که فضلا خوار ملاحده
چنگیزیه بود امام اعظم لقب داده بر خود می بالند و از لقب ابوحنیفه می نالند اثبات آن از کتب کثیر
می توانم کرد اینک عبارت ارشاد القلوب دیلمی را نظر کن که مولفش در صدد فضایل جناب امیر
المؤمنین خاتم الخلفاء الراشدین میگوید ان علماء الشیعة قد الفوا فی فضائله و الاولاده علی امامته کتبا
کثیرة لا تحصی من جملتها کتاب واحد من جملة تصانیف الشیخ الامام الاعظم جمال الاسلام و المسلمین
الحسن بن المطهر سماه بکتاب الالفین انتهی مختصرا و آنچه خواجه خواجگان امامیه در رساله اوصاف
الاشراف درباره صوفیه کلام خود را بر معارج تحقیق رسانیده در مدت العمر دیده یا شنیده
خلاصه آن درینجا ثبت میشود که قائلان سبحانی ما اعظم شانی و نعره زنان وحدت مطلق مثل انا
المعبود و انا الحق دعوی خدائی نکرده اند بلکه نفی هستی و استهلاک وجود ایشان باعث بر این کلام شده
چون در مشاهده جمال جهان آرای محبوب حقیقی فنا فی فنا را بپای خلوص نوردیده و در بقای مطلق
فانی گردیده اند زبان لب زبانی انها در طلاقت لسانی افتاده و از صمت و خاموشی رو بافشای راز
معرفت نهاده اند طاعنین و لائمین این گروه حق پژوه شدت بقصور نظر در ملامت و لوم آنها
خلاف اهل بصر و تنها سلطان المحققین رفضه از کاسه لیسان صوفیه صافیه نیست که
می گفته بلکه جم غفیر از اکابر و اعلام طائفه اثنا عشریه مانند کاتب سعادت کیش و غلامان
اخلاص اندیش حلقه عبودیت در گوش انداخته و غاشیه اطاعت بر دوش کشیده اند
بنا فیه تفاصیل اسامی آنها در بعضی از رسائل که برای تایید اهل تصوف از کتب شیعه انتخاب
نموده ام قلمی شده و تایید این زمره علیه بکمال الزام و شرح و بسط در رد مطاعن مجتهد بستوی

بجواب ذوالفقار زیب ترقیم پذیرفته من بشار فلیرجع الیها بالجمله اگر طعن بر جمیع اهل التصوف
من حیث المعرفه است پس جواب ازان مذکور شد و اگر مذمت و منقصت از راه شطحیات و شقشقها
و بما شقی و [illegible] مریدی و رقص و وجد است پس اهل انصاف را افادات ملا محمد تقی مجلسی در رساله
فارسیه و تقریرهای بهاء الدین عاملی که دران مندرج است و در رساله تائید تصوف وارد
کرده ام مقبول و مسموع است و نظم و نثر دیگر بزرگان شیعه بالخصوص اشعار نان و حلوای
شیخ مذکور هم سمن و هم معنی از جمیع عبارات رساله ملا تقی مذکور که تعلق بصوفی و مریدی که جناب
مجتهد زیاده تر ازان نوشته و اجتناب دارند درین مقام ثبت میشود و ملا طاهر قمی بکفر صوفیه
جائی نوشته که ما در اربعین نشستیم و چیزی مفتوح نشد ملا تقی مجلسی میگوید که ظاهرا بواسطه عدم پیر بوده
است و در موضع دیگر مجلسی مذکور از شیخ بهاء الدین عاملی روایت میکند که روزی یکی از فضلای
این شهر که مولانا خواجه جان نام او بود نزد من آمد که من دو شب فکر بسیار کردم تا معنی وحدت
وجود را یافتم من در جواب گفتم که آخوند پیر شما کیست گفت پیر یعنی چه گفتم چند سال است که
ریاضت کشیده اید گفت هیچ گفتم پس این معنی که شما یافته اید غیر آن معنی است که صوفیه میگویند
زیرا که متفق اند که اگر کسی پیر کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمتش ریاضت کشیده ممکن
است که بروی کشف شده باشد شما که پیر ندارید و ریاضت نکشیده اید البته آنچه یافته اید
غیر آن چیزی است که صوفیان میگویند انتهی ملخصه عجب است که بعضی از متعصبین چنانکه
در رد متصوفین روزگار نظم اشعار نان و حلوا را که تفصیلش عنقریب آید از قبیل [illegible]
نفسانی و هواهای عنفوان جوانی میدانند و اذعان نمیکنند و تامل بکار نمی برند که شیخ مذکور مضامین
و اسرار طریقت و حقیقت را در کدام وقت و کدام مقام در سلک نظم کشیده و نامش
چه گذاشته با اظهار شیخ بهائی در کشکول که جمع و تلفیق آن در آخر عمرش اتفاق افتاده
کما یلوح من عباراته و باعتراف ابن خاتون عاملی در شرح اربعین برساله مسطوره مسمی بسوانح
سفر حجاز است چنانچه گفته که درین سفر متبرک که شیخ اما بعد ازانکه دفتر درس و تدریس
نوردیده عازم زیارت بیت الحرام و تقبیل عتبات عالیات ائمه علیهم السلام گردیده بود
تماشای نوش و جوش [illegible] و لو است [illegible] طبیعت ازمانی کار راه داشته

باشد میخواهم که بعضی از سخن شیخ را که در آخر عمر از فتح تائب گشته در سلک بیان نظم و نثر اوراق خزان را مانند اوراق بهار از کلام او که نزد اهل فقر و فنا آب بقا تواند بود نثار

دهم و الاشعار هذه علم رهی سر بسر قیل است و قال

طبع را افسرده کی بخشد مدام / مولوی باور ندارد این کلام

ما بقی تلبیس ابلیس شقی / گر دلت خالی بود از عشق یار

این علوم این خیالات و صور / فضله شیطان بود بر آن بحر

سنگ استنجای شیطان [illegible] / لوح دل از فضله شیطان بشو

چند و چند از حکمت یونانیان / حکمت ایمانیان را هم بدان

چند باشی کاسه لیس بوعلی / گر ترا گوید که حکمت همین

تو درین کهفت مشغول آدم / علم ذوقی بود ای مرد تمام

هندسه یا رمل یا اعداد نجوم / یا دف و نی و دوش آمد خوب

ایها القوم الذی فی المدرسه / کلما حصلتموه وسوسه

مالکم فی النشأة الاخری نصیب / ساقیا یک جرعه از روی کرم

دازان کیفیتی حاصل شد حال

علم نبود غیر علم عاشقی

سنگ استنجای شیطان آن شمار

تو چه دانی علم عشق را دانی

ای پسر [illegible] عشقی هم

دل منور کن بانوار جلی

هفت [illegible] وزی ماند در این گرداب

فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم

وه چه خوش [illegible] از روی [illegible]

فکرکم [illegible] فی غیر الحبیب

[illegible] ریز از جام قدم

تا کند شیخ پرده پندار را / هم بچشم یار بیند یار را

اکنون عاملین انصاف و تارکین اعتساف را لازم است که ادنی غور و تامل درین اشعار خصوصا بیت اخر این مثنوی که پرده را از روی کار برانداخته بکار برند غلط گفتم اصلا حاجت تامل و غور نیست که شیخ عالی مرتبه چهارم را از مراتب چهارگانه معارف الهی که سلطان المحققین الامیه تقریر آن کرده بود از بارگاه عنایت ازلی استدعا میکند لیکن او را در بند وساوس شیطانی و نمد نفس و ریعان جوانی مبتلا گشتن با عقل دور بین نیاز دادن ذنا امید عن الوساوس و الخیالات و نجانا من ظلمات البوس و کدورة الخرافات و دلیل عقلی هم تائید میکند که این مواعظ بعد از پیری و انابت بظهور انجامیده و الا لازم آید که شیخ عامل مصداق آیت کریمه أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ باشد و اکثر تشنیع و تفضیح بعضی از کلمات

تعداد و دغابازان اشرار مطمح نظر داشته چنانکه مولانای جامی قدس سره السامی درین
نظم دلکش از حال بد مآل اینها اطلاع بخشیده پس بقول عارف شیراز مطابق واقع
است که هر جا که گل است خار است و با خمر خمار و آنجا که دُر شاهوار است نهنگ مردم
خوار هیچ کسی را از عقلا در صحت این کلامی نیست که جمعی از مدعیان در لباس اهل تصوف
و توکل معلم ابلیس و ملقن دجال می باشند و خود را در زی مریدان نزد اهل دل میرسانند
و بسبب خبث باطنی مورد غضب الهی میشوند و دین را به دنیای فانی فروشند و در تحصیل
زخارف ناپایدار میکوشند و خلایق را از راه ضلالت به چاه خواری میکشند و بعد
از گرمی بازاری ذائقه حلاوتها می چشند لیکن انصاف اینست که هرگاه حال مجتهدین
امامیه قدیما و حدیثا عموما و خصوصا با وجود تحصیل علوم در تخریب دین چنان باشد
که خاتمة المحدثین و المتکلمین شیعه یعنی باقر مجلسی در مجلد اول و چهاردهم از بحار
مجمل و مفصل فرماید و از آن معلوم شود که مجتهدین امامیه تخریب شریعت منظور دارند
و هر چند نظر بدعای خویش از قیاسات شیطانی دور دور میروند لیکن حقیقةً نطاق
امتثال اهل قیاس بر میان جان بسته اند شرذمه صوفیه مذکور را که پابند خور و خواب
و نوازنده طنبور و رباب اند کی میرسد و ملا حیدر علی از فرزندان ملای مجلسی اصفهانی
با وصف اصولی بودنش چنانچه از کتاب اجازه او ظاهر است بنص قطعی در
درباره علمای خویش مثل صاحب مدارک شرح شرایع میفرماید که رد احادیث ائمه معصومین
اکثر میکرد کما یدل علیه الکتاب المذکور و مولوی حسین علیخان ممدوح مخاطب در حضرت
حیدریه بدیباچه ذمت الاجتهاد مع جز کسر جماعة اهل العناد این قسم مطالب را
بتفصیل هر چه تمامتر بر کرسی می نشاند و اگر راست پرسی و ازین امور پا فراتر نهی و
دقت نظر را کار فرمائی مجتهدان امامیه با وصف این همه مخالفتهای ائمه هدی هم معذور بلکه
در تحصیل دنیا و ترک مثوبات عقبی باصول خویش ماجور اند زیرا که حال ارکان صدر اول
یعنی حضرت سلمان و ابوذر و غیرهما درباره کاسه لیسی خلفا و سرپرستی ایشان برای اخذ
[illegible] بلاد و سعة زیاده از اینها بود چنانچه بر ناظرین این کتاب عیان خواهد شد انشاء الله

تعالی بعد از ثبوت ربا و جمع مقبولین سالی الامیه که منتخب و برگزیده چهار صد بیست
از اصحاب حضرت خیر الابرار صلی الله علیه وآله وسلم بودند کما فی تذکرة الائمه وغیرها
مجتهدین امامیه که راه عوام زدند و انواع ضلالات بروی کار آوردند همه در سرزنش
نخواهند بود و از اینجا ایشان بمرتبه رسید که عجیب تر مجتهدین اهل سنت که از ایشان
صدور می یابد مثل حکایتی است که شیخ شیراز نظم نموده نظم یکی بر سر شاخ بن می برید
خداوند بستان نگه کرد و دید * بگفتا که این مرد بد میکند * نه با من که با نفس خود میکند
القصه بحث نصوص را اینجا بر اجمال ادا ساخته بنقض مقولات مجتهد که متعلق با لزام
متوجه می شوم منهج اول در جواب از طرف که از یزید پلید دهم از
متوشقین در حق آن شقی عنید مشتمل بر دو بحث و بالفعل
بدین عنوانست قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل
الرشاد قال السید العلامة الوحید اما قول علماء السنة والجماعة در باب شهادت امام
حسین علیه السلام بنا بر اصول مذهب ایشان ثابت است باید در صورت اولی وجه ثبوت
آن بیان شود چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خلافت یزید بن معاویه قابلیت انکار ندارد
زیرا که طریق ثبوت خلافت بنا بر تصریح علمای ایشان یا بیعت اهل حل و عقد است
ولو کان واحدا یا استخلاف خلیفه سابق است لاحق را یا قهر و استیلا است قال فی شرح
المقاصد وتنعقد الامامة بطرق احدها بیعة اهل الحل والعقد من العلماء والرؤساء ووجوه
الناس الذین یتیسر حضورهم من غیر اشتراط عدد ولا اتفاق من فی سائر البلاد بل لو
تعلق الحل والعقد بواحد مطاع کفت بیعته والثانی استخلاف الامام وعهده وجعله الامر
شوری بمنزلة الاستخلاف الی ان قال والثالث القهر والاستیلاء فاذا مات الامام
وتصدی للامامة من یستجمع شرائطها من غیر بیعة واستخلاف وقهر الناس بشوکته انعقدت
الخلافة وکذا اذا کان فاسقا او جاهلا علی الاظهر و صاحب مواقف و شارح آن در
تفصیل جواد اول از وجوه ثلثه چنین آورده که اذا ثبت حصول الامامة بالاختیار والبیعة
فاعلم ان ذلک الحصول لا یفتقر الی الاجماع من جمیع اهل الحل والعقد اذ لم یقم علیه

علی ہذا الاقتصار دلیل من العقل والسمع بل الواحد والاثنان من اہل الحل والعقد کافٍ
فی ثبوت الامامة ووجوب اتباع الامام علی اہل الاسلام وذلک لعلمنا ان الصحابة مع
صلابتهم فی الدین وشدة محافظتهم علی امور الشرع کما ہو حقها اکتفوا فی عقد الامامة بذلک
المذکور من الواحد والاثنین کعقد عمر لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم یشترطوا
فی عقدها اجتماع من فی المدینة من اہل الحل والعقد فضلاً عن اجتماع الامة من علماء امصار
الاسلام ومجتهدی جمیع اقطارها ہذا کما مضی ولم ینکر علیهم احد وعلیه ای علی الاکتفاء بالواحد
او الاثنین فی عقد الامامة انطوت الاعصار بعدهم الی وقتنا ہذا قال المجیب [illegible]
المصیب حقیت خلافت یزید علیہ ما یستحقہ نزد اہل حق بہر حال معدوم ومنتفی وشہادت جناب امام
حسین رضی اللہ عنہ بہر صورت ثابت ومتحقق است اما حقیت خلافتش عند القائلین بالکفر
لصدور الامر بقتل الامام وامثالہ وہم الاکثرون کما اعترف بہ المخالفون وہم پیش کسانیکہ
در کفر ولعن یزید بنا بر احتیاط متوقف اند دلیلی بر اسلام او بلا معارض بنظر ایشان موجود
نشدہ پس بدیہی البطلان است وشہادت آنجناب برین ہر دو مسلک محتاج بہ تبیین نیست
فضلاً عن اقامة البرہان چہ احدی از کفار وکسیکہ در اسلام او تردد باشد لایق ریاست
اہل اسلام نیست وَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لِلْكٰفِرِيْنَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ سَبِيْلًا وجناب سید الشہدا
وقت محاربہ او مجاہد فی سبیل اللہ خواستہ بودند کہ آن کافر فاجر را تسلطی بر اہل اسلام
حاصل نشود کہ در تسلط او فتنہ ہای عظیم منطوی بود فَمَا وَهَنُوْا لِمَا اَصَابَهُمْ فِيْ سَبِيْلِ
اللّٰهِ وَمَا ضَعُفُوْا وَمَا اسْتَكَانُوْا وَاللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰبِرِيْنَ اقول این جواب
بعید از صواب [illegible] از اجمال واضطراب نیست زیرا کہ قول مجیب عند القائلین بالکفر
لصدور الامر بقتل الامام وامثالہ دلالت دارد بر کفر یزید از وقت امر بالقتل وقول او
جناب سید الشہدا وقت محاربہ او مجاہد فی سبیل اللہ خواستہ بودند کہ آن کافر فاجر
را تسلطی بر اہل اسلام حاصل نشود کہ در تسلط او فتنہ ہای عظیم منطوی بود الی آخرہ دلالت
بر سبق کفر دارد پس از چنین مقال اجمالی حل اعضال ودفع اشکال نمی تواند شد مفصلاً
تحریر نمایند کہ کفر یزید بن معاویہ خذلہ اللہ فی [illegible] عند القائلین بہ از کدام وقت مراد است

از وقت استخلاف معاویه یا از بدو تمکن او بر سریر حکومت بعد فوت پدرش یا از وقت
حکم او بقتل امام و ما بعده من السوانح بر تقدیر اول قول بکفر او مستلزم فسق یا کفر
معاویه است و بطلانه علی مذهبهم اظهر من الشمس و ابین من الامس اما وجه ملازمت پس آنست
که معاویه در حیات خود یزید را ولیعهد و قایم مقام خود نموده بود چنانچه ابن عبد البر در
استیعاب میفرماید قالوا انه اول من جعل ابنه ولی العهد خلیفة بعده فی صحته و جلال الدین
سیوطی در تاریخ الخلفا گفته و فی سنة خمسین فتحت قهستان عنوة و فیها دعا معاویة
اهل الشام الی البیعة بولایة العهد من بعده لابنه یزید فبایعوه و هو اول من عهد بالخلافة لابنه
و اول من عهد بها فی صحته ثم انه کتب الی مروان بالمدینة ان یاخذ البیعة فخطب مروان
فقال ان امیر المؤمنین رای ان یستخلف علیکم الی ان قال ثم حج معاویة سنة احدی و
خمسین و اخذ البیعة لابنه و مثل این در دیگر کتب سنیان مذکور است پس اگر یزید در آن
زمان کافر می بود و معاویه با وجود علم بکفر او را خلیفه و جانشین خود می ساخت فسق معاویه
بلکه کفر او ثابت خواهد شد و چگونه کفر یزید ثابت میتواند شد حالانکه جلال الدین سیوطی در
تاریخ الخلفا نوشته و قال عطیة بن قیس خطب معاویة فقال اللهم ان کنت انما عهدت لیزید
لما رایت من فضله فبلغه ما املت و اعنه و ان کنت انما حملنی حب الوالد لولده و انه لیس
لما صنعت به اهلا فاقبضه قبل ان یبلغ ذلک انتهی و ازین عبارت صراحة مستفاد میشود
که معاویه یزید را قابل امامت و ریاست میدانست چنانچه مفاد قول او لما رایت من فضله
است و چگونه می تواند شد که کفر یزید بر پدرش مخفی ماند و بر دیگر حضرات که ربطی بر علاقه آنقدر
و ثبوت باو ندارند معلوم و ثابت باشد اما بطلان لازم اعنی بطلان کفر یا فسق معاویه
عند اهل السنة فلیس برآنکه علمای اهل سنت قایل بعدالت و امامت معاویه شده اند اما
الاول فلکونه من اجلة الصحابة و الصحابة کلهم عدول قال ابن حجر فی الصواعق اعلم ان الذی
اجمع علیه اهل السنة و الجماعة انه یجب علی کل مسلم تزکیة جمیع الصحابة باثبات العدالة لهم و الکف
عن الطعن فیهم و الثناء علیهم فقد اثنی الله سبحانه علیهم فی آیات من کتابه منها قوله تعالی
کُنتُم خَیرَ اُمَّةٍ اُخرِجَت لِلنّاسِ فاثبت الله لهم الخیریة علی سایر الامم

١

وامامت او پس از اکثر عبارات علمای سنت ثابت است چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید
و بویع له بالشام خاصة بالخلافة سنة ثمان او تسع وثلاثین واجتمع علیه الناس حتی بایع له
الحسن بن علی رضی الله عنهما وجماعة ممن معه وذلک فی ربیع او جمادی سنة احدی واربعین
والاول اصح قال ابن عباس کان امیرا عشرین سنة وخلیفة عشرین سنة وقال غیره کانت
خلافته تسع عشر سنة وتسع اشهر وثمانیة وعشرین یوما بلکه از کلام نافع مستفاد میشود که اجتماع
اہل حل وعقد بر خلافت معاویه زیاده از اجتماع آنها بر خلافت جناب امیر المومنین بود و
ازینجاست که عبد الله بن عمر خلیفه زاده سنیان بسبب کمال ورع واحتیاط بیعت جناب
ولایت مآب ننموده وبیعت معاویه بجا آورده فی الاستیعاب وقیل لنافع ما بال
ابن عمر بایع معاویة ولم یبایع علیا کرم الله وجهه فقال کان ابن عمر لا یعطی یدا فی فرقة
ولا یمنعها من جماعة ولم یبایع معاویة حتی اجتمع علیه الی آخره وجلال الدین سیوطی در تاریخ
الخلفا میفرماید ثم خرج علی الحسن فنزل له الحسن عن الخلافة فاستقر فیها من ربیع الاخر
او جمادی الاولی سنة احدی واربعین فسمی هذا العام عام الجماعة لاجتماع الامة فیه
علی خلیفة واحد انتهی کلامه وابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه میفرماید فیه دلالة علی صحة
ما فعله الحسن وعلی انه مختار فیه وعلی ان ذلک القواعد الشرعیة وهی صحة خلافة معاویة و
قیامه بامور المسلمین وتصرفه فیها بسائر ما یقتضیه الخلافة مترتبة علی ذلک الصلح فالحق
ثبوت الخلافة لمعاویة من یومئذ وانه بعد ذلک خلیفة حق وامام صدق کیف وقد اخرج
الترمذی وحسنه عن عبد الرحمن بن ابی عمیرة الصحابی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال
لمعاویة اللهم اجعله هادیا ومهدیا الی ان قال قال معاویة ما زلت اطمع فی الخلافة منذ
قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا معاویة اذا ملکت فاحسن الی آخر ما قال ثم قال
بعد کلام تامل انه صلی الله علیه وسلم اخبر معاویة بانه یملک وامره بالاحسان تجد فی الحدیث
اشارة الی صحة خلافته وانها حق بعد تمامها له بنزول الحسن له عنها فان امره بالاحسان
المترتب علی الملک یدل علی حقیة ملکه وخلافته وصحة تصرفه ونفوذ افعاله من حیث صحة
من حیث التغلب الی آخر ما قال باز میفرماید فمن اطلق علی ولایته انها ملک

اراد من حيث ما وقع في خلافها من تلك الاجتهادات التي ذكرناها ومن اطلق انها عليها
خلافة اراد انه بعد نزول الحسن واجتماع اهل الحل والعقد عليه صار خليفة حق مطاعا
يجب له من الطاعة والانقياد ما يجب للخلفاء الراشدين قبله ولا يلق نظير ذلك فيمن
بعده لان اولئك ليسوا من اهل الاجتهاد فهم فسقة انتهى موضع الحاجة من كلامه و
ازين عبارت چنانچه بر متتبع ظاهر وروشن وثابت ومبرهن ميشود كه معويه خليفه وامام
حق بوده واطاعت او مثل اطاعت خلفاى راشدين واجب ولازم بود بلكه از كلام ابن
حجر مستفاد ميشود كه امامت وخلافت معاويه در كتب سماويه منصوص بوده واين شرفى
است كه براى خلفاى ثلثه هم حاصل نبوده چنانچه فاضل مذكور در صواعق محرقه مى فرمايد
قال كعب الاحبار لن يملك احد هذه الامة ما ملك معاوية قال الذهبي توفى كعب الاحبار
قبل ان يستخلف معاوية وصدق كعب فيما نقله فان معاوية بقي خليفة عشرين سنة
لا ينازعه احد من الامة في الارض بخلاف غيره ممن بعده فانه كان لهم مخالف وخرج عن
امرهم بعض الممالك انتهى وفي اخبار كعب بذلك قبل استخلاف معوية دليل ان خلافته
منصوص عليها في بعض كتب الله المنزلة فان كعبا كان خبيرا بها وله من الاطلاع عليها في اكثر
الحكايات ما فاق سائر احبار اهل الكتاب وفي هذا اتم تقوية لشرف معوية وحقية خلافته
بعد نزول الحسن له ما لا يخفى پس هرگاه خلفاى ثلثه ونه مثل ايشان معاويه بن ابى سفيان ثابت قدم
باشد كه صحابه كبار با وى بيعت نموده باشند وعلماى اهل سنت اطاعت او را مثل اطاعت خلفاى
راشدين واجب دانند وخلافت او در كتب سماويه منصوص باشد چگونه كفر يزيد بن معاويه
كه قايم مقام او بود ثابت خواهد شد وبر تقدير ثانى لازم مى آيد تفسيق بلكه
تكفير اهل شام واهل مدينه من الصحابة والتابعين لهم والتالى باطل فالمقدم
مثله اما بطلان تالى پس حاجت بيان ندارد زيرا كه هيچ كسى از علماى شان تفسيق
وتكفير جميع اهل شام ومدينه يا بعض ايشان در عصر يزيد ننموده واما بيان ملازمت
پس بنا بر آنكه در خلافت يزيد اهل شام واهل مدينه با وى بيعت نموده بودند چنانچه
جلال الدين سيوطى در تاريخ الخلفاء بعد ذكر وفات معويه بايعه اهل الشام ثم بعث

الی اہل المدینہ من یاخذ لہ البیعۃ فابی الحسین وابن الزبیر ان یبایعا وخرجا من لیلتہما الی
مکۃ فاما ابن الزبیر فلم یبایع ولا دعا الی نفسہ واما الحسین رضی اللہ عنہ فکان اہل الکوفۃ یکتبون
الیہ یدعونہ الی الخروج الیہم زمن معویۃ وہو یابی فلما بویع یزید اقام علی ما ہو مہموما الخ
بلکہ از کلام سیوطی اجماع مسلمین بر بیعت یزید مثل اجماع آنہا بر بیعت معاویہ ظاہر میشود حیث
قال ثم اجتمع الناس علی معاویۃ عند صلح الحسن رضی اللہ عنہ ثم اجتمعوا علی ولدہ یزید ولم
ینتظم للحسین رضی اللہ امر بل قتل قبل ذالک وایں عبارت صریح است در خلافت یزید و عدم ثبوت
خلافت امام حسین و بیعت نمودن عبد اللہ ابن عمر از یزید بنا بر تصریح قول نافع دلیل بر اجماع
مسلمین است بر خلافت یزید و نیز دلالت دارد بر صحت اسلام یزید بیعت ابن عمر باو علی
بیع اللہ ورسولہ کما فی جامع الاصول زیرا کہ بیعت کافر علی بیعۃ اللہ ورسولہ معنی ندارد و ملک
خلع اہل مدینہ ہم دلیل صحت بیعت سابقہ است فان الخلع فرع عقد البیعۃ والبیعۃ فرع الاسلام
و بر تقدیر ثالث قول بکفر یزید مفید برای مجیب و مضر برای مستفتی نیست زیرا کہ خروج
جناب سید الشہداء و خامس اہل کسا علیہ افضل التحیۃ والثنا قبل صدور حکم یزید بقتل آنحضرت
و قبل قتال اہل مدینہ و در ایام انعقاد اجماع اہل حل و عقد و صحابہ و تابعین بر بیعت
یزید بود و ظاہر است کہ بنا بر مذاق اہل سنت خروج در انوقت مخالف شرع و مصداق
خروج علی الامام خواہد بود و شہادت آنجناب ثابت نخواہد شد محمد بن عبد الکریم شہرستانی
در ملل و نحل میفرماید کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعۃ علیہ یسمی خارجیا
سواء کان الخروج فی ایام الصحابۃ علی الائمۃ الراشدین او کان بعدہم علی التابعین لہم
باحسان وعلی الائمۃ فی کل زمان و از احادیث معتبرہ سنیان نیز ہمین امر مستفاد
میشود چنانچہ ابن اثیر در جامع الاصول از عرفجہ روایت کردہ قال سمعت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یقول ستکون ہنات فمن اراد ان یفرق امر ہذہ الامۃ وہی جمیع فاضربوہ
کائنا من کان وفی روایۃ فاقتلوہ اخرجہ مسلم وفی روایۃ ابی داؤد وہنات مرۃ اخرجہ
واخرجہ النسائی وله فی اخری قال رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی المنبر یخطب الناس
فقال انہا ستکون بعدی ہنات وہنات فمن رایتموہ فارق الجماعۃ وامران یفرق

امة محمد كائنا من كان فاقتلوه فان يد الله على الجماعة وان الشيطان مع من فارق الجماعة
يركض وعن اسامة بن شريك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايما رجل خرج يفرق بين
امتي فاضربوا عنقه اخرجه النسائي واين روايات صحاح بنداى بلند حكم بتجويز قتل حضرت
امام حسين بنا بر مذهب ايشان ميكند بلكه او بالفظ كائنا من كان را واضح براى همين غرض
موضوع [illegible] وفي جامع الاصول عن ابي سعيد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بويع
الخليفتان فاقتلوا الآخر منهما اين روايت را بنظر انصاف ملاحظه بايد فرمود كه صراحة
دلالت بر حقيت يزيد وجواز قتل آخر خليفتين دارد و چه ظاهر است كه بيعت اهل كوفه با حضرت
امام حسين عليه السلام متاخر بود از بيعت اهل شام و حرمين با يزيد پس قتل آنحضرت العياذ
بالله مامور به بوده باشد وعن عرفجة بن شريح قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
من اتاكم وامركم جميع على رجل واحد يريد ان يشق عصاكم او يفرق [illegible] فاقتلوه اخرجه
مسلم وعن ابن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من بايع اماما فاعطاه
صفقة يده وثمرة قلبه فليطعه ما استطاع فان جاء آخر ينازعه فاضربوا عنق الآخر فقلت
سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سمعه اذناي ووعاه قلبي الحديث و دلالت
اين روايت هم بر نحو مذكور حاجت بيان ندارد و روايات ديگر هم مشتمل برانها بسيار است
بخوف تطويل از ذكر آنها قطع نظر نموده شد و جميع اين احاديث چنانچه مي بيني دلالت بر
عدم جواز خروج بر خليفه وجواز قتل من خرج على الامير دارد و اتفقت [illegible] فالان نشرع
في نقض جميع فقرات بتفصيل كل من فقراته **قوله** لعنه الله والامر بقتل الامام الى آخره اقول اراد
از امام بيان [illegible] حقيت و بنا بر اصول سنيان حضرت امام حسين عليه السلام بكدام معنى
امام بودند [illegible] معلوم [illegible] قتل امام كدامي كفر است يا فسق و ثانيا امر يزيد بقتل حضرت
ثابت [illegible] قال ابن حجر في الصواعق ثم رأيت ابن الصلاح من اكابر
ائمة الفقهاء والمحدثين قال في فتاواه لما سئل عمن يلعنه لكونه امر بقتل الحسين لم يثبت
عندنا انه امر بقتله والمحفوظ ان الآمر بقتاله المفضي الى قتله انما هو
عبيد الله بن زياد والي العراق اذ ذاك واما سب يزيد ولعنه فليس ذلك من شأن

وان صح انہ قتلہ او امر بقتلہ وقد ورد فی الحدیث المحفوظ ان لعن المسلم کقتلہ وقاتل الحسین رضی اللہ عنہ لا یکفر بذلک وانما ارتکب عظیما وانما یکفر بالقتل قاتل نبی من الانبیاء و غزالی در احیاء العلوم میفرماید فان قیل ہل یجوز لعنۃ یزید لکونہ قاتل الحسین رضی اللہ عنہ او آمرا بہ قلت ہذا لم یثبت فلا یجوز ان یقول انہ قتلہ او امر بقتلہ مالم یثبت فضلا عن اللعنۃ فانہ لا یجوز نسبۃ مسلم الی کبیرۃ من غیر تحقیق نعم یجوز ان یقال قتل ابن ملجم علیا رضی اللہ عنہ وقتل ابو لولوۃ عمر رضی اللہ عنہ فان ذلک ثبت متواترا فلا یجوز ان یرمی مسلم بکفر او فسق من غیر تحقیق الی آخرہ وہرگاہ این امر ثابت نشود پس بمقتضائے استصحاب اصل اسلام یزید کہ از عہد پدرش ثابت بودہ باقی بودہ باشد ابن حجر در صواعق آوردہ وانت خبیر بانہ لم یثبت موجب واحدۃ من المقالتین والاصل انہ مسلم فناخذ بذلک الاصل حتی یثبت عندنا ما یوجب الاخراج عنہ ومن ثم قال جماعۃ من المحققین ان الطریقۃ الثانیۃ القویمۃ فی شانہ التوقف فیہ وہو تفویض امرہ الی اللہ سبحانہ لانہ العالم بالخفیات وہو المطلع علی مکنونات السرائر وہو اجس الضمائر فلا نتعرض لتکفیرہ اصلا لان ہذا ہو الاحری والاسلم وثانیا بیان فرمایند کہ اکثر اہل سنت را کہ قائل باین قول قرار دادہ اند کیستند ودر کدام کتاب از کتب کلامیہ یا فقہیہ نوشتہ اند کہ اگر احدی سید را از اولاد رسول صلے اللہ علیہ وآلہ قتل کند کافر میشود وحکم کفر بر وجاری میشود بلکہ از عبارات سابقہ وآتیہ صراحۃ مستفاد میشود کہ قتل امام حسین علیہ السلام موجب کفر قاتل نیست چنانچہ ابن حجر در صواعق محرقہ نوشتہ واذا علمت انہم صرحوا بذلک علمت انہم مصرحون بانہ لا یجوز لعن یزید وان کان فاسقا خبیثا ولو سلمنا انہ امر بقتل الحسین وسرّبہ لان ذلک حیث لم یکن عن استحلال او کان لکن بتاویل ولو باطلا فسق لا کفر الی آخرہ وغزالی در احیاء العلوم نوشتہ فان قیل ہل یجوز ان یقال قاتل الحسین لعنہ اللہ او الآمر بقتلہ لعنہ اللہ قلنا الصواب قاتل الحسین ان مات قبل التوبۃ لعنہ اللہ لانہ یحتمل ان یموت بعد التوبۃ فان وحشیا قاتل حمزۃ عم النبی صلی اللہ علیہ قتلہ وہو کافر ثم تاب عن الکفر والقتل جمیعا فلا یجوز ان یلعن والقتل کبیرۃ ولا تنتہی

رتبة الكفر فان لم يعتقد بالتوبة واطلاق كان فيه خطر ولم يبق في السكوت خطر فهو اولى لخ

سبحان الله قتل فرزند رسول خدا صلى الله عليه وآله وسيد شباب اهل الجنة كه گوشت و پوست

و خون جناب رسالت مآب بود موجب كفر قاتل نباشد از ينجا حال بيدارى و اسلام حضرات اهل سنت

تماشا كردنى است وكم له نظاير فى كلامهم **قوله** جناب سيد الشهداء در وقت جهاد به اهل جمجمه

سبيل الله اتحد خواسته بودند **اقول** ظاهر اين كلام از كمال ولاء اهل البيت عليهم السلام

حسن عقيدت كه بجناب سيد الشهداء دارند تحرير نموده اند و الا خليفه زاده سابق الذكر دريغ نعمايد

عند ... خروج آنجناب المحمول بر طلب دنيا نموده و ... جلال الدين سيوطى در تاريخ الخلفا

نوشته ... قال ... فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ... بين الدنيا والآخرة واتك

... ولا تنالها يعنى الدنيا فاعتنقه وبكى ودوعا الى آخره ... تحرير نمايد كه در

باب تصديق كلام ... خليفه زاده ... بالقبائح الامام ... الا ان يقال

انه قال ذلك تقية لما منع ابن المطيع عن الخروج على يزيد **قال المجيب** لعنها الله صيب

و جهت عبد الله بن عمر رضى الله عنهما على كتاب الله وسنة ... و منع مردم از خلع بيعت يزيد انده

... كربلا و ... بوده و بقتضاى او ... پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ... صيانت

... بود ... حوادث

كبرى بسبب خلع بيعت اهل مدينه ... فقهاى بزرگ ... از لشكريان خبيث

... بر زبان ... از تقرير مجلس الال

... بافت

لشكر عظيم خونخوار ... استيصال سكنه مدينه رسول ... على افضلها الاف التحية والسلام

فرستاد و جماعت كثيره از صحابه كرام و قراء قرآن المجيد ... از بقية السيف

... بر زبان ...

... مسجد شريف كه

... فيها ... بود ...

... منوره ... اقامت ... بصره ...

بعضی از ضرورات بوده کما صرح به القرطبی وغیره من المورخین المعتبرین انتهی کلامه **قوله**
وبیعت عبد الله بن عمر الی آخره **اقول** دست و پا زدن اہل سنت را درینمعرکه مردانه
بچشم انصاف تماشا باید فرمود چه هرگاه احدی از شیعیان نظر بحدیث بخاری و دیگر صحاح
وکتب معتمده سنیان ادعای تقیه جناب امیر لاثبات در باب بیعت اول متقصین بخلافت می نماید
واستدلال بدان به قواعد آنجناب تا عرصه شش ماه و روایت کان لعلی وجه حیوة فاطمه
فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر و مبایعته که دلالت صریح بر عدم رضا
وبیعت نمودن آنحضرت بعد از استنکار وجوه ناس وارد میکند و روایت بارک الله فیما ساء فی
وسرکم کما فی شرح المقاصد وحدیث رایتماه کاذبا غادرا خائنا کما فی صحیح المسلم در تائید
خود مذکور میسازد درباره جواز تقیه بجا شما و کلا صد ابلند میکنند و هرگاه مجال تاویل درباره بیعت
اکابر خود از یزید و امثال او که در نظر خواص و عوام دال بر حرارت دینی و قوت اسلام اکابر
شان است نمی یابند دست بدامن تقیه میزنند و میخواهند که باین وسیله خود را از دار و گیر ایشان
فرقه حقه برهانند ولات حین مناص و نمی فهمند که هرگاه اعتراف تقیه نمودن اکابر خود
خواهند نمود کار بر حضرات اہل سنت تنگ و برای اخلاف و اسلاف شان از مورث عار و ننگ
خواهد شد و از همین باب بیعت عبد الله بن عمر از یزید پلید که فاضل مجیب علیه و فاضل رشید
بتقیه ابن عمر معترف گردیده و چون فاضل جلیل و عالم نبیل مربع نشین چار بالش جاه و جلال
متکی اریکه فضل و کمال مرکز دائره مجد و افضال محمد اکبر جاه ادام الله ظلاله باحسن الجلال لا زال مرتقیا
علی معارج الاقبال طی مرحله جواب کلام رشاد مآب علی نهج الصواب فرموده و کلام وافی
وشافی که برای منصف لبیب کافی و از شوائب اعتساف صافی است تحریر نموده اند
بر نقل آن اقتصار نموده میشود قال ولنعم ما قال الجید فاضل عزیز فرموده که انکار
که تحلیل بیعت مستلزم سفک دماست الی آخره محو حیرتم ساخته چه این تاویل غیر سدید
سزاوار آن بود که زبان خامه را بآن توان آلود و اگر چنین تاویلات که از مفاد عبارت
بعد ما بین السماء و الارض دارد صحیح باشد مجال کلام کراست بلکه اصحاب مذاهب
باطله از باطنیه وغیره هر دو فتح و ظفر دادن روایت و جه قدر ما مناسبت بجائی

این تاویل فاضل جلیل وارد کلام شیخ رئیس در مقصح طبیعیات شفا به بیان مذاهب
ست متقیده بر مانیدس و مالیسوس در مبادی طبیعیات حیث قال بعد توجیه کلامهما الذی
ینبئ عن وحدة المبدا فان لم یذهبا الی هذا وکابرا فلیس یمکننی ان اناقضهما وذلک لان
القیاس الذی یناقض به مذهبهما یکون لا محالة مولفا من مقدمات ویجب ان تکون تلک
المقدمات اما فی نفسها اظهر من النتیجة ولا اجد شیئا یکون اظهر من هذه النتیجة او یکون مسلمة
عند الخصم ولیس یمکننی ان اعرف ان تلک المقدمات یسلمها هذان فانهما ان جوزا ارتکاب
هذا المحال فمن یومننی اقدامهما علی انکارهما کل مقدمة من المقدمات انتهی حیث بلفظه حدیث کما فی جامع
الاصول وغیره این است عن نافع لما خلع یزید واجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال عبد الله بن
مطیع اطرحوا لابی عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر لم آتک لاجلس اتیتک لاحدثک
حدیثا سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیامة
ولا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة پس هر ایکه سر از بیعت یزید
وسینه را بدشنه باید سپرد واد ابن ابی الصفا فیها از که توان خواست اما آنچه فاضل
مدعی انصاف تاویل کرده که خلع بیعت موجب سفک دما می باشد باین مصلحت ابن عمر
منع ابن مطیع کرده هیچ نهج مطابقه والتزاما از عبارات حدیث مستفاد نمیگردد بلکه صراحة
امام مفترض الطاعة بودن یزید وخلع بیعتش موجب سوء خاتمه بلکه سبب موت بر کفر
مستفاد از حدیث الرسول الهاشمی صلی الله علیه وآله وسلم بر می آید و آنچه فاضل مزبور
بهر اصلاح حال ابن عمر تاویل سفیرانه نماید اگر منظور جنابشان می بود چرا با ابن مطیع نمی فرمود
که آن متغلب قوت وشوکت وکثرت عساکر بسیار دارد شما از عهده مقابله اش
نمی آیید ودر ظاهر خلع بیعت کرده خود را کشتن نه بیدید ایکه از غایت خیرخواهی یزید
آن قدر تا شمشیر از طیب بهره که حاشا هم گرم نمایند و وعظ اتباع یزید باین
دل گرمی فرمایند و این تحفت دو ابن عمر به بیعت شقاوت خود بیعت به یزید و پدرش
نداشت یا [illegible] ان [illegible] فی القرآن همین حال بود چنانچه با عبد الملک بن
مروان کرده تا یزید پیش تو [illegible] گفت [illegible] از کجا [illegible] ذکر حدیث [illegible]

مذکور خواهد شد بهمین طوع و رغبت بیعت کردند فی الموطا مالک عن عبد الله بن دینار عن
عبد الله بن عمر قال کنا اذا بایعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی السمع و الطاعة یقول لنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما استطعتم مالک عن عبد الله بن دینار ان عبد الله بن عمر کتب
الی عبد الملک بن مروان یبایعه فکتب بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد لعبد الله عبد الملک بن مروان
سلام علیکم فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو و اقر لک فی السمع و الطاعة علی سنة الله
و سنة رسوله فیما استطعت و افضل المحدثین حضرت شاه ولی الله در مسوی لشرح این
مقام میفرماید اتفق السلف الصالح علی قبول احکام الخلفاء فیما استطاعوا ما لم یرد
بالمعصیة و لا یجوز عندهم الخروج علی الخلفاء بعد ما حصل الاتفاق علیهم و این حدیث چنانچه
می بینی دال است بر طوع و رغبت و عدم اجبار و اکراه در بیعت حتی که از فحوای حدیث
پیداست که تقدیم در بیعت برخواهش طرف ثانی واقع شده و هرگاه اینهمه باقی دلیلی
برای احتیاط و تدین جناب عبد الله بن عمر زیاده ازین که به بیعت مثل علی بن ابیطالب
علیه السلام بجهت شبهه تن در ندادند و باین چاره باین رضا و رغبت دست به بیعت داده
نمی باشد و کاش حضرات تصریح فرمایند که آن شبهه چه بود آیا اتهام قتل حضرت عثمان و یا
تقاعد پنج شش کس مثل خودشان از بیعت امیر مؤمنان که تقاعد مثل بنی هاشم و ابوذر
و سلمان و غیرهم من اجلة الاصحاب مبطل اجماع سقیفه نباشد و بیعت واحد من اهل الحل
و العقد کما سیجئ کافی در صحت خلافت باشد **قوله** سبب این دواهی عظمی و رزایای
کبری که بر اهل مدینه واقع شد چند امر بود یکی ارتکاب خلع که خلیفه زاده سفیان او را
صحابه ازان نهی بلیغ فرموده بود و مواعظ و نصایح را درین ماده از حد گذرانیده و بحدیث
نبوی که در باب عدم جواز خلع از امام بحق وارد شده تمسک کردیده کما او مانا الیه سابقا
و نزیده بیانا ما رواه البخاری فی صحیحه فی کتاب الفتن حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا
حماد بن زید عن ایوب عن نافع قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معاویه جمع ابن عمر حشمه
و ولده فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة
و انا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله و انی لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع رجل

على بيعة الله ورسوله ثم ينصب له القتال وإني لا أعلم أحداً منكم خلعه ولا تابع في هذا الامر
الا كانت الفيصل بيني وبينه انتهى عبارت الحديث. اگر بچشم انصاف باید دید که بشواهد
صريحه وقرائن صحيحه دلالت بر عدم جواز خلع داره اول آنکه ازين روايت چنانچه مى‌بينى
ظاهر ميشود که ابن عمر از خدم وحشم واولاد خود اين کلام فرموده وظاهر است که از اولاد
وخدم که تابعين او بودند احتمال تقيه نيست واگر منع از خلع بخوف فتنه وفساد منظور مى‌بود
تعليل آن باظهار شوکت وغلبه يزيد ووجوب تقيه بسبب عدم امکان مقابله ومقاومت
او وامثال آن لازم بود دوم تمسک بحديث نبوى که در بارهٔ خليفه وامام حق واقع شده
سوم خلع بيعت يزيد را از اعظم غدر شمردن که دلالت صريح بر صحت بيعت سابقه
وحرمت خلع دارد چهارم قول او انا قد بايعنا هذا الرجل على بيعة الله ورسوله زيرا که بيعة الله
والرسول متصور نيست الا از کسيکه خليفه وامام حق باشد [illegible] الخلع غدرا البته تجسيم
وعده بر قطعيت وتفصيل کردن از کسيکه خلع بيعت يزيد نمايد الى غير ذلک من الشواهد
والامارات بالجمله اين حديث دليل ساطع وبرهان قاطع است بر آنکه ابن عمر با بنين خود وخدام
خلع بيعت يزيد را از جمله کباير ميدانست وحمل آن بر تقيه درين مقام بعيد از ذوق اهل الاسلام است
وعلى التنزل حاشا ثم حاشا با عجب ميگوئيم که بنا بر خوش اين دواهى عظمى وحوادث کبرى بسبب ترک
تقيه که بنا بر قول خليفه زاده حرام بود واقع شده وعلى كلا التقديرين قصور اهل مدينه واز [illegible]
ترک واجب [illegible] رسيدند [illegible] ايشان بر کردن يزيد [illegible] بعضى
دوم آنکه اين فعل شنيع که از يزيد سر زده بطبق وصيت خلافت پناه معاويه بن ابى سفيان
واز باب انفاذ وصيت او بود شيخ عبدالحق دهلوى در جذب القلوب آورده واين [illegible]
بسند صحيح رسانيده ميگويد که اشياخ مدينه حديث ميکردند که معاويه در حالت احتضار
[illegible] يزيد [illegible] گفت [illegible] دانم که ترا از اهل مدينه روزى پيش خواهد آمد
بايد که مقابل آن واقعه مسلم بن عقبه [illegible] اما صحيح [illegible]
[illegible]
[illegible]

خواهد بود و قادح عدالت معاویه نیز خواهد بود سوم آنکه اهل مدینه شریک خون ناحق
ریخته جامع قرآن بودند ولو بالمداهنة والاعراض عن انقاذه و حراسته پس انتقام آن گرفتن
نیز از ایشان واجب و لازم بود ولیکن یزید را چندین وجوه موجهه و اسباب معقوله داعی بر این امر خیر
شده بود و در جذب القلوب از واقدی آورده که یزید به سرعت آمد و دید که او بعلت فالج گرفتار
است و بر بستر هلاکت افتاده گفت اگر این ضعف و مرض مقوی بود حاکم و والی این امر
ترا می ساختم که مخلص و ناصح تر از تو کسی دیگر درین امر نمی بینم امیر المؤمنین یعنی والد بزرگوار
معاویه ابی سفیان مرا در مرض موت خود وصیت نموده است که اگر ترا از جهت اهل حجاز
واقعه پیش آید علاج آن از پیش مسلم بن عقبه جوی مسرف برخاست و گفت سوگند خدا
بر تو باد یا امیر المؤمنین اگر دیگری را غیر از من متولی این امر سازی حریف اهل مدینه درین کار
نیز کسی غیر از من نتواند بود و من درین باب خوابی دیده ام که درختی را از درختان غرقد می بینم
که با شاخهای خود در انتقام عثمان بن عفان بفریاد است پیشتر رفتم می شنوم که آن درخت
میگوید که برآمدن این کار بر دست مسلم بن عقبه باشد از آن روز ما بفال قتال اهل مدینه زده
ام و دل خود را به برآوردن امر انتقام از قاتلان عثمان تسلی داده یزید چون عزیمت او را
در امضای این مهم صمیم یافت گفت پس زود باش و علی برکة الله بجانب اهل مدینه متوجه شو که
تو حریف ایشانی اگر ایشان از در امد بیند و قبول بیعت و اطاعت من سد راه تو شوند تیغ
بیدریغ قهر و سیاست برکش و از صغار و کبار ایشان اثری باقی مدار تا سه روز داد نهب و غارت
بده و اگر راه طاعت و جدال نورزند تو نیز متعرض بحال ایشان مشو و با مضای این مهم امید
بن زبیر متوجه شو آورده اند که چون این سریت بعاقبت اندیشی [illegible]
میگفت که اگر با وجود کشتن ایشان به دوزخ روم دیگر از من بدبخت تر در عالم کسی نخواهد بود
و از زبیر کوان که از موالی مروان بود روایت است که گفت که مسلم بن عقبه بعلت مرضی که داشت
دوائی بکار برده بود متصل آن طعامی طلبید تا بخورد طبیب گفت اگر در خوردن طعام بعد از
استعمال دوا صبر کنی بهتر باشد تا دوائیکه خورده بکار افتد گفت اکنون مرا تمنای حیات
برای طیب حیات را برای آن دوست میداشتم که تا شورش سینه را از قاتلان عثمان بن عفان

باب تمسک شیر فشانم الکونکه این مراد حاصل وقت من شد هیچ چیز محبوب تر از موت نزد
من نیست بیقین دانم که حق سبحانه و تعالی مرا بسبب قتل این ناپاکان از جمیع ذنوب
و معاصی مطهر ساخت و هم از قرنیین آورده که مسلم بن عقبه در وقت مردن میگفت
خداوندا از من بعد از شهادت لا اله الا الله عملی که محبوبترین اعمال پیش من باشد و
شایان قبول درگاه تو بوده بوجود نیامده الا قتال اهل مدینه اگر مرا با وجود این عمل
در آتش اندازی دیگر بدبخت تر از من کسی نخواهد بود انتهی و شکی نیست در یکه اگر
اجتهاد یزید و مسلم بن عقبه مقرون بصواب و مستلزم حصول دو اجر و ثواب باشد
لا اقل که خطائی اجتهادی باعث بر حصول یک اجر و ثواب خواهد بود انتهی کلام
العتبیه اقول وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
دلیلیکه برای اثبات [illegible] و اضطراب [illegible] تحید دلالت اولی
[illegible] فاسد و هم کاستحال
از روایات و معتبرین اهل حق و یقین است که مشتمل باشد بر سد و حکم یزید عنید
درباره قتل جناب سید الشهدا قبل از خروج آن مقتدای آفاق بسوی شیعیان عراق
و منقرب بحول و قوت الهی بر اثبات مذهب مکفرین یزید پلید از کتب فریقین
با ثبات میرسانم که آن شقی در این قبل از خروج امام حسین حکم بقتل آنجناب کرده
پس با چنین [illegible] اجمالی حل [illegible] و دفع اشکال نمی تواند شد متفصلا تقریر نماید
[illegible] معاویه [illegible] البادیه و اذا [illegible]
[illegible] چگونه [illegible] و از کدام لفظ عجیب میتوان برآورد قوله متفصلا تحریر
نماید الی آخره اقول چون فی طلب مخدوم المقول [illegible] نزدیکی اعتراف کرده
القول عجیب عند القاطعین بالافراغ دلالت بر کفر یزید از وقت امر [illegible] دارد
[illegible] اول و تطویل کلام [illegible] آن [illegible] است و
[illegible] الابطال حق [illegible] الفقر البریه [illegible]
[illegible] در تقریر مذهب مکفرین یزید [illegible]

یزید را بر سریر سلطنت و بیرطا بر است که اگر یزید بر بندگان خدای ذو الجلال لاسیما
اهل‌بیت و اصحاب رسول متعال صلی الله علیه و آله و سلم عدل و داد میکرد و ظلم و ستم
نمی‌نمود تمکن او بر سریر حکومت مانند عمر عبد العزیز رحمه الله موجب صلاح و فلاح او میشد
نه باعث کفر و فجور او و مؤید این معنی احادیث بسیار است که در کتب معتبره جانبین از
جناب سید الابرار بطرق متنوعه مرویست از انجمله حدیث آنحضرت است صلی الله
علیه و سلم که ملا رفیع واعظ با قتدای محدثین خود در ابواب الجنان نقل فرموده که عدل
ساعة خیر من عبادة سبعین سنة انتهی الحدیث الشریف بلفظه پس باقی نماند مگر امر
ثالث لی انضمام سوانح دیگر مانند واقعه حره و بی ادبیها درباره مسجد الحرام چنانچه علامه
ثانی سعد الملة والدین التفتازانی تغمده الله بغفرانه در شرح عقائد نسفی میفرماید از
کتب اهل حق نقل می‌نماید فانه کفر حین امر بقتل الحسین رضی الله عنه الی قوله فنحن لا
نتوقف فی شانه لعنة الله علیه وعلی انصاره واعوانه و ایضا در شرح مقاصد و در
باب آن قسی القلب انچه تحقیق میشاید بعد ازین عنقریب آید ان شاء الله تعالی و ازینجا
بر هر صغیر و کبیر هویدا شد که علت صدور و ظهور کفر از یزید پلید حکم بقتل ریحان مقدسه
النبوة جانش و نزد بعضی بعد صدور حکم بقتل آنجناب در کفر یزید حالت منتظره باقی نماند
پس ثبت کفر یزید بلا اجمال و اضطراب در کلام احقر الانام متعین است و هرگاه
در کلام مجیب مصیب شق ثالث بالمعنی المذکور مانند آفتاب رابعة النهار روشن
و آشکار است معلوم شد که بعد ازین انچه در چند ورق برای ابطال شق اول و ثانی
حضرت مجتهد الزمانی تطویل و تسویل بکار برده و کاغذ بیگناه را در ظلمت گرفته همه اش
مضحکه اولوا الالباب است و ملعبه اطفال و از قبیل خطاب بشخص مفروض لیکن بنا بر
مزید توضیح و افاده عوام جابجا بر بعضی از خطایا اعلام خواهم نمود ان شاء الله تعالی
قوله و چگونه کفر اه **اقول** ازین دلیل و مانند آن اسلام یزید وقت استخلاف
معاویه ثابت میشود و از آن لازم نمی‌آید که در وقت امر بقتل امام حسین رضی الله عنه
و تذلیل و اهانت اهل‌بیت سید الثقلین بر حالت سابقه بوده باشد فان العبد یصبح

مومنا و یمسی کافرا و یصبح کافرا و یمسی مومنا که حدیث فریقین باشد [illegible]

اندغالبا بر سامع این معنی اجتهاد و تکلم عبور نکرده باشد که از امام صادق رضی الله عنه

در باب صد و هشتاد و دوم یعنی باب المعارین از کافی کلینی روایت و در صحیح بخاری هم

موجود است **قوله** اما بطلان لازم او **اقول** بر طریق این صاحب [illegible] میتوان گفت

که این کلام هنوز مجملست و از اجمال و ابهام دفع اشکال نمیتواند شد تفصیلا تقریر باید

که صحت خلافت معاویه بن ابی سفیان نزد یک تکفیر یزید قاطبة هم باثبات رسیده

و هو فی تحفة المتبع چه از کتب اهل سنت [illegible] نمیشود که باب صحت خلافت او در میان

اهل حق اختلاف است از کجا دانسته اند تکفیر یزید بصحت خلافت معاویه [illegible]

اندر دیده باشی و خواهی دید که جمعی از متقدمین آن [illegible] راضی بخلافت معاویه بوده اند

چه جای تکفیر [illegible] ثابت کند که تکفیر یزید از معتقدین صحت خلافت [illegible] معاویه

[illegible] القاد و چون در حقیقت استخلاف یزید [illegible] اختلاف آمده چنانچه در کتب

معتمده تواریخ معتبر است [illegible] میشود و صاحب حیات الحیوان [illegible] در بیان خلافت

یزید آنچه گفته از ان معلوم میگردد که او وقت وفات معاویه در [illegible] بود چون [illegible]

[illegible] در دمشق که دار السلطنت بود داخل شد انتهی [illegible]

[illegible] اثبات [illegible] تکفیر [illegible] هنوز بر ذمه ایشان [illegible] است **و اگر** [illegible]

خلافت امیر [illegible] اهل حق منظور باشد عبارت رساله عزة [illegible] الله [illegible]

[illegible] والقدوة [illegible] المتکلمین فی مرتبة المسلمین [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] فرموده ثم یجوز التقلید من السلاطین [illegible]

[illegible] رضی الله عنهم تقلدوا من معاویه [illegible] کان [illegible]

[illegible] الذی [illegible] قضاء [illegible] فرموده [illegible] بعده [illegible]

[illegible] الکلام [illegible] ثم [illegible] الی [illegible]

[illegible] الامامة بعد [illegible]

[illegible] در ابطال [illegible]

ثنا مصلا بالذب عنه فانه لم يكن من الخلفاء الراشدين حتى يكون الذب عنه موجبا لاقامة
الخلفاء وذب الطعن عن حريمهم ليقتدى بهم الناس ولا يشكوا فى كونهم الائمة لان معظم الاسلام
منوط بامامتهم فانهم كانوا خلفاء النبوة ووارثى العلم والولاية واما معوية فانه كان من ملوك
الاسلام وملوك الاسلام فى اعمالهم لا يخلون عن انواع من الى آخره قال ونيز مى فرمايد از قول
من يرضى بمتابعة معاوية ويجعله اماما حتى يشنع عليه ابن المطهر وقد ذكرنا انه من الملوك
وليس علينا ان نذب عنه انتهى شاه ولى الله قدس سره در شرح جامع صغير ميفرمايد الخلافة ثلثون
قال الحافظ فى الفتح خلافة النبوة واما معوية ومن بعده فعلى طريقة الملوك ولو سموا خلفاء
الى آخره ومولانا على قارى در شرح فقه اكبر ميفرمايد اول الملوك معوية ونيز ميفرمايد
فتبين ان معوية ومن بعده لا يكونون خلفاء بل ملوكا وامراء انتهى بلكه علماى ما از معوية
روايت كرده اند كه او خود برا اول ملوك ميگفت روى ابن عبد البر فى الاستيعاب
فى احواله انه كان يقول انا اول الملوك وعتاب والد ماجد مصنف در كتاب حجة الله البالغة
ميفرمايد الى ان استقرت الخلافة فى امارة على اقتدار وهدنة على دخن وهو الذى عرف
امره ونبالا نه كان على سيرة الملوك لا على سيرة الخلفاء قبله ودر ازالة الخفاء عن
خلافة الخلفاء ميفرمايد اخرج البخارى عن الحسن البصرى قال لقد سمعت ابا بكرة رضى الله
عنه قال بينا النبى صلى الله عليه وسلم يخطب جاء الحسن فقال ابنى هذا سيد ولعل الله
يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين بعد از ان حقيقت اين هدنه كه امارة على اقتدار
وهدنة على دخن است باز استقلال معاويه بپادشاهى بيان فرموده اند انتهى وابو عمر در
استيعاب اخراج كرده كه چون ابو هريره وابو درداء از نزد يك امير المومنين على مرتضى
برگشتند وايشان ميانجى بوده اند درميان معاويه وعلى مرتضى ومعاويه طلب ميكرد كه
خلافت بگذارد وشورى كرده اند درميان مسلمين وكان معهما قال لهما عبد الرحمن بن غنم
الاشعرى فقيه الشام عجبا منكما كيف جاز عليكما ما جئتما به تدعوان عليا كرم الله وجهه
ان يجعلها شورى وقد علمتما انه قد بايعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق و
ان من رضيه خير ممن كرهه ومن بايعه خير ممن لم يبايعه واى مدخل لمعوية فى الشورى وهو

من الطلقاء الذین لا یجوز لہم الخلافۃ و ہو و والدہ من رؤس الاحزاب فقاتلوا علیا
وسبوہ و قاتلوا ابنہ [illegible] انتہی و قد نقلوا الدلائل الصریحۃ فی کتاب ازالۃ الخفا عن
خلافۃ الخلفا و بعضے از احادیث سید الوری و کلمات بعض صحابہ و اقوال علما کہ دال
بر سلطنت معاویہ و دیگر خلفای امویہ و غیرہم بودند و ما سبق ذکر آنہا گذشتہ فلا نکرر
ذکر آنہا اینجا و در ازالۃ الخفا گفتہ اند مراد از ان خلافت بمعنی اعم است نہ خلافت راشدہ [illegible]
کلام [illegible] تمام شد **قول** و ابن حجر عسقلانی در صواعق [illegible] رحمہ اللہ [illegible]
[illegible] الا [illegible] و ادراک [illegible] امام احمد بن [illegible] المتکلمین
[illegible] حضرت صاحب الزمان [illegible] [illegible] الا [illegible] معلوم
نشد [illegible] احق [illegible] ابن حجر عسقلانی [illegible] الباری [illegible]
و لیکن کسی [illegible] نظر از اجتہاد در علم تاریخ [illegible] در [illegible] امام [illegible]
امام حسین [illegible] حکایت [illegible] کرد چنانچہ تفصیل [illegible] انشاء اللہ
تعالی **قول** [illegible] الی آخرہ **اقول** این تکرار [illegible] است [illegible]
است [illegible] بعضی از صحیح مذکور این تعریض خاطر خود را [illegible]
[illegible] بر جای خود [illegible] بخدمت [illegible] رسانیدہ چنانچہ تفصیل آن [illegible]
و [illegible] انشاء اللہ تعالی **قول** و این عبارت چنانچہ [illegible] **اقول**
[illegible] عبارات [illegible] مسلم است لکن این [illegible] کہ [illegible]
[illegible] عبارات [illegible] خلافت و مناقب امیر شام نقل کردہ
[illegible] صواعق [illegible] مذہب [illegible] یزید پلید [illegible]
خاتمہ [illegible] بیان [illegible] است **قول** و این [illegible] است [illegible]
[illegible] **اقول** [illegible] مذہب [illegible] اجتہاد [illegible] انشاء اللہ تعالی
[illegible] باثبات [illegible] است
[illegible] است

ثابت باشود و حضرت حق تبارک و تعالی در کتاب مجید خود از ان خبر داده و حضرات ائمه
هدی و احد بعد واحد با عتراف ثقة المحدثین و صدوق طائفه امامیه القدر در مدح و منقبت
ایشان کوشیده اند که مزیدی بران متصور نباشد این مطالب در مجلد ثانی چنانچه باید
بپیرایه تالیف در بیاید انشاء الله تعالی پس قول مخاطب که اثنیٰ عشریه نیست که برای خلفاء
ثلثه حاصل نموده جسارتی و خرافتی بیش نخواهد بود و عجب نیست که دعوی مزیت نمیده
بکیش نظر باصول موضوعه خویش باشد که قرآن مجید را در تحریف و تبدیل زیاده تر
از توریة و انجیل قرار دهند بلکه تعبیر ازان بمقتضای ان اصول به بیاض عثمانی میکنند
پس نظر باصول و اعتقاد خودش خصوصاً کسانیکه بالحاق زیادات هم در قرآن مجید
کوشش بلیغ نموده اند کما ستعرفه انشاء الله سبحانه میتوان گفت که در آیت وعد
الله الذین آمنوا و مانند آن بعضی از الفاظ که برای معتقدین خلفای راشدین
بکار آید الحاقی است بخلاف اخبار خلافت معویه در بعضی از کتب قدیمه اسلامی که تحریف
آن بقدر تحریف قرآن مجید به ثبوت نه پیوسته زیرا که بروایت کلینی و غیراو از معتمدین
طائفه آیات قرآنی تقریباً بقدر یک ثلث باقی است و آنهم بجهت تبدیل کلمات بعضها
ببعض در حقیقت قابل اعتبار نمانده و انتساب این احتمال بجانب اهل این اعتقاد یعنی
معتقدین تنقیص و تبدیل آیات قرآنی به بداهت عقلی جواز بود فکیف که در کلام بعضی
ثامنیتی و یا قریبا از شیعه ملا محسن صاحب وافی به دلالت مطابقی موجود بود چه
جای آنکه روایات الحاق جمل هم در کتب معتبره اینها پیرایه ورود در بر کرده باشد
و این دعاوی که در کلام احقر الانام بهم رسیده بحول الله و قوته دلایل و شواهد
آن مع زیاده تحقیقات در مقامیکه مجتهد شیعه درباره تحریف قرآن مجید قیل
و قال نموده ثبت گذارش خواهد یافت و اگر مراد مخاطب اینست که مزیت مزبوره نیز از
عبارت صواعق مستفاد میگردد چنانچه مخصوص بودن خلافت معاویه در کتب
سماویه پس بیان آن بر ذمه اوست معلوم نیست که کدام لفظ از عبارت منقوله
ا... ابهام میشاید بلکه از لفظ متن بعد که در عبارت صواعق از کلام ذهبی منقول است

بجمله منقولست خلاف آن دریافت نشود یعنی خلفای بنی امیه که بعد از معاویه یزید
سلطنت قرار گرفتند خلافت احدی از ایشان مانند خلافت ابن ابی سفیان نمست
نگردیده پس میتوان گفت که این امتداد مزیتی است که برای خلفای دیگر از بنی امیه حاصل
نبوده اما که این مزیتیست که خلفای ثلثه را حاصل نبوده و از اینجا گفته اند مصرع
هر سخن وقتی و هر نکته مقامی دارد ✤ چون مجتهد طاب الله ثراه مستغنی امثال این
تعریفات را از اتباع این اسلاف کرده و مقبول این عبارت مقتضا [illegible]
عادت گرفته در نیز هم عادت قدیمش باقی [illegible] شده مصرع [illegible]
[illegible] قوله پس هرگاه مناقشات الخ اقول اگر مراد [illegible]
است خلاف معاویه [illegible] امکان [illegible] بطل [illegible]
خود نمی تواند [illegible] پس [illegible] سابق [illegible]
شده و اگر مقصودش نفی امکان [illegible]
سید الشهدا است [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
هرگاه حال اولاد انبیای اولوا العزم [illegible]
[illegible] قوله در تقدیر ثالث الخ اقول [illegible]
[illegible] اما اقوال [illegible]
ابطال تالی [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] است تعیین این امام [illegible]
آخر [illegible] کربلا [illegible] خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible] دلیل [illegible]
[illegible]
[illegible]

استشهاد ما در باب انکار از بیعت یزید افحام می‌نمودند و الزام میدادند پس میگوییم که
هر دو امر مقدوح است اما اول فلکذا و کذا اما امر ثانی پس بطلانش بس ظاهر است
زیرا که اولا دعوی مذکور تحکم بحت است و شهادت علی النفی غیر مقبول انتهی و نیز در
کتاب ضربت حیدریه افاده کرده حیث قال اول آنکه مفاد این افاده سلب کلیت
و آن موقوف برین است که حضرت مولوی را اطلاع بر جمیع فتاوی و کتب مالکیه
حاصل شده باشد و من اولها الی آخرها از نظر شان گذشته باشد و هو مستحیل عادة
پس این کلام از درجه قبول ساقط باشد خصوصا نظر باینکه شهادت علی النفی غیر مقبول
است الخ **ثالثا** فقیر برای الزام مجتهد بحریه همین طریق را مسلوک مینمایم و اورا
تا تنبانه اش میرسانم و میگویم که دعوی مذکور با وجودیکه عبارتش بسبب تقیید ظرف
یعنی لفظ در عصر یزید احتمالی دیگر پیدا کرده بهر حال تحکم بحت است و این شهادت که شهادت
علی النفی است قطعا غیر مقبول چه بر قرار داد او چنانچه دانستی و هم تصریح بعضی از معدودین
او درباره ام حیث ناصری از سلوک مستلزم اینمعنی است که مخاطب تمامی تصانیف
علمای اهلسنت قدیما و حدیثا همه را بمطالعه خودش در آورده یا بر اقوال جمیع
علمای ایشان که وقت سلطنت یزید و دیگران در مشارق و مغارب منتشر بودند اطلاعی
بهم رسانیده و کل منهما محال عادة بل ممتنع من هذا المجتهد عقلا و نقلا وان شئت از ید علی
ذلک فیناسب ما ذکرته فی احکام قلب الاستقصار هنالک **اما ثانیا** پس آنچه
در بیان ملازمت مقدم و تالی ذکر کرده ناتمام است چه از تقریرش همین قدر باثبات
میرسد که مردم شام بر حکومت یزید گرد آمده بودند و بیعت وی نموده و این مقدمه
هنوز بدلیلی و برهانی ثابت نشده که بیعت کافر بهر نوع که باشد موجب کفر مبایع است
فالمقصود غیر ثابت و الثابت غیر مقصود **و اما ثالثا** پس اگر صحت خلافت یزید
عبارت از بیعت که شروط خلافت در ذات او یافته نمیشد و بجهت اجتماع مردم
امامتش بفعلیت رسید فهو ممنوع و من ادعی فعلیه دعواه غیر مسموع و سند منع
عبارتیست که مخاطب تشحیذ العقل همین کتاب از صواعق نقل کرده و آن اینست

ولایق النظر ذلک فیمن بعده الی آخره چه این عبارت تصریح است [illegible]
معاویه بعد خلع امام حسن رضی الله عنه برکرسی خلافت نشسته مانند او اعتقاد
ندارند بلکه ایشان را فاسق و ظالم میشمارند پس تکفیر یزید که کلام بر سر شان بوده
است یزید پلید را چون خلیفه برحق اهل السنه باشند لکن چه توان کرد دروغ را فروغ
علاجی نیست و سند آخر کلام سید مرتضی است دال بر آنکه احدی از علما و خواص
الا بعض عوام یزید را قابل خلافت نمی دانستند و سیجیء انشاء الله تعالی و آنکه مراد از
جلوس آن منحوس بر تخت خلافت و حکمرانی است اگرچه در ضمن فسق با لکفر باشد
فضمن لا تکفیره بل تقول ان عبارة الکتاب لا تدل علیه لان لا یجدی المعنی طلب نقصا
هر فرد از علمای طایفه در این باب علمای اعلام اتفاق دارند یعنی اطلاق خلافت بر
[illegible] [illegible]
[illegible] العیون شاهد عدل این تحقیق است [illegible] کلام اجماع اهل حل و عقد [illegible]
ملاحظه حال [illegible] شخص برای خلافت و امامت امر است و اجماع ناس بر شخص خواه
تمام اهل [illegible] بشروط خلافت اتصاف داشته باشد امری دیگر است [illegible] اعتقاد
[illegible] و مکان [illegible] است [illegible] اعتقاد حقیقت خلافت متعلق باول [illegible]
[illegible] در میان این هر دو امر تفرقه نکند و عبارات کتب کلامیه سنت مثل نهایه
و شرح المواقف و شرح [illegible] و شرح مواقف و شرح مقاصد الی غیر ذلک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اہل تفضیل ؛ حاجت مشاطه نیست روی دلارام را ؛ و اگر مراد نفی صلوح
خلافت و عدم اجتماع شروط امامت در ذات مقدس امام حسین است رضی الله عنه
فحاشا و کلا که احدی از محبان و فدائیان واقعی اراده کرده باشد و اگر کسی را
تفصیل سلب اثبات امامت از ائمه اهلبیت نبوی بر اصول محبان تخلیلی منظور افتد
باید که بکتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه که در دیباچه این کتاب بالشر
بر زبان قلم رفته و بعنایت لم یزلی و تائید علوی اسمش بر مسمی منطبق گشته رجوع
نماید و سیجیٔ مجملا ان شاء الله تعالی فی البحث التاسع اما را لعالیس باعتقاد ناقص
حال عبد الله بن عمر این بود که در فرقت و انتشار جماعت بیعت نکردی و در وقت
اجتماع مردم خود را از بیعت معذور ندانستی مجتهد نحریر فاقد النظیر از ینجا بتقلید اول
من قاس قیاس نمود که اگر اجماع بر خلافت یزید صورت نمیگرفت عبد الله بن عمر بر
عادت معهود خود بیعت نمیکرد چون او بیعت نموده است معلوم شد که اجماع بر خلافت
یزید واقع شده و این قیاس غیر صحیح است زیرا که کلام در بیعت کسیست که وقت اجتماع
مردم و خلع امام حسن رضی الله عنه نزد معتقدین صلاحیت خلافت داشته و بوصف
اجتهاد اتصاف یافته و نزد غیر اینها از بغی و مخالفت توبه ورزیده و مفسده را مرتکب
موجب تکفیر او باشد نگردیده پس بعد از خلع امام حسن و بیعت مردم متحتم شد که بیعت
معاویه اقدام فرماید و مخالفت حضرت حسن مجتبی که به تفویض خلافت بنا بر ملاحظه
حدیث نبوی تن در داده نه نماید و مانند امام حسین بر اصول مدعین فرید. لا کلمه
هائله لو جز النفی لکان الحسن ما فعله اخی الحسن علی ما اورده صاحب کشف الغمة وغیره
فی غیره و با صلح معاویه بر زبان خود نیارد بلکه این صلح را از طریق بحث شریف که
در کتب فریقین مثل صحاح ما و کتب امامیه مرویست در مناقب حسن مجتبی شمارد
و اعتقاد با ایمان معاویه دارد فی الفصل السادس من الغوائل و روی ابو بکرة
قال بینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخطب اذ جاء الحسن بن علی حتی صعد
علی المنبر فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان ابنی هذا سید و ان الله سیصلح

بین فئتین عظیمتین من المسلمین انتهی ملخصاً و در فصل دیگر که [illegible] شده است

الفصل التاسع فی ذکر احادیث تتضمن شیئاً من ابواب الفقه [illegible] بعض الاصحاب

فی بعض کتبه مرویة بطرق اهل السنة [illegible] الی [illegible] علیه

السلام همین حدیث [illegible] نقل کرده [illegible] اقامات [illegible]

تقویت بعضی [illegible] روایات [illegible] نزد [illegible]

او صاف [illegible] مذهب فریقین [illegible] نزد [illegible]

و از اینجاست که شیعه این [illegible] و اصرار [illegible]

کرده و [illegible] بدان [illegible] نوبت [illegible]

بجانب [illegible] و اکرمه [illegible]

و در حال جناب سید الشهدا اطلاع یافته بر تقدیم تسلیم [illegible]

آورده و بر وفق روایت بعضی از اهل حق و با [illegible] بعضی [illegible]

در کتاب الامامة و غیر آن [illegible] بعد از واقعه کربلا [illegible]

بر منبر [illegible] از مدینه تا شام برای لعن و طعن [illegible]

را که خوف و طمع در اطاعت او داخل شده بود [illegible]

[illegible] تقویت [illegible] عزیز خود را [illegible] لا [illegible]

علیه السلام معروف گردانیده [illegible]

[illegible] الغضب [illegible] برای [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والبهتان فریفته شدم بهر چه تر ا ممکن باشد در استیصال خاندانش بکوش وسخن کسی در باب ایشان مشنو پس عبد الله بملاحظهٔ توقیعات پدر خود سراسیمه شد و دست از این وآن برداشت انتهی **وصدور** این همه نصرت وجان فشانیها درباره اهلبیت وتشنیع وتذلیل یزید از عبد الله بن عمر زنهار مقام استبعاد واستغراب نیست که حال جلالت وصداقت او با اهلبیت مصطفوی صلی الله علیه وآله ومحبت ومناقب ایشان از کتب اهل حق مستفیض ومشهور است ودر تحفهٔ اثنا عشریه نیز اشعاری باین امر رفته بلکه اگر اندک تتبع نمائی بروایات اهل خلاف هم بعید نمی‌نماید زیرا که او بدلالت اسفار معتمدهٔ ایشان علی ما اعترف به صاحب اثبات الحق وقتی که معاویه بن ابی سفیان از جناب مرتضوی باغی شد وبجنگ وقتال پیش آمد برای منع وسرزنش او رفت واو را امامت وفضایل آنجناب را احسن وجوه تقریر کرد ولیکن واضعین وجاعلین درینجا هم بضم مخترعات پرداخته‌اند وبتقلید صاحب رقعات مزوره وتوقیعات موضوعه که از سردابه بیرون می‌آورد افترا وبهتان را بهم بافته‌اند وبر ظاهر است که اگر عبد الله بن عمر آن مهملات را که ما نا بمهملات سابق بود اعتقاد میکرد بر یزید دمشقی چرا خروج می‌نمود وتنها بی اعوان وانصار برای لعن وطعن آن سیه کار تا بشام چرا میرفت فثبت افترا المفترین وظهر کذب المختلقین والحمد لله رب العالمین **مع ذلک** عبد الله بن عمر با ظهار مجلسی در خاتمه مجلد فتن وافترا بعضی از مفترین بر سلیم بن قیس در القای مواعظ ونصایح بحضور والد ماجد خود یعنی خلیفه ثانی هم خود را سعید وپیوسته وبکمال جد وجهد خواسته که حق بحقدار یعنی حضرت علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین لیکن بذروهٔ اجابت نرسید پس خروج چنین محب اهلبیت بر یزید دمشقی بر جای خویش است اگر استبعادی هست در نیست که برای تفهیم پدر بزرگوار خود از اظهار حق مرتضوی باز نماند بلکه نطاق همت وسعی برمیان جان بستند وبعد از واقعهٔ کربلا که هیچ ساخته وداخته بشر خفتران نمی‌رسد خاموش نشینند **ومتوهم مباد** که بر اکثری ازین حرف وحکایات که ازکتب امامیه ایراد افتاد دست زدن اثبات حرمت نماز را بجمله لا تقربوا الصلوة قصد کردنست زیرا که اکنون بعد از تشیید ارکان دفع مهملات اهل هذر وهذیان

این وهم و رد و قول او اباطیل [illegible] و [illegible]

باموخته اند یعنی که [illegible] طعن صحابهٔ کرام و خلافت بلافصل مرتضوی به

این امور نهاده میگویند که کلام [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

اختلاف در مسائل الہیات و نبوات و امامت شیعه و معتقدات ان مرتضوی شیعه چه معنی دا
باشد هرگاه در این همه مراسم اکابر قوم جابر نیست دیگر بجز آفات ایشان که ظاهر اہلبیت در
اصول عقاید با باطن ایشان مخالف بود گوش ظاهر هم نمیتوان نهاد تا بگوش دل چه رسد
کما لا یخفی بالجمله حال بیعت عبد الله بن عمر با معاویه در وقت خلع امام حسن چنانکه دانستی
امری دنیاوی است و حال بیعت او به یزید پلید که شداید ظلمش انگشت نمای جهانیان و جهانیان
است بر محافظت نفوس و صیانت ناموس بر تقدیر تسلیم و فرض محال امری دیگر است
نسبتی دیگر ... باب عبد الله بن عمر این همه تشنیعات و تعریضات بر زبان می آرند و آنچه
از مخالفت ... و بیوفائی و خلاف قرابت و ... ئی از حضرت عبد الله بن عباس بلکه از
محمد بن حنفیه برادر امام حسین خلف خلیفه اول امامیه صدور یافته و در رساله قدیمه
اشارتی بدان نموده ام ملحوظ و منظور ندارند و سیجیئ تفصیلاتش ان شاء الله تعالی اینکه
شنیدی در صورتیست که دلالت جواب ناقع را از سوال مذکور بر عدم بیعت
عبد الله بن عمر از جناب امیر آنحضرت بخلافتش مسلم داریم و کلمه لم و لا نسلم بر زبان
نیاریم و الا بحول و قوت الهی ما را میرسد که بگوئیم که مراد از عدم بیعت ایشان نه آنست
که ایشان را با بیعت بخلافت نکرده قادح امامت مرتضوی بوده اند بخلاف معاویه
که او را امام دانسته در انقیاد و امتثال او حقوق جان نثاری بجا آورده اند بلکه
مراد ... که بیعت امیر المؤمنین و رفاقت یعسوب المتقین در حروب با لفئین و بغاة
نکردند و بیعت بقتال ننمودند و با معاویه وقت خلع امام حسن بعد از اتفاق مردم دست
بیعت دراز کردند دلیل بر این مطالعه کتب اخبار و کلام اهل سنت است که صریح
از آن بیعت عبد الله بن عمر و اطاعت و انقیاد و محبت و وداد ایشان بجناب امیر
معلوم میشود و بیشتر مناقب و فضایل مقتدی و رئیس اتقیا از نتایج و ثمرات آن بود حاشا
که عبد الله بن عمر در بیعت خلافت باشد و آنجناب تردد داشته و دست بیعت بر
دست حق پرست امیر المؤمنین نگذاشته باشد چنانچه حسین بن اسمعیل در رساله
خود میفرماید القصه بعد از قتل عثمان ... با علی بن ابیطالب بیعت کرد بعده سعد و ...

و عباس بن [illegible] بیعت [illegible]

و او عمر [illegible] نواتی [illegible] بیعت [illegible]

منبر [illegible] خود [illegible]

خمس [illegible] بود انتهی و شایع [illegible] در بیان [illegible]

اہل حل و عقد و احادیث [illegible] ثابت [illegible] گویند [illegible]

من [illegible] کذا ابو عبد الله بن عمر و سعد بن ابی وقاص [illegible]

استغنوا عن القتال مع اہل القبلة [illegible] و واقف [illegible]

یا یکی [illegible] اہل سنت [illegible] و بعض معاصرین از فرقه شیعه [illegible]

از کار [illegible] ثابت است [illegible]

[illegible] عبد الله بن عمر [illegible] بیعت [illegible]

کرده [illegible] ابو الزبیر و سعد [illegible]

[illegible] بیعت [illegible]

پس معلوم شد که عبد الله بن عمر بیعت کرده [illegible]

[illegible]

اجازت خواست [illegible] عبد الله بن عمر [illegible]

[illegible] بیعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

الذین [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و کلام فاضل متبحر امامیه یعنی کمال الدین ابن میثم بحرانی شارح نهج البلاغة هم دلالت
بران دارد که عبدالله بن عمر در این مبایعین داخل بود کما لا یخفی علی من تصفحه بلکه خود جناب
مخاطب هم که ما جد والد ایشان حقیقة در طعن الرماح انچه میفرمایند مؤید همین ست که عبدالله
بن عمر در مبایعین داخل بود حیث قال جناب امیر بعد قتل قتیل الدار خواهش خلافت
نفرموده بل ترکها و اعتکف فی بیته فجاء الناس یهرعون الیه و چون اصرار تمامی
مهاجرین و انصار به بیعت از آنحضرت از حد گذشت و همگی التماس کردند که ما کسی را احق
و الیق برای خلافت از انجناب نمی بینیم ندیدک تبا ایک در آنوقت حضرت ناچار قبول
خلافت کرد انتهی چه بر ظاهر است که عبدالله بن عمر در تمامی مهاجرین و انصار و همگی
اصحاب رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم محسوب و معدود است قطعا و یقینا و کلام
کنتوری در ابرام مکائد که تقلیب المکائد نامش گذاشته و داد گریزی داده نیز دلالت بران
میکند که عبدالله عمر باین سعادت مشرف گشته و تمامی اصحاب بجز از ابو هریره بیعت
کردند و هرگاه توقف پسر در بیعت خلیفه و امیر با اعتقاد صحت خلافت نزد اهل
سنت جمع نمیتواند شد چنانچه علمای امامیه در باب خلافت افضل الصدیقین تقریر
نکرده اند کما سیجیئ ان شاء الله تعالی عدم بیعت عبدالله بن عمر تا آخر خلافت حضرت
امیر با اعتقاد صحت خلافت آنجناب که علمای اعلام ما میفرمایند و از قطعیات
و یقینیات است و هزاران دلایل و براهین بران موجود و کتب معتمده شیعه مثل
اثبات الحق هم بآن ناطق است کما عرفت چگونه جمع تواند شد و قرینه هم در بین
روایت که از نافع منقول است بر صحت مقوله ما موجود است زیرا که او گفته که
معمول عبدالله بن عمر آن بود که وقت فرقت مردم بیعت نمیکرد و این فرقت اشاره
به فرقت بعضی از اجله اصحاب پیغمبر از حضرت امیر است مانند اسامه بن زید و
سعد ابی وقاص و محمد بن مسلمه که در باب امامت و خلافت بیعت با امیرالمومنین
نکردند کما مر و هرگاه آنجناب بحروب بغات متوجه شد نظر به بعضی از احادیث
و [illegible] قسم شرعی روبروی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اکنون با هیچ مسلمانی قتال

نخواهیم کرد رفاقت کردند و جناب امیر هم [illegible]
ابتدا از زمان خلافت آنجناب باشد و حال آنکه [illegible]
وجوه دالستی بر بیعت امیر اتفاق کرده بودند [illegible] مخالفت
بقتال بغات که بعضی رفیق شدند و بعضی تخلف [illegible]
[illegible] کردند [illegible] که از این تقریر [illegible] روایات [illegible]
[illegible] و آنچه بر عبد الله بن عمر [illegible] ظاهر [illegible]
اسامه بن زید در تفسیر علی بن ابراهیم شیخ کلینی [illegible]
که وقت امام از حضرت امیر بنابر عداوت و خصومت بود [illegible]
اثبات [illegible] صاحب ثمرة الخلافة ثم الحمد [illegible]
بن عمر و امثال ایشان زبان معذرت گشوده و اینها را [illegible]
خود مصرح آن بوده اند و یا [illegible] که این [illegible]
مرتضوی آورده اند دلالت بر آن دارد که نزد جناب امیر [illegible] گشته و قائم
مقام [illegible] شده [illegible] از روایات بر تصریح [illegible] بر عدم بیعت
عبد الله بن عمر دارد [illegible] رفاقت
[illegible] احادیث [illegible]
[illegible] مقصود [illegible]
[illegible]
[illegible] بقتل امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible]

هلام متصور است بخلاف بیعت بتجویز یزید پلید بحکم ضرورت که مجرد تجویز شرعیست و دیگر هیچ از ین جهت بیع الله و رسوله گفته اند و محتمل است که معنی الفاظ مذکوره آن باشد که در امور شرعیه موافقت تو خواهم کرد نه امور یکه مخالف شرع باشد پس تاکید و تصریح این الفاظ را به زبان آورده اند و عبد الله بن مطیع و مانند او از اهل مدینه این را هم گوارا نکرده از بیعت یزید پلید خلع نمودند الی غیر ذلک من المحتملات القریبة او البعیدة و بر متبصر خبیر مخفی نیست که انتساب بیعت بعبد الله بن عمر نظر به تنزل و تسلیم و فرض محال است زیرا که بعد از ین مضروب هویدا میشود که دلیل مجتهد و متکی او بر کار اقبال بر بیعت عبد الله بن عمر قابل قبول نیست انشاء الله تعالی **قوله** و بر تقدیر ثالث قول بکفر او الخ **اقول** چه خوش گفته است والد مخاطب که یکی از آداب فرمایکان قلیل البضاعت آنست که کلام را بکمال اجمال ادا میکنند تا در وقت دار و گیر ابحاث محققین جای فرار باقی نمانند لیکن هر قدر که خواهند اجمال و اهمال بکار برند و از میدان مناظره راه فرار جویند آخر بموجب قول او تعالی فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ در شکنجه ابحاث فقیر و سرپنجه انظار این حقیر بعنوانی گرفتار خواهند شد و از هر طرف تا بینی محاط خواهند گشت که زمین از آسمان و خنصل از زعفران نخواهند شناخت بالجمله اگر مراد از خروج امام حسین رضی الله عنه خروج از مدینه طیبه است پس این خروج هم نظر باکثر روایات فریقین بعد صدور امر بالقتل بوده چنانچه از عبارت تاریخ خمیس دیار بکری که یکی از اکابر اماميان کتاب از کتب معتبره اهل سنت شمرده را دارد اطرار بجدیح آن سپرده اند واضح میشود عبارتش اینست لما استخلف معوية ولده یزید و ذلک فی سنة ست و خمسین ثم مات معوية فی سنة ستین لم یکن لیزید همة الا ان کتب للولید بن عتبة بن ابی سفیان عاملهم علی المدینة بخبر موت معاوية و یامره بان یاخذ له البیعة علی الحسین بن علی و عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبیر اخذا لیس فیه رخصة اقتل الثلثة قبل ظهور الامر الی ف انه و یشدد علیهم فی ذلک فلما قرأ الولید الکتاب فاسترجع مروان و شق علیه موت معوية فقال له الولید ما الرأی کیف نصنع فی هولاء الثلثة فقد بعد الذی امرنی باخذ البیعة قال فان فعلوا قبلت منهم و کففت عنهم و ان ابوا ضربت

اعناقهم قبل ان يعلم احد منهم بموت معويه لانهم ان [illegible] موت [illegible]

واظهر الخلاف ودعى الى الفتنه [illegible] وان ابن عمر [illegible]

من تابعه [illegible] بالقتال [illegible] اليه [illegible]

[illegible] بیعت یزید [illegible]

[illegible] مروان [illegible] حکم یزید [illegible] گفت [illegible]

ودار الامارت [illegible] مبارک [illegible] الی آخر ما فی التاریخ [illegible]

این خبر [illegible] چون یزید [illegible] بنشست [illegible] این چهار تن [illegible]

کشته [illegible] ابی سفیان [illegible]

[illegible] چون [illegible] یزید [illegible] مروان [illegible]

گفت معاویه مرا وصیت کرده است که این چهار تن [illegible]

[illegible] بیعت یزید دست باز مدار و این چهار تن را [illegible]

میان [illegible] باشد [illegible]

که هرگاه خبر مسلم بن عقیل به یزید رسید [illegible]

[illegible] بصره [illegible] مسلم بن عقیل [illegible]

و [illegible] بیعت [illegible]

[illegible]

صدر الدین اصفهانی هم آنرا ندیده چنانچه قاضی نور الله در احقاق الحق تصریح بجمیع این امور
کرده و بر همه کس عیانست که چون ترجمه مذکور در یکجلد محصور است پس احتمال این معنی که
ترجمه اصل طبریست کجا راه داشته باشد پس ثابت شد که این ترجمه ترجمهٔ تاریخیست که بحرف
سماطی رافضی است چنانچه نجاشی هم از علمای رافضه تصریح بدان کرده که سماطی که از اکابر
شیعه است تاریخ کبیرست تا برحالش باقی نگذاشته هذا هو التحقیق عند المحققین
کما لا یخفی علی المتتبعین **وعبارت** تاریخ حبیب السیر که باظهار مخاطب تحریر برد در رد
مکتوب اخیر شاه صاحب مرقوم الصدر در کتب با معدود است و هم عبارات روضة الصفا
که باعتراف مخاطب اسوة الاذکیا از زمره اهل صدق و صفاست بهمین عنوان قریب
این مضامین یاد می آید کما لا یخفی و در تاریخ روضة الاحباب که مجتهد الزمانی دعوی صح
این کتاب ثانی علامه دهلوی قدوه علمای اعلام قدس سره العزیز هم درین رساله جابجا
خواهد کرد باین الفاظ و عبارات مسرود و مذکورست نقل است که چون یزید بر سریر حکومت
نشست فرمان داد تا ابواب خزاین بکشادند و امرا و اعیان و طبقات حشم را علی اختلاف
مراتبهم مالهائی افزود و چون همت او مقصور بران بود که آن چهار بزرگوار که اسامی شان
مرارا مسطور گشت بیعت کنند بولید بن عتبه بن ابی سفیان که دران آوان والی مدینه بود نامه
نوشت مضمون آنکه معاویه که خلیفه روی زمین بود عالم فانی را وداع کرد و بسرای باقی خرامید
و مرا در حال حیات خود خلیفه گردانیده وصیت فرموده که از اولاد ابوتراب و جرات
ایشان بر سفک دما بر حذر باش و تو دانسته که جبار منتقم کینه آن شهید مظلوم اعنی
عثمان بن عفان را از آل ابیطالب طلب خواهد داشت و دوان باب واسطه اولاد
ابی سفیان خواهند بود که انصار حق و طالبان عدل اند و باید که چون بر فحوای این
مکتوب واقف شوی از اهل مدینه بیعت بستانی والسلام علیک و رحمة الله و در رقعه
دیگر درینباب چنان نوشت مشعر باینکه از حسین بن علی و عبد الله بن عمر و عبد الرحمن
بن ابی بکر و عبد الله بن زبیر بیعت مرا بستان و درین باب اهمال منما و اگر بیعت نکنند
سر ایشان نزد من بفرست **و ملای نامی** مولانا عبد الرحمن جامی در بعض رسایل

خود این حکایت دلگداز سوهان روح را بهمین نوع بیان میفرماید که [illegible]
امر یزید بقتل جناب امام حسین دارد و صاحب منهاج الدین و معراج [illegible] بعد از انکه
در سبب خروج آن امام همام می نویسد که یزید بعامل مدینه منوره نوشت که بیعت [illegible]
بن علی رضی الله عنهما طوعا یا کرها بگیرد و از کتب مورخین تفصیل آن [illegible]
ولید بن عتبة بن ابی سفیان والیا علی المدینة فکتب الیه یزید [illegible]
کتابه هذا اما بعد اذا قرأت کتابی هذا فخذ لی البیعة علی من قبلک من [illegible]
الاربعة خاصة و هم عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن [illegible]
والحسین بن علی رضی الله عنهم اجمعین فان امتنع احد منهم فلا [illegible]
فلما قصدوا الحسین بعد ما کلفوه بالبیعة و بعد ما الی [illegible] الحسین [illegible]
الکعبة انتهی بلفظه چون ذکر عبارات کتب دیگر تطویل کلام [illegible]
برین چند کلمه اختصار کرده بروایات معتبره شیعیان مجلات [illegible]
مجلسی و جلاء العیون رسانند آن شاهد عدل برای دعوی فقیر است و در [illegible] کامل [illegible]
است که چون معاویه وفات یافت یزید هفت روز تعزیت داشت [illegible]
و خلق را بتجدید دعوت کرد به بیعت و از منبر بزیر آمد و امرا را تشریف [illegible]
امام حسین ع و عبد الله زبیر و عبد الله عمر و عبد الرحمن بن ابی بکر با وزرا [illegible]
که نامه بحاکم مدینه باید فرستاد تا برای تو از ایشان بیعت بستاند و اگر بیعت [illegible]
ایشان بتو فرستد یزید نامه نوشت بولید بن عتبه که والی مدینه بود [illegible]
آخر القصة بطولها و از اینجا وجه تعجیل مردان در قتل این انفس [illegible]
خصوصا حضرت امام حسین روزی نزد حاکم مدینه طیبه تشریف برد معلوم [illegible]
اطاعت و انقیاد یزید شقی بود و اگر مقصود از خروج سفر امام حسین از [illegible]
بسوی عراق است پس بعد [illegible] خروج از حکم یزید قتل آنجناب [illegible]
بود زیرا که باتفاق این سفر بعد از سفر مدینه است بجانب مکه [illegible] اقامت
چند ماه است در که مسفلا [illegible] فقیر در رساله قدیمه متعلق بخروج اخیر است [illegible]

صدور یزید است و ازینجاست که در عبارتش چنانکه دانستی لفظ جهاد و حرب افزوده
ام جاییکه اقدام و جناب سید الشهدا وقت محاربه او مجاهد فی سبیل الله اند الی آخره
هر گاه اراده مجوّلی حاصل شده و التباسی و ابهامی باقی نمانده باز مطلب عبارت سلیس را
نافهمیدن یا تجاهل و تغافل ازان ورزیدن غیر از فقدان بصارت و حرمان از بصیرت
بر چیزی حمل نتوان کرد و هرگاه ثابت شد که خروج ثانی باراده جهاد بعد کفر یزید بود پس
رفع نمودن کفر یزید برای مصیبت که بر مذهب معترض در ابطال خلافت یزید آمده است
ماورای عجیب و غریب است و واقعه حره و امثال آنرا که بعد سانحه کربلا وقوع
یافته در موجبات کفر یزید شمردن دلالتی بران ندارد که او بعد از حکم بقتل امام حسین
رضی الله عنه متصف با ایمان و اسلام بود و بسبب سوانح مابعد کافر شده و بنابر افتقار
جواب کما اومانا الیه سابقا مثلا شخصی انکار توحید نموده و از اعتقاد نبوت و معاد جهالا
هم ابا و استکبار ورزیده و کسی در موجبات کفر او گوید فلان منکر توحید و رسالت و معاد
است لازم نمی آید که یکی ازین هر سه بانضمام دیگر من حیث المجموع علت کفر باشد
لا من حیث الوحدة پس شمردن امور دیگر در اسباب کفر آن لئیم مستلزم علیت
مجموعی نیست و اگر برین قدر اکتفا نکنی و تصریح این امر اجلاف مودای النظر
الی ما قال لا النظر الی من قال از کلام علمای اعلام میخواهی اینک برساله سعادة
الکونین فی بیان فضائل الحسنین رجوع کن تا دریابی که مولانا محمد اکرام الدین بن محمد نظام
الدین بتصریح تمام افاده این مرام فرموده عبارتش بعد ذکر دیگر قبائح یزید پلید اینست که
نزد ارباب تحقیق از اهل سنت و جماعت فقط از قتل نمودن امام [illegible] کافر شده
قطع نظر از معاصی باقیه وی مبغوض ترین مردم و مقبوح ترین خلائق نزد علمای
سنت و جماعت است و این کار ناشایسته که وی ملعون کرده هیچکس درین امت
نکرده لعنت خدا بر وی و بر پیروان وی و یاران وی و مددکاران وی و لشکر او
از خدا و فرشته ها و سائر مردمان هر زمان و هر لمحه و آنچه که از علمای ما ذکر لعن و طعن
بران ملعون و مطعون در کتب خود کرده اند اگر درینجا ذکر نماید این مختصر بطول

انجامد علاوه این اعتراض متشیعین که در وجود کفراه حسد و [illegible] با القتل تذلیل [illegible]
و حسین و عبد ایشان مثلا ذکر کرده اند هم وارد است زیرا که بر تقدیر تعلیق مجموع امور [illegible]
نیز هم سرزد لازم می آید که حکم کشتن امام حسین نزد شیعیان باعث کفر نباشد فما هو جوابکم
المتشیعین فهو جوابنا عن الکفرین و آنچه مخاطب از محمد بن عبد الکریم شارستانی نقل کرده
محض اعاده است نه افاده جواب این در رساله قدیمه موجود است و آنچه در جواب [illegible] ترتیب داده
مخدوش و مردود است کما ستعرف ان شاء الله تعالی **قوله** و از احادیث سنیان الی آخره
اقول این احادیث که مجتهد الزمانی از کتاب فاضل اخباری یعنی منتهی الشیعه نقل کرده
و گویا گوی ندگرآن از میدان مناظره برده مانند عبارت ملل و نحل در محل نزاع [illegible]
در رساله ثمرة الخلافه جائیکه این اخبار را وارد فرموده جواب این در اثبات الخلافة بتفصیل تمام
سمت ذکر یافته در ینجا بعنوانی که فی الجمله تجددی و فرقی دارد ادا میشود که مجتهد [illegible]
فاضل مذکور نیز بهار کتب اهل حق را ندیده و معانی احادیث مذکوره را بمیزان عقل سنجیده
تفصیل مقام آنکه خود فاضل اخباری در کتاب مسطور هم برادر خورش که دارد [illegible] و
کوفه بزرگی تمام دارند و هم این مجتهد در تالیفات خود جابجا در احادیثیکه جدا جدا در کتابها
مرویست اینمقصد را دخل مید هند که الحدیث یفسر بعضه بعضا فکیف که روایات در یک
کتاب در یک باب وارد باشد که بطریق اولی مقصد مذکور در آن جاری خواهد شد الغرض محدثین
چنانچه این احادیث را در بابی نقل میکنند احادیث دیگر را که برای تقیید و تفسیر این احادیث
بکار آید نیز قریب آن وارد میفرمایند چنانچه قدوة المحدثین یعنی مسلم [illegible] در صحیح
که از ماخذ جامع الاصول است احادیثیکه مدلولش حکم تکفیر خلفا و امرا است روایت [illegible]
و در پی همین احادیث که مخاطب از غایت تعصب از آن مستلزم حرمت [illegible]
می بند و تفصیل این قسم احادیث از کتب دیگر که جامع احادیث [illegible] یافت
تواند شد صاحب **کنز العمال** بعد ذکر احادیث مذکوره [illegible]
و سکوت در الفرع الثالث فی جواز قتال الامیر و عدم [illegible] ع کرده
کتب محدثین آورده بعضی از آن احادیث [illegible]

لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق حم ک عن عمران والحکم بن عمرو الغفاری سیکون

علیہ

امراء تعرفون وتنکرون فمن نابذهم نجا ومن اعتزلهم سلم ومن خالطهم هلک ... امرا من بعدی یکذبونکم ویعملون فیسیئون العمل ولا یرضون منکم حتی تحسنوا

قبیحهم وتصدقوا کذبهم فاعطوهم الحق ما رضوا به فاذا تجاوزوا فمن قتل علی ذلک فهو شهید

طب عن ابی سلالة السمع والطاعة حق علی المرء المسلم فیما احب او کره ما لم یؤمر بمعصیة فلا سمع

علیه ولا طاعة حم ق ٤ عن ابن عمر من ارضی سلطانا بما یسخط ربه خرج من دین الله ک عن

جابر اسمعوا هل سمعتم انه سیکون بعدی امراء فمن دخل علیهم فصدقهم بکذبهم واعانهم علی ظلمهم

فلیس منی ولست منه ولیس بوارد علی الحوض ومن لم یدخل علیهم ولم یعنهم علی ظلمهم ولم یصدقهم

بکذبهم فهو منی وانا منه وهو وارد علی الحوض ت صحیح غریب ن حب عن کعب بن عجرة

ان الله لم یبعث نبیا الا وله حواریون فیمکث بین اظهرهم ما شاء الله یعمل فیهم بکتاب الله و

سنته فاذا انقرضوا کان من بعدهم امراء یرکبون رؤس المنابر یقولون ما تعرفون ویعملون

ما تنکرون فاذا رایتم ذلک فحق علی کل مؤمن یجاهدهم بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع

فبلسانه فبقلبه لیس وراء ذلک اسلام عن علی رض قال بعث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

سریة واستعمل علیهم رجلا من الانصار فامرهم ان یسمعوا له ویطیعوا فلما خرجوا وجد علیهم فی

شیء فقال الیس قد امرکم رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تطیعونی قالوا بلی قال اجمعوا حطبا

ثم دعا بنار فاضرمها فیه ثم قال عزمت علیکم لتدخلنها فهم القوم ان یدخلوها فقال لهم شاب منهم انما

فررتم الی رسول الله صلی الله علیه وسلم من النار فلا تعجلوا حتی تلقوا النبی صلی الله علیه وسلم فان امرکم

ان تدخلوها فادخلوا فرجعوا الی النبی صلی الله علیه وسلم فاخبروه فقال لو دخلتموها ما خرجتم منها

ابدا وفی لفظ لو دخلوها لم یزالوا فیها الی یوم القیمة لا طاعة فی معصیة الله انما الطاعة فی

المعروف ط حم ش خ م د ن ع تحصیل معانی این روایات آنست که سمع وطاعت

تا وقتی است که حکام وامرا امر معروف نمایند وهرگاه فسق وفجور ورزند وخلاف شریعت

بعمل آرند انقیاد وامتثال نیست وقریب است که حکام جور فراهم آیند وطالب خوشامد

باشند ودر بارهٔ عمل قبیح ودر رفع خود طمع تصدیق وتحسین دارند کلمهٔ حق رو برو ایشان

بگفت نیاید تا که راضی باشند وهرگاه تجاوز نمایند ونوبت بقتل وقتال انجامد هر کسیکه بر اظهار

حق کشته شود او شهید خواهد شد و به رضوان و همسایگی حق خواهد پیوست و کسیکه بیعت
کند حاکم را بجبری که خدا بران خشم فرماید از دین خارج شد و کسیکه داخل شود در حکام
جور و دروغ آنها را تصدیق کند و بر ظلم شان اعانت نماید مرا با وی کاری نیست و او را
با من و هرگز وارد نشود بر حوض کوثر و هرکه برخلاف مذکور عمل نماید من از ویم و او از منست
و بر حوض کوثر وارد خواهد شد و بدرستیکه خدای عز و جل مبعوث نکرده هیچ نبی را مگر
بودند خواص اصحاب او که شریعت را برپا دارند هرگاه [illegible] از پس نبی منقرض شوند امرا
بهم رسند و منکرات بعمل آرند درینوقت بر هر مومن حسب طاقت جهاد می باید بدست
خود و اگر نتواند جهاد لسانی کند و اگر برین هم قدرت نباید اعمال آنها را بد بداند و این
کمترین مرتبه اسلام است و در صحیح بخاری هم مرویست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
لشکری فرستاد و مردی را از جمله انصار رئیس گردانید و امر فرمود که اطاعت او کنند
چون روانه شدند قضا را آن رئیس در امری متغیر شد و گفت که آیا آنحضرت نفرموده بود که
اطاعت بکنید گفتند چنین است که تو میگوئی فرمود تا هیزم جمع کردند و آتش افروختند
باز امتحانا یا بوجه دیگر گفت که داخل شوید اهل لشکر قصد کردند که در آتش درآیند
خاکستر شوند جوانی از ایشان گفت که پناه بگرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته بودیم که
از آتش نجات یابیم بعد از اسلام دخول در آتش چه معنی داشته باشد تعجیل نکنید
نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروید اگر حکم فرماید بطیب خاطر در آتش درآئید حضرت
فرمود اگر داخل میشدند هرگز از آتش بیرون تا قیامت نمی آمدند طاعت حکام تا بهمان
وقت است که بمعروف حکم کنند بمعصیت الی غیر ذلک من الاحادیث و در شرح
نکته های دقیق است که باید که امعان در معانی این احادیث [illegible]
جمله آنکه ازین روایات علی الاطلاق ثابت شد که [illegible]
نمودن روا است بلکه مامور به است اگرچه بعد از بیعت [illegible]
که از ابتدا بیعت نیز [illegible]
نباشد که مخالف عهد و منافقت بیعت هم نبود و غایة [illegible]

اول باثبات امامت یزید و ابطال شهادت امام حسین علیه السلام کلمه البته این است که برین
تقریر عبد الله بن مطیع که عبد الله بن عمر بعمل آورد و خواست که او را از خلع بیعت
بحکم حدیث نبوی باز دارد وارد میشود **وجوابش** برظاهر است که فهم ابن عمر
رضی الله عنهما بر حضرت امام حسین علیه السلام که مرتبه اجتهاد دون مرتبه اوست حجت نیست بلکه
بر دیگران هم و از ینجاست که عبد الله بن مطیع که البته بمنزلت امام حسین علیه السلام نمیداشت از منع
ابن عمر ممتنع نشد و خلع بیعت نمود و بر یکی از ایشان خاطرشان دل نهاد و بمقاومت لشکر یزید
بجنگ برخاست فکیف که حدیث عبد الله بن عمر درباره خلع کردن و غدر نمودن باشد
که دامن حضرت امام حسین ازان پاک و پاکیزه است که هرگز بیعت آن شقی نه نمودند و
غالبا که عبد الله بن مطیع حدیث مذکور را که در نکث بیعت است نظر به بعضی از قرائن و الفاظ
چنانکه در شروح احادیث مبسوط است درباره مجمع شرالعهد السته باشند کما هو مذهب بعض
اجله من العلماء الغرض ضرور نیست که مجتهد مر مجتهد دیگر را تقلید کند پس هر کسی ازین بزرگان
بر طبق فهم خود که تعلق بکتاب و سنت داشت عمل کرده مع ذلک عبد الله بن عمر نظر
بسفک دماء منع فرموده و حدیث نبوی بیاد آورده تا شاید که او هم با اتباع و اشیاع خود
از جور ظالمان و ستمکاران محفوظ ماند و الا نفوس و ناموس اهل مدینه از دست اشقیا
مصئون باشد و درین وقت که اصلاح ذات البین است ارتکاب کذب درست میشود
چنانچه محدثین ابواب و فصول درین امر خاص منعقد کرده اند کما لا یخفی فلیعجب دقتی که
یزید پلید لشکری بس عظیم خونخوار برای استیصال سکنه مدینه فرستاده باشد و همچو
مسرف بدکیش که حالش عنقریب می آید رئیس آن باشد منع کردن نظر بامثال این احادیث
که [illegible] برای حقن دماء مسلمین بود چنانچه خلاف آن بوقوع آمد که صفحات تواریخ
ازان مملو و مشحون و قلوب اهل اسلام از دیدنش پرخون **و از انجمله** آنکه از مساق
احادیثیکه ذکر کردم نظر باطلاق و عموم ایشان بجای خود ثابت میشود که بعد بیعت اهل حل
و عقد و اتفاق کردم هم قتل و قتال با حکام و امرا و انکار برسیر انها که در پی جور و ظلم
شوند در شریعت وارد است پس خروج و نکیر حضرت شهید کربلا که قبل از بیعت اهل مدینه است

و هنوز مردم دیگر هم دست بیعتش نداده بودند کما سیجئ تحقیقه ان شاء الله تعالی بطریق اوّل
مطابق احادیث نبویه خواهد بود و سلّمنا که بیعت یزید متقدم و بیعت اهل کوفه و بلاد حجاز متأخر
است مگر چون اهل حل و عقد از خلافت یزید کاره و مستنکف بودند و جلوس او را تجویز
نمیکردند و استحقاق جناب امام حسین مجمع علیه بود حقیقةً بیعت یزید کان لم یکن شد
والحمد لله که این سخن هم از زبان فقیر بی سند و دلیل بر نیامده زیرا که اکابر محدثین مثل
ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة از تاریخ ابو عبد الله بخاری و حاکم نقل میکنند و آن
بزرگان تا بصحابه میرسانند که خلافت حقیقةً در شهر پیغمبر خدا است صلی الله علیه وآله وسلم
و اهل حل و عقد همین بلاد در کاراند و ملک و سلطنت در شام است و انعقاد آن بطریق
تسلط و غلبه است که برای نظام عامه قرار داده اند و بیعت اهل شام و دمشق را اعتبار
نیست انتهی و از اینجا که درین مقام قیل و قال امامت اختیاری است که فعلیت آن بجهت
اهل حل و عقد حاصل میشود نه اضطراری پس بیعت اهل شام فی حد ذاته [illegible]
تکلیف که این بیعت بر خلاف اهل حل و عقد یعنی اربعه متناسب [illegible]
عرفت مرارا و این احادیث که برای تحقیق و تصفیه ایراد کردم [illegible]
مثل آنها در بحار و شروح کلینی وارد میکنند فرق اینست که این احادیث با اصول [illegible]
انطباق و موافقت بلا تکلف می نشیند و اصول امامیه که همین تقیه و افتراق است [illegible]
احادیث را نمی گزینند یا بجهت زیادت رواة همان وقت موضوع [illegible] است که [illegible]
وثوق رسد یا اصول و قواعد و درایت عقلی آنرا تجویز کند [illegible] خلاف کتاب و سنت
و بداهت اولی از پیش خود تراشند پس روایات ما که حالش چنان شد [illegible]
گذاشتنی و آنچه رفضه درباره ابن عمر وضع کردند کامر [illegible] القصه در
شهادت امام حسین هیچ شکی و تهمی برای اذهان خواطر اهل اخلاص نباشد و لیکن اینقدر
کم [illegible] است که شاید بعض النواصب که تشبث بذیل برای امامت یزید کرده اند بگویند
که بیعت یزید و ارتکاب او خلاف شریعت را اثبات باید ساخت تا خروج امام حسین
و خروج آنجناب صحیح گردد و جوابش قطع نظر از آنکه ظلم ابتدا آن لعین [illegible]

نوردید ● الی اینجنس یافد درائی نتوانستند کرد و سیجیء ان شاء الله تعالی میگوئیم که نقید
بجای خود از شیعه و سنی ثابت شده و بروایات مقبوله طرفین بظهور پیوسته چنانچه
در رساله قدیمه هم اندراج یافته که معاویه بحضرت امام حسین را اشتغار کرده و
وقت رحلت وصیت نموده که یزید تعرضی بآنجناب نرساند و او خلاف این وصیت
بجا آورده و بمجرد جلوس بر سریر حکومت سر مبارکش را طلبیده و اهتمام زاید الوصف
بجا آورده و ولید و مروان را هم مامور کرده و حال این حکم بر همه کس عیان است که نزد جمعی
موجب کفر است و نزد قومی باعث فسق شدید و هرگاه یزید شقی از نمرود ارتکاب کفر و فسق
و قتل این نفوس قدسیه درخواسته باشد حالت منتظره در جواز خروج بلکه ماموریه بودنش
باقی نخواهد ماند فکیف که در احادیث نبویه ابهم ورود یافته که یزید سنت سنیه را تبدیل
خواهد کرد و بندگان خدا را ذلیل خواهد گردانید الغرض استفاده منع خروج بر یزید
از آن احادیث که مجتهد الزمانی بتقلید ذکر نمودند مسلم نیست زیرا که در آنوقت او کافر یا
فاسق شده بود و در وقت کفر بواح که نزد محدثین نظر بشواهد و دلایل صحیح و معاصی از آن
مراد است کما لا یخفی علی من طالع شرح مسلم للامام النووی بحکم احادیث منازعت و خروج
بالاتفاق درست است حیث قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاذا رایتم ذلک فانکروه
علیهم و قولوا بالحق حیث ما کنتم و لا تنازعوا ولاة الامور فی ولایتهم و لا تخرجوا علیهم
الا ان تروا منهم منکرا اصحابا الخ مع ذلک در وثیقه امام حسن و بروی [illegible] کبیر
چنانچه در منهج ثانی بر مقام خویش معلوم خواهد شد نوشته بودند که خلافت بعد از معاویه
شوری در مسلمانان باشد و در روایات دیگر آمده که بعد از معاویه خلافت بخاندان اهلبیت
باز گردد پس چون امام حسین را قبل از کفر یزید خروج مباح باشد بعد از کفر چرا حرام
خواهد بود آری در وقتی که امام حسین خروج فرمودند خروج به کسی ممنوع بود که مستجمع
شرایط امامت بوده خلافت او بخلاف مواثیق و عهود با اهل حل و عقد مستلزم
آمده و بامامتش قائل شدند چون اثبات این امور در باره یزید صیادی شد
... نگران احادیث افروشتن و خروج امام حسین را بر یزید حرام پنداشتن نزد محققان

اهلبیت نبوی و فدائیان للنفس الا رفق [illegible]

که از اولیای یزید بسر میبرند **و از شرح**

مستفاد نگشته بود که بر جابرین و ظالمین نظر بسفاک [illegible]

پس سکه مدعی اجماع باشد و در خروج امام حسین چون [illegible]

کما لا یخفی **اینها که** گفته شد بطور تحقیق بود آمدم بر الزام [illegible]

که سر در گریبان تفکر افکنده و نقد جان در کف تسلیم نهند زیرا که در کتب معتمده او [illegible]

کافی کلینی و دیگر اصول موضوعه او این مضمون در روایات ائمه بار بار ورود یافته

که حضرت حق تبارک و تعالی بواسطه هزاران ملائکه حضرت روح القدس [illegible]

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اهتمام تمام عهد [illegible] امیر المؤمنین و حسنین [illegible]

سیده فاطمه زهرا [illegible] علیهم اجمعین گرفت [illegible]

حقوق اهلبیت بلا غصب ام کلثوم [illegible] حرمت و تحریف آیات قرآن [illegible]

دم نزنند و [illegible] امیر [illegible] وصف ملاحظه این همه امور [illegible] و سکوت

خاموشی اختیار نمایند و طریق [illegible] این [illegible] امور ملاحظه [illegible]

فدای [illegible] شیخ المشایخ صدوق [illegible] معلوم میشود که از حضرت [illegible]

و سکوت میکرد [illegible] وقت [illegible] اعتقاد این [illegible]

[illegible] نماز [illegible]

[illegible] حضرت خاتون جنت در [illegible] خلفا و اعوان و انصار [illegible]

[illegible] حضرت

[illegible] فاطمه [illegible] رسالت [illegible] کرده

[illegible] الفاظ روایات شیخ صدوق در کتاب [illegible] عن ابی جعفر علیه السلام

ان علیا لم یمنعه من ان [illegible] الناس الی نفسه [illegible] علیه السلام

[illegible] ان [illegible] کفار [illegible] امام صادق

[illegible] قال قلت لابی عبد الله علیه السلام لم کف علی

عن القوم و ان مخافة ان يرجعوا كفارا انتهى بلفظه و محصول اين احاديث نيز همين است كه
اگر جناب امير مردم را بسوی امامت خود دعوت ميكرد و حجت و دليل بر ايشان تمام ميگردانيد
و آنها راه انكار پيش ميگرفتند همه كافر ميشدند پس اصلح در حق آنها رعايت نمود تا بر
اسلام باقی باشند بالجمله نزد كاسه ليسان عبد الله بن سبا رئيس اهل نفاق و مقلدان
هفوات شيطان الطاق ترددی درين معنی نيست كه جناب سيد الانبيا از خلافت خلفای
ثلثه بار ها خبر داده و مهر صبر و سكوت بر لب مرتضوی نهاده بودند و ظاهر است كه اين كمال
بالا خوانی و سرمايه هواجس نفسانی بزعم طائفه محصوله همين است كه حضرت مرتضوی
بر وصيت مصطفوی عمل فرمود و در رساله حديث اثره و هم رسايل ديگر كه موضوع
آن غصب خلافت و مطاعن اصحاب كرام است و مسكی از يكه بجمع و تلفيق آن پرداخته
و مجتهد و برادر الشر در اصلاحش نظر همت برگماشته ثابت شده كه سين در بعديت
متصله استعمال می يابد و در بعديت منفصله كه سوف برای آن قرار يافته و اينهم درين
رسايل بطمطراق تمام گشته منقح كه لفظ بعد در اتصال حقيقت است و در انفصال مجاز
است اكنون بر اصول شيعه و بعديت متصله ميگوييم كه از وقت اين اخبار كه مجتهد
در حرمت خروج امام حسين ع اخراج كرده و لا محاله در حيات خواجه كائنات صلی الله
عليه و آله و سلم صدور يافته تا سفر امام حسين بجانب عراق زياده از پنجاه سال گذشته
باشد استعمال سين و ايراد لفظ بعد مخالف اين استدلال است پس لابد كه مراد
در قضيه خلافت ابوبكر صديق باشد كه بر طبق بشارات جناب خاتم النبيين كما فی الكافی
والواقی و بحار المجلسی وقوع يافت حاليا بيان كنند كه جناب امير با وصف مامور بودن
بصبر و شكيبائی و عدم تفريق جماعت چرا برای شق عصای مسلمين در ابتدای
خلافت افضل الصديقين بر اصول اماميه ميكوشيدند و سعی بالغ در آن می نمودند
حتی كه بمقتضای روايت سليم بن قيس هلالی و امثالش جناب فاطمه را چند بار
بر دراز گوشی سوار كرده و دست حسنين را بدست گرفته بدين هيأت مجموعی معاذ الله
در بدر ميگرديدند و مساعی شريف بجائی نميرسيد و آبی بر روی كار نمی آورد و در بعضی از

از اوقات خلافت صدیق نوبت بقتل وقتال هم انجامید تا آنکه وقت
را که از طرف خلیفهٔ اول منصوب گشته بود از دوستش برداشتند بشکر
او بالحاح وزاری پیش نمی آمدند مار از روزگار خلفا بر می آورند تنبیه بحثی
از مباحث وتحقیقات از منبع ثانی خواهی دانست انشاء الله تعالی وحالا که یاد مجلسی
در جلد اول از بحار الانوار هم از آنجناب این حدیث طولانی روایت می نماید که بعضی
از فقراتش اینست قال امیر المؤمنین علیه السلام کانت الحکماء فیما مضی من الدهر
تقول ینبغی ان یکون الاختلاف الی الابواب العشرة اولها بیت الله عز وجل
لقضاء نسکه والقیام بحقه واداء فرضه والثانی ابواب الملوک الذین طاعتهم متصلة
بطاعة الله عز وجل وحقهم واجب ونفعهم عظیم وضررهم شدید والثالث ابواب العلماء
الذین یستفاد منهم علم الدین والدنیا والرابع اهل الجود والبذل الذین ینفقون اموالهم
التماس الحمد ورجاء الآخرة والخامس ابواب السفهاء الذین یحتاج الیهم فی الحوادث
ویفزع الیهم فی الحوائج الی آخر الحدیث بطوله یعنی مرجع بنی آدم اول بیت الله است
که برای قضای مناسک گردان میگردند دوم در وان پادشاهان که طاعت ایشان
متصل بطاعت ایزدی ونفع ایشان عظیم وضرر ایشان شدید است سوم دروازه
علما که تحصیل علم دین ودنیا بایشان تعلق دارد چهارم اهل سخاوت که مردم
شان میرسانند برای ثواب ونیکنامی دنیا وآخرت پنجم ابواب سفها وسفلها
که در حوادث دنیا احتیاج بایشان می افتد ودر حق ایشان آمده لولا الحمقاء لخربت
الدنیا انتهی محصول القدر الضروری وبعد از سرد این حدیث مجلسی جامع الاخبار چون
دیده که این فقرات دلالت صاف برطبق دیگر روایات حضرات ائمه که پادشاهان
دین اند خوب نمی چسپد گفته است که امراد عام از پادشاهان دین ودنیاست که اطاعت
انها [illegible] واجب [illegible]
عاقل باور تواند کرد که این همه نوشته در بحث خلافت خلیفهٔ اول برای اثبات
بیعت ودعوت بسوی امامت خود احتجاج بامراء اولین وانصار سابقین بود

زیراکه

ــت خود بخصوص امام باقر و صادق در همین ورق عیان گشت که خلافت

مسئله

ملزم مفاسد و مناقض بقای دین و اسلام بود و هرگاه حال خلفا

و اتیان

ع شان بر شیعیان فرعونی هم عیان بود فما ظنک باهل البیت الطاهرین

سیما از آنکه طشت از بام افتاد و بزعم رفضه ماجرای سقیفه رو داد حتی که

جنازه مبارک را بی کفن و دفن گذاشتند چنانچه علمای شیعه بسیاری از طوامیر را در

باب سیاه کردند مثلا و اگر فقط اتمام حجت ملحوظ بود باری بعنوان شایسته

این مضمون را بر خلفا حالی میکردند تا از جور و جفا که باظهار مجلسی در مجلد فتن و هم بر طبق

روایات امامیه بعد از این امور یعنی سواری دراز گوش و غیره اتفاق افتاد نجاتی

هم میرسید و معنی التقیة جنة المومن واضح میشد کمر قسم که این همه حرکات

اتمام حجت بود باری برای جناب سیده بعد از آن عهود و مواثیق که بگوش خورده و از

کافی و غیره معلوم شده در ملامت مرتضوی بسبب ترک هجرت و اعانت اهلبیت

یعنی مانند جنین در رحم پرده نشین شده و در خانه مثل خائنان گریخته و از جای خود حرکت

نمیکنی معلوم نیست که اهل کلیه چه تقریر خواهند کرد و عجب نیست که چون علما

امامیه از هر شش جهت راه عذر را مسدود دیابند بتصحیح تمام افتاده نمایند و از تسکین

قلوب بر السنه جاری فرمایند که آنچه بر جناب عصمت مآب مصایب عظمی از سقط

محسن و ضرب اسواط الی غیر ذلک از دست صحابه معاذ الله بوقوع آمده بجهت اذاعت

و اظهار و ترک تقیه و استتار و نقض عهود بعد توکید ها خصوصا صنعت مصافحت

با هجو فاروق سمت ظهور یافته که خود امام المحدثین شیعه یعنی ابو جعفر کلینی روایت

مینماید نعوذ بالله از مذهبیکه تا کشش باین رسوائی کشد و حال جناب سیده سلالة العترت

طاهره بر اصول این مذهب محدث چنین باشد و قس علی هذا اسلسله کلام در بیان

مقبولین رسالت ایشان مثل ارکان اربعه یا ثلثه متحرک خواهد شد که بر ملا بعضی از

خلفاء ازعوم شیعه گفتند و سر آن خلص اصحاب شان ثلث [illegible] و احادیث

کلها بای جناب خاتم المرسلین را که در اطاعت خلفا مشهور و متواتر است بیرون نشست

اند افضت و بران هم ترقی کردند که در تفضیح خلفا و اعوان و انصار ایشان بر خلاف اوامر
کوشیدند و بسبب اذاعت و اظهار بغضب الٰهی گرفتار شدند چنانچه در منتهی الکلام از
کتب معتمده امامیه که از شرفه و قد قال الله تعالیٰ وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهٗ
فَإِنَّ لَهٗ نَارَ جَهَنَّمَ خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا القصه در احادیث اهلبیت که
مجتهد بتقاضای اختیاری نقل کرد و بنا بر خوش فهمی حکم بحرمت خروج امام حسین نمود باید
قرآن و نشوا به مقبول امامیه امر بقتل و قتال کسی است که بسبب خروج بر خلیفه اول و
برهم کردن انتظامش که مورد فیوض الٰهی و نعم غیر متناهی است و باعث نقصان آبروی
اسلام و مسلمین و موجب فنای کفر و کافرین است نمی‌اند رجوع نماید و در استیصال
آن بکوشد بخلاف روایات و احادیث ائمه که بلفظ [illegible] وارد است که
بیعت خلیفه را خواه از ائمه هدی و خواه ائمه ضلالت باشند تا آنها رجوع نماید و از نقض
دست بردارد و ستان بینها باقی ماند لفظ نبات دو الیشرانا از این انفط
برانچه در کتب فریقین از انصار روایت منطبق است که در سقیفه بنی [illegible] اول
وارد شدند و فضایل خود بر شمردند و خواستند که سعد بن عباده را رئیس گردانند
کما لا یخفی علی من طالع روایات المجلسی من مرآت الانوار و شروح الصحیح البخاری
و مخفی نماند که لفظ هنات جمع هنة است و هنة بمعنی حادثه و انصار بعد از بیعت
خلیفه اول مخالفتی نکرده اند و شق عصای مسلمین قصد نموده حقیقة دامن آنها
ازین امور پاک است و غیر از مغلطه و زلت ازیشان چیزی صدور نیافته و انهم آتی
پیش نموده کما استشرنا الحمد لله که ازین احادیث که ناصب عداوت اهلبیت
عظام و اصحاب کرام در کتاب خود آورده بود بمقدمات الزامیه امامت صدیق
ثبوت رسید و خلافت فاروق و ذی النورین بران مترتب گردید فلیعجب که در
[illegible] فاضل کاشی که در یازده مجلد با تمام تمام آن را جمع کرده و در بحار مجلسی
احادیث متعلق [illegible] شاهد ذوالفقار دو شنید و مخصوص ائمه باشد تا ولایت
قوم را از اینها آنها اتباع هم زنند و از احادیث سابقه که قیل و قال جناب فاطمه

زہرا با امیر المومنین دران مرویست و ہم از حدیث امام باقر و صادق کہ از علل شیخ
نخلی عیانست بدیہۃ ثابت میشود کہ زنہار نص بر امامت مرتضوی واقع نشده و اکابر
شیعہ محی نہ در وضع و اختلاق اہتمام تمام بکار بردہ اند بیانش بر نہج اجمال آنکہ رسولخدا
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم میل قلبی اصحاب بسوی صدیق میدانست یا نہ بر تقدیر ثانی کہ ہم مخالف
روایات کلینی در کافی و دیلمی در ارشاد و مجلسی در بحار و ہم حق الیقین و جلاء العیون
و حیات القلوب است لازم می آید کہ علم مجتہدین امامیہ زیادہ بر علم سرور انبیا باشد کہ شب و
روز حال اصحاب خود را میدیدند فیقین الاول اکنون اندک بیدار باید شد و نقاب غفلت
را از بصر بصیرت باید کشید کہ چون جناب امیر با وصف تحریص فاطمی بلکہ تشنیعات آنجناب خائف
و الی رعایت بقای اسلام فرماید و دعوت بسوی امامت خود بعمل نیارد رسول خدا صلی اللہ
علیہ و آلہ و سلم کہ بر امت خود شفقت و عطوفت زاید الوصف داشت چگونہ ایشان را
در خرابی بگذارد و تخریب اسلام و تفضیح مسلمین از دست اہل ردت تجویز نماید کہ یکی از انہا
مسیلمہ کذاب باشد کہ لشکر عظیم ہمراہ داشت و در معارضہ قران مجید نزول کتابی را مدعی
بود و قصد او با دیگر مدعیان نبوت مقصور بران بود کہ بمجرد وفات سرور کائنات استخوانہای
اولین و آخرین اہل اسلام از قبور بر کنند و بسوزند و با جنازہ شریفہ حضرتش نیز
نیز آن کنند کہ کسی از کفار بخیال نیاوردہ باشد و لزوم این امر اظہر من الشمس است
زیرا کہ از ذاتیات امامت بلکہ عمدہ آن حمایت اہل اسلام و جہاد با کفار و انتظام
سیاست مدن است چنانچہ عنقریب تفصیلش و تعیینش بنحو بترین وجوه بعد ازین می آید
ان شاء اللہ تعالی و سرانجام این امور بدون آنمعنی کہ اہل اسلام بجان و دل مطیع و منقاد
خلیفہ باشند و میل قلبی باو دارند از محالات است پس معلوم شد کہ نص بر خلافت
مرتضوی نفرمودہ اند در اصول امامیہ ہم آنجناب را خلیفہ نمودہ الا تخریب دین
و اسلام لازم آید و ازینجا مثل بدیہی اولی ہویدا شد کہ کاروبار خلافت و انتظام امت
را برخواہد بکسی گذاشتہ اند کہ مہاجرین اولین و انصار سابقین و دیگر طبقات
اصحاب اطاعت و انقیاد او را سرمایہ ہمت خود میدانستند و بجان و دل دران میکوشیدند

فتعین الخلافة للصدیق و هو بها حقیق والحمد لله که ذاتیات امامت چنو[ن] را انجام
یافت و تمامی کفره و مرتدین ببادا افراه گرفتار آمدند و زبان بیهوده سر[ا] نیده شد

قوله اولا مراد از امام بیان فرمایند الی آخره **اقول** باید دا[نست] که اطلاق
لفظ امام درین مقام بر چند کس میشود از انجمله شخصی است که اجتهاد و عدالت
و باقی شروط که در رسائل قدیمه تعرض بدان واقع است در ذات او فراهم آیند و علما
و رؤسا یعنی اهل حل و عقد بشرف بیعتش مشرف شوند و او را از میان مردم اختیار
نمایند و از انجمله کسیکه امام سابق او را بجای خود نشاند و با وجود شرائط مذکوره
او را خلیفه گرداند و از انجمله بزرگی که پیشوای دین باشد و مردم در علوم اقتدا باو
نمایند و افعال و اقوال او را لایق تقلید و استناد دانند چنانچه فقهای اربعه و نافع و
عاصم در قرات و جنید و شبلی در تصفیه باطن و سلوک طریقت و بر کاه اند
اطهار درین امور پیشوایانند و مساعی ایشان همه مشکور و حقوق تعلیم و ارشاد
ایشان بر هر کسی غیر مستور اهل سنت ایشان را امام میگویند بلکه امام الائمه اعتقاد
می نمایند چه اکابر فقها را هم رجوع بایشان حضرات بوده چنانچه در جواب شره الخلافه
از کتب فریقین تفصیل این امر نموده ام چه جای امام حسین علیه السلام که با وصف پیشوای
دین و اجتهاد و تقوی و استحقاق خلافت که غلامان انجناب را حاصل بود گوشواره
عرش عظیم و جگر بند رسول کریم الله صلی الله علیه و آله و سلم که شهادت انجناب
گویا شهادت آنحضرت است در امامت ایشان کیست که حرف تواند زد غیر
از کسیکه لاف محبت و ولائی ایشان زند و در باطن تار و پود ناصبیت بر خویش
تند آنچه درینجا یاد کردم اکابر محققین از متکلمین و محدثین مثل شارحین صحاح
و جامعین قواعد کلام تصریح بدان کرده اند از جمله ایشان صاحب مقامات
رفیعه استاد البریه علامه دهلوی قدس سره العزیز که [illegible]
فی الفضل از هند و ستان تا بایران [illegible] اقتدا [illegible] عشر
که در امامت نوشته تصریح بدان فرموده اند [illegible] پیشوائی در دین

نیز اطلاق کنند و بهمین معنی امام اعظم و امام شافعی را که در فقه پیشوا بودند و امام غزالی
و امام رازی را که در عقاید و کلام و نافع و عاصم را که در قرائت امام بودند امام میگویند
و ائمه اطهار نیز در جمیع این فنون پیشوا بوده اند خصوصا در هدایت باطن و ارشاد و طریقت
که مخصوص ایشان بود باین جهت ایشان نزد اهلسنت علی الاطلاق امام دانند نه آن امامت
که مرادف خلافت است و در خلافت نزد ایشان تصرف در زمین با وصف استحقاق
و غلبه و شوکت و نفاذ حکم در کار است ولهذا خلافت را منحصر در پنج شخص مذکور داشته
اند الی ان قال و این اطلاق ایشان ماخوذ از استعمال قرآن مجید است که پیشوایان
دین را که ایشانرا هرگز تصرف نداشتند ائمه فرموده اند وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ
بِأَمْرِنَا و هر کس را از متقین امام فرموده وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و در خلافت
هرجا قید فی الارض ذکر فرموده لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ
الْأَرْضِ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ الی غیر ذلک من الآیات
انتهی کلامه اعلی الله مقامه اکنون فقیر فاقد الادراک بر اصول موضوعه شیعه
ببیانک کلام اجمالی را ذکر میکنم و میگویم که صاحب تفسیر منهج الصادقین از علمای [illegible]
امامیه اکابر علمای خود در تعریف امام ارشاد میفرماید که امام بمعنی مقتدی است که [illegible]
در افعال و اقوال او اقتدا و پیروی نمایند و درین صورت امام [illegible] هم [illegible]
خواهد بود و هم بمعنی کسی است که بتدبیر امت و سیاست آنها قیام نماید و با مور آنها
و بتادیب ارباب جنایات قیام کند و ولاة و حکام بر آنها قرار دهد و حدود را
بر ارباب استحقاق آنها جاری سازد و با کسیکه با اهل ملت کید و فریب نماید و راه
خصومت و عناد و عداوت پیماید جنگ کند و هر مسئله مشکل که از وی پرسند
مطابق واقع و نفس الامر حل آن فرماید و اطاعت او در هر باب واجب باشد
و درین حال نظر باینکه ثبوت نبوت منوط باین معنی نیست که می باید هر نبی بتادیب
ارباب جنایت و محاربه اصحاب عداوت و دفاع از حوزه دین و مجاهده کافرین
مامور باشد در میان نبی و امام نسبت عام و خاص من وجه خواهد بود زیرا که هرگاه احدی

بعد فوز بدرجه نبوت بمرتبه امامت فایز شود او لو العزمش خوانند [illegible]
جالسی والد مجتهد الحی این مدعا را در حسام الاسلام خود باین عبارت [illegible]
لفظ آن دلالت میکند می باید که مقتدای ناس باشد در باب افعال [illegible] باید قائم
بامور است باشد و سیاست و تادیب آنها نماید و بجمیع وجوه واجب الاطاعت آنها
باشد و اقامت حدود فرماید و دفع اعادی از آنها کند و با کفار مجاهدت کند و حمایت
و حفاظت دین فرماید و هر نبی را ضرور نیست که جمیع این مناصب موصوف باشد
بالاتفاق الی آخره بلفظه و ازین عبارات معلوم شد که فعلیت این امور در هر نبی ضرور
نیست و در هر امام ضرور و تطبیق این اوصاف بر ائمه اثنا عشر [illegible] تا این
زمان بلکه تا خروج امام مهدی نزد ارباب بصیرت و لقد فقت صورت [illegible]
پس احدی ازین بزرگان بر اصول متعین والی ثابت الا حضرت امام [illegible]
شد پس اطلاق لفظ امامت بر ایشان مجاز بمعنی مایؤول مانند [illegible]
و ازینجا [illegible] که ائمه واحد بعد واحد قائل شده اند تا [illegible] الی [illegible]
کرده معنی امامت را چنانکه از تفسیر مذکور مانند آن گذشت برین حضرات [illegible]
کنند و ازینجا خوبی مذهب امامیه زیاده تر دریافت میرسد که با وصف این [illegible]
زنی و لن ترانی در باب امامت حضرات ائمه هدی در انصاف [illegible]
هنوز حالت منتظره داشته باشند خوشا بحال شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ حلی که [illegible]
آنها هم انتظار بر مذهب شیعیان روزگار باقی نباشد و ازینجاست که این [illegible] امام
اعظم تعبیر مینمایند چنانچه بر ناظرین آغاز منتهی المطلب و انجام لغیه [illegible] القاسم
دیلمی پوشیده نیست و قد عرفت عبارة هذا الکتاب فی الدیباجه [illegible]
للاعاده واگر گویند که ائمه هدی را باعتبار معنی اول که امام [illegible]
انتظاری نیست و بهمین معنی هر یکی را از ایشان امام [illegible] منقول [illegible]
تعالی حیث قال یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم [illegible]
من الناس ولا یستخفون من الله وهو معهم [illegible]

ان اعره ا در فصل سابق اثبات آن از کتب اهل سنت گذشته واگر تفتیش برآن
میخواهند بار عنایت بادی قریب الحصول است **قوله** قال ابن حجر فی الصواعق
الخ **اقول** از لفظ عندنا فهمیده اند که جمیع اهل حق مراد اند و این درجه منع
است ازین عبارت همین قدر ثابت میشود که نزد محققین امر یزید پلید بقتل امام حسین
صحیح شده واز آن لازم نمی آید که نزد یک نفر ازین هم بدرجه صحت نرسیده باشد
و این عدم لزوم به متتبعین کلام علمای فریقین حاجت بشواهد و قرائن هم ندارد
مگر برای اطمینان خاطر عوام گفته میشود اما کلام علمای ما پس از انجمله قول
شیخ ابن همام است و نحو الیش آنکه ضرور نیست که هر روایت از روایات ملتزم
صحت واجب القبول باشد زیرا که در جرح و تعدیل بعضی از رواة اختلاف واقع
شده احتمال دارد که نزد امام ابوحنیفه مجروح باشد و نزد محدثین مذکور موثق و عادل
وهمچنین خبر یکه آنرا ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ما ضعیف و موضوع نیست
اما افادات **شیعین** پس بدانکه در کتب ایشان حدیثی نزد بعضی بدرجه صحت
رسیده وهمان حدیث بعینه نزد گروهی ازین وصف معرا بوده آیا بر یک نشنیده
فوازین [illegible] دیده مستتر ترا نبود که روایت عبدالله بن عباس در انشا [illegible]
نزد ابوعمرو کشی صحیح نیست بخلاف شیخ حلی امامیه که در خلاصه حکم بصحت آن کرده
کاشانی و بحرانی هم درین باب داد انصاف داده زبان بشعر الامر کشاده اند اکثر
اتفاق افتاده که دو کس از علما که در تنقید رجال بصیرتی داشته باشند بر توثیق یک
راوی مشا... نموده باشند و حقا که کلام این بزرگان تنفیست است بکمال رزانت
و متانت ... علی من تتبع کتب رجالهم و نزد شیخ الطائفه منشأ اختلاف
قدما در احکام همین است که در تصحیح و تضعیف اخبار بعینها مختلف بودند الی غیر ذلک
من التصحیح والتصریح **بالجمله** از لفظ عندنا معنا اجماع برآوردن خلاف رای رزین است
واین انتما جدلی والزامی روشن میکنیم که شیخ ابن بابویه صدوق امام اعظم شیعه بلکه فرد کامل
امامیه علی الاطلاق در کتاب الاعتقادات میگوید اعتقادنا فی القرآن انه کلام الله تعالی و وحیه

وتنزیله وقوله وکتابه وانه لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه وانه قصص الحق وانه

لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ۚ وَاِنَّ اللّٰہ تبارک وتعالی محدثه ومنزله وربه وحافظه

واعتقادنا فی القران الذی انزله الله تعالی علی نبیه محمد صلی الله علیه وآله وسلم هو ما بین الدفتین

وهو فی ایدی الناس لیس باکثر من ذلک ومبلغ سوره عند الناس مائة واربعة عشر سورة وعندنا

ان الضحی والم نشرح سورة واحدة ولایلاف والم تر کیف سورة واحدة ومن نسب الینا

انا نقول اکثر من ذلک فهو کاذب انتهی بلفظه یعنی کلام الله نزد ما زیاده ازین قرآن نیست

که در دست مردم موجود است وهر که تحریف را بما نسبت میدهد افترا میکند ودرین کتاب مجید

هرگز باطل را راهی نیست وخدا تعالی حافظ ونگهبان اوست آری فرق همین است که عدد سور قرآن

مجید بر مذهب مردم یک صد وچهارده است ونزد ما یکصد ودوازده زیرا که الم نشرح ولایلاف

سوره جداگانه نیست بلکه در والضحی والم تر کیف داخل است انتهی ملخصه لیکن باید که اجماع

امامیه بر عدم تحریف وزیادة ونقصان قرآن مجید انعقاد یافته باشد مذهب همه ایشان همینها

بوده که ما بین الدفتین کلام الله است فقط وحالانکه مصنفی کتب امامیه [illegible] علی ابن ابراهیم

استاد کلینی روایات متواتر المعنی در تفسیر خویش برای ثبوت نقصان وتبدیل وتحریف در قرآن

مجید آورده ودرین باب باعتراف اکابر امامیه سخت غلو دارد وتلمیذ او امام الائمه متعصبین

اعنی محمد بن یعقوب کلینی نیز باعتراف علمای امامیه ومنهم الفاضل المعاصر صاحب منهج السداد

لطالب الرشاد اعتقاد تحریف دارد بلکه بعد ازین بجای خود انشاء الله تعالی بثبوت [illegible]

رسانید که استادش روایات الحاق وزیادت جعل را نیز در تفسیر خود [illegible]

بمعصومین میرساند ودیگر قدمای امامیه نیز درین باب عرق فشانیها بکار [illegible]

در دست این معدوم الاستعداد موجود دلالت بر آن میکند که [illegible]

قرآن مجید بنقصان فرقوا دینهم اتفاق کرده اند از عبارات [illegible]

که نقصان کتاب مجید بلا ریب اختلافی است با این همه که دانستی صدوق [illegible]

لفظ مزبور اطلاق کرده حال القصه عندنا در عبارات شیخ [illegible]

تحریف نقل آن پرداخته است تخمین قیاس باید کرد که [illegible] بالکلیه [illegible]

این قدر هم باید دانست که عبارت صواعق از افادات معتقدین یزید است وکفتگو بسبب کفر یزید
بود علامه سعد الدین تفتازانی در شرح عقاید نسفی از خلاصه برای تائید تکفیر آن لعین یزید مخصوص
نقل میفرماید وبعضهم اطلق اللعن علیه لما انه کفر حین امر بقتل الحسین رضی الله عنه واتفقوا علی
جواز اللعن علی من قتله او امر به او اجازه او رضی به والحق ان رضا یزید بقتل الحسین رضی الله عنه
واستبشاره بذلک واهانته اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم مما تواتر معناه وان کان
تفاصیله آحادا الخ ودر کتاب شرح مقاصد افاده میفرماید واما ما جری بعدهم من الظلم علی
اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فمن الظهور بحیث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحیث
لا اشتباه علی الآراء اذ یکاد یشهد به الجماد والعجماء ویبکی له من فی الارض والسماء وتنهد منه
الجبال وتنشق الصخور ویبقی سوء عمله علی کر الشهور ومر الدهور فلعنة الله علی من باشر او رضی
او سعی ولعذاب الآخرة اشد وابقی **فان قیل** من علماء المذهب من لم یجوز اللعن
علی یزید مع علمهم بانه یستحق ما یربو علی ذلک ویزید **قلنا** تحامیا عن ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما هو
شعار الروافض علی ما یروی فی ادعیتهم ویجری فی اندیتهم فرای المعتنون بامر الدین الجام العوام
بالکلیة طریقا الی الاقتصاد فی الاعتقاد بحیث لا تزل الاقدام عن السواء ولا تضل الافهام
بالاهواء والا فمن یخفی علیه الجواز والاستحقاق فکیف لا یقع علیهما الاتفاق وهذا هو
السر فیما نقل عن السلف من المبالغة فی مجانبة اهل الضلال وسد طریق لا یؤمن ان یجر
الی الغوایة فی المآل مع علمهم بحقیقة الحال وجلیة المقال وقد انکشف لنا ذلک حین اضطربت
الاحوال واشتبهت الاقوال وحیث لا مفزع ولا مجال والمشتکی الی عالم الغیب والشهادة
الکبیر المتعال انتهی کلامه بلفظه **قوله** وغزالی الی آخره **اقول** در اینجا نیز همان
جواب است که عدم ثبوت امری نزد امام غزالی مستلزم عدم ثبوتش نزد مکفرین نیست
واین را نیز بمثالی واضح میکردانم که از مجموعه مسایل فقهیه که از بدو تا مسیا عمی میرزا
کاظم علی که دست از امور دنیوی کشیده اند وبتذکار اشعار مثنوی مولوی معنوی
وذکر خیر علامه دهلوی نور الله مضجعهما غالب اوقات مشغول گشته اند ودر منزل است
بیماری مبتلا گردیده بحدیکه همه کس را یاس از حیاتشان بهم رسیده بعد از تنقیح فروع تا بتعیت

نموده اند چنان هویدا میشود که تداعی الصلاة خیر من النوم که یاد آیا
مخترعات فاروقی است کما نطقت به السنتهم و الکتب الکلامیة الی صفحة
محققین امامیه در استحباب داخل است و بعضی جمع قایل اند [illegible]
را نیز بدان ضم کنند و برخی بعدم انضمام رفته اند و انشاء الله تعالی او از بعضی ازینها اقوال از
کتب معتبره امامیه ازین مفصل خواهد آمد و حال لاف زنی مجتهدین دریافت خواهد شد
هرگاه مطارحه این مسایل در میان آمد غایة السعی فقهای [illegible] آن بود که تفسیر از ثبوت
بدعت برای مذکور نزد ما تعین لازم نمی آید که نزد آمرین هم احداث آن ثابت شده باشد
و حاشا که مجتهدین ما بعد از علم با احداث فقهای ایران [illegible] باشند فقیر هم در جواب این
قسم مقولات را اعاده میکند و میگوید که اگر نزد بعضی از اهل حق رضامندی یزید بقتل
امام حسین رضی الله عنه ثابت شد موجب تکفیر یزید [illegible] و نزد دیگر [illegible] ثابت نشد
و یزید بمرتبه کفر نرسید چه بیک حادثه شده [illegible] تنزل [illegible] است و الا
سند منع عنقریب گذشت و بعد ازین با اعترافات اکابر امامیه در صدد اساءة الادب
یزید بخصوص اسمه در وجود متاخری آید انشاء الله تعالی [illegible]
[illegible] میشود و رغبت با تمثال [illegible] که تعلق بمسایل نماز دارد [illegible] باید [illegible]
[illegible] مثال [illegible] که تعلق [illegible] [illegible] است [illegible]
مثال دیگر تفصیل [illegible] تمام [illegible] میگویم و از تطویل نمی اندیشیم باید
دانست که با وجود کثرت روایات دال بر اینمعنی که شهادت امام رضا علیه السلام
بعداوت [illegible] و زهر دادن [illegible] اتفاق افتاد و آن شورش در باده [illegible]
تدابیر که کرده و چه اعداء آنجا که [illegible] باز هم رسیده
چنان بجلوه خویش مغرور گشته که بعادت [illegible] خود [illegible] نمی آرد و [illegible]
بای کوبی بازین تعبیر ساخته و با اعتراف صاحب تحفة العقد غیر او درین امر استبعاد
میکنند و میگوید که [illegible] آید [illegible] با وصف کمال التعظیم و توقیر [illegible]
و دلالت شهید بزهر دادن امام رضا راضی شده باشد و این محدث خیر [illegible]

عبارت و
متن جمعی از
علمای

مصرح ... هرگز باصول موضوعه و روایات مجهوله مذهب خودش رجوعی نکرد
... اتفاقی نه هرگز او را یاد نماند که خود این استبعاد نظر بروایات امامیه لیس بعید
... چه تا یا و رقم اند کرد که اصحاب و رفقاء جناب سید المرسلین صلی الله علیه و
آله و سلم سیما خواص و حواریین خصوصا ابو بکر صدیق که بنص قرآنی یار غار اوست
و در راه خدا جان و مال خود را فدا کرده و دختر نیک اخترش که بنصوص کتاب مجید الشیعة
پا بر دنیا و ما فیها زده و خدا و رسول و دار آخرت را باعتراف مفسرین شیعه و منهم
صاحب مجمع البیان و غیره من القدماء برگزیده زهرا لاهل در طعام ... امام بکار رسید
خولی سیر طریق ارتداد و کفر شوند چنانکه مسعود عیاشی با طهار مجلسی در بحار از ائمه اطهار
روایت میکنند پس استبعاد در باره مامون که نه قرآن مجید ... او ... دارد نه حدیثی
از احادیث درین باب وارد شده بلکه از کتب تواریخ و حکایات چنان بوضوح میگراید که
او در حرمت علما و عباد و زهاد افتاده چه مصرفی دارد لیکن خود علمای امامیه را الحق ... نکا
تحریر ابن طاوس چندان فریفته که جز تحسین او هرگز امری دیگر بخیال نیاوردند و کرشمه های
تقریر او را هرگز ندیدند و در ترجمه او انواع مناقب و محامد را دخل دادند و ... تخیلها
او را شنودند بالجمله اگر حجة الاسلام غزالی چنان میگوید امام احمد بن حنبل و ابن جوزی
و من یقوم مقامهم که از ائمه فقه و حدیث اند صریح تکفیر یزید میکنند و هر کس ازین بزرگان
بر دعوی مختار خویش ... ادله شرعیه قایم کرده گفته اند که چون امام حسین از گوشت و
پوست آنحضرت صلعم پرورده شده و ریحان آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بوده قتل او
... صلی الله علیه و سلم حال قاتلش با قاتل جد اوست برابر نیست پس
یزید ... ان و انصارش که در قتل جناب سید الشهداء شریک گردیدند و
و در تذلیل اهل بیت العیاذ بالله کوشیدند در لعن و طعن حکم کفار دارند و انشاء الله
تعالی جواب امام غزالی و غیر او بعد ازین تشریح و بسط زبانی مکفرین خواهد آمد و معلوم
خواهد شد که مکفرین انشقی هم بر دعوی خود براهین نقلیه قایم کرده اند و هرگز بلا دلیل
نگفته چون این قدر دانستی الکنون بران چند روایت که دلالت بر شقاوت مامون دارد

و از اجله بلکه امام الائمه طائفه مستفیض است و ابن طاوس بنا بر مصلحتی که سعی ایشان الله
تعالی دل از آن دزدیده و چشم پوشی و اغماض از آن شده اعلام مینمایم باید دانست
که این روایات در کتب شیعه پایانی ندارد و اگر دعوی تواتر لفظی هم بر زبان رود غالباً
خلاف نفس الامر نباشد در تصانیف ابن بابویه و شیخ الطائفه و شیخ و سید او اعنی ابن
معلم و مرتضی و مانند ایشان لاتعد و لاتحصی مرویست و در این مقام بعضی از این احادیث
که در جلاء العیون بعبارت فارسی منقول است بکمال اختصار ذکر میکنیم تا حاجت ترجمه
هم باقی نماند و هر کسی از عوام هم بهره از آن بردارد و از آن جمله روایت این است که بسند
معتبر از امام رضا منقول است که فرمود بخدا سوگند که نیست هیچیک از ما الا آنکه
کشته میشود و شهید میگردد گفتند یا ابن رسول الله کی ترا شهید خواهد کرد فرمود که بدترین
خلق خدا در زمان من مرا بزهر شهید خواهد کرد و در دیار دور در زمین غربت مدفون
خواهد ساخت پس هر که مرا در آن غربت زیارت کند حق تعالی مزد هزار شهید و صد هزار
صدیق و صد هزار حج کننده و صد هزار جهاد کننده برای او بنویسد و در زمره ما محشور شود و در
درجات عالیه بهشت رفیق ما باشد و ایضا بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است
که چون مأمون لعین علمای امصار و فقهای اقطار را جمع کرد که با آن امام مباحثه
کنند و آنحضرت بر همه غالب آمد و همه اقرار بفضیلت آنحضرت کردند و از مجلس مأمون برخاست
و بخانه خود معاودت نمود من در خدمت آنحضرت رفتم و گفتم حمد میکنم خدا را که مأمون را
مطیع شما گردانید در اکرام مبالغه مینماید و غایت سعی میکند [illegible]
جهم ترا فریب ندهد آنچه از وی می بینی که مرا اکرام مینماید و سخن مرا قبول [illegible]
در این زودی مرا بزهر شهید خواهد کرد از روی ظلم و ستم و این خبریست که از پدران بزرگوار
بمن رسیده است تا من زنده ام این سخن را اظهار مکن و ایضا بسند معتبر روایت
کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که از پسرم موسی پسری بهم خواهد رسید
که نامش موافق نام امیر المؤمنین علیه السلام باشد او را بزمین خراسان برند و بزهر شهید کنند
و در غربت او را مدفون سازند الخ [illegible] نقل امثال این روایات

از شیخ صدوق میگوید که از روایت چنان معلوم میشود که مامون ملعون از خلفای شقاوت
اساس بود و فرمانش در اطراف عالم نافذ گردید ایالت عراق را بحسن بن سهل تفویض
کرده و خود در مرو اقامت نموده در اطراف ممالک حجاز و یمن غبار فتنه و آشوب
ارتفاع یافت که بعضی از سادات بطمع خلافت رایت مخالفت برافراشته اند چون این
خبر در مرو بسمع مامون رسید با فضل بن سهل که وزیر و مشیر او بود مشورت نمود و بعد
از تدبیر و اندیشه بسیار رای آن دو ملعون بران قرار گرفت که حضرت امام رضا علیه السلام
را از مدینه طلب نماید و او را ولیعهد خود نماید تا آنکه سایر سادات بطمع خلافت نپردازند
پس رجاء ابن ضحاک و بعضی از مخصوصان دیگر را بخدمت آنحضرت فرستادند در
اول حال امتناع بسیار نمود و چون مبالغه ایشان از حد اعتدال متجاوز گردید آنسفر
بحسب اضطرار اختیار نمود و بسند دیگر از معتبرین مرویست که چون آن امام عالیمقام
خواست که از مدینه بیرون رود داخل مسجد شد و نزد ضریح مقدس سید انام علیه السلام
آمد و جد بزرگوار خود را وداع نمود و قطرات اشک خونین از مفارقت آن روضه مقدس
بیارید و باز معاودت فرمود و بهم وداع تجدید نمود باز چند قدم رفت و باز گردید و هر
مرتبه ناله و فریاد میشد راوی بعد ازین تهنیت گفت فرمود مقام تعزیت است که
از مقبره شریف جد جدا میشوم و در غربت بشهادت خواهم رسید و در پهلوی شقیترین
خلایق یعنی هارون الرشید مدفون خواهم شد انتهی مختصرا و از روایت
صاحب کشف الغمه و مانند او بوضوح می انجامد که حضرت اول در طوس داخل شد باز
بمرو تشریف آورد و مامون مطرود تعظیم و تکریم زیاده از حد بجا آورد و گفت ای فرزند
پیغمبر علم و فضل و عبادت و زهد ترا اینک میدانم و اراده آن دارم که خود را از خلافت
معزول کنم و ترا بامامت بتو گذارم و بیعت تو مشرف شوم حضرت فرمود که اگر خلافت را
خدا بتو قرار داده است جایز نیست که بدیگری حواله کنی و اگر از آن تو نیست بدیگری
بخشیدن یعنی چه مامون گفت یا ابن رسول الله بالضروره خلافت را قبول باید فرمود
برضای خود هرگز قبول نمی توان کرد بالجمله تا دو ماه این گفتگو در میان بود و حضرت قبول

غرض او را سیادت است قبول نمی فرمود چون مایوس شد گفت اگر ولایت عهد را ... بسیار

که خلافت بعد از من باشد ... حضرت فرمود که پدران بزرگوارم خبر داده اند از رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم که من پیش از تو از دنیا بیرون خواهم رفت و ... کشته

و بر من ملائکه آسمان و ملائکه زمین خواهند گریست و در زمین غربت در پهلوی هارون الرشید

مدفون خواهم شد مامون از استماع این سخن گریان شد و گفت یا ابن رسول الله کیست که تو را

تواند بقتل رسانید یا ... تا من زنده ام حضرت فرمود اگر خواهم میگویم که کی مرا خواهد

کشت مامون گفت غرض تو از این سخنان آنست که ولایت عهد را قبول نکنی تا مردم گویند که او

ترک دنیا کرده فرمود والله دروغ نگفته ام از روزی که خدا مرا خلق کرده است ... ترک دنیا

برای دنیا نکرده ام ... غرض تو را میدانم گفت غرض من چیست حضرت فرمود که غرض تو آنست که مردم بگویند

علی بن موسی ترک دنیا نکرده بود بلکه دنیا ترک او کرده بود نمی بینی که دنیا او را ... شد برای طمع

خلافت ولایت عهد را قبول کرد مامون در غضب شد و گفت پیوسته سخنانی که ناخوش

... میگوئی و از سطوت من ایمن شده بخدا سوگند که اگر ولایت عهد را قبول

نکردی ... الی آخر الروایة ملخصا و ابن بابویه از احمد بن علی ... روایت

کرده است که از ابو الصلت پرسیدم که چگونه مامون راضی شد بقتل حضرت امام رضا علیه السلام با آن اکرام

و محبتی که نسبت باو اظهار میکرد و او را ولیعهد خود گردانیده بود ابو الصلت گفت مامون آن

آن حضرت را دوست و گرامی میداشت که فضیلت و بزرگواری او را میدانست و ولایت عهد

را با او تفویض نمود برای آنکه مردم آن حضرت را چنان شناسند که راغب دنیاست تا

... او در دلهای مردم کم شود چون دید که این باعث زیادتی محبت و اخلاص مردم شد

مسلمانان را جمع کرد که با آن حضرت ... مناظره کنند شاید ... ساده

نسبت بحضرت ... این تدبیر خلافت مقصود او نتیجه داد ... علما اقرار

بفضلش نمودند ... حضرت ... فرمود که امامت را اجر اهل بیت ...

... آن کلمات را ... رسانیدند ...

حضرت با او کلمات ... فرمود ولیکن ... اختیار میکرد بدین جهت بقتل او راضی شد

روایت ابن بابویه بسند معتبر از هرثمه بن اعین روایت کرده است که روزی بقصد
ملازمت حضرت امام رضا علیه السلام بدر خانه مامون رفتم چون بدر سرای او رسیدم صبیح
دیلمی را که از مقربان و موالیان آنحضرت بود دیدم چون نظرش بر من افتاد گفت
ای هرثمه تو میدانی که من امین مامونم و محل اعتماد آن ملعونم گفتم بلی گفت دیشب آن ملعون ما را
با سی نفر از غلامان خاص خود که محرم اسرار او بودند بعد از آنکه ثلثی از شب گذشته بود طلب نمود
چون بنزد او داخل شدیم دیدیم که آن سیاه دل از کثرت شموع و مشاعل مجلس خود را مانند
روز روشن ساخته و تیغهای برهنه زهرآلود در پیش خود گذاشته پس هر یکی از ما را بنزد خود
طلبید و عهد و پیمان گرفت که آنچه فرماید عمل کنیم و راز او را پنهان داریم هر یک را تیغ زهرآلود
داد و گفت بروید بنزد حجره امام رضا در حالتی که او را بیابید و سخن گوئید خواه نشسته خواه
ایستاده و خواه در خواب این شمشیرها را بر بدن او فرود آرید و گوشت و استخوان او را ریزه
ریزه کنید و اجزای او بیکدیگر بیامیزید و این شمشیرها را بر بساط او مالید و از آلایش خون پاک
نموده بنزد من آئید و اگر آنچه گفتم عمل نمائید و این راز را افشا نکنید هر یک را ده بدره زر
بدهم و ضیاع و عقار نیکو و تا زنده باشید از مقربان من باشید صبیح گفت شمشیرها را از آن
ملعون گرفته بحجره در آمدیم و دیدیم که آنجناب بر پهلوی مبارک خود خوابیده و دستهای خود را
حرکت میداد و سخنی تکلم میکرد که نمیفهمیدیم من بیک طرف حجره ایستادم و سر شمشیر خود را بر زمین
نهادم و ترسان بر ایشان نظر میکردم آن غلامان بجانب آن امام مظلوم شتافتند و شمشیرهای
خود را بنوبت بر جسد مطهر آن سرور فرود آوردند و آنحضرت زرهی و جامه پوشیده بود که مانع
پس آن امام مظلوم را بر بساط خود پیچیده بسوی مامون برگشتند پرسید چه کردید
گفتند عمل آوردیم چون صبح طالع شد مامون سر خود را برهنه کرد و بندهای جامه
را گشود و بهیأت ارباب مصیبت گریان و نالان از خانه بیرون آمد و در مجلس شوم خود نشست
تا بشرایط تعزیت آنحضرت اشتغال نماید صبیح گفت چون نزدیک حجره رسید آواز همهمه
حجره استماع نمود و بترسید و گفت ای صبیح بحجره داخل شو و مرا از حقیقت این صدا خبر ده
صبیح گفت چون بحجره رفتم آنحضرت را دیدم در محراب نشسته و بعبادت رب الارباب مشغول

است چون مامون ملعون را ازین حال خبر دادم مضطرب گردید و اعضای او شورش بلرزید و گفت
لعنت خدا بر شما که مرا فریب دادید پس گفت ای صبیح چون آنسرور را می شناسی نزدیک
او برو و حقیقت حال نیکو معلوم کن و مرا اعلام نما چون به نزدیک عتبه رسیدم آن امام
مظلوم آواز داد که ای صبیح گفتم لبیک یا مولای من و بر زمین افتادم و روی بر خاک مالیدم
و گریستم فرمود که برخیز خدا رحمت کند و این آیت را تلاوت نمود یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا
نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ صبیح گفت چون به نزد
مامون آمدم از بسیاری غضب صورتش مانند شب تار تیره گردیده بود گفتم که دیدم که حضرت
خویش نشسته مشغول عبادتست و اثر زخمی بر بدن مبارکش ظاهر نیست فرمود که امروز جمعی
را که بجهت تعزیت حضرت آمده بودند بگویید که آنحضرت را غشی عارض شده بود الحال
زایل گشت بصحت مبدل گردید راقم الحروف میگوید که صبیح [illegible]
که او در آن دارد اما آنچه حاصل است شریک غلامان مامون بود که بر قتل آنجناب کمر بسته بودند [illegible]
پیوسته که صبیح باظهار خودش شمشیر بر جسم شریفش زده باشد و لیکن [illegible] اقتدار [illegible] دید
و کمال تیغی تماشا کرد و این بر فرض محال است و الا کسی باور نتواند کرد که صبیح [illegible] امام
رضا همراه غلامان بیعت گیرد و تقیه نماید و از زدن تیغ خود را منع و دور دارد [illegible]
همین بس است که او میدانست که لباس صفوی مانع اثر شمشیر است اگر صد بار شمشیر بزند کارگر [illegible]
رسید [illegible] علی [illegible] و رفضهم [illegible] الا [illegible] لعنت [illegible]
تقیه را کار [illegible] خود [illegible] مخالفت امام [illegible]
درشت با مامون گفت و [illegible] فرمود و [illegible] علم او [illegible]
و مولف کتاب ذکر کیفیت شهادت را بروایت ابو الصلت [illegible]
گفت روزی در خدمت امام رضا ایستاده بودم فرمود [illegible]
[illegible] جانب [illegible] خاک [illegible] آن خاک [illegible]
[illegible] که مامون خواهد که [illegible] قبله قبر [illegible] سنگی پیدا شود که
اگر جمیع [illegible] خراسان جمع شوند نتوانند که از آنجا حرکت دهند [illegible]

کشف شوانند آنگاه خاک بالای قبر و پایین پا را استشمام نمود و چنین فرمود چون خاک
طرف قبله را بوئید فرمود که زود باشد که قبر مطهر مرا درین موضع حفر نمایند پس امر کن ایشانرا
که هفت درجه زیر زمین فرو برند ولی از آن دو گز شبری گردانند که حق تعالی چندانکه خواهد آنرا
فراخ گرداند و باغی از باغهای بهشت سازد آنگاه از جانب قبر رطوبتی ظاهر شود پس آن
دعائیکه ترا تعلیم می نمایم تکلم کن تا بقدرت خدا آن آب جاری گردد و قبر از آن آب پر
شود و ماهی های ریزه در آن آب ظاهر شوند چون آن ماهیان پدید آید این نانرا که بتو میدهم
در آن ریزه مکن که آن ماهیان بخورند آنگاه ماهی بزرگ ظاهر شود و آن ماهیانرا برچیند
آنگاه دست بر آب گذار و دعائیکه ترا تعلیم مینمایم بخوان تا آن آب بزیر زمین فرو رود
و قبر خشک شود و این اعمال را نکنی مگر در حضور مأمون و فرمود که فردا بمجلس این کافر فاجر
داخل خواهم شد اگر از خانه آن شقی سر برهنه بیرون آیم با من تکلم نما و اگر چیزی بر سر پوشیده
باشم با من سخن مگو ابو الصلت گفت که چون روز دیگر شد حضرت امام رضا علیه السلام نماز بامداد
ادا نمود و جامه های خویش را پوشید و در محراب نشست و منتظر بود تا غلامان مأمون بطلب وی
آمدند کفش پوشید ردای مبارک خود را بر دوش افکنده بمجلس آن ملعون در آمد و من
در خدمت آنحضرت بودم و در آنوقت چند رنگ طبقها از میوه نزد وی نهاده بود و از انواع خوشه
انگوری که در دست داشت و بعضی از دانهای آن دوا چیده بود و در دست داشت
بعضی از آنها که زهر آلوده بود نداد برای رفع تهمت زهر آلود چون نظرش
به آنحضرت افتاد از جای خود برجست و دست در گردن مبارکش کرد و میان
دو دیده آن قرة العین مصطفی صلی الله علیه و آله بوسید و آنچه از لوازم اکرام و احترام
ظاهری بود دقیقه فرو نگذاشت و آنحضرت را بر بساط خود نشانید و آن خوشه انگور را
بوی داد و گفت یا ابن رسول الله ازین نیکوتر انگوری ندیده ام حضرت فرمود شاید انگور
بهشت ازین نیکوتر باشد مأمون گفت ازین انگور تناول نما حضرت فرمود مرا از
خوردن انگور معاف دار آن ملعون مبالغه بسیار کرد و گفت البته میباید تناول نمود مگر
مرا متهم میداری و با این همه اخلاص که از من مشاهده مینمائی این چه گمانهاست که از من

میری و آن خوشه انگور را گرفته دانه چند از آن خورده و باز بدست حضرت داد و تکلیف
خوردن نمود آن امام مظلوم چون سه دانه انگور زهرآلود تناول نمود حالش دگرگون
گردید و باقی خوشه را بر زمین افکند و متغیر الاحوال از آن مجلس برخاست مامون
گفت یابن عم کجا میروی فرمود بآنجا که مرا فرستادی و آنحضرت حزین و غمگین و
نالان سر مبارک پوشیده از خانه مامون بیرون آمد ابوالصلت گفت که بمقتضای فرموده
آنحضرت با وی سخن نگفتم تا بسرای خود داخل گردید و فرمود که در سرا را ببند و رنجور و
نالان بر فراش خود تکیه فرمود چون امام معصوم بر بستر قرار گرفت در سرا را بسته
در میان خاک حزین و غمگین ایستاده بودم ناگاه جوان خوشبوی مشکین موی را در میان
سرای او دیدم که سیمای ولایت از جبین فائض الانوارش ظاهر بود سوال کردم از کدام آمدی
در داخل شدی که در سرا را محکم بسته بودم فرمود آن قادری که از مدینه بیک لحظه او
مرا داخل گردانید و من محمد بن علی ام آمده ام تا پدر معصوم مسموم را وداع نمایم پس
در حجره رفت. امام رضا از جا برجست و یعقوب وار یوسف گم گشته خود را در آغوش
کشید و بوسه ها بر روی وی بسیار داد و اسرار ملک و ملکوت و خزاین علم لایوصف را
بعنوان امانت بمن تفهیم [illegible] و ابواب علوم اولین و ودایع حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم را بوی تسلیم کرد آنگاه بر لبهای مبارک کفی دیدم از زهر سفید
تر حضرت امام تقی علیه السلام آنرا لیسید و دست در میان سینه پدر بزرگوار کرد
و چیزی [illegible] اسفید بیرون آورد و آن طایر قدسی بال شهادت ارتحال نمود و حضرت
امام [illegible] از انجا رفت تا بملائکه مقربین از غسل و کفن و حنوط بطرفة العین فارغ
شده [illegible] پس مامون آمد و جستجو اهل دنیا گریه و زاری [illegible] ریاکاری
نمود [illegible] آن [illegible] که امام رضا وقت کندن قبر مبارک [illegible] پیدا خواهد شد فرموده بود
تا [illegible] ظاهر آمد یکی از وزرای نیک محضر گفت که مقصود حضرت امام چه بود از این
خواب [illegible] گفت که اولاد بنی عباس مثل این ماهیان که عنقریب معدوم شود
دولت و حشمت بسر آید و حق تعالی شخصی را بر شما مسلط کند که مثل ماهی بزرگ که

ماشیان خرد را بر چند شمار را از روی زمین بر انداز د انتهی مختصرا من بعد باقر مجلسی
روایات دیگر از شیخ مفید و ماسند او ذکر کرده محصل یکی آنکه چون امام رضا علیه السلام
بجانب عراق آمد و با مامون در خور و آنجناب را تبی عارض شد اراده فصد نمود و مامون غلام
را امر کرد تا ناخنهای انگشت را بزهر قاتل آلوده کند القصه چون از فصد فارغ شد غلام
بر طبق اشاره او چند انار از باغ چیده و دانهای آنرا بیرون آورد آنشقی بتکلیف بخوردنش
داد حضرت در همان ساعت بعد از خوردنش بمقتضای حاجت بیرون وقت آخر تا نماز عصر
احشاء و امعای مبارک از هم ریخت چون خبر آن بدبخت رسید پیام فرستاد که دفع آن
مواد نافع است زینهار از دشیر را بیرون خاطر راه ندهند وقت صبح امام مظلوم بریاض
جنان انتقال نمود و حاصل روایت معتبره ابن بابویه آنست که چون آنجناب مدهوش
گردید ... مردم از طوس بهلاک آنحضرت رسید مامون نالان و گریان بیرون آمد
دست بر سر میزد و موی ریش خویش میکند و آب حسرت می بارید چون امام دیده مبارک
بگشود مامون گفت ندانم که کدام مصیبت بر من عظیم تر است جدائی از چون تو رهنمائی و
... گمان میبرند که من ترا بقتل آوردم حضرت ...
... گذشته بود که آنجناب بعالم قدس
... مردم شور و شر بر آوردند که این مامون فرزند رسول خدا صلی الله علیه
و سلم را ... شهید کرده و شورشی عظیم پدید آمد ترسید که اگر جنازه را در آن روز بیرون
آمد فتنه ... پس محمد بن جعفر عم آنجناب را طلبید و گفت بیرون رو و فتنه را فرونشان
... دیگران ... که امروز آنجناب را بیرون نمی آریم پس پراکنده شدند و در
... کردند و محصول روایت دیگر از ابن بابویه آنکه حضرت بهر شد
... داد ... تمام شد و مامون عزم کرده که از زهر خوراند در انگور و انار باقر
مجلسی بعد از آنکه چند ورق دیگر روایات مختلفه نوشته میگوید که این روایات همه گر
صحیح نمی توانند شد با اینکه آنجناب را در انگور و انار مکرر زهر خورانیده باشند انتهی مختصر
اینست شمه از اخبار که در جلاء العیون بتقریب ذکر شهادت امام رضا حکایت کرده

علما و متکلمین امامیه یعنی مأمون کما سیجیء ان شاء الله تعالی فی آخر الکتاب در باره قتل
آنجناب هم وسیت ازینجا قیاس باید کرد که در باب حکایات که نسبت باهل حق و سکوت
و ادن [illegible] ایشان چه گونه شبهه [illegible] بوده باشند بالجمله بعد از عبور بر همین قسم اخبار حقیقت
هر یکی از دیگران [illegible] اندر یک بیابان است و با خصمان تمام وارد کردم [illegible]
تواند گرفت که حقیقت قاتل امام رضا جز مأمون کسی دیگر بود [illegible] ابن طاوس
و امثال او [illegible] بر چه خبر مجهول تواند شد و اگر [illegible] [illegible]
[illegible] رسایل متفرقه بعضی دیگر درین باب که تعلق [illegible]
دارد و مشتمل بر تصریح نام آن شقی است استقرا کتابی [illegible]
و بعضی میتوان نوشت لطف الهی امری دیگر است که ابن [illegible]
[illegible] از معظم الملایک هم [illegible] [illegible]
[illegible] در اصل شهادت امام [illegible] [illegible]
خویش میگوید که درباره [illegible] [illegible] شهادت نوشته [illegible]
حکم توان کرد همچنین درباره ائمه دیگر [illegible] امیر المؤمنین و حسین [illegible]
و بالیقین می توان گفت که موت [illegible] [illegible]
دقیق و آن اینکه میانه ابن طاوس و امام غزالی [illegible]
اکثر اخبار ائمه معصومین که سلسله اسناد آن بحضرت [illegible]
به تواتر نزد امامیه [illegible] [illegible]
[illegible] امام رضا را [illegible] [illegible]
که در [illegible] او مسلم است [illegible]
محمد بن اسحق [illegible] از حضرت [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

از

آوازه در کام جهان و جهانیان انداخته چنانچه بر مذمت او کتاب طرائف مملو است
روشن و تصریح علما در ترجمه او بتبحر و غزارت علم امری است مبرهن انکار از امری که از
اجلای بدیهیات است و صدها حدیث بران دلالت میکند و محمد اسد که فقیر هیچمدان بعد ازین
حیرتها بوجهی وجیه ملهم شده و آن اینست که این علما و کسی که در فن مکیدت یگانه روزگار است چون
دیده که بنیاد اکثر عقاید امامیه بر تحقیق و تنقیح طوسی واقع است و او در متکلمین این طایفه
معدوم النظیر است کما سیجئ اگر او را بلعن و طعن تناول کنند معظمات امور مذهب برهم
میخورد و دوراً بتداء عبدالله بن سبا تشیع را بنیاد نهاد و قدمای امامیه تقلید او بقول او اختیار
کردند و در آخر بجهت شهرت قول او بالوهیت جناب مرتضوی علمای متاخرین مصلحت
دران دیدند که او را بصد تکلف از زمره خویش اخراج نمایند و کفران نعمتش ورزند اگر با مولی
امام العلما نظام الحکما را نیز ازین دایره بیرون کنند دیگر مثل او کیست که گاو راند و تخم
افشاند فلله دره ما ادق نظره یا قیاما ند دعوی است او در متکلمین امامیه و آنکه اکثر مذهب
ایشان ماخوذ از تحقیقات اوست و جهابذه محدثین و متکلمین این مذهب سبق مذکور را
از تقریرات او آموخته در کتب خود ایمان خویش انتقد دارند مانند علوی و فیض و غیره
واین مدعا که طول و عرض میخواهد در خاتمه این رساله بعنوان شایسته سر انجام تالیف خواهد
کشید ان شاء الله تعالی قوله و ثانیاً بیان فرمایند الی آخره اقول این دعوی را اتباع
علوی بتوفیق هادی از کمیت و تیقن باثبات میرسانم اما امر اول پس بدانکه از جمله
لاعنین و مکفرین یزید است بقیة المجتهدین طاهر بن احمد بن عبد الرشید بخاری چنانچه
کتاب خلاصة الفقه از افادات و تصانیف او برین دعوی دلیل است و از انجمله
امام همام قوام الدین صفار است که در لعن یزید باکی نمیکرد و از انجمله افضل
متاخرین حافظ الدین محمد کردری است که در کتاب وجیز لعن یزید را تجویز کرده و
از انجمله جوهریست که در جواب استفتائی هر خود از حال یزید بجواز لعنتش رفته و از انجمله
قهستانی سلیمان کفوی که در کتاب خود اعنی کتاب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب
النعمان المختار بعد تذکار این ابرار میفرماید والحق ان لعن یزید بنا علی اشتهار

کفره و تواتره و ظاهر سره علی ما عرف تفاصیله و الاتفاق للعن علی الشخص و الکان فانه
لا یجوز بخلاف اللعن علی الجنس کقوله تعالی لعنة الله علی الظالمین و از انجمله قدوة
المتقین احمد بن سلیمان است و از انجمله دمیری صاحب حیوة الحیوان و از انجمله امام الفقهاء
والمحدثین احمد بن حنبل و از انجمله مسند المحدثین و المتقدمین ابو الفرج بن جوزی است و از انجمله
عبدالله بن یوسف و علی بنابر انچه گفته اند و از انجمله است قاضی ابو یعلی موصلی و از انجمله
است حماد بن ابی ... و از انجمله است مولانا جلال الدین بخاری و از انجمله است مولف کتاب
دستور چنانچه از وی منقول است قال المعتمدون انه کان راضیا بحرب الحسین رضی الله عنه و امر
بقتله و اهانة اهل البیت بانواع الاهانة و هو المشهور بتفاصیل مختلفة فلا یمنع اللعن
علیه و من اعانه لانه کفر بالله حین امر بقتل الحسین و حربه و اهانة اهل البیت والاحادیث
و الائمة اتفقت علی کفره و اللعن علی امره و قالوا ان الامر و الراضی بالکفر یکفر قبل ان
یفعل المامور انتهی و از انجمله است ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی و از انجمله است
سعد الملة و الدین التفتازانی و از انجمله است ابو الحسن علی بن محمد بن علی الطبری ملقب
بعماد الدین از فقهای شافعیه مدرس مدرسه نظامیه که فتوی ... در لعن آن شقی ...
معروف نوشته چنانچه قاضی القضاة شمس الدین بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان
تغمده الله برحمته در کتاب وفیات الاعیان و ابناء ... از او نقل کرده و از انجمله است بعضی
از شراح فقه اکبر که ... نقل ... و از انجمله است شیخ جلال الدین سیوطی حیث قال لعن
الله قاتله و ابن زیاد معه و یزید ایضا و کان قتله بکربلا و فی قتله قصة فیها طول لا یحتمل
القلب ذکرها فانا لله و انا الیه راجعون و از انجمله است میرزا محمد بدخشی و از انجمله است
خواجه نصیر الملة و الدین مشهور بخواجه پارسا ... صاحب صواعق
محرقه ... السلامة ...
... شرح الصواعق المحرقه و از انجمله است صاحب ...
... و از انجمله است فرزند
... و از انجمله است

٥٢٠/١

المحدثین المتبحرین قدوة العرفا راس السالکین شاه ولی الله دهلوی و از انجمله است
اسد الله علی البریه صاحب تحفه اثنا عشریه که در زمان متاخرین بنا د مناظره شیعه و سنی بعنوانیکه
قلوب مخالفین تکبهنش میرسد نهاده اوست و از انجمله است ارشد تلامذه او رشید المتکلمین
مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم و زاد الله انوارهم و از انجمله مولانا بحر العلوم
العقلیه و الاصولیه مولوی عبد العلی ادام الله فیض تصنیفاته و احسان تعلیمه ایاه الصالحین
علی رؤس الطالبین چنانچه کتاب صواعق محرقه و شرح قصیده همزیه و مفتاح النجا و کتاب
مناقب السادات و شرح عقاید نسفی و شرح مقاصد و تاریخ الخلفا و کتاب تکمیل الایمان
و جذب القلوب الی دیار المحبوب و کتاب سعادة الکونین فی فضایل الحسنین و کتاب
حجة الله البالغه و کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا حیث قال فیه مصنفه کما نقل عنه ایضا
و لله دره فرقه ثالثه خوارج نهروان و نواصب بنی امیه مثل یزید و مروان و اتباع ایشان که نزد آن
و خبث باطن آنها اظهر من الشمس و ابین من الامس است و نصوص صحیحه درباره سوء حال و خزی
و نکال اینها به ثبوت پیوسته اینها بلا اشتباه مجروح و مطعون اند بلکه از دایره ایمان بیرون و با منافقین
محشور و مقرون و تالیفات و رسایل علامه دهلوی قدس سره العزیز و کتاب غرة الراشدین
و ذلة الضالین و دیگر کتب معتبره در دعوی فقیر از شواهد مزکی توانند شد و در خصوص این نسبت
مولانا عبد العلی رحمة الله علیه مطالعه حسام مومن جالسی چی توان نمود حیث قال فی مطاعن
صاحب الفتوحات و مولانا المذکور تخلی از اقوال و عقاید شیخ اکبر الکفر این مرید بدگوهر
اکتفا می نماید پس از جمله الهامات شیطانیه او که با وجود ادعای آنکه از حق تعالی بدون توسط ملک
علوم حقه فرا میگیرد آنست که در باب ثالث و سبعین از کتاب فتوحات میگوید که از جمله کسانیکه
هم قطب بوده اند و هم غوث و مقربان درگاه صمدیت و سید الجماعت ابو بکر است و عمر
و عثمان و علی و حسنین و معاویه و یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل احوال این مرید شیخ اکبر
کجاست که با وجود اینکه خود شخص در شرح مسلم حکم نموده باینکه یزید از اسلام بهره نداشت
و حق خذلان پیر خود را به بیند سبحان الله کسیکه احسان تدریس و تعلیم او و برکات او بر
ذمه همه کس از سکنه این دیار ثابت باشد او را سید گوهری و دیگر دشنامهای غلاظ یاد کردن

کما ینبغی عمل بر آیت کریمه هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ننموده‌اند چون
این همه دریده دهنی و زبان درازی از عادات مومن جالسی است علمای این دیار بلکه تلامذه
او نیز کمتر او را به نیکی یاد میکنند بلکه تصانیف او را که در مقابله حضرت علامه دهلوی تالیف
کرده و از دست ما بها برنموده بطیب خاطر نمی بینند شیخ شیراز علیه الرحمه چه نیکو فرموده
بیت نام نیکو رفتگان ضایع مکن * تا بماند نام نیکت پایدار * انشاء الله تعالی عنقریب
جائیکه مجتهد الزمانی عبارت فتوحات را در منهج ثانی نقل خواهد کرد بتکذیب مومن جالسی
می پردازم و بسهام اثبات کذب و افترا بر نقل ولا داد بلکه بنقل خودش در دیگر تصنیفاتش
سرین او را مجروح میسازم اینست سطری از اسامی متقدمین و متاخرین اهلسنت از زمره
مجوزین لعن یزید بخصوص اسم و اکثرت باستحباب آن تعلق کرده در خصوص امیه [illegible] رساله
ضخیم جداگانه تالیف نموده اما امر ثانی پس بدانکه باتفاق عبد الجلیل رازی که از نام
الائمه متشیعین است از لاعنین یزید است ابو منصور که رئیس و مقتدای اهلسنت بود و همچنین شیخ
الاسلام صدر الدین خجندی و برادرش جمال الدین خجندی و قس علی هذا علی غزنوی و مجد الدین
ابوالمعالی بن ابی القاسم نیشاپوری و مجد الدین همدانی و شیخ ابو الفتوح نصیر آبادی و خواجه
محمود حشی حدادی و خواجه امام شرف الائمه سمعانی و امام منصور جوینی که در اصحاب شافعیه
مقدم و معتبر اند و قاضی ساوی حنفی و خواجه تاج الدین حنفی نیشاپوری و اسامی دیگر زنادقان
و اتباع و اشیاع شان بتصریح متکلم مذکور در کتاب نقض الفضائح در تحریر و تقریر شیعه
شده اند [illegible] لا تخفی [illegible] ملا محمد [illegible] قصیده [illegible] است و
شرح قصیده مذکوره [illegible] تفصیل خود نوشته [illegible] علمای امامیه
درگذشته جا بجا مطاعن امام ابوحنیفه [illegible] در ابطال تالیف در آورده [illegible]
باین معنی [illegible] که اکثری از [illegible] سنیان لعن یزید را تجویز میکنند [illegible]
و مانند او [illegible] اثبات [illegible]
در مسلک [illegible] است [illegible] اختلاف علمای [illegible]
و دراز کرده [illegible] اصولیه و اختلافات [illegible] قول [illegible]

ـه الله علیه بیت: چشم بگشای بعیب دگران * چون رسی در عیب خود کوری دران * مطلقا
تغافل و تعامی اختیار نموده عبارتش آنکه بلکه اکثری از علمای ایشان طعن و لعن بر یزید علیه اللعنه
بدان جهت کرده اند و میکنند که هرگاه همه فرزندان رسول خدا را کشته بود حضرت امام زین
العابدین را چرا زنده گذاشت که خلل اندازد دین چهار یار شد و نامی و نشانی از بنی فاطمه
در عالم نمی ماند الی آخر هذیانه این عبارت چنانکه می بینی نص است در ثبوت دعوی بنده
یعنی یزید از جمله اهل حق باعتراف علمای شیعه حیث قلت فی الرسالة القدیمة
اما سعیت خلافتش عند القائلین بالکفر لصدور الامر بقتل الامام و امثاله و هم الاکثرون
کما اعترف به المخالفون الخ باقی ماند اینکه اکثر علمای اهل سنت که تکفیر و لعن یزید میکنند
از آن جهت است که او امام زین العابدین را چرا قتل نکرده و سائر بنی هاشم را چرا زنده گذاشته
پس با وجودیکه ادعای بلا دلیل بلکه مخالف و مناقض ادلهٔ قطعیه است و عین افترا و بهتان
بلکه مصداق سُبْحَانَكَ هٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ دعوی علم غیوب و ادراک ما فی اضمار
القلوب است و بنده در نسبت امثال این امر بمتشیعین و مدعین ولای اهلبیت طاهرین شواهد
قاطعه عرفیه بلکه دلائل ساطعه الزامیه بدست دارم چنانچه در رساله قدیمه مجملا دیده باشی و در
آخر این کتاب مفصلا خواهی دید ان شاء الله تعالی و جناب مرزا الکاظم علی سر آمد فقهای
و متکلمین امامیه در حاشیه دیباچه رساله خود که در رد و جرح متوسط التصنیف فرموده اند برد
استدلال صاحب تحفه اثنا عشریه از آیت کریمه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الآیة بر خلافت
خلفای راشدین ارشاد میکنند قوله بالنصرة بالحجج اشاره است بدفع شبهه که بعضی از
معاندین نموده اند و آن اینست که قتال کردن جناب سید الشهدا با قاتلان خود بر حق
نبود زیرا که حق تعالی وعده نصرت رسول و مؤمنین کرده پس اگر قتال آنحضرت بر حق بود
حق تعالی نصرت آنحضرت کردی و آنحضرت شهید نشدی جواب اینست که مراد با نصرت
نصرت بالحجج البینات است و آن حجج وقوع معجزات است که بعد شهادت آنحضرت بوقوع
آمد و بسبب آن حقیقت آنحضرت بر همه کس ظاهر و هویدا شد تا بحدیکه اکثر اهل سنت
بر قاتلان آنحضرت لعن کردند و لعن کردن را جایز میدانند مثل تفتازانی بلکه گفته که همه

لعن کردن برایها جائز میدانند لیکن بنابر مصلحت منع میکنند الی ان قال شد هذا البیت
بیت قیامت ہوتی تہی قایم تیری شہادت پر ؛ قدم نہ حضرت زین العبا کی تہام لیا
انتہی بلفظہ مختصرا ستایشش و توصیف این رساله حواشی مهیدان کہ قریب یکہ دو جزو
خواہد بود از امامیہ بدیر رسید کہ اعتقاد بدان دارند کہ [illegible] بخاطر مقدس سیلفش عبارات
و معانی را ریخته و ترتیب و تهذیب بعض بخوارق و کرامات تحریر گشته و اوراق این رساله
دو جزو را بثمن غالی میفروشند و میخرند وحق اینست کہ آنانکہ یوسف را فروختند
تا چه خریدند و یکی از علمای طائفه کہ در اضلال و تلبیس بعضے از ملوک کمرهمت بر میان جان
بسته بود و مکاید او در ارواه قوم در رساله گرد آورده اند و مناظره شیخ حلی با علمای
اهلسنت بحکایات عجیب و روایتی غریب کہ [illegible] مقترب در آخر آن نوشته لذکتاب
تشییع نقل میکنند کہ بعضے از علمای بخارا لعن یزید فتوی داده و برخی از لعن منع کرده
لکن نہ ازینجهت کہ او نزد ایشان مستحق لعن نیست بلکہ باین جهت کہ این لعن [illegible]
نکنند و مولف رساله مذکور مطابق دأب مستمر خود در آخر این فصل بعد ذکر امثال این امور
گفته والا امامیه ایضا اعلی ذلک یعنی اعتقاد و مذہب امامیه نیز همین است و ازین عبارت
معلوم شد کہ مذهب معظم علمای اهل سنت لعن و تکفیر یزید است بلا ازین [illegible] و همچنان
در رساله [illegible] ذکر در استحقاق یزید پلید تا آن زمان کسی اطلاع [illegible] الکنوا [illegible] بحضر انجکات
[illegible] فروغ مکاید حلی و باعث رواج متاع کاسد او نزد پادشاه [illegible] افغانی
از غرابت و طرفگی [illegible] کہ سلطان چون از تأثیر صحبت شاگردش در مذهب خود متذبذب
گشت فرمود تا علمای هر چهار مذهب فراهم آیند و در بحث و تحقیق مذهب حق بپردازند
بعد از مطارحات و مباحثات ایشان کہ حقیقت امر [illegible] بجانب خویش میکشید
سلطان متحیر شد [illegible] الحقیقت کہ از قبیل [illegible] علما در ثبوت [illegible] و اسلام
ترددی [illegible] الکنون چه باید کرد وزیر [illegible] عرض رسانید کہ یکی را از [illegible]
[illegible] مطهر الحلی [illegible] مجلس رسید و [illegible] مجلس [illegible] عطاست و
[illegible] خالی [illegible] در مجلس داخل شد گفتند [illegible] زیر [illegible]

نهاد و خود بر مسند متصل پادشاه نشست ارکان سلطنت و اساطین امارت رنجیدند
و اهل مجلس ازین حرکت بغایت خشمیدند و گفتند که این شیخ حلی مگر سفیه وقت خود
است چون آداب مجلس نداند مناظره چه تواند پادشاه از سبب این حرکت سوال کرد
شیخ حلی جواب داد که روزی امام ابوحنیفه از خدمت سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم
برخاست و کفش گم کرد فرمودند که ای ابوحنیفه هرگاه داخل مسجد نبوی شوی حفاظت نعلین خود
بکن تمامی حضار را از صغار و کبار با استماع این سخن محو قهقهه شدند و حلی را گفتند که ایها
الشیخ ابوحنیفه شاگرد امام صادق است در وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله کجا بود گفت
ایها الحضار نسیان بر من غلبه کرد و بجای امام شافعی نام ابوحنیفه بر زبانم رفت باز
همه سر افگنده در گرفت شیخ حلی گفت این حکایت احمد بن حنبل است که بی ساخته
بر زبانم آمد آنگاه آواز قاه قاه زیاده تر بلند شد شیخ گفت غلط کردم حکایت
مالک بن انس بود حاضرین گفتند که چنین مخدونا در جهان موجود باشد باز شیخ حلی
سوی پادشاه توجه کرد و گفت ای ملک انصاف بکن که هرگاه این همه ائمه سنیان
در وقت آنحضرت صلی الله علیه و آله شرف حضور نداشتند پس احتجاج و استدلال
باقوال ایشان چه معنی دارد آنوقت سلطان با استماع تقریر شیخ حلی همه تن گوش گردید
و پرسید که احتجاج تو باقوال کیست گفت باحادیث و روایات جناب امیر المومنین
و بعد ایشان بجناب حسن مجتبی باز بشهید کربلا هم چنین تا امام آخر زمان پس پادشاه از
مذهب سنیان توبه فرمود و مذهب شیعه را اختیار نمود انتهی ملخصا و مختصرا ماسیم
در رد اعتراضات یوسفی این قصه را باجمال نقل کرده ان بعض السلاطین فما اراد
اختیار مذهب من مذاهب المسلمین و اظهار حقیته بقواطع البراهین جمع بین السنة
و بین علماء الشیعة الامامیة للمباحثة فلما حضر العالم الشیعی مجلس السلطان لف
رداءه فی مندیله و جعله تحت ابطه و جلس فاعترضه السنی فی ذلک فقال روی انه
کان فی زمن النبی صلی الله علیه و آله وسلم مذهب یقال له مذهب ابی حنیفة و کان
اهله یسرقون المداس فخفت ان یکون منهم احد حاضرا و یسرق مداسی فقالوا ابو حنیفة

انما ظهر بعد النبی صلی الله علیه و آله باربع مائة سنة فاین کان مذهبه فی زمن النبی صلی الله علیه و آله
وسلم قال بل کان مذهب الشافعی قالوا الشافعی متاخر عن ابی حنیفة ولم یکن مذهبه فی زمن
النبی صلی الله علیه و آله قال کان مذهب مالک قالوا مالک معاصر الشافعی قال فمذهب
احمد بن حنبل قالوا تلمیذه ومتاخر عنه فقال اذا لم یکن هذه المذاهب الاربعة من النبی
صلی الله علیه و آله وظهرت بعد اربع مائة باعترافکم فکیف تحکمون بحقیة هذه المذاهب
وبطلان ما سواها مع ان النبی واصحابه والتابعین لهم مدة اربع مائة سنة ما کانوا
[على] المذاهب الاربعة بل الحق مذهب النبی المنقول بالتواتر بطریق اهل العصمة فبهتوا فی ذلک المجلس
العام وحصل للسلطان البصیرة علی ما هو المرام انتهی ملخصاً حاصل این دلیل که دلیل بر
قدم مذهب شیعه و حدوث مذهب اهل سنت مرتب نموده بر اطفال دبستان و صبیان
ابجد خوان هم روشن است که حقیقت زیاده بر خرافات [illegible] و جلوه [illegible] باشد
که [illegible] خطی هم در خصوص این مقام با ضم ضمائم و اقتران قرائن اتحاد حسب [illegible]
سبحان الله مذهب امامیه مخالف مذهب اهل اسلام [illegible] شاهد شرفه و
مجاهدین کفره فجره مصاحبین خاتم المرسلین و مروجین شریعت و کتاب [illegible]
چندی از اشقیای یهود است قدیم باشد کما ستعرف ان شاء الله بذلک و مذهب
اهل سنت که سید المرسلین و ملت این بزرگان دین است [illegible] و منهم الفاضل
الطبری صاحب الکتاب المسمی بالکامل اقرار بآن دارد [illegible] امام اعظم
امامیه و شیعه او خیال کرده که همه اصحاب کبار او [illegible] شنیدی [illegible]
فراهم آمده خود [illegible] شیعه [illegible] کرده [illegible] سلمان و ابوذر [illegible]
بودند [illegible] فاروق و ذوالنورین
و آثار السیف [illegible] حتی که [illegible] شیعه
[illegible] اگر
[illegible]
[illegible] الله تعالی و اگر [illegible] سلمان و ابوذر و مانند ایشان [illegible]

ذکر نمیدند و آسیای تشیع را بر بنای ارکان و اوتاد دین که حال شان بعد استقرار کتب شیعه از
اجلای بدیهیات است کما او مانا الیه گردش دهند و دعوی علم بخطرات صدور و مضمرات
قلوب نمایند و سخن سازی گویند که بعضی از کلمات این بزرگان دال بر تشیع است فنقول
هذا الاتفاق ولنعم الوفاق بهتر آنست که برای اثبات قدم تشیع همه اصحاب را مثل خلفای
عباسیه که حال بعضی از آنها مذکور شد بطرف خویش کشند که حسبه حسبه این قسم کلماتی که
دلالت بر تحسین تشیع وارد از آنها هم علمای امامیه نقل میکنند حتی که فاروق اعظم را
تا این تفضیل مرتضوی قرار میدهند چنانچه نزهة اثنا عشریه بران گواه است و متوهم
نشود که از ائمه اهل بیت جز تشیع و عداوت و دشمنی اصحاب رسالت مآب چیزی منقول
نیست حاشا و کلا هزاران حدیث از ذریه طاهره مرتضوی در مناقب خلفای راشدین
و اعوان شان در کتب الجمهور امامیه مرویست چنانچه نمونه آن در کتاب منتهی ایراد کرده ام
که علمای طائفه از جهت انصاف و دشمنی ائمه را نیز بر کذب و دروغ آن طیبین و طاهرین
حمل کرده اند و مخفی نماند که میانه اصحاب قیل و قالیکه وقوع یافت مبنی بر امور خلافت
و ریاست بود نه بنای آن اختلاف اصول عقاید نیست چنانچه اکابر شیعه اعتراف بدان
کرده اند و بحثی شبا اتمم انشاء الله تعالی فتدبر قوله و در کدام کتاب اه اقول در
اسبوق چنانکه دانستی اشارتی رفته که نزد مکفرین یزید قتل امام حسین در حکم قتل جناب
سید الکونین است اهل خبرت را باید که اندک انصاف نمایند که مجتهد الزمانی از قتل
جناب سید الشهدا بلفظ سیدیکه مشعر بتنکیر و تحقیر است تعبیر میکنند و نمیدانند که نزد
مکفرین یزید که سخن بر مذهب شان میرود در قتل سیدی از سادات و جناب امام حسین که تا
سید کائنات فرق ارض و سموات است و اگر مخاطب از طول کلام ملول نشود ایک رساله
مذکور که قصه شیخ علی مخصوص نام در ان مزبور است موجود بغور و امعان به بینند که مولفش
از کتاب تخریج نقل مینماید که من قال یکذب هذا السید و قال سید کذاب یکفر و ملک العلما
شهاب الدین عمر در رساله مناقب السادات فرموده که اگر کسی علوی را بتحقیر علویک
گوید کافر گردد چنانچه مصنف رساله غرة الراشدین هم نقل نموده و اینهم ارشاد ساخته

که دیگر فقها در دیگر کتب فقهیه متعارفه مثل هدایه و شرح وقایه وغیرها این قسم کلما[ت]
موجب تعزیر میدانند **این است** حکم علمای اهل حق در اطلاق الفاظیکه بر اهانت این
خاندان عالیشان دلالت دارند تا بقتل جناب سید الشهدا افلذه کبد اشرف الانبیا چه رسد و خود
علمای ما آنچه متعرض درینمقام ذکر کرده در تصانیف خویش تعرض بدان مینمایند در بردان
می پردازند صاحب رساله مناقب السادات می نویسد **سوال** چون قتل مومن نزدیک
اهلسنت وجماعت فسق است قتل حسین رضی الله عنه چون کفر خواهد بود جواب
از انکه ایذا و اهانت حسین بمصطفی صلی الله علیه وآله سرایت میکند کما بیناه من قبل ...
و اهانت مصطفی علیه السلام بالاتفاق کفر است و این را چنانچه نقلا و دینا و حسا و عقلا
ثابت کردیم انتهی کلامه **من بعد** خدام مخاطب اجتهاد مآب بار بار باعاده عبارات صاحب
صواعق و امام غزالی متوجه میشوند و مینمایند که تکفیر یزید از ثقات سوجوابهای شافی داده اند
چنانچه انشاء الله تعالی بمقام مناسب ذکر کرده خواهد شد صاحب صواعق تصریح نموده اند که بسیار
از متعصبین یزید اجماع اهل حق بر کفر او و راضی بقتل امام نقل کرده اند کما عرفته وستعرفه انشاء
الله تعالی **قوله** سبحان الله الخ **اقول** وا ویلا و اسفا این حجة الاسلام غزالی که از ملل طایفه
اثنا عشری بود قتل سید امام الثقلین را که جگر بند حضرت خیر البشر و سلاله اولاد امجاد
او باشد از موجبات کفر نمی شمارد و در اطفاء انوار ائمه اطهار خصوصا سید الشهدا زیاده
بر علمای دیگر تعصب بود و از تصحیح حال یزید و ولاء اهلبیت علیهم السلام که تشیع دعوی آن
میکنند هویدا میگردد که بعض اسانیت و حاشا که از عصبیت و اقفی یگانه در دست خود داشته
باشند و کم ز لطف مرفی کتب ایشانهم بحیث لا ارتیاب فیه ناقل و اگر خدای عزوجل خواسته
تشیع حجة الاسلام غزالی برای الزام اکثف متعصبین شیعه در مقام لایق باثبات خواهم
رسانید **فَانْتَظِرُوا اِنِّیْ مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِیْنَ** **وتحقیق حق** آنکه فقیر که خود را
جوینده سنت ... که انحراف امام غزالی از جناب اهلبیت کلمات ذلک لازم علی الله
زیرا که او چنانچه قاتل امام حسین را فاسق میداند همچنین قاتل ذی النورین را لیس اگر عداوت
او بجناب امام حسین ثابت شود لازم آید که او از دشمنان ذی النورین هم باشد و این

تا قلیل از شیعه و سنی باور نتوانند کرد پس وهم عدم تدین و انحراف درباره متصفین
از هم پاشید چه جای آنکه بنقل معتمدین از اکابر شیعه و سنی چنانچه اشارتی در اوراق
سابق نموده‌ام مشهور و معروف است که متقین از لعنت یزید از آنجهت احتراز و منع
کرده‌اند که امر او در قتل امام حسین به ثبوت نپیوسته و اگر بثبوت میرسید از منعی
و مبیع منکر نشده و این بزرگان به کفر قاتل امام حسین اتفاق دارند بلکه در مستحق بودن
یزید ملعون نزد ایشان تردد نیست و مقصود از منع اینست که عوام در باب لعن ترقی نکنند
تا نتوند فلیتدبر **قوله** فلهذا این کلام الخ **اقول** باید دانست که دنیا بر چند
قسم است چنانچه اهل تحقیق بدان رفته‌اند و فاضل علی متقی در رساله خویش تصریحات
بآن نموده چون کشت این تلمیحات کما ینبغی برایراد آن اقسام موقوفست از تطویل اندیشیده
بذکر محصول آن می‌پردازم یکی از آن اقسام محمود است و دوم مذموم و سوم محمود باعتباری
و مذموم باعتبار دیگر حالا اینکه انسان را قبل از موت عروض می‌باید و مدار زیستش بر آن
قرار یافته از اکل و شرب و نوم و تقیظه و آنچه بدان محتاج است از قسم اول باید شمرد زیراکه
سایر عبادات و اکتساب حسنات منوط باین امور است اما قسم دوم پس مصداق آن
مورد آیت کریمه خواهد بود لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ پس اگر فرض کنی فقیری را که طعام روزی ندارد و بر لباس
هم قادر نیست لیکن چون اراده و مستی لهو و لعب در خاطر جا گرفته چنانکه درین مقامات
می‌ایستد و باین امور التذاذ بر میدارد او را از اهل دنیا شمار باید کرد و صاحب اموال و
دولت اگر بر خلاف شخص مذکور باشد زنهار جائز نیست که او را طالب دنیا نام نهاده
شود همچنین اگر آن محتاج با وصف فقدان قوت خویش زینت را دوست میدارد
و در رقعه‌ها دوختن هم این معنی را پیش نهاد میسازد لایق آنست که درین قسم شمارند
و صاحب دولت و جاه که زینت دوست نباشد از اهل دنیا نخواهد بود و قس علی ذلک
اگر آن محتاج تفاخر را می‌خواهد و نصب العین او اینست که فقرا گرد او نشینند و او را
مشار الیه سازند باز نسبت بآن دارد که مالی کثیر یابد و اولاد بسیار بهم رساند چون مناط

همین بر محبت دنیا است از طالبین شمرده خواهد شد و نیز صاحب اموال که اولاد
بسیار دارد و غلامان بسیار رحمند متشرع قیام دارند لیکن چون او را باین امور تفاخری
نیست نزد حق جل مجده ازین زمره خارج است اما قسم ثالث پس بیانش درین آیت است
زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ
الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ
پس از فرض کنی که شخصی را زن بهم رسیده که حوایج بیت را مهیا میدارد و او بفراغ
خاطر بعبادت مشغول میشود پس او را استمتاع از ان زن دنیای محمود است و اگر
آن شخص بسبب محبت حقوق او در اکتساب حرام متوجه میشود مثلا وجه معاش را بسرقه
و غصب و غیره فراهم می آرد پس البته این زن نسبت باو مذموم واقع شده
باین نسبت اعتبار و حال اولاد را نیز بر همین قیاس باید کرد که اگر معاونت و الخ تدبیر
میکنند و در اشتغال الی الله و ست مینمایند و بعد از مردن پدر بصدقات و ایصال مثوبات
معروف میشوند البته این اولاد در حق او محمود اند و اگر این اولاد بعنوانی است
که این شخص بسبب ایشان در امور غیر مشروعه می افتد و در اوقات امراض و فقر و فاقه شان
مشغول در معاصی میگردد پس بلا ریب در مذمت اینها حرفی نیست و همچنین اموال و انعام
و ذراعات و باغات که اگر این همه را بوجوه نیک صرف میکند و طالب مرضیات الهی
است پس بالیقین محمود است و الا در مذموم بودنش حرفی نیست چون اعتبارات و حیثیات
این باب را اجمالا فهمیده دانستی حالیا در احادیث مذمت و محبت دنیا اشکالی
باقی نماند بر خی ازین احادیث اشارتی میکنیم در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
آمده الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَمَا فِيهَا إِلَّا مَا كَانَ مِنْهَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ كَانَتِ
الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةً حُبُّ الدُّنْيَا
رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَذَنْبٌ عَظِيمٌ وَالدُّنْيَا جِيفَةٌ وَطُلَّابُهَا كِلَابٌ
این احادیث باعتبار قسم رابع است و حدیث نعمت الدار الدنیا
لمن تزود منها للآخرة حتی یرضی ربه لا تسبوا الدنیا فنعم المطیة للمؤمن

علیها یبلغ الحیرة بها یخو من الشر الی غیر ذلک بر حیثیت محمود واقع است هر گاه
معنی عبارات اقسام شرح و تطبیق احادیث بوجه مستوفی در مدرکه اهل فطانت و ذکا در آمد
اکنون بر اصل مدعا میرویم و تلمیعات جناب مخاطب اکبر لکه تقدیم تو به هی زدایم و میگوئیم که
لا نسلم که ضمیر مؤنث کلمه لانا لها بدنیا من حیث هی راجع باشد تا آنکه جناب رئیس
المجتهدین را گمان بد نسبت بعبد الله بن عمر رضی الله عنهما هم رسد بلکه بجاست معنی نور الله شهید
ثالث الامر [illegible] تا لنفات خود بعد نقل این حدیث تواند بود که ضمیر مذکور بخلافت حقه رجوع
کند و محمل کلام ابن عمر بر تصریح شهید مذکور آن باشد که خلافت حقه که از جمله اثبات آن
جهاد با دشمنان خدا و اعلای شریعت غرا و حفظ خلایق از شر اعدا و سر زنش مفسدان
دنیا و تسلط و حکمرانی بر طبق آیات قرآنی و احادیث رسول ربانی باشد با امام حسین
نخواهد رسید و آنچه موجب آن نیست که امام حسین معاذ الله طالب دنیا باشند بلکه
از حدیث ثابت میشود که آنجناب طالب خلافت حقه که حقیقتش دانستی بوده اند و ادا
این طلب بمقتضای صفای نیت و خلوص طویت هم یافته اند که بتقدیر الهی تفصیلش
مجهول ناپدید باشد [illegible] بعید مخفی نماند که جناب مجتهد صاحب البصر و البصیرت
خوش سیرت نیک سریرت فهمیده اند که جهاد در راه خدا با خروج امام حسین نزد عبد الله
بن عمر ممتنع الاجتماع است و هو ممنوع چه دانستی که دنیا را اعتبارات است بعضی مذموم
و بعضی محمود و طلب دنیا باعتبار محمود منافاتی با جهاد فی سبیل الله ندارد و حیرانم که از
کجا دانسته اند که عبد الله بن عمر آنجناب را طالب دنیای مذموم که ذمایم آن در کتاب ارشاد
القلوب دیلمی هم مفصل است قرار داده بلکه اگر ادنی امعانی در کلام عبد الله عمر میکردند
و به بصیرت قلبی نگاه مینمودند معلوم میشد که در کلماتش اشعاری به نقض مدعای خدام
مجتهد موجود نیست زیرا که دنیا را که حق تعالی بر اختیار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حواله
فرموده بود و بعضی از ذاتیات آن دانستی لا محاله محمود خواهد بود نه مذموم و مطعون
چنانچه لفظ فاختار الآخرة مشعر همین است که آن دنیا مذموم نبود چه معنی اختیار ترجیح
دادن و برگزیدنست کما فی قوله تعالی واختار موسی قومه سبعین رجلا

لیقاتلن؟ و در کافیه شیخ ابن حاجب بجهاد عنایه در باب تنازع فعلین خوانده باشی
اختیار الکوفیون الاول پس امام حسین طلب کرده اند که محمود را و لا تناقض بین ذا و الجهاد فی
سبیل الله پس تکفیر یزید را بقول عبدالله بن عمر تخویف و ترهیب نمودن از کمال ذکا و فطانت
جناب اجتهاد مآبست و ازینجا معلوم شد که تصدیق هردو کلام می باید کرد یعنی هم عبدالله بن
عمر سخنی مطابق نفس الامر فرموده و هم کلام کمترین انام مورد تحسین گشته که خروج و محاربه
جناب امام حسین جهاد فی سبیل الله بوده و بنا بر اعلاء کلمة الله و تخلیص مظلومین طلب خلافت
کرده اند و نقد جان عزیز در راه خدا حقیر دانسته آمدیم بر اینکه چون طلب امر محمود بود
پس منع از خروج چه معنی دارد گوییم نزد عقلا مرسوم است که چون بزرگی قصد امری نیک
فرماید و جد و جهد بکار برد و احتمال وصول مکروه دنیوی بذات والا صفاتش بنحو اظهر
شان متطرق باید دامن او می کشند و تا مقدور او را از آن اراده باز میدارند مقصود عبدالله
بن عمر اینست که خلافت و حکومت که بمقتضای احادیث نبوی فقط برای خاتم الاولیا
و الخلفا یعنی امام مهدی آخر زمانه است لهذا که بضعه پیغمبر صلی الله علیه و سلم هستند و شما
جزئیت خاص دارید نخواهد رسید و آنجناب آخرت را برگزیده اند و مرتبه قصوی را اختیار
نموده یعنی دنیا را با وجود محمود بودنش محبوبا ترک فرموده پس خروج نفرمایید و بر حرف
و حکایات اهل کوفه مغرور نشوید و خود را در معرض هلاکت نیندازید چنانچه بعد از جمع
روایات این باب آشکار میشود بلکه اسناد دنیای محمود با امام حسین بر تسلیم است ورنه
مقصود ابن عمر اگر تو طالب آخرت هستی و ثواب یافتنی پس بکوفه مرو کما یدل علیه لفظ
بعثه و این همه بنا بر محبت و صداقت و حفظ جان و ناموس اهل بیت رسالت اتفاق
افتاد چنانچه معمول و مرسوم اصدقا و احباب کاملست و نزد امام حسین بهتر و انسب آن که نجات
عراق عزیمت منعطف سازند که اتفاق جماعت کثیر بران شد که بکوفه تشریف آرند و
داد مظلومان را از ظالم بگیرند و آن مردود شقی را از خلافت بر دارند که بر حق اهلبیت بی اجازت
ایشان غاصب گشته بود و در پی قتل ایشان گردیده و بجبر بیعت از ایشان طلب
ساخته و چه می تواند گفت منع تشیع در منع محمد بن حنفیه و ابن عباس و مانند

ایشان بکرا البته اگر بتو باری شیعه مطلع نظر داریم این منع الا محال از محرمات شرعیه بلکه از
معاصی کبیره بوده باشد چه بطبق روایات ایشان کما یدل علیه المجلد العاشر من
البحار جناب امام حسین در آیات قرانی بجهاد یزید مامور و آنهمه بزرگان محکوم باتباع و
جان فشانی بر آنحضرت بوده اند قیامت اینست که قطع نظر از تخلف بلم و لا نسلم و چون
چرا پیش آمدند و هرچند آنجناب ایشانرا عموما و خصوصا دعوت فرمود سر از متابعت او
پیچیدند بلکه برآنهم ترقی کردند چنانچه تفصیل این همه امور بعد ازین باشباع تمام و بسط
ملا کلام خواهی دانست انشاء الله تعالی بالجمله اگر از طلب دنیا منع کرده اند پس همان آش
در کاسه یعنی اکنون حضرت مجتهد و مقلدین او را می باید که لفظ شهادت و جهاد در باره
امام حسین استعمال نکنند که اکابر مزعومی ایشان امام حسین رضی الله عنه را طالب دنیا
قرار داده بودند اکنون اهل سنت تصدیق شیعه کنند یا تصدیق مقتدایان مزعومی شیعه
را اگر منع از امر واجب دینی میکردند پس برین امر عجیب غریب قلب کسی قرار نمیگیرد خصوصا
وقتیکه صحیفه وصیت در باب تحتم این خروج از ملک علام در رسد و کلینی امام معصوم را
بعد چند صد سال علم آن باشد و پرده از روی کار برافتد بار خدایا مگر محمد بن حنفیه و
ابن عباس را رضی الله عنهم شاید تعلیم و تلقین دیگران درین لباس منظور باشد چنانچه
جناب سیده از کلمات طیبات اعنی مانند جنین رحم پرده نشین شده الخ در مخاطبه
جناب شیر خدا بزعم مجلسی و غیر او کما سیجیئ انشاء الله تعالی مقصود داشتند لیکن همین
تاویل در باب عبدالله بن عمر که رفتن ایشان تا سه منزل برای لقای ثواب آشنای امام
حسین و بکا و زاری ایشان وقت تودیع در کتب فریقین ثابت است البته خلوص
مودت و صداقت را می خواهد جاری خواهد شد کو شیعه را بنا بر عداوت اهل حق از استماع
آن دل در خروش آید و خون در جوشش باشد بلکه اگر دست از شیمه انصاف برندارند
بار دو نوبت این تاویل در باره عبدالله بن عمر قایل خواهند شد زیرا که او بعد از واقعه
کربلا بر یزید بیسر آمد اشقیا بکمال غیظ و غضب خروج کرده و تنهائی بار دو باو برگا
سر نعش آن بکان بخت تا دمشق رفت چنانچه در ماسبق از کتب معتمده علمای شیعه

مذکور شد بخلاف محمد بن حنفیه و مانند او که آنچه از ایشان بعد از واقعهٔ طف سرزده
همین طرفداری و خوشامد یزید است کما ستعرفه ان شاء الله تعالی فانتظر **و ایضاً**
میگوییم که عمدهٔ متکلمات امامیه یعنی حلیمه را بجهت ورود روایات معتبره در اصول
امامیه از جناب امیر المؤمنین کما لا یخفی علی المتجرین اعتقاد اینچنین بود که جناب سلیمان
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام طالب دنیا بودند چنانچه از کتاب مناقب مرتضویه مؤلفه
علمای رفضه و مانند آن عیان میشود و آنچه در بارهٔ طلاب دنیا در کتب فریقین مروی و
ماثور است حرفی از ان الفاظ گذشته و عنقریب از اصول معتمدهٔ موضوعه در رد مقالهٔ خامسه
از منهج ثانی خواهی دانست بروایت صاحب فقیه مزبوره یعنی صدوق امامیه پیشوای امام اعظم
اول و دوم ایشان که چون حضرت امیر بمعراج تشریف برده و بر سواری ابر سیر عالم لاهوت و
ملکوت مامور شدند و یاران صحبت خود را مثل محمد بن ابی بکر و محمد بن حنفیه که مصداق من کان
فی المهد صبیا بودند و مقداد و ابوذر و سلمان و دیگر بزرگان هم درین صحبت شریک بودند
جنازهٔ حضرت سلیمان را بمقربین مارو کردند که اژدهای خونخوار با دنداد و طلب دنیای
دنی آخر باعث این کاهش روحانی گشته این طلب و استحقاق [illegible] از حضرت سلیمان
صدور یافت و آثار دنیوی و اخروی بران مترتب شد یا کما لا ایمان و عدالت جمیع
منتوانند شد پس با ثبوت چگونه جمع شود اکنون تصدیق حلیمه و تصدیق جناب مرتضوی کنیم
یا تصدیق قول سید مرتضی نماییم که حضرت سلیمان مجاهد فی سبیل الله بودند و طلب دنیای
محمودی مینمودند مرکاه در حقیقت جناب مرتضوی حضرت سلیمان را طالب دنیا و تارک عقبی
قرار داده باشند دیگر مجتهدین روافض را اگر عقل داشته باشند طعن عبد الله بن عمر
نمی زیبد فکیف که لوازم و عوارض طلب دنیا که خطه برش مثل اژدهای زهر آلود و بالجمله
سراسر زهر بلا بل است نیز بر جنازهٔ شریفهٔ حضرت سلیمان مترتب باید **و ایضاً** در
تملل شیخ المشایخ از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بتصدیق و تعیین امیر المؤمنین
علیه السلام مرویست که خدا رحم کند سلیمان را در مرا ادخیل بوده مقتبس احادیث عن علی
بن یقطین قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام و یجوز ان یکون فی ان

بخیلا فقال لا فقلت له فقول سلیمان علیه السلام رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا
لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ما وجهه وما معناه فقال الملک ملکان ملک ماخوذ
بالغلبة والجور وملک ماخوذ من قبل الله کملک ابراهیم قال فقلت له فقول رسول الله
رحم الله اخی سلیمان ما کان ابخله فقال لقوله علیه السلام وجهان احدهما ما کان ابخله
لعرضه وسوء القول فیه والوجه الآخر یقول ما کان ابخله ان کان اراد ما یذهب الیه
الجهال ثم قال علیه السلام والله قد اوتینا ما اوتی سلیمان وما لم یوت سلیمان وما لم
یوت احد من الانبیاء انتهی مختصرا یعنی علی بن یقطین از کاظم پرسید که نبوت با بخل
جمع تواند شد فرمود نه عرضکرد پس قول سلیمان که در قرآن مجید است که پروردگارا
بیامرز مرا و ببخش مرا پادشاهی که نشود کسی را پس از من چه معنی دارد فرمود سلطنت
دو گونه میباشد سلطنتی بجور و غلبه و سلطنتی از جانب خدا مانند مملکت حضرت ابراهیم ایشان
سلطنت انبیا را خواسته راوی عرضکرد اکنون معنی حدیث نبوی که خدا رحم کند
سلیمان برادر مرا چه بخیل بود چیست فرمود دو معنی دارد یکی آنکه نسبت بعرض ... و
وسوء قول بخیل بود دوم آنکه چه خیلی بخیل بود اگر اراده کرده باشد از دعای خود آنچه
جهال اراده کرده اند باز فرمود حق تعالی آنچه بما عنایت فرموده سلیمان بلکه احدی از
انبیا نداده و در احادیث ائمه چنانچه از بحار هم دریافت میشود ... بخیل را
حضرت حق تبارک و تعالی در آیت کریمه الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ
بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
عَذَابًا مُهِينًا * بلفظ کافر تعبیر فرموده حالیا ارشاد شود که آنچه شریف
مرتضی در تنزیه الانبیاء والائمه برای حضرت سلیمان تاویلها بکار برده و خلاصه آن جمع
کردن مرتبه نبوت و دیگر فضایل آنجناب بدعای مذکور یعنی وَهَبْ لِي مُلْكًا
لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي است کما اشرت الیها این معنی را از حضرات بعد از
ما نیز باید تصدیق کنیم یا آنچه از جناب سرور کائنات در اصول شیعه بوساطت ائمه هدی
رسیده و گذشته کما هو ذو جه آنها نصب العین داریم و اگر این قسم تاویلات منظور بود و دیگر

مقامات پیش رود بارے شیخ حلی آنا مید را چه افتاد که بر بعضے از احادیث اهل حق لب اعتراض
کشوده و یا اقرار ایمعنی که ایشان بحضرات انبیا وصل اعتقاد نیک ندارند راه الحاد و زندقه
پیموده و از عاقبت اندیشی دست برداشت و بتوجیهات اهل سنت که مؤید بدلایل و براهین
عقلی و نقلی بود گوش ننهاد بالجمله چون ایشان کجروی و عناد را زاد همت خود
میسازد یاوه گویها نصیب او میگردد و از سعادت اخروی محروم می ماند سخن همان آیت
که بر السنه عرب یاد دارد و سایر بلکه در احادیث سید الانبیا صلی الله علیه و آله
است که اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت **قوله** دست و پا زدن اهل سنت
درین معرکه مرد آزما بچشم انصاف تماشا باید کرد الی آخره **اقول** این مقولات و
هفوات هم مخدوش و مردود است **اما اولا** پس دست و پا زدن و در مناظره اهل
حق مشوش و مختل الحواس گردیده بدین دندان چسپیدن از خصایص طایفه امامیه
این را بعلمای اهل سنت دادن کمال وقاحت و عین افترا است چه هکذا کسی از دین
ولای اهلبیت طاهرین برای اثبات تقیه مزعومی امامیه این قواعد گو دست خواهند
علمای اعلام از ان الد الخصام استفسار خواهند کرد که ای انصاف دشمن بجلال و کبریای
الهی ترا سوگند میدهیم که آیا جناب احدیت جل انعامه و حضرت خاتم نبوت صلوات الله
علیه و سلامه تقیه را برای حفظ ناموس و صیانت نفوس مقرر فرموده اند و ائمه دین ما
بزعم تو بآن وصایا نموده یا بجهت هلاکت و تلف آن لا محاله درین مقام شق اول را
اختیار خواهد نمود زیرا که شق ثانی مخالف بداهت عقل و نقل و مناقض حدیث
التقیة جنة المؤمن و مضاد احادیث دیگر که در کتب معتمده اهل التشیع مثل وافی و کافی
مشهور و متواتر است که در باب شروط و صفات و امامت و انبیا شداید و محن و آثار
ملاحم و فتن عظیمه انجایت وارد شده و در کتب فقهیه که نزد طایفه اثنا عشریه اعتبار و اشتهار
تمام دارد مثل قواعد و غیره ثابت گشته که در صورت ظن ضرر واجب میشود که اخفای
مسئله نموده آن کنند و در سب ائمه علیهم السلام هم در بیع نمایند و الا موید و عید لا دین
لمن لا تقیه له خواهد گردید کما سیجیء تحقیقه فی آخر الکتاب انشاء الله تعالی فانظر بعد وصول

الیقین پس البته آنجناب امیر که بعد از تخلف مرغوبی رفضه خلیفه ثانی را بدشنام غلیظ
ذلیل کرده و سر قنفذ را بر زمین زده و مثل خالد ولید را بر افترای اهل خلاف میانه دو انگشت
چندان فشرده که جامه اش نجس گردیده کما فی البحار و حق الیقین حق تلفی دو معصوم شهید
یعنی جناب سیدة النسا و حضرت محسن و نقض مواثیق بعد توکیدها و مخالفت حدیث
التقیة جنة المومن و غیره من الاحادیث التی لاتناهی واقع شده پس اگر کسی از متشیعین
برای تقیه عمومی خود باین قواعد استدلال کند و راه خلاص و نجات از مشکلات و اعترا[ضات]
خود با اول باید که دست از امامت بلکه از عدالت حضرت امیر نیز بشوید چون مدعای بدینها
مزید و لاجرم تقیه و تشنیع اهلبیت سید انبیا معاذ الله چیزی دیگر نیست عجب نباشد که
از استدلال خویش باز نیایند و اینهمه فضایح و قبایح را التزام نمایند پر ظاهر است
که اگر آنجناب بدون این ذلت و رسوائی و غرور بر وفای صحابان ربایی بیعت مخالفین
خود بر عموم شیعه اختیاری نمود مشاهده شداید ظلم و قتل دو معصوم و مانند آن نمی
فرمود چنانچه از مجلد هشتم بحار صحیح میشد بر اصول مخترعه امامیه معلوم نیست که با اهل بیت خود
جناب امیر چه عداوت بهادر داشتند که بعد از تلف جان و ناموس منتسبین سیما جناب سیده
و محسن بیعت و تقیه را برای حفظ جان خویش بدل خیال آورد و برای سرپرستی و رفقاء شیعیان
خود که بر وقت اراده جهاد شرف حضور نیافتند چنانچه در منهج المقال است ابواب
معجزات و خوارق عادات برای ایشان کشادند اینکه ابن شهراشوب مازندرانی و [illegible]
صاحب حیات القلوب از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که روزی حضرت
امیرالمومنین در مدینه نماز صبح را با ما ادا نمود پس روی مبارک بجانب ما گردانید و گفت ای
گروه مردمان خدا اجر شما را عظیم گرداند در مصیبت برادر شما سلمان و مردم درین باب
سخن بسیار گفتند پس حضرت عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر بست و پیراهن
حضرت را پوشید و عصای آنحضرت را در دست گرفت و شمشیر آنحضرت را حمایل نمود
و بر شتر غضبای آنحضرت سوار شد و قنبر را گفت که ده گام را بشمار پس آنگاه از یک تا ده
شمار قنبر گفت که چون از شمردن فارغ شدم بدر خانه سلمان رسیده بودیم پس لوالی

روایت کرده است که چون وقت وفات سلمان شد از او پرسیدم که ترا غسل میدهد گفت
آنکه رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم غسل داد من گفتم که تو در مداینی و او در مدینه است سلمان
گفت ای زاذان چون من بمیرم و لحیین مرا ببندی صدای خواهی شنید پس چون دهان
او را بستم صدائی شنیدم و از پی صدا بدر خانه آمدم حضرت امیرالمؤمنین را مشاهده نمودم
پس گفت ای زاذان برحمت حق واصل شد ابو عبدالله سلمان گفتم بلی ای سید من
پس داخل شد و ردا از روی سلمان برداشت و سلمان تبسم نمود بروی آنحضرت
پس حضرت با او گفت مرحبا ای ابا عبدالله هرگاه دریابی رسول خدا را صلی الله علیه و آله پس
خبر ده او را آنچه گذشت بر برادرت از قوم او پس حضرت شروع کرد در تجهیز او چون نماز بر
سلمان کرد از حضرت تکبیری بلندی شنیدم و دو کس را با آنحضرت دیدم که همراه بودند
چون پرسیدم که اینها کیستند فرمود که یکی برادرم جعفر است و دیگری حضرت خضر علیه السلام
و با هر یکی از ایشان هفتاد صف از ملائکه آمده بودند که در هر صفی هزار هزار ملک بود الخ
و از کتاب مشارق الانوار [illegible] قطب راوندی [illegible] این قصه [illegible] روایت
کرده [illegible] سلمان در سفر بود و در اثنای راه شیر [illegible] بچشم زدن
او را از چنگ شیر نجات داد [illegible] جنس امور در باب سلمان کرده است [illegible]
متکلمین و محدثین امامیه کما فی البحار و حیات القلوب از زمره مجوس بود و بعد از اسلام
و وفات شریف سید انام بر وقت معهود نیز در حضرت امیر علیها السلام [illegible]
اللقا و قد اوردته فی [illegible] الکلام مفصلا لیکن در لباس اهل ایمان بود ظاهرا باعث بر
عیوب [illegible] است که در باره [illegible] این که بظاهر هم لباس [illegible] پوشیده بودند
این نوع [illegible] آمده کما لا یخفی علی من تتبع کتب القوم مثل رسائل المفضل وغیره
[illegible] جناب خاتون قیامت با وصف [illegible] هیچ امری از این امور [illegible]
والا سرگرانی و تشنیعات جناب فاطمه [illegible] حضرت امیر [illegible]
مگر گویند [illegible] افعال الهی [illegible] جناب صادق [illegible]
مانع شد جناب [illegible] احتیاط [illegible]

تمامی اصول و فروع شریعت را باعتراف مخالفین برای خلفای راشدین هم مقصور است پس
تمامی مطاعن بد و حرف متلاشی میشود فلیت بر عالاجرا انکه چاک گریبان تا دامن رسد و شیشهٔ
صبر و شکیبائی بر سنگ افتد داد این جور و جفا از که توان خواست بالجمله واجب همین بود که تمام
این قسم تخلف و تقاعد بر زبان جناب امیر نمی آمد تا بر وصیت و کتاب مختوم عمل واقع میشد
و هم سعی در حفظ جان و ناموس آن معصوم سمت ظهور می یافت پس اگر مخالفین و معاندین
در پی عداوت و تذلیل میشدند اتمام حجت بر ایشان و ظلم و جور بد اندیشان در دنیا زیاده تر
به ثبوت میرسید و قد قال الله تعالی وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
چهارم ان ایدک الله تعالی که برخی از اکابر معاصرین تناسی بعضی از متقدمین خود افاده
نموده که اگر در وهلهٔ اول بیعت خلفا میکردند نوبت باین امور نمیرسید مردم را در حقیت
جناب امیر تردد راه نمی یافت و ایضا از [illegible] افادات عجایب خرافت
نمائی که اکثر از مقبولین لسانی [illegible] شند مانند سلمان و ابوذر و عمار پس اصرار بر تردد از [illegible]
بطبق طلاقت زبانی [illegible] است اذ لا یقدر الضلال بعد البدء الکمال و ازینجاست
که جناب رسول [illegible] خبر ارتداد [illegible] همین دلیل تکذیب فرمود کما فی تفاسیر الفریقین
و بر طبق حدیث جعفری که فی الکافی و مجالس التستری در وقوع تردد فی الجمله [illegible]
آن جمله اهل انصاف را [illegible] نیست و اگر مراد اعوان و انصار خلفا باشند که غش
و کدورت و دغا و دغل و نفاق و کفر اینها بزعم رفضه مظنون یا متیقن است پس تردد
نشدن اینها چه معنی دارد [illegible] از تصریحات ابوجعفر بن قبه که در عداد اکابر اسلام فاضل [illegible]
اثبات بدان کرده [illegible] بلکه از افادات شریف [illegible] که [illegible] در [illegible] آورده
[illegible] که [illegible] حقیت خلفاء داشتند و امامت و خلافت
را در مرتبهٔ ابوبکر صدیق [illegible] بفضیلت او معتقد گشتند و رو بروی اینها حضرت
امیرالمومنین را وقعی ننهادند و ایضا اگر معنی کلام اینست که کسی از حضار و غائبین
از تردد در حقیت امیرالمومنین نجات نمی یافت فهو بدیهی البطلان زیرا که [illegible] از
اهل بیت و مقداد که بر وفق فحوای احادیث امامیه کما فی البحار وغیره من المعتبرات دل او

مانند سینه آهن بود از خاشاک تردد در سینه صاف و پاک بود و بر زبان امامیه هم صریح
است بودن گروهی ملازم حق با قامت کما فی الاحقاق و غیره که درباره اصحاب
مقبولین امامیه جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را یقین ایمان حصول نه شوند و احتمال
ارتداد باقی باشد غیر از جناب امیر چنانچه از رسالة الساعیات که متعلق بمناقب جناب
مرتضوی است وضوح تمام دارد از جمله آن یکی اینست قال النبی صلی الله علیه و آله
اعطیت یا علی تسع خصال ثلث فی الدنیا و ثلث فی الآخرة و ثنتان لک و واحدة
اخاف علیک فاما الثلث التی فی الدنیا فانک وصیی و خلیفتی فی اهلی و قاضی دینی
و اما الثلث التی فی الآخرة فانی اعطی لواء الحمد فاجعله فی یدک و آدم و ذریته
یمشون تحت لوائی و تعینی علی مفاتیح الجنة و احکمک فی شفاعتی لمن احببت و اما
الاثنتان فانک لن ترجع من بعدی کافرا ... و هذا الا و اما التی اخاف منک منها غدرة
قریش بک من بعدی یا علی انتهی بلفظه و بر تقدیر ... اکثری از صحابه
متاخرین را استحقاق خلفای ثلث ثابت ... امامت بلا فصل ... انکار و تردد
مفتوح گشت قرار بر چیزی است که قرار از ... نموده اند ... الابشرون ... زیرا که
حال سواد اعظم امت محمدی صلی الله علیه وسلم ... است ... الامامیه
در حق جناب امیر انکار ... خلفای ثلثه را ... اتفاق ... گشته
بار خدایا مقصود ... امیر المؤمنین ... و ما ازدل
بعلمای اهل سنت آنست که چون بر اصول ایشان نظر ... تحقیق
شد و با این همه علمای ایشان ... از آن ساکت شدند ... فضایل و کمالات و صفا
خلیفه اول با مامت بلا فصل قایل اند در باب ... رسید
که چشمش از دیده نظر باستحقاق خلافتش بود پس ... و مناقب جناب
افضل الصدیقین که ... من کتب الامامیه ... الثانی
و بغض ... دین مستقیم ... تعالی
و زمین است که ... عهد حضرت صدیق که ... خلافت اعنی سعد بن عباده و اسامه بن

زید را کما نقل الکنتوری فی جواب رد المطاعن تعرضی بالاتفاق نرسانیدند و کجا
عهد یزید لئیم که بمجرد جلوس بر سریر سلطنت حکم بقتل عبد الله بن عمر که ملازم مسجد و
محراب بود و هرگز آرزوی خلافت نکرده بر تقدیر انکار از بیعت خودش رقم کرد
و به ما بیان تقیید بیشمار نمود چنانچه قبل ازین تفصیلش گذشت و بر سلالهٔ اهل بیت
طیبین چندان جور و جفا بکار برد که در هیچ وقتی بر هیچ کسی بعمل نیامده باشد چنانکه
فاضل اخباری در جواب ایضاح بدان اعتراف دارد مع ذلک بعد ازین انشاء الله
تعالی بر جای خویش خواهد آمد که امیر المؤمنین کرم الله وجهه بر اصول و روایات
اهل سنت و مقتضای قواعد امامیه بیعت خلافت افضل مهاجرین و انصار بی
اکراه و اجبار نموده اند و تخلف از تقاعد بیعتهم بسبب عدم لیاقت آنجناب که کلام
درانست نکرده تا بلشر باه چه رسد اما ثانیا پس تحقیق روایت کالت لعلی وجه
فی حیوة فاطمة بایکه این حدیث را در آخر این کتاب اندک تفصیل داده و هم تحقیق و
الزام الفاظ کاذبا اعتاد را که مخاطب بارة بعد اخری این اخبار و آثار را بشر مسکیه
داشته مکیه کلام جا بیجا بر زبانش جاری میشود و نیز جواب کلمه یا رکاسه فیما سار لی
و سرکم در مواضع مناسبه بتفصیل تمام سمت گذارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی
اما ثالثا پس اگر انصاف را منظور دارند و اعتساف را از پیش بر دارند بر آینه
خواهند دانست که بیعت عبد الله بن عمر بعد از تسلیم بملاحظه حفظ جان چنانکه اعدا ز ساحه
قوع یافت هرگز بهیچ نهج موجب عار و ننگ اسلاف و اخلاف او نیست
بدلیکن بیعت خلیفه اول امامیه بعد از بربادی جان و مال بلکه بلا ثبوت بیعت
الیس بیان بر اصول مخترعه امامیه لا محاله باعث ندامت و انفعال خواهد بود لو کانوا
یعقلون شیئا و یهتدون و دریمقام بیعت مشهور بر روایات کاسده و خرافات فاسده
امامیه با جناب چه قدر مناسبت پیدا کرد نعوذ بالله من ذکره و عروض ندامت
و پشیمانی از امور بر اصول موضوعه امامیه و اعتراف مقبولین ایشان برای حضرت
مرتضوی بر می آید مر تحت حد بیعت چنانچه بر جای خویش در مبادی انجاث منقح

ثانی مسرود خواهد شد انشاء الله تعالی اینهمه خاشاک و خاک با فواه مفتریان فتاک و بیباک
سرسد و اذیال آن نفوس قدسیه ازین آلودگیها صاف و پاک است اما رابعا
پس گاه انکار عبد الله بن عمر از بیعت یزید پلید بعد هجرت امام حسین هم باتفاق روایات
فریقین ثابت باشد پس بمقتضای استصحاب که حجیت آن نزد مخاطب عموما ثابت گشته
می باید که آن انکار بر حال خود ماند و اسکه رافع یقینی آن بروایات جانبین موجود نبود
نباید اکنون بر ذمه مجتهد الزمانی واجب و لازم که بدلیل مقبول الطرفین بیعت عبد الله بن
عمر بطوع و رغبت ثابت نماید و انّی له ذلک و این تقریر ماخوذ از [illegible] ادله از فواید
رساله ضعیفه مخاطب است که با عانت والد خود در تحلیل متعه الف [illegible] الی آخره
و خود ذکر کرده را در ثانی هست و درین رساله هم با کمال [illegible] خواهد کرد
چه جای آنکه عبد الله بن عمر بعد انصراف کربلا خروج برای لعنت [illegible]
باشد و علما در ابواب و فصول کتب خویش انکار بیعت نموده باشند باقی [illegible]
شان که اساس آن بر لفظ یا لیتنا در کلام عبد الله بن عمر است چنانچه در صحیح بخاری [illegible]
نقل خواهد کرد و هو علی اصلهم المقرر الموضوع لا یسمنهم و لا یغنی من جوع [illegible]
انشاء الله تعالی **قوله** و چون فاضل جلیل الخ **اقول** جهالت و ضلالت این بزرگ
بعنوانیکه افتخار بران نمایند و مفاخر ایامی که اسمش را یاد فرمایند و قصص پاستانی
را استطرار نه چنان نیست که احدی را از اهل خلاف و وفاق در ثبوت آن جای چون و چرا
باشد زیرا که بالفعل مرجعیت خلایق و کارپردازی مهمات علایق [illegible] افتخار بعهده
نهاده اند هر چند این اوصاف را برای این بزرگوار در تصانیف خود در [illegible] فضائل
ذاتی و اضافی را در توصیف او از حد افزایند محل انکار و مقام خرده گیری نخواهد بود پس [illegible]
خودش در بعضی از رسایل بمقتضای قول ظریفی **بیت** در سخن چون بظرافت آمیخت
از زبالش گهر چند ریخت ؛ چه نیکو گفت بلند و شاهوار ظرافت سفته در حق خلفای
راشدین که شرافت نسب و حسب شان یقینی است و ثبوت وجاهت ذا عشار و
وصلت آنها با جناب پیغمبر سید ابرار و بالعکس بر این یقینی است و [illegible] کتب اهل

و وفاق و هم اقرار اهل شقاق چنانچه از روایات ارشاد القلوب حسن بن ابی الحسن
بن محمد دیلمی هم به ثبوت میرسد این بزرگان در مهمات امور دینی همیشه در جناب
سید کائنات شریک و دخیل بلکه مشهورترین خواص و حواریین آنجناب بودند عبارت
مشار الیه که بحد تقلید منجم طوسی فضله خوار سلاطین چنگیزی از دهانش برآمد اینست
که هرگاه شخصی از حضیض کس مپرسی و بیقدری باوج ریاست و زعامت میرسد و فراخور
رتبه حکومت و بسطت مملکت او فضلای دوران و هنرمندان زمان بمقتضای حب
جاه و تمنای تقرب بانجا در مدایح نسبی و مناقب حسبی برای آنکس میپردازند و لاسیما
صدای دلکش اِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ هزیبا از نغمه داعیه خود میسازند و متوهم نشود
که اینها از ره بعجت شاعرانه دارد بلکه اینها بطرز اثبات مناقب و مدایح آنکس
و اسلافش را نقل و روایت میکنند و هرچند در اوایل حال بر ناقدان سخن حال آنکس
و حال کذب و اختلاق مستور نمیماند لیکن عوام از ابتدا بیشتر مخدوع می باشند و بطول
مدت سلطنت و حکومت و اعتقاد چنین شخص ذهن خواص و عوام یکسان صحت آن
روایات رسوخ میگیرد مقدم سلاطین ممالک جنوبی هندوستان حسن نامی ملازم
برهمنی منجم گنگو بود بموجب وعده با آقای خود حسب حکایت مشهوره وقت یافتن
سلطنت اسم او اول القاب خود ساخته سلطان علاء الدین حسن کانگوی
بهمنی لقب قرار داد و بعد هر چندی من الزمان مستعدان عصر لفظ کانگو را محو و منسی
[illegible] بهمنی ساخته نسبتش را به بهمن اسفندیار اتصال بخشیده
[illegible] از مدایح شعرا که درباره این مسکین ادیک بنالت قصاید پرداخته اند
ملاحظه فرمایند که بشوق جاه و ثروت و امید شنیدن صدای دلکش
انکم لمن المقربین منشیان بلاغت نشان غلط گفتم فقهای امامیه و مجتهدان
ایشان چه تصرفها که برروی کار نیاوردند و چه تصحیحها که نپرداخته از کجا بکجا اتصالها
بخشیدند و روایات و اخبار که داغ ننگ و عار است بر اسامی ثقات منتسق
تراشیدند بالجمله بجهت کارپردازی مهمات مالی و ملکی هر قدر که برای او وقعی نهند

کمتر است لیکن در محل وصف اخوان شود قد تحریر اقتی بحور اگر جادلهم با حسن نهاد الیه
بمطالعه کتاب بحار الانوار و دیگر کتب معتبره امامیه نوعی اشکال و اعضال است زیرا که
از اخبار حضرات ائمه اطهار چنان هویدا میشود که جدال وقتی سمت جواز دارد که مجادل را تفرقه
در حق و باطل منظور افتد و قطع اعذار باطل خصام و ازاله شبهات ملحوظ گردد و مقدمات
دلیلش نزد اهل خلاف مسلم باشد که سرتابی از آن نتوانند و [illegible] کاو او بر تمیز بین الحق
والباطل مقدرت ندارد و نتواند که طرق نقض و معارضه و منع را بر آنها مسدود کند
و تأویلات و تسویلات شان را از بیخ و بنیاد بر کند پس او را جدال بحکم سایر احادیث
منقوله این باب از حضرات ائمه کرام منهی عنه و حرام است و حال بر اختلال
کلام این مسکین از یکه بیالت بر همه عیانست که معاضدت و مظاهرت باو [illegible]
همان قصد جدل و جدال با علمای اعلام مثل رشید المتکلمین اسکنه الله تعالی فی اعلی
علیین در سرش افتاده بود و تنگ ظرفی و کم حوصلگی او را بآن وادی کشید بلکه
انتظام امر معاش و امتثال امر ولی نعمتش یعنی معتمد الدوله او را [illegible] باین خرافات
متوجه کرده چنانچه تفصیلش در خاتمه این کتاب زبانی او خواهی [illegible] ان شاء الله تعالی
و بعد از وفات برادران همین و همان خواسته که [illegible] باشند و مانند عمی آنها هرکسی
در الحاد و زندقه ناشکور اند و بر ناظرین و سامعین کتاب [illegible] الکلام ملقب بشبهات
اهل الخوض لاعتراضهم علی حدیث الحوض مانند صبح صادق واضح و آشکار و قول
آفتاب رابعة النهار است که مؤدی الیه کاری ندارد غیر از عبارت [illegible]
فرسائی و افترا و بهتان بر علمای زمان کردن و طعن و تشنیع بر آثار ایشان [illegible]
بشود اینکه حقیقت او بعد از ادنی التفات باخبار وجوه [illegible] علیه
او منقلب تواند کرد از حضرت باری بعد تضرع و زاری طبع این کتاب [illegible] مسئول و
تداول و شهرتش بغایت [illegible] است تا هر کسی بمطالعه خرافات و غرایب مقولات
این مسکین اهل احداث و هم برادران صوری و معنوی او و هم مجتهدین که در اصلاح
آن رسایل شریک بوده اند خصوصا رساله حدیث الحوض که [illegible] آن [illegible]

ی

سعی کردند و غایت کوشش بجا آوردند مشاهده نماید دیده اند که جز ترویج اکاذیب
و اباطیل و اتباع صور خیالیه و تماثیل مسخوته عزازیل امری دیگر در اذهان او نیست و
انشاء الله تعالی در ضمن بعضی از امثله مورد تقریرش که جناب مجتهد بحر نقل آن جسارت
کرده محنت انتظار را رفع میکنیم و در همین مقام ثابت میگردانم که وصف مذکور یعنی
حسن جدال بلا ارتیاب از وی منتفی و مسلوب است چنانچه مجلسی طاب ثراه در مجلد اول از بحار
الانوار بعد نقل احادیثی که ملخص آن ایراد افاده میگوید یظهر من الاخبار ان المذموم
منه هو ما کان الغرض فیه الغلبة و اظهار الکمال و الفخر و العصبیة و ترویج الباطل و اما
ما کان لاظهار الحق و رفع الباطل و دفع الشبه عن الدین و ارشاد المضلین فهو من اعظم
ارکان الدین لکن التمیز بینهما فی غایة الصعوبة و الاشکال و کثیرا ما یشتبه احدهما بالآخر فی
بادی النظر و للنفس فیه تسویلات خفیة لایمکن التخلص منها الا بفضله تعالی و از اینجاست
که حضرات ائمه اطهار در بسیاری از احادیث صحیحه بر حال از جدال نهی شدید فرموده
اصحاب مخلص خود را مثل شیطان الطاق کما روی هذا اللقب الشریف فی روضة المتقین
که ظاهرا [illegible] امامیه با این همه القاب مقدسه از تسویلات نفس و شیطان منزه و مبرا
بوده اند زجر و توبیخ نموده اند که سبحان الله تعالی تا این مسئله از یکه کوچک ابدال الکلام
کوفه که پاره وصفش بقلم آمده سرش با ستان آنها میرسد و لیکن بعضی بوسی شان [illegible]
نموده [illegible] و هرگاه مجتهد اصفهانی در مقامع حیدریه و مرزا محمد اخباری در منیة اولی
المسعود فی [illegible] الاصول ویرا در همین این معتقد ملحد نهاد در مذمت الاجتهاد
[illegible] جماعة اهل الفساد و المبرگ مخاطب را که مذاهب [illegible] و سفله ناخوش نام
مخرب دین و محرف مذهب ائمه طاهرین گفته باشند تا بفرزند دلبندش که انگشت نما و حاشر
داشت از [illegible] است چه رسد من بعد جمعی از محققین امامیه که بزعم امامیه خود جزاع
تطبیق روایات مذکوره برافروخته اند اگر بغور و امعان نظر کنی یاد بنشست نموده اند
سروده گونه اند زیرا که منتهای تاویلات شان اینست که زجر و توبیخ ائمه هدی علیهم السلام
بر کسانی صدور یافته که در فن جدال ید طولی و مرتبه علیا نداشته اند و ماهرین و کاملین

فن را که باید و بایست این میدان نورد دیده بودند از جناب اهلبیت نبوی صلی الله علیه
و آله ترغیب و تحریض دمیدم میرسید و قیل و قال و جدل و جدال آنها مورد تحسین و آفرین
میگردید چنانچه طبرسی در دیباچه کتاب احتجاج مدعی آن شده لیکن بر ناظرین تصانیف ابن
بابویه قمی و من یقوم مقامه مانند کتاب توحید و غیر آن مستتر نخواهد بود که ائمه معصومین خود
از استماع این خرافات یعنی تطبیق مذکور بر آشفته گفته اند که هر دو فرقه اعنی کاملین
و ناقصین درین باب دوی اند و احدی را پروانگی نداده ایم و ائمه سابقین هم اجازه
نداده بودند چه حال جدال مانند شراب است که گناه از منافع آن بیشتر و زیاده تر است
و حال بسیاری از بانیان مبانی این مذهب مستحدث که امامیه آنها را ائمه متکلمین
خویش میدانند و صدور اجازت برای آنها گمان می برند از کتاب سید ابن طاوس یعنی
کشف المحجة باید شنید و کلان ترین آنها را که مؤمن الطاق است و چرا نباشد که
بشهادت کتب قدما و متاخرین کما اشرنا سابقا ملقب بشیطان و مقدس و شیطان الطاق
نظر بجلوه طاوسی بمیزان عقل باید سنجید رویت من کتاب ابی محمد ... هارون
و نقلته من اصل قری علی الشیخ ... التلعکبری ... عبد الله بن سنان
قال اردت الدخول علی ابی عبد الله علیه السلام فقال لی مؤمن الطاق استاذن لی
علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له نعم فدخلت علیه فاعلمته مکانه فقال لا تاذن له
علی فقلت جعلت فداک انقطاعه الیکم وولاؤه لکم وجداله فیکم لا یقدر احد من خلق
الله ان یخصمه صبی من صبیان المکتب فقلت جعلت فداک هو اجدل من ذاک وقد خاصم
جمیع اهل الادیان فخصمهم فکیف یخصمه غلام من الغلمان وصبی من الصبیان فقال یقول له
الصبی اخبرنی عن امامک امرک ان تخاصم الناس فلا یقدر ان یکذب علی فیقول لا فیقول له
فانت تخاصم الناس من غیر ان یامرک امامک فانت عاص له فیخصمه یا ابن سنان لا تاذن له
علی فان الکلام والخصومات تفسد النیة وتمحق الدین انتهی بلفظه مضمون حدیث
آنکه ابن سنان میگوید که خواستم که نزد امام صادق حاضر شوم مؤمن الطاق بمن
گفت که برای من اجازتی حاصل کن گفتم بلی پس بعد از حضور از حضرت او اعلام نمودم

که چنین و چنانست فرمود هرگز برای او اذن ملاقات درخواست مکن گفتم قربانت
شوم او بسوی شما انقطاع کلی دارد و خود را از موالیان اهل بیت میشمارد و در سر
پرستی شما با اهل خلاف جدال میکند و کسی از خلق خدا بر و غالب نمیتواند شد فرمود غلط
است بلکه طفلی هم او را مفحم تواند ساخت ابن سنان گوید که بار دیگر بستایش او پرداختم
و گفتم که با جمیع اهل ادیان مخاصمت کرده و مجادلها نموده و غالب آمده پس چگونه طفلی او را
ملزم تواند ساخت فرمود آن طفل خواهد پرسید که اول مرا خبر ده که آیا امام زمان ترا باین
مخاصمت امر نموده پس خواهد گفت که نه و طفل خواهد گفت که چون ترا امام زمان اجازتی
نداده پس چرا مخاصمت میکنی و بعصیان امام مبتلا میشوی درین وقت او ساکت
خواهد شد و جوابی نتواند داد ابن سنان برای مومن الطاق پروانگی طلب کرد
که کلام و جدل نیست را افاده میکند و دین را محو می نماید ازین روایت چند فائده حاصل
شد که استیصال مذهب و بیخ کنی تصدیقات ایشان درین باب میکند یکی آنکه
در متکلمین اصحاب ائمه که حکومتی نداشتند و فرمان روائی نمیکردند شیطان الطاق
معدوم النظیر و یگانه آفاق بود چنانکه از کتب رجال و حق الیقین و مجالس المومنین
پیدا و هویداست و حاجتی بذکر آن درین مقام هم نیست زیرا که خود ابن سنان این
مرحله را در تقریر سفارش او طی نموده چنانکه دانستی و در تدین و امتیاز کردن او
میان حق و باطل بعد ازین مناظرات و مجادلات که با هر فرقه او را دست داده مشهود
[illegible] و مریدان ایشان گردیده نظر بعقیده امامیه هم خللی نیست پس هرگاه این امام المتکلمین
شیعه را اجازتی درباره جدل و جدال نداده باشند برای ابی حنیفه صاحب
جمال و رشاقت و اعتدال بیت از این سه پاره عاید فریبی * ملایک صورتی طاوس مشی (؟)
که بعد از دیدنش صورت نه بندد * وجود پارسایان شکیبی * کی اجازت آمیختن بوده باشد
که بمباحثه علمای فحول در مجالس بعضی از خلفای عباسیه بلا ضرورت ملجیه چنانچه از روایت
شیخ ابو الفتوح نیز هویداست رونق افزاید و آن نازنین جان بخش شرح مروره (؟)
چون آفتاب از ظلمات بدر آید پس معلوم شد که آنچه سید مرتضی و اخوان آنک...

فروشی و خامه فرسائیها کرده اند سخت پوچ و مهمل است این کاوش در هر زمان مجتهدین
و متکلمین شیعه کثیران خوشتر و یاسمن بوئی را بر از سه سخم غنچه تکلم می ... بخشیدند
الحیش خویش می نمودند که در بیصورت مثل ابراهیم و غیر او از حسن الملعنة و تقریر
فریب خورده باشند چنانچه اهل ظرافت گفته اند سایر علمای ما از تسنن فرار مخفی میدادند
و لنعم ما جری علی لسان قلم الراقم فی غزلیاته نظم در هجر دل ما گشت پدر زخمها

زلفهای گل دلالها بجو رسینها × تا روی تو دیدیم بدیر باغ نرفتیم × هر چند که بشکفت سمن تهمها
یا رب چه بساز که آنچه دقتی اندام × آید سوی مشتاق ولیکن تن تنها × شاید بدو بین چگر آتش کند افتاد
از شوق بگنجید در آغوش کفنها × در عشق بتان ما هر کسی نتوان بید × از نام ... بر ... کام و فنها

دوم آنکه چون حضرت امام صادق علیه السلام که مامور به تقیه بوده و اظهار حق بوده
کما یدل علیه الکتاب المختوم و رواه ابوجعفر الکلینی فی الکافی و سیورد ... فی باب
بعض عبارات برای ابلیس الشیاطین پروانگی نباشد بلکه او را در برون احله اصحاب خود
دلیل فرمایند و لیفا د نفس تصریح گشته این جدل و جدال در مذهب امامیه که مبتنی بر اتفاق
و تقیه است چگونه از اعظم ارکان ملت و دین خواهد بود چنانچه باقر ... در بحار گفته
و قد عرفت سابقا فلیعت که در خاتمه روایت ابن طاوس از جناب امام ... مروی باشد
که کلام نیست را فاسد میسازد و دین را برهم میکند این زجر و توبیخ که شنیدی از حضرت
امام صادق است و خلفای عباسیه که باظهار قاضی در مجالس و محلی در ... ائمه
مذهب تشیع داشتند در آن وقت حکمرانی میکردند این متکلمین را اکمال اهتمام
می نواختند و بعد از ربودن گوی سبق از میدان مناظره جوایز ایشان را
من بعد امر دیگر که ... در صحف آسمانی در باره تقیه ... الغیر مستور ...
منقول از تمامی ذات الیات امامت مجبور مانند چگونه اصحاب خود را ... فرمایند چنانچه ...
عیسی را برای خصومت و جدال که کاوش از نماد ... مقرر نماید ... یعنی صاحب
احتجاج و امثالش را بخلاف درایت عقلی هم فریب ... کلام منحصر افتاده اند
که ائمه چند در مذهب شیعه چنان رنج داشتند که اصحاب خود را از ... الزام سنیان —

الکلمة

برگماشتند حاشا ثم حاشا و زینهار نگاه باید کرد که من از راه تعصب امام الائمه قوم را بلفظ
ابلیس الشیاطین تعبیر کردم بلکه چنانچه قاضی رطل بوق و مجلسی بو الفضول در مجالس المومنین
و حق الیقین با وصف دعوی تبحر اعتقاد بدان دارند که سنیان از راه دشمنی لقب
شیطان باو بخشیده اند زیراکه نجاشی امام المتقدمین شیعه هم بدین لقب تنصیص کرده
جائیکه تالیفات هشام را برشمرده و هذه عبارته کتاب الحکمین کتاب الرد علی المعتزله و
طلحه و الزبیر کتاب القدر کتاب الالفاظ کتاب الاستطاعة کتاب المعرفة کتاب الثمانیة
ابواب کتاب علی شیطان الطاق انتهی بلفظه **سوم آنکه** حال جناب ائمه نسبت
بکاملین و بانیان مذهب رفض با وصف آنها اخلاق عظیم که از جد امجد خویش مورد ق
اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيمٍ بوراثت یافتند این بود که از مجالس خود آنها را میراندند
باز سفارشهای اجلا اصحاب را در باره آنها بدرود قبول نمیرسانیدند لیکن این ملاحده
و زنادقه برای تلبیس و فریب دادن عوام این توسل را از دست نمیدادند زیراکه ائمه هم حکام
دینی و هم دنیوی بودند و آنچه حضرت سلیمان در دار دنیا اقتدار داشتند ائمه را حاصل بود
و آنچه ائمه را زیاده بر ان دست قدرت بود هیچکسی از انبیا و رسل قدرت بران نداشتند
کما عرفت من حدیث علل الشرایع و زینهار این قدما روافض از مراد دست خود دررا
عذر و رشوه ساختند تا عوام آنها را از اصحاب کبار ائمه اظهار که حال شان دانستی
کم ... ... بود بیار بلکه این صرافان بازار مکیدت رجوع نمایند و نعم ما قال الشیخ
رحمه **بیت** گر براندش رود و دیر رود باز آید × ناگزیر است مگس دکه حلوای را
مصحوب است که استطاعت ائمه باعتراف اکابر رفضه در مقاله رابعه معلوم خواهی کرد
که در وقتی بعضی از ائمه که در خانه منزوی بودند و تعلقی نداشتند صد صد هزار دینار
خرج کردند **و ازین مقامات** ایشهم بدریافت میرسد که لقب شیطان الطاق
و مانند آن برای امام الائمه رفضه از احول و اعمی نهاده حضرات ائمه دین است که
تفضیح آنها با وصف مزید امتنان در باره خلایق دقیقه نامرعی نگذاشته اند فالحمد لله
علی ذلک **چون این** برجند حرف وقوف تمام یافتی اکنون بذکر مثالی از کلام این متکلمی

از یکه اقبال می پردازم تا بعین الیقین متیقن شود که این بزرگوار مانند جناب مخاطب از صفت
حسن جدال معرا و عاطل است و اگر بتقریراتش که بکمال زینت و زیب ادا میفرماید دم
افتخار و استقلال بران میزند و در مناظره اکابر علمای ابرار ستم ظریفی میکند پوچ و لاطایل تو
گوئیند در خواجه حافظ شمس الدین شیرازی علیه الرحمه بگوش او نرسیده **بیت** تکیه بر جای
بزرگان نتوان زد بگزاف × مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی × از بندی سالاین مشکی
پیش نظر کمترین خلایق است که زد کند شک جو صاحب کمالات تو [illegible] تغلیط و تضلیل امام المحدثین
محمد بن اسمعیل بخاری است رحمة الله علیه که دستگیری بزرگان و [illegible] ایمانی خویشم کما اقترا
ترتیب داده مایه الافتخار ساخته و پیش علیند فقط نان ذی البصیرت عوارض ذاتی آن و [illegible]
رسوائی ذات مقدس اوست با دیگر اکابر محدثین و متکلمین طایفه امامیه و کمتر وقت ازان
انزدان باشند که این بزرگ بر عادت معهود در هر کلام پیش [illegible] نخورد و سیاه در [illegible] که تعلق دارد
با ابطال مناقب خلفا و بیان الغزش [illegible] بخاری رحمة الله علیهم اجمعین [illegible]
چون بعضی از احباب این [illegible] در رد و تخطئه صاحب تحفه قدس سره العزیز [illegible]
اشتیاق زاید الوصف دارند لهذا احرقی [illegible] در [illegible] قلم [illegible] و به تقریر
اجمالی مرهم تسکین بر خاطر ریش متعطشین [illegible] بگور [illegible] باید شنید مینمود باید که
از انچه معروض شد حسم ماده همه عمده تاویلات این طایفه میشود چه ابن حیله درین فرقه
تا الیوم باقی است که در نسبت رفض با [illegible] علما و [illegible] خود تجدید ببضاعتی مینمایند
و اصلا از مصادره با المطلوب حذر نا کرده بتشیع راوی بیان روایتش که ایشان را ازان
داده آید متمسک میشوند چنانچه شاه عبد العزیز صاحب تحفه و رشید التلامذه الشیخ [illegible] در
کتاب ایضاح لطافة المقال مثل ابن قتیبه را که علمای رجال توثیق او کرده اند کما فی تاریخ
ابن خلکان و نهارکی نسبت تشیع باو کرده بل الامر بالعکس [illegible] جواب اعتراضات بروایت
معارضیت رسول الثقلین با شیخین ابو [illegible] رافضی نوشته و همین روایت را
دلیل آورده و حال آنکه ذهبی که از علمای رجال [illegible] اهل السنه و [illegible] است در
میزان الاعتدال [illegible] احوال الرجال میگوید عبد الله بن مسلم بن قتیبه [illegible] صاحب التصانیف

صدوق قليل الرواية روى عن اسحق بن راهويه وجماعة قال الخطيب كان ثقة دينا فاضلا
وقال الحاكم اجمعت الامة ان القتيبى كذاب قلت هذه مجازفة قبيحة وكلام من لم يخف الله
ورسوله ورايت فى مرآة الزمان ان الدارقطنى قال كان ابن قتيبة يميل الى التشبيه منحرف
عن العترة وكلامه يدل عليه وقال البيهقى كان يرى راى الكرامية قال ابن المناوى مات فى
رجب ست وسبعين ومائتين من هريسة بلعها واستحبه فاهلكته تم كلامه اقول قطع نظر
از اینکه قول حاکم را در تکذیب قتیبی ذهبی باین شدت وغلظت رد کرده حتی که او را در زمره
غیر خائفین من احکم الحاکمین بجهت تفوه باین قول داخل کرده وحاکم خود متهم بتشیع است
کما سیاتی پس از جهت انحرافش از عترت طاهره کذاب گفته باشد لا بالعکس کلام حاکم
خود فی حد ذاته محکوم است بصراحت بطلان چه اجماع امت باجماعها بر خلافت حضرت ابی
بکر هم اتفاق افتاده که بر کذب ابن قتیبه اجماع امت منعقد خواهد شد واگر از امت
مثل اهل حل وعقد علمای امت مراد گیرند تا هم اجماع امت من جميع العلماء المنتشرة
فى اقطار الارضين على تكذيب رجل من المحالات العادية فكيف که حسن ظن علماء
بعزى اليه از عبارت مزبوره ظاهر است واتهام شاه صاحب وتلمیذ ایشان او را بر تشیع
برفض از قول حاکم در غرابت وطرفگی کم نیست مثل دارقطنی او را از عترت منحرف
وبیهقی مایل بکرامیه می نویسد وایشان بر خلاف نقضش را [illegible]
میفرمایند در روایتی را که بمصادره بالمطلوب کل ثلث سندی آن شیعی است او را [illegible]
سند الرفض من ان یکون سندا للنصب چه او نقل کرده که درین مشاجره کدام کس
بر حق بوده وکدام بر صواب بلکه فقط روایت تا جا کرده پس اگر معتقدش مثل بحر
العلوم بحکم البحر المالح مولانا عبد العلی درین مخاطبت ذنب وغلطت حضرت معصومه باشد
همین روایت دلیل نصب خواهد بود کما نص عليه الدارقطنى الحاصل حکم شاه صاحب بر رفض
ابن قتیبه از دو شق خالی نیست یا این همه گرد فرو طمطراق متجر در فن حدیث شهرت
شهره بی اصلی بیش نیست که از حال رجال اطلاعی ندارند وتا میزان الاعتدال هم بنظر
نگذشته ویا باین مرتبه بیدیانتی است که باعتقاد اینکه معتقدان ما که غرض از تالیف تحفه

رسوخ آنها بر معتقدات باطله است بجهت حسن اعتقاد قول او را الجرح اصغا نموده میکنند
واز مخالفین کدام کس تفحص کتب رجال میکند و از میزان وغیره صدق و کذب او را
می سنجد پس تلبیس و تدلیس او پیش رفتنی است بالجمله معاذالله بکذب و بهتان مبادرت
نموده‌اند و الثانی هو الاقوی **اقول وبالله التوفیق** واویلاه وافضیحتاه که [illegible]
از ابناء روزگار لایق این کار نمی‌بینم که از جانب این هیچمدان شکسته بال [illegible]
این مستکی ارتکاب اقبال بآئینی که احدی را بآن اطلاع نباشد بقول حافظ شیراز ع
لیکن چنان مگو که صبا را خبر شود + عرضه ده که حضرت در تحفهٔ اثنا عشریه [illegible] دیده اند که
عبدالله بن مسلم بن قتیبه را که ذهبی صاحب میزان الاعتدال حالش بیان [illegible]
علامه دهلوی قدس سره العزیز از روافض شمرده تا تقریر این تقدیر طریق استفاده
و تلمذ آن مخدوم الانام در گردن اندازم و خبایای آن تا [illegible] ابو [illegible]
آیا جناب این مدعا باستمداد استخاره طاق و جفت [illegible] فرموده [illegible] که [illegible]
حضرات ائمه بروایت زراره و شیطان الطاق برای شیعه خود [illegible] منزل من السماء
قرار داده‌اند چنانچه از [illegible] استخاره معلوم میشود [illegible] مذکور از [illegible] کشف
و شهود و اشراق باطن که بر طبق تصریح فاضل انباری [illegible] در بعض خطاب و برادر
مهربان انعالی قباب در جواب ایضاح لطافة المقال [illegible] آن [illegible] اهل [illegible]
گردیده و بر وفق افاده صاحب جامع الاسرار [illegible] ایمان [illegible] بالغیب [illegible]
الترا ما از خواص امامیه است بحیث لا یوجد فی غیرهم و علی ای التقدیر چه [illegible]
تحفهٔ اثنا عشریه از نظر احقر البریه گذشته است مخالف نقل [illegible] است یعنی
علامه دهلوی قدس سره العزیز هرگز نام رفض عبدالله بن مسلم [illegible]
بلکه او را از جمله معدودین زمره اهل سنت شمرده [illegible] ابراهیم بن قتیبه را رافضی
نوشته و انجم [illegible] اعتقاد [illegible] گفته که لا یخفی علی [illegible] احوال [illegible]
راجع الی کتب رجال الفریقین کلسان المیزان [illegible] و [illegible]
الطوسی و منهج المقال فی تحقیق الرجال للاسترابادی [illegible]

عبارات این کتب در جواب ذو الفقار در مقامیکه مجتهد جالسی مطاعن جناب ام المومنین
عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها بروایت ابن قتیبه بیان کرده واقع شده من رام الاطلاع
علیه فلیرجع الیه برای تصدیق این حضرت ادنی تحتی بر نفس اماره خود گوارا فرمایند و تحفه
در تحفه اثنا عشریه رجوع نمایند تا خواهند دانست که تعرض بر رفض ابراهیم بن قتیبه و معدود
بودن عبد الله بن مسلم بن قتیبه در زمره اهلسنت در کید نوزدهم وقوع یافته و عبارته بکذا ادر
اسماء و القاب رجال معتبرین اهلسنت نظر کنند و هرکرا از رجال شریک نام و لقب او
یابند حدیث اورا و روایت اورا بان سنی نسبت دهند و بجهت اتحاد نام و لقب امتیاز
درمیان هردو حاصل نشود پس سنیان ناواقف اورا امامی از ائمه خود اعتقاد کنند
و روایت اورا محل اعتبار شمارند مثل سدی که دو کس اند سدی کبیر و سدی صغیر کبیر
از معتبرین و ثقات اهل سنت است و صغیر از وضاعین و کذابین است و رافضی غالی
و مثل ابن قتیبه که نیز دو کس اند ابراهیم بن قتیبه رافضی است غالی و عبد الله بن مسلم بن قتیبه
که در اهل سنت معدود میشود و کتاب المعارف در اصل از تصانیف همین اخیر است
اما این رافضی نیز کتاب خود را معارف نام گفته تا اشتباه تام حاصل شود انتهی کلامه
اعلی الله مقامه دلالت این عبارت بر مطلب فقیر نه آنچنانست که محتاج بیان باشد بعد
اینهمه بشنو که دلیلیکه بر رفض ابن قتیبه جناب رئیس المتکلمین از جانب استاد [illegible]
تحفه اثنا عشریه قرار میدهند و در پایه اظهار می نهند یعنی روایت معارضه جناب سیده
فاطمه زهرا با حضرت افضل الصدیقین رضی الله عنهما حاشا که در تحفه اثنا عشریه عینی و اثری
ازین استدلال پیدا باشد تدلیس اینقدر با اصل نیز بر ذمه خدام حضور ضرور است
فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ
أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ۞ الحاصل حکم این رئیس المتکلمین بانیمعنی که علامه
دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه برفض عبد الله بن قتیبه که بعضی از علمای اهلسنت
توثیق او نموده اند تصریح فرموده و دلیلیکه بر آن مدعا ذکر کرده مستلزم مصادره
یا مغلوبیت از دو شق خالی نیست یا بقول خود دست [illegible] کرده از فرط اطراق و تبحر در علم کلام

خصوصا دعوی الزام علمای اعلام شهره بی اصلی بیش نیست که بر تحریر و تقریر صاحب
تحفه هنوز اطلاعی ندارند و تا تحفه اثنا عشریه که در مشارق و مغارب شهرت تمام
یافته و در زمره خاص و عام متداول است بنظر مقدس نگذشته و نه بهفوات گستری
در ابرام مطاعن خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین ملاحظه او در آمده که میگوید
که نزد صاحب تحفه اثنا عشریه عبدالله بن مسلم بن قتیبه از معتبرین اهل السنت است و یا نهایت
بی دیانتی است که باعتماد اینکه معتقدان و مداحان آنجناب غرض از تسوید رساله مذکوره
رسوخ آنها بر معتقدات باطله است بجهت حسن اعتقاد و توقع حصول خدمات از
سرکار سلطانی قول او را بجد اصغا باور میکنند و از مخالفین کیست که تفحص از کتاب
تحفه بکند و بنظر و تحقیقات بالی می برد لیس تدلیس و تلبیس او پیش رفتنی است یا
مستند اللغه تکذیب و بهتان بار درست نموده و الثانی فی الوضوح والظهور کالنور علی
قلل الطور و قد قال الله تعالی و من یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریئا
فقد احتمل بهتانا و اثما مبینا [illegible] کتاب
زبانی [illegible] اولی الالباب [illegible]
دعوی بر سبیل [illegible] والکبر
خدام والانتقام [illegible] صاحب تحفه اثنا عشریه
[illegible] از اذوان مطبوعه
[illegible] و حضرت عثمان ذی النورین [illegible] از زمره
[illegible] هر چند از گستاخی [illegible] کلام [illegible]
اهل سنت تواند گفت که [illegible] عبدالله بن مسلم [illegible] که
میرانند لازم آید [illegible] رسانیده اند که
کتاب الامامت و السیاست عبدالله بن مسلم است [illegible] قاضی ابن خلکان نموده اند
[illegible] در ترجمه عبدالله بن مسلم بن قتیبه
است [illegible] کتاب الامامت و السیاست [illegible] عبارت مذکوره [illegible]

بجناب حضرت دارد بنابرآنکه قاضی ابن خلکان توثیق کسی نموده که صاحب تحفه معتقد بود دینش
در اهل سنت حکایت فرموده مذهب بسیاری از تصانیفش را بنام برده لیکن کتاب امامت
وسیاست که بزعم امامیه از مصنفات اوست هرگز بر زبان نیاورده ملاحظه فرمایند که کلام فقیر
مطابق نفس الامر است یا نه و عبارة القاضی هذه عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری و قیل
المروزی النحوی اللغوی صاحب کتاب المعارف و ادب الکاتب کان فاضلا ثقة سکن بغداد
وحدث بها عن اسحق بن راهویه و ابی حاتم السجستانی و تلک الطائفة وروی عنه ابنه احمد و ابن
درستویه الفارسی و تصانیفه کلها مفیدة منها ما تقدم ذکره ومنها غریب القرآن و غریب الحدیث
و عیون الاخبار و مشکل القرآن و طبقات الشعراء و الاشربة و اصلاح الغلط و کتاب التقفیة
کتاب الخیل و کتاب اعراب القراءات و کتاب الانوار و کتاب المسائل و الجوابات و کتاب المیسر
و القداح و غیر ذلک انتهی من بعد بر دانشوران عالم بلکه تمامی بنی آدم روشن است
که از کلام شمس الدین ذهبی در کتاب میزان الاعتدال بعد از تسلیم همین قدر ثابت شده که
عبدالله مذکور با وجود فضیلت و دینداری صاحب تصانیف بوده مدعای این عزیز الوجود که بتقدیر
مسطور است که کتاب امامت و سیاست از تصانیف عبدالله بن مسلم است فاین الدلیل من المدعا
و این الارض من السماء مگر مختصرات کتب تحصیلیه نیز بخدمت استادی نخوانده و بگوش او
اینهم نخورده که العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث اکنون
منتهای جدل و جدال و غایت قیل و قال از طرف این مشتکی از یک فصل و افضال
آنست که دعوی امامیه بستن او در مقام مناظره از قدیم الایام و انکار صاحب تحفه
از تشیعی بلکه او را در زمره شیعیان معدود نمودن نیز متنازع فیه است و ترجیح احد الجانبین
علی الآخر بوضوح نه انجامیده پس بعد از غض بصر از لاف زنی ایشان در باب تشیع جناب
علامه دهلوی با وجودیکه هنوز در ان مقدمه بصیرت و تفتیش رسوخی ندارند و بر تفحص
و کسر شان آنجناب بمجرد توهم امر مسطور اصرار می نمایند میگوییم که در خصوص ناگزیر
بحکم جناب امیر کما ادعی بعض علمائهم النحریر اعنی انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال رجوع
بمطالب کتاب امامت و سیاست باید کرد و باقوال مؤلفش نظر باید نمود تا معلوم شود که

موافق آن سنی پاک عقیده است یا مانند بسیاری از حریفان خودش دهن دریده
در لباس تلبیس ابلیس روح عبد الله بن سبا و اولاد معنوی او را شاد میکند و در پرده
مذکور اساس اسلام را می کند بحمد الله که بسیاری از قرائن رفض او در کتاب مذکور که بعد از
تسمیه دیباچه اش بدین الفاظ واقع است قال ابن قتیبة نفتتح کلامنا بحمد الله الی آخره
یافته میشود انما الحیلة آنکه در ابای جناب امیر از بیعت ابوبکر صدیق رضی الله عنهما فصلها
قرار داده است و درین فصل و ما تقدم آن مقصود بالذات و غایت غائی او اظهار
تمیمه خود است یعنی بمردم آشکار شود که خلفای راشدین از [illegible] بیعت [illegible]
و خلاصه آن روایات بی سر و پا آنست که چون حضرت امیر را خبر رسید که صحابه
بر خلافت ابوبکر گرد آمده اند و او را بیعتی نموده در مجامع و مقامات [illegible] در
[illegible] امامت خود گفت و تکذیب ایشان [illegible] امامت او را
در آن روز قبول نکردند و گفتند که اگر قبل ازین دعوی امامت [illegible]
ابوبکر [illegible] خانه خود [illegible] علیه السلام از
[illegible] در مجالس انصار [illegible] حضرت
[illegible] علی را [illegible] صحبت
و بیعت شما را پریشان کرده اند انصار گفتند [illegible] گذشته اگر از
سابق بر این ماجرا اعلام میکردی حضرت علی کرم الله وجهه [illegible] جواب
[illegible] که علی مثل شما جنازه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را [illegible] کفن
میگذاشت و ملخص فصل ثانی او اینست که هرگاه خلفا و اعوان انصار
دریافتند که علی مرتضی با جمعی از اصحاب از بیعت ابوبکر تخلف ورزیده [illegible]
بغیظ و غضب تمام بر در خانه امیر علیه السلام هجوم کردند و همه برای [illegible] خانه
آن جناب طلبیدند و آواز بلند شد و [illegible] داد که [illegible] بیعت نکرد [illegible]
نیل مقصود رجوع کردند ابوبکر [illegible] قنفذ را برسم رسالت فرستاد [illegible]
نمود و حضرت امیر علیه السلام او را [illegible] و [illegible] قرار داد

و چندی باید قصد آمد و رفت کرد در روی خلیفه اول صورت تثبیت اتباع و اشیاع باز دگر گونه
دولت ریخته نیست کوشش‌ها و اهل و حلقه تام اهلبیت خاتم الانبیا یکی شد سیما جناب سیده
که فریاد و زاری و شور و بیقراری او بغایت قصوی رسید و بدان مرتبه انجامید که مردم
آب با تش نیاورده بدار الخلافت مراجعت نمودند و قریب بود که زهرها آب و خانهای
هستی ایشان خراب گردد مگر عمر بن الخطاب و جمعی از احباب او که بجهت قسوت قلوب متاثر
نگردیدند بلکه بزور و تعدی بخانه آن بیت کاشانه رسیدند و حضرت امیر را بیرون کشیدند
و کشان کشان بردند و گفتند که قسم بجلال و کبریایی الهی اگر بیعت نکنی گردنت بزنیم
و سرت را از دوش جدا کنیم در اثنای راه بقبر مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید
و بغایت گریه و زاری شد او بلند این آیت را تلاوت کرد یَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ
اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي و امثال این افترات و هذیانات در
مقام مذکور بسیار است الخ یاد کردم مشتی نمونه از خروار است **سوم آنکه**
در خاتمه کتاب مذکور با این همه تفصیل خرافات که بی سند ذکر میکنند مذهب اهل حق
را بیان آن شکست میدهد دعوی صحت آن از کتاب و نقل روایات علی الاطلاق
از معتمدین و موثقین ایشان که اسامی شان می نماید پس شخص مذکور با این همه که شنیدی
اگر از اعاظم علمای اهلسنت باشد چنانچه مجلسی در بحار دعوی آن نموده و دیگران
در غیر آن بجلالت او لب گشوده اند وای بر حال این سنی که گوی سبق از اساتذه روافض
میرباید و روح ابن سبا و دجال بیچاره از این مکاید شادی نماید بقول مولوی
معنوی **بیت** کار شیطان میکند نامش ولی * گر ولی اینست لعنت بر ولی
آمدیم بر اینکه نقد معارف در کلام علامه دهلوی قدس سره العزیز مذکور است
از کجا باثبات میرسد بعنوان اینکه کرامات شیعه انصاف را نصب العین فرمایند سر بگریبان
خجلت فرو برند و دیدها از نسبت بیانی است بند از زند تصور شد اینکه مجتهد قدیم و صنوادم
جو بن ذایم و منات ابو هریره رضی الله عنه بواسطه بعضی از محدثین خویش اعنی
ابن ابی الحدید نقلا من معارف ابن قتیبه بیش از پیش نقل کرده اند و حال آنکه فاضل

استرابادی در افادات خود به تشیع او اشاره نموده و از اشارات ملا باقر مجلسی در
بحار هم میل به تشیع او توان برد و بنده فاقد الادراک بعد از صرف همت بالغ و جهد
بلیغ دو نسخه معارف ابن قتیبه مکرر بهم رسانیده و تمامش حرف بحرف دیده هرگز آن
مثالب و ذمایم درین نسخ بر نیامد پس معلوم شد که آن معارف کتاب دیگر بود که
اهل تکیدت تالیف نموده اند و هذا هو الاصل فی الباب اکنون تمام عبارت مذکور
که ترجمه قول ابن ابی الحدید است و فقیر در وسط شرح او که بر نهج البلاغت رضی
نوشته دیده است نقل میشود که از جمله شیوخ بخاریست ابوهریره و مغیره بن شعبه ابن
ابی الحدید از شیخ خود روایت نموده که هرگاه ابوهریره همراه معاویه در سال جماعت
بکوفه آمد داخل مسجد گردید پس هرگاه دید که مردمان بتقریب استقبال آمدند و بسیاری
مجتمع گردیدند بر هر دو زانوی خود نشست و بر سر خود چند بار طپانچه زد و گفت ای
اهل عراق شما را زعم آنست که بر خدا و رسول او دروغ می بندم و خود را مستوجب آتش
جهنم میکنم والله که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که برای هر پیغمبر
حرمی بوده و بدرستیکه حرم من مدینه است ما بین عیر تا ثور پس هر که دران امر نو احداث
کند فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و من گواهی میدهم که علی ابن ابیطالب
کرم الله وجهه دران احداثها نموده پس هرگاه این خبر بمعاویه رسید او را جائزه
داد و گرامی داشت و والی مدینه گردانید ابن ابی الحدید گفته که ظاهر راوی غلط کرده
که گفت ما بین عیر تا ثور بلکه بجای ثور احد می باید باشد چه جائی در سواد مدینه مسمی بثور
نیست ابن ابی الحدید از شیخ خود ابو جعفر نقل میکند او گفت ابوهریره نزد شیوخ ما
مدخول و غیر مرضی است در باب روایت و عمر او را بدره زده و گفته که بسیار نموده
زیرا که قد اکثرت الروایة و احر بک ان تکون کاذبا علی رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و از سفیان ثوری مرویست که او از منصور بن ابراهیم التیمی روایت نموده
که گفت ما کانوا یاخذون عن ابی هریرة الا ما کان من ذکر جنة او نار و ابو اسامه از
اعمش روایت نموده که گفت که بود ابراهیم صحیح الحدیث و هرگاه من از کسی حدیثی

می‌شنیدم او را عرض میکردم پس یکروز آوردم پیش او احادیث ابی صالح را که او از ابی
هریره روایت نموده ابراهیم گفت احادیث ابی هریره را بگذار انهم کانوا یترکون کثیرا
من احادیثه و مرویست که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود الا ان اکذب الناس او
قال اکذب الاحیاء علی رسول الله صلی الله علیه و آله ابو هریره الدوسی و ابو یوسف روایت
نموده که عرض نمودم بخدمت ابی حنیفه که چه میفرمائی هرگاه حدیثی بیاید که مخالف قیاس ما باشد
ابو حنیفه گفت که هرگاه روایت بواسطه ثقات مخالف قیاس ما بیاید ما در آن وقت
قیاس را ترک نموده عمل بروایت میکنیم ابو یوسف گفت که چه میفرمائی در روایت ابی بکر
و عمر گفت کافیست این روایت را پس گفتم که روایت علی و عثمان گفت همچنین است
پس هرگاه دید که من میخواهم که هر یک صحابی را احدا احدا بشمارم گفت صحابه کلهم عدول
اند سوای چند کس از انجمله ابو هریره و انس بن مالک را شمار نمود و سفیان ثوری از عبد
الرحمن بن القاسم از عمر بن عبد الغفار روایت نموده که ابو هریره بکوفه آمد در وقت
شام می‌نشست بدر دروازه کنده که در مسجد است و مردمان می‌آمدند نزد او می‌نشستند
پس یکروز جوانی آمد و نزد او بنشست و گفت یا اباهریره ترا قسم میدهم بخدا
که تو شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در حق علی بن ابیطالب فرمود
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه گفت اللهم نعم آن جوان گفت که پس
گواهی میدهم بخدا که تو موالات و دوستی نمودی با دشمن علی بن ابیطالب و عداوت
ورزیدی با دوستان آنحضرت و روایت کنندگان روایت کرده اند که ابو هریره در
کوچها با اطفال اکل طعام مینمود و با اطفال بازی میکرد در حالتی که او امیر مدینه بود
خطبه ... گفت الحمد لله الذی جعل الدین قیاما و ابا هریره اماما و مرد ما ترا با این
کلمه بخنده می آورد و در حالیکه او امیر مدینه بود هیمه بازار را پیاده میرفت پس وقتی که
کسی پیش او میرفت میدوید و پاهای خود را بزمین میزد و میگفت الطریق الطریق امیر
شما آمد ابن ابی الحدید بعد نقل این روایات گفته که ابن قتیبه تمام آنچه من ذکر کردم در
کتاب معارف در ترجمه ابی هریره مذکور ساخته و قول ابن قتیبه در باب ابو هریره

حجت است لانه غیر متهم علیه انتهی بر کسیکه میگوید که معارف از تصانیف ابن
دینوری یعنی عبدالله بن مسلم سنی است فقط ضرور است که این امور را از آن کتاب برآرد
و هو ممتنع و محال کما عرفت قبیل ذلک و مخفی نماند که مقصود اصلی این کس را
همین قدر است که این منکر از رکیک بنالت و اعتلا از وصمت حسن جدال بالاتفاق
مبراست و با این همه دنبال قیل و قال میگذارد و آن بغایت الهو بخوبی سمت ظهور گرفت
چه بر همه کس واضح شد که او عیوب خانگی طایفه خود را بدیگران می بندد و قصد افترا و بهتان
بر علامه دهلوی می نماید که هرگز برد این تحقیقش عباری نه نشسته لاجرم حاجت آن باقی
نمانده که بجواب تفصیلی کلامش مشغول شوم و بهر حرف او تعرض رسانم یا سستم طریق نقض مفصل محکم
عقلا کردانم چه این امور را با نتهاز فرصت موقوف داشته ام اگر زمانه موافقت میکند
و اجل موعود در قضای مهلت فرصت میدهد بجمیع مقدمات و اعتراضات رساله اش
از بیخ و بنیاد در کتابی ضخیم بر میکنم چنانچه در کتاب منتهی الکلام افادات او در رساله
اولی بکمال بسط و تفصیل در هشتاد جزو بعمل آورده ام حالا مناسب مینماید
که در تقریر منقول این متوقد خیره نظر تا مرا پرده و قبح معتقداتش که بر الی بینش ثابت
گرایم و پرده از روی مقصود بردارم و در نقض کلامش تحویل و ترتیب او که از
نقل عبارت شفای بوعلی حسین بن عبدالله بن سینا منظور داشته بخاطر شایم +
بالجمله اول بیانات شان کامی چند میروم و میگویم که آنچه فرموده اند که جبرئیل ساخته
و دماغ را از جواهر پرداخته چه این تقریر سزاوار آن بود که زبان و خامه را آلوده
آلوده نه لیاقت آن داشت که بذکرش اهل فهم و فراست را از اذهان ولو فرضنا
انبساطی توانند افزود و اگر چنین مزخرفات بیهوده قابلیت ذکر داشته باشد
مجال کلام کراست بلکه انتساب مذاهب باطله را با طایفه خیرتم بوجوه عدیده
و نقوض سدیده فرد و فتح و ظفر روا است اما اولا سبب آنکه در نقل عبارت
شفا غیر از آنکه اظهار تفضل و تبحر خود در علوم فلسفه و تدقیقات فلسفه فرمایند
حاصلی ندارد و آن اگر واقعی و نفس الامری هم باشد باعث افتخار و اظهار

بولای حضرات ائمه هدی علیهم السلام که از اصول و فروع دین چراغ نور ایمان بولای ایشان است
گمگشتگان بادیه ضلالت افروخته اند درین مباحث مذکور شد و لنعم ما قیل فی تمهید
الکتاب من حکایة شیخهم حق وارد است و تخلیاته فی سفر البحرین الشریفین درین مقام
بعضی از رباعیات ملا طاهر که رنگی دیگر دارد بسماع قبول بشنو رباعی
تا کی ز شفای بوعلی می نازی * خود را تو هلاک دام او میسازی * خوانی تو شفا و لیک آخر گیری
خود را در دام عنکبوت اندازی * رباعی * ای آنکه ز بوعلی ترا هست امام * از جهل کنی فلسفه را حکمت نام
حکمت ز در مدینه علم طلب * کز حکمت او ز هست دین است تمام * رباعی * جاهل مشغول حکمت یونانست
غافل ز خدا و پیرو شیطانست * ما را بشفای بوعلی حاجت نیست * زیرا که شفای مومنان قرآنست
رباعی بی شیعه دل زنده تو خواهد مرد * گر زهر شفای بوعلی خواهد خورد *
خوانی تو شفای ابن سینا لیکن * مرغ دل تو درین قفس خواهد مرد رباعی باطل ز شفای
بوعلی گشت تمام * در خواندن آن شیعه نیک یافت نظام * زهر است شفای بوعلی در باطن
هر چند بظاهر او شفا دارد نام * این چند رباعی از کتاب ملای مذکور که تحفة الاخیار نام دارد
قلمی شد و بر قلیلی از کثیر اکتفا رفت و اگر مقصود او از عبارت شیخ همین است
که الزام رشید المتکلمین مثل بر باندس و مالینوس هیچ وجهی متصور نیست زیرا که او
مقدمات مذهبیه را انکار می نماید در حدیث عبد الله بن عمر مثل ملزم کفر نیست که نسبت
بیزید خلع و کناره کشی اختیار کند و موت جاهلیت بمیرد شخصیکه یزید را امام برحق
ندانست پس عنقریب خواهد دانست که باتفاق علمای شیعه این ملازمت در احادیث
دیگر با وجود این وعید و وعیدهای شدید دیگر در ان وارد شده باطل است پس
مسند او و عبارت شفا بزعم او و علمای شیعه باشند علمای اهل حق و اهل بیت را [illegible]
بر جناب مخدوم الاماجد القاصمین انتظار بسیار در میان نیست اما ثانیا
پس ورود این نوع احادیث مختص بفرق اهل سنت نیست اکابر امامیه [illegible]
ملوک دنیا و ائمه دین رضی الله عنهم اجمعین آورده اند و افواج روایات معصومین
نموده زیاده تر از مضمون حدیث عبد الله بن عمر خواهد بود از آنجمله آنکه حضرت امیر کرم

وجهه بعد از بیت الحرام که مرجع خلایق و اتباع مردم انامست ابواب ملوک را او ارده
اند و طاعت ایشان را بطاعت خدای عز و جل متصل ساخته و باقر مجلسی در مجلد اول از
بحار بعد نقل این حدیث ملوک را از ملوک دنیا و دین عام دانسته چنانچه قبل ازین گذشت
و حدیثی دیگر باین الفاظ تخریج کرده من نکث بیعة فقد بری من الاسلام یعنی هر که بیعت
کسی را بشکست از اسلام بیزار شد خواه آنکس از غاصبین و متغلبین باشد خواه از اهل
استحقاق امامت و خلافت و از نهایت که [illegible] حضرات [illegible] و طول
مدت [illegible] العمر در زمان خلافت خلفای ثلثه [illegible] بیعت
و هتک ناموس بیعت را شکسته از این حدیث در بیان امامت خلفای [illegible]
بر اصول شیعه ثابت میشود زیرا که هرگاه نکث بیعت ایشان [illegible] اعاده [illegible]
جایز نباشد بلکه ناکث بیعت ایشان از ربقه اسلام بیرون [illegible]
از ربقه دلالت و نیالت [illegible] حقیقت اینست که [illegible] لازم آمد که [illegible] الذین
میکردند و لا یشعرون و ایضا غیر مذکورین دو حدیث اکتفا کرده حدیثی
دیگر آورده و آن اینست و ان فی الارض مدینة یقال لها الحصینة [illegible]
فقیل [illegible] امیر المؤمنین فقال ابی الناکثین یعنی جناب امیر با اصحاب خود فرمود
[illegible] بنام حصینه موسوم میکنند آیا سوال نمی نمایید [illegible] آن شهر
بچه چیز معذب میشود پس اصحاب باشتیاق تمام از آنجناب پرسیدند جواب داد که در آن
شهر [illegible] کسانی میسوزند که بیعت خلیفه را شکسته و از عهد خود برگشته اند و این
حدیث را نیز محدث مذکور از حضرات ائمه آورده است که من نکث صفقة الامام
جاء الی الله اجذم یعنی کسیکه بیعت امام را بشکند [illegible] دست بریده
قیامت روز جزا حاضر خواهد شد و امام [illegible] علیه السلام [illegible] امام را از مقتدای
اهل اسلام و پیشوای کافه انام عام دانسته چنانچه در احقاق الحق [illegible]
تصریح بران واقع است و ازین قسم احادیث [illegible] بسیار است که
استیعاب آن [illegible] نشود و برای اهل غرابت [illegible] کرده [illegible]

ابن عمر موت ناکث را بیک نوع موت جاهلیت تشبیه داده اند و بر جای خود مقرر است
که مساوات مشبه با مشبه به ضروری نیست کما قال الله تعالی أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ
إِلَيْكَ پس منتهای فحوای حدیث عبد الله بن عمر بر فهم آن قدوه اهل هنر ثبوت گناه
برای ناکث خواهد بود بخلاف احادیث امامیه که در کفر ناکث نص صریح واقع شده زیرا که
ائمه فرموده اند و قد مر انفا که هر که بیعت را بشکند بدرستیکه بیزار شد از دین اسلام و
پر ظاهر است که بیزاری از اسلام به هیچ مسلمانی صادق نتواند آمد هرگاه اسلام از دست
رفت پس در ثبوت کفر حالت منتظره باقی نماند زیرا که بر تقدیر نفی ایمان بعضی از
امامیه میتوانند گفت و بزعم خویش تقریر میتوانند کرد که کفر هرگز لازم نمی آید محتمل است
که آن شخص نه مومن باشد نه کافر بلکه مسلم باشد و هذا ظاهر علی ارائهم بالجمله اگر مفترض
الطاعة بودن یزید و استحقاق امامتش از حدیث عبد الله بن عمر لازم آید اصول
موضوعه سنیه از یک بالت که استدلال باین حدیث بر کفر ناکثین بیعت او و استحقاق
امامتش میکنند بطریق اولی منهدم میگردد عقلا و دیگر بیان عجیب مرقوم کرده ام
انکه اکابر مذهب این صدرنشین محفل جاه و جلال فضل فاضل کشمیری در ابرام مطاعن
مجادل کشوری در احکام مکاید خویش مدعی ایمعنی شده اند که عبد الله بن عمر بنا بر خوف
و خشیت و حفظ جان و ناموس به بیعت یزید در ساخته بود اکنون تصدیق این سنی
اریکه مجد و شرف نمائیم و عبد الله بن عمر را معتقد حقیت خلافت یزید پلید شماریم
یا تصدیق عمائد مذهبش که عبد الله بن عمر بحسن سیرت و استحقاق او اعتقادی نداشت
و بیعت او فقط برای حفظ و صیانت خویش نمود اما ثالثا پس در کتب شیعه مانند
مقتل ابو مخنف و غیر آن ثابت است و سیجئی فی کلام المعترض که هرگاه جناب امام حسن
بخلد برین تشریف بردند شیعیان عراق اتفاق کردند که بجناب امام حسین اخلاص نامه
نوشتند که اکنون بر معاویه خروج فرما تا همرکاب سعادت انتساب تو شویم و دمار از
بنی امیه بر آریم امام حسین در جواب نوشت که میان من و او عهدی رفته است ان عهد را نتوانم
شکست و ازین جواب شیعه اولی الالباب البته یابند که حضرت امام حسن رضی الله

شد نظر بهمان احادیث که در نقض عهد و شکست بیعت و مواثیق واقع شده اند الما
شیعیان را قرین اجابت نگردانیدند لا غیر زیرا که اگر در شروط جهاد نقصانی
متطرق می بود این نمی فرمودند که فیما بین من و او عهدی قرار یافته است و عقل سلیم
و ذهن مستقیم ممکن چگونه خلاف روایات و احادیث مذهب خود اجازت تقریر داده
باشد که معاویه با حسنین رضی الله عنهما گاهی بنقض عهدش نپاید و بر وثیقه امام حسن
ثابت قدم و راسخ دم مانده و آخر آیت قرآنی مد نظر حضرت امام حسین باشد که
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ چنانچه بشهادت تواریخ بمجالس
المؤمنین جناب امیر روز جمل یا صفین این آیت یاد داده بلند میخواندند اگر سلطان شهید کربلا
اینست که معاویه سلطان مفترض الطاعة و امام برحق است خروج بروی نخواهم کرد
زیرا که نقض عهد و شکست بیعت چیزی و خیانت لیس طعن مشترک الورود است حضرات
متشیعین را باید که اول فکر جواب فرمایند من بعد به عبدالله بن عمر طعن کنند اگر موجب
خانگی خود مد نظر داشته از مطاعن این بزرگان دست بردارند و اگر مراد آنست
که این وقت وقت تقیه است تا پایان اطاعت معاویه فرصت [illegible] نقض عهد
حرام بلکه موجب کفر است و علتش حقن دماء مسلمین و حفظ مال [illegible] مأمور است چون
در حدیث عبدالله بن عمر کدام مانع است که حضرت ابن عمر را [illegible] حال آنکه
دلیلش همین حدیث است که این شکست بیعت [illegible] گناه است مگر بجهت جواز نقض بیعت
شکست ضرورت و یقین قتل کتب اهل سنت ندیده اند که این [illegible] عبادت
موهومه بخاطر مقدس راه می یابد کاشکی بجائیکه قوله اول از فصل سوم از باب [illegible]
از تحفه اثنا عشریه رجوع میفرمودند و میدانستند که علامه دهلوی چنین فرموده که قاعده
عظیمه باید دانست که چون کلام اینجا منجر بمسئله تقیه شد و در همین مسئله [illegible] تفریط
اعظم فرق اهل اسلام را در پیش آمده افراط ایشان در کتب [illegible] باید دید که بادنی
خوفی و طمعی اظهار کلمه کفر را جایز نمی شمارند بلکه واجب [illegible] و تفریط خوارج [illegible]
که اصلا در مقابله دین [illegible] معتبر نمیدانند [illegible] در هر باب [illegible] شده است

عجیبه

تنبیه بیان شکستن نماز از انجمله آنکه اگر شخصی نماز میخواند و غاصبی و دزدی بیاید که مال خطیر او را
میبرد او را نماز خود شکستن حرام است چنانچه بریده اسلمی که صحابی رسول بود و جلو اسب
خود را در نماز نگاه میداشت تا رم نکند و نگریزد سبب طعن نموده اند لازم آمد آنچه
جاده اعتدال و مذهب اهل سنت است در این باب تحریر آید که در اکثر کتب اهل سنت تنقیح
این مسئله مذکور نکرده اند اول باید دانست که تقیه در اصل مشروع است بدلیل آیات
قرآن قوله تعالی لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً
و قوله تعالی إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ الی غیر ذلک من الآیات
و تعریف تقیه آنست که محافظت نفس یا عرض یا مال از شر اعدا نماید و عدو دو قسمت
اول آنکه عداوت او مبنی بر اختلاف دین و ملت باشد چنانچه کافر و مسلم دوم آنکه عداوت
او مبنی بر اغراض دنیوی باشد مانند ملک و مال و زن و متاع لهذا تقیه نیز دو قسم شد
اما قسم اول پس تقیه طریق در شرع آنست که هرگاه مومن در جایی واقع شود که اظهار
دین و مذهب خود نمی تواند کرد بسبب تعرض مخالفان بروی هجرت واجب میگردد و آن
مکان را ترک کرده بجائی برود که قدرت بر اظهار دین و مذهب خود در آنجا پیدا کند
و هرگز او را جایز نیست که طریقه خود را مخفی داشته متمسک بعذر استضعاف شود
بدلیل نصوص قطعیه قرآن قوله تعالی يَا عِبَادِيَ إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ
فَاعْبُدُونِ و قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي
أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ
قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا آری اگر عذر واقعی دارد در ترک هجرت
مثل زنان و صبیان و عمیان و اعرجان و مقعدان و محبوسان و اسیران و امثال ذلک
و مخالفان او را بقتل خودش یا قتل اولاد خودش یا والدین خودش تخویف کنند و
ظن غالب بایقاع آن تخویف پیدا کند خواه این قتل بجبر قوت یا اخراج یا بنوع

دیگر باشد او را بقدر ضرورت موافقت با ایشان درست است و سعی در حیله خروج
واجب و اگر فوات منفعتی یا لحوق مشقتی که تحمل آن میتواند کرد مثل حبس و ضرب قلیل غیر
مهلک او را منظور باشد موافقت با ایشان جایز نیست و در صورت جواز هم موافقت رخصت است
و اظهار مذهب خود عزیمت گو تلف جان هم بشود و درینجا مسایل شیعه را و افراط ایشان را نظر
باید کرد که بادنی طمع در مال و منصب بلکه توقع اعزاز و اکرام در مجلس و گفتن صاحب و قبله
در کلام دین و ایمان خود را ترک داده کلمه مخالف میخواهند الی ان قال واما قسم ثانی پس علما
را اختلافست در وجوب هجرت و عدم آن در انصورت طائفه گویند که واجب است
بدلیل وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ و بدلیل نهی از اضاعت مال و بعضی
گویند که واجب نیست زیرا که هجرت از انمقام مصلحتی است از مصالح دنیوی و در
ترک هجرت بسبب اتحاد ملت نقصانی بدین ضعیف نمایان نمی شود الی آخر الکلام مع
ذلک اگر جواز تقیه در اوان مذکوره از اکابر اهل حق بثبوت نه پیوسته بود با
باقر مجلسی در بحار و مازندرانی در شرح کلینی و مجتهد ثانی در عماد الاسلام و مجتهد الزمانی در [illegible]
[illegible] چرا انتساب آن بقدماء متاخرین اهل سنت مبادرت کردند کما لا یخفی علی الماهرین بالحکم
عبد الله بن عمر چون دید که یزید وقت انکار بیعت با سلاله خاندان نبوت و رسالت انگرده
که کسی با کسی در بیعت وقتی نکرده پس برای خالعین بیعت زیاده از مقام خوف هم راس
است فکیف که [illegible] گران میداد کی سر [illegible] سر عنقد شوند پس ایشان برای استیصال
روانه شده باشد بمقتضای خیرخواهی و حدیث صحیح الدین النصیحة عبد الله بن مطیع را
منع کرد و ازین منع که حاشش دانستی مفترض الطاعه بودن یزید و حقیت امامتش لازم
نمی آید چنانکه از منع امام حسین رضی الله عنه کوفیه را از خروج بر معاویه و نقض عهد
حقیتش لازم نیاید و اگر بمنظر انصاف بینند از زمان یزید عنید تا معاویه فرق بسیار
خواهند یافت چنانچه صاحب ایضاح هم از ایشان کرده لهذا عبد الله بن عمر گفت
آنچه گفت بلکه حرکت عبد الله بن عمر مطابق عقل و نقل افتاد فلا فا
[illegible]

القبیحة کما سیجی فی آخر الکتاب انشاء الله تعالی غایة المسعی علمای ایشان کما
یتموج من البحار و ما یماثله انکه بر حق بودن امام عبارت از انست که حافظ شریعت و عالم
ما کان و ما یکون و مجتنب از معاصی بلکه معصوم باشد نه کسیکه اکابر وقت نظر بملاحظه
حفظ جان و ناموس بیعت او کنند و اورا بلفظ خلیفه و امام و امیر المومنین و حاکم المسلمین
تعبیر نمایند لیکن اگر نزد اینها امور مسطوره از شروط امامت است آخر مرتبه امامت نزد
علمای ما معاشر سنت و جماعت نیز در مرتبه لابشرط شی نیست بلکه مانند اجتهاد و عدالت
و شجاعت الی غیر ذلک از شروط آنست پس عجب از فاضل مدعی انصاف که حالیا
زبان درازی میفرماید و نمیبیند که آنچه علمای امامیه درین احادیث میگویند که نقض
عهد و خلع بیعت موجب سفک دماء مومنین میباشد و وجوب حفظ جان زیاده تر
از جمیع واجبات است کما فی کتاب آقا احمد من اسباط البهبهانی باین مصلحت جناب
امیر بعضی از یاران خود را بجهت عدم بیعت خلیفه اول سرزنش کرده بودند کما فی الوافی
وغیره و امام حسن فقط بملاحظه حفظ جان و ناموس دست از خلافت بر داشتند و
امام حسین شیعیان عراق را که عرق حمیت آنها در جوش آمده بود از خروج باز داشتند
و همچنین ائمه هدی وقت خروج زید شهید و امثالش بهیچ نهج مطابقة و التزاما از عبارات
احادیث مستفاد میگردد یا صراحة امام مفترض الطاعة بودن خلیفه اول افضل
الصدیقین و معاویه و مانند او از ملوک بنی امیه و انکه خلع بیعت و نقض عهد موجب
سوء خاتمه بلکه سبب کفر واقعی مشعرا بالاحادیث المذکوره از آن بر می آید +
تنبیه از عجایب افادات مومن جالسی آنکه در کتاب ثالث که بالاتفاق غیر
مطبوع است جائیکه علامه دهلوی قدس سره العزیز روایتی از ابی مخنف ذکر و ایراد نموده
و گفته که ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی که از عمده اخباریین امامیه است از امام حسین
روایت کرده انه کان یبدی الکراهة لما فعله اخوه الحسن من صلح معویة و یقول الی
آخره انکار از تشیع او نموده و بعبارت ابن ابی الحدید که با تمام الشیء همدران صفحه اظهار
دلاله [illegible] گرفته حیث قال ابن ابی الحدید معتزلی بعد ذکر نسبه اراجز که در جنگ جمل بعضی

ازینجا بدین خوانده اند این عبارت گفته ذکرنا ابو مخنف لوط بن یحیی فی کتاب ثقة
الجمل و ابو مخنف من المحدثین و من یری صحة الامامة بالاختیار و لیس من الشیعة ولا
معدود افی رجالها انتهی کلامه اینقدر هم بخیال مومن جالسی بید استظام تار و پود کارگیه
اجتهاد باقی نماند که در کتاب خلاصة الاقوال شیخ حلی و مصنفات امام اعظم اول
امامیه و کشی دعوی صاحب تحفه قدس سره العزیز بدلالت مطابقی بجای خویش ثابت
است پس انکار از تشیع او بقول ابن ابی الحدید معتزلی سوال از آسمان و جواب
از ریسمان هست یا نه فاعتبروا یا اولی الابصار وان کنتم طالبین فوائد زائدة
علی هذا الاجمال فارجعوا الی ذلک الکتاب **و ازین مقام** باذکر امعان
تشیع ابن ابی الحدید زبانی مجتهد فانی بثبوت میرسد زیراکه صاحب تحفه قدس سره
العزیز برای الزام شیعه روایت ابو مخنف آورده پس حال او از غیر شیعه نقل
کردن و عدم اعتبار روایتش از ان بر آوردن چگونه درین مقام مناسب و مربوط
خواهد بود فتعین تشیعه باعتراف الفانی کما لایخفی علی الاقاصی و الادانی طرفه آنکه
همین مجتهد فانی بمقتضای مثل مشهور در مواعظ حسنیه ابن ابی الحدید را از جمله علمای
اهل سنت میداند الغرض از معمولات علمای شیعه یکی آنست که بعضی را از طرف خویش
سنی قرار میدهند چنانچه ابن ابی الحدید را باقر مجلسی در حق الیقین از اعاظم اهل سنت
می نویسد و از تشیع بعضی انکار دارند تا نظر باول بکمال فراخ حوصلگی روایات دینیا از الطور
الزام پیش کنند و نظر بثانی طرق فرار مفتوح باشد و از داروگیر اهل حق نجات روده
امارا یعا پس لزوم موت علی الکفر برای تارک بیعت یزید از ین حدیث بهمین تمامی
علمای خود را بسفاهت و بلاهت و اعذار ساختن و خود را ابیایی این اکابر طائفه
خویش از گروه شقاوت پژوه کفار نگونسار ینداشتن تفصیل این اجمال آنکه صاحب
جامع الاخبار که از مشاهیر امامیه است و خاتمة المحدثین شیعین یعنی باقر مجلسی در بحار الانوار
ذکر آورده و دیگر کتب ابناء بر احادیث مرویه ایشان اعتماد میکنند از جناب سید العابدین
در باب تاکید گذاردن نماز بجماعت روایت مینماید قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

من كان جار بيت الله ولم يحضر الجماعة ثلثة ايام متوالية فعليه لعنة الله والملائكة والناس
اجمعين فان تزوج فلا تزوجوه وان مرض فلا تعودوه وان وقع فلا تعيدوه الا فلا صلوة له
الا فلا صوم له الا فلا زكوة له الا فلا حج له الا فلا جهاد له فان مات مات ميتة جاهلية يعنی
هر كس سه روز متواتر با وجود اتصال مسجد كما قال الشارح المازندرانی جماعت را ترک کند
لعنت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بحال او متوجه میشود و هیچ عبادتی از عبادات بدنی و مالی
و مرکب ازین هر دو از وی قبول نمی گردد و چون مریض شود عیادتش زنهار نباید کرد و موت
او موت جاهلیت است و در روایت دیگر در کتاب مذکور این است قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم اتانی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل مع کل واحد ثمانون الف
ملک فقالوا یا محمد الجبار یقرئک السلام و یقول بلغ امتک انه من مات مفارق الجماعة
لا یجد رائحة الجنة عندی ملعون و عند الملائکة ملعون و قد لعنتهم فی التورية والانجیل والزبور
والفرقان و تارک الجماعة یصبح و یمسی فی لعنة الله یا محمد تارک الجماعة لا استجیب له دعوة
ولا انزل علیه الرحمة و هم یهود امتک ان مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تشهدوا جنازتهم
منهم الخ بلفظه محصول این روایت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چهار
فرشته مقرب نزد من نازل شدند با هر یکی هشتاد هزار فرشته بود و همگی متفق الکلمه
شده بدین اهتمام می گفتند که ایزد تعالی و تقدس ترا سلام میرساند و میفرماید که باید
بشنود این وحی را بامتان که تارک جماعت اگرچه عمل او از همه عباد زاید باشد لیکن بعد
از موت بوی جنت نخواهد شنید و فرض و نفل و هرچه در راه خدا کند از وی مقبول نیست
و نزد من ملعون و نزد تمامی ملائکه ملعونست و در هر چهار کتاب بر وی لعنت نموده ام
و در هر صبح و شام بلعنت همقرین است و دعای او را اجابت نکنم و رحمت را
بر وی نازل نکنم و اینها یهود این امت اند اگر بیمار شوند عیادت ایشان نکنید و اگر بمیرند
بر جنازهای اینها حاضر نشوید و کتاب منتهی المطلب مولف امام اعظم امامیه موجود است
که خود بر تالیف آن نازش میکرد و یکی از معتمدین شیعه با بعضی از معتقدین او که برین
کتاب می بالید گفت که شیخ حلی لیاقت جمع و تالیف آن نداشت کتاب رافضی را که

که از علمای سنت و جماعت است بزیادت مذهب امامیه و اولا ایشان بسوی خود کشیدند
و بایین ضم ضمیمه آن کتاب را بزور زر برنام خود قرار داده و همچنین کتب متقدمین از
فقهای امامیه اینک حاضر ملاحظه رود کسی بسنت بودنش بمزید تاکید نیز قایل
نیست و احدی فتوی بر وجوب نداده مگر در جمعه و عیدین و عاقبتش استحباب است
لا غیر بلی بعضی از متاخرین که رسایل در تاکید جماعت برای رواج محدثات خود و
حضور امرا و سلاطین نزد خویش نوشته اند دغدغه بوجوب آن داشته اند چنانچه
از مواعظ حسنیه که موضوع آن همانست که گفتم می توان یافت اکنون
بعضی دیگر از احادیث درباره ترک جماعت از اصول اربعه باید شنید
حدیث صحیح عبد الله بن ابی یعفور از صادق علیه السلام موجود است قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لا صلوة لمن لا یصلی فی المسجد مع المسلمین الا من علة
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا غیبة لمن صلی فی بیته و رغب عن جماعتنا و من رغب
عن جماعة المسلمین وجب علی المسلمین غیبته و سقطت بینهم عدالته و وجب هجرانه
و اذا رفع الی امام المسلمین انذره و حذره فان حضر جماعة المسلمین و الا احرق علی
بیته و عن عبد الله بن ابی یعفور ایضا قال هم رسول الله صلی الله علیه و آله باحراق قوم
یصلون فی منازلهم و لا یصلون الجماعة فاتاه رجل اعمی فقال یا رسول الله انی ضریر البصر
و ربما اسمع النداء و لم اجد من یقودنی الی الجماعة و الصلوة معک فقال له النبی صلی
الله علیه و آله شد من منزلک الی المسجد حبلا و احضر الجماعة و عن عبد الله بن سنان قال
سمعته یقول ان اناسا کانوا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله ابطأوا عن الصلوة
فی المسجد فقال رسول الله لیوشک قوم یدعون الصلوة فی المسجد ان نامر بحطب
فیوضع علی ابوابهم فیوقد علیهم نار فیحرق بیوتهم انتهی ما نقل من صحاحهم الغرض باین همه
اخبار که شنیدی حال تفرق فرقه بمقتضای فرقوا دینهم و کانوا شیعا و تنفر ایشان
از جماعت کالشمس فی رابعة النهار است بلکه از بنای ایشان آیت کریمه ان علینا
جمعه و قرآنه را ان علینا [illegible] علی جمع کرده ان

مجید را چنانچه باید قرائت کرده آیت کریمه إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ
الْمُنْكَرِ را بر تنها نماز گذاردن دلیل می آرند و کلام عربی مبین را فارسی میسازند چنانچه
در در منفوات خادم مشهدی مذکور است قال الله تبارک و تعالی وَلَوْ جَعَلْنٰهُ قُرْاٰنًا
أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ اٰيَاتُهُ ءَاَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ فِيْ اٰذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ
عَمًى اُولٰٓئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيْدٍ واکرین قدر قناعت نکنی
و حدیثی دیگر از کتب معتبرین امامیه در خصوص میته جاهلیه مستدعی شوی هنوز کیش خالی
نیست اینک الفین شیخ علی امامیه امام اعظم رفضه موجود است حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم درباره کسی که بلا وصیت از جهان بگذرد مات میتة جاهلیة فرموده اند و
حال وصیت هم از قرآن و حدیث و فقه بیر ظاهر است و ازینجا خطای قاضی رطل بوق
شوشتری کاسه لیس شیخ حلی و منجم طوسی در احقاق الحق عیان شد جائیکه این قسم حدیث
را مقیس علیه گردانیده و گفته که حدیث فلان مات میتة جاهلیة در عرف عرب دلالتی
جز بر کفر ندارد و الحمد لله که معنی حدیث که از عبد الله بن عمر نقل کردند و سخن در آن میرود
انچه بذهن قاصر در امد موید بحدیث جعفر نیست چنانچه صاحب تفسیر نور الثقلین بذیل تفسیر
آیت کریمه يَوْمَ نَدْعُوْا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ الآیه نقل کرده عن [illegible] الساباطی
عن ابی عبد الله علیه السلام لا یترک الارض بغیر امام یحل حلال الله و یحرم حرام الله و هو
قول الله تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من مات بغیر امام مات میتة جاهلیة فمدوا اعناقهم و فتحوا اعینهم فقال ابو عبد الله
علیه السلام لیست الجاهلیة الجهلاء فلما خرجنا من عنده قال لنا سلمان هو والله الجاهلیة
الجهلاء و لکن لما رایکم مددتم اعناقکم و فتحتم اعینکم قال لکم کذلک انتهی ملتقطه +
محصل حدیث آنکه روزی امام صادق علیه السلام فرمود که زمین گذاشته نمیشود بدون
امام که حلال کند محللات را و حرام کند محرمات را و معنی قول الله تعالی یوم ندعوا الخ همین
باز فرمود که رسول خدا فرموده است هر که بمیرد بدون امام موت او بموت جاهلیت است

مخاطبین گردنهای خود کشیدند و چشمهای خویش را گشادند و قصد سوال [illegible] امام
فرمود از این جاهلیت جاهلیت کفار مراد نیست راوی گوید هر گاه رخصت شدیم و
بیرون آمدیم سلیمان با گفت والله که جاهلیت جهلا مراد بود و لیکن امام از شما تقیه کرد و بد
اعناق و شیخ اعین را بچشم دیده آنجا از معنی مراد نمود آمدیم بر آنچه از سلیمان منقول است
و محصولش آنکه امام ترسید و خلاف حق گفت فهو یا علی المدعی و هو اقرار علیه رضی الله
عنه بلا امتراء مع ذلک این امر مخالف روایت کلینی و دیگران از جامعین اصول است
که امام صادق در کتاب آسمانی مامور باظهار حق بود و منهی از خوف مردم پس خرافات
این شخص و مانند او کی کسی از عقلا گوش تواند کرد که جز کذب و نفاق [illegible] دیگر نیست
و اگر این همه کذب و دغل را دغل ندهند چگونه از جهله کسی باور کند که این مفتریات
بحضرات ائمه اهلبیت توسل داشتند این همه [illegible] این دشمن اهلبیت افشاء
راز امام کرده و ائمه هدی علیهم السلام قتل انبیاء را که در قرآن مجید به یهود نسبت نموده اند
به اذاعت راز و افشای اسرار تفسیر کرده اند و کتاب اصول کلینی و جامع الاخبار [illegible]
بران دارد که اذاعه و اظهار در حقیقت کشتن ائمه اظهار است قول چنین دشمن [illegible]
می توان شنید بلی مزخرفات این اشقیا برای اولاد معنوی عبدالله بن سبا بکار می آید
کما لا یخفی علاوه در این حدیث باعتراف شیعه دال است زیرا که تقاضت امام را
کافر [illegible] مادامیکه از توحید یا نبوت یا معاد مثلا انکار نکند چنانچه از ذو الفقار
مومن جالسی و هم کتب دیگر که فاضل اخباری نوشته عیانست پس سخن اهل حق را
چرا گوش نکنند و در حاشیه کلینی که از ملا صالح است قریب معنی این است [illegible]
یافته چنانچه بر ناظرین مخفی نیست عجب است که این [illegible]
مقام بر سنگ حیرت نمی شکنند و خنجر استبعاد بر گردن نمی نهند و سنان [illegible]
و سینه اش نمی خلد و گریبان انصاف او تا بدامن چاک نشد [illegible] الطاقت
لسانی قاصر باید کرد [illegible] که فتوی بر موت علی الکفر بر این تارک جماعت و
[illegible] وصیت [illegible] نویسند و صراحة خلاف سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم

مسکین شد بلکه ترک جماعت را تا سه روز متوالیا گناه کبیره هم ندانند تا بکفر چه رسد بهره
ازین امور بدیهیه و نتایج ظاهره منکر شدند پس از کدام حجت و برهان که آخر مرکب
از مقدمات خواهد بود الا مسیه الزام داده شود چه قدر مناسبت بحال اقاویل
و اباطیل علمای شیعه وارد کلام شیخ رئیس در مفتتح طبیعیات شفا به بیان مذاهب
مستفیده بر مانیدس و مالیسوس در مبادی طبیعیات حیث قال بعد توجیه کلامهما
الذی الی آخره لیس بجز اینکه سر الستک باید زد و سینه را بدشنه باید سپرد
و الا این فی الضا فیها از کتوان خواست بعض است که حضرت شکی از یک بیالت
که از ... فی بدا عضال مبتلا می باشند باین اشارات و تلویحات و تنبیهات فی پرده
دست از شفا و نجات برداشته بقانون نوازی علاج خود را منحصر داشته مانند ذبل
از خلو بطن بفریاد و فغان آیند یا از ضیق عطن بسکوت و خاموشی گرایند نعوذ بالله
من الخرافات و المزخرفات اما خامسا پس محتمل است که عبید الله بن عمر
مخاطب خود را از کثرت لشکر یزید و قوت و شوکتش و مردن و کشته شدن بجهت
عدم بیعت از ان ترسانیده باشد که شاید از استماع این امور زیاده تر شورش نماید
و عرق غیظ و غضبش زیاده از ان بحرکت آید و برای الزام عبید الله بن عمر بگوید که مرا از کثرت
فوج یزید پلید و قهر و غلبه او می ترسانی و آیت قرانی کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ
فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ را نمی خوانی و هنوز کلام
جناب مرتضوی در وقتی که فاروق اعظم بنفس نفیس خویش بجهاد اهل فارس استشاره کرد
انی ان هذا الامر لم یکن نصره و لا خذلانه بکثره و لا بقله الی آخره علاوه آن کدام وقت
بود که تنها بی یار و مددگار بر این مردود سیه کار خروج کرده بودی و تا دمشق دو منزلی
سه منزلی آن شقی رفتی چنانچه تفصیلش از کتب معتبره شیعه در سابق گذشت و نیز
بساست که هرگاه شخصی را مقتضای نور ان حقانی سلطان قوی مغلوب میسازد حالا
کری او با نچه صریح مخالف مقتضای طبع و صور علمیه او در ان میباشد نمی گشتند بلکه طریق
تفهیم و تبلیغ ... و نرمی در کلام می باشد و از ینجاست که حضرت هارون در مخاطبه حضرت

موسی کلیم الله که در شدت غضب و اندوه بود دست بر سر و ریش مبارکش انداخت
بسوی خود کشید و عتاب کرد که چرا قوم را گذاشتی و بمن ملحق نشدی کما فی ملل شیخ
المشایخ و قد اخبر عنه الله تعالی بقوله فرجع موسی الی قومه غضبان اسفا
فرمود یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی ولا براسی اقتضای عطوفت برادری که
زیاده بر عطوفت و رافت پدری است بیاد آید و موجب انطفای غیظ و غضب گردد
و این جنس است که روبروی صاحب غضب کلام کسی که متکلم و مخاطب هر دو او را
مقتدای خود میدانند و طاعت و انقیاد وی را باعث سرخروی دنیا و دین اعتقاد
میکنند میخوانند و ممکن که در قبال عبدالله بن عمر همین معنی مذکور شده باشد که اگر بتوجیه
و تهدید عبدالله بن مطیع خواهم پرداخت موجب زیادت شورش و تطویل تقریر و
و حرج خواهد شد پس بهتر که از لفظ حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بی تعرض مقدمات
اخری محل استنباط خود دانسته اعلام نمایم تا او ازین اراده باز آید و خود را از بیعت
نقض و بیعه اندوست لشکریان آن شقی از مظالم و جور آنکه گشته نامی آفاق اند [illegible]
و هیچگاه نشنیده که عبدالله بن عمر اینهم دانسته باشد که منهج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در امثال این مقامات از خلع بیعت بجهت سفک دماء بسبب حقیت و اهلیت آن
حکام و امرا و برطالب علوم مثل آفتاب روشن است که منصب این مسکین از کتابت
منصب اهل استدلال است و تنزلات این فقیر شکسته بال بنسبت توجیه و ایجاد احتمال
و خود این فاضل در مناظره مولانا رشید المتکلمین جابجا افاده فرموده که الموجه کالمانع
یکفیه الاحتمال الصحیح کما وقع من اهل المناظره به التصریح پس بدون رفع این احتمال
محض تشبث گویا از اجلای بدیهیات است اعتقاد عبدالله بن عمر حقیت امامت یزید
بر فضلا مستعد پنهان است اما سادساً پس بنابر آن گفت که آنچه شیعه در
توجیهات احادیث ثابت بیعت و منع امام حسین علیه السلام شیعیان را از خروج بر
معاویه و عدم بیعت و منع امام زین العابدین زید بن علی را از خروج بر بعضی از خلفا بمراد اصلاح حال
این بزرگان ناقل میفرمایند از منقولات خیال بود چرا که شیعیان عراق و زید شهید

صریح نظر نمودند که این متغلبین قوت و شوکت و عساکر بسیار دارند شما از عهدهٔ مقابلهٔ
ایشان بر نمی آئید در ظاهر بسبب خلع بیعت یا خروج خود را کشتن مدهید آنکه از غایت
خیرخواهی معاویه و امثال او انقدرها اشمئزاز طبع بهم رسد و پند و وعظ باین دلگرمیها
فرمایند و شیعیان عراق و اقارب خود را باز دارند اما ساختگی این است که اگر
شغف و وله بیعت متغلبه میداشتند میبایست که بیعت یزید را قبول میکردند در وقت
معاویه بن ابی سفیان که در پی اخذ بیعت از عبدالله بن عمر و امثال او بود و هیچ دقیقه
در اصرار و الحاح و حیلها که درین باب مبذول نداشت کما فی التواریخ فی مذهب
الامامیه مثل تاریخ اعثم الکوفی و کتاب الامامة والسیاسة لابن قتیبة الاصفهانی بانه وقتی
که یزید در ایام ریاست انکار از بیعت خویش بقتل عبدالله بن عمر و اقران او نامه نوشت کما هو
دانایان او در پی اخذ بیعت شدند باینکه عبدالله بن عمر هجرت اختیار میکرد و در مکه مشغول
نمی نمود و خود را از بیعت باز نمیداشت بلکه دست بیعت بر دست او میگذاشت و این امور
بر اهل سنت ظاهر و از تصفح کتب سنی و شیعه پوشیده نیست ابومخنف مذکور که از علمای محدثین
امامیه است کما عرفت انظار روایت میکند فکتب یزید الی الولید بن عتبة کتابا یقول فیه
اما بعد فاذا قرأت کتابی هذا فخذ لی البیعة علی من قبلک عامة وعلی هؤلاء النفر الاربعة
خاصة فمن لم یبایعک منهم فانفذ الی برأسه مع جواب الکتاب والسلام ازینجا بطلان افادهٔ
تازه که سنی و مقتدا و مقتدی او در جواب عبارت ایضاح لطافة المقال فرموده پیدا
و هویدا شد و آن عبارت اینست پس جای شیون و گریبان چاک کردنست بر مصایب
اهل بیت رسول الثقلین که ابن عمر را در خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام چنانکه بعد ازین
عنقریب می آید تردد دامنگیر شود حتی که از روی توریه و خوف هم بیعت نکند و در خلافت
یزید بمقتضای مزید موانست و مؤالفت خار شبهه در دامن دل نخلد و با او بیعت بر
بیعت خدا و رسول کند انتهی بلفظه زیرا که از عبارت ابومخنف صریح معلوم شد که یزید در
اخذ بیعت از عبدالله بن عمر تشدد بسیار نمود و بقتل او حکم کرد اما هجرت و اثر دادن
او در کلام ابومخنف در مقام دیگر افاده نموده گفته کتب یزید کتابا الی عبدالله

بن عباس اما بعد فان ابن عمک حسینا و عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبیر لووا عنقی
و لحقوا بمکة مرادین للفتنة و معرضین انفسهم للتهلکة بالجملة انچه این بزرگ نوشته
و تشنیعات بر عبد الله بن عمر کرده از قبیل قصه حضرت حمزه و عمرو عیار است که بوئی
از مطابقت لنفس الامر ندارد و جز بر خرافت و سفاهت بر چیزی محمول نیست و هرگز
با پیشه اهل استدلال [illegible] این مشکی بیت انشای فارسی دارد و از علم کلام
بهره [illegible] نیست بیچاره بجز این عبارت آرائی و خامه فرسائی دیگر [illegible]
مسوبل النفس و تخییل بیجا چون این همه تقاعد و تخلف و هجرت عبد الله بن عمر [illegible] مردم
از بیعت یزید پلید [illegible] و در قصه یزید باید معلوم نیست که برای [illegible]
که با وجود قدرت بر قتال معاویه چنانچه بدلیل گذشت و تخلیه امام حسین [illegible]
[illegible] و جوش و خروش [illegible] بعد از وفات [illegible]
انقیاد [illegible] ثبوت [illegible] خلافت راضی شدند [illegible]
و اگر [illegible] امام [illegible] درباره سرپرستی بنی امیه فرض کرده شود [illegible]
[illegible] دار و تخطیه امام حسین علیه السلام معاذ الله [illegible] کفر [illegible]
عقلا صحیح [illegible] دریافت که اگر یزید در وقت امام حسن برای سلطنت جلوس
میکرد خدا و ایشان از بیعتش هم دریغ نمی نمودند بلکه [illegible]
وا ویلاه [illegible] که [illegible] بنی امیه قدر دانی اعمال ایشان نکرده [illegible]
در بیعت خلفای این گروه کمال شغف [illegible]
طریقه [illegible] التفات نمی [illegible] و از [illegible] و لا این [illegible]
و [illegible] شغف و ولا [illegible] الامر [illegible] عهد
[illegible] بود [illegible] فرق [illegible]
بیعت [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible] خود اگر [illegible]

پشیمان نخواهند داشت که خلعت و تهمت و منقبت خلافت معاویه بخشیدن بدست
خود از دست نشسته جگر خوارش که گلوی حق جوی جناب سید الشهدا بریدن است ای کاش
حسن مجتبی خون امام حسین را باین مرتبه رایگان نمیدانستند و ایشان را در حقن دماء
مسلمین قرار میدادند نعوذ بالله من تلک المقالات الفاسدة علی اصولهم الموضوعة
الفاسدة و سیجیء حال بعض اخوته الاخر مثل محمد بن الحنفیة و عمر و بیان انهم مثل اخوة یوسف
علیه السلام فیما فعلوه من ترک الصداقة والحب والقائه فی غیابت الجب اما
[illegible] پس ثانی نیز برای عبد الملک بن مروان در وقت بیعت عبد الله بن عمر
موضوع است و سند صحیح مطالعه تواریخ و کتب اخبار است و از آن دریافت میشود
که در ابتدای حالش که [illegible] قبل از خلافت او را کمال عبادت و خوف و خشیت
[illegible] بودند و ذکر جمیلش در مجالس و محافل مینمودند در علم و فضل بر امثال و اقران
خویش مزیتی تمام داشت و در ضبط احادیث و استنباط مسائل فروعیه از ادله
شرعیه اصولیه بمرتبه کمال و حظ وافر رسیده بود و این علوم و تبحر او را از خدمت
ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها و صحبت ذی النورین و ابی سعید و ابی هریره و ابن عمر
وغیرهم حاصل گشته شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله تعالی در تاریخ الخلفا میفرماید
وقال ابن سعد كان عابدا ناسكا بالمدينة قبل الخلافة وقال ابن الزناد فقهاء المدينة
سعيد بن المسيب وعبد الملك بن مروان وعروة بن الزبير وقبيصة بن ذؤيب و
قال ابن عمر ولد الناس ابناء وولد مروان ابا وقال عبادة بن نسي قيل لابن عمر انكم
معاشر اشياخ قريش يوشك ان تنقرضوا فمن نسأل بعدكم فقال ان لمروان ابنا
فقيها فسلوه وقال عبيدة بن رباح الغساني قالت ام الدرداء لعبد الملك ما زلت
اتخيل هذا الامر فيك منذ رأيتك قال وكيف ذاك قالت ما رأيت احسن منك محدثا
ولا اعلم منك مستمعا وقال الشعبي ما جالست احدا الا وجدت لي عليه الفضل الا عبد
الملك بن مروان فاني ما ذاكرته حديثا الا زادني فيه ولا شعرا الا زادني فيه انتهی پس اگر
[illegible] بهمین علم و فضل [illegible] جمیله و [illegible] اخلاق و [illegible] بیعت

وتقوی که از عبد الملک بن مروان میکردند اگر عبد الله بن عمر فریب خورده بیعتش در آن
ایام کرده باشد استبعادی ندارد چه او بر اصول سنیه معصوم نبود نه بعلوم
لدنیه اتصاف داشت مستبعد اینست که حضرت امام زین العابدین قبل از انکه نامه
سفارشش ایشان به نایب او رسد مدح او نمودند و با وجود علم ما کان و یکون او را
ستودند کما فی الوافی وغیره من الکتب المعتبرة فی مذهب الامامیه آیا جناب
امام سجاد زین العابدین را اشتباهی مثل عبد الله بن عمر رو داد بجهت انکه او در ان
وقت بیکاری متوجه نبود یا انکه حال این برگزیده های ایزدی برزعم امام حسین در
درباره خوشامد و تملق با جمیع اوراق شجره موصوفه فی القرآن کما نطقت به اخبارت
الامامیه هیچ بود اگر کسی بکتب مذکوره رجوع نماید و شروح صحیفه سجادیه را تتبع فرماید خواهد
دانست که بکمال طوع و رغبت و عدم اجبار و اکراه در مداهنه و خوشامد تخصص زینب حضرت
امام ممدوح کوشیده اند حتی که از فحوای آن پیدا خواهد شد که تقدیم درین امور برانش
طرف ثانی واقع شده **بالجملة** اگر امامیه گویند که عبد الملک بن مروان در آغاز
خلافت خود بعنوان شایسته بود و بسیرت نیک قلوب ناظرین می ربود چنانچه روایات
ایشان نیز نظر با نسخی دارد و جناب امام زین العابدین باعتبار ظاهر و آغاز
حالش نوشت انچه نوشت و فرمود انچه فرمود هیچ تشنیعی درین باب بر عبد الله بن عمر
متوجه نمی شود و الا مقتضای علم ما کان و ما یکون کجا باقی میماند و فراوان حیرت در
سید ها که با خیر الخلائق و قسمت سید المرسلین طریقه نبوی صلی الله علیه و آله وسلم که حالش در
زندگی الفت از نام باشد و بعد از مردن حشر آنها بصورت اخس حیوانات ——
بلکه اخس اجناس و انجس انجاس مسخ شود یعنی بهیکل و شکل [illegible] می آید بدون خواهش
آنها تقدیم [illegible] خوشامد [illegible] این قصه هوش ربا و حیرت افزا در بکابه چهاردهم
از [illegible] العالم [illegible] افزانت [illegible] الطویل بهمین عنوان
[illegible] الوشا عن الامام عن عبد الله
[illegible]

فسئلته فاغتسل فقال ان ابی کان قاعدا فی الحجرة ومعه رجل یحدثه فاذا هو بوزغ یولول بلسانه
فقال ابی للرجل اتدری مایقول الوزغ فقال لا علم لی بما یقول قال فانه یقول والله لئن ذکرتم
عثمان بشتیمة لاشتمن علیا حتی تقوم من ههنا قال وقال ابی لیس یموت من بنی امیة میت الا مسخ
وزغا قال وقال ان عبد الملک بن مروان لما نزل به الموت مسخ وزغا فذهب من بین یدی
من کان عنده وکان عنده ولده فلما ان فقدوه عظم ذلک علیهم فلم یدروا کیف یصنعون ثم
اجتمع امرهم علی ان یاخذوا جذعا فیصنعوه کهیئة الرجل قال ففعلوا ذلک والبسوا الجذع درع
حدید ثم القوه فی الاکفان فلم یطلع علیه احد من الناس الا انا وولده انتهی بلفظه یعنی عبد الله
بن طلحه میگوید که روزی از جناب امام صادق علیه السلام پرسیدم که حال وزغ چیست فرمود
که نجس العین است وتمام او ممسوخ است هرگاه او را بکشی باید که غسل کنی باز قصه او بیان
فرمود که روزی پدر بزرگوار من در حجره نشسته بود وشخصی دیگر با آنجناب مکالمه می نمود که ناگاه
وزغ واویلا کرد وآواز داد پدر بزرگوار من از مخاطب خویش پرسید که میدانی که این جانور چه
میگوید جواب داد که مرا علمی نیست فرمود این جانور میگوید که بخدا سوگند است که اگر عثمان را
به بدی یاد خواهید کرد ودر حق او سب وشتم خواهید نمود من علی را شتم خواهم کرد تا اینکه
مجلس منقضی شود باز پدر بزرگوار من فرمود که از بنی امیه کسی نمی میرد مگر مسخ میشود بصورت
این جانور وفرمود که عبد الملک بن مروان هرگاه از جهان سفر کرد وبصورت این جانور
مسخ شده روبروی فرزندان خودش رفت وگذشت فراوان حیرت همه کس را روداد
بخیال شان نمی گذشت که اکنون چه می باید کرد باز رای شان برین اتفاق کرد که شاخ وچوب
را بصورت انسانی ساختند وزره آهن بران پوشانیدند باز درکفن پیچیدند بر همین کسی غیر
از من وفرزندانش اطلاع نداشت ووجه پوشانیدن زره از بیان مجلسی در کتاب مذکور
چنین معلوم میشود که ثقل حاصل گردد واگر کسی دست بکفن او رساند شاخ وچوب را نداند
صیده برا از امثال این قصص حاشا که حیرتی باشد زیراکه این حکایات را که امامیه
در باب وزغ وبوم شوم ودیگر جانوران معلوم در کتب دینیه خود از ائمه اطهار نقل میکنند
وسر افتخار بران دارند نسبت بمجموع این نوع قصص که در بحار وکتب اصول امامیه یاد

معتبره و طرق متکاثره مرویست نسبت آحاد مبهمات اعداد هم نیست مگر حیرانی که دارم
از بیعت فرزندان عبد الملک با نها را امام معتقد دارم که چون معمول و مرسوم همین بود
که بنی امیه وقت تسلیم جان بجان آفرین با جیاد و تیغ درآیند و مقصود انجز کردند پس تحیر و تفکر
درین امر یا وصف وقوع این سوانح مرة بعد اولی و کرة بعد اخری و آنکه حالیا چه باید کرد
چه معنی داشته باشد کما لا یخفی علی من له عقل سلیم و ذهن مستقیم و حیرت دیگر
آنکه علمای امامیه قاطبة در تواریخ می نویسند که جسد حضرت عثمان تا چند روز در فلان مقام
افتاده بود و متکلمین ایشان دست از عاقبت اندیشی برداشته لب یاوه ازا و اوراق را مشتمل
نامه های اعمال سیاه کردند و در مطاعن ذی النورین تقریر نمودند که کسی از صحابه التفاتی
بدفن ایشان نکرد و بتجهیز شان نپرداخت و اهل حق به بعضی از وجوه نظیر این قول مشهور نیست
درو عکوس را تا بحال آرایند که بطرق اولی و آخرین امامیه در بیان بعثت بجاست ... بهیچ
و یاوه سهو است زیرا که دفن و کفن و آنچه بدان تعلق دارد وقتی متصور میشود که جسد نامی
و نشانی باقی ماند لیکن صحابه مقدور خواسته بود لذا هر اخبر مجهول شدن جای الی از امامیه
در باره ذی النورین صدور نخواهد یافت تو شکایت نره محدثات عبد الله بن سبا و اولاد
معنوی او جز آب شمشیر امام مهدی نخواهد نشست خدای عزوجل در باره خلافت آن
امام انام دعای اهل حق را بزودی مستجاب گرداند تا مکاید امامیه و محدثات و بدعات جمله
از صفحه هستی محو و منسی گردد و هر یکی از شریران جماعت امامیه علی التقیة اصول الا
بجزای اعمال خود رسد اما تماشا لیس چه دلالت حدیث بای دلالت کائنت
بر آنچه که اقرار بیعت از عبد الله بن عمر قبیل از خواهش عبد الملک بن مروان بود بیان
فرمایند محتمل است که بتوضیح خواهش طرف ثانی دریافته عبارت بتحریر مکتوب کرده
باشند عجیب است که مدعیان مدعی التقالید در توجیه حدیث عبد الله بن عمر که درو
طلبیدن مطلع و ... آمیخته که دلالت دلالت مطابقی یا التزامی باشد و درین دعوی
و ... از دلالات ثلث ثابت نکنند که این تقدیم که امام بیچ تحقق تواند شد اما
تماشا اینست پس تعریف بیعتی که در حق عبد الله بن عمر نمود و بر طبق دل مشتق عار از غفلت

و تعامی و عدم تتبع روایات مذهبش درباره مقبولین علمای امامیه [illegible] در این مقام بر بیانات
اجمالی می‌آییم و ناصحین و ناقلین را ایقاظ می‌نماییم که محمد بن حنفیه و اصل اصول خلفای عباسیه
از مقتدایان فرقه‌ی امامیه با وجودیکه در آیات قرآنی و سور باطاعت امام حسین علیه السلام
و مقاومت یزید بود تخلف تام از امام نمودند و محمد بن حنفیه در ادای مراسم اخوت بر بنا
قدیم قایم نشده بلکه بزیارت یزید پلید بدمشق رفته و دو صد هزار درهم نقد و امتعه فاخره
و اقمشه نفیسه صد هزار دیگر علاوه بر آن از یزید گرفته و بغیر از شرب خمر بعد از شهادت و قتل
امام حسین چیزی و امری برای آن شقی تجویز نکرد و بزعم ایشان رسول الثقلین او را امیر المومنین
می‌گفت و حسد و رشک او با حسین آنچنان نیست که تواریخ و کتب سیر و حدیث امامیه
از آن مملو و مشحون نباشد و لهذا امیر المومنین و امام حسن وقت وفات بالخصوص او را
وصیت [illegible] و امام حسن و امام حسین مخاطب کرده اند بتاکید تمام پرداخته چون [illegible]
کرد [illegible] در مقام [illegible] اخلاص نیست و با این همه آنچه با امام سجاد [illegible]
سلوک بجا آورد از غایت [illegible] نتوانند پوشید چرا امامیه را کسی نیست که آن [illegible]
را [illegible] نقل نمایند چنانچه از کتاب خرایج الجرایح بعبارت فارسی [illegible]
[illegible] می‌شنو که محمد بن حنفیه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام با امام زین العابدین
علیه السلام [illegible] کرد که [illegible] است که [illegible] امام و [illegible]
السلام در جواب او فرمود که ای عم [illegible] محمد بن حنفیه [illegible]
نزاع میان ایشان ممتد شد آخر الامر امام در جواب او فرمود که ای عم بیا تا برویم نزد
حکمی محمد بن حنفیه گفت کدام حکم است امام گفت برویم پیش حجر الاسود باتفاق نزد
حجر الاسود آمدند امام زین العابدین محمد بن حنفیه را گفت که اول تو سوال کن که خلافت
حق کیست او سوال نمود هیچ جواب نشنید امام زین العابدین بعد از آن دست بدعا برداشت
و خدا را باسمای عظام بخواند و طلب آن کرد که حجر اسود را بسخن آورد پس روی بحجر کرد و
گفت که بحق آن خدائیکه مواثیق بندگان خود در ابر تو مرابط ساخته ما را خبر کن که امامت و
وصایت بعد از حسین بن علی علیهما السلام حق کیست حجر اسود بر خود جنبید چنانکه نزدیک بود

که از جای خود برخاست و بزبان فصیح عربی گفت ای محمد مسلم دار که امامت و وصایت بعد از
حسین بن علی حق علی بن الحسین است آنگاه محمد بن حنفیه تسلیم نموده و پای مبارک
حضرت امام را بوسیده بعد از این منازعات و آنچه از اوصاف محمد مذکور شنیدی
صاحب کتاب خرایج و دیگر اتباع و اشیاع او را اعتقاد همین است که محمد بن حنفیه جهت
ازاله شکوک و اوهام مستضعفان آن ایام در مقام اظهار آن نقض و ابرام شده بود نه
آنکه فی الحقیقه در امامت آنحضرت منازعت می نمود انتهی اکنون دو سه حرف
در ترجمه او که قاضی در مجالس المؤمنین ذکر کرده گوشزد کن و در باب که این قاضی او را
در صدر مجلس چهارم جا داده بلفظ سید التابعین در حقش گفته و در کتب ملای مجلسی
مدایح او مسطور و مذکور است اما احوال عبد الله بن عباس که تخلف صریح از امام حسین
نموده چنانچه تفصیل آن بهمین الفاظ از کتب معتبره شیعیان خواهی دریافت جائیکه
درایت امر متنازع فیه کلام دراز کشیده و [illegible] در رساله [illegible] العین از آن رفته از مجالس
المؤمنین شوشتری بشنو که مدایح و مناقبش را در اوراق بسیار ضبط کرده چند از
اوصاف جلیله اینست عبد الله بن عباس از اعاظم صحابه پیغمبر صلوات الله علیه و آله و افضل
اولاد عباس و مرید و تلمیذ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در رکاب آنحضرت
[illegible] ملازمت نموده و [illegible] او در علم تفسیر و فقه و حدیث مشهور و مستغنی از
ایراد است بلفظه هر که [illegible] اطلاع یافتی دلیلی بر اصول مشخص برای تدین و
جلالت این بزرگان [illegible] نباشد که بیعت قتل امام حسین [illegible] نمود
و [illegible] اشتغال بجهت شهادت نداد و با آنهمه تاکیدات که خطیب بسر منبر ادا
[illegible] و گفت که فردا بسوی عراق میروم هر کس که آرزوی شهادت داشته باشد همراه
[illegible] [illegible] مقتول بشود این بزرگان نوشته که [illegible] انتن کند
[illegible] [illegible] سبب تخلف ورزیدند و هر کتاب حادث [illegible]
و حضرت [illegible] بن حنفیه بجهت اقربیت داخت انجم ترقی نمود چنانچه اشاره

نمود ہم و تفصیل حکایات بر مقام خود بتصریح اسامی کتب معتبرہ امامیہ بعد ازین خواہیم گفت
انشاء اللہ تعالی کاش حضرات امامیہ تصریح فرمایند کہ آن شبہہ و تردد چہ بود غالبا بر اصول
شیعیان وجہ تردد آنست کہ خواب امام حسین را مانند منامات فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا
از قبیل اضغاث احلام دانستہ کما سیجئی بیانہ ایضا انشاء اللہ تعالی و ازینجا
باطل میشود آنچہ امام اعظم حلی نزد امامیہ در جواب سید مہنا بن سنان بن عبد
الوہاب نوشتہ و این مقدمہ از رسالہ سید مذکور منقول میشود صورت سوال ما الذی یقول
سیدنا الامام العلامۃ فی محمد بن الحنفیۃ ہل کان یقول بامامۃ اخویہ و امامۃ زین العابدین
ام لا و ہل ذکر اصحابنا لہ عذرا من تخلفہ عن الحسین علیہ السلام و عدم النصرۃ لہ ام لا و کیف
یکون ذلک حال من اہل السعادۃ و کیف یکون الحال ان کان تخلف عنہ بغیر عذر و کذا ک
عبد اللہ بن جعفر و امثالہ یعنی محمد بن حنفیہ امام حسن و امام حسین و زین العابدین رضی اللہ
عنہم اجمعین را امام میدانست یا نہ و علمای ما در بارہ تخلف و خذلان امام حسین کہ
او و عبد اللہ جعفر و امثالش ارتکاب نمودند چہ عذر بیان کردہ اند و صورت جوابش
قد ثبت فی اصول الامامیۃ ان ارکان الایمان التوحید و العدل و النبوۃ و الامامۃ
و السید محمد بن الحنفیہ و عبد اللہ بن جعفر و امثالہما اجل و اعظم من اعتقادہم خلاف
الحق و خروجہم عن الایمان الذی یحصل بارتکابہ الثواب الدائم و الخلاص من العقاب
الدائم و اما تخلفہ عن نصرۃ الحسین علیہ السلام فقد نقل انہ کان مریضا و یحتمل فی عذرہ
عدم العلم بما وقع لمولانا الحسین من القتل و غیرہ و بنوا علی ما وصل من کتب الغدر
الیہ و توہموا النصرۃ لہ علیہ السلام یعنی در مذہب ما ثابت شدہ کہ امامت از اصول
ایمان است و ثواب دایم و خلاص از عذاب جہنم بران مترتب است پس چگونہ در
بارہ این بزرگان اعتقاد باید کرد کہ از دائرہ ایمان بیرون رفتہ و از امامت
ہر سہ کس منکر شدند و وجہ تخلف محمد آنکہ او مریض بود و محتمل است کہ علم بانچہ واقعہ
نداشت و بنای تخلف شان اینست کہ اہل کوفہ نصرت خواہند کرد ما را ضرورتی نیست
من بعد مخفی نماند کہ سید مہنای مذکور چنانچہ علمای امامیہ تصریح کردہ اند عالم متبحر است

دعوی سید بود و اجتهاد میکند چنانچه از رسالهٔ مذکور این امر هم هویداست منجر به تعجب دارم
از شیخ حلی یعنی امام اعظم ثانی رفضه که اصول کلینی هم از نظرش نگذشته که از احادیث
بیشماری که بطرق مختلفه در او مرویست بوضوح می انجامد که ائمه سابقین مید [illegible]
اثنا عشریه [illegible] نام دارند و محمد بن حنفیه در خلوتی زجر و توبیخ با امام زین العابدین بعمل
آورده و انتساب [illegible] قرار داده و دعوی امامت آغاز نهاده و زید شهید که نیز از اولاد
[illegible] با عوی سید دلالت بر آن میکند که او قطعی یقینی است و مرتبه شهادتش مثل
[illegible] امامت امام باقر را تکذیب نمود و گفت که کسیکه جامه زنان پوشد [illegible] اثبات
امامت [illegible] امام [illegible] شد در کتاب نقد المحصل که استاد حلی بتصحیح [illegible] ده که ابطال
او [illegible] که امام صادق [illegible] که امام لاحق اسمعیل [illegible]
یا موسی یا [illegible] شیخ حلی [illegible] اعتقاد کرد که امامت از اصول
است و [illegible] شروع نمود که چگونه تجویز کنیم که این بزرگان اهل بیت از ان معرا باشند [illegible]
جهات مگر این تبری لابد بود که [illegible] تا مکالمتش رسید و هنوز او در آن [illegible] تحقیق نشده [illegible]
الغرض تفصیل این مباحث و آنکه پیشوایان رفضه مثل شیطان الطاق و هشام بن سالم و زراره هم خبری
نداشتند که بعد فلان امام امامت کیست در چند جزو کلان بفصول جیده مسمی [illegible]
مندرج گشته که مزیدی بر آن بخیال کسی نگذشته و هر کسیکه مطالعه آن پرداخته بالیقین دانسته
که مضمون امامت ائمه اثنا عشر بطور امامیه از هیچ ثابت کردن [illegible] و بالخیر [illegible] و از کی
از ان [illegible] کرد و انکار من الوقوف [illegible] که شیخ حلی با همه [illegible] هم سبیل [illegible]
برادر محمد بن حنفیه و [illegible] دروغ ریزی کرد حقیقة بامامت کیشی و ناعاقبت اندیشی
[illegible] زیرا که اهل سنت اینچنین مقالات را درباره ابن مطهر [illegible] توانند داد بلکه بطریق
او [illegible] امامت [illegible] از فروع است و در آن ثواب و عقاب [illegible]
شیعه [illegible] بدان مترتب است بمذهبشان [illegible] لاجرم ضرور افتاد که
[illegible] ابن مطهر [illegible] تقلید او را [illegible] نهادند [illegible]
را بچشم روشن [illegible] و تعالی شیخ حلی [illegible] و جواب

ادریه

بذر حیمان است بلی انچه بر اصول رفضه که سخن سازی و کاوتازی است می شنیدند و انطباقها
کلی می گزینند تقریرش انکه تخلف محمد بن حنفیه و عبد الله جعفر و عبد الله عباس رضی الله عنهم
ملحمین برای آن بود که عقیده مستضعفین آن زمان که فاقد بصر و بصیرت بودند بوقوع معجزه
خاتم نبوت در باب اخبار واقعه کربلا و کرامت سید الشهدا قوت گیرد و توانایی پذیرد
پس ناگزیر شد که این بزرگان که اطبه و حاقی بودند از امام حسین علیه السلام تخلف
شده در راه خذلان روند تا اهلبیت باتعاب و آلام گرفتار آیند و با بتلای انواع ظلم
و ستم جان دهند و این واقعه بظهور معجزه نبوی و حضرت امام حسین سر سبز دیده مستضعفین
شود و ثواب اخروی برای متخلفین افزاید و بالاخر بحصول فواید دنیوی بکار آید و خون
بهای سید الشهدا ابواب سیر بروی ایشان کشاید چون دانسته شد که بهترین دلیل در
توثیق و تحسین این بزرگان تخلف و مخالفت امام حسین و قول بامامت یزید است که
از بحار الانوار مجلسی و روضة المتقین پدر بزرگوارش برای عبد الله بن عباس و ابن
حنفیه عیان میشود و کتب تاریخ هم تایید آن میکند پس میتوان گفت که غبار کدورت امامیه
بر تفسیق و تکفیر عبد الله بن عمر معاذ الله من ذلک بنابر آنست که او چرا در بیعت یزید
توقف و تخلف کرده بود و بعد از واقعه شهادت امام حسین چرا بروی خروج نمود
و مردم را بر او شورانید و دایم در مثالب او و ابرملا گفت افعال عبد الله بن عمر از انکار
بیعت یزید و قبول نکردن درهم و دینار معویة بن ابی سفیان باوصف کثرت و انزوا و
حیرت و باحقاق حق پرداختن باهل سنت پیروان شیعه اولی و شغف دوله بریزید
که از محمد بن حنفیه ثابت شده و پاره از آن شنیدی بجناب متکی و اولیای دوتش
از کاسه لیسان کوفه تابعین عبد الله بن سبا عین مزید ولای اهل بیت سید انبیا
صلی الله علیه و آله و سلم مبارک باد جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و بر ناظر
اخبار سابقه این کتاب پوشیده نیست که عبد الله بن عمر هرگز از بیعت امامت
و خلافت امیر المومنین تخلف نورزیده فلا حاجة الی الاعادة آری افاده تازه
اینست که ابن میثم بحرانی در آخر شرح نهج البلاغة گفته و اما عبد الله بن عمر فالتجا

الی اخته حفصة زوجة النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعد ما بایع لامیر المؤمنین وتلکأ
عن حرب الجمل وقال قد اعجزتنی العبادة عن الفروسیة والمحاربة فلست مع علی ولا
مع اعدائه انتهی بلفظه واز این عبارت نیز عیان شد که عبدالله مذکور بیعت خلافت وامامت
جناب امیر بعمل آورده وحاشا که ابن عمر رضی الله عنهما خاک تهمت قتل
ذی النورین را بر دامن پاک امیر المؤمنین افشانده باشد وتقاعد چندی را از اصحاب
در حروب بغاة مبطل خلافت راشده آن خاتم الخلفا تصور نموده باشد این همه
از خیالات نفسانی و وساوس شیطانی است که بخاطر مسکین و مجتهد الزمانی خطور کرد.
بلی ارشد تلامذه حضرت مرتضوی یعنی عبدالله بن عباس که اخوت … داشتند و جلالت
واخلاص بی نظیر بودند که او وقت … که در بصره از جانب مرتضوی … نشسته
تمامی مال بیت المال را با وجود ترک رفاقت آن جناب … الفرار
و در بلده طیبه مکه معظمه با مدت تمام آسوده شده و درین تخلف ونفاق الامر … و تقلید گوشه
اختیار نموده بود و نصیحتیکه حضرت امیر در مکتوبات شریفه اندراج … اعظم …
در دل آن صدیق صمیم اثری نکرد بلکه بر آن شوخی کرده جنگ … که … ما کان
دیگران داشتند پرداختند وعیاذا بالله آن جناب را بتهمت قتل … و …
… ساختند چنانچه مرزا محمد مانند … در کتاب … الله تعالی …
… را بابت … نقل می نماید قال الکشی روی علی بن یزداد
الصائغ الجرجانی عن عبد العزیز بن محمد بن عبد الاعلی الجزری عن خلف المخزومی البغدادی
عن سفیان بن سعید عن الزهری قال سمعت الحرث یقول استعمل علی علیه السلام
علی البصرة عبدالله بن عباس فحمل کل مال فی بیت المال بالبصرة ولحق بمکة و
ترک علیا علیه السلام وکان مبلغه الفی الف درهم فصعد علی علی المنبر حین بلغه فبکی فقال
هذا ابن عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی علمه وقدره یفعل مثل هذا فکیف یؤمن من کان
دونه اللهم انی قد مللتهم فارحنی منهم واقبضنی الیک غیر عاجز ولا ملول قال الکشی شیخ من
الیمامة ذکر عن علی بن بلال عن الشعبی قال لما احتمل عبدالله بن عباس بیت مال

البصرة وذهب به الى الحجاز فكتب اليه علي بن ابيطالب عليه السلام من عبد الله علي
بن ابيطالب الى عبد الله بن العباس اما بعد فاني قد كنت اشركتك في امانتي ولم يكن
رجل من اهلي اوثق منك لمواساتي ومؤازرتي واداء الامانة الي فلما رايت الزمان
على ابن عمك قد كلب والعدو قد حرب وامانة الناس قد خزيت وهذه الامة قد فتنت
قلبت لابن عمك ظهر المجن ففارقته مع المفارقين وخذلته مع الخاذلين
فانك لم تكن تريد الله بجهادك وكانك لم تكن على بينة من ربك وكانك انما كنت تكيد
امة محمد صلى الله عليه وآله وسلم على دنياهم وتنوي غرتهم فلما امكنتك الشدة في خيانة
امة محمد صلى الله عليه وآله وسلم اسرعت الوثبة وعجلت العدوة فاختطفت ما قدرت
عليه اختطاف الذئب الازل دامية المعزى الكسيرة كانك لا ابا لك انما حدرت
الى اهلك تراثك من ابيك وامك فسبحان الله اما تؤمن بالمعاد او ما تخاف من سوء
الحساب اما يكبر عليك ان تشتري الاماء وتنكح النساء باموال الارامل والمهاجرين
الذين افاء الله عليهم هذه البلاد اردد الى القوم اموالهم فوالله لئن لم تفعل ثم امكنني
الله منك لاعذرن الى الله فيك فوالله لو ان حسنا وحسينا فعلا مثل الذي فعلت لما كان
لهما عندي في ذلك هوادة ولا لواحد منهما عندي فيه رخصة حتى آخذ الحق واريح الجور
عن ظلمهما والسلام قال فكتب عبد الله بن عباس اما بعد فقد اتاني كتابك
تعظم علي اصابة المال الذي اخذته من بيت مال البصرة ولعمري ان لي في بيت
مال الله اكثر مما اخذت والسلام قال فكتب علي بن ابيطالب عليه السلام فالعجب
كل العجب من تزيين نفسك ان لك في بيت المال اكثر مما اخذت واكثر مما لرجل
من المسلمين فقد افلحت ان كان تمنيك الباطل وادعاءك ما لا يكون ينجيك من
الاثم ويحل لك ما حرم الله عليك عمرك الله لانت المهتدي اذن فقد بلغني انك
اتخذت مكة وطنا وضربت بها عطنا تشتري مولدات مكة والطائف تختارهن على
عينك وتعطي فيهن مال غيرك واني لاقسم بالله ربي ورب العزة ما يسرني ان ما
اخذت من اموالهم لي حلال ادعه ميراثا فلا غرو واشد باغتباطك تأكله

فكان عجيب الذي عرضك على ربك وما المحل الذي يمنعني الرحمة والبعد

تلك ولايت حين ساس والسلام فكتب اليه عبدالله بن العباس اما بعد

لئن ترث على خواسد لان القى الله بجميع ما في الارض من ذهبها وعقيانها احب الي من ان

القى الله بدم رجل مسلم انتهى باز در ترجمه خزيمة بن ثابت مرويست روى محمد بن

عيسى عن عبيد عن محمد بن سنان عن موسى بن بكر الواسطي عن الفضيل بن يسار عن

ابي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول قال امير المؤمنين عليه السلام اللهم العن ابني

فلان وفلان واعم ابصارهم كما عميت قلوبهم الاجين في رقبتي واجعل عمى ابصا

رهما دليلا على قلوبهما ونيز از فضيل بن يسار درين كتاب روايت است از ابي جعفر

عليه السلام قال اتى رجل فقال ان فلانا يعني عبدالله بن عباس يزعم انه يعلم كل

آية نزلت في القرآن في اي يوم نزلت وفيمن نزلت قال فاسأله فيمن نزلت

من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا وفيمن نزلت ولا ينفعكم

نصحي ان كان الله يريد ان يغويكم وفيمن نزلت يا ايها الذين آمنوا اصبروا

وصابروا الخ **تحصيل بعضي از فقرات** اين روايات آنكه چون عبدالله

بن عباس از جانب امير المؤمنين بر بصره دست يافت تمامي مال را همراه گرفت

وحق تعلق مساكين روا [illegible] در مفارقت مرتضوي گذاشت [illegible] تمام در مكه آمد و آنجا نشست

كرد وكنيزان خريد وبصحبت آنها مشغول بود حضرت امير نيز از استماع اين خبر

وحشت اثر بر خود [illegible] و زار زار گريست و گفت پسر كاكا و برادر جناب سيد

المرسلين با وصف اين علم و فضل چنين خيانت و خذلان نمايد آنچه از

ديگران چه تمام توان برد باين قدر اكتفا ساخته نامه طويل الذيل نزد او ابلاغ

نمود مضمونش آنكه در امانت خود مثل تو ديگري را در اداى امانت و اخلاص

نديدمت [illegible] گاه ديدي كه دشمن بر [illegible] هجوم آورد و زمانه در پي مخالفت افتاد

[illegible] دوست دشمن [illegible] داشتي پس [illegible] شد اين همه

اخلاص و امانت [illegible] مانند گرگ

هوق مسلمین مشغول شدی از خدا نمی ترسی و اعتقاد بروز حساب نداری
بیوه و اهل هجرت نکاح میکنی و کنیزکان میخری بخدا که اگر حسنین چنین میکردند
هرگز رخصت نمیدادم و انتقام واجبی میکشیدم عبدالله بعد ادراک مضمون نامه امیر
المؤمنین عالم ما کان و ما یکون جواب نوشت که این همه که از قلم شما چکیده بوی از نفس
الامر نداشته من آنچه از مال بصره گرفته ام کمتر از انست که در حصه من می افتاد حضرت
امیر چون بر نامه او اطلاع یافت زیاده تر متغیر شد و بتشدد تمام که مزیدی بر آن
متصور نباشد زیب رقم نمود که ترا دنیا فریب داده هرگز این مال بر تو حلال نیست
فریب نفس مخور و عذاب آخرت را برای خود مهیا مکن باز عبدالله بن عباس در
مکتوبی یاد کرد که تطویل بسیار بکار بردی و درازنفسی سپردی بخدا سوگند میخورم
که ملاقات خدا با وجود گرفتن تمامی مال دنیا نزد من بهتر است از انکه پیش خالق
ارض و سما روم و خون مسلمانی بر ذمه خود داشته باشم انگاه حضرت امیر بتمامی
بر ملامت او و برادر او معاذ الله مشغول شده فرمود آنچه فرمود و هم از ائمه هدی
ماثور است که آیت کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا
هم آیات دیگر که دانستی در شان عبدالله بن عباس و بزرگان اوست [illegible]
اهل استقرا مخفی نیست که درین چند حدیث مثالب این بزرگ زنهار محصور
نمی شود بلکه مطاعن شیخ و محدثین محدثین بر کثرت آن دلالت دارد انشاء الله
تعالی بیانیکه مخاطب در حق عبدالله بن عباس چیزی نوشته در مقابله ان تحقیق شارح
نهج البلاغة یعنی ابن میثم بحرانی و پدر بزرگوار مجتهد الزمانی خواهم آورد انشاء الله
تعالی که دلالت بر همین امور میکند الغرض ازین مقام این قدر معلوم شد
که عبدالله بن عباس با این همه عداوت و دشمنی جناب ولایت و فسق و فجور
حضرت امیر را نادم بنیان ربانی نمیدانست و بصدور این گناه که اکبر کبایر بود بجناب
ولایت جناب [illegible] را تشنیع می نمود بخلاف عبدالله بن عمر که هرگز بر جناب
مرتضوی هیچ تهمتی نکرده و هیچ ریبی در خلافت راشده آنجناب نداشته هر چند

ذیل و قال این متکی که بابات و کرات تکیه بر جای بزرگان زده جوابهای دیگر
بخاطر مستحضر است نابرده فالاختصار برین وجوه عشره قناعت کرده بنقض بقیه
هفوات مجتهد الزمانی میگرائیم دگره آرزو از دل مشتاقین میکشایم **قوله**
این دواهی عظمی و رزایای کبری الی آخره **اقول** ازین تقریر بر عاقل بخبیر منکشف
تواند شد که در رساله قدیمه محمد علی فقیر را نزده اند چه ذکر حوادث مذکوره برای
آنست که عبد الله بن عمر نظر بهمین سفک دما و تخریب مدینه سید الانبیاء صلی الله
علیه و آله و سلم بعد از وقوع واقعه کربلا خالعین بیعت و ناگسستن صفقه را شنیع کرده
بود امام برحق بودن یزید پلید و صلاحیت و حقیقت آن عبید از ان لازم نمی آید
زیرا که این امور اگر نزد عبد الله بن عمر برای یزید حاصل می بود بایستی که در قبول
بیعتش باشد عبد الملک بن مروان بزعم مشکی و مجتهد الزمان تقدیم بر خواهش یزید
می نمود چه جای آنکه بترغیب معاویه بمجموعها درین باب سودی نکردند بلکه تشدد است
قلبی و لسانی یزید را انجم عبد الله عمر وقعی نباشد کما عرفت آری چون سفاکی و بیباکی
آن متغلب شقی بغایت ظهور رسید و شداید ظلم و ستم آن فاجر پلید بنهایت
قصوی انجامید اگر ناچار بیعتش تن در داده و بفرض محال لفظ بیعت او بر زبان
آورده باشد یعنی از خروج بر ان شقی القلب سرو کاری ندارد و تا که امر او بعصیان
الهی وارد نشود در بیعت او بود بعید نخواهد بود چون اهل مدینه نظر بکمال خبث طینت
آن شقی و اعتماد بر جمعیت خویش در مقابله آن ستمگر اراده نکث مصمم کردند عبد الله
بن عمر بنابر خیر خواهی این جماعت حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یاد دهانید
و حقوق آشنائی بتقدیم رسانید و خواست که فتنه فرو نشیند خالعین با دنیا مدد و
فلاح و رستگاری خود را در قلع دانستند یزید بدنصیب هرگز پاس ایمان و اسلام
و رعایت حق مدینه ذی جیش الانام علیه و علی آله و آبائه الاف التحیة و السلام نکرده
دست از هتک و تخریب مدینه کوتاه شد و واقعه کربلا از صبر تا حد شد هواداران و غمخواران
سید الشهداء نیز با وجود یکه آفتاب بدعتش درنیامده بود و سفاکی و بیباکی یزید آن قدر

ابزار

بنظر رسیده از خروج بر یزید منع میکردند و میگفتند که بر حرف و حکایت کوفیان
مغرور مشو مقصود آنها نزد علمای امامیه نیز همین بود که حضرت امام حسین را از شداید محن و
مصایب فتن باز دارند اگر مجتهد الزمانی غور کنند آخر از منع آنحضرت و نهی از فریفتگی با قول
غداران بی اخلاص با وصف مظنه وقوع در مهالک چه بر می آید و مآل اینهمه بیانات و وعظ
و تذکیر عبد الله بن عمر نزد عبد الله بن مطیع میکشد یا نه باز حکم عدم جواز بر خروج امام حسین نزد
مجتهدین امامیه از ان مواعظ بمعرض اثبات نمی رسد پس حکم عدم جواز بر خروج اهل مدینه
بعلت حقیت امامت یزید چنانچه در اذهان مجتهد و سرآمد متکلمین مذهب اوست هم ضرور نیا
نباشد و بر تقدیر تهم عالی مخاطب در هر دو جا از امام حسین و عبد الله بن مطیع ارتکاب ما لا یجوز فی
الشریعة باعتقاد عبد الله بن عمر و عقیده دیگر مخلصین امام حسین خصوصا عبد الله بن عباس
که شمه از وصف شان بقلم آمد لازم می آید نعوذ بالله من شرور نفسه و من سیآت
اعماله **قوله** و یزید که بیانا الخ **اقول** قبل از آنکه جناب مجتهد بانتحال مقال متکلمین
برادران صوری و معنوی او مشغول شود و به سرقة افادات شان در آمده و مذکر استحدیث
مذکور و ما یتعلق به پردازد این حدیث را دیده بمیزان عقل و فراست سنجیده ام که هرگز
بر حرمت خلع دلالت ندارد و عبارة المشکوة هذه از روایت مذکوره یعنی حدیث
جامع الاصول روایتی دیگر صریح تر است که این تاویل علیل را در ان گنجایش
نیست و اگر چه ایرادش برای مولانا سامعه خراشی است الا بحکم ضرورت امیدوار
عذر و عفو گستاخیست در صحیح بخاری در کتاب الفتن آمده حدثنا سلیمان بن حرب
قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معویة جمع
ابن عمر حشمه و ولده فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول ینصب لکل غادر
لواء یوم القیمة و انا قد بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله و انی لا اعلم عذرا اعظم
من ان یبایع رجل علی بیعة الله و رسوله ثم ینصب له القتال و انی لا اعلم احدا منکم
خلعه و لا تابع فی هذا الامر الا کان الفیصل بینی و بینه انتهی عبارت الحدیث ا
از برای خدا اندکی ملازمان ملاحظه فرمایند و چشم حق بین وا نمایند که شواهد قرآنیا

چه در این حدیث بنظر می‌آید یکی آنکه پیش وی خشم و اولاد خود این بزرگوار نیز
جای توریه بوده است با آنکه اینهمه توابع و مطیعان او بودند و بالخصوص که باشد
منع از فتنه بقدری که مذکور شد کفایت میداشت آری اگر در حضور یزید اینچنین با جواب
رو میداد البته این احتمال صورتی میداشت که بدینگونه کذب گمان انحراف خود را
از خاطر او برداشت دوم تمسک او بمحظوریت غدر که دلالت بر وقوع اصل بیعت
بطوع و رغبت دارد سوم قول او که با این مرد بیعت بر بیعت خدا و رسول کرده‌ایم یعنی
بیعت کذائی متصور نیست الا با کسیکه نائب و خلیفه صدق نبی است و اگر چنین بیعت
منحصر در صلاحیت و استجماع شروط امامت نباشد لازم می‌آید که اگر شخصی با ملک
یهودی یا نصرانی بیعت نماید و آن ملک با وجود تجاهر بکفر بودن وقت بیعت گرفتن
منافقانه باین کلمه لب بگشاید که بیعت میکنم بر بیعت خدا و رسول و مبایع هم بعقیده
استحق داشته باشد این بیعت هم در واقع بیعت خدا و رسول واقع شود و شکست از آن
نقض عهد و غدر با خدا و رسول بود و لا یرتضی هذا القول ادنی من ذوی العقول فضلا
عن الفاضل المجیب افضل العلماء انتهی الی قوله خار شبهه در دامن دلش تخلد و با او
بیعت بر بیعت خدا و رسول کند انتهی مختصرا آ هم بر عدم دلالت این حدیث بر حرمت
خلع یا تنش آنکه علمای فریقین خلفا عن سلف تصریحا نموده‌اند که بسا اوقات شئی فی نفسه
جایز یا مستلزم مثوبات کثیره می‌باشد لکن بنظر مفاسد منع از آن نمایند و از اینجاست
که مرد جوان را در حالت روزه از تقبیل زن منع کرده اند و در ایام مقرری از مباشرت
ما تحت الازار باز داشته چنانچه در کتب فقهیه و احادیث فریقین بر جای خویش مفصلا
است و حال آنکه اباحت این چیزها نیز بر جای خود مفصل است کما لا یخفی و بروایت
شیخ صدوق در کتاب الاعتقادات حضرت امام صادق علیه السلام در حق شخصی
که نام بنام دشمنان واقعی آنجناب را بدی گفت جهت آن ذم نمودند و گفتند مالک لعنک الله
تعرض بنا و قد قال الله تعالی وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ
عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ یعنی لعنت کند او را خدا تعالی بما تعرض میرساند و نمیداند که حق تعالی

از سب اصنام نهی فرموده تا کفار در حق او تعالی زبان درازی نکنند و بر همه اهل کتاب روشن است که هجو اصنام و بد گفتن کفار لیام فی حد ذاته از قواعد مقرره دین اسلام است بنظر بمفسده مذکوره منهی عنه و ممنوع است عبد الله بن عمر نیز برای حفظ جان و ناموس خود و تمامی اهل مدینه از راه خیر خواهی بجا آورد و حدیث مذکور را روایت کرد تا از خلع باز مانند و در امن و امان باشند بطلان واقعی و حرمت خلع اهل مدینه و حقیت امامت یزید با اعتقاد عبد الله بن عمر لازم نمی آید چنانچه نهی امام صادق از سب و تبرای اعدای نفس الامری اهل بیت مستلزم اعتقاد آنجناب بحسن سیرت و محبت ایشان نزد شیعه نمی باشد مدعی اجتهاد تقلیدی مسکی از ملاحظه الفاظ ای عذرا الی آخره زیاده تر در شوریدگی و خیرگی افتاده روایات کتب معتبره خود را بطاق نهاده از انجمله قصه طویل است که باقر مجلسی در بحار الانوار یعنی مجلد عاشر وارد کرده ملخصش آنکه روزی حضرت نبوت در خانه جناب ولایت قصد افطار صوم کردند امیر المومنین بجهت عدم تیسیر طعام از چند وقت بغایت خجل بود که ناگاه خاتون قیامت قاب طعامیکه کاهی مثل آن ندیده بودند روبروی جناب سید المرسلین مهیا فرمود جناب امیر از غایت غیظ و غضب متغیر شده نگاه تیز بجناب فاطمه زهرا انداخت حضرت خاتون بفراست دریافت و رو باسمان کرد و گفت خدایا تو نیک میدانی که گناهی از من صدور نیافته که باعث تغیر و بیمزگی علی ابن ابیطالب باشد امیر المومنین فرمود کسبحان الله ای ذنب اعظم الی آخره یعنی هیچ گناهی ازین زیاده خواهد بود که از چند وقت قسم شرعی میخوری برانکه چیزی نخورده ام و طعامی در خانه موجود نیست الی آخر القصه بطولها اینهمه قیاسها بین معصومین در خلوت خالی از اغیار رو داد اگر عبد الله عمر نظر بنگاهداشتن اهل مدینه رسول مقبول از تشدد ظلم و دواهی خلع آنها را بنا بر حفظ جان از غایت خیر خواهی بعد بتغیر فرماید بعید نباشد و بر فهم مجتهد برای جناب امیر علیه السلام قیاحتهای بسیار درین حدیث لازم می آید سبب غیظ و غضب بر جناب سیده و اتهام بیش خمی آب با وجود این قسم احسان یعنی آوردن قاب طعام که موجب رفع ندامت حضرت امیر

علیه السلام بود کما لا یخفی علی اولی النهی و حاشا جنابه عن ذلک **و اگر بعد**
حصول مرتبه عصمت برای ائمه هدی امثال این احادیث را تجویز نمودند و در مرتبه
اعتبار نمی شمارند اهل حق نیز این امور را احتمال نمی آرند بحکم محفوظیت و عدالت
عبدالله بن عمر و مدایح و مناقب او و بعد از انکار شدیدش از بیعت یزید و آنکه هرگز
او لیاقت این امر ندارد و اختیار هجرت و انزوا و تشنیع بر آن قدوة الاشقیا
کما لا یخفی **علاوه** بعد ازین بر اصول امامیه هویدا میشود که عصمت ائمه اطهر قبل
از مرتبه امامت هنوز در مقام بحث و نظر است و ضرورت آن در وقت امامت
است و بلا ریب قصه تخیر امیر المومنین بر جناب سیده مورد عن اذیتها فقد آذانی
بیشتر بود از رحلت مبارک حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم نه در وقت امامت حضرت
امیر چنانچه [illegible] **للعبد** کذا ثبت کتاب طب ذکی از حدیث امام حسین بجواب
شیعیان عراق که قصد خروج بر معاویه کرده بودند و امام حسین را تحریض بران
نموده و تعجب است از تشیعت کلام خود نقل خواهد نمود غفلت ورزیده عبارت سر آمد
[illegible] که این [illegible] انصاف باز باید دید که نتواند و قرائن صحیحه دلالت بر
عدم جواز خروج بر معاویه دارد و بر تطبیق فهم مسکی ارکیه بالت و مجتهد مستند آرای اجتهاد
و جلالت لازم می آید که معاویه امام برحق بود زیرا که امام حسین بخطاب شیعیان خود
این کلام فرموده نه روبرو و مذهب ظاهر است که از اتباع و اشیاع خود قبل تقیه
نمی باشد سیما شیعیان کوفه که با ثنا عشری بودن انها در رساله لبصارة العین
اشاره رفته و سعی تصریحه بعد ذلک ان شاء الله تعالی **و اگر منع** از خروج برای حقن
دمای انها بود تعلیل آن با ظهار شوکت و کثرت عساکر و غلبه معاویه و وجوب تقیه
بسبب عدم امکان مقابله و مقاومت و مانند آن از خط نطفت شیعه در اصلاح
اهل خلافت چنانچه از امام حسن در علل الشرایع و از امام حسین در کتاب امامت
و خلافت
از دستان مرویست لازم بود بر مقولات علمای شیعه و مسکی ارکیه بالت حدیث صحیح
را در باب اعتقاد عبدالله بن عمر بحقیت خلافت یزید از نصوص قطعیه با لاتر دانند

آمده از حدیث جامع الاصول مید انند پس نظر بانچه بزرگان ش در کلمات عرب عربا
تصحیح کرده بعضی از دقایق امور بر آورده اند حاشا که بر مجرد بیعت عبد الله بن عمر
دلیل باشد چه جای اعتقاد بامامت حقه یزید پلید **ایضاح این ابهام و تفصیل**
این مرام آنکه محققین امامیه در تاویل دعای بعضی از حضرات ائمه هدی اعنی الهی عصیت
و ظلمت و توانیت بر طبق تصریحات صاحب لوامع الانوار و شرح اربعین و دو صیغه
صیغ متکلم واحد را بر صیغ مجموع غایب حمل میکنند و در بیان معنی آن میگویند که الهی ان
شیعتنا عصوا و ظلموا و توانوا و باور نمی آید که منکر مذکور تجویز تواند کرد که اکابر او
لی انه بجواز حمل نمودن صیغه متکلم واحد بر غیبت و جمع آنگاه دلیلی و سندی در تحاورات فصحا
و بلغا یافته من ؟ ابن القیس با امثال این تاویلات بارده دیده لب گشوده باشند و بیک
المعنی در صیغه واحد متکلم که اساس وضع آن بر اختصاص و عدم اشتراک است نزد
پیشوایان او مجهول بوده از لفظ بایعنا که صیغه متکلم مع الغیر است و بنیاد آن بر
شرکت و معنی تغلیب بی تکلف و بلا ضیر ان صورت می بندد چگونه بیعت عبد الله بن
ثابت میتوان شد پس محتمل است که لفظ بایعنا از قبیل بیعت بعضی از اهل مدینه که بیعت
یزید بعد از ظهور شقاوت او در باره اهل بیت شکسته کرده بودند بعد از واقعه
کربلا و حره و جفاهای آن سر آمد اشقیا در باب اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و آله
وسلم قصد خلع بودند صدور یافته باشد که در خطاب آنها انا قد بایعنا هذا الرجل
گفته و اثبات بیعت عبد الله بن عمر از لفظ مذکور منکر ار که جلالت و نبالت او با
دانش را همی زیبد در وا باشد که در منهاج و دیگر کتب معتبره شیعه و سنی وارد شده و
بر عدم بیعت عبد الله بن عمر است مطلقا موید احتمال مذکور است و اگر کسی از مخلصان
و فدائیان این منکر مثل مخاطب مدعی که دکان اجتهاد خود را بر بضاعت مزجات
امثال اش آراسته و صاحب تحفه را در رساله ضمیمه مانند آن سارق دانسته گوید که
بر تقدیر بیعت حشم و خدم و عدم بیعت ابن عمر مخالفت تابع با متبوع لازم می آید و جه
ظاهر الفساد گوییم قطع نظر از آنکه این اشکال بر ما وارد نمی شود زیرا که مقصود از

در این مقالات مجرد الفاظ و تنبیه ناطلب [illegible] دیگر سامعین و ناظرین [illegible]

در سلک مذکور در اثبات بیعت از لفظ با یعنا که بظاهر نقض مدعای خویش فهمیده مصدر
نیست و تقریب دلیلش ناتمام است مدفوع است بانیکه صدق با یعنا نظر بجند کس [illegible]
که بیعت یزید وقت خطاب حاضر کرده باشند حاصل میشود ضرور نیست که تمامی حشم
خدم عبد الله بن عمر از مبایعین یزید باشند تا مخالفت اتباع با متبوع لازم آید مع
ذلک هرگاه حضرت امیر وقت خطبا ابوبکر صدیق ساکت و صامت بود و حسن
مجتبی دامن خطیب گرفته و قیام او بر منبر شریف روا نداشته و گوید یا ابا بکر انزل عن [illegible]
جدی کما اورده ابن حجر [illegible] عنه یدعون انه ورد فی روایات الفریقین و جناب [illegible]
بروایت علل الشرایع و مانند آن لقسم شرعی در مسجد [illegible] بر وی چنین فرماید که تا فعله
عن امری یعنی حسن فرزندم بتعلیم و تلقین من [illegible] ابو بکر نشسته بنا بر تقیه [illegible]
ازین عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی و جناب فاطمه زهرا با وجود مامور بودن
به پیروی جناب امیر مورد غضب الهی بودنش وقت عصیان آن امام چنانکه [illegible]
الانوار [illegible] فی الرسالة [illegible] کاشف [illegible]
[illegible] امیر [illegible] تقیه و استتار [illegible]
معاذ الله [illegible] تا دم بازپسین شعار خود سازد [illegible]
از [illegible] تقیه شان [illegible] نیز [illegible]
امام حسین با وجود بیعت نمودن [illegible] امام [illegible]
فرو نگذاشته و کلمات را [illegible] بر زبان راندلا [illegible] تصدیق
معنی بدین می خیزد و عجب که ما [illegible] بر [illegible] مزید و لا [illegible] الحقد و شیعه
عبد الله بن عمر نیز [illegible] امر مخالف متبوع [illegible] بیعت [illegible] و وقت خروج
عبد الله بن مطیع خیال [illegible] قتال [illegible] نداشته باشد
فرق اینست که اهلبیت امیر المومنین با وجود اعتقاد [illegible] بر خلافت خلفای
و عصمت و امامت او شان بر حسب مقتضای [illegible] بر [illegible] خلفای ثلاثه

اثنا عشریه عبدالله بن عمر که نه معتقد عصمت آقای خود باشند و نه نزول صحیفه را برو
او وقتی که اجتهاد را هم مساغی و مدخلی درین امور باشد و چون خود با ظهار
فرع بیعت [illegible] است پس محتمل که عبدالله بن عمر برای الزام آنها که بحکم ضرورت بیعت یزید کرده
بعد مهلتی اراده خلع نمودند و حالانکه ضرورت مذکور نزد عبدالله بن عمر بحال خودش
باقی و در خلع بر پا شدن فتنه مقطوع و متیقن بود حدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم روایت کرد تا الزام آنها که بتجویز شرعی بحفظ جان خود در بیعت یزید در آمده بودند
ببطلان حدیث متحقق شود **علاوه** کتب معتبره امامیه دال بر آنست که ائمه هدی چنانچه
از سنیان تقیه میکردند هم چنان از شیعیان نیز و این معنی بر هیچ کس از ناظرین کتب شیعه
و متتبع سیر این بزرگان و معاملات ایشان نسبت بخلفای عباسیه و غیر آنها که منسلک در
سلک تشیع بودند کما هو مخفی نتواند بود **معهذا** از بحار و مانند آن بوضوح می انجامد که
خود سلمان فارسی از ابوذر که جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عقد مواخات میان
ایشان محکم بسته بود تقیه میکرد و حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان [illegible]
کما لا یخفی علی ناظری الکتاب المذکور و از کتاب [illegible] نیز [illegible] است که اکثری
در آن وقت از تابعین براه اجتهاد میرفتند و خلاف آقای خود [illegible]
پس استحباب و استغراب [illegible] مذکور درباره عبدالله بن عمر [illegible]
و دلیلش مستلزم مدعای او نباشد **و اگر گویند** که باعث حمل صیغه های
متکلم واحد بر صیغ جموع غائبه در دعای مذکور آنست که عصمت این اوصیا بادله قطعیه
عقلیه بر جای خود ثابت شده پس حتی الامکان نقل را مطابق عقل باید کرد باین ضرورت
دست بر تاویل مذکور زدند **گوئیم** که سخن درین است که علمای شیعه صیغه متکلم واحد
را بر جمع غائب حمل میفرمایند و این امر بدون اثبات محاوره عرب عربا صورت
نمی بندد و ثبوت و عدم ثبوت عصمت را درآن مدخلی نیست و بعد تنزل و تسلیم دلالت
آن ادله بر عصمت ائمه اثنا عشر از اول تا آخر آن ممنوع است کیف لا و حال
آنکه علامه [illegible] دلیل عصمت امام که علمای طائفه بکمال تزئین و تنقیح در کتب کلامیه مانند

منجم طوسی خواجه خواجگان ایشان در تجرید و شیخ علی امام اعظم امامیه در منهج ذکر نمایند
ملزوم دور و تسلسل و وقوع هرج و مرج در قوانین شریعت و اطاعت بر تقدیر عدم عصمت
است و آن بعد از تسلیم جاری نمیشود مگر مقارن انتساب فعلیت امامت و از اینجا ثابت
می تواند کرد که این دعا بعد حصول مرتبه امامت است لاحتمال صدور ه بزبان کثیر قبل
ذلک ولو سلمنا فیحتمل که برای تعلیم و تلقین فرموده باشند چنانچه بر ناظر
تعلیقات میر علی نقی بر علل شیخ المشایخ مخفی نیست بالجمله سوق دلیل عصمت و انطباق
آن بعد های شیعه قبیل از امامت بزمان در از صورت نمی بندد و در وقت مذکور عصمت
از جمیع صغایر و کبایر عمداً و سهواً چه ضرور ومعاصه را معنی است آنچه مجتهد مسوّی
در آئینه حق نما بکمال الاطناب کما هو دابه وارد نموده تلخیص آن در چند سطر ثبت میکنم که
میرزا کاظم علی صاحب که مشتاق تحقیقی از خزانه غیب توقع دارد وی نعمت برای وی قسمت
و مالش بخیر کرداند بخدمت آقا احمد ظاهر نمودند که درین ایام در بحث امامت رساله
می نویسیم آقا پرسید که اعتقاد امامیه در باب نبی و امام آنست که از اول عمر تا آخر
آن از صغایر و کبایر معصوم می باشند از ابتدای عمر چه مراد و مراد از گناه کدام ظاهرا
اقوال علما مقتضی آنست که بعد از ولادت تا جمیع ترک معصوم و صوم و حج و زکوة
مثلاً نموده اند و نظر با محرم نینداخته و احادیث امامیه برخلاف آن ناطق است
بعد استماع این تقریر از میرزای مذکور مجتهد والشأن مرتبه ملقب آئینه حق نما بعبارة
قصه [illegible] در باب حل است چند سطور و ایراد بر کلام آقای مذکور میگوید که از کلام
[illegible] شد که امامیه در عقیده [illegible] [illegible] این غلط است چه امامیه را
[illegible] [illegible] [illegible] که انبیا و ائمه در جمیع
[illegible] [illegible] [illegible] نموده مخالف است
[illegible] عقاید [illegible] [illegible] عقیده آورده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ذوات مقدسه اهل بیت که از نور سید الانبیا آفریده شده اند [illegible]

که ورقی وغباری در طینت وخلقت وضمیر ایشان راه نیافته بلکه بمقتضای احادیث متعلق
ماند آن طینت ایشان از اعلی علیین است چنانچه اینهمه مطالب از ترجمه این عبارت عربیه
هویدا میشود ودر ذهن عوام مرتکز میگردد میگوید که حاصل مضمون آنچه شیخ صدوق گفته آنست
که اعتقاد ما در باب انبیا ورسولان وفرشتها آنست که آنها معصوم اند وپاک وپاکیزه از
آلودگیها ومرتکب گناهان صغیره وکبیره نمی شوند ومعصیت حق سبحانه وتعالی نمی کنند بلکه
آنچه مامورند بجا می آرند وکسیکه نفی عصمت کند از آنها در حالی از احوال بسبب پستیکه
او در امر حقیق باین حضرات حاصل نیست واعتقاد ما در باب انبیا [illegible] وائمه [illegible]
آنست که آنها موصوف بکمال علم می باشند از اول امور خود تا [illegible] احوال ودر هیچ
حالی از احوال متصف بنقص وجهل نمی باشند تمام شد حاصل کلام شیخ صدوق [illegible]
این کلام چنانچه می بینی آنست که آنها علیهم السلام در همه حال متصف بعصمت وکمال علم
می باشند وخلاصه کلام شیخ مفید که در شرح کلام شیخ صدوق فرموده آنست آنکه
مراد از عصمت که حق تعالی بانبیا واوصیا کرامت فرموده آنست که ایشانرا [illegible]
میدارند بتوفیقات بلطف خود را [illegible] بسبب آن از گناه [illegible]
وازیشان غلط در دین خدا صادر نمیشود وعصمت تفضل است [illegible]
وتعالی بر شخصیکه میداند که بعصمت الهی تمسک خواهد کرد [illegible] وعصمت [illegible]
معصوم قادر بر قبیح نباشد ونه او را مضطر میگرداند بطرف بجا آوردن فعل حسن
بلکه عصمت عبارت است از چیزیکه خدا میداند که هرگاه من به بنده از بندگان خود
عطا خواهم کرد او باختیار خود ارتکاب معصیت نخواهد کرد وهر یک از بنده چنین
نیست که خدا دانسته باشد که هرگاه من او را عطا خواهم کرد او گناه نخواهد کرد
بلکه کسانیکه خدا میداند که هرگاه ایشان را متصف بعصمت خواهد کرد گناه نخواهند
کرد آنها از جمله برگزیدها وابرارند چنانچه حق سبحانه وتعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ
سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ الآیه ونیز میفرماید
وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ونیز فرموده وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا

لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْاَخْیَارِ و انبیا و ائمه که بعد اینها رسیدند همه معصوم می‌باشند
در حال نبوت خود و امامت خود از صغائر و کبائر و عقل تجویز میکند که مندوبات را ترک نمایند
بدون عمد ترک کنند و تجویز میکند اینکه واجبات را ترک کنند زیرا که انبیاء [illegible] سید
المرسلین و ائمه ترک واجبات و مندوبات در هیچ حالی نمیکردند پیش از نبوت و امامت
خود و بعد از نبوت و امامت خود اما آنکه جناب شیخ این باب فرموده که تمام ائمه
کمال بوده اند در هر یک از احوال [illegible] کمال ایشان از در جمیع حالات [illegible]
اند برای خلق [illegible] در حدیث وارد شده است [illegible] اسلام [illegible]
و آله علیهم و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از اولاد [illegible]
ابتدای کمال عقول [illegible] حق تعالی [illegible] و نقص [illegible]
قبل از احوال [illegible] بصفات نقص [illegible] از حضرت عیسی علیه السلام [illegible]
عیسی و یحیی علیهما السلام بوده اند حصول کمال [illegible] با وجود صغر سن و قبل از
رسیدن [illegible] و این امریست که تجویز میکند آن را عقل و [illegible]
نیست ابوی تکذیب این اخبار و بهتر آن است که [illegible] در حکم معصومین
در حال نبوت و امامت توقف [illegible] در زمان قبل نبوت و امامت که آیا حالات
ایشان مانند حالات نبوت و امامت بوده است [illegible] یا عصمت [illegible]
برای ایشان از [illegible] حاصل گردانید حق تعالی عقول ایشان [illegible] بعض [illegible] ایشان
گردانید انتهی ترجمه کلام الشیخ المفید این کلام صریح است در اینکه جناب شیخ [illegible] انبیا
و ائمه علیهم السلام قبل از زمان نبوت و امامت متوقف بوده اند و موید کلام شیخ
مفید است کلام شیخ [illegible] که در سابق ذکر یافت و [illegible]
هم جواب اینکه کفایت میکند در وجود [illegible] ر وجود آن در بعضی از حضرات علیهم السلام
پس شاید که موجود بوده آن [illegible] وقت طفولیت غیر بالغ و اگر بود بصورت گناه
و نبود در حقیقت و اما [illegible] که در حقیقت گناه نبود [illegible] بعض حضرات
معلوم [illegible] گناه [illegible] بوده و ارتکاب آن بر ایشان حرام نبوده یا [illegible]

۱۶۳

مگر آنکه فرض کرده شود در بعضی افراد معصیت حصول نفرت طبایع خلایق بجهت آنکه
نیست دلیلی بر محال بودن صدور این فرد مانند ترک کردن نماز در حالتیکه طفل یکماهه یا یکساله
بوده باشد و ممکن نیست قول بمحال بودن ترک نماز بر امام علیه السلام از اول وقت
ولادت خود با وجود بودن ترک آن از جمله گناه کبیره پس هرگاه که نوعی از رجس چنانکه
بیان کردند موجود شد در بعضی از ایشان ولو از اول زایل گشت از و صادق آمد
ذهاب آن رجس از جمیع ایشان انتهی کلام مولانا [illegible] بالجمله اگر ما ولین
جمله عصمت و ظلمت [illegible] التقالی با قوال [illegible] علما میکردند و تصحیح حالات
ائمه که ما ادعی [illegible] آقا احمد المذکور [illegible] الباقر [illegible] قدر اقتضا می نمودند در
[illegible] تاویل سطور یعنی حمل صیغه متکلم واحد را بر [illegible] ثابت است انداختند ولیکن السنه
در محاورات عرب [illegible] وارد شده باشد [illegible] صیغه متکلم [illegible]
اگر این استعمال ملحوظ باشد چه قباحت [illegible] لازم می آید بلکه بطریق اولی این
احتمال در [illegible] عبد الله بن [illegible] جاری [illegible] و بر فرض و تسلیم [illegible] استبعاد و [illegible]
[illegible] باشد زیاده از استبعاد تاویل مذکور [illegible] ائمه هدی علیهم السلام نخواهد بود کما لا
یخفی [illegible]
شیخ صدوق [illegible] مذهب شیخ مفید و امثال او پس آنها را ضرور [illegible] تاویل [illegible]
کشیده گوئیم بر تقدیر تسلیم هم جواب [illegible] کلام [illegible] گذشته [illegible]
تقدیر [illegible] علاوه ضرورت تاویل [illegible] ثبوت نخواهد [illegible]
ولیکن بکسی [illegible] جهان [illegible]
[illegible] نظر خود [illegible] توانند گشت [illegible] ظلم و عدوان [illegible]
در امور دین و اتباع مناهی و اجتناب [illegible] اعتزال از اوامر الهی [illegible] ذوات مقدسه خود
شان بجهت ترک اولی کرده اند [illegible] صغائر [illegible] شیخ
ابن بابویه این امور یعنی حمل این چیزها بر ترک اولی و سهو و نسیان در غایت ظهور
[illegible] تاویل مزبور [illegible] خواهد کرد که در محاورا

عرب و فصحی و بلغا این قسم اطلاقات وارد شده باشد و الا این تاویل خاصةً
در واقع کمتر از تحریف یهود نخواهد بود قال الله تعالی اَفَتَطْمَعُوْنَ اَنْ یُّؤْمِنُوْا لَکُمْ
وَقَدْ کَانَ فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ یَسْمَعُوْنَ کَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ یُحَرِّفُوْنَهٗ مِنْۢ بَعْدِ مَا
عَقَلُوْهُ وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ و برین مقدار که شنیدی چگونه اکتفا نتوان کرد زیراکه
هنوز بسیاری از احادیث ائمه اهلبیت درین باب در کتب معتبره فریقین خصوصا
امامیه یافته میشود که دلالت بران دارد که شرکت متکلم در صیغه مع الغیر ضرور نیست
از انجمله حدیث مرتضوی کرم الله وجهه در کتاب شریف مرتضی ملقب به ثمانین که موسوم
به درر الفواید و غرر القلاید است و بعد ازین ان شاء الله تعالی در خاتمه این کتاب خواهد آمد دلالت
بران میکند که جناب امیر در جواب شخصی از یهود خذلهم الله تعالی فرمود که بعد از وفات پیغمبر
ما آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردیم و در التباس و اشتباه افتادیم زیرا که
منقول بنقل این معنی قبول کند که حضرت امیر دران اصحاب داخل باشند که اختلاف
و اشتباه از ایشان بظهور رسید چنانچه از شروح نهج البلاغه خصوصا شرح کمال ابن میثم بحرانی نوشته
بوضوح می انجامد حیث قال وقال له بعض الیهود ما دفنتم نبیکم حتی اختلفتم فقال انما
اختلفنا عنه لا فیه و لکنکم ما جفت ارجلکم من البحر حتی قلتم لنبیکم اجعل لنا الها کما لهم الهة
قال انکم قوم تجهلون اراد انا لم نختلف فی نبوته و نشک فی ذلک و انما وقع خلافنا
عنه لسبب اشتباه ما جاء عنه من کتاب او سنة علی من لا یعلم ذلک منا و اما
انتم فقد اختلفتم فی ان لکم صانعا ام لا حتی قلتم لنبیکم اجعل لنا الها و ذلک یستلزم شککم
فی نبوة نبیکم بالاولی انتهی بلفظه الشریف اکنون معین شد که صیغه متکلم مع الغیر
را اطلاق میکنند و خود متکلمین دران شریک نمی باشند پس مجرد لفظ بایعنا در کلام عبدالله
بن عمر رضی الله عنهما مفید مدعای شیعه نخواهد بود و هو المطلوب بلکه در کتب تواریخ
بلکه شروح کتب حدیث مثل صحیح بخاری و غیره علمای فریقین بنص صریح کرده باشند
که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما بیعت یزید نکرده بود در ابتدا و در انتها آری بیعتش با عبدالملک
مسلم است و هیچ غباری ندارد کما لا یخفی علی من طالع هذه الاوراق واکثر

کتاب اکمال الدین و هدایهٔ شیخ صدوق باید نیز این قسم محاورات خواهند
یافت که نفس متکلم در صیغه مع الغیر داخل نیست کاش رسالهٔ اعتقادیه او را در نظر آرند
که آنهم درین باب ظاهراً کافی خواهد بود ولیکن امریکه علمای شیعه ارتکاب کرده اند و شنیع ترین
آوردند ایراد استدلالش البته ذمهٔ آنها هنوز باقی و مخفی نماند که بحدیث درر و غرر
آنچه تعلق دارد در خاتمهٔ این کتاب جائیکه اصل حدیث مذکور خواهد شد ذکر خواهیم
کرد ان شاء الله تعالی درین مقام بهمین قدر اکتفا ورزیده باصل مدعا می پردازیم و اگر
مسکی و اولیای او جز مختصرات درسیه ندیده اند باید که بحاشیه سید سند جرجانی بر تجرید و آن
منطقیه که بقطبی مشهور است رجوع آرند حیث قال ان امثال هذه السوالات تخیلات تنتزع فیهم
عند الواهمة وتفتضح بها لدی الخاصة نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا اما
آنچه مسکی گفته آری اگر در حضور یزید الخ پس مبنی بر قلت فهم اوست چه توریت
ابن عمر رضی الله عنهما در غیبت یزید هم صورتی دارد زیراکه واقعه نویسان و منهیان
او در مدینه منوره موجود بودند کما مرت الیه الاشارة از آنجمله عبدالله بن مطیع و امثال او
باستماع حدیث معلوم از جمع کردن مردم در مقابله یزید باز آیند و خدمه عبدالله بن عمر
شورش نمایند حفظ جان و ناموس همه کس از ان اشقیا متیقن یا مظنون است و اگر
باصرار خلع گرایند جان و ناموس ناصحین و هر که کوشش بر سخن آنها نهند سلامت
نماند چنانچه واقع شد زیراکه کارپردازان اشغال سلطنت آخر یزید را از موعظت
و نصیحت ایشان خبر خواهند رسانید و در واقعات خواهند نوشت چنانچه بر ناظرین
واقعه حره و غیران مخفی هم نیست و آنچه گفته دوم تمسک او الخ جوابش آنکه
التفات بما سبق بر می آید فلا نعیده مرة بعد اخری و آنچه گفته سوم قول او
الخ پس مشعر بآنست که او از معانی و احتمالات لفظ بیعة الله و رسوله که سابق ازین
بر زبان قلم رفته خبری نداشته و معنی این الفاظ را در حقیقت امامت یزید منحصر
انگاشته و لیس کذلک وقد تقرر انه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و مؤید
صحت احتمال مذکور است آنچه مسکی در بیان قبایح و فضایح یزید بنیاد گفته و خلاف آن

اینست کنند تمامی صحابه حضار را در وقت فسق و فجور بلکه کفر و نفاق یزید مشهور بود پس
عبد الله بن عمر که در وقت معاویه بیعت یزید نکرده و خلافتش را از نهایت تجویز ننموده و
بعد جلوس آن منحوس نیز مصر بر انکار بوده و از مدینه طیبه هجرت گزیده به مکه معظمه منزوی
شده و گاهی نوبت بتعلیق باب رسانیده چگونه وی را امام برحق خواهد دانست لیکن شاید بعد
یقین سفاهت ما بحکم ضرورت بیعتش داده باشد کما یومی الیه بعض العبارات علی زعم اهل
الروایات و لا محذور فیه و اگر معتقد حقیت او می بود بالشکیه را ابتدا که فسق و فجور و ظلم و بیداد او
و کفر و نفاق او باین که تبه پوشیده بود بیعت میکرد بلکه بزعم متشکی تقدیم بر خواستن او می نمود پس
هیچ لفظ بیعت او [illegible] رسول الله را و فهمیده مردود تا شد عجب ازین متشکی که درین مقام
برای تحقیق [illegible] استحقاق یزید [illegible] داده گویا [illegible] نماید [illegible] بزعم خود ثابت [illegible]
[illegible] خلاف آن از تصریحات [illegible]
کما اشیر [illegible] مقام [illegible] افاده [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] منافی [illegible] تفصیل [illegible] قاضی القضاة [illegible]
صاحب مغنی [illegible] افادات [illegible] گفته [illegible]
خوف [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] انکار [illegible]
اهل ضلالت [illegible] جواب [illegible]
ذکرناه و لیس الخوف فی ذلک الحال کالخوف من یزید [illegible] و کیف یکون الخوف
ممن یتظاهر للفسق والخلاعة والمجانة [illegible] لا یسکت عنده ولا شبهة فی ان الامة [illegible]
وانه لا شرط من شرائط الامامة فیه کالخوف ممن تقدم [illegible]
ان الامامة [illegible] انما ادل [illegible] جامع بین الامرین الا کان جامع بین [illegible]
القوم الذین امتنعوا من بیعة یزید فقد عرف ما جری علیهم من القتل والمکاره الخ —
اقول ترجمه این کلام که حل آن بر عوام بلکه علمای این زمان چنانکه باید مشکل از زبان

مجتهد در مجلد ثمن از بحار الانوار بشنو که این کلام از صدق و صواب دور است زیرا که ما بیان
کردیم موانع نکیرا در وقت حضرت امیر و خوفیکه آنحضرت در آنوقت داشت مثل خوف امام
حسین از یزید نبوده و چگونه خوف از کسیکه اعلان و اجهار بفسوق و فجور می نمود و متقمص و بهوا
در دین داری بی پروا بوده از عقل و شعور بهره نداشت و کسی را اشتباهی نبود در نیکه آن ملعون قابلیت
امامت نداشت بلکه مانند سائر ملوک جور از اندا غلبه و سینه زوری ادعا خلافت کرده و هیچ یکی
از شرایط امامت در او متحقق نبوده برابری می تواند کرد با خوف و خشیت از کسیکه مقدم قوم بوده
باشد و بحسب ظاهر متصف باشد و نجم غفیر و جمع کثیر از امت او را لایق امامت میدانستند
بلکه مرتبه او را بالاتر از خلافت میدانستند پس قیاس یکی ازین هر دو امر را بر دیگری قیاس
مع الفارق است و یا جمع بین الامرین مثل جامع بین الضدین است عقلا و نقلا و آنکه فرمود که
امتناع از بیعت یزید کرد نه آنچه از قتل و ستم و اسر و غارت بر ایشان واقع شده ظاهر معلوم
است الی آخره و آنچه گفته و اگر حسین بیعت منحصر او اگر سنی با استماع حقایق امور اهلبیت
جواب اشکال از عمومی او بسیار سهل است چه بر تقدیر یکه آن پادشاه بودی خواه نصرانی بیعت
خلافت و بیش از مسلمانان در حوالی آنها اکراه آنها نبوده پس تمثیل با وجودیکه بی محل است
... هرگز درست نیست لقوله تعالی وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
سَبِيلًا انتهى در رساله قدیمه اشاره باین فتنه و اکثر قتل مومنین و نهب و غارت بیوت
شان مانند یزید بر تقدیر عدم بیعت در پی شده پس مستشعر باین الفاظ تقیه و توریه و مدارا
او بقدر ضرورت مضایقه ندارد فان الضرورات تبیح المحظورات و این تقریر قبل ازین
بعنوان تقدیم گذشت فلا نعیده مرة بعد اخرى حکایات و قصص قدیمه علما بگوش سنی
نرسیده از انجمله قصه ابن جوزیست که وقت سوال شیعه و سنی که خلافت بلافصل برای
که بوده جانشین جناب سید المرسلین باستحقاق و اهلیت کیست و قریب بود که فتنه
عظیم میانه ایشان برپا شود فرمود من بنته فی بیته و برجوع ضمیر بسوی اقرب مذهب خود را
درین کلام مرجع گردانید و همچنین قصه های علما در زمان بعضی از خلفای عباسیه الی غیر ذلک
من الحکایات اما تخصیص و عدم بیعت با امام مستجمع شرایط که سنی و مقلد ایشان

ذکر نمیفرمایند پس اگر مراد ایشان اینست که نزد اهل سنت وجماعت حدیث مذکور مادام
تخصیص یافته الی غیر ذلک پس مسلم است ولیکن در احادیث و اخبار یکه تهدید و قتل کسیکه
شق عصای مسلمین بپردازد و جمعیت ایشانرا بجهت خروج بر امام وقت متفرق سازد وارد
شده دعوی اجتهاد در ما سبق بجهت غفلت و بی تمیزی بجمع آن روایات پرداخته کدام
مانع پیش آمده که بر امام عادل محمول نمیفرمایند و حضرت امام حسین را در خروج بر یزید که
نزد هیچکس لیاقت خلافت نداشت معاتب نمینمایند و اگر مقصود اینست که نزد علمای
شیعه بامام برحق مخصوص است فقد ظهر بطلانه سابقا و از ینجاست که امامیه میگویند که
حضرت امیر در زمان خلفای ثلثه اگرچه باکراه بیعت نمود ولیکن نکث بیعت و نقض
آنجناب را حرام بود و لهذا مصایب شدید بر خود کشید و بچشم خود دید آنچه دید کما فی اصول
الکافی و تلخیص الشافی و غیرها و انفا در جواب متمسک سمت ذکر یافته که در توریه عبد الله
بن عمر برای حفظ جان و ناموس یا الزام مخاطبین خود این قسم کلام را احدی تمام
لکن مستلزم اعتقاد حقیت یزید رئیس اللیام نیست چه معنی این اعتقاد آنست که در
خلال قلب عبد الله بن عمر اذعان و تصدیق باستجماع شرائط امامت برای یزید حاصل
شد و بطلانه مما لا یخفی علی اولی النهی زیرا که بتصریح سید مرتضی علم الهدی شیعه
و تخصیص مجتهد و متکی بتقلید اکابر خویش یزید شقی بشرطی از شروط امامت نزد احدی از
صحابه و تابعین متصف نبود لیس مستبعد بلکه محال است که عبد الله بن عمر میل قلبی و اعتقاد
دلی بحقیت خلافت آن پلید که در دفع بعضی بروایات فریقین انواع تدبیرات را
بعمل آورده نداشته باشند مثل بعضی از معاصرین در تنافر اللهبین و اگر گویند
که سید مرتضی و متکی آنچه گفته اند که یزید از شروط امامت معرا بود و کسی از صحابه و
تابعین او را لایق خلافت نمیدانست نظر باعتقاد خویش گفته اند پس لازم نمی آید که
بر مذهب اهلسنت عبد الله بن عمر او را لایق امامت ندانسته باشد گوئیم برین تقدیر
مقصود فقط بل در حق عبد الله بن عمر که حال او در جنب اهلسنت از سابق و لاحق معلوم گشته
بیان دلیل باید شد و وجه صحت کلام علم الهدی و دیگر علمای امامیه که اساس جدل و الزام

نهادند هم تلاش باید کرد بمقابله قاضی القضاة یعنی عبد الجبار صاحب مغنی و مانند او
که نظر بامور نفس الامری تقریر امامیه را بجای که برابر کرده بودند کما لا یخفی علی العوام فضلا
عن العلماء الاعلام صلاست تمامی بنی آدم را که حال عصبیت و عناد علمای شیعه را
ببینند که بمجرد روایت حدیث و خیرخواهی را برای حفظ جان خود و تمامی خالفین و الزام
ایشان نص قاطع در اعتقاد مذکور می پندارند بعد از آنکه حال عبد الله بن عمر در باب
خلافت یزید پلید بهمه کس روشن گشته و هرگاه اهل حق بیعت سلمان و ابوذر و عمار و قبول
تولیت حکومات دمشق و کوفه و مداین از دست خلفا در شواهد حقیقت راشد بودن خلفا
علمای رفضه غیر از آنکه بهم برآیند و مغلوب غیظ و غضب شوند چیزی از ایشان بظهور نمی آید
و چگونه طایفه رفضه بمقدرت ذلت نباشند و بر رفض الجلی اینها عقلای عالم ناقصند
که باعتراف علم الهدی در تلخیص الشافی خلفا بحسن سیرت اتصاف داشتند بحدیکه مردم
آن وقت ایشان را بر جناب امیر هم تفضیل و ترجیح دادند پس این بزرگان بر تقدیر عدم
اعتقاد بحقیت خلفای ثلثه چرا این خدمات از پیشگاه خلافت قبول کردند و در اصول
و فروع مدت العمر مذهب ایشان بی اجبار و اکراه فتاوی نوشتند و خصومات خلفا
گوناگون را علی کرالشهور و مرالدهور بسلک اینها فیصل کردند و حال آنکه در بحار و غیره
آن باحادیث مستفیضه ثابت شده که هرکه از جانب خلفای جور عامل شود حشر او با ایشان
خواهد بود و ابد الابدین در جهنم همراه ایشان خواهد ماند آیا اینهمه با عاصی بودن خلفا
نزد خود در بین جمع نموده شد فاعتبروا یا اولی الابصار کاش مقبولین ایشان
خزانه بیت المال که حق امیر المؤمنین و اهل ایمان و دین بود بتصرف خود می آوردند و
هزاران دراهم و دنانیر مثل عبد الله بن عباس مکار ربودند و ذخیره ساختند بر تقدیر ضرورت
بجمعیت رفقا و نگاهداشت مجاهدین می پرداختند و جناب مرتضوی را بسواری دلدل
می طلبیدند که بیکدم بابا شجاع الدین را در بلاد شیعه رسانید کما فی الکافی و تالیفات
فضل بن شاذان یا بسواری ابر که بیک گردش چشم آنجناب کرامت مآب با جمعی از
اصحاب عجایب تمامی دنیا نظاره فرمود کما سیجئ بیانه ان شاء الله تعالی و بعد از اتفاق

بیش نگارند

امیرالمومنین را برابر که حکومت می‌نشانیدند و اگر انهم جز لقب بود باری مثل سلطان
المفسرین عبدالله بن عباس کما سیفصله و سوف یجیئ ان شاء الله تعالی در عین هجوم اعدا ترک
رفاقت خلفا نموده خزانه بیت المال را همراه می‌بردند تا حوصله خلفا در مضیق می‌افتاد
افسوس که این نیز صورت نه بست سخن همانست که خود این حضرات بجهت حسن سیرت خلفا
کما اعترف به علم الهدی در امامت بلافصل امیرالمومنین تردد نمودند و علم رفاقت برافراشتند
کما فی البحار و مجالس المومنین منقولا عن الثقات والمعتمدین بلکه باوجود مواعید و مواثیق
حتمی بر وقت موعود سر هم نتراشیدند و از عهده معاذیر علمای تحریر طایفه اثنا عشریه که
بزرگان مذکور در بعضی از اوقات خلفا را بد گفته اند و هیچ از بیحرمتی فروگذاشته بخلاف
عبدالله بن عمر که وقت خلع اهل مدینه تائید یزید پرداخته و برافعال و بیعت یزید نکیری ازوی
سر نزده و همانا این خیالات از وساوس شیاطین و خرافات مجانین منهما بجنبه علم
الهدی در شافی در مقامیکه به تجهیز تکفیر مشغول گشته تخلف را از مراتب اعلی شمرده اگر شیمه التقاة
مرعی شود عبدالله بن عمر نیز هم التقا کرده کما مر مرارا و وضع سابقا ملاحظه کنند
که اکنون انکار نکیر مصداق إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ است بایه آدم
براینکه این بزرگان بر اصول امامیه بکید و حرفت و بدگوئی خلفا و تذلیل شان منقولست
و این جواب محض ناعاقبت اندیشی و سفاهت کیشی است مجادل مکابر را هرگز خیال آن حمقی
در دل نگذشت که این امور منافی تقیه و مخالف رای صواب انتمای حسب گرار و وصیت سید
ابرار است و سب و لعن خلفا علی رؤس الاشهاد بر خلاف نص قرآنی و وصایای رسول ربانی
است و بر تقدیر تسلیم اگر کالبرق الخاطف بکید و بار تقریر حقیقت مرتضوی کرده باشند
ان دو حرف محکم در آن واحد معارض تائید خلفای راشدین که باحقاب اتفاق
افتاده و باجماع و بیقین ثابت گشته چگونه تواند شد حال اعوان و انصار خلفا مکرر
بر اصول امامیه محقق است که چون حضرت امیر مانند جنین رحم در پرده نشست و قتل خاتم بن
بخانه گرفت و فاطمه زهرا علیها السلام تمامی بنی هاشم را طلبید و پرستاران
و خدمتگاران را جمع نموده بر خلفا خروج کنی نمود در مجالس اصحاب در آمد و سیف

زبان برکشید آواز نوحه وزاری اصحاب بعرش برین رسید و بسیاری از گریبانها چاک
شد و عمامهای عاصیین بر خاک افتاد و کلمات حقه بر زبان جاری گشت و حال
لشکریان یزید و هواخواهان ابن مرجانه مگر در بحار و مقتلهای صدوق و ابومخنف و مانند
ایشان ندیده یا نشنیده که بعد استماع مواعظ شهید کربلا با وصف تشیع خلاف
عهود و مواثیق ورزیدند و شمشیر ظلم بر روی پاک کشیدند و قطره آبی باهل بیت نرسانیدند
و از تشنگی قیامت و اهوال محشر نمی ترسید لعن هم میکردند و بر ریش لشکر شوریده
میشدند باز بمجرد استمالت او بزخارف دنیای فانی مایل میگردیدند پس اگر ابوذر
و سلمان در وقتی از اوقات بنا بر بشریت یا وجوه دیگر بعضی از کلمات بفرض محال
منقول باشد و بدرجه صحت رسد در چه حساب که از وقت معهود که برای جهاد خلفا
بعد اصرار ایشان قرار گرفته بود تخلف ورزیدند و سر تراشیدند و اطاعت مرتضوی
بجا نیاوردند بار خدایا اکابر علمای طائفه باین تاویل علیل مخلصی جویند و از
جانب مقبولین خود مانند سلمان گویند که باعتبار معنی حقیقی چنانچه از شروح کلینی بر
می آید که حلق و حلاقی اینها را بر وقت معهود هم نرسید پس آنکه مثل عمار یاسر در
مقصرین باشند و در زمره مخلصین نباشند میتوانند گفت که واهبه وفات سرور انبیا که
مردم دران ایام سر از پا نمی شناختند و جگرها خسته و دلها بریان کبوتر بسته بود
فرصت حلق راس کجا هم رسید تا کفا خار اسا براس رو صیاد و حلاقی و موسای
دستیاب شد تا سرهای ما همچو دست موسی علیه السلام سفید میشد نعوذ بالله من الخرافات
والعجب کل العجب که رازی ابوالرودی که یکی از مریدین و مخلصین ابوالجارود
اعمی و امام احول و کلینی اعور و عبدالله بن سبا یهودیست و نزد امامیه از سر آمد
متکلمین و کتاب خود را برد شبهات اعور ملقب کرده دعوی مینماید که بقصد کسر اثر
اکابر اصحاب جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و زیاده تر از صد هزار کس از عوام همراه
جناب مرتضوی بودند و میخواستند که آنجناب بمقابله خلفا صف آرا شود و حق خود
از غاصبین باز ستاند و بر ایشان ترقی می نماید و میگوید که این مضمون در کتب فریقین مندرج

است تَکَادُ السَّمٰوٰتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ
هَدًّا و اہل خرد را بعد از ملاحظه این امور در حقیت خلفا ترددی بخاطر خطور نمیکند
و هر یکی از عقلا بجنون علمای شیعه پی میبرد و بهر حال عناکری او هم خامه نموده واز نورت
حقانی خود را باز داشته باصل مطلب می گرایم و بر فضلا از زبان ظاهر میسازم
که هرگاه حال لطباعت مزخرفات این مسکین مرکب خرافات واضح شد و تلمیعات او بر همگان
منکشف و هویدا گردید دکان علم این مدعی اجتهاد که بکمال زیب و زینت باثاث
عارضیش آراسته بود هم برباد شد بیت جهودی سعی را زراند و کرد : دکان
عارشیدن بریان سود کرد قوله و علی التنزل الخ اقول حرمت وقتی لازم آید که تقیه
در وقت خوف نزد عبدالله بن عمرو واجب باشد و این ممنوع است و مستتبع ایشان محققان
با تحقیق کرده اند که تقیه در هیچ حالتی واجب نمی شود که بترک آن آدمی بی دین و ایمان
شود چنانچه مذهب امامیه است و کلام صاحب تحفه قبل ازین گذشت مع ذلک
ستایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق کسانیکه بدست کفار قریش گرفتار
شدند و هرگز کلمات کفر بر زبان نیاوردند و تقیه نکردند چنانچه در تفاسیر فریقین
مرویست بر تقدیر حکم وجوب چنانچه امامیه بآن اقتدا نمیمنی و قلب موضوع میشود
بالجمله مسئله تقیه بر مذهب قدما و متاخرین ما چیزی دیگر است و مسئله تقیه بر مذهب
امامیه چیزی دیگر و ازینجا بثبوت پیوست که مدعی اجتهاد در هر دو مذهب فرق کرده
و اهل تخلع را بدین و ایمان قرار داده نعوذ بالله من سیئات اعماله و اقتداره بر مذهب
و عماله قوله دوم آنکه الخ اقول معارض است بخبری دیگر که در منهاج بردیت
و معنی عبارتش اینست که چون معاویه محتضر شد ضحاک بن قیس را طلب کرد و حکم
نمود که مکتوبی بنام یزید باید نوشت که و عده اجل قریب رسید بمجرد دیدن مکتوب
بجناح استعجال روانه شود تا خبر کمن القصه چون یزید حاضر شد و معاویه را آگاه
کردند یزید را بسینه خود چسپانید و دعا نمود و گفت ای فرزند بهترین اشیا
صدق و صفات و حسن اخلاق و بدانکه دنیا دار فانی است نه سرای جاودانی

واگر دو دنیا همیشگی برای کسی می بود سید او نبینا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را تا ابد
باین بود و چنین وصیت بر تو القا میکنیم باید که در حفظ آن کوشش نمائی و در نقض آن
خیال نبندی اول از همه اینکه با اهلبیت پیغمبر نیکو سلوک کن همچنین با اهل مکه و مدینه تا آنکه
گفت که من بر تو از چهار کس خوف میکنیم زیرا که ایشان بر خلافت تو دل نخواهند بست
و بیعت تو هرگز نخواهند بست و بیعت تو هرگز نخواهند کرد عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق
و عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الله بن الزبیر و حسین بن علی بن ابیطالب رضی الله
عنهم اجمعین الی ان قال اما حسین پس اهل کوفه او را خواه نخواه باعث خروج بر تو
خواهند شد و فوج کشی خواهند کرد پس اگر ظفر یابی و او را در یابی احسان نیکو کن
و رفق و مدارا بکن بجهت قرابتیکه با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دارد و بدانکه پدر او
از پدر تو بهتر و مادر او از مادر تو بهتر و جد او از جد تو بهتر و ما باین رتبه بجهت جد او رسیده
ایم و باین شرف ببرکاتش فائز گردیده الی آخره و مثل این روایت از ترجمه طبری
معارف نیز منقول است که معاویه به یزید گفت ای پسر من هرچه که مالیست کرده ام و
مبارزان جهان و شجاعان عرب را شکستم و برای تو بیعت گرفتم مگر پنج نفر بیعت نکردند
من با تو در حق ایشان میگویم الی ان قال اگر حسین بن علی بیعت با تو کند بهتر و الا
خود را نگاه دار و اهل مکه و مدینه را نیکو دار که همسایه خدا و رسول الله اند انتهی از ینجا
دریافت میشود که معاویه چنانچه یزید را در باب حفظ مراتب اهلبیت بالخصوص امام
حسین علیهم السلام و احسان بسوی ایشان وصیت کرده در رعایت اهل مدینه هم
وصیت نموده و این تقریر و قتی است که دلالت قول معاویه بر آنچه مخاطب و بعضے
از اشیاخ مدینه فهمیده اند مسلم داشته آید و الا قائل را میرسد که بگوید محتمل بنا بر
حسن ظنی که در باب اصلاح بین الناس بسبب مسلم بن عقبه داشت این وصیت
کرده باشد پس مآل هر دو یکی میشود یعنی بیقین و تجربه میدانم که اهل مدینه از بیعت
تو منحرف خواهند شد و براه خلاف تو خواهند رفت پس علاج این واقعه مسلم
طلب کن که او بزعم من خیر خواهی طرفین خواهد کرد و موجب اطفای نائره خواهد شد

دمار از روزگار آنها خواهد برآورد **و معاصد** این احتمال است آنچه امامیه
گفته‌اند که معاویه از مقاتله امام حسین از آن منع کرده بود که مردم از وی بنابر هتک
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شوریدگی نکنند و در خلافتش رخنه‌ها نمایند پس
میتوان گفت که چون قتل و هتک ناموس اهل مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه
و اهل بیت و نهب و غارت بیوت این بزرگان و تعطیل مسجد نبوی موجب اختلال ریاست
یزید بود غالب که مقصد او اصلاح فیما بینهم باشد نه قتل و تحقیر شان و انواع جور و فساد
که لازم بنای آنها است **و محتمل است** که مسلم بعد از جلوت معاویه بصحبت یزید
مراد فساق و فجار مسرف گردیده باشد و سابق ازین گذشت که کان یمسی الرجل
کافرا و یصبح مؤمنا و بالجمله حال آدمی مختلف میباشد چنانچه ابتدا صاحبان در مقاتله
حمید بوده و در بقیه این حالات متغیر گفته خلاصه آن عبارت فارسی چنین میشود که در
مقوم هرگز مخفی نیست که آدمی کردی باشد وقت شام و عربی شود وقت صبح متغیر مقلد
باشد هنگام و مجتهد گردد شب هنگام میرزا ابوالقاسم قمی میگفت که شبی آقا محمد باقر
بهبهانی تا نصف شب باستفاده مشغول بودم آنچه در مدت مذکوره بیان میل ارشاد
میفرمود بتعیین میدانستم که وحی جبرئیل امین است و بعد از توقف بهر جانب میل شدید
حق را در ان منحصر میدانستم هرگاه مدت مذکور سپری شد از منزل آقا بیرون تقاضای او
بر من حرام شد انتهی تلخیص با مع علاوه و انگاه گذشت که حضرت عمار که از سر تا
قدم نور ایمان در گوشت و پوست ایشان سرایت کرده و هزاران معجزات و خوارق
عادات از جناب سرور کائنات و نصوص خلافت و امامت و کمالات خفی و جلی از جناب
مرتضی علی دیده و شنیده بودند کما فی البحار و حیات القلوب و غیره من الاسفار
المعمولة مصنفه مدعیین ولای اهل بیت نبوی درباره حقیت امامت مرتضوی
خلافت خلفا و صحبت اعوان و انصار آنها مصداق حاضر شده و تحدی
و بعض افتادند که غفلت بلکه رد ایشان بامداد گشته بلکه ثابت و بخیال آنچه
چنانچه در کتابهای فن رجال مروی است مسلم با ... اگر می پرسند قرینه دیگر بتحقیق که

یزید بر خلاف معاویه در پی قتل اهل مدینه گردید انکه چنانکه یزید را نسبت
خصومت و عداوت زاید الوصف بود نسبت به اهل مدینه را از امثال و اقران
جناب و غیرهم که از ابتدا منکر بیعتش بودند و قول معاویه را هم قبول نمیکردند نیز دشمنی خود
میدانست پس یزید اول وصیتی که معاویه درباره اهل بیت نمود ترک کردن بعد وصیت
او را درباره اهل مدینه از دست داد و بدین تقدیر موافق نفس الامر تمه خرافات ترهات و دیگر
و بقیه دروغ نمی شود **قوله** سوم آنکه الی آخره **اقول** این همان اجمال است که حضرت
زبان درازی کشیده اوست پس محاشاة میگویم که از داب فرومایگان قلیل البضاعت
آنست که کلام را بایجاز و اجمال ادا نمایند تا در وقت دار و گیر ابحاث محققین گریز گاه
و جای پناهی برای ایشان باقی ماند و نزد عوام باین صنایع و بدایع از عهده جواب
رساله بشارت العین فارغ شوند فی الحال از کشمکش تقاضای جواب نجات
یابند و این کلام جناب مخاطب از افراد همین کلیه و از فروع همین اصل است **تفصیل
اجمال آنکه** ترتیب دلیل مخاطب بر هیأت شکل اول است یعنی اهل مدینه مرتکب عقوق
از تأیید ذی النورین بودند و هر که مرتکب از آن بود واجب الانتقام است و در جواب
دو مسلک است اول منع صغری و سند منع بعد ازین بتفصیل هرچه تمامتر خواهی شنید
جائیکه مجتهد الزمانی واقعه شهادت ذی النورین را در منهج ثانی ایراد نموده و زبان
کرده مجملش اینست که اهل مدینه مساعی بسیار در تأیید آنجناب و دفع بلوی و مفسدین
و اشرار مبذول داشتند چون تقدیر مساعد نبود کار از پیش نبردند و تدبیر استخلاص
سودی نداد **و مسلک دوم** نظر در کبری یعنی از اعراض که انتقاص است
بود چه میخواهی اگر معنی اینست که هر که در پیش روی ملعونان شمشیر نکشیده او خاین
و خیانت فلانسلم که انتقام درین صورت عموما ضرور باشد زیرا که لزوم انتقام
در صورتی تواند بود که حضرت ذی النورین از اهل مدینه سل سیف و قتل بغاة
طلبیده باشد و هو لیس بمسلم زیرا که نقیض و ضد آن در کتب اهل حق ثابت است که
مهاجرین و انصار و تابعین اخیار و غیر ایشان که قصد کارزار نموده بودند حضرت

عثمان نیز آنهارا ازین اراده باز داشت ناچار یکسو شدند چنانچه در کتب شروح حدیث
مفصل است باز هم بسیاری از فرزندان و غلامان اجله اصحاب برای محافظت
بر دروازه عثمان رضی الله عنهم اجمعین بآلات حربی حاضر شدند و از شر اعدا آنجناب
را نگاه میداشتند چنانچه تفصیل این امور هم درین کتاب بر مقام خود خواهد آمد انشاء
الله تعالی و ازینجاست که بلوائیان ازانجانب مایوس شده بانواع مکاید و حیل از
اطراف دیگر نقب زده در خانه امام الصابرین داخل شدند حاصل که مجتهد الزمانی
مفصل نمی تواند گفت که اهل اعتراض از تایید ذی النورین گیستند تا معلوم گردد که مهر
شفقی آنها را گشت یا دیگرانرا تا در وقت بحث و نظر برای مجتهد مفری باقی ماند و بر
تقدیر عدم ایصال ... برای ... تا ... و اسراف تمام ... که ...
... را ... در ... باشد که ... موسنین ...
از ... و ... که ... که در ... است ...
خواهد رفت چنانچه حضرت امام مهدی نور انتظار بیرون آورد ... شیعه از ظهور
... از ظهور ... دست بردار ... و این ... اسرار ... شیعه را
در جواب ... اختلاف ... ابطال ... غیبت امام مهدی شیعه مفصل ... انتهی ...

الف ... و ... الی المست تا قوله **قوله** ... الی آخره **اقول**

بر تقدیر ... انتقام می بایست که ... آنها ... است ... الله
... یا از ... ذی النورین خود منع ... نمود یا ... در
تفتیش ... توقف ... داشت ... احد ... الامور ... آن ... دو باب
اهل مدینه باعتراف ... این مضمون بر زبان آورده بود که اگر ... از ... مدینه
و قبول بیعت و اطاعت ... تیغ ... قهر و سیاست بر گیرد
... و اگر ... ایشان اثری باقی ... خلافت ... ده و
اگر ... خلافت ... و مقصود ... ایشان ... علیهم السلام
... توجه ... نظر گذشته ... وقت ... ارسال ... مسلم از قصه

خون عثمان واعراض اهل مدینه حرفی بر زبان آورده باشد این حکم مذکور بعض است
درعموم نه باشر کاسی قتله ذی النورین وکسیکه بر تقدیر تسلیم از اهل مدینه حرص از
تائید وی بوده اند وجود او عدم تعرضی نداشت بالجمله مقصود او انتقام اهل مدینه است
بجهت سرتابی از بیعتش اولا واراده بیعت و خروج ثانیا چنانچه وقت سانحه کربلا
مطمح نظر آن سرآمد اشقیا باظهار علمای فریقین همین بود که امام حسین از بیعت انکار
منیفرماید نه آنکه علت غائی آن بود که جناب امیر علیه السلام بروایت عبدالله بن عباس
کما مر من قبل نقلا من کتب الشیعه باعث قتل اهل اسلام ـ ـ ـ وذی النورین بودند
وامام حسین هم اهمال نمودند پس بالضرورة این بزرگان را باید کشت ملی صرف
بدکردار شیوای اخوان الشیاطین که با راده آن بدبخت وبی دین اطلاع بهم رسانیده
بود و بنابر خبث کوی سبق از ابلیس لعین می ربود این همه حرف وحکایت خون
ذی النورین را وسیله خون ریزی وانتهاک حرمت اهل مدینه سکینه انکونین قرار
داده بود تا ذیل آن پلید را آب این معاذیر شست وشود هد و نمیدانست که

بیت سگ بدریای هفت گانه بشوی ؛ چونکه ترشد پلیدتر باشد **قوله**

وهم از قرطبی آورده **اقول** چون نزد اهل حق امثال این اعذار باردة
درباب عداوت مقبولین بارگاه احدیت تعالی شانه وتقدست اسمائه
مقبول نتواند شد چنانچه در کتب کلامیه بتقریرهائی مضبوط مسرود ومبسوط
است پس این ظالمین که حرمت اصحاب واهل مدینه سرور عالم نگاه نداشتند
بباد افراه خواهند رسید وهیمه دوزخ خواهند گردید بخلاف اصول وقرارداد
حضرات متشیعین که دخول این ظالمین را در جنت فردوس مقتضی است تفصیلش
آنکه آنچه از قرطبی منقول است در کتب معتبره امامیه از سیر وواقعات وشروح
احادیث بضمائم اخر مذکور است پس این نوع اخبار با نضمام احادیث اثنیه
که دلالت بران دارد که بغض محبوبان ایزدی بکمال آنکه نزد او تعالی از مبغوضات
اند مثوبات ومنتج حسنات است روی اما مهم وثقتهم الاکبر الاعور الکلینی باسناده

عن ابی جعفر علیه السلام قال لو ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله علی حبه ایاه
وان کان المحبوب فی علم الله من اهل النار ولو ان رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله
علی بغضه ایاه وان کان المحبوب فی علم الله من اهل النار ولو ان رجلا ابغض رجلا لله
لاثابه الله علی بغضه ایاه وان کان المبغوض فی علم الله من اهل الجنة یعنی باید که دوستی
و دشمنی هردو لله باشد پس اگر شخصی بسبب لله کسی را دوست میدارد اگرچه آن شخص
نزد خدا بد باشد ولیکن این شخص بر نیت خویش در دوستی او ثواب خواهد یافت
همچنین در دشمنی شخصی که محبوب خدا باشد انتهی ملخصه و هرگاه آدمی [illegible]
[illegible] چنانچه علمای شیعه در [illegible] تقریر کرده اند [illegible]
[illegible] امام [illegible] شیخ السلام [illegible] میشود [illegible]
وقت اجتهاد [illegible] امام [illegible]
[illegible] تحقیق است [illegible]
[illegible]
[illegible] خیانت [illegible]
این اعمال ناشایسته لایق فردوس اعلی باشند [illegible] قوله [illegible]
[illegible] اقول [illegible]
[illegible] نهاد خیال اجتهاد ایشان برای [illegible]
[illegible] نمودن از عجایب خرافات [illegible] آدمی از کلام
[illegible] و میرزا محمد اکبرآبادی و اقران و امثال ایشان [illegible] درباره حضرت
[illegible] از قبایح و فضایح ثابت میشود و هم کلام [illegible] دلالت دارد
[illegible] بیان آن بر آید از عدالت و تقوی چه نام توان برد که حرف
[illegible] عام است چنانچه اشارتی بدان رفته و در دیگر مقامات آینده
[illegible] در باب معاویه بن ابی سفیان که لفظ [illegible]
[illegible] امثال این امور افاده [illegible] مذهب معتقدین خلافت صوری

حدیث در حق یزید و مسرف عقیدتشان دهد که علمای سنت و جماعت کجا دعوی اجتهاد
کرده اند علاوه چون بر اصول امامیه کما سبقت آنفا معرفت و برادرانش [illegible]
بالحجة باشند و کلام اکابر علمای طائفه بران دلالت کند خصوصا آنچه ابو القاسم قمی در کتاب
قوانین گفته که خلاصه آن بدین عبارت میرسد که اگر بت پرستی بعد تحصیل علوم ضروری که در مطلوب
بفهم قرآن مجید و حدیث شریف دارد بر عبادت اصنام اصرار نماید و مقتضای جهد و جهید
او همین باشد اگر او در آتش دوزخ معذب شود صد و ظلم از باری تعالی خواهد بود تعالی
است پس چه عجب که اعتقاد مسلم و موافقش که در [illegible] احکام ظاهری
با ائمه شیعه بوده اند از قعاده اجتهاد ورزیده باجر و ثواب [illegible]
در اثبات اجر انصاف صاحب [illegible] باید که اگر [illegible] با این همه
[illegible] که [illegible] در باب او بکار برده اند [illegible]
[illegible] اجتهاد نباشد پس اولی آنست که خوارج نهروان و [illegible]
[illegible] از زمره معذورین بلکه مجتهدین و ماجورین خواهند بود [illegible]
مجلسی در تذکرة الائمه می نویسد که عمده اصحاب حضرت امیر که قرا قرآن و [illegible]
بکمال تقوی و ایمان بوده اند بعد از واقعه تحکیم از جناب مرتضوی برگشتند و خروج بر آن
جناب نموده معاذ الله تکفیر آن امام برحق نمودند لشکر بجنگ او آراستند لیکن با اینهم
گرویدنی خوارج مذکور بر خلاف اصحاب صفین احقاق حق منظور داشتند و ابطال
باطل همت میگماشتند اکنون در اجتهاد ایشان چه انتظار باقی ماند چه ثبوت علم
و فضل ایشان از مقدمه اولی گویا بدیهی اولی و نجات ایشان از دوزخ و دخول جنت
بسبب بعض بسیار که مقتضای صفای نیت خوش طویت شان تصریح روایت کلینی و شهید
در سابقا و بتنصیص عمده علمای امامیه کما عرفت آنفا بود از علوم ضروری چه جای
فضایل دیگر از فایق بودن خوارج بر ملازمین صحبت مرتضوی که بلا ریب مجتهدین ایشان
ازان بی بهره باشند اما قاعده طوسی در آخر تجرید العقاید اعنی محاربوا
علی کفرة و مخالفوه فسقة پس حجت و برهان را نمی شاید و بنظر افادات قمی امثال

منجم طوسی با و متاخرین امامیه در مقام مناظره بکار نمی آید چه شمول و صدق کلام
بر سیه نیات آنها فاسد و مکنونات آنها کاسد باشد مسلم و مسموع است و عموم و شمول
آن مثل خوارج نهروان که با ظهار مجلسی حلیه ما علیه و دیگر پیشوایان او نیات آنها مجرد
از شوائب و پاک از غوائل و اعتساف بود ممنوع است پس باید که در محاربین هم توزیع
و تقسیم بکار برند تا تطبیق این اقوال بهم کرده صورت بندد و الا یلزم من صدق کل کذب
الآخر و بالعکس حیف از اکابر علمای مدعین مزید ولای اهلبیت سید انبیا صلی
الله علیه و علیهم اجمعین که مکفرین جناب مرتضوی را بخلوص نیت متصف سازند و بتزیین
قوانینکه دخول جنت را برای خوارج بی دین مستلزم باشد مذهب تشیع عرفی را هم
در نائره باز رو بروی اهل حق بدعوی زیادت محبت اهل بیت نبوی کردن کشند عنقریب
بیاد اش این کجرویها ذائقه عدل قهار حقیقی می چشند **و از کلام** از بد امامیه یعنی
جناب مرزا کاظم علی صاحب که بجواب استفتای منکی سیر امارت کوفه ضد از عبارت
تجرید بیکدو ورق نوشته اند تطبیق مذکور سمت وضوح دارد که هر مخالف فاسق نیست
پس هر محارب کافر هم نباشد کما قلنا بلکه بعضی از گروه اول فقط مرتکب خطا باشند
و بعضی از جماعت ثانی هرگز کافر نباشند عبارت سراسر بلاغت شان بعینها اینست آنچه
در جواب رشید الدین خان باید نوشت شما بجا لغین بگوئید شما که میگوئید که تاویل جناب
مغفور در کلام محقق طوسی قابل تسلیم نیست چرا مقبول نیست حال آنکه تصریح عدم
ایمانست در دلیلی که بر عدم دخول بهشت آورده اما جواب عبارت شرح تجرید
اینست که مخالف جناب امیر پنج قسم اند یکی آنکه از انها باتفاق شیعه و سنی
کافر بسبب علتی که نزد شیعه و سنی بالاتفاق موجب کفر است یعنی چیزیکه مستلزم
انکار ضروری اسلام است دیگر قسم از انها بالاتفاق فاسق اند یعنی مومن نیستند
و حکم اسلام بر انها جاریست و یکی از انها غالی اند و یکی از انها ناصبی اند که میان شیعه
و سنی خلاف است در کفر و عدم کفر آنها بسبب غلو نزد آنها موجب کفر است
و نزد انها موجب کفر نیست و آنها محاربین اند و قسمی از انها آنهایی هستند که در میان

شیعیان در کفر و عدم کفر آنها خلاف است و نزد آنها مخالفین اند در امامت و انکار کفر
در محاربین و فسق در مخالفین نیست انتهت بجز و فقاهه درینمقام جواب مجتهد فانی همین
قدر کافی است که محاربین امیر المومنین علی الاطلاق کافر نتوانند شد چه اگر مراد از کفر ایشان
اینست که در احکام دنیوی نیز کافر بوده اند پس در ورود این احکام بر مثل جناب ام
المومنین که در زمان امیر المومنین هم ملازم مقبرهٔ شریف سید النبیین بود معهذا جناب
یعسوب المسلمین در حق ایشان و حضرت طلحه و زبیر از حواریین پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم احکام اسلام جاری نمود چنانچه در کتب امامیه و منها کتاب العلل للشیخ المشایخ
مرویست هزاران اشکال و اعضال بر امامیه متوجه است و العاقل یکفیه الاشاره و اگر
بدلالت احادیث مرتضوی که در نهج البلاغه و شروح آن مجموع است خود معاویه و اتباع
او باغی باشند و غایت کار ایشان با وجود اخوت اسلامی بفسق رسد فما ظنک فی زوج
الرسول المقبول و حواریه و اگر مراد آنست که در احکام اخروی معاذ الله کافر
اند نه احکام دنیوی پس حال فساق و کفار هر دو از محاربین و مخالفین بزعم مجتهد مذکور برابر
و سفاهت خواجه خواجگان از همه بالاتر بالجمله بعد از روایت امام الائمه امامیه در کافی
و بیان فاضل کاشی کما لا یخفی علی من رای مولفاته بنجابت اهل محبوبین جناب کبریا
و تصریحات میرزا ابو القاسم قمی بناجی بودن مشرکین اشقیا دستاویز نیات و
مقاصد خوارج بکفریت شیر خدا که از مجلسی منقول شد حکم بکفر محاربین هم علی الاطلاق
نمیتوان کرد و برظاهر قاعده منجم طوسی زنهار فریب نمی توان خورد چگونه که فاضل اخباری
برادر همین مسکی در جواب ایضاح بتقیهٔ منجم مذکور در قضیه مخالفه فسقه تصریح کرده باشد
پس وثوق کلام او باقی نماند چنانچه وثاقت کلام ائمه هدی بر اصول امامیه باقی نمیماند
زیرا که احتمال دارد که چنانچه منجم بدین از سلاطین اهلسنت خوف کرده خلفا را از
فاسقین مومنین قرار داد بمراعات بعضی از امرا و حکام رفضه حکم بکفر محاربین
حضرت امیر نموده باشد و درینصورت هم مثل افعال یزید نیمه کلام منجم راست و
نیمه آن دروغ میشود فلا یصغی الی هفوات هذا المنجم رئیس الملحدین اخس المعاندین

... که در تایید فهم صاحب تحفه قدس سره العزیز درباره عبارت این منهج خواجه
متشیعین و دفع مطعون داوهام مجتهد قانی داوهام شیعیان دیگر که تعلق بعبارت
مزبور دارد رساله جداگانه در جواب ذو الفقار مسمی بصولت حیدریه علی المجوس القدریه
ترتیب نموده ام و شکوک اولین و آخرین رفعت را از بیخ برکنده هرکه مشتاق باشد
بآن رجوع نماید که مزیدی بران در خیال کسی نخواهد گذشت بالجمله شکی نیست در اینکه
اگر اجتهاد خوارج نهروان و مسرفت مقرون بصدق و صواب مستلزم حصول یک اجر
و ثواب بحکم آیت کریمه مَنْ جَآءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهٗ عَشْرُ اَمْثَالِهَا باشد لا اقل خطای
اجتهادی باعث حصول ده اجر و ثواب خواهد بود چون تحریف کتاب آسمانی و تبدیل
و تخریب شریعت رسول ربانی و اخراج سادات از دار المومنین لکهنو و تفضیح اهل عتبات
عالیات و تضییق و تعطیل سکک مشاهد مشرفه و تحقیر مهمانان کربلا بطریق بزرگان خودشان
یعنی اهل کوفه مرسوم و معمول دوالدعا طلب بود حتی کربلا حفظ این امور برسته خواص و عوام
جاری شد بیت از آب هم مضایقه کردند کوفیان ؛ خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
چنانچه از مطالعه کتاب مقامع حیدریه هدمة الاجتهاد و معاول العقول اصولیه اخباریه
سمت وضوح و نقش ظهور دارد لیکن اگر برای مسرف و مانند او هم مرتبه اجتهاد نزد فرزندان
مجتهد جامعی ثابت باشد عجب نباشد اعاذنا الله من الخرافات منهج دوم در
جواب از طرف متعصبین یزید پلید مشتمل بر ده مقاله هر یکی متضمن
بر مباحث بسیار مقاله اولی مشتمل بر هفت بحث و بعضی
هر مبحثی غالب مطالب جدیده تبیانش بدین عنوان است قال
الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد قال المجیب
الغیر المصیب اما بطلان خلافتش نزد جمعی که صدور امر بقتل امام و مانند او از یزید پلید نزد
ایشان بثبوت نه پیوسته و آن بدبخت بزعم ایشان [illegible] از اسلام بیرون نرفته پس از اجماع

که بیعت اهل حل و عقد و لو کان واحداً بنحیکه مثبت خلافتش و مبطل شهادت سید
الشهداء ابن عمم مستفنی باشد وقوع نه پذیرفته قال العلامة الدهلوی قدوة المحققین فی جواب
بعض السائلین هنوز اهل مکه و مدینه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید راضی نشده بودند و مثل
امام حسین علیه السلام و عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر رضی الله عنهم
اجمعین بیعت نکرده بودند بالجمله خروج امام حسین برای دفع تسلط او بود نه رفع آن
انتهی مختصراً و کفا بیعت واحد مطاع بشرطیت که مستجمع شروط امامت را باید داشته باشد
لیکن چون یزید پلید از شروط امامت کما ینبغی بی بهره محض و فسق او مجمع علیه بود بیعت
عبد الله بن عمر و منع از خلعش که بعد از خروج شهید کربلا جور و جفای شقاوت مقید
مدعای مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود مع ان الامامة ببیعة الواحد او الاثنین موقوف
حقیقة کیف لا ولیس عندنا غیر النبی صلی الله علیه و آله وسلم معصوماً بدلالة قوله تعالی یا ایها
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْكُمْ فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ
فِیْ شَیْءٍ فَرُدُّوْهُ اِلَی اللّٰهِ وَالرَّسُوْلِ الآیة و قوله تعالی مَنْ یُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ
اللّٰهَ و قوله عز شانه وَمَنْ یَّعْصِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ فَاِنَّ لَهٗ نَارَ جَهَنَّمَ خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ
اَبَدًا فان کان غیر النبی معصوماً یلزم نقصان القرآن و هو عمی عن البیان لکنه هدی للمتقین
و رحمة و شفاء للمؤمنین و این مغالطه تنها مجتهد الزمانی راپیش نیامده که جناب مجتهد متوفی و ا
ماجدات ان القصی اذان حاصل نگشته و بیعت اهل دمشق بملاحظه قهر و ظلم غیر قابل اعتماد
نیست انتهی **قوله** اما بطلان خلافتش الی قوله خروج امام حسین علیه السلام برای دفع تسلط
او بود الخ **اقول** یکی از معمولات فرومایگان قلیل البضاعت هست که در تحریر عبارت
اجمال مینمایند تا در وقت دار و گیر اجابت محققین کرنگاهی جای پناهی داشته باشند و در
رساله اکثر مقامات بهمین نهج تحریر یافته چنانچه این عبارت نیز منجمله آنهاست بالجمله فاضل
مجیب را لازم بود که بیان آن فی الواقع مبین سازد که اهل شام و اهل مدینه و غیره که بیعت یزید نموده
بودند کما یدل علیه قول ابن عمر انا بایعنا هذا الرجل الخ و نص علیه فی جامع الاصول و لما خلع
اهل المدینة بعد ذلک فان التخلع فرع البیعة و اکثر تابعین صحابه کرام در قرار قرآن و تابعین

عظام بوده‌اند از دایره اهل حل و عقد خارج بودند و یزید از وقت استخلاف معاویه
یا از بدو خلافت خود فاسق و فاجر بود و نیز بیان نمایند که کسانیکه با وجود فسق و عدم لیاقت
یزید بیعت او نمودند فاسق بلکه کافر شدند یا نه تا حقیقت حال و حقیت مقال ظاهر شود
و از کلام مجمل که درین مقام نوشته الی بر روی کار نمی‌آید و کدام عاقل تجویز خواهد کرد
که صحابه کرام و تابعین عظام و قرار قرآن از استحقاق یزید برای امامت جاهل باشند
و فاضل مجیب عالم بآن پس لاجرم محاربه جناب امام حسین علیه السلام که در بدو خلافت
یزید و ایام بیعت صحابه و تابعین واقع شده موافق قوانین اهلسنت جایز نباشد و اینجا
که خلیفه زاده خروج آنحضرت را محمول بر طلب دنیا نموده ممانعت از آن فرموده بود اما
کلام فاضل دهلوی که مجیب آنرا مستند خود ساخته پس باین مقام ربطی ندارد زیرا که سوال
سایل مبنی بر این معنی بود که یزید را تسلط حاصل بود و نهی از خروج بر سلطان متسلط
از احادیث مشکوة و غیره مستفاد میشود پس فاضل عزیز در جواب آن بیان تفرقه میان
رفع تسلط و دفع آن کرده و این سوال و جواب ارتباطی به بیعت اهل حل و عقد مطلقا
ندارد پس آنچه دیگر درین مقام نوشته از بی‌فهمی مجیب است بلی اگر این قول را در جواب طریق
ثالث از طرق ثبوت خلافت یعنی قهر و استیلا ذکر میکرد وجهی میداشت و لاینکه
مثل خیر تعلا وه بیان میکنیم که آنچه فاضل عزیز نوشته که اهل مکه و اهل مدینه بر تسلط
او راضی نبودند غیر مسلم است کیف و قول ابن عمر انا بایعنا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله
دلالت بر بیعت اهل مدینه بعضهم کلهم دارد و المدعی مطالب بالبینه اما عدم بیعت جناب
امام حسین و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر که آن عزیز نوشته پس قطع نظر از آنکه
از عبارت شرح مقاصد و شرح مواقف و دیگر کتب معتمده سنیان ظاهر میشود که بیعت
یک کس از اهل حل و عقد کافی است میگوییم که حال خلافت یزید با وصف عدم بیعت
ایشان مشابه است بحال خلافت حضرت صدیق و عدم بیعت عظماء صحابه با او در اوایل
زمان چنانچه جمال الدین محدث در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر تصریح فاضل دهلوی
از بهترین [illegible] است نوشته و نیز عبارت منقول است که او را مهاجرین بیعت کردند بعد

ازان انصار الا طائفه قلیله که گفتند ما بیعت با هیچکس الا علی بن ابیطالب نمیکنیم گویا
شیخ فریدالدین عطار از زبان این جمع گفته **بیت** زمشرق تا بمغرب گر امام است
علی و آل او ما را تمام است * انتهی و هر چند که ذکر اسامی تارکین بیعت خالی از طول نیست
لکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بالاجمال نوشته میشود که از انجمله است جناب
ولایت مآب امام المشارق والمغارب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنا بر تصریح
بخاری و دیگر محدثین اهلسنت تا در شش ماه بیعت ابوبکر ننموده و ظاهر است که بمقتضای
حدیث متفق علیه علی مع الحق والحق مع علی انفکاک حق از ان نفس رسول محال است پس
لاجرم ترک بیعت آنحضرت دلیل بر بطلان خلافت خلیفه اول خواهد بود **وازانجمله**
است فرزند رسول و سید شباب اهل الجنة جناب امام حسن علیه السلام صاحب صواعق محرقه
نوشته اخرج الدارقطنی ان الحسن جاء الی ابی بکر وهو علی منبر رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فقال انزل عن مجلس ابی فقال صدقت والله انه لمجلس ابیک ثم اخذه
واجلسه فی حجره **وازانجمله** است خامس آل عبا حضرت سید الشهدا کما یدل علیه
ما رواه السیوطی فی تاریخ الخلفاء من انکاره علی عمر کانکار اخیه علی ابی بکر بمثل ما مر انفا
وازانجمله حضرت مقداد و حضرت سلمان و حضرت ابوذر اند که علو مراتب این
حضرات از استیعاب وغیره کتب معتمده سنیان ظاهر است کما یدل علیه ما فی شرح
المقاصد **وازانجمله** سعد عباده که سید انصار واز صحابه کبار جناب سید ابرار
بوده چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید کان عقبیا نقیبا سیدا جوادا قال ابو عمر
کان سیدا فی الانصار مقدما وجیها له ریاسة وسیادة یعترف قومه بها الی ان قال
وفی سعد بن عبادة وسعد بن معاذ جاء الما توران قریشا سمعوا صائحا یصیح لیلا علی ابی
قبیس **شعر** فان یسلم السعدان یسلم محمد * بمکة لا یخشی باختلاف المخالف * فظنت
قریش انهما سعد بن زید بن مناة بن تمیم وسعد بن هذیم بن قضاعة فلما کان فی اللیلة
الثانیة سمعوا صوتا علی ابی قبیس **شعر** ایا سعد سعد الاوس کن انت ناصرا * ویا سعد سعد الخزرجین
الغطارف * اجیبا الی داعی الهدی وتمنیا * علی الله فی الفردوس منیة عارف

فانی ثواب الله لطالب الهدی الا حیان من البغض دوس ذات رواه فیه قال فقالوا هذا و الله
سعد بن معاذ و سعد بن عباده الخ و انکار سعد بن عباده از بیعت خلافت بسبب کمال اشتهار
حاجت استشهاد ندارد و قد ذکره ابن عبد البر ایضا فی آخر ترجمته **و از انجمله است**
زبیر عوام که بزعم اهل سنت از اکابر صحابه و منجمله عشره مبشره بود چنانچه فخر رازی در اربعین گفته
و الزبیر کان مع غایة شجاعته مع علی علیه السلام فانه یروی انه سل السیف و قال لا ارضی
بخلافة ابی بکر **و از انجمله است** حضرت عباس عم جناب رسالت مآب چنانچه شارح
مقاصد ینقل ما یدل کقول العباس لعلی رضی الله عنهما امدد یدک ابایعک یقول الناس هذا
عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بایع ابن عمه فلا یختلف علیک اثنان **و از انجمله**
است نعمان بن عجلان الزرقی الانصاری که دلیل و کفیل و شاعر انصار بوده کما فی
الاستیعاب **و از انجمله است** حسان بن ثابت انصاری یدل علیه ما ذکره عصام
الدین الاسفراینی فی حاشیته علی البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ**
اسْجُدُوا لِآدَمَ من اشعاره **و از انجمله است** خزیمه بن ثابت انصاری ذو
الشهادتین کما رواه جمال الدین المحدث فی روضة الاحباب فی ترجمة خلافة علی علیه السلام
و از انجمله است بریده بن الحصیب یدل علیه عبارة کتاب روضة الصفا و غیره و
از انجمله است پدر عالی مقدار خلیفه سیم سفیان صخر بن حرب ابوسفیان یدل علیه عبارة
غیر واحد من علماء السنة و سوای اشخاص مذکوره بسیاری از صحابه در بیعت بکریه توقف نموده
بودند و بسیار که حال برخی از تارکین و معرضین بیعت صدیقی بر تو منکشف گردید پس
بدانکه چنانچه جناب سید الشهدا بیعت یزید ننموده همچنین جناب ولایت مآب که بمصداق
حدیث ابوهما خیر منهما افضل و اکمل از انجناب بودند تا مدت شش ماه یا بیشتر ترک
بیعت صدیق نموده و بعد از آن بضرورت بنا بر صیانت نفوس و حفظ ناموس بیعت
بدست ابوبکر داده کما یدل علیه ما فی صحیح المسلم و شرح المقاصد و غیرهما و عبد الله بن
زبیر اگر بیعت یزید نکرده پدرش زبیر که از عشره مبشره بوده بود در خلافت بکریه
انکار از بیعت نموده بود و اگر عبد الله بن عباس بیعت یزید نموده والد ماجدش

حضرت عباس نیز کارہ از بیعت ابو بکر بودہ بلکہ بعقاد را ثبات کاذب یا غادر اخاینا اثم
کہ در صحیح مسلم وارد است شیخین را کاذب و غادر و خاین میدانستند و با عتراف
سامی عدالت شرط امامت پس با وصف کذب و غدر و خیانت چگونہ عدالت شیخین ثابت
خواہد شد و در شہادت باوصاف ثلثہ مذکورہ حضرت عباس منفرد نبودہ بلکہ جناب
ولایتمآب نیز باقرار فاروقی شریک بودند فلیضحک قلیلا ولیبک کثیرا اما عبداللہ
بن عمر انکار او از بیعت یزید بعید از فاضل عزیز است چہ خودش مقر بیعت او علی کتاب
اللہ و سنۃ رسول اللہ است و خلع آنرا اعظم غدرہا می پندارد و اقرار العقلا علی انفسہم
مقبول و بعد تسلیم مسکوم کہ عدم بیعت ابن عمر با جناب علی بن ابیطالب ہرگاہ منافی خلافت
در مرتبہ چارمی نباشد پس ترک بیعت یزید چرا ہادم اساس خلافتش باشد علاوہ
آنکہ معلوم است کہ مجتہد اعظم بلکہ خلیفہ پنجم و حضرت عمرو عاص و تمامی اہل شام وغیرہ از
بیعت حضرت امیر علیہ السلام استنکاف و اعراض نمودند پس از دو حال خالی نیست یا
اینکہ بسبب مذکور در بودہ انکار خلافت یزید یا انکار خلافت جناب ولایتمآب
می بودند و یا از صمیم قلب بخلافت آنجناب قائل است علی الاول چون کلام با اہل
سنت است نہ با خوارج پس وی سخن بفاضل عزیز کہ انکار خلافت جناب امیر
تقدیر یکنون و وقت ناشراو می باشد نخواہد بود و علی الثانی پس تفرقہ میان اہل شام
و عبداللہ بن عمرو معویہ و دیگر تارکین بیعت حضرت امیر و میان اہل کوفہ و حضرت
امام حسین وغیرہ تارکین بیعت یزید بیان فرمایند و اگر انصاف نمایند مرتبہ معویہ
و عبداللہ بن عمر را نزد اہل سنت زیادہ از مرتبہ امام حسین خواہند یافت چرا کہ
امام حسین پسر خلیفہ چارم و مفضول خلفا بودہ و عبداللہ بن عمر پسر خلیفہ دوم و
فاروق زمان و معویہ خود خلیفہ پنجم و امام بحق و مجتہد مطلق بودہ و بنا بر تصریح نافع
اجماع اہل حل و عقد بر خلافتش زیادہ از اجماع آنہا بر خلافت جناب امیر منعقد
شدہ و بعض ابن حجر خلافت او در کتب سماویہ منصوص بودہ پس افضلیت معویہ
از امام حسین اظہر من الشمس است نعوذ باللہ من ذلک قولہ دکفایت بیعت و اہل

مطاع بشریت الی آخره **اقول** این کلام مدفوع است بچند وجه اول آنکه اگر یزید
از بدو خلافت خود مستجمع جمیع صفات امامت نباشد لازم می آید تفسیق بلکه تکفیر
اهل مدینه که بنا بر تصریح فاضل مجیب صحابه کرام و قرار قرآن بودند کما اومانا الیه
سابقا دوم آنکه سیوطی در تاریخ الخلفا در بیان وجه عدم ذکر عبیدیین نوشته ومنها
ان مبایعتهم صدرت والامام العباسی قائم موجود فلا تصح اذ لا یصح البیعة لامامین
فی وقت واحد والصحیح المقدم ومنها ان الحدیث ورد بان هذا الامر اذا وصل الی
بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموه الی عیسی بن مریم او المهدی فعلم ان من یسمی بالخلافة
مع قیامهم خارج باغ فلهذه الامور لم اذکر احدا من العبیدیین ولا غیرهم من الخوارج
انما ذکرت الخلیفة المتفق علی صحة امامته وعقد بیعته انتهی از این عبارت چنانچه میبینی ظاهر
میشود که خلافت خلفای عباسیه صحیح و متفق علیه بلکه منصوص است پس متوکل که یکی
از خلفای عباسیه بود البته امام بحق خواهد بود و از عجائب است که محی الدین عربی که در علوم
[illegible] کشف و شهود و کرامات کثیره از عجیب اعظم بود متوکل مذکور را از
جمله اقطاب شمار نموده حیث قال ومنهم من یکون ظاهر الحکم ویحوز الخلافة الظاهرة
کما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کابی بکر وعمر وعثمان وعلی والحسن ومعویة
بن یزید وعمر بن عبد العزیز والمتوکل انتهی و این متوکل کسی است که حکم نموده بود که قبر
مبارک جناب سید الشهداء را انهدام سازند و زراعت در آن مقام نمایند تا کسی برای
زیارت آنحضرت نرود چنانچه سیوطی در تاریخ الخلفا میفرماید وفی سنة ست
وثلثین امر المتوکل بهدم قبر الحسین وهدم ما حوله من الدور وان یعمل مزارع ومنع
الناس من زیارته وخرب وبقی صحراء وکان المتوکل معروفا بالتعصب [illegible] ما قال
بعض الشعراء **شعر** تالله ان کانت امیة قد اتت * قتل ابن بنت نبیها مظلوما *
فلقد اتاه بنو ابیه بمثلها * هذا لعمری قبره مهدوما * اسفوا علی ان لا یکونوا شارکوا * فی قتله
فتتبعوه رمیما * انتهی مخفی نیست فاضل مجیب را که مدعی عدالت خلفاست لازم است
که عدالت متوکل و دیگر خلفای عباسیه بدلیل مقبول ثابت نماید تا بهمان دلیل در ماده

عدالت یزید بحیز تحریر آید سوم آنکه اگر کلام مجیب صحیح باشد لازم آید تکذیب اکثر علمای
اهلسنت که یزید را منجمله خلفا ذکر کرده اند منهم السیوطی فی تاریخ الخلفاء و منهم ابن حجر
فی فتح الباری حیث قال المراد باجتماعهم انقیادهم لبیعته والذین اجتمعوا علی الخلفاء
الثلثة ثم علی الی ان وقع امر الحکمین فی صفین فسمی معویة یومئذ بالخلافة ثم اجتمعوا
علیه عند صلح الحسن ثم علی ولده یزید و لم ینتظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک ثم لما
مات یزید اختلفوا الخ و ازین عبارت ابن حجر چنانچه قائل شدن او بخلافت یزید و
عدم ثبوت خلافت جناب سید الشهدا ثابت میشود هم چنان اجماع صحابه و تابعین
بر بیعت یزید مستفاد میگردد و ابو اللیث که از فقهای اهلسنت است در کتاب بستان
نوشته ثم ولی بعده عثمان بن عفان وکانت خلافته اثنا عشرة سنة فقتله اهل الفتنة
ثم ولی علی کرم الله وجهه وکانت خلافته ست سنین فقتله عبد الرحمن بن ملجم ثم معویة
بن ابی سفیان وکانت ولایته عشرین سنة ثم یزید بن معویة وکانت ولایته ثلث سنین
فلما مات یزید بن معاویة وقعت فتنة انتهی از عبارت این فقیه ظاهر میشود که خلافت
معویه و یزید مثل خلافت خلفای اربعه است و فتنه و اختلاف بعد یزید واقع شده
و مؤید آنست لفظ ولایت که در کلام این فقیه در باره خلافت معاویه و یزید وارد است
و مصنف صواعق در شرح قصیده همزیه که مصنف اوست بعد نقل لعن ابن حنبل
گفته انه لم ینقل ذلک الا لقضایا وقعت منه صریحة فی ذلک ثبتت عنده وان لم
تثبت عند غیره کالغزالی فانه اطال فی رد کثیر مما نسب الیه کقتل الحسین فقال لم یثبت
من طریق صحیح انه قتله ولا امر بقتله ثم بالغ فی تحریم سبه ولعنه وکابن المالکی فانه نقل
عنه انه قال ما قتل الحسین الا بسیف جده ای لانه الخلیفة والحسین باغ علیه والبیعة
سبقت لیزید ویکفی فیها معظم اهل الحل والعقد وبیعته کذلک لان کثیرین اقدموا
علیها مختارین لها مع عدم النظر الی استخلاف ابیه اما مع النظر لذلک فلا
تشترط موافقة احد من اهل الحل والعقد علی ذلک انتهی موضع الحاجة من کلامه
الی غیر ذلک من عباراتهم سبحان الله اکابر اهل سنت مثل سیوطی و ابن حجر و ابو اللیث

قوله و غیرهم را استحقاق یزید برای خلافت معلوم نباشد و فاضل مجیب را معلوم باشد
و بیعت عبد الله بن عمر الخ **اقول** چنانچه بیعت عبد الله بن عمر بعد از خروج شهید کربلا و جور
و جفای اشقیا مفید مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود همچنین بیعت جناب امیر کل امیر بعد از
عرصه شش ماه بملاحظه جور و جفای اشقیا و اخافت باحراق بیت که مهبط وحی خدا و مقر
اهل بیت سید انبیا بود مفید مخاطب اسوة النواصب و اهل نحله او نخواهد بود و این جواب
بطریق تنزل است و الا سابق بتفصیل تمام مبین شد که در بیعت ابن عمر احتمال تقیه منظور نیست
کیف لا و حال آنکه خلیفه پنجم سنیان که بسبب ملاقات و صحبت اعلم بحال ابن عمر بود در
وصیتی که به یزید نموده تصریح کرده که اگر از عبد الله بن عمر اراده خواهی کرد او اطاعت تو
خواهد نمود و اگر مثل ابن زبیر حال انحراف ابن عمر بر معویه ثابت می بود البته حکم قتل او مثل
حکم قتل ابن زبیر میداد و اگر بطریق تنزل تسلیم نمائیم که بیعت ابن عمر تقیةً واقع شده
این تسلیم باعث بطلان خلافت یزید بر مذاق اهلسنت نمیتواند شد لا یستلزم فسق
عظماء الصحابة و کبراء التابعین الذین کانوا من المبایعین کما اومانا الیه فکن من المتبصرین
قوله مع ان الامامة الی آخره **اقول** این عبارت مصداق المعنی فی بطن الشاعر
است و اجمال و سقم آن بر هر منصف ماهر ظاهر و باهر معلوم نیست که مخاطب کدام ضرورت
داعی شده که بر عبارت فارسیه اکتفا نکرده انهماک بعبارت خود در عبارت عربیه نموده
و در حقیقت تحریر چنین عبارت یاد از عجائب امام اعظم سنیه میدهد قال ابن خلکان
فی تاریخه لم یکن ابو حنیفة یعاب بشیء سوی قلة العربیة فمن ذلک ما روی ان ابا عمرو بن العلاء
المقری النحوی المقدم ذکره سأله عن القتل بالمثقل هل یوجب القود ام لا فقال لا
کما هو قاعدة مذهبه خلافا للامام الشافعی فقال له ابو عمرو ولو قتله بحجر المنجنیق فقال و لو قتله
بابا قبیس و الصواب ان یقول بابی قبیس انتهی ملخصا [illegible]
خبر ندارد [illegible] المناقشات [illegible]
که لفظ موقت را موافق [illegible] استعمال کرده باشد و مع [illegible]
و [illegible] قبول [illegible] و الامامة

من يستجمع شرائط فح نقول اذا ارادوا بالواحد المطاع ان اراد المعصوم وليس عنده غير النبي صلى الله عليه وآله وسلم معصوما فيكون المعنى كفاية بيعة النبي مشروطة الخ وهذا مما يضحك منه الثكلى كيف ولم يبايع ابا بكر بادي بدء الا عمر ولم يكن نبيا باجماع الاصحاب لو كان ينزل علي ربه الوحي والكتاب اللهم الا ان يقال ان حديث لو كان بعدي نبي لكان عمر يلمح الى استجماعه لشرائط النبوة والرسالة وان اراد غير المعصوم فقد ناقض غرضه الاصلي وبالجملة فقد هدم اساس خلافة ابي بكر وعثمان لعدم ثبوتها الا بعقد عمر وعبد الرحمن كما نص عليه علامتهم التفتازاني على ان قوله ليس عندنا غير النبي معصوما مقدوح اولا بان النبي صلى الله عليه وآله ايضا عندكم ليس بمعصوم فضلا من غير النبي قال العلامة التفتازاني في شرح العقائد النسفية وفي عصمتهم عن سائر الذنوب تفصيل وهو انهم معصومون عن الكفر قبل الوحي وبعده بالاجماع وكذا عن تعمد الكبائر عند الجمهور خلافا للحشوية وانما الخلاف في ان امتناعه بدليل السمع او العقل واما سهوا فجوزه الاكثرون واما الصغائر فيجوز عمدا عند الجمهور خلافا للجبائي واتباعه ويجوز سهوا بالاتفاق الا ما يدل على الخسة كسرقة اللقمة والتطفيف بحبة لكن المحققين شرطوا ان ينبهوا عليه فينتهوا عنه هذا كله بعد الوحي واما قبله فلا دليل على امتناع صدور الكبيرة وذهب المعتزلة الى امتناعها لانها توجب النفرة المخالفة عن اتباعهم فيفوت مصلحة البعثة الى آخره وهذه العبارة تدل دلالة واضحة على جواز صدور الكبائر عن الانبياء قبل البعثة عمدا وبعدها سهوا وصرح بذلك غير واحد من علماء السنة فكيف يسوغ للمجيب ان يقول ليس عندنا غير النبي معصوما عند اهل السنة قال الفخر الرازي في تفسيره المسئلة الثالثة اعلم ان قوله منكم في اولي الامر منكم يدل عندنا على ان اجماع الامة حجة والدليل على ذلك ان الله تعالى امر بطاعة اولي الامر على سبيل الجزم في هذه الاية ومن امر الله بطاعته على الجزم والقطع لا بد ان يكون معصوما عن الخطا والا لكان بتقدير اقدامه على الخطا يكون قد امر الله بمتابعته فيكون ذلك امرا بفعل ذلك الخطا والخطا لكونه خطاء يكون منهيا عنه فهذا يفضي الى اجتماع الامر والنهي في الفعل الواحد بالاعتبار الواحد انه

فمحال فثبت ان الله امر بطاعة اولی الامر علی سبیل الجزم وثبت ان کل من امر الله بطاعته
علی سبیل الجزم وجب ان یکون معصوما عن الخطا فثبت ان اولی الامر المذکور فی هذه الآیة
لا بد وان یکون معصوما ثم نقول ذلک المعصوم اما مجموع الامة او بعض الامة لا جائز
ان یکون بعض الامة لانا بینا ان الله تعالی اوجب طاعة اولی الامر فی هذه الآیة قطعا
وذلک مشروط بکوننا عارفین بهم قادرین علی الوصول الیهم والاستفادة منهم ونحن نعلم
بالضرورة انا فی زماننا هذا عاجزون عن استفادة الدین والعلم منهم اذا کان الامر
کذلک علمنا ان المعصوم الذی امر الله المؤمنین بطاعته لیس بعضا من ابعاض الامة
ولا طائفة من طوائفهم ولما بطل هذا وجب ان یکون ذلک المعصوم الذی هو المراد بقوله
اولی الامر منکم اهل الحل والعقد من الامة وذلک یوجب القطع بان اجماع الامة حجة انتهی
کلامه اما آنچه مجیب گفته که این مغالطه تنها مجتهد الزمانی را پیش نیامده اه پس مغالطه نیست
فالاعراض عن جوابه جوابه والله الهادی الی الصواب وآنچه گفته که بیعت
اهل دمشق بملاحظه قهر وغلبه یزید الخ بعد تصحیح اکابر او بیعت اهل مدینه وغیره از
درجه اعتبار ساقط است کما لا یخفی علی اولی الالباب انتهی کلام المخالف بلفظه

اقول وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد این زبان درازی
واعتراض [illegible] اولیای [illegible] الدجالین [illegible] فرزند [illegible] مشهود جهة عجایب
اوقات [illegible] وصرف تطویل عبارات در معانی [illegible] احیال [illegible] بکاری برد واز
[illegible] خیالیه خویش [illegible] تمام می پرند [illegible] که از این جنس [illegible] مولفه سیاد ذو الفقار
مصنوع که قبل از [illegible] مطبوع است مملو شده است اول [illegible] در دیباچه کتاب مذکور
توبیت سنی است که بدان وفقک الله تعالی که سنی کسی است که بعد جناب سید المرسلین
خلیفه حق ابی بکر را داند واعتقاد داشته باشد که او خلیفه وخلفای حضرت باستحقاق
بوده نه بغصب وعدوان انتهی بر اطفال هم مخفی ومستور نیست که معتزله ونواصب
وخوارج بالاتفاق همین جاده مسلوک دارند باعتراف مجتهد [illegible] در اساس
الاصول واظهار فرزند دلبندش در [illegible] قول که اتفاقا گشته وقد عرفت هر دو فرقه

اخیر مخالفت اهلسنت اند و باظهار نور الله شوشتری در مجالس المومنین اهلسنت طایفه
معتزله را بالشیعه تعبیر میکرده اند پس طرد تعریف مسطور نظر بدخول اغیار بدیهی البطلان
است و حال حشو و لغو بودن عبارتش از لفظ مسطور اعتقاد داشته باشد الی آخره بجدی
عیان نیست که از اجلای ضروریات توان فهمید زیرا که هرگاه سنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه
را خلیفه برحق میدانند الا بدکاه او را خلیفه و جانشین حضرت پیغمبر صلی الله علیه باستحقاق
ندانسته باشند به تعصب و عدوان پس این همه با وجود فساد معنی فریب دادن عوام کالانعام است
و تفصیل حاصلات و ایضاح واضحات خواهد بود و بر اهل دانش مخفی نیست که مقتضای
مقام آنست که سنی را بعنوانی مبین کنند که احتمال دخول اغیار و خروج افراد مستطرق نشود
باز جناب مجتهد متوفی در جواب مقدمه اولی از مقدمات عشره از باب تولا و تبرا بعد
تلخیص آن گفته که هریکی از مقدماتش محل مناقشه است بوجوه عدیده که تفصیل آن موجب
طول است انتهی و حال آنکه اول آن مقدمات اینست که عداوت خاص است و مخالفت
عام فاضل جالسی را لازم بود که به بیان شافی وافی مبین سازد که تغلیط و ابطال
خصوص عداوت و عموم مخالفت از کدام دلیل و برهان ثابت است مگر بنا بر فرد تا بکی
و اضلال و تلبیس بنی آدم اجمال و اهمال نموده گفتند که احدی از مقدمات مقدمه
اولی از باب مذکور صحیح نیست بلکه همه باطل و نامقبول طبایع علما افتاده و این امور را
تاکجا شرح دهم که قلم و زبان به بیان قلیلی از آن تن بعجز و قصور در داده اینست
حال اجمال و اهمال پدر بزرگوار مخاطب عدیم المثال که مضحکه مجانین و اطفال است
گویا موضوع کتابش باعتراف فرزندان سعادت نشانش اهانت فرومایگی و جعل
و تلبیس برای اضلال مردم است کما لایخفی علی من راجع الی کتابنا الکبیر اعنی الصولة الحیدریة
علی المجوس القدریة بالجمله اولا می بایست که باین موعظت دلپذیر و الد پیر خود در
حینی [illegible] مینمودند و میگفتند که ای پدر یکی از معمولات فرومایگان بی بضاعت است
الی آخره و ترا اگر بمسند اجتهاد و نیابت صاحب الزمان نشسته نمی زیبد که شیوه
فرومایگی و کم حوصلگی برای خود اختیار کنی که منصب اجتهاد پایگاهی رفیع و بارگاهی

قبیح است مصلحت آن می بینم که در وقت تالیف کتب خصوصا فن کلام کرد تلبیس و فرو
مایگی نکردی و خود را تدلیس در نوردی یقین است که آن مجتهد دور اندیش چنین را ارتکاب نکند
کرده آنچه در ترجمه این فرزند در آئینه حق نما فرموده میگفت که هر چند ای فرزند تنها
ملایک ثنا خوان تو که جن و بشر جمله قربان تو و لیکن کی آمدی و کی پیر شدی من تنها فرومایه
نیستم بلکه هنوز درین باب استاد او خود که در فن اجمال و اهمال و تلبیس و اضلال ید
طولی داشتند نمی بینم و آخر ترا ای فرزند روزی در مناظره اهل سنت این قسم امور
ناگزیر خواهد بود و بدون این مکر و تزویر بجدال فحول ایشان با وجود علو کعب قدم
نتوانی فشرد القصه فرومایگی مخاطب را بضمن جوابهای آینده حواله کرده میگویم که اگر
رساله بعبارت العین را بالعین بصیرت مشاهده میکردند و تقلید کورانه مصلی و ابو
الجارود اعمی را حول نمی نمودند هرگز بدعوی اجمال و فرومایگی کردن خود نمی افراختند
و علم اضلال و تلبیس نمی افراشتند مقتضای این همه امور آنست که مطلب عبارت سلیس را
نمی فهمند پس ناگزیر بشرح عبارت متوجه میگردم بدانکه در رساله مذکوره چنانکه
دالی بر مذهب تفسیق یزید نوشته بودم اما البطلان خلافت یزید که جمعی الخ مطلب
این عبارت با انضمام مطلب ما سبق چنانچه بر دانشوران عالم مخفی نیست آنکه
مستفتی در صورت اولی از طرق ثلثه اثبات امامت گفته است که بیعت بعضی
از اهل حل و عقد نزد اهل سنت برای امامت کفایت میکند و عبدالله بن عمر او رضا
... ما بعد در اکثر ... ایشان بیعت یزید کرده پس امامتش ثابت شد و شهادت
امام حسین باطل گشت معاذ الله من ذلک جواب ش اگر بیعت عبدالله بن عمر
و جماعه مثبت خلافت بزعم مستفتی و مبطل شهادت باشد و قول پذیرفته یعنی
بیعت بعد تسلیم متاخر از خروج امام حسین است و بنا بر مستفتی ... مقدم
می بود و چون چنین نیست فائده هیچ بحال ش مترتب نشد و معنی لفظ زعم این
مستفتی بطلان خود ش بیعت را مثبت خلافت دانسته و حالانکه نزد اهل ...
... مثبت آن لما فی شرح المواقف و هو لا یخفی علی الواقف یعنی هرگاه مردی

لیاقت امامت باستجماع شروط داشته باشد بیعت اهل حل و عقد آن قوت و
استعداد را بمرتبه ظهور میرساند نه آنکه اهلیت و استحقاق دارد یا نه مجرد بیعت
امامت را ثابت میکند اما اینکه خروج شهید کربلا قبل از بیعت است پس ثابت
است بقول علامه دهلوی رحمة الله علیه زیرا که آنجناب چنین فرموده که هنوز اهل مکه
الی آخره و ازین عبارت که در رساله نقل کردم بدلالت مطابقی هویداست که خروج
امام حسین وقتی بوده که کسی ازین بزرگان بیعت ننموده و ازینجا از هم می پاشد انچه
بعد ازین خواهیم [illegible] چنانکه دانی که نقل این عبارت با مدعای مجیب ربطی ندارد
زیرا که جناب مجتهد عداوت اندیش فهمیده اند که نقل عبارت حضرت علامه قدس سره
العزیز فقط برای عدم تسلط و قهر و استیلای یزید مفید است و لیس کذلک چه تقدم
خروج امام حسین از بیعت عباد الله نیز از آن بر می آید بلکه مدلول مطابقی آنست پس ایراد
و استشهاد باین عبارت برای دو چیز بوده شد یکی عدم تسلط یزید چنانکه خود تصریح [illegible]
کرده دوم تقدم خروج امام حسین علی ما عرفت آنفا چنانکه در کتب فریقین ثابت گشته
و هذا مما ثبت عند الفریقین و درینجا مقصود امر ثانیست باقی ماند اینکه تطویل
در عبارت منقوله بلا ضرورت داعیه لازم آمد هر چند این اعتراض باین حیثیت
علی ما صرح به المحققون از داب محصلین نیست لکن میگویم که از لفظ هنوز ثابت
میشود که وقت خروج امام حسین نه اهل حل و عقد بیعتش کرده بودند و نه او بیعت [illegible] شده
و از لفظ [illegible] منقول میشد انکار تقدم بیعت عبد الله بن عمر و تا آخر خروج امام [illegible]
که مقصود اصلی اینمقام است باثبات نمیرسید و المقصود هذا [illegible]
علاوه اگر تمامش نقل کردمی عبارت صدر یعنی هنوز الخ بعد ازین در جواب
امر ثالث اعنی قهر و استیلا در کار میشد پس درینجا بالاستیعاب نقل کردم تا بعده
جائیکه بیان نقلی بر عدم استیلا قایم کرده ام اشاره اجمالی اعنی کما مر آنفا
صحیح شود و ازینجا واضح شد که معنی قول احقر البریه اما نقلا فلما مر آنفا کما سیجیئ
ان شاء الله تعالی هنوز در ذهن مجتهد شیعه در نیامده و لا ینبئک مثل خبیر آمدم برانکه

اینچنین کسی در آن زمان از اکابر علمای قریش بودند و نسبت خلیفه ساختن بدولت
ایشان تعلق میداشت فهو اظهر من الشمس و ابین من الامس الی که مراد از اهل حل و عقد
چنانچه در رساله تفصیل نیست رؤسا و علمای آن زمان اند و ریاست و پیشوائی اهل اسلام
در حقیقت مخصوص باین بزرگان اما امام حسین و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم [illegible]
اهل حق سلاله اهل بیت نبوی و رئیس این خاندان عالی و معدن علوم نبوی و مرتضوی بودند
وکسی درین فرد برابر ایشان نبود اما عبد الله بن عمر بسبب ورع و اتقی در زمره بقیه
صحابه بود چنانچه خود مجتهد از استیعاب ابوعمر نقل کرده و حال عبد الرحمن بن ابی بکر و
عبد الله بن زبیر هم ازینجا قیاس باید کرد چنانچه تراجم ایشان در کتب رجال بران دلالت
دارد و ازینجاست که معاویه بن ابی سفیان و یزید و مروان در اکمال اهتمام در شان
بیعت ایشان بوده چنانچه کتب سیر و تواریخ بران شاهد است و قد عرفت سابقا
و ستعرف لاحقا زیرا چه میدانستند که این رؤسای اهل اسلام و عظمای اهل بیت عظام
و صحابه کرام اگر برین بیعت اقدام فرمایند برای بیعت دیگران از سایر طبقات انام
حاجتی بکشش و کوشش نخواهد افتاد سید جمال الدین محدث بزعم مخاطب
در روضه برین سیر میگوید چون زیاد وفات یافت و سال پنجاه و ششم از هجرت در آمد
معاویه مکتوبی بمروان بن الحکم که در آن اوان حاکم مدینه بود ارسال نمود که سخن بیعت
یزید را در خاطر ارباب بلده طیبه قرار ده و بجهت عبد الله بن عمر صد هزار درم
فرستاد چون قاصد بمدینه رسید آن مال را نزد ابن عمر برد عبد الله گفت اموال را
قبول نمود و چون نام بیعت شنید ابا را درکرده گفت که من پیر شده ام و دنیا
من بصد هزار درم بغایت ارزانست و مروان بمعاویه پیام داد که مردم مدینه معتقد عبد الله
بن عمر اند و میگویند که تا مقتدای ما بیعت نکند ما بیعت نمیکنیم دیگر آنکه عائشه صدیقه
میگوید که این بدعت است که معاویه احداث میکند چه ابوبکر و عمر که خلیفه بودند
خلافت را باولاد خود ندادند و این رسم اکاسره و قیاصره و جباران و
ظالمان است من بعده و ایت دیگر آورده که [illegible] اکثر اهل مدینه بالخصوص

امامت بمجرد بیعت بعضی از اهل حل و عقد کفایت میکند و وابسته به اتفاق جمیع مسلمین بحیث
لایشذ عنه فرد منهم نباشد کما نص علیه السید السند فی شرح المواقف و هو لا یخفی علی الواقف
فما ظنک اذا اجتمع الجم الغفیر و لم یات احد منهم بالنکیر بعد از اثبات خلافت و حقیت
امامت یزید سفیه بحکم کل اناء یترشح بما فیه مسکی مذکور باثبات بغاوت امام حسین و
ابطال خروج آن مقتدای کونین متوجه شده و بزعم خود دستش بر اصول اصلیه اهل حق بطلان
شهادت آن عالی قباب را منطبق دانسته مصداق اضاع العمر فی طلب المحال
و از اینجا هم عیان میشود که رئیس المجتهدین در استیفای جولیش سرقات آن نموده دکان
اجتهاد را بکالای مسکی و برادر بهین و همانش آراسته الغرض بر هنرمندان و نکار
و تمارفان اسرار مختفی نخواهد بود که چون بیعت یکی از اهل حل و عقد یعنی عبد الله بن عمر
که از مسکه ... جمله اهل حل و عقد بود بعد تسلیم هم ارتفاع شهادت سلطان کربلا
متاخر است و از اینجاست که بیعت او از قصه مدعی تقدم آن از واقعه کربلا نشده بلکه در
جمیع تواریخ انکار عبد الله بن عمر قتل امام حسین بر زبان رفته هم از اینجاست و از تالیفات
مجلسی و جالسی و این مجتهد که جاری مجرای اوست هم ظاهر دعوی اجماع و اتفاق تمامی اهل
حل و عقد بر بیعت یزید لئیم و اخراج حضرت امام حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله
و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن عباس از زمره اهل حل و عقد که این وصف منوط
و مربوط بلکه محصور بذات مقدسه آنحضرات باعتراف بنی امیه که مجتهد کالرشاب ایشان
میکند و مثل سائر دینی نیست و کواه چیست بر وصادق مصداق ارباب قیل و قال
بلکه ملعبه مجانین و اطفال است مگر فاسانی قصد مدعی عدل و انصاف با وجود ملاحظه
عبارت شرح مقاصد و شرح مواقف که در بیاض ابراهیمی در مقام علوم منقول است
ممکن تحصیل معنی آن نموده و وثوقی بر آن حاصل نکرده و در صحابیت شیخین و بودن ایشان
از اهل حل و عقد بسبب کاستن ... اهل بیانش ولی سواد ... ملازمت و اسنه و اقامت
بره فی برات خیر السنه آیا در لست و یقین ... که چون مردم بعد شهادت ذی النورین
نزد جناب ... شدند و خواستند که آنجناب بخلعت خلافت مخلع شود امامت

بر صفحهٔ آنها منوط نفرمود و گفت که این امر بر صوابدید اکابر مهاجر و انصار موقوف
است بلکه قسم بر انیمعنی یاد کردند که اگر امامت موقوف بر اجماع دفعی می بود سبیلی برای
عقد آن هم میسر نمیرسید بلی باید که اهل حل و عقد که حاضر باشند یکی را من بین الناس
برگزینند و بر غائبین حکم نمایند که باطاعتش بپردازند الی آخر ما افاد کرم الله وجهه و در مقابله
معاویه بن ابی سفیان که باعتراف و اظهار امامیه آخر دعوی خلافت خویش کرد بر صفحهٔ
قرطاس رقم نمود که انما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان
لله رضی الی آخر الفاظ المقدسه **بشارهم** بر ناصبیت حضرات امامیه که در تاویلات
این کلمات قادسه چه نشترها بکار برده اند و چه رقص الجملها که نکرده این همه امور را
خلاف نفس الامر دانسته گاهی بر الزام و گاهی بر تقیه از اصحاب خود که معتقد خلافت
خلفای راشدین بودند فرود آوردند و حیرانم که بقول مسکی کما هر تقیه وقت ارشاد
کلام اول از بلوایان قاتلین ذی النورین که باعتراف صاحب مجمع البحرین و دیگر محققین
شیعه از تلامذه عبدالله بن سبا بودند و امامت را از جانب خدا تعالی اعتقاد مینمودند
و اساس مذهب تشیع نهادند چه معنی داشته باشد **والحمد لله** که فاضل مدائنی یعنی
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة کما نقل عنه غیر مرة بعد نقل این کلمات طیبات
مرتضوی اقرار بآن میکند که مذهب اهلسنت به ثبوت رسید که اهل حل و عقد را در بارهٔ
امامت اختیار است و مذهب امامیه که سبیلی برای ثبوت امامت بدون نص و معجزه
نیست باطل گردید و این فاضل مدائنی شخصی است که امامیه بجان و دل معتقد او هستند
و خود فاضل جالبی در کتب مطبوعه بر انصاف و عدل او نص قطعی مینماید و بنیاد استدلال
بران می نهد و تشیع او هم از اقوال مجتهد و دیگر امامیه ثابت میشود کما اشرنا سابقا
و عجب عجاب دعوی این سرامد اولی الالباب باجتماع جم غفیر و عدم ایشان
بر امامت یزید است چه شدت خلاف و انکار چنانچه قبل از حکومت آن قدوه
اشرار در وقت معاویه از جماعت بسیار در کتب معتبره وارد گردیده بعد از جلوس
او نیز بر منصه ظهور رسیده کما ذکرنا فی المنهج الاول پس دعوی بیعت تمامی اهل حل

وعقد و [illegible] آن زمان و عدم صدور نکیر از احدی از ایشان کما یدل علیه وقوع
النکرة تحت النفی مصداق إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ست
باشد ومعلوم شد که تصریحات اکابر علمای فریقین نقلا من الاصحاب والتابعین
در معایب یزید هنوز مباینع این مسکی نفضله خور جامعین بیاض مقتفی آثار جنیدی آز
معین لی سواد نخورده یا همه منقولات و روایات را بمقتضای اعتساف و
عصبیت کان لم یکن شمرده اکنون بر ذمهٔ این مجتهد رئیس السارقین که بسرقه
بضاعت مزجات مسکی مذکور پرداخته و دعوی بیعت اهل حل وعقد نموده واجب
و لازم که ثابت کند که از اهل حل وعقد قبل از خروج حضرت سید الشهدا کدام کدام
در بیعت آن شقی الانام در آمده بودند تا کلام دران کرده شود و پرده از روی کار بر انداخته
آید **قوله** ویزید از وقت اه **اقول** این بحث قبل ازین بتفصیل تمام گذشته
است فالاعادة بلا فائده و آنچه علم الهدای امامیه فسق و فجور یزید را از بدو امر
نزد همگنان در کتاب شافی بر اصول و مرویات فریقین ثابت کرده رخنه و قضای
این وطر نموده از ترجمهٔ تحفه فتن از بحار الانوار که مجتهد بغفلت مشی ر تالیف آن نموده
در جزو سابق نقل کرده ام و دلالت عبارت علم الهدی بر ثبوت فسق و فجور یزید
از بدو ایالتش هرگز محتاج تفصیل نیست زیرا که باتفاق روایات فریقین یزید شقی
بمجرد جلوس بر اریکهٔ خلافت باطله بیعت از اربعه متناسبه که امام حسین ریحان
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از سرآمد ایشان بودند درخواست و ایشان به طلبش
روایت سید جمال الدین محدث در جتبه [illegible] و باقر مجلسی در جلاء العیون و
غیرهما در کتب دیگر [illegible] طیبه شده [illegible] ایشان او [illegible]
فسق و فجور و شدت ظلم و ستم و عدم استقاق او بخلافت بتصریح علما نزد همگنان
ثابت شده و الا فسق و فجور جناب امام حسین خاک بدهن ناصبیه و تا اهل بیت طاهرین
که از فسق و فجور یزید دوری و ادعای انکار بیعت لازم می آید و اللازم باطل عند معتقدی الشیعة الاولی
فالملزوم مثله و بیان ملازمت ظاهر است زیرا که نسبت فسق و فجور بسبکه بری از ان

اسهو یا شد افترا و بهتان است و مرتبه افترا بر روایات فریقین کما فی الصحاح و الاصول الاربعة از عیبت که بر زبان مقدس سید الکونین اشد من الزنا است بالاتر و بالا گذشت که آنچه از سید مرتضی منقول شده در مقابله اهلسنت و اعتزال است پس می باید که ایشان قایل بدان باشند و در معتبرات ایشان وارد شده باشد کما لایخفی **قوله** و نیز بیان نماینده **اقول** اثبات بیعت صحابه کرام و تابعین عظام از اهل حل و عقد و علما و روسای اسلام که برای مخاطب و الاسقام فایده دهد برد مدعا اوست که در حقیقت خلافت یزید و بطلان شهادت امام حسین میکند اول ثابت نماید که از اهل حل و عقد کیست آنگاه از من بپرسد که حال بیعت کنندگان چیست و اثبات شروط خلافت برای یزید پلید هم عهده مخاطب است که خلافت او را در ثبوت بدلایل لازمه از خلافت خلفا دانسته چنانچه بر ناظرین کلامش در استقصا مخفی نیست و از کلام مجمل که درین مقام نوشته الی یوم کاری نمی آید و کدام عاقل تجویز تواند کرد که چون اهل حل و عقد و روسا و سادات قریش بیعت نکنند دیگر صحابه و تابعین با وجود اعتقاد اینمعنی که آن یزید بشروط امامت متصف نیست کما افاد علم الهدی علی مذهب المخالفین و خارج من کتب الطرفین بطیب قلوب بیعت آن رئیس اهل ذنوب کرده باشند مگر شاید از اخبار طغاة بنی امیه و غیرهم بگوشهای ایشان رسیده باشد که رذلان دین و روسای مذکورین بیعت آن پلید تن برضا داده اند چنانچه شهرت اینچنین اخبار و روایت جمال الدین محدث در روضة الاحباب و ابن قتیبه اصفهانی در کتاب امامت و سیاست واضح میشود و اینجا گفته اند مصرع بهتان لباندان رازی که ز دست رند محتسبها ٭ و چون بنیاد این بیعت بر حیلهای دنیوی بوده قابل احتجاج و لایق اعتماد نخواهد بود بالجمله دانشوران عالم نیک میدانند که چون دعوی مجتهد که مستلزم به تقدم بیعت عبد الله بن عمر از خروج امام حسین بود باطل بر آمد اکنون صاف نمیگوید که کدام کدام از اهل حل و عقد در زمره اصحاب کرام به بیعت یزید اقدام نمود بسبیل انصاف باید کرد که کدام احتمال و احتمال که میکند و از دار و گیر اینجا است

اهل تحقیق که از وی سیما ید **قوله** که کلام عاقل است **اقول** در این قول بحث لفظی و معنوی
هر دو جاریست اما بحث لفظی لا من حیث هو پس از آنکه بعد جمع کردن تمامی نسخ این کتاب که بعضی
بنظر منی طلب رسیده و بعضی بملاحظه دیگر علما فائز گردیده معلوم میشود که عبارت همین است و
حالانکه در غلط بودنش نزد هیچ عاقلی ریبی نیست زیرا که مجیب مصیب مدعی استحقاق یزید نیست
تا این کلام صحیح شود بلکه او منکر استحقاق و اهلیت یزید است پس سوق عبارت چنین باید که کدام
عاقل تجویز خواهد کرد که صحابه کرام و تابعین عظام و قرار قرآن باستحقاق یزید اعتراف کنند
و مجیب از آن انکار نماید یا آنکه کلام عاقل تجویز خواهد کرد که این بزرگان جاهل از عدم استحقاق یزید
باشند و مجیب عالم آن و ازین مقام انکشاف تمام یافته که مدعی علم و اجتهاد در امر خورد در شی و نقیض
شی امتیاز حاصل نیست **قطعه** بصورت آدمی شد قطره آب * چهل روزش قرار اندر رحم تا
و گر چهل سال را عقل و ادب نیست * بتحقیقش نشاید آدمی خواند * **اما بحث معنوی** پس
بیانش آنکه یکی از عقلا و علما بلکه رئیس المتکلمین و قدوه فقهای امامیه که خود جناب مرتضوی
اند یعنی علم الهدی بنا دادند کما ستعرف انشاء الله تعالی عاجلا یعنی شریف مرتضی در زمان سابق کتاب
شافی و مشکی درین مجوز لعان در اوراق مذکوره کرده [illegible] اصلاح و مشوره مجتهد نبود تصریح نموده
اند که تمامی خواص و عوام را یقین فسق و فجور و عدم لیاقت و عدم انصاف او مشهور
حاصل بود و از کتب اهل حق نیز معلوم میشود که در فسق او کسی را کلامی نیست پس چگونه با وجود
علم و دانش و جمیع کتب لاتعد و لاتحصی از حمقا و سفها و مصداق کمثل الحمار یحمل اسفارا بوده
باشند تکلف که مجتهد تر به کلام شریعت مذکور هم کرده باشد این همه از سفها و حمقا دانستن کار
جناب مجتهد الزمانی است نه کسی از ابنای نوع انسان و لیکن کسیکه در تمام عبارت مغالط درین
کتاب [illegible] نظر کرده باشد صدور این امور از مجتهد مستبعد نمیداند زیرا که در [illegible]
بعبارت العین منظورش همین است که در عوام شهرت یابد که مجتهد جواب تمام رساله مجیب از آغاز
تا انجام نوشته گو نزد اهل تحقیق تحمیق و تکذیب اکابر طائفه او از قدما و متاخرین انجامیده
باشد و مقصر سیچون او را از هفوات و کبر مباحث غیر معرضی باقی نخواهد ماند معاذ الله مدعوی
جنس جناب سید الشهدا خامس اصحاب کسا علیهم صلوات الله تعالی گردن [illegible] صیت

خواهد داد و روح شمر و عبید الله زیاد را شاد خواهد ساخت کما سیجیئ بیانه ان شاء الله تعالی
عند ابرام قلب الاستفتا حالیا حکایت وجه تلقیب شریف مرتضی بعلم الهدی باید
شنید که قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین میگوید که وجه تلقیب او
بعلم الهدی بر وجهیکه شیخ اجل شهید در رساله چهل حدیث و غیر او در عنوان بیان نموده
اند آنست که محمد بن الحسین بن عبد الرحیم که وزیر قادر عباسی بود در سال چهار صد و بیست
بیمار شد و بیماری او ممتد گردید تا آنکه حضرت امیر المؤمنین را در خواب دید که با و میگوید
که با علم الهدی بگو که برتو دعائی بخواند تا شفا یابی محمد وزیر مذکور گوید که از آنحضرت
پرسیدم که کیست علم الهدی گفتند علی بن الحسین الموسوی الخ وزیر رقعه مشتمل بر
التماس دعا و اجابت مودی بخدمت میر نوشت و در آنجا همان لقب که در خواب
دیده بود درج نمود و چون آن نوشته بنظر شریف میر رسید از روی هضم نفس خود را
لایق آن لقب شریف ندید و در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان قبولی
لهذا اللقب شناعة علی وزیر بعرض رسانید که والله که ننوشتم بخدمت شما الا
آنچه امیر المؤمنین مرا بآن امر کرده بود و بعد از آنکه وزیر ببرکت دعای میر مرتضی شفا
یافت واقعه را بقادر خلیفه عباسی عرض کرد و ابا میر مرتضی را از آن لقب
مذکور ساخت قادر با میر مرتضی گفت که قبول کن ای مرتضی آنچه جد تو ترا با آن ملقب
ساخته و حکم شد که منشیان بلاغت نشان آنرا در القاب او داخل سازند و از آن
زمان آن لقب مشهور شد انتهی راست و دروغ بر گردن راوی خصوصا قاضی
شوشتری و شیخ شهید او که در تلبیس و تخجیل دجال و ابلیس بوده اند و آنچه راویان
پلا ازین طایفه منامات دیگر برای این بزرگ نقل میکنند و قلوب اهل حق از آن متنفر است
ذکر آن موجب تطویل کلام است قوله پس لاجرم الخ اقول صلا است
دانشمندان روزگار را که ترهات مجتهد شیعیان را به بینند و برای خدا اندک انصاف
نمایند که مجتهد در استفتا به بیعت اهل حل و عقد تمسک جسته بود و الکنون به بیعت مطلق
صحابه تنزل مینماید و آنرا هم مجمل و مبهم میگذارد تا او را جای فرار وقت گیرودار از علما

باقی ماند و با وجود یکه از رجال محمد بن حنفیه و عبد الله بن عباس که امام حسین را از خروج
به یزید منع کردند و تخلف صریح بکار برد چنانچه بیانش بالاجمال گذشت و تفصیلش
از معتبرات امامیه مثل رجال روضة المتقین و مجلدات بحار مجلسی عمدة المحدثین
منقول خواهد شد بر عبد الله بن عمر که جلالت و اخلاص او سابقا از کتب معتمده فریقین
وارد کرده ام و معنی قول او در باب منع خروج امام حسین بکمال شرح و بسط بیان
نموده ام طعن مینماید و از عاقبت و مآل کار اغماض صریح میفرماید [illegible]
امامت چه خوش فرموده **بیت** چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه
پاکان برد **قوله** اما کلام فاضل دهلوی الخ **اقول** این همه افادات از صاحب
مجتهد بنابر خوش فهمی ارشاد می نماید در حقیقت عند العقلا رسوائی شود [illegible]
از تطویلات لاطائل باز می آمد بیشترک بر زبان قلم رفته که آنچه بر عدم رابطه این عبارات
اعتراض کرده همه اش لعب صبیان است که نزد هیچ عاقلی مربوط نیست دخلی و قدحی
ندید و لا ینبئک مثل خبیر مشهور است که کتاب معاول العقول فی قلع
اساس الاصول مطاعن مجتهد الزمانی می باشد که میرزا محمد اکبرآبادی که بجهت بعضی از
سوانح و عصبیت اصولیین در بلاد مشرق و ختا به غم کشته شد نوشته و کلام او
بکمال متانت و جودت در بیان اغلاط و هفوات [illegible] و حدوث مقالات
شنیع جلی دلالت دارد و مجتهد جالسی و المخاطب [illegible] میرزا اکبرآبادی بجرم
بعدم طیب ولادت و ابوت [illegible] می نماید
و اکبرآبادی مذکور بعد استماع این اخبار وحشت و قباحت آثار [illegible]
اهل علم و دانش از استماع تفضیح آن مستأنف است [illegible] مجتهد
وارد میفرماید و لا ینبئک مثل خبیر الله علی کل شی قدیر [illegible] حق تعالی
[illegible] باید شنید که ذکر میرزا [illegible] مذکور در این کتاب
از [illegible] ناظرین سلیم [illegible] زبانی مجتهد جالسی [illegible] واقف شوند از چنین
حکایت [illegible] عبد النبی [illegible] وحید [illegible] ذا

مرد مجهولی بود سواد فارسی داشت اطوار و کردارش در ظاهر موافق و مطابق نجبا و
شرفای اشراف اهل ایران و شاید که نیشاپوری بود خیال می‌نمود که در ملک خود زیاده
از پنج شش هزار روپیه نداشته باشد و قریب پنجاه سال پیش ازین ساکن اله آباد بود
و بتجارت اوقات صرف مینمود و مادر میرزا محمد خواهر معصوم علیخان واحد العین بود و این
معصوم علیخان جمعدار بود همراه نجف خان مرحوم مردی بود با لیاقت و عزت فی الجمله
ثروتی داشت ابدا عبد النبی بیگ تسلطی که باید بر زوجه خود نداشت و این زن بطور
بیحجابی خود گذرانید چنانچه هر وقت که دلش میخواست برای سیر باغات و اجتماع مردم در قدم
شریعت وغیره بمجمع خلایق در معبدگاه هنود ان میرفت و کسی مزاحمت نمی‌توانست
لکن خوب معلوم نیست که درین اوقات شوهرش در خانه می‌بود یا در سفر اما اغلب که
مسافر بود و چند مرتبه فقیر هم دیده بود که زن مذکوره بالای رتهه سوار است و میرزا محمد
سن ده یازده ساله بر پایه عقب رتهه بود و برای سیر تماشا میرفت الغرض یاد
میرزای مرقوم در بلده اله آباد بر طور و طریقه نسوان اشراف و نجبا مشهور و معروف نبود لعنة
عند الله و چشم و ابروی میرزا محمد با چشم و ابروی عبد النبی شباهت کلی نمیداشت
بنا بر مشهور رنگ مادرش زبان زد مردم بود شاید که این مرد را کسی پسر عبد النبی بیگ
نمیدانست خصوصا از اهل ایران انتهی بلفظه و عبارت مجتهد در مقدمه ثانی است
بالجمله اکثر مؤمنین را ازو نفرت حاصل شد خصوصا بضمیمه اینکه جوانیکه بصحابت
خود آورده بود او و دیگران او را متهم می‌ساختند بانچه امارد قوم لوط بان عادت
کرده بودند و بعضی حکایات دیگر هم موید اینمعنی بسمع میرسید که شاید صدق
اینمعنی بود و الله یعلم الی ان قال چون ان ناکس ازینجا مراجعت کرده باز بکربلای معلی
رفت اخبارت او باعلان رسید و مرتبه تعصب و انحراف او از جاده شریعت
آشکار گردید که جناب مستطاب آقا سید علی طاب ثراه اراده تعزیر و تادیب او
نمودند الی حصل شنیده شد که در امکنه دیگر از بلاد فارس وغیره بسبب زور و مکر و
طلاقت لسانی که چند روز قلوب عوام را تسخیر ساخت اما عاقبت الامر چون خبث

عقاید و اعمال قبیحه او که از انجمله متهم بودن اوست بابوسف ظاهر شد تا جبر
بیرونش کردند و جای دیگر بعد از ساحره و کافر بودنش مجتهد قانی چنین حکایت میفرماید
که بسبب انحراف دوست و دشمن از یکی آنست که یوسف نامی نوجوان درخانه و محبوب
او بود و چندانکه زوجه او سعی نمود از خانه خود بدر نکرد چون از سبب یوسف زوجه او
بسیار برهم شد و رسوائی بنهایت رسید ناچار برای چند روز یوسف را جائی فرستاد
و بعد او ساعی شد تا زوجه خود را از طهران بکاظمین علیهما السلام روانه کرد چون او
شد باز یوسف را نزد خود طلب کرد زوجه او از کاظمین زبانی زلت بند سیار که
شیطان در کون تو انگشت میکند لهذا تو دست از یوسف بر نمیداری و در بدخوی
خود را تباه میکنی انتهی بحروفه و از بنجا عقلای روزگار قیاس کنند که میرزا محمد مزبور
و اولادش در حق مجتهد قانی که کتاب خود را از چگونه اعتبار کرده و دفترها ساخته
و صلحای این دیار بعد از آنکه طلعت از بام افتاد و حال بعد الموت و فتوای او انگشت
نمای خاص و عام شد از نماز جماعت که پشت سرش میگذارد تایب شدند چنانچه شنیده
باشند والعاقل یکفیه الاشاره والغافل لایجدیه الف العباره **قوله** علاوه بر ان

الخ اقول اگر حتی تعمیم فواد است که اهل مدینه یزید لعین را بشروط
سلطنت بیعتش مایل گردیدند چنانچه فی کلام علمای الفریقین ... با علم الجد و اگر مراد
رسوخ اهل مدینه بر اعتقاد امامت اوست بحیثیتی که در خروج امام حسین قادح باشد یا نباشد
پس قطع نظر از قباحت مذکور خلع ایشان از بیعتش که باتفاق روایات فریقین ثابت
با وجود یکه خوف تلف جان و ناموس بود منافی آنست و اگر از تعمیم فواد چیزی دیگر
کرده فلا بد من تصویره حتی نتکلم علیه چه افزوده علاوه دلالت قول ابن عمر انا بایعنا
الخ بر معنی که اهل مدینه تعمیم فواد بیعتش کرده بودند در غیر صحیح است و قدم آن تفصیل ساید
مسلمنا که قول ابن عمر دلالت بر رسوخ اعتقاد و تعمیم قلب اهل مدینه دارد لیکن این کلام
فی الجمله و حتی حکایت که تقدم این بیعت بعصمت کرامی خروج امام حسین بقول ابن عمر
تایید الاهل ... ثابت فرمایند والا لذلک ... اثبات ...

علامه دهلوی انار الله برهانه یعنی عدم رضای اهل حرمین شریفین بخلافت و تسلط یزید
پلید پس بروایات فریقین در ما سبق بر جای خود است یعنی اینها هیچ تزلزلی بپیرامون
آن نمیگردد و احدی را از نواصب یعنی مثبتین خلافت یزید را مجال استیصال آن نمیباشد
هین لعیه باید دانست که سلمنا که قول ابن عمر دلالت بر بیعت اهل مدینه دارد لیکن برای اثبات
بیعت اهل مکه معلوم نیست که این دلالت مطابقی است یا تضمنی یا التزامی یا این دعوی
مقرون بدلیلی دیگر است که جز وقت رجعت شیطان الطاق اظهارش جایز نیست
قوله اما عدم بیعت اه **اقول** حال مجتهد الزمانی باید دید که برای ابله فریبی می‌نویسد
که از این کتب کلامیه ثابت میشود که اگر یکی هم از اهل حل و عقد بیعت کسی نماید آن شخص
خلیفه میشود و این قدر بپیرامون خاطرش نمیگردد که این هر دو کتاب مانند کتاب سلیم
بن قیس هلالی و کتاب فعلت فلا تلم که شیطان الطاق علیه ما علیه مصنف اوست و
بسیاری از علمای امامیه را هم هنوز این نسبت معلوم نگشته و فقیر اقل الخلیقه بعد از
تتبع بالغ دریافته در صنادیق تقیه مختفی نیستند بلکه بعنایت ایزدی در دست علما
متداول هستند پس اذا طلبیهم بتکذیب مجتهد خواهند پرداخت و خواهند گفت
بجای شروط امامت هم برای آنکس می باید یا هر جاهلی و فاسقی و فاجری
که [illegible] از علما بیعتش کند او امام است دریغا که بذهن جناب مجتهد ابهم نماند که در
ترجمه از مجلد بحار رفتن چه نوشته میگوید که نزد سنیان نماز کردن خلف هر یک از نیکو
کردار و بدکردار جایز است بخلاف خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت عامه
که برای آن شروط کرده اند مثل تحقق عدالت و شجاعت و قرشیت و دیگر صفات کامله
انتهی بلفظه با وجود دعوی نیابت صاحب الامر ارتکاب این تلبیسات نمودن آخرا
عجیب و غریب است و این تقریر وقتی است که او تعمیم را اراده کرده باشد لکن او ما
الیه و اگر مقصودش این است که از این کتب ثابت میشود که بیعت یک کس از اهل
حل و عقد در فعلیت امامت مستجمع شرایط هیچ انتظاری باقی نمی‌ماند اگرچه سایر
اهل حل و عقد در خلافتش تکیه نمایند و داد تقلید حضرات انبیا را صول اشقیا دهند نیز گوییم

که ملای مجلسی در مجلد هشتم از بحار و جامعین بیاض ابراهیمی در بعضی از مجلدات و مجموع ملا در فسخ الحیل و میرزا محمد کشمیری در نزهه و فاضل جالسی در صوارم و مسکی در افادات و اوراق سابقه و مجتهد الطائفه النافیه در استقصا بجهت عدم فهم کلام علمای اعلام و عدم احاطه اطراف و جوانب این مقام درین مغالطه گرفتار شده اند و بحول الله و قوته در مقام خودش حل این اعضال و اشکال می نمایم و پرده کشف مطلب شرح مواقف سید جرجانی و شارح مقاصد علامه سعد الدین تفتازانی می آیم فانتظر انتظارا یسیرا **قوله** میگویم اه **اقول** در کتب فریقین باعتراف و اظهار جمله علما مصرح و منقح است که انکار اهل حل و عقد بیعت یزید از جهت عدم لیاقتش بوده چنانچه تفصیلش هرچه تمامتر معرض ترقیم آید و توقف چند کس از زمره صحابه که عدد ایشان زاید از صد هزار بوده و بروایت مجلسی در تذکرة الائمه یکصد و بیست هزار میرسید بر تقدیر ثبوت درباره بیعت افضل الصدیقین از جهت خاص ممنوع است تا وقتی که اتحاد جهت را باثبات نرساند این مشابهت مفید نخواهد شد و اسنی للمجتهد ذلک و عبارت شریعت مرتضی که ترجمه آن بزبان جناب مجتهد الزمانی در مجلد فتن از بحار الانوار است این است که جمیع مسلمانان با ابوبکر بیعت کردند و اظهار رضا و خوشنودی باو و سکون و اطمینان بسوی او نمودند و گفتند که مخالف او بدعت کننده و خارج از ملت اسلام است نتیجه سند منع است زیرا که دلالت بران دارد که تمامی اصحاب و حضار توقف صدیق را لایق این منصب میدانستند آمدیم بر اینکه شریعت مذکور بعد از شهادت برانچه که جمیع اهل اسلام ابوبکر را مستجمع شروط خلافت اعتقاد میکردند بلکه مخالف او را مبتدع و خارج از دایره اسلام می فهمیدند بقدح معدودی از اصحاب در لیاقت صدیق اشاره کرده و گفته آنچه گفته پس جوابش در فصل سابق بعنوانی یاد کرده ام که اگر شریعت بر حسب قهقری درین زمان .... باز گردد و تمامی همت خود در رد آن صرف کند بشرط انصاف حرفی از آن تقریر نتواند ساخت مع ذلک بعد ازین عنقریب در همین مقاله جاییکه تخلف سلمان و ابوذر و مقداد رضی الله عنهم اجمعین را ذکر کرده چندی از مباحث دیگر بعنوانیکه نزهتی بیان آن در خیال کسی نگذرد می آید ان شاء الله تعالی که روح شریعت

تماشایی در عالم برزخ بلرزه و مصداق صنعت علی ابا له کرده مجتهد که در شیء و نقیض شیء
تفرقه نشوانند کرد کما عرفت چگونه مجال بر ردّ ان داشته باشد **قوله** چنانچه
جمال الدین محدث الخ **اقول** معلوم نیست که علامه دهلوی قدس سره العزیز
در کدام کتاب افاده فرموده است که تمامی دفاتر این کتاب از بهترین سیرات
تا ثابت شود که این نقل از ان مقامی است که صاحب تحفه آنرا باین عنوان ستوده
بلی بیاد فقیر می آید که علامه موصوف در رساله اصول حدیث که برای سید قمر الدین
حسینی نوشته بعد از تصریح بمعنی که اخباریکه تعلق بتولد آنجناب صلی الله علیه و آله
وسلم تا غایت وفات شریف دارد آنرا سیرت می نامند اینقدر سطر باید که نسخه
روضة الاحباب اگر مصئون از زیادت و نقصان بدست آید بهترین سیرت ها
ازین کلام ستایش دفتر اولش به ثبوت میرسد نه دفتر آخر که جناب مجتهد نحریر از
انجا این نقل برداشته اند و اول دلیل بر اینمعنی که دفتر اخیر لایق این مدح نیست
انکه در فصل ثانی از باب دوم از تحفه اثنا عشریه که در حل جزئیات مکاید امامیه نقل
کرده انچه علامه ممدوح ارشاد نموده است ازان بدلالت صریحه پیدا و هویدا
که محدث مذکور بدفتر اخیر از کتاب مسطور در بعضی از مکاید این فرقه گرفتار شده
و مغالطه ها او را رو داده حیث قال کید پنجاه و یکم انکه جمعی ازایشان مخادعه
میکنند با مورخان اهلسنت پس کتابی در تاریخ تالیف میکنند و از اخبار و قصص
خبری موهم انکه مولف این کتاب خارج از اهل سنت است درج نمی نمایند و لکن
در سیر خلفا و احوال صحابه و محاربات ایشان خبری قلیلی از مذهب خود داخل
میکنند و بعضی از مورخین اهلسنت ازان کتاب بگمان اینکه مولف ان از اهل سنت است
نقل نمایند و بغلط افتند و رفته رفته موجب ضلالت ناظرین بی تحقیق شود و نقش
این کید بر مراد ایشان نشسته عالمی را از مصنفین تواریخ در ورطه غلط انداختند و ناظر
آن تواریخ را در ربقه ضلالت کشیده حتی سید جمال الدین محدث صاحب روضة
الاحباب نیز در بعض جاها ازین قبیل تواریخ نقل آورده خصوصا در قصه بیعت ابی بکر

صدیق رضی الله عنه و توقف حضرت امیر کرم الله وجهه و در قصه قتل حضرت عثمان رضی
الله عنه و علامت استقسم نقول در کتاب او آنست که میگوید در بعض روایات چنین
آمده اما محققین اهل سنت از نظر در تواریخ مصنفه مجاهیل احتراز تمام واجب دانسته اند انتهی
با وصف این همه تصریحات که شنیدی لفظ بهترین سیر برین کتاب مطلقا چگونه اطلاق
کرده باشند پس معین شد انچه اشارتی بدان نمودم که توسعا لفظ سیر بر حال خلفا
هم اطلاق باید کما لا یخفی و این دعوی یعنی صاحب تحفه بر تمامی دفاتر مذکور کتب
لفظ بهترین سیر بر زبان آورده بدان ماند که بعضی از معاصرین نزد تعصب با هواهای نفس
از شکایت گفتند که صاحب تحفه قدس سره العزیز حکم بصحت خطبه شقشقیه میفرمود
و فلانی از فلانی این امر را نقل کرده و حال آنکه مولفات آنجناب اشارة و صراحة
تکذیب این حکایت مینماید کما لا یخفی علی المتفحصین حقیقت اینست که جوانان جریان
غیر متناهی و در هر زمان متجدد است خصوصا جزئیات فن تکذیب که ابتدای آن از
ابلیس و رواج آن از عبد الله بن سبا است و انتهای آن جلوه نیست که بر کدام با
از علمای این قوم اتفاق افتد انچه این معاصرین نقل میکنند از باب حکایه افترا است
بالیقین تا عوام را ابدام فریب کشند صاحب تحفه قدس سره العزیز در قصه
کتب کلامیه و تفسیریه میگویند این خطبه را که متضمن شکایت و مطاعن خلفاست
را شدین است و علمای متشیعین در کتب خود می آرند از موضوعات و مفتریات میشمارند
و از کلام قاضی در وفیات الاعیان و غیر او و در غیر آن نیز سمت وضوح دارد که
نسبت نهج البلاغه را بجناب مرتضوی اهل سنت از افترات قوم اعتقاد میکنند
بلکه از کلام علمای امامیه مثل کاشانی در صدد ترجمه خطبه مزبوره نیز هویداست که اهل
حق این خطبه را مجعول میدانند و بعضی این خطبه را افاضه از معتقدات رضی
انتهی و چرا از موضوعات نشمارند که خود خطب مرتضویه در نهج البلاغه در محامد
و مناقب حضرت صدیق و فاروق قطعا موجود است کما لا یخفی و سوف یجیء تفصیلها ان شاء الله
تعالی بالجمله دفتر اول از روضة الاحباب قابل تمسک و احتجاج خواهد بود تا

مخالف ماخذ صحاح روایات نه افتد بخلاف دفتر ثانی و ثالث که بجهت مغلط بابی
مذکور غیر مستقیم و مدخول است و انتساب این دفاتر بمحدث مذکور مبنی بر تنزل و تسلیم است
والا اگر تتبع از کتب اینجا نموده شود بوضوح می انجامد که این دفاتر از محدث مذکور نیست بلکه
بعضی از اولاد و تلامذه او تالیف کرده اند و از اختلاف عنوان عبارات هم همین معنی بعد از تامل
پیدا تواند شد چه جای آنکه اینکه دم از شیخ مفید بانی مبانی تشیع که شیخ و سید شیعیان از خوان
فیض عشق خوشه ها برمی دارند و او را داعی مکلف که سک شکاری باشند میشمارند نیز درین دفاتر
نقل روایت کرده باشند و اگر از نک در عبارتیکه حضرت مجدد الف ثانی نقل فرموده اند غور کنی
صاحب این دفتر در ایراد حکایت متخلف شدن بعضی از انصار و تذکیر بعضی از اشعار بعید
از انتساب آن بشیخ العرفا فرید الدین عطار بر تشیع این بزرگ که از اکابر واصلین و قدوه
محققین است هم اشعار می نماید چنانچه معمول اهل مکاید است **و اگر از نیهم ترقی**
کنم بطور جدل میتوانم گفت که قاضی نور الله ذهبیا سه منوره بر طبق افادات بعضی
از اکابر مذهب خویش در مجالس المؤمنین نوشته است که محدث مذکور یعنی مصنف روضة
الاحباب از خلص علمای شیعه بوده چنانچه عبارتش بچشم انصاف نظر فرموده شود که بعد
از دیدن مناقب ولی نظیر او در کتاب روضة الاحباب میگوید که صورت صحت عقیده
بیان او درین از کتاب تحفة الاحبار که بنام خواجه بیگی استرابادی نوشته و غیر آن ظهور
تمام دارد و لهذا مخدوم الملک لاهوری بعضی از نسخ آنرا سوختن فرموده و اما خلف
الصدق او امیر نسیم الدین میرک شاه اگرچه تصنیفی از و ظاهر نشده که در آنجا تصریح
بعقیده خود نموده باشد لیکن در کنار بعضی از نسخ کتاب میزان ذهبی دمشقی شافعی
که بنظر مولف این اوراق رسیده بخط شریف او مواخذه چند بر تحقیقات ذهبی ناصبی دیده که تشیع
دیگران در جنب آن ناچیز کرده انتهی بلفظه حاصل که دعوی مذکور از کلام جناب علامه
در حق کتاب مذکور بی اقامت دلیلی و برهانی مسموع نخواهد شد و ظاهرا نیات
برای این دفتر که از آنجا این عبارت آورده و روایات مجاهیل در آن اندراج یافته مشهور
نیافته بر سبحان الله بر خلافت صدیق بلکه اصحاب بر روایات فریقین

بطیب خاطر جمع آیند و بیعتش مشرف شوند و مجتهد دعوی کند تارکین و متخلفین در آغاز
و انجام نماید و در نفس الامر برین چند بزرگ تهمت باشد پس حکایت دروغگوی موافق حال و قال
تو کو سی طابق النعل بالنعل آورده اند که دروغگویی میگفت که در فلان سنت فلان وقت
هزاران هزار مار سیاه بچشم دیدم و حضار چون عادت او را میدانستند میگفتند راست بگو که
چه قدر باشند و او در هر سوال عدد رفاعی را القلب میرسانید و از لکوک بالوف میگردانید و از مات
بعشرات و احاد تا آنکه گفت رسنی دیده بودم نامیده چون افعی بر خود پیچیده **قوله** از انجمله
است الخ **اقول** ذکر این دلیل منیف و حدیث شریف بغل منت و احسان بر علمای
سنیان است چه بر فرض و تسلیم تخلف شش ماهه از بیعت حضرت صدیق رضی الله عنه کما تیقنش انجمله
نه وجوب چنانچه علمای ما واحد بعد واحد تصریح بیان کرده اند و منهم الامام النووی فی شرحه علی
الصحیح الثانی اگر دلیل بطلان خلافت صدیق بحکم حدیث میت باشد عجب که رفاقت دو سال
تقریبا با جناب افضل الصدیقین و بیعت ده ساله با فاروق اعظم و صحبت دوازده ساله
با عثمان ذی النورین و صف بیعت شان تجدید که خود در جواب بعضی از سائلین از وجه استلام خلافت
خلفاء ولی استطاعی ان در وقت جناب شان فرمود که ما در وقت خلافت سابقین عهد و بیعت
و همقرین بوده ایم و در وقت من این امور تشبیها تعلق دارد کما فی شرح الفاضل المدمی وغیره
پس بیعت شیعه دلیل حقیت خلافت آنها باشد فالحق مع المرتضی و المرتضی مع الصدیق و الفاروق
و ذی النورین فالحق معهم حیث کانوا و چون این بیعت و حسن معاشرت یقینی و آن تخلف نظر
بانکار لیاقت خلیفه اول بلا شبهه باطل و بملاحظه روایات دیگر که در صحاح و سنن و جوامع و مسند
و دلالت بران دارد که بعد از روزی یا دو روز در مبدی خلافت بیعت کردند چنانچه ابوزکریا نووی هم
در کتاب تهذیب توضیح آن با ایراد روایات معتبره نموده ساقط از درجه اعتبار یا موهوم و ظنی و در
اصول و یقین باثبات رسیده که الیقین لا یزول الا بیقین مثله پس این نفس تخلف موهوم معارض حق
از بیعت و حسن معاشرت متیقن که باعتراف مخالفین هم که مدعی تقیه ثابت و بحال می باشند بر جای
خود ثابت است نتوانند شد لانه ضعیف و هو لایقدر ان یعارض القوی با آنکه شنیدی بسیاری
از احتمالات دران تخلف که مخاطب دعوی آن مینماید جاری است مانند مزید حزن و اندوه وفات

جناب سرور کائنات چنانچه بلال خادم شریعت را اتفاق افتاده کما یدل علیه الروایات و هی عندهم
کالوحی المنزل من السموات و ملاحظه اتعاب و تیمار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شیون و بیقراری
امام حسن و امام حسین و خوض و تامل در تحقیق خلافت بلا فصل و افضلیت ابوبکر صدیق
و حفظ جمیع آیات منتشره قرآن مجید بر طبق نزول و انضمام بعضی از آنها بسوی دیگر چنانچه
از کتب اکابر امامیه مثل بحار و غیر آن هویدا میشود که جناب امیر بسبب قلت فرصت
و کثرت مشاغل جمع قرآن مجید و غیره فرصت کذا در نماز هم در مسجد نبوی صلی الله
علیه و آله نمی یافت باوصف ورود احادیث کثیره در وعید کسیکه جار مسجد خصوصاً
مسجد شریف باشد و بجماعت حاضر نشود چنانچه قبل ازین در مبحثی از مباحث
منهج اول در بیان تحقیق حلاوه میگوییم که در وقت غیظ و غضب بر جناب سیده
و نسبت ذنب و ای ذنب بذات عالی صفات آن معصومه از صغایر و کبایر سهوا
و عمدا که محض به تعجیل و ثوران نفس بر اصول امامیه بود و ذکر آن هم در مبحثی از
منهج مذکور گذشت لا محاله انفکاک از حق رو داده باشد سیما در تلک حین جمع و
تلفیق آیات قرآنی که بکمال بذل توجه و اهتمام تمام اتفاق افتاد حتی که ردای مبارک
بر دوش نه انداختند و چندی از ثواب نماز جماعت در مسجد نبوی دست برداشتند
چنانکه دال است بر کتمان آن که اکبر کبائر است کوشیدند و اینمعنی از حق الیقین بوضوح
می انجامد و حضرات ائمه مثل امام صادق که کاشف دقایق و واقف حقایق بودند
و از نسبت عصیان و ظلم بسوی خویش دریغ نمیفرمودند کما عرفت سابقاً بر طبق تفسیر عیاشی
ارشاد نموده که آیت کریمه إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ
الخ در شان حضرت امیر است و حضرت ابوجعفر ائمه دیگر را هم دران داخل فرموده حیث
قال علیه السلام یعنی بذلک نحن و اکابر علمای امامیه که اعتقاد این کتمان به تمامی ائمه
دارند و این سلسله را از جناب امیر المومنین تا مهدی دین عیاذا بالله میرسانند برین قدر
اکتفا نموده روایت دیگر می نمایند که حضرت امام صادق فرمود که مراد از أُولَٰئِكَ
يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ما ایم و این روایت نیز در تفسیر عیاشی و جلد

اول از بحار مجلسی است آمدیم بر اینکه مراد از احادیث آنست که اهل ارتداد و نفاق
آیات نازله در شان این حضرات پوشیدند و از قرآن مجید بیرون کردند چنانچه از روایات
علی بن ابراهیم قمی و تلمیذ رشید او در کافی معلوم میشود جوابش آنکه بر فرض محال آیا
پس اینکه قرآن مجید را کلیة مخفی کردند بالکل از قرائت آن که کتاب الله علی عهده بود نیز منع
فرمودند کما فی الکلینی لائق تر بمصداق بودن این احادیث و آیات مزبوره اند یا خلفاء
ثلثه که بعضی از قرآن مجید را باعتقاد معاصرین و جمعی از قدما و تمامی آنرا الی کم و کاست بر
مذهب سید مرتضی و صدوق و مانند او چنانکه تفسیر مجمع البیان و رسالة اعتقادیه [illegible]
بر تفصیل آن متضمن است شایع کردند باقی ماند انکه چون خلفاء اعوان و انصار شان قرآن مرتضوی را
بسبب آنکه مشتمل بر ذمایم مهاجرین و انصار بود قبول نکردند بالضرورت جناب امیر المؤمنین
بکتمان آن پرداختند چنانچه مجلسی در بحار و حق الیقین بایراد اقسم مهملات منقول کرده و ازاله
میخواستند قطع نظر از لزوم کذب صدوق و علم الهدی انکه این عذر بدتر از گناه و این علت
از وساوس ابن سبای رو سیاه است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با [illegible] قرآن مجید
جهاد نموده و کاهی بجهت انکار شان حرفی را از قرآن مجید مخفی نکرده پس جناب امیر کاتم کتاب
مستطاب معاذ الله من ذلک بر اصول رافضه لیاقت نیابت نداشته باشند
اگر گویند که بجهت اختیار تقیه نتوانستند که شایع سازند گوییم قطع نظر از آنکه عدم نشر بهر
چیزی دیگر است و کتمان و منع چیزی دیگر و روایت بحار و کلینی و غیرهما نص در امر ثانی
واقع شده اند چی توان گفت که تقیه از شیعیان خویش که جناب امیر را معصوم میدانستند
و مجتهد مطیع و منقاد آنجناب بودند مخالف یعنی چه کما صرح به المتکلی حین انکه خوف
ابن عمر [illegible] شمشیر خود منع الک در خطبه شقشقیه و دعای صنمی قریش و مانند آن چرا تقیه را کار
نفرموده و کتمان این مضامین و امثال آن نکوشیدند که انشای آن بزعم روافض ایمان
جنابست معاذ الله و از اینجا ز ابای امامیه واضح میشود که این خطب و ادعیه موضوع علمای قوم
است چه جای اهل حق که اجماع بران دارند که از جناب امیر تظلمی در باره خلفاء صدور نیافته
چنانچه شارحین نهج البلاغت از رفضه هم گفته اند پس معنی لفظ حدیث ثقلین که در نهایه جزریه

است انکه ان الخطئة لنسبت الیه کرم الله وجهه کما فی القاموس و الا تناقضا لتساقطا بالجملة از
وقت کتمان قرآن مجید که معاذ الله از جناب امیر صدور یافت بلکه مدت عمر بران گذشت غلط
گفتم بکتمان کتاب مبین با ئمه لاحقین وصیت هم نمودند تا انکه هر یکی بعد دیگری اصرار بر
ورزید که امام صادق صراحة نهی از قرائت آن فرمود و دیگری انداختن ابوابا از انجناب بلا ضرورت
نسبت باین کتاب مستطاب چنانچه بر ناظرین کلینی و رسائل فضل بن شاذان پوشیده
نیست صادر شد و صراحة از جمیع روایات این هر دو محدث چنان روشن میشود که تاویلات
مرزا محمد کشمیری درین هر و سوسه شیطانی هست و دگر هیچ آیا انفکاک حق بعوض تحقیق رسید
یا هنوز حق از جناب امیر بر اصول شیعه جزو لاینفک است و عجب نیست که چون مجتهدین و متکلمین
امامیه درین امور ملجا شوند گویند که برای جمیع ائمه از جناب امیر تا ائمه لاحقین قاطبة
در صحف آسمانی همین امر ارشاد شده بود که این کتاب آسمانی و خطابهای ودانی را تا
قیامت کتمان باید کرد و این جواب بعید از صواب بر تقدیر فرض محال مکذب روایات
کلینی و دیگر ائمه شیعه است زیرا که بدلالت مطابقی در صحیفه حسینیه و باقریه و جعفریه
اینمعنی اندراج و اندماج یافته بود که هرگز از کسی جز خدا خوف نباید کرد و حق را علی رؤس
الاشهاد اظهار باید نمود و در نشر علوم باید کوشید الی غیر ذلک و اگر تکذیب کلینی
روا ندارند باید که از امامت این بزرگان تا صادق مصدوق رضی الله عنه دست
بردارند که با این تاکیدات هم کتمان کتاب نمودند و هم نهی از قرائت ان قرآن نمودند
و ایضا جناب امیر وقتیکه ورود بدست گرفتند بکمال غیظ و غضب امام حسین ریحان
رسول الثقلین را طلب کردند و اینهمه مذلت و بیحرمتی روداد تا آنکه اگر شهید کربلا حق
حضرت جعفر طیار را بیاد نمی آورد در زدن دره بر جناب امام حسین که ایذای او عین
ایذای خدا و رسول بود حالت منتظره باقی نبود انفکاکها از حق و غفلت از مناقب
و حصول عصمت برای امام حسین روداد یانه و این قصه را امام اعظم بلکه مرشدان
انجم او در تصانیف خود آورده اند چون مجتهد جالسی در کتاب فواید المصنفیه
و مواعظ حسنه ترجمه آن بفارسی نموده نظر بعموم فائده سوادش برمی آرم و این

حکایت بروایت حضرت عقیل است که بتقریب ذکر فضایل مرتضوی روبروی معاویه
بن ابی سفیان نقل کردند که روزی مهمانی بپیش حضرت امام حسین نازل گردید پس امام حسین
درهمی قرض گرفته نانی خریده و نان خورش نداشت که نان را با آن حاضر سازد در آن
روزها چند مشکهای عسل از طرف یمن بخدمت حضرت امیر رسیده بود پس امام حسین بقنبر
خادم فرمودند که دهن مشکی از مشکها را بگشاید چون گشود حضرت بقدر یک رطل از آن
مشک عسل گرفتند و بمهمان خورانیدند پس چون امیر علیه السلام خواست که مشکها را میانه
مستحقین آن قسمت نماید از قنبر پرسید که کسی دهن این مشکها گشوده قنبر عرض کرد که بلی
یا امیر المؤمنین و هر گذشت را نقل نمود چون حضرت امیر حرف او را شنیدند در غضب
شدند فرمودند که حسین را حاضر سازید چون حضرت امام حسین حاضر شد حضرت
امیر دره برداشت امام حسین گفت بحق عمی جعفر یعنی بحق و حرمت عم من از غضب من
درگذر و عادت حضرت امیر المؤمنین بود که هرگاه کسی بحق جعفر سوگند میداد غضب آن حضرت
تسکین می یافت پس حضرت امیر فرمودند ما حملک اذ اخذت منه قبل القسمة چه چیز
باعث شد ترا که قبل از قسمت آن بآن متصرف شدی امام حسین عرض نمود که حق ما در آن است
چون قسمت میشد من بقدر یک رطل از حصه خود داخل میکردم حضرت امیر فرمودند که
پدر تو فدای تو باد که ترا نمیرسد که تو از آن منتفع شوی پیش از آنکه مسلمانان منتفع شوند
آگاه باش که اگر نمی بود که من دیده بودم که دندانهای ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
وسلم می بوسید هر آینه من ترا درین وقت میزدم بعد از آن حضرت امیر خود درهمی
که در گوشه ردای خود بسته بود بقنبر دادند و فرمودند که قسم اول عسل از بازار خریده
بیار چون آورد عقیل قسم خورده میگوید که گویا من می بینم که از هر دو دست مبارک
حضرت امیر گرفته اند و قنبر عسل را در آن داخل میکند بعد از آن حضرت امیر علیه السلام
دهن مشک را می بست و میگریست و میفرمود اللهم اغفر للحسین فانه لم یعلم خداوندا
از تقصیر حسین درگذر که او ندانسته این کار کرده انتهی ملتقطه گو عاقلی که
اندکی غور و تامل در شیوه امثال این حدیث که در کتب رفته از الوف تدبر کند

چنانچه بر بصیر مخفی نیست بکار برد و علم ما کان و ما یکون ایمه و حال عصمت ایشان و تنقیح
مسایل فقهی برا صول رافضه و ترهات ولاف و گزاف غالیان بد اندیشان در تنا
و انواع تعزیات را که نظر بتبرا هم برای خواص کافیست که پاره علم دارند چه جای گو شواره
عرش رب المشرقین بخیال آرد و به بیند که هر یکی از روا فض فرو شدن آتش غیظ را
بمجرد شنیدن نام حضرت جعفر طیار در هر مقام از فضایل و مناقب می شمارد و در
وقایع بودن فاروق عند کتاب الله همت بر طعن و تشنیع میگمارد و اگر نه مقام تطفل
مجالب این مباحث را بمویدات بشمار تفصیلی میدادم و پیش علمای رفضه بطریق
ارمغان الزامی می نهادم ولیکن العاقل یکفیه الاشاره والغافل لا یجدیه الف العبارة
الغرض بر اصول اهل حق کما اشرنا فی صدر البحث هیچ غباری در معنی حدیث مبحوث
عنه یعنی حدیث معیت نیست و انفکاک حق بجهت امور مسطوره لازم نمی آید چون در خلافت
جناب مرتضوی حروب بغاة پیش آمد و با متداد کشید ارشاد این قسم مضامین بر موقع
خویش می نماید تا مردم سوء ظن هم نرسانند و بدانند که حق با جناب مرتضوی است
نه معاویه بن ابی سفیان و دیگر بنی امیه باغی **وایضا** نظر بورود این حدیث در
حق عمار بن یاسر که در کتاب منهج المقال هم مرویست بر اصول امامیه میتوان گفت که
در وقتیکه عمار تردد بامامت جناب امیر هم رسانید و سر هم نتراشید و دست از رفاقت
باز داشت چنانچه از بحار و منهج المقال دریافت میشود و حال آنکه تخلف از جناب علوی
و مخالفت آنجناب و بودن شخص مصداق خاص حقیقة کمتر از فسق نیست و الا اصل
الاصول امامیه مقلوع میشود کما لا یخفی و از کتاب اقدم یعنی نسخه سلیم بخوبی منکشف
میشود که او از خاذلین جناب امیر المومنین بود و نکث بر نکث نمود تا آنکه مورد لعن آنجناب
گردید کما سیجیئ انشاء الله تعالی حق از عمار جدا شده باشد و حال آنکه زبان امامیه بر
تفسیق او دران وقت جاری نمیشود پس اگر تخلف بسبب جناب مرتضوی کرم الله وجهه
که حالش مفصلا دانستی بهر حال مستلزم بطلان خلافت صدیق باشد لازم آید بطلان
امامت مرتضوی بجهت تخلف عمار بعین هذا الدلیل و اللازم باطل فالملزوم مثله

ومن بعد باید دانست که مجتهد لب سواد بتقلید جامعین بیاض درینمقام حاشیه نوشته
عبارتها بهذه مخفی نماند که اختیار لفظ خالفه درینمقام که مقام ذکر اسامی تارکین بیعت و
منکرین خلافت صدیق است ایمای لطیف دارد بطرف روایتیکه ابن اثیر در نهایه آورده
حیث قال و فی حدیث ابی بکر جاءه اعرابی قال له انت خلیفة رسول الله فقال لا فقال
فما انت قال انا الخالفة بعده الخالفة من یقوم مقام الذاهب و یسد مسده والهاء
فیه للمبالغة وجمعه الخلفاء علی معنی التذکیر لا علی اللفظ فاما الخالفة فهو الذی لا غنی
عنده ولا خیر فیه وکذا الخالف وقیل هو کثیر الخلاف وهو من المخالفة بالفتح و انما قال ذلک
تواضعا وهضما لنفسه حین قال له یا خلیفة رسول الله انتهی کلامه ازین روایت ظاهر
میشود که حضرت صدیق نیز بسبب کمال صدق و انصاف از خلافت خود انکار صراحت
میفرمودند تمام شد حاشیه ایشان اقول مجتهد بغایت مذکور کرد ... [illegible]
وتطبیق مختلفات نظری ندارد صاحب مستعاب باسناد خود از ابن ابی ملیکه آورده
که مردی صدیق را گفت ای خلیفه الله فرمود من خلیفه الله نیستم ولیکن خلیفه پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله و سلم و بدان راضیم والحمد لله که ترجیح برای این روایت حاصل است زیرا که
مسند است و روایت نهایه بلا سند و خود عسقلانی و غیر او تصریح کرده اند که احادیث
نهایه اعتبار را نشاید مادامیکه سند معتمد نیابد مع ذلک کثرت طرق بین بدان ناطق است
که مهاجرین و انصار صدیق را خلیفه رسول الله میگفتند اگر او انکار می نمود [illegible] اصرار بر
مخالفتش می ورزیدند الغرض اگر قصه یکی است روایت نهایه قابل ذکر نماند و اگر متعدد
است ناگزیر بر تواضع محمول است چنانچه صاحب نهایه گفته و مجتهد [illegible] در رفع این احتمال
دست و پا گم کرده و از مناظره بر اصل [illegible] افتاده [illegible] در مقابله سواد خواهی
دید و برکاکت کلام مجتهد [illegible] فراست خواهی [illegible] ان شاء الله تعالی قوله و از انجمله
است الخ اقول [illegible] آنست که
از انکار امام حسن [illegible] حضرت [illegible] اهل سنت که
[illegible] اهل حق بکار خویش مشغول بودند و [illegible] نعمتهم [illegible] و غالی اند

در ضلالت افگندند این قسم کلمات در مبادی خلافت صدیقی فرموده باشد واقوال
وافعال هزاران از انبیای کرام در وقت طفولیت نزد ما حجت نیست تا بآنچه رسد که
بعد از آنکه مصداق حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة شدند نیز معصوم نبوده اند
پس عدم اهلیت حضرت صدیق از کجا لازم آمد اما بر مذهب وروایات شیعه پس جوابش
زیاده تر آسانست چه در علل شیخ الشیخ خود حل این اشکال آنجناب مشکل کشا مرویست

تفصیل این اجمال آنکه محدث مذکور در باب العلة التی من اجلها دفنت فاطمة
باللیل ولم تدفن بالنهار از علی بن احمد بن محمد از محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عمران
نخعی از حسین بن یزید از حسن بن علی از ابن ابی حمزه از پدر خودش از امام صادق در
اثنای حدیث طویلی که چند ورق نشسته و دلالت بران دارد که بعد از اخذ فدک
وغضب جناب سیدة ابوبکر صدیق در استرضای آنجناب بغایت قصوی کوشید و
آخر همراه فاروق باجازت حضرت امیر در خانه هدایت کاشانه داخل شد وفیما بین
مکالمه طویل وعریض روداد وابوبکر صدیق هیچ دقیقه فروتنی باقی نگذاشت در رفع
بر کردن راوی که جناب فاطمه زهرا راضی نشد روایت میکند فلما اصبح ابوبکر وعمر
عادیین لفاطمة فلقیا رجلا من قریش فقالا له من این اقبلت قال عزیت علیا لفاطمة قالا وقد
ماتت قال نعم ودفنت فی جوف اللیل فجزعا جزعا شدیدا ثم اقبلا الی علی فلقیاه وقالا والله
ما ترکت شیئا من غوائلنا ومساءتنا وما هذا الا شیء فی صدرک علینا هل هذا الا کما غسلت
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دوننا ولم تدخلنا معک وکما علمت ابنک ان یصیح
بابی بکر ان انزل عن منبر ابی فقال لهما علی علیه السلام اتصدقانی ان حلفت لکما قالا نعم
فحلف فادخلهما علی المسجد فقال ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لقد اوصانی
وتقدم الی انه لا یطلع علی عورته احد الا ابن عمه فکنت اغسله والملائکة تقلبه والفضل
بن العباس یناولنی الماء وهو مربوط العینین بالخرقة ولقد اردت ان انزع القمیص فصاح
بی صائح من البیت سمعت ولم ار الصورة لا تنزع قمیص رسول الله ولقد سمعت الصوت
یکرره علی فادخلت یدی من بین القمیص فغسلته ثم قدم الی الکفن فکفنته ثم نزعت القمیص

بعد ما گفته. واما الحسن ابنی فقد تعلمان ویعلم اهل المدینة انه یتخطی الصفوف حتی یاتی النبی
صلی الله علیه وآله وهو ساجد فیرکب ظهره فیقوم النبی صلی الله علیه وآله وسلم ویده علی ظهر
الحسن والاخری علی رکبته حتی تتم الصلوة قالا نعم قد علمنا ذلک قال تعلمان ویعلم اهل المدینة
ان الحسن کان یسعی الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم ویرکب رقبته ویدلی الحسن رجلیه علی
صدر النبی صلی الله علیه وآله وسلم حتی یری بریق خلخالیه من اقصی المسجد والنبی صلی یخطب ولا
یزال علی رقبته حتی یفرغ صلی الله علیه وآله وسلم من الخطبة والحسن علی رقبته فلما رای الصبی
علی منبر ابیه غیره شق علیه ذلک والله ما امرته بذلک ولا فعله عن امری انتهی بقدر الحاجة
محصل معنی این عبارت چنانکه میبینی آنکه چون شیخین رضی الله عنهما فردای صبح آنروز که
در استرضای فاطمه اعتذار را از حد گذرانیده قصد عیادت آنجناب کردند قضا را در اثنای
راه با شخصی در خوردند و گفتند از کجا می آئی گفت بتعزیت جناب رسیده نزد علی کرم الله وجهه
رفته بودم گفتند فاطمه زهرا مگر جهان گذران را پدرود کرد گفت بلی بلکه او را هم در میانه شب
دفن کردند پس شیخین گریه وزاری آغاز نهادند وجزع وفزع شروع کردند ونزد جناب
مرتضوی رفته شکایت نمودند که در قلب تو غباری از جانب ما راه یافته که بر جنازه فاطمه ما را
طلب نکردی ورسولخدا را بدون حضور ما غسل دادی وچون وقت صبح ابو بکر بر منبر آمد
بفرزند خویش یعنی حسن مجتبی تعلیم کردی که گفت فرود آ از منبر پدر من حضرت امیر گفت اگر
قسم شرعی خورم تصدیق من میکنید گفتند بلی پس قسم خورد ودر مسجد نبوی شیخین را همراه
آورد وگفت که رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا وصیت نموده بود که بر ستر مکان من
جز تو کسی اطلاع نیابد پس من غسل میدادم وملائکه بدن مبارک را از پهلو به پهلو میگردانیدند
وفضل بن عباس که عصابه بر چشم او بسته بودند آب میداد خواسته بودم که قمیص
مبارک را جدا کنم ناگاه شخصی یا آوازی بتکرار تمام گفت قمیص را جدا مکن ومن او را ندیدم
که بود پس با قمیص غسل دادم وبعد از تکفین قمیص را از جسم شریف برکشیدم پس چنانکه دیگران را
در وقت غسل طلب نکردم همچنان شما را اما قول حسن پس تنها بلکه تمامی اهل مدینه نیک میدانند
که او در [illegible] درگذشته بر پشت آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم

سوار میشد و همچنان حال او بود وقت خطبه هرگاه این طفل ابوبکر را بر منبر آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم دید بروی گران آمد چنانکه معمول اطفال است بکبریای الهی که من
او را باین قول امر نکرده بودم و نه او آنچه کرد بامر من کرد انتهی حاصلها اگر مدعی
اجتهاد و مزید ولای اهلبیت امجاد قسم شهسوار میدان لافتی و مورد سوره هل اتی
راست دانند مدعای ما بحدیث مرتضوی کرم الله وجهه تمام است و اگر بتاسی قدمای خود
از تابعین عبد الله بن سبا و شیطان الطاق بحیا دروغ بندارد و اهل حق را بگروهی
گزاف دوستی زنند و قبای ناصبیت در برکنند کلامی نیست عنقریب بباد افراه [illegible]
ملائکه عذاب غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
یؤمرون که برین اعداء دین و کوچک ابدال کفره و منافقین مسلط میشوند و گرز
های آتشین و وجوه و ادبار شان را میزنند قال الله تبارک و تعالی فکیف اذا توفتهم
الملئکة یضربون وجوههم و ادبارهم ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط
الله و کرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم ام حسب الذین فی قلوبهم
مرض ان لن یخرج الله اضغانهم و اگر بمقتضای اصل اصول
خود و مدلول آیت کریمه و لتعرفنهم فی لحن القول بر زبان آرند که ما را از
حدیث مرتضوی و قسمهای شرعی آنجناب کاری نیست نشان دهید که اقوال
علمای شیعه در کدام کتاب دلالت برین دارد که افعال و اقوال ائمه در وقت طفولی
حجت نیست گوییم که بر تقدیر حجیت بر قول و فعل ایشان در سن صبا و عدم صدور
مقتضای طفولیت مطلقا و دعوی مطالعه لوح محفوظ در هر زمان برای ائمه هدی اکابر
علمای شیعه مثل صاحب کشف الغمه چرا میگویند آنچه دلالت بران میکند که در طفولیت
و جوانی ائمه فرق بسیار است نمی بینی که بعد از نقل روایت شیخ مفید که جناب سید
المرسلین واقعه کربلا را بجناب امام حسین ذکر نمود صاحب کتاب مزبور مثل
زنان رقیق القلب استبعاد می نماید و میگوید که چگونه دل جناب سرور عالم یاری
داد که این خبر جانگداز جگرسوز را روبروی حسین با وجود کوچکی او بیان فرماید

و سیمبی تفصیلات ان شاء الله تعالی همچنین در روایات دیگر که یکی از آن اینست که چون جناب
مرتضوی از واقعه خندق بعد از کشتن عمرو عبدود برگردید شمشیر خود را بحسن مجتبی
عنایت فرمود و گفت که بفاطمه زهرا بده و بگو که شمشیر را از خون آن ناپاک صاف
کن بعد از شست و شوی ذوالفقار را نزد حضرت امیر برگردانید فرمود که اگر فاطمه
می شست یک نقطه از خون آن کافر فاجر چرا باقی میماند امام حسن عرض کرد که ای
پدر بزرگوار مادر من شمشیر را شسته است فرمود که این نقطه خون از بهر چیست جناب
سید المرسلین ارشاد کرد که این امر را خود از ذوالفقار بپرس آنگاه ذوالفقار
بمجرد تحریک بسخن در آمد و گفت در شستن فاطمه هیچ شکی نیست مگر بحکم ایزد جهان
آفرین یکقطره خون عمرو را آشامیدم تا نشانی باقی ماند و ملائکه آسمان و زمین هر وقت
که ذوالفقار را از نیام برکشی بعد از دیدنش صلوات بر تو فرستند انتهی بالجمله
جماعتی استغراب درین حکایات دارند که طفل دو ساله چگونه تحمل این امور و بیان
تواند کرد چنانچه بعد استقرا کتب امامیه مخفی نخواهد بود و برخی بر صور خیالیه خویش
فرود می آرند و میگویند که از ائمه معصومین این امور بعید نمی نماید چنانچه صاحب
بحار گفته مع ذلک قبل ازین بتفصیل تمام گذشت که دو المخاطب در کتاب
آئینه حق نما بمقتضای مثل مشهور ان الکذوب قد یصدق خبر باختلاف اکابر طائفه
خویش داده و گفته که در عصمت ائمه از ابتدای عمر قیل و قال است پس دعوی اجماع
طائفه به جمیع افعال و اقوال ائمه اثنا عشر عموما شطرق نمیتواند شد و کسانیکه
از طائفه امامیه در جواب استبعادات مرقوم الصدر مثل ذکر قصه کربلا و بر روی امام
ساعی بلیغ بتقدیم رسانیده اند ظاهر از دو آنها علم ائمه از اول ولادت تا هنگام
رحلت مساوی میباشد چنانچه معز الدین اردستانی در کتاب امامت و باقر مجلسی
و امثال ایشان در تصانیف خود بروایات مفتریات برین مدعا استدلال نموده اند
کما لا یخفی و سخافت این اعتقاد بالاف و گزافت بر اهل انصاف چنان نیست
که حاجتی به بیان داشته باشد چه همین دقت از روایت صدوق معلوم شد که امام

الائمه را مسئله غسل پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم معلوم نبود تا آنکه از کتب صحیحه تعلیم کردند
و مسئله شرعی آموختند اگر علم این بزرگان در خردی و بزرگی بر یک منوال باشد معلوم
نیست که در توجیهات حرکات امام حسن و امام حسین خصوصا نسبت بجد امجد خویشان
چه جواب خواهند کرد و شتر گربه خواهند آورد که قطع نظر از اقتدا در نماز بر سر و دوش مبارک
بشهادت مرتضوی کما عرفت آنها در عین نماز سوار میشدند و حرکات را که نسبت
بهر کوب بعمل می آوردند و دامن مقدس در عین خطبه میکشیدند و تا آخر حیات آنجناب
این معامله بود چنانچه تقریر جناب امیر و عذر خواهی ایشان دلالت بران دارد و بر اصول اهل
حق و جمیع شیعه که از حال شان ابای رفته در همه مقامات امری سهل است و نیز
جناب حسنین موجب افتی رو بروایت مجموله و اصول موضوعه طائفه امامیه بی ادبیها
و بی ادبیها از کجا بکجا میرسد و سر از صغیره و کبیره باکبر الکبائر معاذ الله میکشد و بر اعتقاد
این فرقه جز دلیل بحضرت مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم که بنابر حرارت دینی یکبار در
مدت العمر خلیفه ثانی را اتفاق افتاد تا بر جنازه منافقی نماز نگذارند نسبت حسن مجتبی
و در دوش برگزیده شهید کربلا باشد پس سرزنش و طعن شیعه خصوصا مخاطب با مروت
و حیا بلکه فاضل جالبی در رساله ضیغمیه از هم می باشد مسلمنا که اهل حق بعضی از
افعال حسنین را در خردی بر خوارق عادات حمل کرده اند لیکن این معنی مستلزم آن
نیست که جمیع افعال و اقوال این بزرگان در حالت صباوت باشد تا دعوی اهل
خرافت به ثبوت رسد و بنیاد خلافت خلیفه اول متزلزل گردد و تکلیف که از جناب
مرتضی بنص صریح مروی باشد که هرگز بتعلیم و رضای این امر مذکور از حسن مجتبی صدور
و هرگاه بر آنچه مذکور شد اطلاع یافتی و دقایق این امور را منکشف برتو واضح
شد که این جوابها بر تقدیر صحت صدور این الفاظ از امام حسین در مبدای خلافت
فاروق نیز جاریست فرق اینست که صغر امام حسین وقت تخطیه فاروق نزد مجتهد
باتفاق فریقین ثابت است بخلاف تخطیه امام حسین در باره حسن مجتبی که در آن وقت
بکمال جوانی رسیده بودند و کلمه ... موافق اصول شیعه بزبان آورده

بلکه حمل این حرکت بر صغر امام حسین بطریق اولی جاری تواند شد زیرا که بعضی از نواصب
که قلوب ایشان بر تصدیق ایمان جناب امیر قرار نمیگرد چون دیدند که اگر امر نزول برابر بمقتضای
طفولیت حمل نکنیم در حکایت امام حسن ترک تقیه و ترک دین و ایمان و مخالفت جناب
مرتضوی لازم می آید راهی دیگر مسلوک داشتند و گفتند که تا زندگی جناب سیده و حیات
امیر المؤمنین بروایت محمد بن اسمعیل بخاری برقرار بود پس اعتراض ترک تقیه بر امام حسن
ظاهر السقوط است انتهی و ازین کلام صاف پیداست بلکه اظهر من الشمس که چون مانع
تقیه در خلافت فاروق مرتفع و مقتضیاتش از هر جانب بزعم امامیه مجتمع پس اعتراضیکه
از امام حسن بر خیالش مدفوع است بلا ریب باعتراف او بر جناب امام حسین متوجه
و شیعه را جز اینکه بر مقتضای سن حمل کنند علاجی نیست زیرا که سطالعه کتاب مختوم و فک
خاتم برای هر معصوم بر وقت معلوم است نه قبل از آن چنانچه از کافی هویداست لاجرم
بنا بر تقسیم این بعض نواصب جواب ما در حکایت امام حسین یا حسن وجوه جاریست
آمدم بر بیان سخافت این نواصب پس میپرسم که وجه ترک تقیه امام حسن بر اصول کدام
فرقه است که بروایت اهل سنت که تحملش عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی تمسک
نموده این تقریر وقتی مفید می افتاد که اعتراض ترک تقیه برای الزام شیعه بر اصول خیالیه
ایشان می بود پس این هفوات دال بر آنست که هنوز این نواصب اصل مدعای متکلمین
اهلسنت را هم نفهمیده اند و بر هر صغیر و کبیر عیانست که بمقتضای قوم مورد ملام
و لوم اکثر سوانح عظیمه که واقع شد بر جناب فاطمه و اولاد امجادش واقع شد سوختن
خانه و سقط محسن و شکستن پهلوهای آن معصوم بضرب تازیانه ها و دریدن سند معافی
فدک الی غیر ذلک که بتصریح محققین امامیه بتواتر رسیده ایا بعد رحلت فاطمه زهرا بود
بارخدایا مگر بر اصول نواصب اینهمه که مذکور شد با قصه نکاح ام کلثوم بر دار غضب ام
کلثوم تعظیم و تکریم امیر المؤمنین باشد و لیکن هر گاه اینهمه از تعظیم است باری معلوم نیست
که تذلیل و تحقیر بر اصول دشمنان اهل بیت چه خواهد بود و مشو هم نشود که این قال
و قیل از قسم امور فرضیه باشند و اقعیه نفس الامریه زیرا که فاضل اخباری مراد در مسکوب رجوا

ایضاح جائیکه از عدم تقیه جناب امام حسین وقت یزید و تقیه حضرت امیر در وقت خلفا
اعتذار بارده مرتب نموده باقتدای قدمای خود بامثال این امور لب کشوده بلکه دعوی
اتفاق فریقین بران نقل فرموده اگر باورت نیاید اینک عبارتش بشنو میگوید که من
بعد حالی ضمیر عالی میکنم که هرچند اینمقام مقام کلام ازینجا نیست و مجالش دیگر است
لیکن از بسکه درین رساله کرات و مرات در لباسهای رنگارنگ مذکور شده مقصود
اینکه مبادا اعراض این هیچمدان از جوابش در ظرف مخیله ملازمان گنجایش یابد لهذا
تذکارش میدارد که وجوب تقیه نزد امامیه مسلم لیکن کلیه ما من عام الا وقد خص والی
صافیه اذهان ذاکیه نیز مرتسم و اگر بانصاف تامل فرمایند واضح است که بنای عملی
مزعوم الامامیه از خلفای ثلثه راشدین که نسبت بامیرالمومنین علیه السلام و فاطمه
سلام الله علیها نقض عهد و نکث بیعت غدیر و غصب فدک و دیگر چند اعمال و آله [illegible]
اما با این همه باز در ظاهر طریقه معاشرت اینها با اهل بیت علیهم السلام همین اعزاز
واکرام باتفاق فریقین بود و اجرای شعائر اسلام را بحر اقبال مسدود که در کتب کلامیه
و سیره موجود و منشای طعن و قدح در شان شان است بالمره نزد امامیه نیز از میان
برداشته بودند و پاس شرع متین را نصب العین خاطر خودها ساخته بودند الی آخر
ما قال نعوذ بالله از مذهب اعدای اهلبیت طاهرین که با وصف ذکر امور مسطوره در
مطاعن خلفا و دعوی استفاضه و شهرت واقعات مذکوره باز روبروی اهلسنت
بافتخار تمام میگویند که طریقه خلفا اعزاز و اکرام اهل بیت بود فاعتبروا یا اولی الابصار
واکرام اد آنست که سوای این مصائب و دواهی تعظیم اهلبیت نبوی میکرده باشند
طرز آن همه خرافات و ترهات است که اهلبیت شخص را الکدز تند و خانه اورا بسوزند و
پهلویش را بشکنند و تهمت زنا معاذ الله کما فی قتل شیخ مشایخهم متهم سازند و خود
آن بزرگ را برسوائی تمام بعد از انکه رسنی در گلویش بسته باشند بر سر بازار کشند
و دخترش را غصب نمایند و چند کس را بر قتل او برغلانند و اصحاب او را در هر زمان
ذلیل و خوار گردانند چنانچه در رسائل و مختصرات شان مبسوط است باز معنی تعظیم

باقی باشد اللهم اهد قومی فانهم جاهلون ومن الحق کارهون وعن الصراط ناکبون بالجمله
وجه ترک تقیه امام حسن که بعضی از نواصب ترتیب داده بودند هرگز با اصول فریقین
انطباق نمی یابد من بعد مسطور نماند که در جواب این طعن بعضی از علما در صحت
روایت گفتگو کرده اند چنانچه از شروح تجرید مثل شرح ملا علی قوشجی وغیره
بظهور می انجامد و بعضی از علمای اعلام که درین باب حرف زنند به بیان ابطال
تقریب امامیه پرداخته اند چنانچه حضرت صاحب تحفه اثنا عشریه را اتفاق افتاد
وانهمه مستلزم صحت روایت نیست ونه ذمه امامیه را از اثبات صحت آن فارغ کرده
چه محتمل است که جواب این بزرگان بر تقدیر تسلیم باشد باقی ماند آنکه دار قطنی این قصه را آورده
لیکن بر محدثین عیانست که مجرد روایتش هرگز مستلزم صحت نیست چه جای روایت
ابن ابی الحدید که اعتزال وتشیع را باهم آمیخت وبعد از اثبات صحت اینهم بر ذمه امامیه
است که استفاضه حدیث مذکور بلکه تواتر آن را چنانکه در مطاعن خلفا دعوی میکنند ثابت
نمایند عبارت مجتهد جالسی در صوارم چون بغور دیده شود که درین امور نص قطعی است
باید وآن نیست که دانستی که امامیه هرگاه بر سیاق احتجاج مینمایند بر قبایح اعمال و
فضائل اصحاب ثلثه احتجاج نمیکنند مگر بانچه متفق علیه بین الفریقین واز جمله مسلمات
ومتواترات است الی آخر باطرفه آنکه در اکثری از روایات کافی که جامع آن
الخ کتاب مذکور را بینه بعین اسد حجت میداند مانند مجتهد کربلائی در حاشیه کتب اصول
قدح میکنند وتلقی را ازین کتاب صحیح نمیدانند واز اهل سنت درباره مولفات دارقطنی
که بالاتفاق مانند صحیحین نیست چشم آن دارند که تمامی احادیث آن را صحیح پندارند بالجمله
بعد ازین همه امور که شنیدی ممکن نیست که امامیه بدلیلی عقلی یا نقلی حجیت جمیع افعال
اقوال امامین را وقت طفلی ثابت کنند زیرا که اهل حق را فقط صدور قبلی از ایشان به
اطفال در جواب کافی و اگر جمیع افعال واقوال شان حجت باشد لازم آید که مرضوات
از روایات امامیه اکثر بادی معامله را آب با مرکوب بعمل می آوردند از لکام [illegible]
وتازیانه زدن انسان باشد واینهمه تقریبات از راه تبرع است چه وقتیکه خود جناب امیر

حل این مشکل و قضای وطر از طرف اهلسنت نموده باشند ذمه اهل حق تبه کران مشغول نیست
فلیتامل فی هذا المقام فانه قاطع لعروق جمیع الشبهات والاوهام **قوله** وازانجمله
است حضرت مقداد الخ **اقول** تخلف این بزرگان اگر بایمعنی است که در استعداد
واستحقاق ابو بکر صدیق قادح بودند فلا نسلم وعبارت شرح مقاصد که مخاطب باشاره
بدان کرده حاشا که برایمعنی دلالتی داشته باشد غایة ما فی الباب بر بعضی از نقاد
اثنت که انچه مر دست که فردای انروز بیعت ابو بکر صدیق این همه بزرگان که مانند بعضی
دیگر حاضر نشده بودند گرد آمدند وبعد بیعت جناب امیر بیعت کردند نزد ملا سعد الدین
برانی مقام بحث و نظر است وایمعنی هرگز مستلزم آن نیست که این بزرگان قادح در
استحقاق افضل الصدیقین بودند قصارای امر انکه روز اول در معرکه بیعت نبوده اند
وهو لایضرهم ولا یغنی من جوع چه قبل ازین بروایات شیعه از جناب مرتضوی دانستی که
اجتماع همه کس از اکابر وقت امامت شخص ضروری باشد بخلاف امام حسین وهر شیعه او له
وغیرهم که صریح در خلافت یزید قدح کردند کما صرح به علماء الفریقین اکنون عبارت
شرح مقاصد که مدعی اجتهاد اشاره بطرف آن میکند باید دید وما روی انه لما بویع
لابی بکر وتخلف علی والزبیر والمقداد وسلمان وابوذر ارسل ابو بکر من الغد الی علی
رضی الله عنه فاتاه مع اصحابه فقال ما خلفك یا علی عن امر الناس فقال عظم المصیبة و
رایتکم استغنیتم برایکم فاعتذر الیه ابو بکر ثم اشرف علی الناس فقال هذا علی ابن ابی طالب
لا بیعة فی عنقی وهو بالخیار فی امره وانتم بالخیار فی بیعتکم ایای فان رایتم لها غیری فانا او
من بایعه فقال علی لا نری احدا غیرك فبایعه هو وسائر المتخلفین **پس** بدانکه
نسخ شرح مقاصد درینمقام مختلف افتاده در بعضی همین الفاظ واقع است ودر
بعضی دیگر بجای وما روی فما روی بقفای تفریع مسطور است ودر جمله عبارت بعد
لفظ وسائر المتخلفین لفظ محل نظر نکرده باحدی از دلالات بر دعوی مزبور که
ابو ذر وسلمان ومقداد در بیعت ... قادح بودند ... نموده دلالتی ندارد وقت
تحریر این اوراق درین فکر بودم که خدا چنین کند که اعتساف طبیعت آنجناب خود بخود

که دعوی اختلاف نسخ من تلقاء النفس بوقوع آمده سبیلی برای الزام ایشان مفتوح شود
که ناگاه بعنایت ایزدی بر بعضی از اوراق عماد فاضل جالسی نظر افتاد و معلوم شد که
در مطالعه او همین نسخه بود که از فای تفریع و لفظ محل نظر عینی و اثری دران نیست و
بر ظاهر است که اگر در نسخه او چنین می بود ذکر آنرا از منهای غیر مترقبه بجا آورده خود می شمرد
مع ذلک مستلزم تحریف او خواهد بود که بجای عبارت عبارتی بدون تحصیل
معنی نقل کرد و خبر مبتدا را یعنی لفظ محل نظر از اخیر ساقط کرد و این را مقلدین او هم
تجویز نتوانند کرد تا بفرزندانش چه رسد و منشای این اختلاف خاص نزد احقر الناس
پنهان نماند هست که اکابر امامیه از مقتدای خویش یعنی ابن سبای لعین یاد گرفته اند
وسر آمد متاخرین ایشان جامع بیاض علی ابراهیم خانست که در دار الخلافت شاه جهان
اباد هم از عهد دست خویش دست بر نمیداشت بلکه مجلدات کتب اهلسنت را بخط دلفریب
می نویسانید و بکمال زینت و ترتیب می آراست و بقیمت یسیر میفروخت و چون او در مرتبه
او خلفی و طلبه در لاهور و کشمیر بعهده صوبه داری دست داد هزاران کتاب از مذهب
اهلسنت خرید و انتساخ نمود و بسیاری از علما را برین کار بر انگیخت و چه تحریفات که بروی
کار نیاورد تا بود کارش همین تلبیس و تحریف بود و ازینجاست که جامعین در مجلد اول
بیاض مذکور در خصوص این مقام برای فریب عوام اهتمام تمام نموده حاشیه نوشته اند
محصولش آنکه در نسخه مفتی لاهور که نامش محمد اکرم است و هم در نسخه ملا عنایت الله کشمیری
همین الفاظ در کتاب شرح مقاصد بر آمد که بحث و نظر دران وارد است انتهی و بعضی
از امور که متعلق با قبل عبارت منقول از شرح مقاصد علامه تفتازانی داده بعد ازین جای
مذکور خواهد شد که محی طلب در انجا آن عبارت را برای تایید هوا و هوس نفسانیه خویش نقل
خواهد کرد انشاء الله تعالی **باز باید دانست** که جدل و جدال و بث فضایح و قبایح
خلیفه اول را باین بزرگان نسبت کردن باعتراف سید مرتضی در شافی و صاحب تجرید
و غیرهما از مرویات قوم است پس اهل حق الزام باین مزخرفات نمیخورند و اگر از بهم ده
کذریم آنهمه مناقشات با مثل عبارتیست که مدعی سست و گواه چست کما لا یخفی علی من یتتبع

الکاذبه

الکتاب مذکورا و طالع المجلد الثامن من البحار من المقام المسطور و حکم بوجوب تقیه
در صورت ظن ضرر منا فی آن حکایاتست و هر کاه اقوال امامیه بعد استقرا و تصفح دلالت
بران دارد که چه مقدار هر کز این بزرگان نزد جناب امیر با وصف مواعید حتمی حاضر نکردیدند
لیس فی فتن ایشان در مجامع اعوان و انصار صدیق موردن سعیت شیر خدا و دست از حمایت
خویش بر داشتن و داد نصرت اهل بیت دادن مشغول نشود و ایضا این جماعت
را لازم آن بود که در وقت قضای مداین و حکومت وطن شیعه یعنی کوفه بعد جمع مال و
منال از خلفاء راشدین سرتابی کرده بدستکیری حضرت امیر که بجهة فقدان اعوان و انصار
علی ما فی بعض روایاتهم دست از حقوق خویش بر داشته دران طوفان انداخته شد و بلی تمیزی
مبتلا کردیده بودی میپرداختند زهی دعوای اتباع اهلبیت و خلوص تشیع برای این مردم
که ساقی کوثر و مالک سلسبیل با تمامی فرزندان جلیل و اهلبیت بسبط جبر و قلة انصار غصب
حقوق خصوصا ما فی فدک بکمال ضیق و عسر بسر کنند چنانچه کتاب ارشاد دیلمی بران
کواهست و از دست خلفا معاذ الله ذائقه انواع مصائب چشیدند و این حضرات لطیب
قلوب برای حکومت مداین و کوفه و بصره رخت اقامت کشند ایا این مضمون هم بکوش
حق نیوش ایشان نرسیده بود که بیت دوست آن باشد که کیرد دست دوست
در پریشان حالی و درماندگی علم الهدای امامیه در شافی میکوید و مخاطب اجتهاد مآب
ترجمه آن در مجلد فتن از بحار الانوار می نماید که اگر کویند که سلمان والی مداین از جانب عمر بود
اگر راضی بخلافتش نمیبود چرا از طرف او متولی حکومت آنجا میشد کوئیم اینهم محمول بر تقیه بود
و امریکه باعث بر بیعت ظاهریه و اظهار رضا شده باشد بود همان امر باعث قبول تولیت
از جانب آن متغلب کشته بود اگر کویند در قبول حکومت و ولایت تقیه را چه مصرفست
کوئیم جایز است که عمر او را تکلیف قبول حکومت برای امتحان کرده باشد که آیا قبول
میکند یا نه اگر قبول نکند و عدول نماید خلاف و عداوت سلمان را ثابت و مسجل سازد
و در صدد آزارش بر آید پس باین خوف متولی مداین شده باشد و همچنین است
حال تولی عمار کوفه را الی آخر الهذیان حضار را اذکی انصاف نمایند

که چه حرف بی مغز است که بعلت کمیت از بن بانیان تشیع سر میزند اینهمه طول کلمت
بلکه مردود مهور کما یظهر من حیات القلوب برای امتحان کی در کار میباشد خصوصا
وقتیکه در مبادی انکشاف صبح خلافت صدیق چنانکه دانی کدام دقیقه تفضیح بر
روایات مفتریات قوم ازین بزرگان نامرعی ماند پس البته خلیفه ثانی اسامی این
بزرگانرا در صدر دفتر عداوت و خلاف سجل بلکه مهرهای اضداد ید مهاجرین و انصار
مزین کرده باشد حاجتی بقبول تولیت و عدم قبول درمیان نبود و انصاف باید کرد
که از قبول حکومت استدلال بصفای قلب میتوان کرد چه جائی آنکه تشیع سلمان و
تعصب او یا تصلفا در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کالشمس فی رابعة النهار باشد
چنانچه از مفتریات قوم در بحار و حیات القلوب توده توده موجود بلکه حال ابوذر و
امثالش نیز در زمان سرور الناس و جان هم همین بود پس دشمنانرا که تشنه خون و دریای
استیصال خلافت باشند باین عهدهای جلیله سرفراز کردن و بر بلاد عظیمه مسلط کرده شدن
بعقل نمی آید مگر آنکه از ماضی راضی نباشند و هرگاه مسلا لا اهلبیت نبوی را بر معتقدات
فاسده طائفه بی اعتبار روافض شهید کردند و آتش بخانه او زدند چنانچه حضرت
مجتهد جالسی در ذو الفقار دعوی صحت آن کرده از امتحان سلمان و ابوذر و مقداد
و عمار و امثال ایشان و آنهم تا مدتهای دراز چه نام توان برد و از ناموس ایشان بعد
بربادی خان و مان سیده نساء العالمیان رو برو ی اینها چیزی باقی بود که نگاه داشتن
آن علت قبول احکام مذکور تواند شد نزد خود خرد هیچ بر دن ناموس اولین و
آخرین این قوم یعنی مقبولین لسانی همان وقت دریده شد که مجرد دو ذات سرور کائنات
تخلف از اوامر مرتضوی نمودند و وقت معهود اکثر ایشان حاضر نگشتند و تمامی
مصایب اهل بیت را بچشم دیدند حتی که سیف زبانرا نیز دران وقت بحرکت نیاوردند
با وصف این همه خوف و بددلی وقتیکه ناموس اینها بر قرار بود چگونه در مجامع اصحاب
برای نصرت اهل بیت رفته باشند تا بلعن و طعن غاصبین خلافت بزعم امامیه چه رسد
و اگر خوف جان بود باری بعد از قبول تولیت چرا هجرت نکردند کاش دست بدامن

مرتضوی می آویختند و بسواری در اول بجای سیر رفت سنه که ابو لولو لا لا یعنی بابا شجاع الدین
رفضه بدان سمت بعد قتل فاروق متوجه شد و جان بسلامت برد محو حیرتم که
درباره قبول تولیت از خلفای جور در زمان خلافت بنی امیه و عباسیه در کتب
امامیه از حضرت معصومین متواتر مرویست و قبل ازین بمجالس بسمع سامعین
و ملاحظه ناظرین جا گرفته نیز از یاد ایشان رفته بود و هرگاه تولیت مداین و بصره و کوفه
و مانند آن مبنی بر اصل الاصول شیعه یعنی تقیه بوده و آن تجویز بر خلاف نص نبوی در
حق مقبولین لسانی عموما و حضرت ابوذر خصوصا باشد چنانچه از عبارت دیگر آن بوضوح
می انجامد لیس دعوی امر بالمعروف و نهی عن المنکر برای ایشان و توقع هدایت و رهنمائی
ازین بزرگان اضحوکه دیگر است که از علم الهدی طایفه رفضه مخاطب به مترجم و کاتبین
این تلبیس است صدور یافته جائیکه بعد از عبارت مزبوره میگوید جایز است تولی
مناصب از قبل حاکم جابر هرگاه شخصی را مظنون باشد که با وجود تولی اقامت احکام
الهی میتواند کرد و امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجا می تواند آورد لیس این اصحاب
که متولی حکومات شده بودند مظنون یا مقطوع نزد ایشان بوده باشد که اقامت احکام
الهیه میتوانند کرد انتهی حفظه. ایرا الانصاف. باید کرد که شخصی که در قبول حکومت بحکم تقیه
کند و بعد از تسلط بر بلاد و فسحه بند خوف را از پای خاطر خود بر ندارد و تقیه را هم
گاهی یاد نماید امر بالمعروف و نهی عن المنکر که بنیاد آن بر اظهار ما هو الحق است چگونه
کرد و بمردم تواند گفت که امامت منحصر بذات امیر المؤمنین است و خلفا که بار ابایشان
آرزو های دلی رسانیده اند یا طریق امتحان نورد دیده منافقین و غاصبین اند چگونه
که مقبولین لسانی امامیه هم اعتقاد نیک و حسن ظن در باره شیخین و غیرهما بهم رسانیده
باشند که بنیاد تقیه را مستحکم چنانچه محقق جیلانی در فتح السبل کلامی طویل از نقیب
ابو جعفر بکمال ستایش نقل میکند و بران مبنا ما ذکر می نماید که مقام حاجت اینست
سبب دیگر در تقویت حسن ظن مردم بصادقین بعیت آنست که اینها نفوس خود را از
یاد داشتند و شیوه زهد در دنیا پیش گرفتند و رغبت بدنیا و زینت آن ترک

کردند و قناعت بتقلیل و اکل خشن و لباس کرباس مسلک خود ساختند در حالتی که اموال
برای ایشان حاصل و دنیا رو کرده بود و آنرا درمیانه قوم قسمت میکردند و خود را بآن
اصلا آلوده نمیکردند پس دلهای مردم بایشان مایل شد و ایشانرا دوست داشتند
و ظنون مردم بایشان نیک شد و هرکس را که درباره ایشان شبهه در خاطر بود یا توقف
داشت با خود گفت که اگر ایشان بهوا النفس مخالفت نص پیغمبر کرده بودند بایست
اهل دنیا باشند ترک اموال و لذات نکنند تا خسران دنیا و آخرت هر دو برای ایشان
ثابت شود و اینها اهل عقل و رای صحیح اند چگونه خسران دنیا و عقبی هر دو را پسندیده
باشند پس فعل ایشان صحیح است و کسی را شکی در صلاح ایشان باقی نماند و اعتقاد
بولایت ایشان کردند و افعال ایشانرا پسندیدند انتهی بلفظه بزین کلام که موید بروایت
و درایت است و افادات ابوجعفر بن قبه و شریف مرتضی در شافی هم تایید آن
میکنند فواید عظیم مترتب شد که اگر در صدد بیانش به بسط و تفصیل شوم رساله جداگانه
مرتب شود و از هر لفظ و معنی آن اصول و فروع مذهب شیعه بباد فنا رود و لیکن
بطور قاعده کلیه حرفی چند میزنیم و استنباط جزئیات را بر ذکاء مخاطب فهیم حواله میکنیم که
هرگاه زهد و قناعت خلفا باین درجه رسد که از زینت دنیا حظی برندارند و از لذایذ
اطعمه چیزی نخورند و مانند مساکین لباس خشن بپوشند و در جهاد نفس که اعلای مراتب
مجاهده بنص مرتضویست کوشند و سلوک دراهم و دنانیر بفراغ خاطر و در بادی بر
مردم قسمت کنند و حقوق شرعی را در ان نگاه دارند و خود زینهار بآن آلوده نشوند عقل سرسری
کی باور کند که زمین محصول فدک که از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بحضرت زهرا بخشیده
و وکلای آنجناب از مدتها بعهده خویش منصوب باشند ابوبکر صدیق و فاروق آن همه را
یکبارگی ضبط سازند و وکیلان و عاملانرا از انجا اخراج نمایند و بخوردن آن مال بلوث
کردند چنانچه قاضی در احقاق الحق دعوی آن مینماید و هریکی از علمای ایشان در تالیفات
خویش همین ترانه می سراید بیت مرا باور نمی آید ز روی اعتقاد این حق زهرا خوردن و دین پیغمبر
داشتن مهتا بعقل زرین و خود دین چه [illegible] که ازینجا ابهم معلوم [illegible] که ظلمهای

دیگر که هزاران مراتب زیاده تر بران بود چنانکه بارها دانستی و بعد ازین نیز خواهی دانست
از دست این بزرگان کی بوقوع آمده باشد و بعد از صدور این جور و جفا زوال بنیاد ثبت
و ثبوت اعتقاد امامت خلفا بقلوب مقبولین لسانی امامیه که در ابتدا متخلف بودند و کمان
بد داشتند چگونه ممکن بود پس معین شد کرانچه اکابر امامیه در باره مطاعن آنها بلجام مهجور نه
و بی خوف بر زبان می آرند مصداق بد ایشان عظیم است و الحمد لله رب العالمین
سخنی دیگر بیاد آمد لله که بعد از نفی لفت اهلبیت کراز مقبولین امامیه مرة بعد اخری عمدا صادر
شده چنانچه قبل ازین اشعاری بآن رفته و عنقریب روایات دیگر می آید چگونه این بزرگانرا
وقت تولیت مداین و کوفه و غیرها یقین یا گمان برای نفوس خویش خواهد بود که اقامت احکام
الهی و اجرای اوامر و نواهی خواهیم کرد تا شریعت مرتضی از طرف شان گوید که مقصود آنها
رواج شریعت و دین بود قال الله تبارک و تعالی بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ
وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ و ازینجا است که بر صور خیالیه اکابر قدما و متاخرین امامیه مثل سلیم
بن قیس هلالی و باقر مجلسی کما یدل علیه افادتهما فی الکتاب المشهور و البحار در حق خلفای
راشدین این مقبولین لسانی هم در وقت موت و هم در زندگانی اقرار مجدد ثابت شود الزاما
و مطابقة مثل خلفای ثلثه بر زعم شیعه میفرمودند از جمله آن روایات قصه ایست که دیلمی
در ارشاد آورده که برین اعترافها دلالت صریح دارد و آن اینکه حذیفه در جواب یکی
از سائلین حال خود و حال مقبولین دیگر بیان میکند ذهب الیقین و کثر المخالف و قل
الناصر لاهل الحق فقال له الفتی فهلا انتضیتم اسیافکم و وضعتموها علی رقابهم و ضربتم بها
الزائلین عن الحق قدما قدما حتی تموتوا او یدرک الامر الذی تحبونه من طاعة الله عز و جل
و طاعة رسوله فقال له ایها الفتی انه اخذ والله باسماعنا و ابصارنا و کرهنا الموت و زینت
الدنیا عندنا الی آخر الروایة بطولها و اگر با این همه اعترافات یقین بحسن اخلاق و افعال
خویش داشته باشند مورد آیت کریمه قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ
ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا خواهند بود
بار خدایا اگر مراد از نهی عن المنکر و امر بالمعروف که شریعت مرتضی برای مقبولین لسانی

دعوی نمود چنانکه بیادت اخذ رواج داده مسایل فروعیه بالخصوص [illegible]

البته باشد که علمای امامیه روایات این باب از این بزرگان با فتخار تمام نقل میکنند

چنانچه در تصانیف شیخ المشایخ و تفسیر کاشانی است تا هم شعبه زادگان از بنی آدم

و فرشتگان بوجود آیند و متمتعین بمدارج سید الشهداء و حسن مجتبی و علی مرتضی رضی

الله عنهم اجمعین رسند بل هم یزیدون علیه بعد ذلک قولا رذیلا و یبتغون الی ذی

العرش سبیلا سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا و از ینجا عاقل بوذعی به رکاکت اقوال

علم الهدی که در شانی تفوه بان کرده پی میبرد و به پرده فضل و بلاغت او راند و صاحبان

کیاست میدرد الغرض حال اکثر علمای امامیه عجیب است که جای قبول تولیت را از

خلفای بنی امیه و امثالهم موجب عداوت اهلبیت میکردانند و بعضی از اصحاب را

درین باب مستحق طعن و لعن میدانند و زبان درازی و دهن دریدگی را ازین جهت

خاص از حد میگذرانند چنانچه بر ناظرین تصانیف مجلسی و هفوات کنتوری مخفی نخواهد بود

و هرگاه نوبت بذکر حال مقبولین ایشانی رسد گاهی قضای مداین و کوفه را بر تقیه و امتحان

حمل میکنند و زمانی امر بالمعروف و نهی عن المنکر قرار میدهند و اینهم باذ بان عالیه تطویر

نکنند که چون آن مقبولین خود اقرار بابتداع و احداث و عمی و تعامی برای نفوس خویش

میکردند و دیگران را هم بارتکاب این گناه در حق اهلبیت علیهم السلام که باعتراف

شکی بلکه این مجتهد هم در رساله حدیث الحوض کفر معنوی بود شریک میکردانیدند این

تاویلات کجا گنجایش داشته باشد این همه که شنیدی و احاطه بران کردی

در صدد نیست که از تخلف این بزرگان و مانند ایشان قدح در استحقاق ابوبکر صدیق

رضی الله عنه قصد کرده شود و از غور و تامل اینها در افضلیت انتخاب و وقوع سقیفات

شتری بعد از وفات سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول اهل حق غض بصر نموده آید

و اگر سببی تخلف امیست که نزد ایشان خلافت امیر المؤمنین بسبب قرابت جناب سید

المرسلین با وجه دیگر از امامت و خلافت افضل الصدیقین در بادی الرای اولی نمود

و باعث [illegible] سیر [illegible] [illegible]

رجوع نموده اختلاف سابق را بتلافی لاحق رفع کردند چنانچه بخوبترین وجوه [illegible]
فهو ایضا لا یستلزم ما هو مطلوب المخالف عجب دارم از حضرت مدعین تشیع
که رجوع این بزرگان را بجانب خلفا و صرف کردن عمرها در خدمت و نصرت ایشانها
منافی للمرتضی بحوی نمی شمارند و اعتراف مقبولین خود را بکاسه لیسی و رفاقت شان
چنانچه در بحار الانوار مجلسی مسرود است بتاویل و تسویل می سپارند و رجوع بعضی بحضرت
امیر المومنین بعد حضرت ذی النورین با وجود تطرق احتمال حرص و طمع چنانچه در باب
طلحه و زبیر معتقد اند قابل اعتبار می پندارند اما اینکه اگر خلوص بجناب علوی نداشتند
چرا بدنیای معاویه مثل اولاد حضرت عباس همت نگماشتند و چگونه در رفقای مرتضوی
انسلاک داشتند پس در غرابت و طرفگی کمتر از ادله سابقه نیست چه محتمل است
که در آن وقت رفتن ایشان بسوی امیر شام و برداشتن کس و کوی خود را از مدینه
رسول متعال یا دیگر دیار بسوی بلاد دور دست متعذر باشد یا به بعضی از وجوه انقطاع
توقع از معاویه متیقن باشد مع ذلک این تنگ ظرفان کنجشک حوصله را
امید احد و جزی فی الجمله برفاقت مرتضوی هم باقی بود و شاید اینهم بخیال ایشان بعد
از تجربه ها رسوخ کرده باشد که هر که نقد قلیل را به نسیه کثیر از دست میدهد بسیار کار از
هر دو طرف خائب و خاسر میگردد چنانچه مثل هندیست گئی دونوں جهان سے پانڈی نه حلوا
ملا نه مانڈے الی غیر ذلک من الاحتمالات الکثیرة و این سخن که بر زبان آمد نظر بحال
ائمه بود و الا کسانیکه بر اسرار واقف باشند و شب و روز ملازمت ائمه بزعم رفضه ورزند
بر آنها کی مخفی خواهد بود که حضرات ائمه خصوصا جناب مرتضوی را تمامی سلطنت حضرت
سلیمان حاصل است با تمامه اختیار رتق و فتق کارخانه خدائی که حضرت سلیمان و کسی
از انبیا و رسل اولوا العزم بخواب هم ندیده چنانچه از علل الشرایع صدوق اما بیه پاره
ازین بیان گذشت و پاره دیگر را از روایات همین صدوق بعد ازین خواهی شنید
ان شاء الله تعالی پس تعداد تقسیم بزرگان در زمره مخلصین و رجوع ایشان بجناب
امیر المومنین از باب خلوص گردانیدن و استیعاب حصر از زمره اصحاب که جهاد

بود تذکما اسرنا سابقا و اوضحنا من کتبهم نمودن و بدی مضمرات قلوب کشتن
که این بیند کان تخم عداوت مرتضوی بمزرعه دلهامی کاشتند و نسبت بخلفای ثلثه
کدورت و عداوت میداشتند چنانچه در منهج و مجالس و مانند آن اتفاق افتاده بعید
از عقل نیست فاعتبروا یا معاشر المؤمنین **قوله** و علو مراتب اه **اقول** بعنایت
ایزدی و تائید ازلی نزد اهل حق علو مراتب ایشان فی نفسه مسلم الثبوت است کمتر کتابی
خواهی یافت که جامع باشد و از مناقب و فضایل ایشان مملو و مشحون نباشد همچنین
کتب کلامیه درباره سرپرستی اصحاب خصوصا چهار یار ابوذر و سلمان و غیرهما حق تعالی
اهل حق را امر بمودت و محبت اهلبیت طاهرین و خلفای راشدین و تمامی این بزرگان
در دین راسخ دم و ثابت قدم دارد بخلاف امامیه که این چند کس را هم بعد از تقریر آ
مطاعن خلفای ثلثه وسب دایم خیالیه خویش ذلیل و خوار کرده از دایره جماعت ابدی
یعنی اسلام و ایمان خارج و در ربقه حماقت سرمدی یعنی فسق و نفاق و احداث داخل
کرده باشند **بیت** شهیدان تو بیرون از حسابند ❊ تو هم با جود حسابی کرده باشی
قوله اذ تخلف اه **اقول** در تخلف سعد بن عباده در وقت مذکور بنده را کلامی نیست
حرف در اینست که بعد از تخلف مذکور بخصوص صحابه بیرکردیده یا نه علم الهدای امامیه در شافی
نقل کرده که جماعتی را از اهل سنت برجوع او اذعانست و طایفه گویند که بر تخلف خود
مصر بوده انتهی و روایات نسخه سلیم دلالت بر اول دارد زیرا که جا بجا از ان دریافت
میشود که حرف شاذی کالمعدوم که هرگز سعد بن عباده در ان نبود همه کس بیعت برضا کرده اند
و کسی بر تخلف مصر نبوده چنانچه اندک مناسب مقام بعد ازین مفصل نقلی میشود
انشاء الله تعالی **یا الجماعه** اگر چشم عبرت بین کشائی و زنگ تقلید را از آئینه قلب
زدائی و در دعوی او اندک تامل نمائی خواهی دریافت که تخلف کذائی لنا است
لا علینا زیرا که از ان قطعا و یقینا به ثبوت میرسد که جان فدا موسس این مزدک که از
تخلف هم با از اتر بنیاد و اصر ر بکار برد در خلافت صدیق معرض اثبات نمود و علمای
شیعه فقط برای سخن سازی و کشیدن اهلبیت علیهم السلام بسوی مذهب خویش جور و جفا

را باین اہل صدق و صفا نسبت میدہند پیشتر محتجب نماند کہ فقط کتاب استیعاب
بر مناقب سعد بن عبادہ شہادت نمیدہد بلکہ کتب دیگر ہم گواہ این مدعاست اگر
اندک استیعاب نمایند و لیکن از مطالعہ جلد ہشتم از بحار مجلسی عیان میگردد کہ او از
مذبذبین بین ذلک بود و موید ہمین معنی است روایات کتب سلیم کما اشرنا آنفا و اگر
فی الجملہ تفتیش روایات موضوعہ شیعہ واقع شود بالیقین خواہی دانست کہ او
بوی از ایمان نداشتہ زیرا کہ مدعی امامت خود کشر بودہ چنانچہ از مرویات امام
اعظم اول و ثانی یعنی ابو جعفر طوسی و شیخ حلی کہ بعضے از آن در بحار مرویست بوضوح
می انجامد و ہر کہ مدعی امامت خود غیر از ائمہ اثنا عشر از بنی ہاشم بلکہ از بنی فاطمہ باشد
بروایت کافی کلینی کافر است تخفیف کفر این دودمان عالیشان ہم نباشد کما لا یخفی
القصہ اگر سعد بن عبادہ بخلافت صدیقی قایل شدہ کما یدل علیہ اکثر الروایات و
اقوال العلماء و ہو الاقوی و الصحیح علی ما فی الکتب المعتبرۃ مثل الصواعق و التحفہ فلا بعد
فعلہ فی مبدا الخلافۃ المذکورۃ من باب التخلف الذی یفیدہ المخاطب در صورت اصرار
ضرری باہل سنت نمیرساند بل یجدیہم نفعا کما اشرنا و در کتب شیعہ حال بریدہ اسلمی
نیز بر طبق حال سعد دیدہ شد و برین تقدیر زیادہ تر عیان میگردد کہ در خلافت افضل
الصدیقین تعرضی بمتخلفین نمیکردند و جور و جفائی نمودند بلی اگر ثابت میشد
کہ سعد بن عبادہ مدعی امامت حضرت امیر بود و بجانب ابوبکر صدیق رغبت نکرد و تخلف
از وی نمود البتہ برای شیعیان ناعاقبت اندیش فی الحال بکار می آمد و اثباتہ من
جملۃ المحالات و بعضے از خرافات اکابر و اصاغر امامیہ کہ در بارہ این امام المذنبین
صدور یافتہ در کتاب منتہی وارد کردہ ام من اشتاق فلیرجع الیہ من بعد مخفی
نماند کہ در عبارتیکہ از استیعاب نقل کردہ بجای مناہ بن ملجم ابن تمیم و بجای ہرم
مذہم و در مقام این فصاحت من فصاحت بیاد می آید طرفہ آنکہ در نقل اشعار ایشان خیال
نداشتہ کہ کدام یک از آن موزون نیست و کدام در میزان مستقیم نیست در مصرع اول
لفظ کن است در کار است و مجتہد الزمانی لفظ گفت ایراد فرمودہ تماشش اینست اما

سعد الاوس کن است ناصرا و در شعر ثالث که تمامه ابیاتست هر دو مصرع محرف
افتاده در اول للطالب محله بلام شاید و در ثانی بجای روارف رفارف منه
و بعد از قول او قال فقالوا هذان که برای مثنی قرار یافته نه هذا که فرد واحد است
باید نوشت مقصود ازین تعرضات آنست که اهل علم بعبارت استیعاب مشوش
نشوند و صحیح را از سقیم امتیاز دهند **قوله** و از انجمله زبیر بن عوام الخ **اقول** مدعا آنکه
مخاطب فهم در پے آنست که تخلف این اصحاب از روایات اهل حق ثابت کند
و از عبارت اربعین این مدعا که تخلف زبیر نزد اهل سنت بجای خود راسخ است
به ثبوت نمی رسد زیرا که محتمل بلکه متعین است کما یدل علیه تقریر الامام فی غیر موضع
من تصانیفه که این حکایت برای الزام شیعه ایراد فرموده تقریرش آنکه بمقام
خویش ثابت شده که زبیر با وصف بودنش از شجاعان عرب همچنین دیگر بزرگان
همراه حضرت امیر بودند پس اگر خلافت مرتضوی چنان باشد که شیعه گمان میکنند
ضرور بود که آنجناب بجنگ و جدال و قتل و قتال پیش آمدی و چون این امور
هرگز از انجناب منقول نیست بلکه خلاف آن از موافقت و حسن معاشرت و نصرت
و اعانت خلفا قطعی است پس حقیت خلافت صدیق بثبوت رسید **باقی ماند**
آنکه الزام شیعه وقتی متصور باشد که رفاقت زبیر در کتب شیعه مروی باشد
و بر نگاه امامیه قائل بارتداد او هستند و او را بمقتضای مذهب خود معاذ الله کافر
میدانند ورود روایت درباره رفاقت و ملازمت او سخت بعید می نماید —
جواب **پس آنکه** طی کردن این مرحله نزد بنده درمانده بغایت آسانست اینکه
احادیث اقدم و افضل کتب نزد محدثین که روایات آن پیش ایشان باعتراف
باقر مجلسی علم النبوة و بنسخه سلیم ملقب حاضر است دلالت بران دارد که
[illegible] بعد از وفات رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم از ساخته ارتداد
[illegible] سلیم بودند در رفاقت علوی بدل و جان بودند زبیر بن عوام رفیق صمیمی
[illegible] حاصل بود و آنچه از وی در روبروی خلفا صدور یافت کسی بران قادر

شد و بدرگاه جناب امیر را رسن مغلوله برای بیعت کشیدند او در وقت
معرکه قتال آراست و خواست که جواب ایشان بشمشیر جان ستان دهد فاروق بر جست
شمشیر از دستش ربود و اعوان و انصار خلفا عرصه کارزار را برو تنگ نمودند و
سیف او را بر سنگ زدند آنگاه زبیر مذکور سیف زبان را بحرکت آورد و هیچ
از بی حرمتی فاروق فرو نگذاشت و گفت ای ابن صهاک سوگند بخدا اگر شمشیر
بدست من می بود بر حقیقت کار آگاه میکردم و اگر ترا این مردم اعانت نمیکردند
هرگز بسوی من متوجه نمیشدی عمر گفت صهاک را هنوز یاد میکنی زبیر جواب داد
مرا هیچ مانعی نیست آیا حالش مخفی است و تو انکار را از زنای او توانی کرد مگر مردم نمیدانند
که او کنیز جد من یعنی عبد المطلب بود و نفیل جد تو با وی در ساخت پس پدرت از وی
بوجود آمد و آن کنیز را بعد ازین بوی بخشیدند و پدر تو هم غلام جد من بود و هم ولد الزنا
چون ابوبکر دید که نوبت بدینجا رسید باصلاح این امور در آمد تا آنکه نائره این فتنه
فرونشست و نزاع برخاست عبارت نسخه سلیم ملاحظه فرمایید که محصلش همین است
یا چیزی دیگر دهی بنده ثم نادى علي قبل ان يبايع والحبل في عنقه يا ابن ام ان القوم
استضعفوني وكادوا يقتلونني ثم تناول يد ابي بكر فبايعه وقيل للزبير بايع فابى فوثب
عمر وخالد بن الوليد والمغيرة بن شعبة واناس معهم فانتزعوا سيفه فضربوا به الارض
فقال الزبير يا ابن صهاك اما والله لو ان سيفي في يدي لحدت عني فوجؤا عنقه حتى تركوه
كالسلعة ثم اخذوا فبايع مكرها ثم بايع ابوذر والمقداد مكرهين وما احد من الامة بايع
مكرها غير علي واربعنا ولم يكن منا اشد قولا احد من الزبير فانه لما بايع قال يا ابن صهاك
اما والله لولا هؤلاء الطغام الذي اعانوك لما كنت تقدم علي ومعي سيفي اعرفت
من جبنك ولومك ولكن وجدت طغاة تقوى بهم وتصول فغضب عمر وقال اتذكر
صهاك فقال وما يمنعني وقد كانت صهاك زانية وتنكر ذلك او ليس كانت امة
لجدي عبد المطلب فزنى بها جدك نفيل فولدت اباك الخطاب فوهبها عبد المطلب
لجدك بعدما ولدته وانه لعبد جدي وولد زنا فاصلح ابو بكر بينهما وكف كل واحد منهما عن صاحبه

انتهی بلفظه وازینجا بدلالت مطابقی اینهم بثبوت رسید که هر یکی از ارکان اربعه
هم درحقیقت متصف بایمان نبود و دخول درین زمره منافی ارتداد و کفر نیست و هرگاه
حال زبیر که باعتراف سلمان کسی از وی در عداوت خلفا زاید نبود چنین باشد که ارتداد
و کفر او را در باید وای برحال دیگران قطعا و یقینا که آرزوهای قلبی به دولت خلفا رسیدند
و ملای مجلسی در حق الیقین از ابن ابی الحدید که حال اعتقادات و عدالت و
تشیع او قبل ازین دریافتی نقل میکند چون و چرا نمیکند به الفاظش آنکه روایات
در قصه سقیفه مختلف است وانچه شیعه میگویند و جمع کثیری از محدثین روایت
کرده اند اینست که حضرت امیر المومنین امتناع نمود از بیعت و گفت بیعت نمیکنم
و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند
گفت شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ زنید شمشیر را گرفته بر سنگ زدند و
شکستند و همه را بجبر آوردند نزد ابی بکر بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلام
نماند و از رعایت حضرت فاطمه علیها السلام او را بیرون نیاوردند و بعضی گفته
اند که بیرون آوردند با ابوبکر بیعت کرد انتهی مختصرا و تصنیفات دیلمی نیز دلالت
بر رفاقت زبیر بن العوام دارد چنانچه بر اهل نظر مخفی نیست الغرض اگر
رفاقت مرتضوی برای معقولین شیعه در مبادی خلافت صدیق مسلم داشته اید
باینه بهر حال بنیاد مذهب شیعه بخاک برابر میشود چه بر تقدیر اول حقیت خلافت
صدیق بمرتبه عیان میرسد کما مر و بر تقدیر ثانی هرگاه اساس دین و ایمان ائمه
خود متزلزل است پس البته خصوصیات مذهب ایشان ساخته و پرداخته اهل
دین نخواهد بود والحمد لله علی ذلک مخفی مباد که بعد از نوشتن استحقاق کتاب
مستطاب اربعین بهم رسید و چنان مذعن شد که احتمالیکه از عبارت امام برآورده
ام منافی کلامش نیست اکنون مفاد تمامی عبارتش بشنو و انصاف کن که دلیل
خلافت بلافصل صدیق مثل آفتاب نیمروز روشن است یا نه میفرماید که فصل
رابع منعقد است در استدلال بر تعیین که امام بعد نبی صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر

صدیق است و درین مسئله اعتماد متکلمین بر آنست که امت محمدی اتفاق بران کرده
که امام بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر است یا علی یا عباس هرگاه این
هر دو قول باطل باشد ضرورست که بامامت صدیق قایل شویم بدانکه این دلیل موقوف
است بر چند مقدمه **مقدمه اول** آنکه اتفاق امت بر آنست که امام یکی ازین سه
بزرگ است و پیداست که انصار خلافت را طالب شدند برای خویش در سقیفه بنی
ساعده و آخرکار گفتند که یکی از ما و یکی از قریش امام باشد بعد از مناظره صدیق
از قول خود رجوع کردند و ثابت شد بطلان دو امام در وقت واحد باجماع امت
پس متیقن شد که امام ازین اشخاص یکی خواهد بود **مقدمه دوم** آنکه علی رضی
الله عنه بعد وفات نبی صلی الله علیه و آله وسلم باین مرتبه عاجز نبود که حق خود را طلب
نمیکرد و ابوبکر آن مرتبه قوت نداشت که حق او غصب مینمود بدلیل آنکه جناب امیر
بشجاعت مفرط اتصاف داشت و حضرت فاطمه با وصف علو منصب زوجه
او بود و حسنین فرزندان او و عباس با وجود کمال منصب همراه او بود زیرا که در
اخبار مرویست که فرمود ای علی دست خود دراز کن تا بیعت کنم و مردم میگویند که عم
پیغمبر بیعت علی کرده و اختلاف دو کس هم در خلافت نبوده باید و زبیر با وصف
کمال شجاعت رفیق علی بود مرویست که او شمشیر از نیام کشید و گفت راضی
نیستم بخلافت صدیق و ابوسفیان گفت ای بنی عبد مناف شما راضی میشوید بحکومت
بنی تیم بخدا که پر میکنم میدانرا از سوار و پیاده و گروه انصار طالب خلافت خویش
گشته بودند و مخالفت صدیق کرده ابوبکر حدیث شریف الائمة من قریش یاد کرده
همه را الزام داد پس اگر نص بر خلافت علوی می بود البته انصار آنرا می دریافتند
و با بوبکر میگفتند که تو ما را باین دلیل از خلافت باز داشتی ما ترا منع میکنیم بجهت
آنکه بر خلافت مرتضی نص واقع شده است پس خلافت را مستحق او میدانیم و بر
ظاهرست که خصم قوی هرگاه چنین دلیل یابد لامحاله ترک ذکرش نمیکند پس ثابت شد
که اگر نص در حق مرتضوی وارد می بود قدرت حضرت علی بر اخذ خلافت زیاده

از حد بیان میشود ولا محاله ظالم و غاصب خلافت امنع میکرد و حال ابوبکر خود
معلوم است که لشکر و شوکت و کثرت مال نداشت و نزد شیعه ضعیف تر و نامرد بود
هرگاه چنین باشد محال خواهد بود که انجناب با وصف شوکت و قوت و ورود نص قطعی
عاجز شود و بدست ضعیفی نامردی که نه گاهی از خانه خود برآمده و نه منازعتی و محاربتی با
کسی کرده و نه در معارکه قتال درآمده واقع شود سبحان الله حال شیعه اثنا عشریه باید
دید که گاهی جناب امیر را در باب شجاعت بعرش برین میرسانند و گاهی بعکس آن از
حضیض زمین میگذرانند مقدمه سوم آنکه هرگاه اتفاق است بر آنکه امام یکی
ازین سه کس باشد پس میگوییم که حضرت علی و عباس را تارک منازعت یافتیم با ابوبکر و
این ترک بسبب عجز نتواند بود بنا بر مقدمه ثانیه پس ثابت شد که با وصف قدرت و
شوکت منازعت را ترک کرده بودند پس اگر خلافت حق امیر یا عباس می بود ترک
منازعت البته معصیت کبیره میشد که در خلافت خلفا تبدیل شریعت غرا وقوع یافته
و این موجب سلب امامت ازین هر دو خواهد بود پس امامت صدیق ثابت شد و اگر امامت
حق شان نبود و اجب شد که حق ابوبکر باشد تا حق از جمیع امت بیرون نرود پس ثابت
شد که اعتراف بامامت صدیق باید کرد بدانکه مخالف درین دلیل کلامی نمیتواند کرد
مگر آنکه حضرت امیر تقیه را کار بسته و این احتمال درین دلیل باطل گشته پس بنای
خلافت صدیقی از اعتراضات شیعه بسلامت ماند انتهی ازین بیان بلاغت
نشان احتمال سابق که اینجانب ذکر کرده بودم واضح شد و بر هر کس عیان گشت که امام
المتکلمین را اسوق دلیلی بعنوانی مطلوبست که جمیع مقدماتش نزد خصم مسلم الثبوت
باشد و اگر اولیای مستدل یعنی حضرت مجتهد گویند که مدعای امام آنست که مقدمات
دلیل بانشئی تقریر کرده شود که هیچکس از اهل حق و باطل سر خود از آن نتابد و را فرار
نیابد زیرا که در ذکر نامردی و بددلی صدیق نام شیعه بر زبان آورده تا معلوم شود
که این مقدمه بمذهب ایشان مخصوص است و اهل سنت ابوبکر صدیق را بجبان بودن
وصف نمی کنند و اگر سکّ سیف و اظهار عدم رضا مخصوص بروایات امامیه می بود و اجب

نیست ام درانجا هم تخصیص میکرد و میگفت که نزد شیعه مروی نیست گوئیم محتمل است که تخصیص شیعه
بدان جهت باشد که بابوبکر صدیق کرندی نرسد و مخالفت خود نکرد که دلیل امام بر نقیض مدعا
دلالت دارد یعنی ابوبکر صدیق لیاقت خلافت نداشت زیرا که عبارتش دال بر آنست
که صدیق بیان بود و از جمله شروط امامت شجاعت را اقرار داده اند فیهم هم بنیان ما هو الامام
بعده و بود عدم تقیید بکلام سابق یعنی سل سیف کرندی بمذهب اهل سنت نمیرسد و سلب
امامت صدیق لازم نمی آید از بجهت تقیید و اطلاق محمل آمده باشد من بعد باید دانست که این حجة
امام در خاتمه دلیل فرموده و تصریح بر این معنی نموده که مخالف درین دلیل کلامی میشود اند که موید
احتمال فقیر است که درینجا الزام شیعه منظور است پس ثبوت تخلف زبیر بن العوام و عدم رضای او
باین عنوان خاص که شمشیر از نیام برکشید و هنگامه کارزار را گرم کرد نزد اهل سنت ازین عبارت
لازم نیاید هرگاه معلوم شد که استدلال مخالف بر صور خیالیه خود بکلام امام فخر المتکلمین که
در کتاب اربعین است ناتمام افتاده و تقریب دلیلش بصفت کمال اشتمال یافته اکنون بر
تقدیر تسلیم این معنی که در تخلف او احدی از اهل سنت کلام نیست و علمای شیعه معنی آن یا شند
باینسخن میرسد که اگر مراد از تخلف زبیر بن عوام آنست که وقت انعقاد خلافت حاضر نشده
بلکه بعد طلب صدیق اکبر شرف بیعت دریافته بی آنکه قدحی در استحقاق او کرده باشد پس تخلف بیچ
از ما به النزاع است و از مطلوب مخاطب بمراحل دور افتاده است و اگر مراد آنست که تخلف او
امتداد کشیده پس قطع نظر از آنکه منافی قید کلام گذشته و آینده اوست حیث قال و منعه من بیعة
زبیرا که بیعت یزید نکرد پدرش زبیر که از عشره مبشره بود در بدو خلافت بکر بیعت انکار از بیعت
نموده بود انتهی بروایات معتبره ثقات محدثین مثل بیهقی و ابن سعد و حاکم از ابی سعید خدری
که موید بالقرآن و مستند بدرایت و ظاهر کتاب مستطاب مخالف خواهد بود و محصلش آنکه
روز اول که قرعه خلافت بنام افضل الصدیقین زدند و مردم به بیعت او مشرف گشتند زبیر
در مجلس نبود کس فرستادند تا او حاضر شد و دست به بیعت صدیق دراز کرد و این مطلب جا علم
وقوع یافت و کلامیکه فیما بین صدیق و زبیر بمیان آمد چند کلمه بیش نیست صدیق گفت که
بسمع من رسیده که تو فضایل خود را شمار میکنی زبیر معذرت کرد و دست به بیعت گشاد

فضایل صدیق را بیاد آورد و ازینجا معلوم میشود که حکایت سل سیف و هنگامه کارزار برپا کردن
واقعی و نفس الامری نیست و الا بایستی که صدیق واقعه سل سیف را ذکر میفرمود و آنچه از زبیر در بعض
روایات نقل میکنند مخصوص همین عبارت میرسد که ناخشنود شدیم مگر از آنجهت که در مشوره خلافت ما را
شریک نکردند سلمنا که سل سیف هم اتفاق افتاده بود ولیکن محتمل است که برای افاده این معنی
باشد که امیر المومنین با وصف شجاعت و شرکت زبیر بن عوام که جنگ آزموده و واقعه دیده بود
شمشیر بر ابوبکر نکشید بلکه در استحقاق او بخلافت قدحی نفرمود و اگر زبیر جنبش میکرد بعضی را توهم
این معنی بخاطر راه می یافت که چون امیر المومنین احدی را از مهاجرین منحرف از خلیفه اول نیافته
بنابرآن سکوت ورزیده و بیعت خلیفه اول کرده و پیش شمشیر از نیام برکشیدن در تردید خلافت
صدیقی و عدم رضامندی لیکن از آن ظاهر بود لهذا برای امتحان زبیر بن عوام که بارها از اعوان و
انصار خلفا بود و بیعت نیافته شد و هیچ مانعی ازین احتمال بنظر نمی آید بلی ببایست که جناب
سیده بعد از گردیدن بمجالس انصار بان هیأت مجموعی که امامیه دعوی میکنند و در خوة بعض
هم بجایی نتیجی ثابت نشد و تسلیم مسلم مذکور بر آن گواهی داده با وجود ملاحظه تمام حجت از امیر
المومنین و آنکه اصحاب یاری او نکردند و از نصرت اغماض صریح بکار بردند خود در مجامع اصحاب
نزد ابوبکر صدیق تشریف بردند و مشافهه هم در باره فدک تنها رجوع نمایند و این همه حرکات برای
امتحان و اتمام حجت محمول شود و در مناظره گفته آید که مقصود شریف از فدک که بدست ثقلین
مغصوب گشته بود نبود چنانچه از حق الیقین و طعن الرماح ظاهر میشود و این هم ازین کتب بدلالت
قطعی ثابت است که اهل بیت چیز مغصوب از مهاجرین طلبند بخلاف سل سیف از حضرت زبیر که
نه بعصمت اتصاف داشت و نه علم ما کان و ما یکون او را حاصل اگر برای امتحان هنگامه کارزار گرم
نماید و خواهد که اتمام حجت در رد خلافت صدیقی بظهور رسد مستبعد و مستغرب نخواهد بود بخلاف
جناب سیده که حضرت جبرئیل امین وحی الهی بسوی آنجناب میآورد و از تمامی واقعات
تا قیامت خود هم مژده الهی می بخشید و جناب امیر کاتب وحی شان بودند و مصحف فاطمی را جمع مینمودند
چنانچه در بحار الانوار و حق الیقین مجلسی و کتب اولین و آخرین ایشان مبسوط است و نیز
درباره سل سیف محتمل است که خود خلفا با اعوان و انصار این طور امتحان آموخته

باشند تا بحال قلب مرتضوی که سکوت اختیار کرده بود کما فی روایات الکلینی پی برند و دریابند
که طالب خلافت بست باینه الی غیر ذلک من الخلافات **قوله** و از انجمله است حضرت عباس اه
اقول درینمقام نیز بدستور سابق آنفا بحث و نظر است و حاجتی برای خواص نیست که تبیین آن پردازیم
مگر بشرح این مجمل عوام طلبه را خورسند بسازیم **نخستین** آنکه از عبارت شرح مقاصد لازم نمی آید
ثبوت تخلف حضرت عباس رضی الله عنه نزد معاشر سنت و جماعت زیراکه محتمل بلکه متعین است که مقصود
علامه تفتازانی مثل مقصود امام فخر المتکلمین در کتاب اربعین الزام شیعه باشد که بالسنه خویش قایل صدق
جمیله حضرت عباس میشوند و در کتب ایشان این روایت موجود است غلط گفتم زیراکه سید مرتضی مسمی
علم الهدی در تبصرة العوام این حدیث را از اجماعیات امامیه دانسته قید کرده باید فقیر چنان می آید
که از کلام فاضل جالسی در عماد هم اینچنین می توان یافت که حضرت عباس جناب امیر را فرمود که دست
خود دراز کن تا بیعت کنم و مردم این بیعت را دلیل بر خلافت تو گردانند و کسی از هیچ تخلف نورزد
و حضرت امیر قبول نفرمود پس معلوم شد که حق مرتضوی را ابوبکر صدیق غصب نکرده و خلافت او
مسلم الثبوت گردیده چنانچه امام رازی و سعد الدین تفتازانی تقریر نموده‌اند و این بیان بر مذهب
کسانی است که حضرت عباس را بزبان مدح میکنند و اصولیه آنها را ائمه خویش اعتقاد مینمایند
اما حال جماعت دیگر که السنه آنها بر مثالب جاریست پس بعد ازین اشعار بآن خواهم کرد انشاء الله
تعالی **و متوهم مباد** که قدمای اهل حق هرگز روایتی را از احادیث الزامیه خصم پیش نمیکردند زیراکه
خود تصانیف ایشان مکذب این وهم است آری مثل متاخرین معمول و مرسوم آنها نبود که تمام اوقات
اکتفا بر دلایل الزامیه نمایند **فرق دیگر آنکه** قدما غالبا نام کتب خصم را یاد نمیکردند و نمی گفتند که
این روایت که بمعرض استدلال آورده‌ایم در کافی است یا فقیه الی غیر ذلک چنانچه تصانیف حضرت امام
رازی رضی الله عنه دامنند او گواه بر آنست بخلاف متاخرین خصوصا بنده کمترین که بنابر الزام شیعه در رفع
احتمال حمل روایت بر کذب و افترا التزام ذکر اسامی کتب شیعه می نمایم و سید رضی برادر علم الهدی در
نهج البلاغه تمنای حضرت عباس را بالضمیمه مسند های دیگران هم ایراد کرده کما لا یخفی و شارحین
این کتاب انفعال حضرت مرتضوی را بمقتضای مثل مشهور من جرب المجرب حلت به الندامه نیز نقل
میکنند بر روایت فاضل مداینی که او را الشمه الضایقه می ستایند و جیلانی رحمه هم بر کلام او

داد و ستاد او و فتح السبیل فی پانزد اکتفا کنیم و اصل قصه را بر روایت مذکور از بینا لنه
کتاب مغنی کتوری که داشتند نامبرده نشان میدهیم که حضرت علی علیه السلام و بعضی
بنی هاشم بتجهیز و غسل جسد مطهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بودند پس
عباس از علی گفت که دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم تا مردمان خواهند گفت که
عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پسر عم رسول خدا را بیعت کرد پس اختلاف نخواهند کرد
بر تو دو کس حضرت علی علیه السلام در جواب گفت آیا طمع خواهد کرد ای عم درین امر
طمع کننده بغیر من عباس گفت قریب است که خواهی دانست پس درنگ نشد که خبرها آمد
که انصار سعد بن عباده را نشانیده اند که با او بیعت کنند و عمر آمده با ابوبکر بیعت کرد
و سبقت برده بر انصار باین بیعت ابن ابی الحدید میگوید پس علی نادم شد بر ترک
بیعت عباس انگرفت انتهی بلفظه ازینجا صریح ثابت شد که حضرت امیر که سابقه
او مانند لوح محفوظ بود و بعلوم لدنی اتصاف داشت قول حضرت عباس را درباره
بیعت مرتضوی از صمیم قلب میدانست و الا حصول ندامت معنی ندارد و الحمد لله
المفضل المنعام علی اتمام حجة العلامة و الامام شهاب این ندامت و اعتقاد جازم
جناب امیر که کسی طامع خلافت نیست و اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم احدی
را غیر من خلیفه نخواهند کرد ازین قسم روایت ثابت نگشته بلکه خطب نامه هم دلالت
بین دارد صاحب سفینة النجات پی ادراک و شعور چنانچه معمول اوست بعضی از آن
خطبه ها را برای ابطال خلافت خلفای راشدین و اثبات امامت بلافصل بزعم
متشیعین از کتاب نهج البلاغه بدعوی تواتر نقل میکند و نمیداند که ذکرش برای امامیه
وبال و نکال است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ
بالجملة فاضل ابو الفضول در اصل یازدهم میگوید که جناب امیر در بعضی از خطب ذکر فرموده
فلما مضی تنازع المسلمون الامر بعده یعنی چون درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم مسلمانان در امر امامت بعد از آنحضرت تنازع کردند فو الله ما کان یلقی فی روعی
و لا یخطر ببالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعده عن اهل بیته و لا انهم منحوه عنی

بجای تو ستم که انداخته می شود در دلم و شعله ور میگردد در خاطرم که عریان بیرون برند ابوبکر را
بعد از تو یعنی جد آن صلی الله علیه و آله و سلم از اهل بیتش و دورکننده باشند خلافت را از تو حق
انتهی الفاظ الخطبة مع ترجمة این کلام صریح تحسرات در سوء تدبیر و انقلاب تقدیر و دلالت
دارد بر آنکه قدمای شیعه بر جناب سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم روایات لاتعد و لاتحصی
که در مداد و قرطاس نگنجد بدین مضمون از طرف خویش تراشیدند که ای علی اصحاب من با تو
غدر کنند و ضغاین دیرینه را از سینه پرکینه بعد از وفات من ظاهر نمایند و بالیقین خلافت مرا
از تو بگیرند و فدک را که برای قوت شما هبه کرده ام از تصرف شما بدر آرند و رسن بگلوی تو بندند
و طالب بیعت شوند و در صدد قتل تو باشند و آتش افروزند بلکه خانه زهرا را بسوزند و بر پهلوی
او صدمه لگد رسانند و محسن را اسقاط گردانند و قرآن مجید را محرف سازند و اوراقش را ممزق
نمایند و دختر ترا بغصب و عدوان بخانه خویش برند و پرده ناموس اکبر بدرند و بنی امیه را
مسلط گردانند و مطرودین را از بلاد دور دست باعزاز تمام بخوانند و مقبولین را از جوار من
بسوی الغضی قری بیرون کنند و این همه امور لاریب شدنی است و اجل مبرم و تقدیر متحتم بر آن رفته
و در علم ازلی همچنین گذشته چنانچه کافی کلینی و تصانیف ابوجعفر دوم و سوم از جامعین اصول
اربعه و حیات القلوب و جلاء العیون و حق الیقین و بحار الانوار مجلسی و کتب دیگر از تالیفات
امامیه بیش از حد و شمار بران گواه است و تفصیل آن جز در کتب ضخیم صورت نتواند
بست و این همه که گفتم بی شائبه اغراق حرفی از ان کتابها و لفظی از ان خطبها و سنگی از ستون
و قطره از جیحون و خوشه از چمن و گلی از گلشن است پس اگر این اخبار محمول واقعی باشد لازم
آید که جناب مرتضوی بسبب اعتقاد خویش در حق اصحاب که خلافت را از مستحق آن صرف نخواهند
کرد و بیعت بغیر من نخواهند نمود مصدق مخبر صادق صلی الله علیه و آله و سلم نباشند نعوذ بالله
من ذلک **وایضا** از خطب و افادات حضرت یعسوب المؤمنین اینهم ثابت شده
که صحیفه ملعونه را اصلی نبود که وجوه مهاجرین بعد کر شوری کردند و مواعید و مواثیق
بستند نموده دفتری موکد بقسم های غلاظ بمهرهای خویش مسجل گردانیدند که خلافت
را از خاندان نبوی برآرند و مورد نصوص جلیه را ازین امر بازدارند و الا لازم می آید

که علمای امامیه عالم این امور باشند و صاحب علوم لدنیه و مصداق لو کشف الغطاء
از دوست یقینا بی خبر از ان حاشا ثم حاشا و نیز این کلمات طیبات دلالت بران
که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از عداوت آنجناب و حسد مرتضوی پاک بوده آنز
و الا حضرت امیر المومنین چگونه بقضیه قسم شرعی میفرمود که بدلم در نمی آمد و بخاطرم بیه
سبیل احتمالی هم خطور میکرد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلافت را غصب
کنند و امامت مرا بر طاق نهند و هم مستلزم همین معنی است که همراه کردن صنادید مهاجرین
با سامه بن زید برای اموری بود که اهل حق در کتب خویش ذکر میکنند و خرافات امامیه
که مقصود شریعت مصطفوی خالی شدن مدینه از فتنه گری مفسدان بود تا حق بحقدار رسد
و هر مفسده از شهر بدر شود باطل محض است ورنه جهل مرتضوی العیاذ بالله لازم خواهد
آمد که بخطاب حضرت عباس فرمود که طامع خلافت کسی نیست اصحاب نبوی مرا خلیفه
خواهند کرد و ازینجاست که بکمال اطمینان از جای خود نجنبیدند و این قسم کلمات مرتضوی
بر کثیر طمانیت دارد در کتب فضیلتش از بیش موجود است که حرفی از ان با یجاز تمام
فشان دادم سبحان الله جناب امیر که بهتر از انبیا و رسل و منزه از خطاء و زلل
بودند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در هر غزوه آنجناب را بدست دشمنان خونخوار
سپرده راه فرار می سپردند و برای رسیدن نافه شریعت دبها از کوه می انداختند و بجهت
غلبه بخل وقت نزول آیت نجوی بدادن درهمی راضی نمیشدند و زهر هلاهل بطعام سرور
انام بکار بردند و انکار نبوت و نسبت سحر بجناب خاتم رسالت اعتقادشان بود و هزاران
معجزات نبوی بقلوب آنها اثری ننمود چنانچه از بحار و حیات القلوب مجلسی هویداست
چشم خلافت و امید امامت ازینها دارند و اعتقاد کنند که اینها نصوص امامت مرا
شنیده و معاملات سرور کائنات بارها دیده اند جز من بزعامت دیگری راضی نخواهند
شد بهرحال چنین ظن مستلزم آنست که قطع نظر از حصول عصمت و علم بسیار مدن بر اصول
... نقض چه لهم لسیر معلوم شد که عبد الله بن سبا و مقلدین او هرچه خواستند درباره اصحاب
کرام از پیش خود بافتند و ساختند آنچه ساختند که لفظی را از موضوعات و مفتریات شان

شنو گفتیم و هزاران مجعولات اینها را بر ذکاوت سامعین و ناظرین که گذاشتیم خود باید متنبه شوند
بر خیانتهم و فسادات نیاتهم **طرفه آنکه** علمای قوم چنانکه دانستی ندامت آنجناب
را مطابقةً و التزاماً در کتب دین و ایمان خویش می آرند و هرگاه در کتب اهل الحق این قسم امور
می بینند که جناب امیر در عزل معاویه و خروج بسوی بصره اندک عجلت نمودند و بر مشوره حسن
مجتبی و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم اجمعین گوش مبارک ننهادند و آخر بعد از جنگ بصره
و دیدن کثرت قتلی ندامت بر داشتند و راهنمائی خود را میگوفتند و آیت کریمه یٰلَیْتَنِی
مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَّنْسِيًّا تلاوت میکردند طعن و ملام را نسبت باهل حق
از حضیض زمین باوج عرش برین میرسانند چنانچه بر ناظرین هفوات کنتوری مخفی نیست
اعاذنا الله عن العصبية والعناد وعداوة الاصحاب الامجاد عجبتر آنکه قدمای رفضه که در
تمام دنیا منتجب و برگزیده بودند و علم ازلی باریتعالی را انکار می نمودند و قدم مبارکش را بهیئت
بشری می پیمودند و نصف بالا را مصمت و نصف پائین را مجوف قرار میدادند از نسبت
ناعاقبت اندیشی و ندامت بسوی او تعالی عَمَّا يَقُولُ الظّٰلِمُوْنَ عُلُوًّا كَبِيْرًا نمی ترسیدند
و این کوچک ابدالشان که در هر خزان و بهار لباسهای رنگارنگ می پوشند و بتراش
و خراش اصول و فروع میکوشند از نسبت این امور بسوی ائمه نجیب ظاهرا ابرو ترش میکنند
و چین بر جبین می شوند **مصرع** میراث پدر خواهی علم پدر آموز ** **دوم آنکه**
بعد از تسلیم دلالت این قول بر تخلف حضرت عباس نزد اهل سنت چنانچه مجتهد
الزمانی گمان دارد میتوان گفت که چون حضرت عباس بصیرتی نداشت و بر طبق روایات
مجلسی در بحار و حیات القلوب نابینای محض بود و میل قلبی او بجانب خلفا در ثبت
کتب یقینی و جناب مرتضوی از معاینه این حال سرگرانی و دلتنگی داشت و شکایت
او و اولادش سیما اکبر فرزندانش هم بکمال بلاغت ادا می نمود چنانچه بعضی ازین قسم
اخبار و قبل ازین بقدر ضرورت بر زبان قلم رفته عجب نیست که برای امتحان گفته
باشد که ای علی من با تو بیعت میکنم تا از حال درونی آنجناب خبر گیرد و بخلفا اطلاع
بخشد که علی مرتضی با شما مکدر است و اراده خلافت خویش دارد یا نه **سوم آنکه**

محتمل است که خلفا حضرت عباس را چنین تعلیم کرده باشند و او درین امر دست
دراز کن تا بیعت کنم بکل خلفا باشد و این احتمال درباره عباس عم رسول مقبول
بر خیال ارباب عقول بعدی ندارد که از روایت ارشاد المومنین چنان واضح
میشود که ناصرین خلفا حضرت عباس را بزخارف دنیوی امیدوار کرده بودند
و کمال مراعات بعمل آورده بودند و مثالب حضرت عباس المطهر من الادناس که
محدثین طائفه اثنا عشریه روایت میکنند و قد عرفت نموذجه ارکان این احتمال را
میرساند چه جای بعید بودنش **بلی البعد البینت** که محمد بن حنفیه با
امام زین العابدین خلوت نماید و انکار کند از آنکه امام حسین اورا وصی و نائب
خویش قرار داده باشد و فضایل خویش یکان یکان برشمرد و اورا مانند اطفال
داند و منطوق کلامش غصب منصب امامت برای نفس خود باشد من بعید
طلبت از امام اقتد یعنی باستشهاد حجر اسود انجامد کما مر تفصیله و علمای امامیه
آنرا امتحان و اتمام حجت بر مستضعفین و اظهار فضایل امام زین العابدین ع
اعتقاد کنند و گویند که هرگز محمد بن حنفیه مخالف امام نبود کما لا یخفی علی من طالع
روایات الکلینی و تاویلات علماء القوم فی نزاعه فی الخلوات و الجلوات
بستر الماس مینماید که از عبارت اربعین که حاصلش بعبارت فارسی
انقاد دانستی چنان سمت وضوح دارد که چنانچه امام المتکلمین رفاقت زبیر و سل
سیف را در اثنای دلیل تقریر کرده رفاقت حضرت عباس و قول انجناب را نیز
ذکر فرموده بلکه این امر را مقدم بران ایراد نموده و مخاطب درین مقام نام شرح
مقاصد میگیرد و نام اربعین ذکر نمیکند و این مشعر بآنست که حضرت مجتهد بکتاب
اربعین خود رجوع نکرده بلکه مانند مستکی تقلید کسی از مهان و بهین نموده و الا بایستکه
نام اربعین هم می نوشت که کلام امام درین فن زیاده از کلام علماء نقاد ازین معتبر
است و بهتر از همه آن بود که بعد اربعین نام شرح مقاصد میگرفت و لیکن
مثل خبیر [illegible] از انجمله الی قوله ست علماء السنة **اقول** باید دانست که بعد از

ورزیت عظمی یعنی داهیهٔ وفات سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم
هم از صحابه کبار را تحیری و عقلی از بدیهیات رو داد مثلا فاروق اعظم باعتراف
شیعه در مطاعن شمشیر از نیام برکشید و گفت که اگر کسی خواهد گفت که جناب قدس
هم المرسلین از دنیا رحلت فرموده او را از بنده نخواهم گذاشت و سرش از دوش
خواهم برداشت تا آنکه بتفهیم و تنبیه افضل الصدیقین که در ثبات و قرار بقول جناب
مرتضوی مانند کوه در تمکین و وقار بود که لا تحرکه العواصف و لا تزیله القواصف در
شان اوست بنا بر بعضی از وجوه کما لا یخفی علی من طالع مطولات الکلام محتاج شد
و بحمد الله که فاروق بزودی بعد از مواعظ صدیق موفق گشت و دانست که قائد توفیق
ازلی دستگیری نمود و زودتر از غفلت بهوش باز گردانید عجب از بعض متشیعین که
رجما بالغیب بر دامن فاروق غبار تهمت افشانند که انکار موت آن سرور صلی الله
علیه و آله وسلم از آن نموده بود تا مردم امیر المومنین را خلیفه نگردانند و این قسم
سخنان نامربوط که بجهل عواقب امور از علمای شیعه سر می زند خود هادم اساس
مطاعن ایشان می باشد که در باب خلفا مرتب میسازند چه اگر همین را مسلم داریم
[illegible] انچه قدما و متاخرین این قوم ازین طعن بر فاروق اعظم اندیشیده اند یعنی
ثبوت جهل او از آیات قرآنی و موت رسول یزدانی همه بر باد میرود زیرا که از قول
این گروه چنان معلوم میشود که فاروق بموت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یقین کرده
بود مگر انکارش از آنجهت اتفاق افتاد تا صدیق از خانه خود مراجعت کند و درین
سوگ شریک شود و مردم امیر المومنین را خلیفه نکنند علاوه چون تمامی اکابر
از مدتهای دراز در وقت حج صحیفه را نوشته در زمین کعبه مدفون ساختند و مضمونش
این بود که عهد موثق میکنیم و خدا را گواه میگیریم بر اینمعنی که بعد آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم علی مرتضی را از حق او باز داریم و با ابوبکر و عمر داد رفاقت و ملازمت
دهیم چنانکه قبل ازین هم دانستی پس احتمال خلیفه کردن امیر المومنین از عجائب
توهمات است و بر هر کس عیانست که ذاتیات امامت از یکدو کس که دعوی محبت مرتضوی

بر زبان داشته باشند سر انجام نمی باید تعجب آنکه این گونه هزلیات را تعصبین
روزگار بنابر عاقبت اندیشی از اذهان خود می تراشند و از غایت سفاهت
افتخار بران میکنند و اینکه شنیدی حال فاروق و مدهش او بود یک دو حرف در
باره مرتضوی با اصول و قرارداد شیعه گوش کن و آنچه مسکین ایکه اقبال در رساله
حدیث الحوض گفته و باقر مجلسی در بحار و حیات القلوب و دیگر علمای شیعه در کتب
دیگر در پی تحقیق سفته اند بعید اندک غور و امعان بشنو که تا مدتی جسد مبارک خاتم المرسلین
شفیع المذنبین بی غسل و کفن افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدهنم باد حیران
شویم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر میگردد و بعد غسل و کفن که بصد کلفت و مشقت
و غفلت از مسایل این باب کما اشرنا سابقا رو داد فتوی بران دادند که ده ده کس
از مردم که مانند مور و ملخ بودند در حجره داخل شوند و نماز جنازه چنانچه در حق آحاد
و جلاء البیوت مرویست بگذارند از ینجهت مدت سه شب و روز بر جنازه شریف
گذشت و هرگز بخیال مرتضوی در نیامد که درین تجویز امتداد بسیار خواهد رفت
است بلکه متحتم آنکه جنازه شریف را در میدانی وسیع نهند تا بزودی از نماز فراغ
یابند بنا برانکه اعجاز ختم النبیین که هزاران هزار مردم در کمترین مدت چنانچه اشارتی
بدان رفت فارغ شدندی الا مقتضای فتوای حضرت خلیفه اول امامیه آن بود
که تا ده روز هم دمه مردم باین عبادت مشغول میماندند این قدر هم بخیال شان نگذشت
که صدها حدیث درباره تعجیل در چندین باب وارد است که نماز جنازه و تجهیز و تکفین
میت از انجمله است و خود لتصانیف مجلسی مذکور کما اشرنا الیه دلالت بران دارد
که جناب امیر را حضرت بشیر و نذیر درباره سامان اخروی و غسل و کفن و جهها
فرموده بود و خلفا بجنازه شریف تعرضی نکردند و این همه امتداد از رای جناب
مرتضوی وقوع یافت پس مقام خوف و تقیه هم نبوده باشد و اگر این امور را از
عمله و صایای جناب ختمی مآب انگارند و انچه از ... مرتضوی سر زد مطابق
ارشاد ... مرتضوی داشته ... که ... امامیه نظر باین اسباب درباره اصحاب

انکار عبد الرحمن بن ابی بکر و حضرت امام حسین و عبد الله عمر و عبد الله زبیر [illegible] ذکر
دران مذکورست و اینهم درین کتاب مرویست که آخر معاویه در مدینه رسید و کوشش
بسیار در اخذ بیعت یزید نمود و فیصل نشد پس خواست که اربعه ممتنعه انرا خود
طلبدارد خبر رسانیدند که این همه بزرگان بهیأت مجموعی بجانب حرم مکه روانه شده اند
بعد چندی متعاقب ایشان داخل مکه شد و امام حسین را نزد خود خواند چون صحبت دست
داد معاویه پیغام بیعت یزید درمیان نهاد حضرت سلطان کربلا ابا نمود و معایب او
برشمرد و بسی قباحت عقل معاویه اعلام نمود چون نوبت خلوت بعبد الرحمن بن ابی بکر
رسید آنکه معاویه در تکلم آید گفت که هرگز باغوای تو در ربقه بیعت یزید در نخواهم
آمد و سخنان تمام فریب تو نشنوم و نخواهم شد تا آنکه نوبت بعنف و خشونت رسید
و عبد الرحمن بشمول فضل ایزدی سالما و غانما بازگردید عبد الله بن عمر هم بر نوبت خویش
مواعظ ارجمند و نصایح هوش افزا القا نمود و معامله خلفای راشدین که برای اولاد
خود با وصف لیاقت رقم خلافت نکشیدند و برای دیگران که لایق بودند کار خلافت
را گذاشتند یاد داده رخصت شد چون نظر معاویه بر عبد الله زبیر افتاد تعریضات
و تصریحات نسبت باو بجا آورد عبد الله زبیر نیز دقیقه از مراتب زجر و توبیخ
نامرعی نگذاشت و گفت باید که تو مهوس مبادی فتنه نباشی و خلافت را بشوری
اندازی که جانشینی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم امری بس خطیرست و آخر
ترا در موقف ایستاده کنند و سوال نمایند که چنین امر عظیم را بکه گذاشتی و بر جای
خود کرا خلیفه ساختی آخر بعد زمانی این همه بزرگوارانرا مجموعا نزد خود بخواند
و از هر دری سخن راند تا نوبت بجایی رسانید که یزید را فقط بحسب ظاهر خلیفه
تنها بود و بحقیقت خود خلافت و فرمان روائی نماید ابن زبیر گفت که احسن
شقوق آنست که احدی را بخلافت نه نشانی و این امر خطیر را برضا و اختیار
اهل حل و عقد حواله گردانی چنانکه اکابر مهاجرین و انصار بعد آنسرور صلی الله
علیه و آله وسلم علی را از رضا دید قریش امام کردند همچنان بعد وفات تو و اگر

دولت رحمن نشود یا از بنی هاشم یا بنی تیم و عدی غیر بنی عبد الشمس و بنی امیه
برگزیده کن و الا بشوری بگذار معاویه گفت سوای این هر سه چیز امر دیگر هم هست
گفتند آنگاه به بقیه مخاطبین خطاب کرد و گفت که رضای شما چیست گفتند که منحصر
در همین شقوق ثلثه است پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت باز فرمان داد که تا
اشراف و صنادید قریش و سایر مردم جمع شدند آنگاه بر منبر برآمد و خطبه طویل خواند
و در آخرش یاد کرد که دی روز از مردم بگوشم خورد که صنادید قریش و اکابر قبایل و سادات
قوم یعنی این چهار کس به بیعت یزید رضامند هستند و حالانکه این خبر خلاف نفس الامر
است زیرا که این بزرگان بطیب خاطر به بیعت یزید اقرار کرده اند هر که شکی داشته
باشد تحقیق نماید بمجرد استماع این کلام مردم شام شمشیرها از نیام کشیدند و گفتند
که اگر این اصحاب اربعه علی رؤس الاشهاد بیعت کنند فبها و الا در دم خون ایشان
می ریزیم معاویه بآواز بلند گفت که ای اهل شام ازین فتنه در گذرید و از کبریا و جلال
الهی خوف کنید این بزرگان در دهشت افتادند و دیگران دست به بیعت یزید
برکشادند و جماعت متفرق شدند و آخر نوبت بشکایت انجامید که بعضا برین
بزرگان امتناع از بیعت یزید میکردند و باطن راضی بآن بودند تا آنکه این بزرگان
ایمان غلاظ یاد نمودند و کشف این حیله بر داختند انتهی بلفظ الکتاب عنه المذکور
و ازین قسم عذر و حیله در کتب دیگر نیز مسطور است ازین عبارت و معانی
دانشوران دقیقه رس دریافته باشند که معاویه و یزید و مروان و انصار و اعوان
شان را از طرف همین چهار بزرگ اندیشه بود و خود هم تا و از بلندی سیادت
و قدوة را به ذوات عالیات ایشان منوط میکردند بلکه مشهور مید النستند و اهل
مکه و مدینه زادهما الله شرفا و مکرمة درین امر مقتضی آثار ایشان اند عبد
ابن عمر با وصف استمالت معاویه و الحاح او بیعت یزید قبول نکرده و جـ
و صلات او را مسترد نموده بخلاف محمد بن حنفیه پسر خلف خلیفه اول امام
جایزات یزید را او هم بعد از قتل شهید کربلا بطیب خاطر قبول فرموده و

بیازرش بهمین امید تا دمشق رفته کما سبق مجملا و سیجیئ ان شاء الله تعالی مفصلا و نیز معلوم
شد که بیعت بعضی از اهل مکه محض بخیال مذکور یعنی اربعه متناسبه بیعت یزید بعد از الحاح
و اصرار معاویه بضرورت کرده اند واقع شده و اهل مدینه زینهار بیعت نکرده اند
و خود اهل مکه بعد از استکشاف امر بیعت ازین اربعه متناسبه بیعت مذکوره را در
شمار نیاورده مایل به بیعت امام حسین ریحان رسول الثقلین بودند با ظهار مورخ
مذکور و دیگر مورخین اهل مکه بعد از وفات معاویه و جلوس یزید بر تخت خلافت
باطله بقدوم جناب سید الشهدا مسرور و خوشوقت گردیدند و هر صبح و شام
نزد آنجناب حاضر میشدند و رغبت بآنجناب داشتند و تردد خود در امر و عبد الله
بن زبیر موقوف ساختند اکنون از اهل حل و عقد کیست که بیعت یزید در آن
وقت یا قبل از خروج امام حسین در زمان یزید اختیار کرده باشد اما اثبات
بیعت یزید لئیم از خلیع خالعین لیس وقتی برای مستفتی بکار می آید که تقدم آن ثابت
رسانند و هنوز مستفتی چنانچه بر همه کس عیانست مانند دیگر برادرانش خود در اینجا
و هیچ دلیلی ثابت نکرده که خروج امام حسین متاخر از بیعت خالعین قبل از آن
بوده و بر ناظرین ساحت کلامیه خصوصا این کتاب عیانست که بعد ثبوت این
مقدمه هم هنوز را حل دیگر مستفتی را طی باید کردن کما اومأنا الیه سابقا و
انتبنا من الکتب الکلامیه قطعا بار خدایا مگر بعد یاس از صدامه که
بلا ریب یزید را فاسق میدانست و بیعتش بعد ازین امور هم نکرده و هم تا آنجا
از خلع خالعین مجتهد متشیعین بجانب خلف خلفاء او زخویش مایل گردد و او را
از اهل حل و عقد قرار دهد بلکه این مرتبه را در ذاتش منحصر اند که نظر بجانب
از یزید کما اومأنا الیه انقیاد نفس رضا نمیداد که کسی بر امام او یعنی یزید
بعد خروج کند و فتوح لشکری بر وی نماید چنانچه از تقریرات او نزد امام حسین عیانست
و سوف تعرفها فی آخر الکتاب ان شاء الله تعالی لیکن در ینصورت هم اثبات
تقدم بیعت این خلف الصدق بر جهاد امام حسین بر ذمه مجتهد ضرور خواهد بود

ومعلوم جناب که قبیلهٔ این مجتهد عدیم المثال جاگزین است بآنکه هرچند ظاهراً این مرحله
نظر باقوال و افعال محمد بن حنفیه که بالاتفاق بیعت امام حسین نکرده بر اصول
شیعه بنهایت آسان است کما عرفت ولیکن مشکل اینست که بمقابله اهل سنت کارگر
نمی‌افتد تا از کتب معتمدهٔ ایشان بطور مذکور باثبات نرسانند کما لا یخفی ممن بعد
گذارش اینست که مخاطب مدعی بیعت اکثری از صحابه کرام است و هنوز ذمهٔ او باقیست
برهان برین دعوی مشغول است از مطالعهٔ بهترین سیر بلکه دیگر تواریخ نیز پیدا است
که هیچکس از صحابه کرام چه خاص و چه عام معاذ برابرین حرکت نشنوده بلکه اشارةً
و صراحةً زشتی این فعل بیان نموده اند و آخر قال این انکار بهمان امر میکشد که یزید را
لائق ریاست نمیدانستند و الا می بایست که اصحاب جناب امیر که باعتراف اکابر
شیعه مثل مرتضی علم الهدی سنی و معتقد بحسن سیرت شیخین بودند نیز از نقض
خلافت بر امام حسن باعتقاد مجتهد شیعه انکار بر جناب مرتضوی می‌نمودند و ازین
ذاتیش حکمیست که اهل حل و عقد به بیعت یزید راضی بوده باشند و هرگاه از روایات معتبره
اهل سنت و کلام علم الهدی متشیعین و دیگر علمای ایشان واضح شده که یزید لائق خلافت نزد
احدی از صحابه و تابعین نبود پس گفتن اینکه پس مستبعد است که مجیب از عدم استحقاق یزید
[illegible] دارد و [illegible] از آن وقت بیخبر از آن محض یاوه گوئی و حیله جوئی است بلی نظر بتعلیلات علمای
قوم که در باب غیبت امام مهدی منتظر بکمال اطناب تقاریر مختلفه گفته اند و ابواب و فصول
در علل غیبت نوشته اند و حدیث جعفری که امام محدثین ایشان باقر مجلسی در حق الیقین
و دیگران هم در اسفار معتمدهٔ خود روایت مینمایند میتوان گفت که سبحان الله
چه بیعت کبری و داهیه عظمی است که ذوات مقدسه ائمه هدی که علم ما کان و ما یکون
داشتند و قلوب صافیهٔ ایشان در رنگ لوح محفوظ حامل هر غیب و شهادت
بود از علل غیبت مطلع نباشند **نظم** بی خردی چند ز خود بی خبر
عیب پسندند بزعم هنر * دو دیو نداریده [illegible] رسند * باد شو نداریه چراغی رسند
بر وجوه و علل غیبت صاحب الزمان واقف باشند فاعتبروا یا اولی الابصار

چگونه روا خواهد بود قبذکر مدهشه که در ابتدای دعوی فدک و رفتن بمجامع
اصحاب با سائر نساء بنی هاشم و انجام آن بشکایت جناب مرتضوی پرداختن بلکه
از سمت متعارف قدم فرو نگذاشتن جناب سیدة النساء را بر اصول امامیه پیش آمد خود
بیدن . بشرح و بسط نیست و قال سعد بن عباده اینست که با وصف ملاحظه
مناقب صدیق اکبر و امیر المومنین حیدر رض مدعی خلافت گشت و بامامت خویش در سقیفه
خیال بست و بعضی از انصار منا امیر و منکم امیر بخطاب اکارم قریش گفتند و از حدیث
وحدت امام و آنکه دو پادشاه در اقلیمی نگنجند غافل شدند ولیکن بحمد الله که این همه قبیل
و قال آنی پیش نبود ایزد کریم بمجرد وعظ صدیقی ایشانرا ازین مدهشه وارهانید
اگر خزیمه ذو الشهادتین و مانند او را نیز یکدو ساعت یا یکدو روز این قسم زلات پیش
آمده باشد هرگز بعید نخواهد بود بر اصول امامیه چنانچه از کتاب منتهی هویداست که این
بزرگ بکوشش انصار من تلقاء النفس دمید که علی مرتضی خلافت را زینهار قبول نخواهد
کرد پس با همینی شما بدایت کنید انصار را گفتن خزیمه تهور و جسارت بهر سید اگر تخلف
مذکور هم نماید چندان بعدی ندارد **بالجملة** چون ما مردم بدلایل کتاب و سنت
و براهین یقینیه عقلیه و نقلیه ماموریم که با اهل بیت نبوی و اصحاب مصطفوی محبت
و مودت داشته باشیم و برای زلات اینها محامل صحیحه تجسس کرده دمار از روزگار
خوارج و نواصب و روافض سود الله وجوههم بر آریم بنابران افعال ایشان را
که در قرب وفات سید انبیا صدور یافت و ذکرش بعمل آمد بر همین فرو داوریم
و الا مقتضای بشریت ازینهم پیش قدمی میکند و پا فراتر می نهد نگاه کنی در حال حواریان
حضرت عیسی که بگواهی کتاب مجید درباره استدعای مائده چه کلمات بر زبان
آوردند و حضرت عیسی درباره ایشان چه فرمود که بیانش را دفتری باید طویل و
کتابی بس دراز بلکه آنچه از اصحاب رسالت مآب دران زمان صدور یافت و جناب
مجتهد متعرض آن قصد کردند نسبت بآنچه از انبیا بلکه مرسلین بلکه اولو العزم من الرسل
بر اصول امامیه صادر گشته نسبت قطره بدریا دارد مگر ندانی که جناب موسی کلیم الله

که با وجود کمال علو دلهمش باستفاده اسرار علوم لدنی از حضرت خضر بر طبق روایت
چهایذه محدثین رافضه ومنهم علی بن ابراهیم استاد کلینی در تفسیر او
معلمش طفل را کشت هیچ از بیجرمتی فرو نگذاشته یعنی حضرت خضر را بالا برده
بستر بر زمین زده و در کشتن او دقیقه نامرعی نداشت ... نبی امی
شمشیر کشد و بسبب غفلت بشری آوازه عدم رضا به بیعت صدیقی بلند کنند
واصحاب دیگر همدران وقت لغزش نمایند و یکدو ساعت یا یکدو روز تخلف
کنند باز بزودی برجوع آورند هیچ نکرده باشند اکنون روایت مذکور بشنوید
که بر فهم در دعوی فقیر دلالت قطعی دارد یا نه فلما فتحت السفینة فی البحر قام الخضر
الی جوانب السفینة فکسرها وحشاها بالخرق والطین فغضب موسی غضبا شدیدا وقال
للخضر اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شیئا امرا فقال له الخضر
الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا قال موسی لا تؤاخذنی بما
نسیت ولا ترهقنی من امری عسرا فخرجوا من السفینة فنظر الخضر الی
غلام یلعب بین الصبیان حسن الوجه کانه قطعة قمر فی اذنیه درتان فتامله الخضر ثم
اخذه فقتله فوثب موسی علی الخضر وجلد به الارض فقال اقتلت نفسا
زکیة بغیر نفس لقد جئت شیئا نکرا لهٰ بعضی از مناظرین امامیه که بس
دلیری دارند بجواب هیچمدان بعد تذکیر این روایت داد شوخی دادند و هرگز سر بگریبان
فکرت نبردند و گفتند که چون خود حضرت خضر حضرت موسی علیه السلام را معذور دارد
که الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا تذکر این قصه مناسب نمی نماید سبحان
الله این چه حال سخن فهمی علمای طایفه حرف درین میرفت که آدمی را بسبب
مقتضای بشری چها پیش نمی آید حضرت موسی با وصف اولوالعزمی بر روایات شیعه
استاد خود را بر زمین زد و در کشتن او دقیقه فرو نگذاشت اصحاب رسول خدا صلی
الله علیه وآله وسلم بعد ازدیاد اهیه وفاتش اگر یکدو ساعت یا چندین مدت قلیل از
بیعت افضل الصدیقین بنابر بشریت و عدم رجوع باول افضلیت او تخلفی نمایند

باد و استغراب خواهد بود پس مجرد گفتن اینمعنی که خود حضرت خضر موسی
را معذور داشت چه فایده برای مجیب تواند داد حلم حضرت خضر باعث بر اینمعنی
... شخصه دیگر مشاهده ... موسی شد و تیز می بود کما ینبغی در مقابله حالت منتظره باقی
یا بد اینمردم که بعد از تسلیم لغزشی از ایشان کافه صدور
یافت در پی مواخذه شده و در صدد بیحرمتی ایشان افتاده حاشا و کلا و این قدر مجیب
مذکور را یاد نماند که هرگاه در قرآن مجید در باب مهاجرین و انصار عموما و خصوصا رضوان
الهی و عفو از جرایم بکمال تاکید و تحقیق ثابت باشد دیگر در صدد مطاعن و تجسس عیوب
ایشان افتادن و دفترها در ان سیاه کردن کمال بیحیائی است بانه و اول می باید که
تقریر طعن بعنوانی کنند که نفوس قدسیه ائمه هدی و حضرات رسل و انبیا از ان سالم
مانند و بارها دیدی و آزمودی که اگر طعن شیعه را در باب اصحاب مسلم داریم بسیاری از
انبیا و ائمه از منصب خودها پس بعید میشوند و از مرتبه نبوت و رسالت و امامت و خلافت
نامی باقی نمی ماند و شیعه را نقد ایمان از دست میرود و ازینجا گفته اند بیت
چون خدا خواهد که پرده کس درد × میلش اندر طعنه پاکان برد **قوله** و سوای اشخاص مذکور
الخ **اقول** حاشا که کسی از اصحاب در استحقاق صدیق قیل و قال کرده تخلف
از بیعت آنجناب کرده باشد چنانچه در هر مقام بعنوان شایسته دانستی انصار هم
روز سقیفه در استحقاق صدیق گفتگو نکردند بلکه آرزوی شرکت نمودند اگر حوصله تقریر
و تحریر باشد درین باب کلام باید کرد تا دعوی مخاطب که در صدد تقریر گفته یعنی حال
خلافت یزید با وصف عدم بیعت ایشان مشابه است بحال خلافت حضرت صدیق
و عدم بیعت عظمای صحابه با وجود او ایل زمان رو براه ثبوت آرد معهذا اگر اینها
قادح استحقاق می بودند لا محاله بزعم حضرت مجتهد متصف بتشیع خواهند بود درین
صورت صدور لعن بر ایشان از جناب مرتضوی بعقل احدی از اهل دانش نمی آید
تفصیل اجمال آنکه از کتاب سلیم چنان ظاهر میشود که حضرت امیر بعد از دفن حضرت
بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله و سلم جناب سیده را بر دراز گوش سوار فرمود و هر گز

کسی از مهاجرین و انصار رفاقت آنجناب را قبول نکرد مگر چهل و چهار کس آخر اینها نیز
نکث بیعت و تخلف از مواعید و مواثیق کردند و بر وقت جهاد حاضر نشدند مگر آن
اربعه تا آنکه کار از دست رفت و کار ابوبکر محکم شد و حضرت امیر وقت تفضیح و تضلیل
اینها فرمود لعن الله قوما بایعونی ثم خذلونی و اینهم ارشاد نمود که والله لو ان اولئک
الاربعین الذین بایعونی وفوا لی لجاهدتکم فی الله یعنی بخطاب عمر گفت که اگر آن چهل کس
که بیعت جهاد کرده بودند وفا بعهد خویش می نمودند البته در راه خدا جهاد شما میکردم پس معلوم
شد که اینهمه مقبولین نسانی مثل عمار یاسر و حذیفه و خزیمه و بریده و مانند ایشان بزبان
جناب سید اوصیا معاذ الله ملعون بوده اند الا کنون در بیعتی حالت منتظره باقی نیست
که اینها همه صدیق اکبر را امام خویش میدانستند و بیعت ایشان از راه تقیه و نفاق زینهار
نبوده و قبیل ازین عبارات کتاب سلیم که در باره رفاقت زبیر بن عوام منقول شده
بر همین دلالت دارد که غیر از امیر و ارکان اربعه همه با ابوبکر صدیق بے اکراه بیعت
کرده اند و از کتب امامیه چنانچه میدانی اینهم بظهور پیوسته که این ارکان اربعه را نیز تزلزل
در گرفت و بعد چندی اینها را یقین بر زهد و کمال تقوی درباره خلفا بهم رسید و یکی از اینها زبیر
بن عوام است که کفر محض اختیار کرد فتذکر ولا تکن من الغافلین و ازینجاست
که امامیه در آخر مضطر شده این تبرا نیز میسرایند که جناب امیر جز اهل بیت خود کسی همراه
نداشت صاحب سفینة النجاة خطب مرتضوی را ترجمه میکند یک دو حرف از آن
بکمال اختصار باید شنید میگوید که در بعضی از خطب چنین فرموده فنظرت فاذا لیس
لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن المنیة پس نظر کردم دیدم که در آن هنگام مرا نه یاری
دهنده بود و نه باز دارنده دفع کننده شری و نه همراهی که تقویت من کند مگر اهل بیت
من پس باز داشتم ایشانرا از مرگ و کشته شدن در راه من و در بعضی از خطب
چنین فرموده فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن الموت انتهی
بلفظه و خود این مجتهد نا عاقبت اندیش این حدیث را بعد ازین از نهج البلاغة
نقل خواهد کرد بالجمله ازین اخبار و آثار هم صریح می توان یافت که استثنای سلمان

پیداست یعنی در وقتی این بزرگان رفیق حضرت امیر بودند و آخر دست
رد اشتند چنانچه در باره زبیر دانستی و بخیال عقلا بعد از اطلاع بر حال
... و سلمان که چند حرف از ان بمعرض بیان آمد در نمی آید که اینها نیز در اهل بیت
ان نخواهند بود مگر مورد آیت تطهیر چنانچه مزعوم شیعه
است پس معلوم شد که در حقیقت کسی از اینها تخلف از صدیق ننموده فلا تغفل

قوله و هرگاه **اقول** این دلیل هرگز صحیح نیست زیرا که جناب امیر المومنین فاسقی
بر تقدیر تسلیم بجهت ظلم و ستم کرده باشد افحام و الزام امام حسین علیه السلام و
عدم اتمام حجت از جانب ایشان لازم می آید کما ذکر فی الرسالة القدیمة و سیجئی فی
آخر هذا الکتاب بعون الملک الوهاب مفصلا و لیظهران ما قال المجتهد فی الجواب
اوهن من نسج العناکب قطعا **آمدم بر ضرورت** داعیه صیانت نفوس
پس میگویم که این وجه بیداهت عقلیه و اصول امامیه باطل است زیرا که از حال
تخلف سعد بن عبادة و دعوی او و در پی نشدن اعوان و انصار صدیق بناموس او
کما روی علمائهم چنانچه بر قیاس اولویت بوضوح می انجامد که هرگز صحابه یک بار
جور و جفا نه نموده اند و در پی او نیفتاده پس حاجت بصیانت نفوس و حفظ ناموس
جناب مرتضوی را چه باشد بخلاف وقت خلافت یزید بالاتفاق که هم جان مردم
و نفوس ایشان بر باد رفته و هم مال و ناموس و انصاف باید کرد که در مقدمات
نقلیه اقامت دلیل بعنوانیکه ترکیب آن از قضایای عقلیه صرف باشد چگونه میتواند
شد فلیتدبر **مع ذلک** معامله جناب مرتضوی یعنی بیعت او با ابو بکر
صدیق اگر از راه تقیه و خوف باشد بر عکس احادیث متواتره امامیه خواهد بود کما
عرفته مفصلا زیرا که بیعت آنجناب بعد از سانحه اسقاط محسن و سوختن خانه و زدن
تازیانه پرسیده نساء زمانه الی غیر ذلک من المکروهات جلوه ظهور گرفته نه بنا بر
صیانت نفوس و حفظ ناموس **یار حذایا** مگر مراد از نفوس و ناموس حفظ
جان و آبروی شیعیان خصوصا بابا شجاع الدین ایشان یعنی فیروز مجوسی که اهتمام

زائد الوصف با ایشان تعلق داشت بوده باشد نه جناب بنت سید الثقلین و جان که خود از ذریت
و اولاد ایشان مثل ترک و دیلم بر اصول کالبیان بوده و مجوس محض با کمال نبود این
محال اصول موضوعه که در هر مقام خلاف قرآن مجید و احادیث شریف واقع میشود معاذ
الله من ذلک بدین تقدیرها انچه برای جناب امیر بر اقوال ... ایشان شیعه لازم می آید بیشتر
خارج از اندازه تقریر و تحریر تواند بود **قوله** اگر عبد الله اه **اقول** حاشا که حضرت
عباس از بیعت ابو بکر صدیق کاره بوده باشند بلکه مقصود ایشان کما اومانا الیه سابقا
از لفظ العدو الخ نزد اهل نظر امتحان و اختبار بود و حدیث امیر المومنین در حق این هر دو
خرد و بزرگ بعبادت عجل و ذلیل بودن از دست نفس اماره که در تفسیر اهل بیت و بحار و مجالس
المومنین مرویست نیز برهمین معنی دلالت دارد زیرا که در صورت کراهیت و ناخوشی البته بیعت
ایشان نخواهد بود دیگر بطور تقیه که در آن وقت از جمله واجبات بود و بدین تقدیر می باید که این
هر دو صغیر و کبیر مورد مدح و ستایش امیر المومنین باشند نه مورد قدح و سرزنش کما لا
یخفی پس معلوم شد که زبان ایشان بر تقدیر تسلیم نظر بمعنی اختبار و امتحان بجانب
امیر المومنین بود و قلب آنها بجانب خلفا و زبان بسبب کراهیت و ناخشنودی چه معنی داشته باشد
قوله بلکه بمفاد رأیتماه کاذبا غادرا الخ **اقول** غلط محض است کما یجیء تحقیقه مفصلا
ان شاء الله تعالی آری جناب سیده بر اصول شیعین مزید لا حضرت امیر را مثل خائنین و
غادرین و مانند جنین و مذل اهل بیت سید المرسلین صلعم میدانستند زیرا که ذلت مرتضوی که
از نفس فاطمی یعنی خود را ذلیل کردی حاصل میشود البته مستلزم ذلت اهل بیت مصطفوی خواهد
بود فان نفوسهم المقدسه کنفس واحده پس حیرانم که با وصف تذلیل اهل بیت و اختیار کذب
و تقیه تا مدت العمر و حصول مشابهت تامه بغادرین و خائنین مرتبه عصمت جناب مرتضوی
که نازکتر از منزلت عدالت اصحاب بود و هرچه منافی عدالت است منافی عصمت ولا ینعکس
ذکی ثابت خواهد شد و هرگاه عصمت منتفی باشد امامت و خلافت بر اصول شیعه من کجا
بپای خلافت و امامت بمعنی الاطلاق نتواند بود امامت بالفعل کجا و قبلیت بصلاحیت امامت
بالفعل از دست رفت مساوات با جناب سید المرسلین در همه چیزها سوای مرتبه نبوت

که کمتر از امامت است چنانچه در منهج السداد است که حیثیکه ابنهم مستغنی گشت حصول مرتبه
استادی و پیری نسبت بجناب مصطفوی چنانچه بعد ازین مفصل خواهی دید و در تاویلات
علمای شیعه خواهی شنید کما الی غیر ذلک من المقدمات ولنعم ما قال الحافظ الشیرازی
مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا الی غیر ذلک من المقامات و دانشمند ذکی
بادنی امعان تواند دانست که میانه این هر دو روایت فرق زمین و آسمان است چه بر اصول
امامیه جناب معصومه خود گواهی بر امور مستهجنه قبیحه دادند و جناب مرتضوی را اهل البیت صراحة
وکنایة اعتقاد کردند بخلاف لفظ را ابتهاه که ظنی بیش نیست و لا نسلم که ظن مطابق نفس الامر
باشد کما سیجیء تفصیله انشاء الله تعالی واهم بخیال متکلم نه حضرت امیر و حضرت عباس کما لا
یخفی علی اوساط الناس **طرفه آنکه** در شهادت باوصف ثلثه یا اربعه جناب سیده متفرد
نبودند بلکه امام حسن و امام حسین گوشواره عرش و ریحان رسول الثقلین نظر بشواهد صحیحه و قرائن
صریحه کما سبقت الیه الاشاره نیز شریک جناب فاطمه زهرا بودند نعوذ بالله من اصول ذو الفضول
من بعد مخفی نماند که مخاطب فهیم لفظ بکریه بنا بر معنی تعریض بلهجه هندیه در حق صدیق اکبر می‌گوید
معلوم نیست که چون جناب مرتضوی بر اصول امامیه مثل خائنین باشند و مانند چنین در رحم پرده
نشین شوند بتبدیل ذات و الاصفات خویش و رسوا کردن اهل البیت علیهم السلام کوشند
مخاطب الاستقام درباره آنجناب چه تقول خواهد کرد معاذ الله من ذلک و هم بخیال فحوای
عدیم المثال منکر است بانکه بسیاری از مقتدایان و پیشوایان امامیه که بصفت بهیمی و هتر سبعی
متصف بودند کلبی و دیگری هستند چنانچه کتاب رجال افشا روا نمیدارند آن در مذهب شیعه برین
امر دلیلی است روشن فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
قوله اما عبدالله بن عمر الخ **اقول** ازینجا مانند سفیده صبح صادق روشن میشود که جناب
مجتهد الزمانی بمطالعه عبارت علامه دهلوی قدس سره بوجه بصیرت نپرداخته هر چند از قول
سابق او که بنا بر لاف زنی در تعلیم این بیچارگان وارد کرده و در آخر آن آیت کریمه فَلَا
يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ را ضمیمه ساخته بود واضح میشود که تمامی عبارت مکتوب آنجناب را دیده
[illegible] جا در یافت میکرد [illegible] ندیده و آن زعم انه فعل شیئا لکن لم یفعل شیئا زیرا که

علامه دهلوی قدس سره العزیز لفظ هنوز در صدد عبارت منقوله چنانکه همدانی آورده است
حیث قال هنوز اهل مکه و مدینه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید راضی نشده بودند و مثل
امام حسین و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر رضی الله عنهم اجمعین بیعت
نکرده بودند مقصودش آنکه وقت خروج امام حسین ... تا سایل را
بطلان این خروج متوهم شود باقی ماند آنکه احدی ازین بزرگان بیعت
کربلا و سانحه شهادت شان بیعت یزید کرده است یا نه این امر مسکوت عنه و خارج
از محل نزاع است و بعد از ثبوت نیز معترض را بکار نمی آید کما سبق تفصیله پس عجیب که مدعی
علم و اجتهاد را ازین امور پیش پا افتاده اطلاعی و سر و کاری نمی باشد بالجمله آنچه برای
دفع اعتراض معترض و اجابت سائل بکار آید در کلام علامه دهلوی سخن رفته و با عدم
وجود بیعت که از بعض بزرگان بر تقدیر تسلیم و فرض محال بعد از سانحه شهادت امام حسین
صدور یافت روی سخن متوجه نیست کما لا یخفی علی العقلاء **قوله** و بعد تسلیم سکوتهم اه
اقول از سابق و لاحق عیان است که هرچند در کتب قدیم و جدید تتبع بالغ رود
جز انکار بیعت یزید از عبدالله بن عمر چیزی بر نمی آید الا لفظ یا لعنا که حالش مفصلا
در منهج اول دانستی فلا تکن من الذاهلین و اما الامر الآخر فجوابه ایضا باتم تفصیل
و اکمل بیان فتذکر ان کنت من نوع الانسان **قوله** علاوه اه **اقول** جناب
امیر باجماع اهل سنت صلاحیت خلافت راشده بنصوص نبوی صلی الله علیه و آله
وسلم داشتند پس به بیعت اهل حل و عقد یعنی کبار مهاجرین و انصار امام بالفعل
شدند و بر اریکه خلافت حقه جلوس فرمودند و سابق ازین گذشت که تمامی
مهاجرین و انصار به بیعت شریف شان در آمدند و خود آنجناب باین دلیل
بانضمام مقدمات واقعیه روبروی معاویه و دیگر تمسک فرمودند و بقید کتابت آوردند
کما اورده الرضی فی نهج البلاغه اکنون اگر صد کس از افراد ناس مثل معاویه و عمرو
عاص از بیعت شیر خدا سر باز زنند و پهلوتهی کنند در فعلیت خلافت راشده ایشان چه
نقصان عجب است که مجتهد معتقد خلافت یزید پلید بتقلید مسکی اریکه اقبال و مرزا محمد در اصل

استفتا تقریح سیکند کہ اہل سنت بیعت یک کس را از اہل حل وعقد در فعلیت امامت شخص کافی میدانند حالیا بعد ثبوت بیعت تمامی اہل حل وعقد این ہمہ خرافات می نگارد ونسج عنا را حصار آہنین وقلعہ سنگین می پندارد وانچہ در خطب ومکاتیب نہج البلاغت درین باب وارد است کہ اجتماع ہمہ کس ضرور نیست مہاجرین وانصار ہر گاہ بر امامت شخصی گرد آیند امام میشود وہر کہ منحرف کرد قتال با او رواست بتحصیل معنی آن ہمت بگمارد

قولہ خوارج الخ **اقول** بحمد اللہ کہ سخن حق بر خلاف انچہ والد ماجدش در ذو الفقار افادہ نمودہ کما مر فیما سبق بر زبانش جاری شد ہر گاہ خارجیت کہ درینمقام کنایہ از دشمنی جناب امیر است نعوذ باللہ کما نص علی ذلک صاحب اثبات الحق از اہل حق منتفی باشد ناصبیت کہ عبارت از دشمنی امیر المومنین واستحلال خون تمامی اہلبیت طاہرین و تجویز لعن این بزرگان است علی افادہ صدوق الطائفہ وقد اوردہ المجتہد الجالسی فی اساس بطریق اولی مسلوب خواہد بود این فائدہ را باید کہ بذہن خود محفوظ داری زیرا کہ در نقض بعضے از ہفوات مجتہد جالسی ومخاطب ذکی ومانند او کہ فقیر ابعد ازین بناصبی بلکہ اسوءا نعوا صب تعبیر خواہد کرد بکار می آید وتناقض وتہافت کلام ایشان از ان ثابت میکردد **ومخفی نماند** کہ عبارت اساس الاصول روزی بعد از تسوید وتبییض این مقام در اوراق بر آمد وبعنایت ایزدی چنان نمود کہ انچہ صدوق امامیہ فہمیدہ در معنی ناصبی نوشتہ قطعا ویقینا مطابق واقع است وقول صاحب فوائد مدنیہ کہ ناصبی آنکس است کہ عداوت بمذہب امامیہ دارد وہر کہ فتوی بمعنی اول دادہ بقصیرتے در اخبار اہلبیت علیہم السلام نداشتہ باطل محض است زیرا کہ لازم می آید کہ صدوق امامیہ مفتری بر خدا وقلیل البضاعت در احادیث ائمہ ہدی باشد تا کنون آن عبارت باید شنید لطیفہ اخری یناسب ذکرہا قال محمد بن بابویہ فی الفقیہ روی الحسن بن محبوب عن سلیمان الحمار عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال لا ینبغی للرجل المسلم ان یتزوج الناصبۃ ولا یتزوج ابنتہ ناصبیا ولا یطرحہا عندہ قال مصنف ہذا الکتاب من نصب حربا لآل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فلا نصیب لہ فی الاسلام فلہذا حرم نکاحہم

وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم صنفان من امتی لا نصیب لهم فی الاسلام الناصب
لاهل بیتی حربا وغال فی الدین مارق منه ومن استحل لعن امیر المومنین والخروج علی المسلمین
وقتلهم وحرمت مناکحته لان فیها الالقاء بالایدی الی التهلکة والجهال یتوهمون ان
کل مخالف ناصب ولیس کذلک وقال صاحب الفوائد المدنیة الثانیة مشاجرة عظیمة
من غیر فصل بین المتاخرین من اصحابنا فی تحقیق معنی الناصبی فزعم بعضهم ان المراد به
من نصب العداوة لاهل البیت علیهم السلام وذهب بعضهم الی ان المراد به من نصب
العداوة لمذهب الامامیة وفی الاحادیث تصریحات بالثانی ومن قال بالاول کان
قلیل البضاعة فی احادیثنا الواردة فی اصول الامامیة فعلی زعم هذا القایل اخطا ابن
بابویه فی تفسیر معنی الناصبی وکان قلیل البضاعة فی الاحادیث وکذب علی سید
المحدثین انتهی بلفظ المجلسی واگر اندک غور وامعان درین عبارت صرف کرده شود
بالیقین عیان گردد که آنچه بعضی از اهل دعاوی لاطائل خواسته اند که میان دو گروه
مذکور که بقول صاحب فواید مدنیه بمشاجره مشغول اند و هنوز مطارحات شان
انفصال نیافته محاکمه نمایند وتطبیق مختلفات در آیند دلالت بر قصور فهم و عدم
استقرار ایشان دارد و حکم می نماید که این عبارات و مضامین را ندیده حسابی
می کنند نعوذ بالله منها **قوله** وعلی الثانی اه **اقول** عبد الله بن عمر را در تارکین بیعت
مرتضوی شمردن حال آنکه اسفار معتمده اهل سنت بخلاف آن ناطق است کما عرفته
سابقا از افادات مجیب لبیب بلی بعضی از روایات و عبارات موهم این معنی است حتی
که بعضی از علمای ایشان باعث عثرت شده کما لا یخفی و تفرقه درمیان این هر دو امر نزد کسیکه
بهره از عقل سرسری دارد نیز بر طاهر است لیکن برای حضرت مجتهد بیانش ناگزیر می بینیم
و میگوییم که در وقت یزید علیه ما یستحقه گرفتار دید مهاجرین و انصار باقی بودند امام حسین و عبد الله بن عباس
و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر اهل حل وعقد بودند بلکه همین مخصوص حضرات عالیات ایشان دو مثال
وعمرو عاص و اهل شام که از اطاعت خلیفه برحق منحرف شده بغاوت ورزیدند صحابه آنها از اهل
حل و عقد باشند پس تفرقه واضح ترشد **قوله** التفات فرمایند **اقول** این نزاهت

و نیز در قیاسات حضرت مجتهد لزا نی بکار آید که تقیه و لذا المفضول مفضول و لذا الافضل افضل
واقعی نفس الامری باشد و هو طلب الفساد و نیز بعضی ازین خرافات بر تقدیری قابل استماع خواهد
بود که بر اصول ثابت نماید که هر یکی از ارباب خلافت و سلطنت بعد از خلفای راشدین رضی الله
عنهم اجمعین که نزد بعضی از اهل سنت مجتهد و امام برحق توانند بود افضل است از جناب امام
حسین و هو ایضا کما تری پس فضیلت معاویه از امام حسین نزد هیچکس ثابت نباشد چه جای
ظهور آن مثل ظهور الشمس علا و ه مقصود مخاطب اگر از ترتیب این قیاسات تقلید اول
من قاس است که چون انکار و خروج امام حسین باعث عدم ثبوت خلافت امیر المومنین بجهت
انکار و محاربات معاویه نزد سنیان ثابت نباشد گوئیم اگر معاویه نزد معتقدین خلافت
خلیفه برحق است بعد خلع امام حسن است نه قبل از آن چنانچه صواعق محرقه و دیگر کتب
مثل ازالة الخفا کما سیجئی عبارتها بران دلیل قاطع است و درین وقت جناب امیر
از چندها بروضه رضوان آرمیده بود قدس علی ذا منصوص بودن خلافت معاویه
پس در انکار امام حسین و دیگر بزرگان از بیعت یزید برای خلافتش مضرت شدید است
و در اعراض معاویه از بیعت امیر المومنین زیها مضرتی برای ثبوت فعلیت خلافت آنجناب
نیست چه درین وقت بتصریح معتقدین هم نه معاویه امام بحق بود نه خلیفه منصوص نه از اهل
حل و عقد بلکه مانند حضرت عباس و عقیل بر اصول شیعه کما فی المجلد الثامن من البحار از ین سو
رانده و از انسو و امانده و قبل ازین درباره امامت آنچه باتباع مرتضوی مذهب اهلسنت ا
منقول گشته فتدبر **بالجمله** چون مخاطب ذکی بسبب مطالعه ذو الفقار مجتهد جالسی از قضیه خلع
امام حسن و امثال آن تجاهل میکند و معاویه را خلیفه مطلق میداند درین مغلطه ها گرفتار میشود
و بسوی امر یکه مکذب جالسی مذکور باشد نگاه نمی نماید نعوذ بالله من وساوس النفس و توهماتها
قوله این کلام مدفوع است الخ **اقول** قبل ازین گذشت که این ملازمت
ممنوع است این را بدلیلی عقلی یا نقلی اثبات کن و بدونه لا یلیق بها **قوله** دوم آنکه
الخ **اقول** آنچه درین مقام بنابسی صاحب نزهه مقدمه چند افزوده مجدوش است
بنده را قبل از آنکه رجوع باین کتاب که وقت تالیف این اوراق بهم رسید اتفاق افتد

مگر گوییم که مراد از صحت امامت و عقد بیعت خلفای عباسیه نه آنست که ایشان بشروط
خلافت متصف بودند و اجتهاد و سائر شرائط در هر یکی از ایشان یافته شد پس معنی عبارت
اینست که مقصود من ذکر آن ملوک درین کتاب است که عقد بیعت شان صحیح باشد و خلفای
عباسیه بنا بر حصول مرتبه اسلام چنین بوده اند بخلاف خوارج و غیرهم و مؤید این مضمون است
آنچه حضرت شاه ولی الله دهلوی نور الله مضجعه در کتاب مستطاب ازالة الخفا در بیان شروط
خلافت فرموده اند که از انجمله آنست که عدل باشد یعنی مجتنب از کبائر غیر مصر بر صغائر و صاحب
مروت باشد نه هرزه گرد خلیع العذار زیرا که در شاهد و قاضی و راوی حدیث هرگاه این معنی
شرطست در ریاست عامه که زمام خلق بدست او افتد اولی است بانکه شرط باشد و قال الله
تبارک و تعالی مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ آیه و مرضی بودن مفسر است بعدالت و مروت
و از انجمله است که مجتهد باشد زیرا که خلافت متضمن است قضا و احیاء علوم دین و امر معروف
و نهی منکر را و اینهمه بدون مجتهد صورت نگیرد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم القضاة
ثلثة واحد فی الجنة و اثنان فی النار فاما الذی فی الجنة فرجل عرف الحق فحکم به فهو فی الجنة
و رجل عرف الحق فجار فی الحکم فهو فی النار و رجل قضی للناس علی جهل فهو فی النار رواه
ابو داؤد انتهی و بعد از بیعت و استخلاف و شوری که در خلفای راشدین یافته شد
میفرمایند طریق چهارم استیلاست چون خلیفه بمیرد و شخصی متصدی خلافت گردد بغیر بیعت
و استخلاف و شوری و همه را بر خود جمع سازد باتیلاف قلوب یا بقهر و نصب قتال
خلیفه شود و لازم گردد بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع
است یکی آنکه مستولی مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند بصلح و تدبیر از غیر
ارتکاب محرمی و این قسم جائز است و رخصت و انعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیان بعد
از حضرت مرتضی کرم الله وجهه و بعد صلح امام حسن بهمین نوع بود دیگر آنکه مستجمع شروط
نباشد و صرف منازعین کند بقتال و ارتکاب محرم و آن جائز نیست و فاعل این عاصی
[illegible] است قبول احکام او چون موافق شرع باشد و اگر عامل او اخذ
زکوة کند [illegible] و حکم نماید نفاذ [illegible] حکم او [illegible]

جهاد میتوانکرد و این انعقاد بنا بر ضرورت است زیراکه در عزل او افنای نفوس
مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم می آید و یقین معلوم نیست که این شداید
مفضی بصلاح شود یا نه محتمل که دیگری بدتر از ان غالب شود پس ارتکاب فتن که قبح
او متیقن است چرا باید کرد برای مصلحتی که موهوم است و محتمل انعقاد خلافت عبد
الملک بن مروان و اول خلفای بنی عباس بهمین نوع بود انتهی و ازین عبارت
سراسر افادت معلوم شد که حکومت سلاطین امویه و عباسیه از قبیل قهر و استیلا
است و اینهم غالبا از نوع ثانی که غیر مستجمع شروط غالب شود و مردم بنا بر ضرورت
مذکوره مطیع و منقاد او در انچه مخالفت شرع نباشد شوند نه از قبیل بیعت
اهل حل و عقد که باختیار خویش مستجمع شروط را بر دارند و خلیفه سازند چنانچه
بخیال مجتهد الزمانی گذشته و اینهم از جمله فلتات و مغالطات اوست زیراکه
کلام در بیعت اهل حل و عقد میرود و سخن در صورت اختیار یست نه حکومتی
که غالبا اضطراریست فلا تغفل الغرض مراد جلال الدین سیوطی از نفی
انعقاد خلافت استجماع شروط امامت و اعتقاد اینمعنی که خلفای عباسیه
مثلا مجتهد و عادل بوده اند نیست بلکه مقصود آنست که بنا بر دفع هرج و ظلم مسلم
بین العقلا اعنی الضرورات تبیح المحظورات اینها را سبب اسلام و ایمان از ملوک
اسلام توان دانست و این همه خارج از ما نحن فیه است کما لا یخفی پس انچه جناب
مجتهد الزمانی در آخر این قول افاده فرموده بدلالت فاضل مجیب را که مدعی عدالت خلفا
است لازم که عدالت متوکل و دیگر خلفای عباسیه بدلیل مقبول ثابت نماید
تا همان دلیل در ماده عدالت یزید بتحریر آید غفلتی و جهلی یا تغافل و تجاهل عظیم
است که طرف دیگرش پدید نیست مع ذلک عجب عجیب مقلد حضرت
ابوحنیفه نعمان بن ثابت است که بسوی ائمه اهلبیت منقطع بود و از خلافت عباسیه
انکار شدید داشت و همچنین از خلفای امویه اگر با ورت نیاید در روایات کتب
اهل حق معتبر نباشد اینک روایات مجلسی امام خویش را در تذکرة الائمه نگرش کن

میگوید که ابوحنیفه درباب منصور و امثال او از خلفای بنی امیه و بنی عباس میگفت که
اگر اینها مسجدی بسازند و امر کنند مرا که آجر آنرا بشمارم هر آینه نشمارم زیرا که ایشان فاسق اند
و فاسق اهلیت امامت ندارد و عاقبت منصور او را ازین سخنان از نظر انداخته او را حبس
کرد الی آخر الشنیعات مجیب مصیب کجا گفته و کی اعتقاد داشته که جمیع خلفای عباسیه
مستجمع شروط امامت بوده اند تا این تفریع و تعدی حکم از اوسط با صغر صحیح باشد
زیاده برین آنست که او در رساله بصارة العین فی شهادة الحسین جابجا میگوید که اعتقاد
امامت در ما نحن فیه بدون اذعان آنچنانی که شروط امامت او را حاصل بود ضرورت
نمیگیرد و یزید را کسی جامع این امور نمی پندارد و شخصی که بدون استجماع بزور شمشیر خود
و ظلم و ستم غالب گردد انقیاد و اطاعت او در آنچه موافق شریعت غراست
ضروریست و ناچاریست کما عرفت و این قدر مستلزم اعتقاد حقیقت خلافتش
نمی‌شود چنانچه این قیل و قال بعد ازین در مقام خود بالاستیعاب خواهد آمد انشاءالله تعالی
این همه تسبیبات مغلطها که جناب مجتهد الزمانی بنابکش کرده هرگز فریب نمیخورد
تمهید بر دلالت نمی آید آنچه را الی ادراک و شعور لازم نموده اند بلی اگر مجیب میگفت
که هر کسی بروی اطلاق لفظ خلیفه کنند ضرورست که او عادل و مجتهد باشد البته
کلام مجتهد بر جای خود می بود و این امر مراحل از اعتقاد و تالیفاتش دور است ۲
منت خدا عز و جل که نسخه تاریخ الخلفا از دوستی بهم رسید و بعد از رجوع
اطمینان تام حاصل شد که حاجتی بمحو و اصلاح این مضامین که درین اوراق بزبان
قلم سپردم باقی نیست و مجتهد الزمانی درباره اکتفا بر عبارت مذکور تلبیس عوام را قصد
کرده تفصیلش آنکه جلال الدین سیوطی بعد از حمد و نعت در عنوان کتاب مذکور میفرماید
که کتابها جداگانه در حال انبیا علیهم السلام تصنیف کرده ام و نیز در حال صحابه و محدثین
و نحات و لغویین و اصولیین و اولیا تا آنکه از اعیان جز جماعت خلفا که نفوس بشریه بدانان
اخبار ایشان شوق و افر دارند زمره باقی نماند پس این کتاب را خاصه برای این مردم
تالیف کردم و کسانیکه خروج کردند و دعوی خلافت نمودند و امر خلافت برایشان

تمام نشد ذکر اینها درین کتاب وارد نکردم مثل بسیاری از علویین و اندکی از عباسیین
و از خلفای عبیدیین احدی را یاد ننمودم زیرا که امامت و حکومت شان بجهت چند امر
صحتی نداشت نخستین آنکه اینها قریشی نبودند و نسبت اینها بفاطمیین ناشی از محض جهل
است و الا جدشان آتش پرستی بود قاضی عبد الجبار بصری گفته که نام جد خلفای مصریین
سعید بود و پدرش مذهب یهود داشت و قاضی با قلانی میگوید که قداح جد عبید الله که
مهدی نام خود گذاشت مجوسی بود و ابن خلکان می نویسد که اکثر اهل علم نسب مهدی را
صحیح نمی پندارند و در بعضی اشعار هم منقول است و عزیز ابن معز که از ایشان بود بحاکم
اندلس مکتوبی مشتمل به هجو فرستاد او در جواب نوشت که تو ما را می شناسی پس هجو کردی
و اگر ترا می شناختیم البته جواب میدادیم یعنی نسبی نداری و از قبیله معروف نیستی عزیز
بسیار غمگین شد و بر جواب قدرتی نیافت ذهبی گفته که اهل تحقیق اتفاق کرده اند
که مهدی علوی نبود و چه خوش گفت صاحب قاهره که شمشیر خود را بقدر نصفت از
غلاف برکشید و بجواب ابن طباطبا که از نسب او سوال کرده بود گفت نسب من اینست
و بر حضار دینار و زر نثار نمود و گفت حسب من اینست تمام شد وجه اول دوم اینکه
اکثرهم زنادقة خارجون عن الاسلام و منهم من اظهر سب الانبیاء و منهم من اباح
الخمر و منهم من امر بالسجود له و الخیر منهم رافضی خبیث لئیم یامر بسب الصحابة و مثل
هولاء لا ینعقد لهم بیعة و لا یصح لهم امامة ابوبکر با قلانی گفته که مهدی مذهب باطنیه
داشت و تمام همت خود بر ازاله ملت اسلام گماشت علما و فقها را اینست و نابود کرد
و بر اغوای خلایق متمکن گشت و اولاد او نیز داد باطنیت دادند و بر منوالش زندگانی
کردند که رفض را در عالم شایع ساختند و خمور و فروج را مباح نمودند و ذهبی فرموده
قایم پسر مهدی از پدر خود هم زاید بود و زندیق و ملعون بجهت انبیا علیهم السلام را
بر ملا بدمی گفت و سب ایشان می نمود و عبیدیین جز نام اسلام نداشتند و از ترهم
کوی سبق ربودند و ابو الحسین القابسی نیز همین قسم فرموده و قاضی عیاض فتنه
و فساد ایشان نقل کرده و یوسف رعینی میگوید که اجماع کردند علما در قیروان که حال

عبیدیین حال مرتدین و زنادقه است و ابن خلکان گفته که با این همه زندقه و جور و ظلم
دعوی علم غیب هم میکردند و مردم اینها را بارها الزام میدادند و باز نمی آمدند انتهی
کلامه ملخصا مختصرا فی الفارسیه و بعینه فی العربیه وجه سوم و چهارم آنست که محب طبری
ذکی الطرز ایراد کرده و ازین مقام بر اهل بصیرت کالشمس فی رابعة النهار منجلی شد
که عبیدیین را از انجهت یاد نکرده اند که نسبی صحیح نداشتند و از قریش نبودند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر روایت مجلسی در مجلد عاشر از بحار الانوار فرمود
که قریش ائمه مردم اند ابرارها لابرارها و فجارها لفجارها و نه اکثر آنها در حقیقت مسلمان
بودند و ازینجا وجه ذکر امثال خلفای عباسیه عیان شد که قرشیت و بودن اکثر
آنها حقیقةً در زمره اهل اسلام باعث بر ان گردیده نه آنکه مستجمع شروط امامت
از عدالت و اجتهاد بودند و بجهت این استجماع و قرار یافتن حکومت آنها را ذکر
کردند بلکه اگر عبیدیین نسب صحیح میداشتند و از اعیان می بودند و بسبب زندقه و
الحاد اکثر آنها از حقیقت اسلام بدر نمی رفتند آنها را نیز ذکر میکردند چنانچه بنی امیه
و عباسیه را درج کردند **بالجمله** مناط ذکر حصول قرشیت و حکومت و عدم
خروج از اسلام است خواه این امور در ضمن مستجمعین شروط بهم رسد خواه غیر
اینها که جامع شروط نباشند عبیدیین را چون اول و ثالث حاصل نیست ذکر آنها
مهمل نهاده و اکثری از علویین و قلیلی از عباسیین را که نسب صحیح داشتند از ان
جهت در خلفا منسلک نکرده اند که امر حکومت به آنها کمال نیافته چون عبارتی که بنده
از کتاب مذکور نقل کردم نص در مقصود فقیر بود و صراحةً و تفصیلا بمدعای معترض
که تلبیس عوام است نا بدا است که مناط ذکر خلفای عباسیه استجماع شروط امامت
است مضرت نه میرساند هر دو وجه را اسقاط کرده بذکر وجوه دیگر مبادرت
نمود شکر و سپاس الهی بکدام زبان گفته آید که بشمول عنایتش مطلبی بدون مراجعت
کتب گفته شود و مضمونش مطابق آن افتد و نوبت بمحو و اصلاح نرسد و لقد احسن
ما قیل فی الباب **بیت** شکر کردن کی توانم در خور نعمای تو * شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو

قوله پس متوکل اه **اقول** به بسط تمام مذکور شد که مناط ذکر عباسیین و مانند شان
در زمره خلفا قرشیت و حکومت و بودن اکثر اینها محاط محیط دایره اسلام در حقیقت
است پس نصب متوکل چندان منافی با مقصود تاریخ مذکور نیست بلی اگر مناط ذکر استجماع
مذکور می بود تناقضهای صریح و تهافتهای قبیح در کلام او راه می یافت و اینمعنی هم بخاطر
مجتهد الزمانی رسوخ دارد یا نه که اهل سنت اطلاق لفظ امام بر بادشاه نیز جایز داشته
اند ولا مشاحة فی الاصطلاح چنانچه اینمعنی بمطالعه تحفه اثنا عشریه واضح تواند شد
و عبارت آنمقام قبل ازین گذشته و علمای شیعه نیز لفظ امام و ظل الله بر ملوک
جاری ساخته اند چنانچه از تصانیف مجلسی در فارسی و عربی معلوم تواند کرد و قبل
ازین گذشته که خود اکابر علمای شیعه علمای خود را بلفظ امام اعظم یاد مینمایند
که گاهی ائمه هدی رضی الله عنهم را بآن لفظ یاد نکرده اند **من بعد** گذارش است
که از عبارت تاریخ الخلفا که در ناصبیت متوکل آورده فائده عظیم بدست آمد و آن
اینکه ناصبی را علمای اهلسنت بحدی مردود و مطرود دانسته اند که متوکل را با وجود
سلطنت و فرمان روائی هجو کردند بلکه بر در و دیوار بغداد که محل دولت و مستقر
حکومت عباسیه بود کما فی البستان للفقیه ابی اللیث قبایح و فضایح او نوشتند
و داد تشهیر دادند و در نصرت ذریت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از جان هم دریغ
نکردند بخلاف شیعه که از ایشان جز اهل نفاق گروهی دیگر که خلوص داشته باشند
و ظاهر شان بباطن یکی باشد بر نیاید چنانچه از روایات کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی
پر ظاهر است بلکه اکابر و اعاظم شان بکلمات نواصب متکلم میشدند و داد ناصبیت
باطنی و کاملیت ظاهری میدادند و نام تقیه بران گذاشته بزعم خویش راه دین و ملت
را باقدام اهلبیت علیهم السلام می پیمودند **و متوهم نشود** که این همه امور برای
اهل حق بروایات خود شان ثابت میشود و شیعه باین اعتقاد ندارند و ازین امور
خبر نمیدهند زیرا که درهمین نزدیکی گذشت که حضرت ابوحنیفه وقت خلفای عباسیه
معایب شان بر ملا می شمرد تا آنکه او را در حبس شهید کردند و پدر باقر مجلسی هم باین امور

اعتراف دارد و اینها بمقتضای الکذوب قد یصدق به همین هم تصریح میکنند که انچه
در اعانت و سرپرستی اهلبیت از سنیان بظهور انجامیده از شیعیان عشر عشیر آن
بعمل نیامده کما لا یخفی علی المتفحص **قوله** ازینجاست که محیی الدین عربی اه **اقول**
درین ازاده جدیده بحکم کل جدید لذیذ کمال احسان بحال شیخ محیی الدین رحمة الله علیه
فرمودن و بنا بر فرط ناصبیت والد ماجد خود کوشش نمودست تفصیل انهدام و تشریح
انهدام آنکه مجتهد فانی در آخر حسام الاسلام خویش بعد از آنکه دفاتر طوال را بکمال خوش
در مثالب صوفیه سیاه کرده بتفضیح شیخ مذکور سعی بلیغ مینماید و میگوید که بالجمله نظر عقلای
دین دارد و علمای اسلام در باب حق و صدق بودن متی بطرف ادله است و بطرف
ترتب آثار نه امثال چنین مبالغه بیهوده و تکرار و اصرار و بر آن کار و معلوم است که این
اتباع صوفیان در کتب و مصنفات خود چه کفر و زندقه که ازین اولیای اصطلاحیه نقل کرده
اند و خود اینها که اولیای کذائی اند چه پرده لعنات بیهوده که نمی سرایند و چون تفصیل
اینمعنی در کتاب شهاب ثاقب بوجه احسن شده و اهتمام گنجایش ذکر آن ندارد مجملی از
اقوال و عقاید شیخ اکبر اکفر این مرید گوهر اکتفا مینماید پس از جمله اهلاک شیطانیه
او که با وجود آنکه از حق تعالی بدون توسط ملک علوم حقه فرا میگیرد اینست که در باب
ثالث و سبعین از کتاب فتوحات میگوید که از جمله کسانیکه هم قطب بوده اند و هم غوث
و مقربان درگاه صمدیت و سید الجماعت ابوبکر است و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویه
و یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل الحال این مرشد شیخ اکبر کجاست که با وجود آنکه خود دشمن
در شرح مسلم حکم نموده بانکه یزید از اسلام بهره نداشت و حتی منزل پدر خود را به هند و یا
با و از طبقا اشقیا شیخ اکبر خود میگوید ان یزید و متوکلا کانا قطبین مقربین حقا حقا
انتهی بلفظه این عبارت چنانکه می بینی نص است در قطبیت و غوثیت و مقربیت یزید
پلید در بارگاه صمدیت بر خلاف عقیده اهلسنت که او را کافر یا فاسق دانسته اند یا در
اسلام او توقف نموده و بسیاری از عوام طلبه بلکه متوسطین از جماعت سنیه بعد از دیدن
این عبارت که از طرف شیخ منسوب است بر خود می لرزیدند و در گرداب حیرت می افتادند که چه

متقی بد کردار اندراج مذکوره بسا تبدل و درباره او باین اعتقاد دگرویدن جز ناصبیت
شیخ بر چیزی محمول نتواند شد بعد الحمد که جناب مجتهد الزمانی عبارت فتوحات را بعینها
نقل کردند که بر همه کس عیان شد که مجتهد فانی بر شیخ اکبر دادا افترا داده و بجای معاویه
بن یزید معاویه و یزید نقل کرده و هر کاه خود نص برا معنی نموده که شیخ موصوف یزید را
قطب و مقرب قرار داده صد در احتمال غلط از کاتب و طابع در نقل عبارت مزبور
باقی نماند و الحمد لله علی ثبوت کذب المجتهد الفانی علی لسان والده المجتهد و غلط نامه که بصدر
حسام ضمیمه است نیز همین معنی را مقتضی طرفه انکه جالسی در حسام چنانکه در ثانی باب ابرار
این عبارت هم ذکر میکند و هیچ اندیشه نمی نماید و ما احسن ما قال الحافظ الشیرازی رحمة الله
علیه ع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد ۲ اینست احسان مجتهد الزمانی درباره
شیخ و عوام طلبه و متوسطین علماء اثبات مفتری بودن جناب مجتهد فانی اما بیان
ناصبیت مجتهد نیک اختر و پاک گوهر که مولانا عبد العلی بحر العلوم انار الله برهانه را بید گوهری
یاد میکند پس بیانش بر سبیل ارتجال آنکه چون بجای خود ثابت شده کما مر آنفا که شیخ
در مقام مذکور مدح بحیث معاویه بن یزید تصریح کرده نه معاویه و یزید و معاویه پسر یزید باعتراف
اکابر فریقین مرد نیک بود و راه محبت و صداقت اهلبیت کما ینبغی می پیمود بلکه از برگزیدگان
بارگاه الهی معدود چنانکه بروایات طرفین خواهی دانست انشاء الله تعالی پس یزید شقی
را بعلت درین زمره گنجانیدن و بر مقربیت او نص نمودن و معاویه بن یزید را که حالش
بالاجمال دانستی اخراج نمودن نخواهد بود الا من تلقاء النفس الاماره الناصبة التی
تصلی نارا حامیة و قد تقرران کل اناء یترشح بما فیه فثبت انه ناصب عداوة اهل البیت
الطاهرین بل هو یزید علی ابن زیاد و ذی الجوشن اللعین این همه وبال دیوثیت
که بجهت دشنام و لعن شیخ محی الدین و مولوی عبد العلی رحمة الله علیهما که حق استادی
آبا کرامش بذمه همه کس از فضلای این دیار متحقق است دنبال جالسی گرفته که از دست
فرزندان خود مش رسوا گشته شیخ شیراز درین مقام چه نیکو گفته و در شاهوار اندر سفته
بیت تو بجای پدر چه کردی خیر ٭ تا همان چشم داری از پسرت ٭ ذلک الذی

دانیته من العقوبة فی الدار الدنیا وهی لیست محلها و اعذاب الآخرة اشد وابقی
باقی ماند خوبی و بزرگی معاویه بن یزید از خاتمه صواعق شیخ ابن حجر مکی بعبارت
فارسی که مترجم کتاب مذکور نوشته باید شنید که از جمله صلاحیکه از وی ظاهر شد آن بود
که چون والی امر خلافت شد بر منبر بر آمد و گفت این امر خلافت عهدیست از جانب
خدای تعالی و بدرستی که جد من معاویه نزاع کرد درین امر باکسیکه اهل آن بود و باین امر
احق و اولی بود از وی علی ابن ابیطالب رضی الله عنه و مرتکب امری چند شد که شما انرا
میدانید تا وقتیکه وفات او در رسید و در قبر رهین ذنوب خود گشت باز پدر من متقلد
این امر گشت و اهلیت آن نداشت و با پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
منازعت نمود پس عمر او بکوتاهی رسید و نسل او منقطع شد و امروز در قبر بوبال
و نکال گناهان خود گرفتار است بعد از ان گریه بسیار نمود و گفت از اعظم امور بر ما
آنست که سوء مصرع و قبایح اعمال وی را میدانیم که قتل عترت رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم کرد و اباحت مدینه نمود و کعبه را خراب ساخت و حلاوت امارت و حکومت
نچشید پس متقلد امارت این امر نمی‌شوم هرچه شما دانید علاج کار خود بکنید والله که اگر دنیا
خیر است ما حظ آنرا یافتیم و اگر شر است آنچه بذریت ابوسفیان رسید ایشانرا کافی
است آنگاه در منزل خود منزوی شد تا بعد چهل روز وفات یافت چنانچه گذشت
رحمت خدای تعالی بر وی باد که انصاف داد از پدر خود و مستحق خلافت را اهل آن
دانست **اما مدح او از کتب شیعه** پس نقل کلام نورالله شوشتری که کتاب
خود مجالس المؤمنین را بذکر خیرش موشح می‌نماید کفایت میکند و هو هذا معویه بن یزید
ملقب به راجع الی الله است بمقتضای کلام معجز نظام یخرج الحی من المیت نیکو سیرت
و دین دار و محب خاندان سید ابرار بود سه ماه خلافت کرد و بعضی گویند که چهل
روز چون مانند مومن آل فرعون بالهام ربانی و فطرت صحیحه انسانی دانسته بود که
کار خلافت حق اهلبیت است بعد انقضای مدت مذکوره روز جمعه بر منبر شد و پس
از حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی گفت ای قوم بدانید که من شخصی عاجزم و کار

خلافت لایق من نیست و یا کار خلافت بر نمی آیم اگر حق بود و اگر باطل آن کار را
بنی امیه کردند و در ذمه ایشان است و خبر میدهم شما را اگر کسیکه وارث باستحقاق
خلافت است واحدی را درو مجال طعنی نیست علی بن الحسین است رضی الله عنهما
بروید و با او بیعت کنید او اگرچه باینمعنی قبول نخواهد کرد بعد از اتمام این خطبه از منبر
فرود آمد و بمنزل خویش رفت و ابواب اختلاط مسدود گردانیده از خانه بیرون
نیامد و بعد چندی وفات یافت انتهی اینها که شنیدی علو شان و رفعت مکان
مجتهد جالسی زبانی فرزند لبندش بود الطف از همه بمقتضای قول شیخ شیراز ع
که خود میدرد پرده خویشتن × آنکه مجتهد مذکور براه تکذیب خویش و تصدیق شیخ
و ناصبیت خود بحکم ان فلانا یکذب قلبه لسانه رفته و باین امور در کتاب شهاب
ثاقب که نامش در عبارت حسام یاد کرده خیال البته زیرا که مجتهد الزمانی همان عبارت
را که مجتهد فانی در شهاب ثاقب از فتوحات نقل برداشته درین رساله ذکر میکنند
و ازینجا سر معنی کلام مامون امام المتکلمین امامیه علی ما نقله صاحب شرح المقاصد
وغیره در ذهن مثل سایر عیان میشود که ان الرافضة اکذب الناس و ان الکذوب
لا حافظة له **قصه** درین مقام از تطویل کلام زینهار نیندیشیده بلکه بعضی از فواید
در ذکر آن فهمیده محصلش بفارسی نقل میکند باز بخدمت گذاری او مصروف میشود
تا همه کس از خواص و عوام بهره از آن بردارند و بخوبش فهمی مجتهدین امامیه بخوبترین
وجوه پی برند **بالجمله** مجتهد فانی بعد نقل عبارت مذکور که نام معاویه بن یزید
در آنست و هرگز نام معاویه و یزید در آن مطابق حسام مذکور نیست در شهاب ثاقب
میگوید که خطای شیخ محی الدین بحدی عیانست که حاجتی به بیان ندارد کسی را در خلافت
ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و همچنین در نعمتی که آنها دعوی خلافت باطنی میکردند
چه جای دعوی اینمرتبه عظیم از غوثیت و قطبیت و چگونه عقل سلیم آنرا باور تواند
کرد که این مرتبه برای شان حاصل باشد با وصف آنکه جناب امیرالمومنین که بالاتفاق
عند المخالف والموافق سید الاولیاست خصوصا نزد صوفیه در جایی بسیار

ایشانرا مذمت نماید و مثالب و مثالب شان برشمارد که از انجمله خطبه شقشقیه است که
بالضرورة از انجناب صدور یافته چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغة اینرا
مدلل کرده و رد بر کسی نموده که با نکارش عبارت نموده هر که خواهد بدان کتاب رجوع
نماید زیرا که او صحت اسناد خطبه مذکوره العنوانی بیان کرده که بعطش تشکیکات
رفع میکند و مرض بیمارانرا دفع مینماید و از عبارات آن خطبه این عبارتست اما والله
لقد تقمصها ابن ابی قحافة وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل
ولا یرقی الی الطیر فسدلت دونه ثوبا وطویت عنها کشحا وطفقت ارتای بین ان اصول
بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر ویکدح فیها مومن
حتی یلقی ربه فرأیت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی
اری تراثی نهبا حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده ثم تمثل بقول الاعشی
شتان ما یومی علی کورها ویوم حیان اخی جابر فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیوته اذ
عقدها لاخر بعد وفاته لشد ما تشطرا ضرعیها فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها ویخشن مسها
ویکثر العثار فیها والاعتذار منها فصاحبها کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم وان
اسلس لها تقحم فمنی الناس لعمر الله بخبط وشماس وتلون واعتراض فصبرت علی
طول المدة وشدة المحنة حتی اذا مضی لسبیله جعلها فی جماعة زعم انی احدهم فیا لله و
للشوری متی اعترض الریب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر لکنی
اسففت اذ اسفوا وطرت اذ طاروا فصغی رجل منهم لضغنه ومال الاخر لصهره مع
هن وهن الی ان قام ثالث القوم نافجا حضنیه بین نثیله ومعتلفه وقام معه بنو ابیه
یخضمون مال الله تعالی خضم الابل نبتة الربیع الی ان انتکث علیه فتله واجهز علیه عمله اه

اما شمردن متوکل از گروه اقطاب ظاهر لیس اول ولاءل برانست که شیخ
محی الدین ناصبی بود و هرگز از مودت اهل بیت که بحکم قرآن مجید واجب است نصیبی نداشت
بعد جای انکه از اولیا باشد با وصف مدعی بودن شیخ مرنفس خود را خاتم الاولیا چگونه بر
مخفی ماند که متوکل از نواصب بود و اینمعنی چندان شهرت داشت که آفتاب نیم روز است

جلال الدین سیوطی با وجودیکه از اهل سنت است در تاریخ الخلفا میگوید که بیعت
متوکل علی الله که نامش جعفر بود در ماه ذی الحجه در سال دوصد و سی و دو بعد از واثق
واقع شد پس سنت را ظاهر نمود و اهل آنرا نصرت کرد و محنت و مشقت را برطرف
گردانید و همین مضمون بآفاق نوشت و این امر در سال سی و چهار ظاهر شد و محدثین را
بسامرا طلب کرد و انواع احسانات بایشان نمود و لازم گردانید برایشان که احادیث
صفات و رویت را بیان کنند تا آنکه جلال الدین سیوطی گفت که علما مبالغه در ثنای
او کردند و تعظیم او بجا آوردند تا آنکه شخصی گفت که خلفا چند کس اند ابوبکر صدیق در
قتال اهل ردت نظیر خود ندارد و عمر عبد العزیز در سرپرستی مظلومان و متوکل در زنده
کردن سنت و میت و نابود کردن بدعت تا آنکه سیوطی گفت که در سال سی و شش
امر کرد متوکل که ضریح مقدس امام حسین را منهدم سازند و آنچه گرد آنست آنرا با خاک
برابر کنند و در آنجا زراعت نمایند و مردم را از زیارت مانع شد و مدتی مثل صحرا بود و
متوکل در ناصبیت شهرت تمام داشت پس اهل اسلام را ملالی زاید بهم رسید و اهل
بغداد دشنام او را بر در و دیوار نوشتند و شعرا آنوقت او را هجو نمودند و در سال
چهل و چهارم متوکل مذکور یعقوب بن سکیت را که امام عربیت بود کشت صورت
واقعه آنکه او را برای تعلیم فرزندان خویش نگاه داشته بود اتفاقا روزی متوکل
بسوی فرزندان خود نگریست پس ابن سکیت را گفت که نزد تو این دو فرزند من محبوب
ترانند یا حسن و حسین او جواب داد که غلام امیر المومنین که قنبر نام داشت بهتر از
فرزندان تست چه جای امام حسن و امام حسین پس ترکان را امر کرد تا شکم او را چاک
کردند و باین عقوبت کشتند و بعضی گفته اند که زبانش برآوردند پس بمرد و دیتش
را بسوی پسرش فرستاد و بود متوکل ناصبی من بعد از امالی شیخ ابو جعفر طوسی تمام
واقعه را که تعلق به هدم قبر ریحان رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم دارد نقل
کرد و چون جابجا اوراق و عبارات آن مخدوش بود نوبت بیان محصل آن مفصلا
نیفتاد مگر مختصرش همین است که این متوکل در انهدام مقبره شریف دقیقه فرو نگذاشت

چون روایات تمام شد باز مجتهد جالسی میگوید که باعث بر مدح متوکل ناصبی شیخ
فخر الدین را هیچ نبود دیگر آنکه با وی در ناصبیت شرکت داشت انتهی مقاله

اقول و بابعد التشویق مدتی میکرد که فقیر را اینجا مجلدا از شرح عبد الحمید ابن
ابن ابی الحدید بصد اشتیاق و تلاش بوساطت اهل وفاق برای چند روز عاریة
بهم رسید بود بعد از تتبع و استقرا چنان ظاهر شد که شارح مذکور در اثبات
صحت آن خطبه برعکس آنچه مجتهد کذوب معتقد صدوق گفته بعجز و زبونی همدوش
و سخافت و خرافت هم آغوشش بوده اکنون به روایات و عبارات آنش که برچند
جز و انتخاب نموده نگاه داشته بودم رجوع کردم همان معنی دیرینه مذعن شد که
اثبات صحت این خطبه خصوصا بر قرار داد اهل حق بس کاریست مشکل و هرگز معتزلی
شیعی باین مقصود برنیامده عبارتیکه در اوراق ملتقطه بنظر آمد محصلش همین است
که شارح میگوید که از ابو الخیر مصدق واسطی که شیخ من است بسماع من رسید
در سنه ششصد و سه از هجرت شریف که گفت که من این خطبه را بر شیخ ابو
محمد معروف بابن خشاب قرارت کردم هرگاه رسیدم بر قول ابن عباس که در آخر
خطبه محکی است یعنی افسوس که شخصی در اثنای خطبه مکتوبی بشاه ولایت داد و او
بمطالعه آن مشغول شد و آنچه مقصودش بود که کلام را بنهایت رساند در پرده
کتمان ماند شیخ من گفت که اگر من بحضور ابن عباس میبودم میگفتم که ارزو و تاسف
تو بر جای خود نیست که در کلام ابن عم تو آیا چیزی درباره شکایت اولین و آخرین
باقی مانده است تا تاسف را گنجایش باشد مصدق گفت که ابن خشاب مزاح
و هزل را دوست میداشت با وی گفتم آیا مراد تو اینست که این خطبه مجعول است
گفت بخدا چنین نیست و من بالیقین میدانم که کلام مرتضویست چنانکه میدانم
که تو مصدقی گفتمش که بسیاری از مردم میگویند که این خطبه از کلام رضی است گفت
رضی و غیر رضی قدرت بران ندارند که باین اسلوب کلام را ادا توانند کرد ما بر رسایل
رضی و طریقه و فن او در کلام منثور اطلاع تمام داریم باز گفت که این خطبه در کتابها

مذکور است که قبل از وجود رضی بقدر دو صد سال تصنیف شده اند و یافته ام اکثر آنرا
علما که طور کتابت شان را می شناسم قبل از آنکه نقیب ابو احمد پدر رضی پیدا شده باشد
من بعد شارح میگوید بدرستیکه من یافتم بسیاری ازین خطبه را در تصانیف شیخ
ابو القاسم بلخی امام معتزله بغداد و او در زمان مقتدر بود قبل از سید الشریف رضی بمدت
دراز و نیز یافتم کثیری را از آن خطبه در کتاب ابو جعفر بن قبه که یکی از متکلمین امامیه
از تلامذه بلخی مذکور بود و موتش قبل از وجود رضی اتفاق افتاد و نام کتابش انصاف
است اینست محصل عبارتیکه انتخاب آن کرده بودم **وصاحب سفینة**
النجاة نیز ترجمه عبارت شارح را مثل فقیر بلا تحریف و تغییر ایراد نموده و مؤلف
ارشاد المؤمنین یعنی عماد الدین یحیی بن ابراهیم اصل عبارتش را بعینه آورده
باز بخیال فقیر بنا بر مزید احتیاط خطور کرد که شاید ابن ابی الحدید معتزلی در اثبات
صحت این خطبه بعضی از امور دیگر هم ذکر کرده باشد که بنقل آن مجتهد جاهل تشنه را
سیراب می نماید و بیمار را از شفای کامل عطا میفرماید پس بالضرورت مجلد
را از بحار مجلسی که محل شکوه و شکایت مرتضویه مثل خطبه شقشقیه است دیدم
یقین سابق با طمینان انجامید و عیان گردید که سعی بلیغ عبد الحمید در شرح مذکور
غیر مشکور است و غایت افادتش همین قدر است که مسطور شد آری فرق میان
انتخاب فقیر و نقل ملا مجلسی بتقدم و تاخر و استیعاب و اختصار است پس آنچه
در اوراق بنده مقدم است آنرا موخر ساخته و بالعکس و فقیر قصد استیعاب نکرده
کرده داد وقت نقل زوائد را حذف نموده و علی ای تقدیر اعتقاد شخص باینکه
که فلان عبارت بالیقین از فلان بزرگست دینی نیست برابر اهل تشکیک نیاید
و چنانچه از معارضه قرآن مجید عاجز بودند همچنین عاجزند و نمی شوند چیزی دیگر
و اثبات آن بسند صحیح چیزی دیگر و هر که میانه این هر دو مضمون امتیاز نماید
قابل خطاب طلبه علوم دینی نمی باشد پس معلوم شد که مجتهد دالسی هنوز بالنسبة
را درین معرکه در نمی یابد خوش حال ابو اسحق اطعمه که گفته **بیت**

پیرانه‌ی سال بر تیجاق شد تحقیق ایمعنی + که بورانیت بادنجان وبادنجانست بورانی

خلاصه اینکه علمای روافض چون در اثبات صحت خطبه مذکوره بسر آمده اند دست

بدامن اعجاز عبارتش زده اند و در توطیه وتمهید آن ازینهم بافراتر نهاده عبدالمجود

یعنی ابن طاوس که باطها را جله علمای قوم تشیید سند و درا کابر طائفه مقتدی و مستند است

و بنابر پیشه مکیدت در کتاب طرائف خود را ابن عباس ذمیان وانموده لیبد چند

ورق از مبادی آن میگوید که ومن اعجب خصائصه ان القرآن اختلف الناس فی

فصاحته و بلغت فصاحته علی بن ابیطالب الی انها تتفق قبلها عند جاحدی فصاحة القرآن

وغیرهم من سائر الناس انتهی بمقام الضرورة بعینه **حیرت دیگر اینکه**

مقتضی وقت خطوط آکرانیست که از کلام نساخ تاریخی معلوم شد که بدر رضی درانوقت

پیدا نشده بود این قدر از اهل افراد دشوار نیست و از حرکات ایشان دور نمی

نماید مفتری بهزار تدبیر میخواهد که دعاوی خود را سرسبز گرداند واگر مطلوب متکلم

این است که خود شن آن خطوط را می شناسد پس از همه لطیف تر خواهد بود که او

در سال سوم بعد از ششصد از هجرت شریف موجود باشد و خطوط آن مردم

شناسد که چند صد سال بروی متقدم بودند ولنعم ما قیل **بیت** ولی از مفتری

نتوان بر آمد ❊ که او از خود سخن می آفریند ❊ هرگاه قبیل ازین از کتب فریقین

گذشته که اهل حق این قسم خطب را موضوع ومحرف میدانند اکتفا برین امور که

فلان معتزلی برادر بزرگ جالسی وفلان متکلم شیعی این خطبه را در کتاب خویش

آورده زینهار برای اثبات صحت بکار نمی آید وازینجاست که چون مجتهد جالسی

دیده که از عهده اثبات صحت آن در طرق شیعه نیز برنخواهد آمد چه او اعتقاد

بفسق وفجور منتهای رواة یعنی عبدالله بن عباس داشته و او را از خائنین و معاندین

مرتضوی میداشته کما اشتهر فی المبحث الخامس والعشرین من المنهج الاول سابقا

ویجیٔ بتفصیله انشاء الله تعالی لاحقا لتشبث نمود بکلام معتزلی که حالش در مباحث

گذشته دانستی مطابق روباهی که حکایتش در کتب ظرفا منقول است و ازانجا که

جالسی مذکور میدانست که عبارت فاضل معتزلی مثبت صحت نیست بالضرورت بخطبه
وحواله پرداخت و دانست که شرح ابن ابی الحدید که مبسوط و کمیابست کی بدست هر کس
میرسد تا بکشف تلبیسات کوشش نماید **بالجمله** صحت این خطبه از کلام
ابن ابی الحدید معتزلی شیعی هرگز بر قرارداد اهل حق ثابت نمیشود ومن ادعی فعلیه البیان
بلکه صحت خطبه مذکور نزد علمای امامیه هم به ثبوت نمیرسد ومجرد روایت ابن عباس
باعث حکم بصحت نمیگردد زیراکه هنوز اکابر علمای امامیه را در وثاقت وعدالت
عبدالله بن عباس کلامست کما لا یخفی علی من طالع الکلینی والکشی ورجال الفاضل
المجلسی فکیف که مومن جالسی در حق او نیز سوء اعتقاد داشته باشند بجهت آنکه
مکاتیب مرتضوی که در نهج البلاغت است دلالت بر فسق وبی ادبی او نسبت بآنجناب
دارد چنانکه دانستی **سلمنا** که ابن عباس بر اصول امامیه معدل ومزکی است
ولیکن ازین مقدار صحت این خطبه فی حد ذاتها نزد شیعه بمعرض ثبوت در نمی آید
زیراکه رضی جامع نهج البلاغت را تا حضرت ابن عباس البته چند واسطه خواهند
بود تا وقتی که همه ثقات وعدول نباشند صحت خطبه کے صورت میگیرد ودونه خرط
القتاد وازینجاست که اگر تنبیه کشمیری که مستند وماخذ کتب مطبوع جالسی است
رجوع کنی خواهی یافت که او بعد از عبور بر اعتراضات صاحب تحفه که تعلق بخطب
بخطب ومکاتیب ومواعظ نهج البلاغت دارد صحت جمیع ما فی نهج البلاغت را
منع می نماید ورفع اسناد انرا تا جناب امیر منکر است کما لا یخفی علی من راجع الی
کلامه فی رد الباب الثالث من التحفة کو عماید دیگر از علمای قوم مثل صاحب سفینة
النجات وغیراو کما اشرنا دعوی تواتر هم داشته باشند چنانچه صاحب صوارم
وصاحب تحفه بملاحظات تصریحات لفظ تواتر را بر زبان قلم می سپارند **مع**
ذلک بعنایت ایزدی اهل حق دلیلی متنهض می توانند کرد که بنفسه انسکه
همگنان را متیقن شود که انتساب این خطبه با بن عباس رضی الله عنهما افتراء
محض است وآن اینکه از کتب معتبره اهل حق وامامیه چنانچه در سابق ولاحق اشارتے

بدان وقت هویداست که ابن عباس معتقد حسن سیرت شیخین و بحجت مست این بزرگ کلمن
ای ... خاطر مرد و بدو شب حاضر بوده و از جمله اعوان و انصار ایشان معدود و پس چگونه عقل سلیم
باور کند که او هم مانند خلفای راشدین و حواری حضرت ختم المرسلین را ایجاب و دل اصغا
فرماید و چون و چرا ننماید بلکه بر آن هم ترقی کند یعنی چون جناب امیر ساکت شود او طول
کلام و تفصیل مقام را درخواست نماید و جوش و خروش آنجناب را استدعا کند فکیف
که از انهم با قرار نشد یعنی بگوید که من تاسف نکردم گاهی چنانکه افسوس کردم برآنکه
جناب امیر تصوری استیفای مطاعن خلفا و آنچه بدان تعلق داشت نفرمود چنانکه خاتمه
خطبه مذکوره نص قطعی در همین معنی است ومن هنا قالوا ان الدرایة خیر من الروایة و ازینجا
... که شیخ ... بالسی خاتمه خطبه شقشقیه را ذکر نکرده بر همه کس روشن میشود که مبادا
... تفتیش کنند و ناموس ... تشیع برباد رود والحمد لله که عقلا و فضلا
... اسباب روایت این خطبه بجناب ابن عباس از باب اختلاق و افترا ست
ههنا لیبا عبارت خاتمه با ترجمه که علی بن حسن زواری نموده و نامش روضة الابرار
نهاده باید شنید قالوا و قام الیه علیه السلام رجل من اهل السواد عند بلوغه الی هذا الموضع
من خطبته فناوله کتابا فاقبل ینظر فیه فلما فرغ من قراءته قال له ابن عباس رحمه الله
یا امیر المؤمنین لو اطردت مقالتک من حیث افضیت فقال هیهات یا ابن عباس
تلک شقشقة هدرت ثم قرت قال ابن عباس فوالله ما اسفت علی کلام قط کاسفی
علی ذلک الکلام ان لا یکون امیر المؤمنین بلغ منه حیث اراد گویند راوی این که برخاست
مردی از شهرهای عراق نزد رسیدن آنحضرت باین موضع ازین خطبه که مذکور شد پس داد
او را نوشته پس روی آورد و نظر کرد در وی پس چون وا پرداخت از خواندن آن گفت
مر آنحضرت را امرا ابن عباس یا امیر المؤمنین کاشکی روا میشد مقاله تو از جایی که گذاشتی
گفت هیهات ای ابن عباس این شقشقه است که باز ایستاد آنکه بر دمید
و قرار گرفت ابن عباس گفت والله که اندوهگین نگشتم هیچ کلام هرگز مثل اندوه
چون اندوهگین شدن من و تاسف خوردن در مقام که چرا امیر المؤمنین علیه السلام

ال

نرسد از انسخن بهرجا که خواهد انتهی بلفظه **واگر عاقلی** فقط درین خاتمه قطع نظر
از مضامین خطبه شقشقیه که مشتمل بر تناقضات صریح است اندک امعان کند
بوجوه دیگر هم دلالت بر سفاهت و اضعین دارد پی خواهد برد مثل آنکه تمنای
مذکور وقتی برجای خود خواهد بود که ابن عباس گاهی مضامین خطبه را از افسرده
خاطر مقدس و انداختن ریسمان خلافت و اختیار انزوا و مطاعن خلفا شنیده
باشد پس معلوم شد که قبل ازین زمانه که از حیات شریف مرتضوی چند روزی
بیش نبود کما یدل علیه ما ترتب علی مخالفة اهل الخروج گاهی مطاعن خلفا و ضمیمه
آن زبانی جناب امیرالمؤمنین گوش رس نبود و هرگاه حال جناب امیر و ملازمین
صحبت و اکابر اهلبیت چنین باشد علمای روافض را بدون توسل عبد الله بن
سبا مطاعن خلفا بیش از بیش از کجا بهم رسد چه خوش گفت هر که گفت که مدعی سست
و گواه چست والحمد لله علی ظهور الحجة و وضوح البرهان **علاوه** هیچ یکی از
دانشمندان تجویز تواند کرد که حضرت امیر بخطبه مشغول باشند و شخصی کلام را بر
آنجناب قطع کند و مکتوب کسی بخدمت حضرت بگذراند و عبد الله بن عباس که چنین
مشتاق بود تعرضی باشاره هم نرساند و اگر گویند که دانسته بود که کلام شاه
ولایت تمام شده گوئیم برین تقدیر العیاذ بالله سفاهت عبد الله عباس لازم
می آید که کلام را نا تمام دانست و تمنای استیعاب کرد و تاسف و لهف زائد
الوصف خورد و قسم بران یاد کرد که گاهی مثل آن تاسفی نکرده باشد **سلمنا**
که این خطبه بر اصول امامیه صحیح تواند شد لکنها لا تقوم حجة علی معاشر السنة
والجماعة بالقدر المعلوم چون ذکر این خطبه درین رساله بر زبان مجتهد الزمانی بعد
ازین خواهد رفت آنچه بعضے از متعلقات این خطبه است در آنجا مفصلا پیرایه
گذارش خواهد پوشید لهذا ابد دیگر هفوات مجتهد جالسی میکرایم و تلبیسات او را
کشف می نمایم و میگوئیم که آنچه در باب متوکل از فاضل جالسی سرزده مجابت
تحقیقا و الزاما **اما تحقیق** پس بیانش بر سبیل اجمال آنست که چون از تاریخ الخلفا

ظاهر شد که متوکل بعد از حصول خلافت صنوف احسانات بر محدثین و دیگر اهل دین
نمود و با احیای سنت و اماتت بدعت مشغول بوده و عالمی با حسنت و آفرین در حق او
پرداخته پس اگر او را در اقطاب و مقربین شمارند هیچ جای نیست آمدیم بر آنکه متوکل
بعد از چندی بعداوت ذریت طاهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم متوجه گشته
و ناصبی گردیده جوابش آنکه در کتابی از کتب معتبره که نامش این وقت از فکر
من افتاده دیده ام که مولفش باثبات رسانیده که متوکل ناصبی نبود و جلال الدین
سیوطی اگر این روایات را در تاریخ الخلفا آورده حیثیت آنها بدلیس نزد شیخ
اگر حال او لیکن که با قرار شیخ جلال الدین سیوطی سیرت نیکوست برقرار باشد
چه محتمل است که این قسم روایات ساخته و پرداخته علمای شیعه باشد که در نسبت
ناصبیت باهل حق که بر تمامی اهلبیت بجان و دل فدا اند هستند دریغ ندارند نه بهیچ
که صاحب تحفه قدس سره العزیز که نواصب نزد او از بدترین کلمه گویان می باشند
همین حالسی خانه خراب بلکه دیگر برادرانش از ذوی الالباب تیز بناصبی تعبیر میکنند و
بر خلاف انچه از ائمه در تعریف ناصبی ماثور است وقد اعترف به الفاضل الجلبی
کما مر من قبل همه کس را از اهل سنت باین لقب یاد مینمایند و از جهل یا تجاهل
میدهند وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا پس احتمال قویست که علمای شیعه
چون متوکل را از زنده کنندگان سنت و کشندگان بدعت دیدند و دانستند که بدعت
رفض و تشیع چنانکه در زمان دیگر عباسیه بود در زمان او رونق نمی گیرد و علمای فصله را
بجواهر زواهر نمی نوازد چنانچه خلیفه [illegible] می نواخت و تفصیل آن بزبان قاضی نور الله
شوشتری در مجالس المومنین و دیگر علما در غیر آن ادا میشود تهمتها بر متوکل نهادند
و در پرده تقیه که از ذاتیات مذهب ایشان است براه گول محدثین اهل حق رفتند
چنانچه از ابتدای ظهور همین فتنه انگیزی که اهل حق بملاحظه آن دندان برجگر می فشارند
و دست زاری [illegible] منتقم حقیقی برمیدارند معمول و مرسوم ایشان بوده بحدیکه تمیز
این قوم پس مشکل افتاد بعضی از عوام بسبب باطنی یا فتنه که فلانی اگرچه در زمره علمای اهلسنت

اهل

اعتبار تمام پیدا کرده ولیکن چون صورتش بشکل خنزیر بنظر می آید لامحاله رافضی سب او را از
مجلس میراندند و آنهمین باعث اذیت او میشد و بعضی از علمای متقدین بعد از [illegible]
صحبت و وقوع مغلطات گوناگون فیمابینهم و قرائن و شواهد دیگر برای غائبین حال
را ادراک مینمودند چنانچه بر بینندهٔ کتب رجال مخفی نیست **وحاشا** که آنچه در تصویر
امامیه بر زبان قلم و صفحهٔ قرطاس رفت من تلقاء النفس باشد زیراکه شیخ اکبر خود هم بملاقات
عارفین این حقایق و کاشفین این دقایق فایز شده ولیس الخبر کالمعاینة در باب الثالث
والسبعون فی معرفة عدد ما یحصل من الاسرار عند المقابلة والانحراف وعلی کم ینحرف
من المقابلة از فتوحات بعد از پنج ورق میفرماید ومنهم رضی الله عنهم الرجبیون وهم اربعون
نفسا فی کل زمان لا یزیدون ولا ینقصون وهم رجال حالهم القیام بعظمة الله وهم من
الافراد وارباب القول الثقیل من قوله تعالی **إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا**
وسموا رجبیین لان حال هذا المقام لا یکون لهم الا فی شهر رجب من اول استهلاله
الی یوم انفصاله ثم یفقدون ذلک الحال من انفسهم فلا یجدونه الی دخول رجب من
السنة الآتیة وقلیل من یعرفهم من اهل هذه الطریقة وهم متفرقون فی البلاد ویعرف
بعضهم بعضا منهم من یکون بالیمن وبالشام وبدیار بکر لقیت واحدا منهم بدنیسر من دیار
بکر ما رأیت منهم غیره وکنت بالاشواق الی رؤیتهم ومنهم من یبقی علیه فی سائر السنة
امر ما مما کان یکاشف به فی حاله فی رجب ومنهم من لا یبقی علیه شیء من ذلک وکان
هذا الذی رأیته قد ابقی علیه کشف الروافض من اهل الشیعة سائر السنة فکان یراهم
خنازیر فیأتی الرجل المستور الذی لم یعرف منه هذا المذهب قط وهو فی نفسه یدین به
ربه فاذا مر علیه رآه فی صورة خنزیر فیستدعیه ویقول له تب الی الله تعالی فانک
شیعی رافضی فیبقی الآخر متعجبا من ذلک فان تاب وصدق فی توبته رآه انسانا
وان قال له تبت بلسانه وهو یضمر مذهبه لا یزال یراه خنزیرا فیقول له کذبت فی قولک
تبت واذا صدق یقول له صدقت فیعرف ذلک الرجل صدقه فی کشفه فیرجع
عن مذهبه السبی ولقد جری لهذا مثل هذا مع رجلین عاقلین من اهل العدالة من الشافعیة

لم يعرف منهما قط التشيع ولم يكونا من بيت التشيع غيرانهما اداهما اليه نظرهما وكانا متمكنين من عقلهما فلم يظهرا ذلك واصرا عليه بينهما وبين الله تعالى فكانا يعتقدان السوء في ابي بكر وعمر رضي الله عنهما ويتغالون في علي كرم الله وجهه فلما مرا به ودخلا عليه امر باخراجهما من عنده فان الله كشف له عن بواطنهما في صورة خنازير وهي العلامة التي جعل الله له في اهل هذا المذهب وكانا قد علما من نفوسهما ان احدا من اهل الارض ما اطلع على حالهما وكانا شاهدين عدلين مشهورين بالسنة فقالا له في ذلك فقال اراكما خنزيرين وهي علامة بيني وبين الله فيمن كان مذهبه هذا فاضمرا التوبة في نفوسهما فقال لهما انكما الساعة قد رجعتما عن ذلك المذهب فاني اراكما انسانين فتعجبا من ذلك وتابا الى الله انتهى بلفظه بعينه

بعضی از عرفا را رجبیون میگویند و اینها چهل کس می باشند نه زیاده نه کم قیام بعظمت او سبحانه وتعالی و ملازمت قول تقسیل کر از جانب پروردگار برایشان القا میشود کار ایشانست و این نام ازانجهت برایشان اطلاق میکنند که کشف حقایق برایشان از اول ماه رجب می باشد تا آخر آن و اینها عرفا متفرق می باشند بعضی در یمن و بعضی در شام و بعضی در دیار بکر شیخ میفرماید که من شوق کامل بدیدارشان داشتم تا آنکه در موضعیکه دنیسر نام دارد بایکی ازیشان برخوردم و بزیارتش مشرف گشتم بعضی ازین اولیا می باشند که چیزی ازانحال که برایشان منکشف شده در تمام سال باقی میماند و بعضی را هیچ و این بزرگ که من با وی ملاقات کردم در تمام سال رفضه را بصورت خوک میدید پس بعضی از رفضه مستور الحال امتحانا می آمدند و او میگفت که از مذهب رفض توبه کن که ترا بصورت خنزیر می بینم پس اگر بصدق دل و خلوص خاطر توبه میکرد و بردم او را بصورت انسان میدید والا میفرمود که تو در اظهار توبه دروغ میگوئی چه من ترا هنوز بصورت مذکور می بینم باز از مذهب خویش رجوع میکرد **و ماجرائی عجیب** آنکه دو کس از اهل عقل و عدل تقوی که از جمله شافعیه بودند و کسی گمان تشیع به اینها نمیکرد و نه از خاندان این مذهب بودند بلکه بدراست خود بعنوان تشیع گشته بودند که جبر خدای تعالی کسی آنهارا

نمی شناخت و از جناب شیخین بیزاری مینمودند و در حق حضرت امیر غلو میکردند بخیال مذهب شیعه است و در گروه شافعیه متواری بودند روزی برین عارف کشف گردید حق تعالی پرده را از صورت ایشان برانداخت آن بزرگ فرمود بر طبق معمول که ایشان را از پیش من دور کنید و برانید چون این هر دو میدانستند که کسی بمذهب ما مطلع نیست و ما را از زمره اهل سنت یقین میکنند گفتگو بسیار نمودند و شور و شغب بیش کردند فرمودند من شما را بصورت خوک می بینم و همین علامت برای ایشان حق تعالی مقرر فرموده انکار شما مقبول نیست آنگاه آن هر دو بحضور قلب تائب شدند بلی آنکه توبه را بر زبان آورده باشند فرمود که این ساعت شما از مذهب باطل خویش رجوع کردید که من شما را بصورت انسان می بینم پس تعجب کردند و بمذهب حق که مذهب اهلسنت است گردیدند انتهی

هر چند جناب مجتهد جائسی در شهاب ثاقب این قصه را قریة الی الله بطور اجمال حکایت کرده ولیکن نقل از کتابش فضول دانستم بجهت آنکه جائسی خود بکتاب فتوحات رجوع نفرموده غالبا اجمال و اهمال بر طبق کتابیکه در آن این قصه مذکور است بکار برده باشد پس فقیر تمامی روایت را از اصل کتاب آوردم تا سعی مجتهد حقیقة بتفضیح خویش و سایر امامیه دقیقه فرو نمیگذارد نا مشکور نماند و حقیقت حال تمام معلوم شود و بعبارت صحیح قصه مذکوره باید دید و بدانی که کمتر کتابی خواهد بود که آن برای اعانت دین و اهانت محدثین متوجه نشده باشم باقی ماند این هوس خام را بجهت و سخنهای عجیب و غریب گفته یعنی دیدن آن ولی شیعه را بصورت خنزیر بکرامت مریست که پیر خود را بشکل مذکور دیده و غریق لجه تفکر گردید پس گفت عجب است زیرا که مرشد مثل آئینه میباشد در اصل شکل تو چنین بود که بنظر آمد و توبه و انابت شیعیان که شیخ در فتوحات دعوی میکند مسموع و مقبول نیست و احتمال دیگر آنکه این تائبین از مریدین آن ولی باشند چنانچه این مکر و تزویر در صوفیه شایع و ذایع است و وجه خامس آنکه این احتمالات دور از کار که تقلید فرعون است که سحره خویش را بعد تصدیق حضرت موسی و هارون از مریدین و تلامذه آن جناب قرار داد کما نطق به الکتاب المستطاب قال آمنتم

السحرة سٰجدين قالوا آمنا برب العٰلمين رب موسیٰ وهٰرون قال فرعون
آمنتم به قبل ان آذن لكم ان هٰذا لمكر مكرتموه في المدينة لتخرجوا منها
اهلها فسوف تعلمون وقتی متصور نیست که موالی و مرشدان مجتهد جالسی مثل قاضی
نورالله شوشتری و تقی مجلسی و غیرهما تشیع شیخ و دیگر اکابر صوفیه قایل نباشند
آنکه مصنفات ایشان موجود که حکم بشیعه بودن اینها میکنند چنانچه عنقریب گذرد
بلکه اینهم در تصنیفات اینها ثابت که شیعی حقیقی بدون تصوف ممکن نیست پس حقیقت مذهب
امامیه بعد ازین احکام واشکاف شد واین خجسته رعنا و مخدره زیبا بعد از مرور دهور بچهره وعلانیه
از پرده برآمد والحمد لله که منوشته این اعمال هم برای شوشتری و مجلسی در عالم برزخ نمود ارشد
کما عرفت و جهه و هم برای حضرت مجتهد جالسی که برای این بزرگان بجان و دل فدا میشود و اینها را
بکمال تعظیم و تکریم می ستاید و بخیال نمی آرد که در ذو الفقار چه گفته ام که صوفی و هر که مایل بتصوف
است خواه سنی خواه شیعی همه ملعون اند پس بعضی را بگفتن و برای بعضی سرپرستی نمودن و درین
[illegible] بر خی [illegible] است [illegible] نظر داشتن تمیز بوالفضولی و خسران است

هرگاه این مرحله طی شد اصل اخبار را که در حال

بل هو حسین من عمال السلطان [illegible] که دلالت بر نصب متوکل
متوکل است [illegible] گوییم که بعد تسلیم [illegible] این روایات که دلالت بر نصب متوکل
میکنند می توان گفت که از تتبع تاریخ سیوطی نیز مغفرت او دریافت میشود چنانچه خواهی دانست
ان شاء الله تعالی پس اگر مراد شیخ سیوطی اینست که در بعضی از سنین افعال نواصب ازوی
صدور یافت ولیکن گناهان او باحتمال توبه و انابت بزلال عفو محو شدند پس منافاتی با کلمات
و مکاشفات شیخ ندارد بلکه ازینجا معلوم میگردد که آنچه مولف رساله حدیث الحوض در
افادات قدیمه خویش که تعلق باستقصای نواصب زاد اورد وارد کرده همه کشش بی انگاشت
فانه لذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و آن عبارت اینست که صدق این مقوله حال متوکل
علی الله عباسی است سیوطی در احوالش می نویسد و فی سنة ست وثلثین امر بهدم قبر الحسین
رضی الله عنه و بهدم ما حوله من الدور وان يعمل مزارع ومنع الناس من زيارته وحرث
وبقی صحراء وكان المتوكل معروفا بالنصب ثم ذكر قول القائل فلقد اتاه بنو ابيه بمثله

هذا المعرک قبره جهد وما وانچه درذکر کتب تواریخ معتبره حال عداوتش با جناب ولایت
مآب و وجه قتلش مزبور است بر ناظرین مستتر نیست و هرگاه حال نصب آن عدو آل عبا
تا این حال مدح وثنایش هم از زبان فحول علمای اهل سنت وثقات آنها بشنوید
همیگویند حتی قال قائلهم الخلفاء ثلثة ابو بکر فی قتال اهل الردة وعمر بن عبد العزیز
فی رد المظالم والمتوکل فی احیاء السنة واخرج عن احمد بن حنبل قال سهرت لیلة ثم
نمت فرایت فی نومی کان رجلا یعرج الی السماء وقائلا یقول ملک یقاد الی ملیک عادل
متفضل بالعفو لیس بجابر ثم اصبحنا فجاء نعی المتوکل واخرج عن عمرو بن شیبان الجهنی ثم رایت
المتوکل فی النوم بعد اشهر فقلت ما فعل الله بک فقال غفر لی بقلیل من السنة التی احییتها
اکنون محل غور است که خود این همه عناد و عداوت او با جناب سید الشهدا نقل میکنند
و اقرار ناصبیت او می نمایند و باز قایل بمغفرت و حسن خاتمه او میشوند حتی علی ما نقل
بعض الثقات والعهدة علیه شیخ ابن عربی که اعرف العرفاست در فتوحات در ذکر
زمره که خلافت را با ولایت باطنی جمع داشته متوکل علی الله را قطب فرد نوشته
آری هرگاه در عداوت آل رسول فرد باشد و نظیرش نباشد چگونه قطب فرد نباشد
اکنون ارباب انصاف ارشاد کنند که بعد این همه اقرار نصب مدح متوکل بجز معادات
اهل بیت مگر وجهی دگر دارد انتهت بعینها متوهم نشود که از ملاحظه احتمال مذکور
در افادات شیخ جلال الدین سیوطی رح دامن قاضی شوشتری پاک شد بیانش آنکه
قول بنجات مامون و مانند او از قاتلین ائمه چنانچه از عبارتش پیداست وجهی انشاء الله
تعالی در قوت اینمعنی است که اینها توبه کرده پاک و صاف ازین جهان رفتند فلا تشنیع
علیه زیرا که قبل ازین از منهج اول نصوص ائمه هدی متواتر و متصل در لعن و کفر مامون
و آنکه امام رضا را بزهر خواهد کشت و خود با سفل السافلین خواهد شتافت بطرق متنوعه
معتبره از کتب شیعه گذشته فلا یکون هذا الاحتمال مجوزا و ازینجا واضح شد که بعد
اقرار ناصبیت بلکه قتل امام رضا قتی زیر تشیع مامون نمودن و او را از فرقه ناجیه
وی البصائر و الابصار شمردن بجز معادات اهل بیت طاهرین وجهی دیگر ندارد الی غیر ذلک

من الفوائد التی یظهر بعد الامعان **و اگر مراد** منقبت متوکل است با وصف ناصبیت
و معتقدی بودنش به یزید پلید پلیس سیوطی نقل کرده متناقض خواهد بود فان تعدد
الجهات ان کلواحد منهما الفرق فی المنار الا واحده و دست اعتراض معترضین تا دامن
شیخ هم نخواهد رسید زیرا که صوفیه بر تقدیر مذکور خواهند گفت که حسن سیرت متوکل
را چیزی معارض نیست کما مر پس اگر او به درجه قطبیت رسد چنانچه بر شیخ منکشف شده
محل استبعاد و اعتراض نباشد اینهمه که شنیدی تعلق بدعوی اول داشت که با اصول
و قواعد اهل حق مرتبط است **اما الزام** پس بیانش نیز بطور اختصار آنکه از
کلام باقر مجلسی در تذکرة الائمه تشیع متوکل بر می آید و کلام ملا محمد تقی مجلسی والد او
در لوامع نیز ظاهرا همین معنی دارد که خلفای عباسیه در باطن شیعه بوده اند حتی که در بعضی
از کتب رفته اند ایشان بطور نصوص موجود است که عداوتهای ایشان با ائمه اهلبیت از
راه تقیه بود کما ستعرفه ان شاء الله تعالی مجملا و کلام شوشتری بعد از تتبع مفصلش که کل ناصبی
است یا به پیش دعوی مجتهد جالسی که نصب متوکل کالشمس فی رابعة النهار بود و هرگز بر کسی
مخفی نبود بعد این همه امور مخفی نیست این همه را بر طاق نهند و یک سو گذارند
و باندک امعان نظر ببین که هرگاه قتل ائمه و زهر دادن شان و انواع ظلم و جور درباره
شیعیان و سادات را زنده در زمین دفن کردن از منصور و مامون و امثال آنها
بظهور رسیده باعث بقای تشیع بلکه سبب اثنا عشریت و ایجاب نصب نگشته
چنانچه از مطالعه مجالس المومنین قاضی نور الله شوشتری که مجتهد جالسی او را بمولانا و بسیدنا
تعبیر می نماید و بر کلام او می نازد و جابجا بکاسه لیسی او مشغول میشود عنقریب بوضوح
میگراید هدم مقبره منوره حضرت خامس آل عبا موجب نصب قطعا و یقینا و باعث
اشتهار نصب متوکل کالشمس فی رابعة النهار چگونه خواهد بود آیا این امر زیاده از قتل
ائمه و سادات و شیعیان ایشان بدین عقوبات و هدم قبور ائمه هدی زیاده از دو ازده
قادسیه اینهاست معلوم نیست که عقل مجتهدین و متکلمین شیعه وقت مناظره کجا می باشد
عجب تر آنکه جماعتی از اخباریه و اصولیه که شغل کلام داشتند چون این مضامین را

در کتب اکابر خویش مثل وفیات الاعیان جدیده ومجالس المومنین شوشتری دیدند
حقیقت الامر را فهمیدند که از کید و دار انجاث اهل سنت جان بسلامت نخواهند
برد راهی برای تلبیس عوام مفتوح ساختند و آن اینکه دعوی تشیع برای خلفای عباسیه
فقط باین معنی است که آنها قایل بخلافت خلفای ثلثه نبودند و جناب امیر را خلیفه بلا
فصل میدانستند نه آنکه از امامیه اثنا عشریه بودند بلی خرابی این بود که خلفای عباسیه را
از فرقه ناجیه می شمردند و او تلبیس تلبیس چنانچه از کلام فاضل اخباری مولوی حسین
علیخان کافر ... می آید وهذه عبارته فی جواب الایضاح که من بعد عرض رسالت که میر
نورالله شوشتری رفع الله درجاته که خلفای عباسیه را شیعه گفته حقیقتش اینست
که تشیع دو معنی دارد یکی آنکه بر شخصی حقیت خلافت بلا فصل جناب امیر علیه
السلام بعد از وفات سرور کائنات و بطلان خلافت خلفای ثلثه راشدین
ثابت و جالی شود گو بمقتضای مصلحت آن را بر زبان نیارد یا معامله و معاشرت
با مردمان خلاف مقتضای آن کند دوم همین که مبحوث عنه ومحل نزاع بین علمای
اهل السنة والامامیه است یعنی مجموع اعتقادات امامیه که در کتب کلامیه مثبت
اند معتقد باشد و این مشابه آنست که لفظ سنی هم بنابر عرف در دو معنی مستعمل
است یکی همین محل نزاع که خلافت خلفای ثلثه را قبل از جناب امیر علیه السلام
حق داند و بتفضیل شیخین وحب ختنین قایل شود و افعال عباد را مخلوق خدا
داند و برویت جناب اقدس الهی در آخرت بچشم سر اعتقاد کند و عذاب قبر
و سوال منکر و نکیر را حق داند و صفات واجب را زاید بر ذات بالا عین ولا غیر
گوید و فاسق را ناجی من النار الی غیر ذلک من الاعتقادات المسطورة فی کتبهم
دوم حضرت صدیق را بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خلیفه برحق داند و بعد از آن
حضرت فاروق را همچنان با ختنین هم عقیدت نیک داشته باشد و دیگر عقاید اهلسنت
مذکوره الصدر نیز قایل باشد یا نباشد و باین معنی اکثری از فرق معتزله که خلافت را باختیار
ثابت دانند نه بالنص گو صفات واجب را عین ذات و عبد را فاعل بالاستقلال

بلا خلیفت قدرت الهی میدانند و رویت باریتعالی در عقبی نیز محال گویند در عداد
اهل سنت منسلک‌اند و هرگاه این امر بر صفحه اذهان متبصران منتقش شد باید دانست
که شمردن قاضی نور الله شوشتری خلفای عباسیه را از جمله شیعه یعنی اول یعنی کسی
بر دو حقیت جناب امیر علیه السلام بفاصله ظاهر شده باشد گو بعد ازان بمقتضه
و طمع زخارف دنیا عداوتها هم نسبت بائمه اهل بیت علیهم السلام ازو سرزده باشد
و قاضی اظهار الا از امامیه و از فرقه ناجیه ننوشته بلکه این مذهب معتقد هیچ عالمی از امامیه
نیست که جمیع فرق شیعه ناجی باشند چه اینها بعضی فرق شیعه را کلاب ممطوره گویند
و نصیری و دیگر غلاة را کافر دانند با وجود آنکه اطلاق شیعه بر همه می نمایند انتهی
بعینه **عجب است** ازین فاضل که در مقابله رشید المتکلمین بر دامن صفحه خود را
یکه تاز میدان مناظره میداند و جواب تمام ایضاح لطافة المقال را قصد میکند گو بناید
غلبه تقدیر آرزوی او بر نیاید و تعریفات بلکه تصریحات آن می نماید که مجتهد الزمانی
را در مناظره شیعه و سنی مدخلی نیست جائیکه میگوید که رشید المتکلمین جواب رساله
مجتهد را چیست نوشته و در مقابله ما پست شده لیکن نوزش بنا بر جهل یا تجاهل خبری نیست
که قاضی نور الله شوشتری خلفای عباسیه اعنی دوم که تقولش مبحوث عنه و ما به النزاع
بین الفریقین است شیعه میداند افسوس که قطع نظر از عبارات دیگر دیباچه مجلس هشتم را
که در ذکر ملوک است هم نمی بیند غلط گفتم هر دو چشم می بیند لیکن دیده و دانسته از
حق چشم پوشی میکند عبارتش خود قاطع و رافع هفوات اختیاریست فیکون بالقوة
مما لا یرضی به قائله اینک کتاب مجالس رجوع کن و در باب که قاضی در مجلس مذکور می نویسد
که مجلس هشتم در ذکر ملوک نامدار و سلاطین کامگار از فرقه ناجیه اولی الابصار و الالباب
انتهی و چون بجائی خود در این کتاب یعنی مجالس و جمیع کتب کلامیه در مذهب امامیه بزعم
شان ثابت است که جز اثنا عشریه احدی از فرق شیعه ناجی نیست ما به النزاع ثابت
شد و قول اخباری که از حلیه صحت عاریست باطل محض گردید و هذا هو المطلوب با این
هرکه تتبع مجالس و غیر آن از کتب امامیه نموده است میداند که حکم اتحاد شیعه در غوغی با ...

امانند

رسانیده اند که تمامی افراد امامیه اثنا عشریه بجنت خواهند رفت و هرگز بعذاب جهنم معذب
نخواهند شد چنانچه در بیمعنی احادیث بسیار لا تعد و لا تحصی ذکر میکنند زیاده از پانصد حدیث
فقط در رساله مرتضی بن مسلم حسینی منقول است به عون ‌ی از آن اعلام مینمایم و بتجدید نقشابی
می پردازیم زیرا که عبارت مجالس را در کتب دیگر آورده ام پس بدانکه در آنجا از این رساله
حدیث روضه کافی بعبارت طویلی از ابو بصیر مرویست که صادق ؑ فرمود یا ابا محمد ان المکث
ان الله تعالی یکرم الشباب منکم و یستحیی من الکهول ان یحاسبهم قال قلت جعلت فداک هذا لنا
خاصة ام لاهل التوحید فقال لا و الله لکم خاصة دون العالم انتهی موضع الحاجة اکنون معنی
این کلام از ترجمه ملا خلیل قزوینی بشنو امام گفت که گرامی میدارد الله تعالی جوانان را از شما
از اینکه عذاب کند ایشان را و شرم میکند که خدا مردان را از اینکه محاسبه کند ایشان را چه جای عذاب
ابو بصیر گفت که قربانت شوم آیا این برای شیعه امامیه است و بس یا برای جمیع گویندگان لا اله
الا الله است ابو بصیر گفت پس امام فرمود که نیست برای کسی بخدا قسم مگر برای شما و بس نه برای کسی
دیگر از جمله گویندگان کلمه لا اله الا الله الخ حالیا کلام ملا صالح از شرح روضه باید شنید بعد
از تحقیق لفظ کهول که در حدیث مذکور است میگوید و لما لم یکن فی کرمه تعالی و حیائه نقص لزم من
عدم تعذیب الشباب عدم حسابهم لئلا یخجلوا من حساب الکهول و عدم تعذیبهم بل عدم حساب
الشیوخ و تعذیبهم بالطریق الاولی فاذن یدخل الشیعة کلهم بلا تعذیب و بلا حساب فی الجنة
و لله الحمد اولا و آخرا و لما لم یکن قوله ؑ یکرم الشباب منکم اه دلالة علی الحصر سأله عنه قال
فقال لا و الله الا لکم خاصة دون العالم ای لا یکون هذا و الله او لا و الله لیس هذا
الا لکم خاصة دون اهل العالم و انما لم یقل دون اهل التوحید کما قال ابو بصیر للتنبیه علی ان
غیر الشیعة لیسوا اهل التوحید بل هم مشرکون مقصود ملا صالح آنست که هرگاه از کلام معصوم
دریافت شد که خدا شرم میکند از حساب کهول پس از شیوخ بطریق اولی شرم خواهد
کرد و چون در کرم او نقصانی نیست لازم آمد که از جوانان نیز حساب نفرماید و الا اینها
نادم خواهند شد پس معرض ثبوت رسید که هر یکی از شیعه جوان و متوسط و پیر فرموت
بی حساب و عذاب در بهشت برین داخل خواهند شد من بعد ملای مذکور لطیفه دیگر را آورده

کہ امام غیر شیعہ را از اہل توحید نہ گفت تا معلوم شود کہ ہمہ مشرکانند و از ینجا حکم
می توان کرد کہ نزد شوستری آقای فاضل جالسی این خلفای عباسیہ با اینہمہ و خباثت
اعمال کہ پارہ ازان بقلم آمد و نزد فاضل اخباری بنا بر طمع دنیا واقع شد چنانکہ شیخ
بتی بجز بفرضیت زکوٰۃ باشد و بنا بر حب زر از ادای آن مقصر گردد ہمہ پاک
بہشت عنبر سرشت داخل شوند المقصد در مخطبہ فاضل اخباری بر ہمین
کردہ و تخطیات دیگرش را تعرض نہ نمودہ باصل مدعا میگرایم کہ سبحان اللہ ناصب
عداوت اینہمہ جہلات و ناصبیت اکابر خویش را مطمح نظر نداشتہ شمردن متوکل را
در القاب باعث ناصبیت شیخ موصوف می شمارد و سر بگریبان تخجلت فرو نمی برد
کہ بزرگانش در مجالس و غیر آن باواز بلند می سرایند کہ این گذشتگان انچہ کردند
بنا بر حب جاہ کردہ اند و مصلحت وقت و مقتضای زمانہ را رعایت نمودہ اند و در اثنا
عشری بودن شان حرفی نیست مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَ
اَضَلُّ سَبِيْلًا العجب و ما ادریک ما العجب کہ این مقدار ہم بخیال
مجتہد جالسی نگذشت کہ اگر شیخ ناصبی بودی و مدح دشمنان اہلبیت نبوت رضی اللہ عنہم
اجمعین دیدہ و دانستہ کردی شوشتری و بہائی و نقی مجلسی و دیگر بزرگانش او را از
از زمرۂ شیعہ چگونہ می شمردندی و بکشف و ولایت او چرا قایل می شدندی و تصانیف
او را چرا بجان و دل میخریدندی و چگونہ شب و روز مطالعہ کردہ دعوی آن میکردندی
کہ خاک پایش را توتیای چشم سازند و خویشتن را بروی فدا کنند و از خرمن فیض او
خوشہ ہا بردارند لیس در حق نواصب اینہمہ حسن اعتقادات بہم رسانیدن و رئیس انشان را
پیر و مرشد برحق داشتن آیا داد ناصبیت با وجود ادعای تشیع دادن است یا نہ و کتاب
او را البلور مزبور بنصب العین داشتن عین نصب است یا نیست و خود انصاف باید
کرد کہ ہرگاہ این اعاظم اثنا عشریہ با وصف ناصبیت شیخ را بولایت و کمال عرفان ستودہ
اند اگر متوکل ہم با وجود نصب نزد این گروہ از سلاطین عدل و قطب و غوث و ظل اللہ باشد
کدام استبعاد خواہد بود اکنون از روح مطہر جناب مجتہد فالی کسی نمی پرسد کہ مولانا رابست بگو

که محبت حضرت شاه ولایت و ذریت طاهره او با تشیع ممتنع الاجتماع است یا با تسنن چنانکه
در دو وانفقا غیر مطبوع دعوی مسکینی و برابر بیضه کبک یا ماکیان با تشیع در دل کدام یک
ازین دو جماعت بغض و نصب اهلبیت پیدا شد و الحمد لله که چون به نسخه شهاب ثاقب نظر
افتاد معلوم شد که حضرت مجتهد فانی ازین امور دم بخود مانده یا بجهت ساده دلیها حرفی
ازین معانی نخوانده اکنون بعضی از تقریرات رساله فارسیه ملا محمد تقی مجلسی که خود مجتهد
جالسی در شهاب مذکور اقرار بتشیعش باو می نماید بشنید نسبت بعد از اثبات تشیع شیخ میگوید
که اگر دانشمندی را حالت فهمیدن کلام شیخ محیی الدین بوده باشد میداند که فضیلت و
جاه او در چه مرتبه است چنانچه مولانا جلال الدین دوانی در شرح زوراء اطناب در مدح او
کرده هم چنین مولانا شمس الدین خفری بلکه جمیع محققین و مدققین خوشه چین خرمن افضال
او بوده اند انتهی و قاضی نور الله شوشتری در آغاز مدح و محمدت برای فرقه صوفیه میگوید
که مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیان صافی طویت که در مسالک سالکان طریقت و
موسسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و اختراع بنی آدم بعد از ایجاد جواهر
زواهر انبیا و ائمه هدی علیهم صلوات الله الملک الاعلی وجود فائض الجود این طایفه کرام
و اصفیای عظام کثرهم الله بین الانام است که بیمن توفیق ازلی مراتب خاکی با علی
مدارج افلاک ترقی نموده اند و از حضیض خمول بشریت باوج قبول ملکیت تلقی فرموده اند
که از پرتو سراج وهاج و عکس شعله یهدی الله لنوره من یشاء با ساکنان ملاء اعلی و
منزویان عالم بالا در سلک انتظام منخرط گشته و بمرتبه رسیده که عواقب امور قبل از ظهور
مشاهده نموده اند و خواتیم اشیا پیش از بروز وجود مطالعه فرموده و قائم دین و دولت
بیمن همت ایشان قائم و قوائم ملک و ملت مرتبط و جولت ایشان منتظم با کیازان بساط
بزرگی و صدرنشینان صفه دردمندی جرعه آشامان تشنه جگر دست افشانان بی پا و سر گم گشتگان
جاده سلامت منزویان کنج ملامت زندیلان تردامن و زنده دلان صاحب هوش خرقه
پوشان خانقاه قدس باده نوشان بزمگاه انس شاهان بی کلاه و میران بی سپاه
ابدالان ... قومی ملوک بلیس که از زی سلطنت ... گوی کرامت سلاطین کشورند

شاهان فی لتق پوشش که کاه حمایتی × زیر گلیم شان جم و قاقم قیصرند × امروز از نعیم جهان چشم دوخته
فردا خود از کرشمه بفردوس ننگرند × مسکن بچشم خوار درین پایه کلبها × نزد خرد عزیزتر از دیده مه
قدم بهشت داند و گندم اگر فروخت × حقا که این گروه بیک جو نمی خرند × قاضی نور الله مذکور بعد از نحو
که پاره ازان بمحت ذکر یافت وقت ترجمه شیخ موصوف میگوید که از خاندان قصور
تعلقات و قیود با وج اطلاق و شهود صعود نموده و نسبت خرقه وی بیک واسطه بخضر علیه السلام میرسد
و خضر بموجب تصریح مولانا قطب الدین انصاری صاحب مکاتیب خلیفه امام زین العابدین است
و شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر این آیت که قال فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً
يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ روایت نموده که حضرت خضر علیه السلام با بعضی از نظر یافتگان درگاه گفته
که من از موالیان علی و از جمله موکلان بر شیعه اویم و از بعضی درویشان سلسله نوربخشیه شنیده
شد که هر یک از مشایخ صوفیه که اظهار ملاقات خضر نماید یا خرقه خود را با و منسوب سازد
فی الحقیقت اخبار از التزام مذهب شیعه نموده و اشعار بعقیده خود در باب امامت فرموده و کلام
شیخ در کتاب فتوحات بر وجهی که سابقا مذکور شد در اعتقاد او امامت و وصایت ائمه
اثنا عشر بنسبت سید بشر صلی الله علیه و آله و سلم صریح است الی آخر ما قال و ازینجا حال حضرت خضر
بر اصول امامیه نیز طشت از بام خواهد بود که بنهایت قصوی از نصب رسیده اند معاذ الله من ذلک
طرفه تر آنکه از تحقیق مجتهد که درباره شوشتری امثالش در کتاب شهاب ثاقب نموده و
محصلش آنست که ایشان از قائلین بوحدت وجود نبودند زیرا که بعضی از کلمات ایشان دلالت
بر خلاف تصوف دارد صریح میتوان یافت که بعضی از افادات اینمردم با آنکه اکثرش دلیل بر قول
بوحدت وجود نیز هست که بتصریح جبالسی هیچ کفر و زندقه برابر آن نیست کما نص علی ذلک فی
هذا الکتاب و الکتب المطبوعة و غیر المطبوعة پس بر تقدیر تسلیم دلالت آن کلام بر عدم تصوف
هر دو قول از پایه اعتبار ساقط خواهد بود فانه اذا تعارضا تساقطا پس میل ایشان بتصوف
و صوفیه و حسن ظن شان درباره این فرقه و تاویلات کلمات ایشان نمودن بوجد و کشف
تعبیر فرمودن الی غیر ذلک خود امریست که هیچ فرد بشر از بعض آن موهوم تخیل نخواهد بود
لیکن معلوم نیست که حقیقت مجتهد قانی با این همه دانی از نوع بشر بود ندیا از جنس دیگر که هنوز بنای شان

دائرهٔ ظن بیرون نمی‌گذارند و بهیچ وجهی از وجوه بمقر اطمینان و یقین نمی‌شوند و در شبهٔ تابه
ب میفرمایند که ظنی ان الشیخ بهاء الملة والدین الفیاض حسن الظن بامثال هؤلاء و کذا مولانا
نقی رحمه الله لطیف‌تر آنکه بفاصلهٔ یک ورق میگوید الحاصل ان من تتبع کتب مولانا
التستری والشیخ بهاء الملة والدین کمجالس المؤمنین والاربعین والکشکول یقطع بان لهم
حسن ظن ببعض الصوفیه والحال انه لیس بد و از لفظ یقطع می‌توان یافت که اهل تتبع را
یقین خواهد بود بمعنی که انها را الصوفیه حسن ظن حاصل بود زیرا که قطع بمعنی فهم است و کسیکه شک
و ظن میباشد او را نمیگویند که بعد از تتبع کلمات فلانی فهمیده و اگر ظن جناب مجتهد را بر یقین
حمل کنند باید که حضرت مجتهد بلعن بهائی و نقی و شوشتری نیز فتوی دهد چنانچه درباره سید حیدر علی
آملی و صدرای شیرازی و محسن کاشی داده و گفته تلک الجماعة من علمائنا علی نحوین احدهما من ضل
و اضل حیث اختار القول بوحدة الوجود علی طریق محیی الدین الاعرابی و نظرائه و اما منهم بریء و هم
لیسوا من علمائنا حقیقة و منهم السید حیدر علی الآملی و قد ذهبت شطر من زندقة و منهم صدر الدین
الشیرازی صاحب الاسفار الاربعة و الشواهد الربوبیة فان من طالع هذین الکتابین یجزم جزما انه
فضله الاعرابی و اظن ان المحسن الکاشی منهم و لیس هذا من بعض الظن الی آخر ما قال زیرا که در دیباچه
ذو الفقار از احادیث ائمه اطهار بزعم خودش ثابت کرده که صوفی و مائل بتصوف و مأول کلمات او
همه ملعون اند و حشر آنها با یزید و شمر و دیگر ظلمه و فجره و در همین مقام از اصل احادیث قطع نظر کرده
بتراجم آن که از قلم تحقیق مجتهد موصوف چکیده متعرض می‌شوم میفرماید که از انجمله آنکه شخصی از جناب
صادق علیه السلام عرض نمود که قومی درین زمان بهم رسیده اند که آنها را صوفیه می‌نامند شما در باب آنها چه
میفرمائید جناب صادق علیه السلام فرمودند که بدرستیکه آنها دشمن ما اهلبیت اند پس کسیکه رغبت نماید بطرف
آنها از جملهٔ آنهاست و او با آنها محشور خواهد شد زود است که قومی بهم خواهند رسید که ادعای
دوستی ما کنند و با وجود این رغبت بطرف صوفیها نمایند و در لباس و گفتار با آنها خود را تشبیه سازند
و خود را ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال آنها که عین کفر و زندقه است تاویل نمایند پس آنها
از ما نیستند و ما از آنها بیزاریم و کسیکه آنها را انکار نماید و رد بر آنها کند ثواب او مثل کسی است
که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کرده باشد و از انجمله آنکه تابع آنها نمی‌شود

مگر کسیکه برای زیارت یکی از ینها برود خواه در حال حیات و خواه بعد ممات او چنانکه
گنبد یا ت شیطان رفته باشد و نظر بتها و کسیکه اعانت کند یکی از ینها را الیس چنانست
که اعانت کرده است یزید و معاویه و ابا سفیان را انتهی مقام الضرورة **اکنون**
برای خدا ابکید و عبرت از تاویلات قاضی نور الله شوشتری که در مجالس المؤمنین برای
شیخ محی الدین با اعتراف مجتهد صرف در شهاب ثاقب گفته باید شنید و مدح و ستایش
قاضی نور الله و امثالش که بر زبان مجتهد جاری میشود و بمولانا و سیدنا از یشان تعبیر میرود
میزان عقل با بیستجید میگوید که بسیاری از علمای شام نیز تکفیر و تضلیل شیخ محی الدین
کرده اند در قول بوحدت وجود و انکه وجود خالق همان وجود مخلوق است و در انکه عبادت
اصنام عبادت خدا است بلکه هر که عبادت بت میکند عبادت خدا کرده و در انکه
رسل استفاده معرفت از خاتم الاولیا میکنند و در انکه اهل نار تنعم و راحت دارند
در نار و در انکه عذاب منقطع خواهد شد و پوشیده نماند که ممکن است توجیه این سخنان
بوجهی که ملایم شریعت مطهره باشد و بالجمله حکم بانکه وجود خالق وجود مخلوق است
مستلزم حکم باتحاد خالق و مخلوق نیست تا کفر لازم آید زیرا که جمیع انبیا اربا[ب]
ارباب حکمت و کلام بران رفته اند که وجود حقیقة حضرت حق سبحانه است و وجود
ممکنات عبارت از انتساب ایشانست بآنحضرت و میباید که قول ایشان بدین معنی
بمنزله قول ما باشد است چنانکه علامه دوانی در حاشیه ذوق المتالهین از حکماء
قدیمه بتحریر تحقیق آن نموده اند پس حاصل کلام شیخ موحد حکم بوحدت وجود باشد
چنانچه اذواق المتالهین اهل اشراق بآن گرویده اند نه حکم بوحدت موجود نیز
چنانچه مورد فهمیده نمی تواند بود که مقصود از قول شیخ که عابد صنم عابد خدا است
آن باشد که معبود و مقصود بعبادت خدا است و صنم بمنزله قبله است چنانکه بعضی
از فرقه ها بران رفته اند که صنم خدا است تعالی عن ذلک علوا کبیرا و در نسبت
کر عدم اوانه اهل نار که شیخ در نار ملایکه موکله بایشند اشتغال نشه و الخفا
بعضی از متاخرین تحقیق فرموده اند که اشتباه و خدا است یکی بعد و حدیث که

قول خدا تعالی إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
حکایت آن حدیث وایشانرا در آن حد سامعیت وجودی مر خطاب کن را و بسبب
آن سماع اهتزاز طولی اما هیچ ازین احوال بسر حد شعور و اشعار نرسد بلکه شوشتری مذکور
برین قدر صبر نکرده بر کسانیکه عبارات شیخ را رد کرده اند تشنیع نموده چنانچه شهاب جالسی
هم گواه بران است و رسالهٔ ملا محمد تقی مجلسی و آنچه شوشتری جابجا گفته دلالت
بران دارد که صوفیه را از زهاد از ائمه میدانند و خدمت گذاری اینها از ثوابات
اخروی می فهمند و زیارت قبور اینها را تقرب الی الله می پندارند پس تراجم احادیث که
بعبارت جالسی بگوش رسیده از آغاز تا انجام برین جماعت منطبق افتاد اکنون اینها را
تعظیم و توقیر نمودن و بمولانا و سیدنا تعبیر کردن و محبت و اخلاص با اینها داشتن و تقصیات
ایشان را نصب العین ساختن موجب حشر با دشمنان اهلبیت نبوی مثل یزید و شمر خواهد بود
باید انصاف باید کرد و اعتساف را باید گذاشت و از اینجا ثابت شد که مجتهد جالسی
در تصنیف کتاب شهاب ثاقب و طرفداری و سرپرستی این جماعت کوچک ابدال
صوفیه بمصیر خود رفته چه خوش گفت خواجه حافظ لسان الغیب مصرع باد در دکشان
هر که در افتاد بر افتاد سبحان الله بمقتضای الکلام یجر الی الکلام بحث تصوف
پیش آمد و سخن تا باینمقام رسید ازین امور نظر بغرابت و استطراد طی کشح می نمایم
و این بحث را بر مطالع جواب ذوالفقار و رساله که در تحقیق این مقامات نوشته ام
و راه فرار مجتهد جالسی را از جهات سته مسدود گردانیده ام حواله میکنم و بجزو دیگر از هفوات
مجتهد الزامی کشان متوجه میگردانم **قوله** سوم آنکه الخ **اقول** اگر یزید پلید
در زمره خلفا مستلزم آن نیست که او را مستجمع شروط دانسته باشند چنانچه دانستی
تکلیف که خود این علما بعنایت ایزدی تصریح کرده باشند که مراد از خلافت عام
است که حق باشد یا باطل و از جمله آن خلفا یزید پلید است کما سیجیئ انشاء الله تعالی ازینجا
عبارت بدلالت مطابقی معلوم شد که یزید صلاحیت خلافت نداشته و جلال الدین
با وجود شمردن یزید از جمله خلفا از لعن و تکفیر او هرگز دریغ نکرده چنانچه عبارتش

دیده باشی و هی هذه وجی برأسه رضی الله عنه فی طست حتی وضع بین یدی ابن زیاد
قاتله وابن زیاد معه ویزید ایضا وازینجا بر عوام هم عیان شد که تعداد این قسم ظلمه و کفره
بزمره خلفا من حیث السلطنت واجتماع ناس موجب صحت وحقیت خلافت بمعنی
استجماع شروط نیست مخاطب با وجود ادعای ریاست اجتهاد غفلت وجهل سکرینند
و باطراف وجوانب کلام بلکه مقدمات بدیهیه را هم نمی بیند واین مرض را هیچ ازاله نمی
تواند کرد پس دعوی تکذیب علمای اهل حق که او را در خلفا ذکر کرده اند و بر بطلان خلافت
و عدم لیاقتش نص فرموده چه معنی داشته باشد حقیقت همین است که **بیت**
گر از بسیط جهان عقل منعدم گردد ٭ بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم **قوله** وازین عبارت
الخ **اقول** آنچه از عبارت شیخ ثابت میشود اجتماع مردم بر یزید است و تاریخ را
دران ذکر نکرده تا معلوم تواند کرد که این اجتماع قبل از خروج امام حسین علیه السلام بود
یا بعد از آن مفصل باید نوشت واجمال وابهام را باید گذاشت بالجمله غایة ما فی الباب
برمزعوم مجتهد انیست که در شمردن یزید بزمره خلفا بعضی از اهلسنت خطا کرده باشند
و هو لیس بمحل النزاع بل النزاع فی انهم اعتقدوا الحسن سیرته وحقیقة خلافته و هو باطل کما ذکرنا
سابقا مع ان ابن طاوس وشیعته وافراخه وکثیرا من النواصب السود قائلون بحسن سیرة
الملعون المردود وقد ورد النصوص القطعیة من النبی صلی الله علیه وآله وسلم والائمة الهدی
مرة بعد اخری فی لعنه بخصوص اسمه وانه سیقتل علی بن موسی الرضا علیهم السلام بالسم
فاغرقا بر تمامی ادانی واقاصی بعد از شهرت این هفوات بیداد هویدا گردیده که حضرت
مجتهد الزمانی در ابرام استفتای خویش ورد جواب مجیب عاقبت اندیش خیلی باشوش
بمثابه است که هیچ عالمی را چنین خرافت واختلال حواس اتفاق نیفتاده **قوله**
وابو اللیث اه **اقول** وبالله التوفیق در مقام مجتهد قمقام کار بند تدلیس و تلبیس شده
خیانتی عظیم در نقل روا داشته اند برای تفصیل اجمال محصل تمامی عبارت ما قبل وعبارت
مسکوت عنها بعینها تا آخر منقول میشود پس بدانکه فقیه مذکور در آخر کتاب بستان میگوید
که بعد از اختلاف بسیار رای همکس از مهاجرین وانصار بران قرار یافت که ابوبکر صدیق

میشود پس تا دو سال خلافتش امتداد یافت و نام او عبد الله بود و نام پدرش عثمان
و این نام برای او از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عنایت شده و الا در جاهلیت
نام او عبد الکعبه بود تمامی اصاغر و اکابر او را بلفظ خلیفه رسول الله یاد میکردند هرگاه هنگام
اجلش لبریز گشت و عمر فاروق خلیفه شد در زیادت لفظ خلیفه و تجدد اضافت آن در حین
خلافت طول مسافت دانسته لفظ امیر المومنین بمشوره اصحاب کبار برای خود قرار داد
و خلافتش ده سال کشید غلام مغیره بن شعبه که ابو لؤلؤ کنیت او بود عمر فاروق را کشت
ثم ولی عثمان بن عفان وکانت خلافته اثنی عشر سنة فقتله اهل الفتنة ثم ولی علی وکانت
خلافته ست سنین فقتله عبد الرحمن بن ملجم المرادی ثم ولی معاویة بن ابی سفیان وکانت
ولایته عشرین سنة ثم یزید بن معاویة وکانت ولایته ثلث سنین فلما مات یزید بن
معاویة وقعت الفتنة فاهل العراق بایعوا عبد الله بن الزبیر واهل الشام بایعوا مروان
بن الحکم وکانت ولایة مروان مقدار تسعة اشهر ثم ولی عبد الملک بن مروان فبعث
عبد الملک بن مروان الحجاج بن یوسف الی عبد الله بن الزبیر وکان بمکة فحاصره و قتله
وصلبه رحمه الله فصارت الولایة کلها لعبد الملک بن مروان وکانت ولایته عشرین سنین
وکانت غایة الفتوح فی ولایته الی فرغانة فی ایامه ثم الولید بن عبد الملک ثم سلیمان بن
عبد الملک ویروی ثم یزید بن عبد الملک ثم العبد الصالح عمر بن عبد العزیز بن مروان
ثم هشام بن عبد الملک ثم یزید بن الولید ثم ابراهیم بن الولید ثم هشام بن عبد الملک
ثم مروان بن محمد فهولاء کلهم من بنی امیة من وقت معاویة وکان مقامهم بالشام انتهی
بلفظه بر اهل خبرت و ذکا بعد از مطالعه این عبارت هویدا میشود که لفظ فاهل
العراق بایعوا عبد الله بن الزبیر واهل الشام بایعوا مروان بن الحکم تفسیر لفظ فتنه
واقع شده و معنی این عبارت چنانست که هرگاه یزید از جهان درگذشت فتنه واقع
شد یعنی اهل عراق به بیعت عبد الله در آمدند و شامیان دست به بیعت مروان دراز
کردند و دو بادشاه حکمران بعد از یزید بهم رسیدند و هرج و مرج در نفس حکومت
پیدا شد پس مراد از نفی فتنه که مفهوم شد نفی این فتنه خاص است که لفظ فاهل العراق

الخ تفسیر آن واقع شده پس مبهم را ذکر کردن و تفسیر آنرا حذف نمودن برای
آنست که عوام طلبه از دیدن این عبارت متوحش گردند که جور و جفا و ظلم و ستم در خلافت
یزید هرگز بپا نه آید و وقوع نه پوشیده و آنچه بر جناب سید الشهدا و اهل بیت و اصحاب
او گذشت که استغفر الله عین انصاف و عدل و داد بود بلکه فتنه ها و جور و جفا بعد از
یزید بظهور آمد و بعد ذکر تفسیر مذکور هرگز ابهام باقی نمی ماند و اینمعنی فاسد بخیال کسی
متطرق نمیشود بلکه همه کس از اهل دانش و بینش میدانند که فتنه مبهم بود و بر ظلم هم شمول
و عموم داشت چون جمله فاذا العراق الخ ضمیمه کردند معلوم شد که مقصود مصنف بیان
از نفی فتنه در حیات یزید که از عبارتش مفهوم میشود آنست که فتنه اجتماع دو حاکم بعد از
یزید وقوع یافته و در نفس حکومت این فتنه که در وقت واحد بیعت دو کس کرده باشند
و دو بادشاه فراهم آیند وقوع نگرفته و آنچه قبل ازین اتفاق افتاده که کوفیان در عهد
خلافت یزید بیعت مسلم بن عقیل کردند اعتباری ندارد که امتداد زمانه هم بران نگذشت
بلکه اهل کوفه در همان وقت منحرف گردیدند و راه فرار پیش گرفته بخلاف بیعت و خلافت
عبد الله بن زبیر کما ستعرفها ان شاء الله تعالى و لا غبار علیه و عبارتیکه محمد الزمانی از فتح
الباری در قول سابق آورده و بعد ازینهم بفاصله چند جزو با اختلاف الفاظ نقل خواهد
کرد و فقیر را آن محل هنگام تحریر این محل بهم رسید تا مطابقت نقل با اصل اتفاق
میشد نیز مصوب اینمعنی که فقیر برای عبارت فقیه ابو اللیث قرار داده نظر دارد
زیراکه در آن این الفاظ واقع است ثم لما مات یزید اختلفوا ثم لما مات یزید وقع
الاختلاف الى ان اجتمعوا على عبد الملك بن مروان بعد قتل ابن الزبیر ازین عبارت
معلوم شد که آن اختلاف که بعد یزید بهم رسید بعد قتل ابن زبیر باجتماع مردم بر عبد الملك
بن مروان برطرف شده و آن اختلاف نبود مگر اجتماع دو بادشاه در زمان واحد
که فقیه ابو اللیث آنرا بلفظ فتنه تعبیر کرده فلا تغفل **قوله** از عبارت این فقیه ظاهر
میشود الخ **اقول** معلوم نیست که وجه دلالت در مقام حیات مع ذلك اگر مراد شما
ازین تشبیه آنست که عبارت فقیه مذکور دلالت بران میکند که چنانچه خلافت خلفای اربعه

۱۴۵

نزد اهل خلافت راشده و لائق مدح و ستایش است همچنان حکومت معاویه و یزید پلیدش
حاشا که چنین باشد بلکه از عبارت این فقیه خلاف آن بخاطر اهل صفوت و صفا و فطانت
و ذکا متبادر میشود زیرا که درباره اربعه متناسبه لفظ خلافت نوشته چنانکه دانستی و
برای معاویه و یزید و مانند ایشان از بنی امیه لفظ ولایت بمعنی حکومت اطلاق کرده
و از میانه این زمره برای عمر بن عبد العزیز لفظ صالح زیاده کرده پس معلوم شد که حکومت
معاویه و یزید نزد او از باب تغلب و جور بود و از بنی امیه شخصی که ممدوح و خلافتش محمود باشد
عمر بن عبد العزیز است **و اگر مراد** آنست که مدلول عبارتش چنین است که این همه
کسان از خلفای اربعه و بنی امیه فرمان روائی کرده اند و در نفس حکومت برابر بوده اند
گو بعضی از اتقیا و ابرار و بعضی فساق و فجار باشند فلا ریب فیه و این معنی قطع نظر
از آنکه خارج از ما به النزاع است مستلزم هیچ قباحتی نیست زیرا که در افراد انسان
آخر ما به الاشتراک ضروری است نه بینی که در نفس انسانیت صالح و طالح بلکه انبیا و رسل
علیهم السلام و سایر عباد نیز برابر اند و نظر بقیود از لوازم و عوارض حکم همه کس جدا جدا است
بالجمله نقض عبارتش یعنی استعمال لفظ خلافت برای خلفای اربعه متناسبه و از حکم
رانی بنی امیه را بلفظ ولایت تعبیر کردن آخر مبنی بر همین معنی خواهد بود که سمت ذکر
یافته و اگر مقصود او تشبیه اول بودی بایستی که لفظ سابق را بدل نمیکرد و نیز اگر معتقد
حقیقت خلافت معاویه بن ابی سفیان می بود البته تخصیص لفظ صالح عمر بن عبد العزیز را
مخصوص نمیکرد صحیح از این تعبیرات خاص همان مطلب بر می آید که بذهن احقر الناس
تطرق یافته و الحمد لله علی ذلک **من بعد** باید دانست که هرچند منصب فقیر درینجا
مقام منصب موجه و مانع است و احتمالیکه از عبارت فقیه مذکور بر آورده ام صحتش ظاهر
مگر بنا بر دلیلی بر تعیین این معنی از عبارت ایشان ترتیب می توان کرد بیانش آنکه آنچه فقیه
مذکور در حال حضرت عثمان چنانکه دانستی گفته کانت خلافته اثنی عشر سنة فقتله اهل
الفتنة نص است در وقوع فتنه در آخر زمان خلافت ذی النورین پس بعدیت فتنه علی الاتفاق
از مردن یزید صورت نمی بندد لهذا فیما نحن فیه الا امر علی فتنه که نقیض خلافت بهم رسیده

دو حاکم در یک وقت برادریکه خلافت نشستند واقع نشده مگر بعد مردن یزید علیه ما یستحقه
و متوهم نشود که این امر سهل بود بلفتنه تعبیر نموا مگرد چنانچه بعضی از نا واقفان فن را
خلجان میشود زیرا که اجتماع دو کس از پادشاهان فتنه عظیم است برای سول فریقین اما نزد
اهل حق پس صحاح ایشان برآن دلالت میکنند کما لا یخفی علی من طالع روایاتها و قد مر بعضها
فی المنهج الاول و اما نزد شیعه پس در کتاب علل شیخ المشایخ ابن بابویه التصریح واقعست که اجتماع
دو حاکم در وقت واحد چنان است که شریک باری عز و جل پیدا شود و کار خانه زمین و آسمان
برهم کرد معاذ الله من ذلک و این قسم امور بعد ازین درین کتاب ان شاء الله تعالی
مذکور لا تکن من الغافلین **قوله** مصنف صواعق اه **اقول** فیه نظر لفظاً و معنیً
اما لفظاً پس از آنکه مسمای ابن مالکی که استناد قول مذکور باو نموانده شد در هیچ کتابی
از کتب فن رجال و تواریخ علما معلوم نمیشود و تخصیص که این کلمه با او علی سبیل التضعیف
والتردد باو منسوب است قاضی ابو بکر بن العربی المالکی است و از قاموس اللغة
و دیگر کتب معتبره این فن هویدا میگردد که ابن العربی محلی بلام مخصوص بقاضی ابو بکر مالکی
است و بدون لام صاحب فتوحات یعنی محمد بن عبد الله حاتمی طائی اختصاص دارد و علی
ای تقدیر ابن مالکی نام قاضی ابو بکر نیست تا باین لفظ تعبیر ازوی نمایند و هر کسیکه ادنی
مهارتی در کتب لغت و رجال و اسامی علما داشته باشد میداند که لفظ المالکی در عبارت
قاموس و غیره صفت ابو بکر است نه صفت عربی و اگر این همه جعل و اختراع در اسامی
علما سمت جواز داشته باشد و فقط ملاحظه تقلید ایشان بفقیهی از فقهای اربعه
کافی باشد مالکی را ابن المالکی و حنفی را ابن الحنفی و دیگری را ابن الشافعی و قس علی هذا ابن المالکی
و ابن الحنبلی نامند باید که ایشان امامیه را وقت تسمیه و تعیین بلفظ ابن امامی و ابن شیعی
و ابن اثنا عشری و ابن جالسی و نصیرابادی و امثال آن تعبیر نمایند و ازینجاست که در
رساله جدیده یعنی کاشف اللثام گفته ام که خصوص ضعف از وضع مسمی خبر جدید
یعنی موضوع مجهول کردن لفظ ابن مالکی که بنا بر مجتهد بالاتفاق افتاده مخبر از آن است
که بوهم و گمان نویسنده شخصی را ابن مالکی قرار داده اند حالا آنکه کسی از علمای اهل سنت

که قولش مذکور باو منسوب کرده ابن مالکی نیست **اعجوبه از همه آنکه** در وقت
رسیدن رساله ثمرة الخلافه نزد بنده چون نظر بعضی از مستفیدین بر لفظ ابن مالکی که در
رساله مذکوره مانند این رساله چند جا واقع است افتاد بحث و تحقیق این لفظ و معنی
آن شروع کردند روزی در خلال این قیل و قال یکی از طائفه امامیه که لفظ صلحا و زوار
بر هر فردی از ایشان مثل حضاجر اطلاق کرده میشود تشریف آوردند و کلام در تغلیط
مجتهد الزمانی و آنکه از علمای اهل سنت مسمای این اسم کسی بنظر نرسیده بغور و تامل
واصغا فرموده بهم برآمدند و گفتند که این تکذیب و انکار مثل آفتاب بنصف النهار
هویدا و آشکار می شود که شما هنوز دیباچه الفیه نحو هم نخوانده اید هر چند بلحاظ آنمعنی
که این بزرگ بعد اشتیاق تمام قدم رنجه فرموده و فیما بین پس از مزید آرزو مجالست
صوری اتفاق افتاده خود را ضبط کردم لیکن بسبب غلبه حال بی ساخته بر زبان
رفت که ازین جودت ذهن و سرعت انتقال عالی میشود که کر جناب در بار حضرت
اقدس الهی تقدست اسمائه و جل سلطانه هم اعتقاد نسبتش با امام مالک دارند و نعوذ بالله
او را مالکی می پندارند زیرا که در مصرع ثانی بیت اول کتاب مذکور که اشارتی بدان
نموده اند واقع است احمد ربی الله خیر مالک احباب از کثرت قاه قاه بخت دوتا
شدند و موجه مسطور از غایت رنج و ملال و ندامت و انفعال متغیر شد و گفت که
بخدای کریم من این توجیه را از مستفیدان مجتهد الزمانی شنیده بودم و من تلقاء النفس
نگفته ام چون لفظ ابن مالکی بر طبق رساله ثمرة الخلافه درین رساله هم جابجا بر زبان
قلم اجتهاد مآب رفته غالبکه آن زوار و صالح روزگار در وقوع نگفته باشد و نهمه
از افادات مجتهد عالی مقام است که فیض آن از گران تا بگران رسیده ازینجا
شعر فهمی عالم بالا معلوم شد **مناسب** این مقام حکایتیست که یکی از
احباب قدیم بیان کرده بود که شخصی از دهستان روشن علی نام با تنی چند از احبا
کرام نشسته بود و سخن از نظم اوستادان فارسی با اشعار متاخرین مثل حزین نزیل
بنارس میرفت تا آنکه یکی از ایشان مطلع ثبت او بر زبان آورد و گفت یاران چه بینید

که شاعر چه نیکو گفته **بیت** روشن شد از وصال تو شبهای تار ما صبح قیامت
است چراغ مزار ما ۳ روشن علی مذکور از شنیدن آن گره بر ابرو زده و جبین را
پرشکن کرد یکی از اصحاب بر آنچه منتظر شد و تکرار این بیت شروع نمود نامبرده
نهایت بی مزه شد و گفت که قبل از این کلام شما متعلق بشعر و شاعری بود من هم فرا
خور حوصله و استعداد خود از استماع آن منبسط بودم و حظ وافر برمی داشتم اکنون
که نوبت بجدائی و رسوائی من کشیده آه از درد و غم بیدلی خیزد شما را با این همه اخلاق
و مودت که نسبت بمن دارید هیچ زیبد که در زبان فارسی فال بد برائی من زنید و تمام آن
سخن با تعرض و ایهام بهر زبان رانید گرفتم که من از این کوچه نابلدم و کتب فارسی کمتر
خوانده ام مگر این قدر جاهل هم نیستم که معنی بیت خبری نداشته باشم یاران که این
کلام شنیدند بنهایت خندیدند و بسبیل ستم ظریفی باهم اتفاق کرده مطلع مرقوم الصدر
را با آواز بلند می سرائیدند و مخاطب ایشان شیخ مذکور می شد آخر نوبت بدشنام
رسانید یکی از ینها گفتش که اگر تکرار این شعر نظر باز [illegible] است شماست چنانچه در ذهن
شما رسوخ یافته باری بگوئید که معنی آن چیست نامبرده گفت که معنی شعر بظاهر است
این گفت و معنی آن را در هندی بیان کرد تو گرفت که ترجمه آن بفارسی این است
روشن شد از وصال یعنی ای روشن علی تو بی و اصل هندی و از دنیا در گذشتی
شبهای تار ما یعنی شب هنگام ما در تو صبح قیامت است چراغ مزار ما صبح قیامت
چراغ مزار تو افروخته بگریه و نوحه مشغول است یاران از شنیدن این معنی قاه قاه
می خندیدند و اشکهای بی آب بر زمین می غلطیدند انتهی **ظرفه ماجرا آنکه** اکثر ایام
رها با روشن علی مذکور [illegible] بود چه داشتم که شاید این حکایت محمول بر مبالغه باشد
قضا را استاد الیه از سفر مشرقیها باز گشت و بعد زمانی صحبتی بهم رسید از ناقل حکایت ورود روشن
علی مسطور هم در آن زمره بودند با ناقل قصه اشاراتی کردم که اگر شما در بیان حکایت مذکور مبالغه کرده اید
در قصه الی کم و کاست گفته اید بشارالیه گوید که [illegible] [illegible] با تحمله ازین
اشارات [illegible] رضی را [illegible] اجازه [illegible] آخرش این هم گفت که [illegible] من [illegible]

از این بیش عن علی شخصی دیگر بوده باشد که شاعر در قدح او این مضمون نظم کرده است مرا
نمی باید که از استماع آن ریخته شوم و سر که بر رو مالم و براه اندوه و غم روم آیا فقط من دشمن علی
در جهانم و کسی دیگر مسمای این اسم نیست بالجمله توجیه جناب مجتهد الزمانی برای تصحیح لفظ
ابن مالکی به بیت الفصه در غرابت و ظرافت کمتر از این حکایت نمی نماید بهر حال بدولت خدام والا
مقامش عجایب و غرایب شنیده میشود من بعد میگذارم که حضرت مومن جالسی در صوارم از
همین کتاب یعنی شرح قصیده همزیه عبارت مذکور را باین الفاظ نقل میکند که کابر العربی
المالکی و نسخ دیگر که این عبارت دران منقول است مثل بعضی از مجلدات بیاض ابراهیم علیخان
پسر علی مردان خان و معتمد الشیعه و نزهه اثنا عشریه و مانند آن نیز بهمین لفظ کابر گواهی
میدهد و برای همین امر در رساله حدیده مذکوره این عبارت نوشته ام که هر قدر که از نسخ عبارت
این کتاب بنظر بنده رسیده لفظ کابر دران دیده شد چه نسخ جمع نسخه است و نسخه شئی منقول
را میگویند چنانچه در قاموس است و اضافت نسخ بسوی عبارات مانند لجین الماء است
القصه نقل مومن جالسی که لفظ کابر العربی المالکی است نیز خالی از رکاکت نیست زیرا که
قاضی ابوبکر بن العربی را عربی مالکی کسی نمیگوید و عنقریب از نقل عبارت اصل نسخه کتاب
مذکور خواهی دریافت که پدر معنی طلب لفظ ابن را از ابن العربی ساقط کرده و مدار
سو نام آن بزرگ چیست فظهران الوالد والمولود والشاهد والمشهود فی کل واد یهیمان
و فی کل تیه یتیهان **واز عجایب** مغلطه ها که مومن جالسی را بنا بر تقلید یا و
دعوی اجتهاد پیش آمد آنست که قصیده همزیه را بقاضی ابوبکر مالکی مذکور انتساب
نموده حیث قال ابن حجر در شرح قصیده همزیه که از ابی بکر بن العربی است میگوید
که کابر العربی المالکی اه و هنوز او را وقت تصنیف صوارم اطلاعی دست نداد
که آن قصیده از تالیفات شرف الدین بوصیری است نه از تصانیف ابوبکر بن العربی المالکی و بر
تقدیر ظاهر عبارت آن بود که شارح میگفت کابر المصنف فیما نقل عنه حالیا ترجمه صاحب
قصیده همزیه از کلام شارح باید شنید و باید دریافت که او بوصیری است یا قاضی مالکی و
هذه عبارته فی ذلک الکتاب لاریب فیه الشیخ الامام العارف الکامل الهمام المحقق

البليغ شرف الدين ابو عبد الله محمد بن سعيد بن حماد بن محسن عبد الله بن صنهاج بن هلال
الصنهاجي كان احد ابويه من بوصير الصعيد والاخر من دلاص فركبت النسبة فقيل الدلا
ثم اشتهر بالبوصيري قيل ولعلها بلد ابيه فغلبت عليه ولد سنة ثمان وستمائة واخذ عنه
الامام ابوحيان والامام اليعمري ابوالفتح بن سيد الناس ومحقق عصره العز بن جماعة وغيرهم
وتوفي سنة ست او سبع وتسعين وستمائة على ما قاله المقريزي لكن صوب شيخ الاسلام زكريا
انه سنة اربع وتسعين والتوفي سنة احد وثمانين وسبعمائة انتهى بلفظه **و ازینجا**
خطاهای صاحب صوارم روشن شد وکتاب مذکور موجود است ملاحظه نمایند وتغلط نامه
را ببینند که هرگز این قسم الفاظ دران مندرج نیست کاش به بیاض ابراهیمی رجوع میکرد
واز اینجا سید رافت که صاحب قصیده شرف الدین بوصیری است نه ابوبکر بن العربی و نسخه قدیمه
صحیح ترجمه کشمیری که بواسطه بعضی از احبا درین زمان بهم رسیده نیز حاضر است و خود کشمیری
مذکور در مناظره رشید المتکلمین لفظ کابری نویسد چنانچه بر راجعین کتاب غیرت الراشدین و ذو الفقار الیقین
مخفی نخواهد بود اینهمه که گفتیم متعلق بحث و نزاع بود لفظا **اما معنی** پس اگر مدعای مخاطب
از نقل عبارت شرح قصیده همزیه آنست که امام حجة الاسلام ابوحامد غزالی رح بمبالغه تمام سب یزید را
حرام دانسته پس یزید نزد او خلیفه بر حق و مستحق خلافت بوده باشد فهذا باطل زیرا که مراد از نهی
که غزالی بنا بر قول باحتیاط از لعن او بخصوص اسمه منع کرده واو را کافر ندانسته بلکه حکم بالفسق
او نموده چنانچه از کتاب احیاء العلوم واشباه آن واضح است وازین مقدار صحت خلافتش نزد
غزالی ممنوع است فکیف مجدد الزمانی بعد ازین نقل خواهد کرد که نزد شافعیه خلافت فاسق
هرگز درست نیست نه ابتداء ونه انتهاء بالجمله صحت خلافت و استحقاق و اهلیت امامت مطابق
این فیصل برای یزید چیزی دیگر است ومنع از تکفیر ولعن او چیز دیگر ومن یدعی الاستلزام
فهو مطالب بالبینة والبرهان **و اگر مقصود آنست** که ابوبکر مالکی که از علمای
اهل سنت است امام حسین را اصاف الله باغی دانسته پس ضرور است که یزید را خلیفه حقیقی
وامام مطلق اعتقاد کرده باشد گوئیم بعد از تسلیم عقیل که ایراد لفظ نقل بصیغه مجهول
برای تضعیف وتمریض باشد ومعاضد این احتمال است آنچه بعضی از علمای معروف در افادات

از بعض تصانیف قاضی ابوبکر بن العربی المالکی که غایة البیان نام است محصلش نقل فرموده و خلاصه آن در فارسی باین عبارت مؤدی میشود که قاضی مذکور در احوال یزید روایات مختلفه آورده و کلمه قتل بسیف جده بر روایات و مقالات متقشفین که دلالت بر ثبوت خلافت یزید و بغاوت امام حسین معاذ الله دارد گفته من بعد رجوع امام حسین نقل کرده و فرموده که هرگاه حال برگشتگی کوفیان و شهادت مسلم و هانی بر آنجناب متحقق شد خواست که بمدینه مشرفه برگردد و ترک قتال نماید لشکریان ابن زیاد براو هجوم کردند و از شدائد ظلم و عناد از چهار سو بر آنجناب ریختند تا آنکه امام حسین را با تمامی عشیرت و اهلبیت و رفقالش بانواع بیداد و ستم شهید کردند و بر این آنجناب در شهدا و قتلاء فی سبیل الله داخل است پس معلوم شد که مذهبیا و بغاوت امام حسین نیست بلکه گفتگو بر روایات مؤده یعنی شهادت امام حسین بر روایات ثابته است نه بر مقالات متقشفین که راه تعصب می پیمایند وقرب انتهی است آنچه بعضی از اکابر محدثین فرموده اند که شیخ ابوبکر مذکور قصه مسطوره را از سبیل جزم و یقین نه آورده و هرگاه بجای خود ثابت گشته که شیخ از علمای اهلسنت بوده پس چگونه باور توان کرد که چنین قصه مخترعه را که تعلق بامامی نماید ثقه خواهد نمود که نزد تمامی اهل حق باطل و مجعول باشد و هو طاهر جدا اهل کادان یکون من البدیهیات الاولیه

بالجمله از نقل مذکور که در شرح قصیده همزیه بصیغه مجهول وارد است ثبوت حقیت خلافت و امامت یزید و بطلان شهادت امام حسین نزد قاضی ابوبکر نیز باثبات نمیرسد و بر فرض و تقدیر گرفتیم که یکی از علمای اهلسنت کثرهم الله تعالی فی الامة که اگر در هر طبقه بتعداد ایشان قصد کنی از جمیع خواص و عوام فرق اسلامیه زیاده تر باشند در باب امام حسین رضی الله عنه چنین گفته باشد با وجود شذوذ و مرد و دبودن این قول طعن و تشنیع بملاحظه آن بعلمای کرام نمودن و از نتائج خوش فهمی این شبهه را از اصول اصلیه اهل حق بکمال تکلفات و تصنعات منطبق فرمودن در چه مرتبه از خرافت است من بعد گذارش است که بر تقدیر بودن لفظ سکا بر چنانچه از نقل کشمیری و جانسی و مانند ایشان هویدا است صریح از عنوان کلام تو تشنیع بر قول مذکور که منسوب بسوی قاضی مسطور است شروع کرده اند زیرا که مکابره عبارت از انکار امریست که بدلیل و برهان به ثبوت رسد پس معلوم شد که نزد اهلسنت

شهادت امام حسین مجردی ثابت است که منکران مکابر و منکر بدیهیات اولیه است
کما صرح به فی تنبیه السفیه رد صوارم الجائسی بار شارح موصوف برین قدر قناعت
نورزیده لفظ ما یقشعر منه الجلود را بدان ضمیمه ساخته یعنی از قاضی نقل کرده با وصف
بطلانش از شنیدن و نقل نمودنش موی بر تن می خیزد باز وقت بیان معنی جمله
منقول لفظ بحسب اعتقاده الباطل افزوده باز ازین تشنیعات راضی نشده واکتفا
بران نورزیده بر وضیح تعاقب کلام قبیح نموده پس معلوم شد که بدفعات کلام منقول
را مردود کرده اند و بر تقدیر لفظ کابن بجای کابر که در نسخه حاضره مرقوم است و
سرعت عبارتها دو بار برد و قدح آن متوجه گشته وعلی ای حال شارح چندان
متعاقب این قول رفته که از بیخ و بنیادش هم صراحةً و هم اشارةً و هم دلالةً و هم
عبارةً مستاصل نموده حالا عبارت شارح که شرح خویش را المنح المکیة فی شرح
الهمزیة نامش نهاده در ذیل شرح این بیت — من شهیدین لیس ینسینی الطف
مصابیهما ولا کربلاء — باید شنید فان یزید بلغ من قبائح الفسق والاخلال عن التقوی
مبلغا لا یستکثر علیه صدور تلک القبائح منه قال احمد بن حنبل رضی الله عنه بکفره و
ناهیک به ورعا وعلما یقتضیان بانه لم یقل ذلک الا لقضایا وقعت منه صریحة فی ذلک
ثبت عنده وان لم تثبت عند غیره کالغزالی فانه اطال فی رد کثیر مما نسب الیه کقتل
الحسین رضی الله عنه فقال لم یثبت من طریق صحیح انه قتله ولا امر بقتله ثم بالغ فی
تحریم سبه ولعنه وکابن العربی المالکی فانه نقل عنه ما یقشعر منه الجلد قال انه لم یقتل
یزید الحسین الا بسیف جده ای بحسب اعتقاده الباطل انه الخلیفة والحسین باغ علیه
والبیعة سبقت لیزید ویکفی فیها بعض اهل الحل والعقد وبیعته کذلک لان کثیرین اقدموا علیها
مختارین لها هذا مع عدم النظر الی استخلاف ابیه له اما مع النظر لذلک فلا یشترط موافقة
احد من اهل الحل والعقد علی ذلک ویرد بان هذا انما هو بعد استقرار الاحکام وانعقاد
الاجماع علی تحریم الخروج علی الامام الجائر اما قبل ذلک فکان الامر منوطا بالاجتهاد واجتهاد
الحسین رضی الله عنه یقتضی جواز وجوب الخروج علی یزید لجوره وقبائحه التی تصم عنها الاذان فهو [illegible]

الحسین رضی الله عنه محق بالنسبة لما عنده و لاسیما رای احمد من کفره الی آخره بعد از
عبور برین عبارت و غور و فکر در معانی و قیود آن چنانکه دانستی مرتبه اطمینان قلب
بحصول انجامید و بر هر یکی از خواص و عوام متیقن گردید که مقصود مخاطب از اسقاط
لفظ ما یقتصر منه الجلد و حذف قید بسبب اعتقاده الباطل در تفسیر کلام قاضی
مذکور و عدم ایراد عبارتیکه متعلق بردّ کلام اوست فریب عوام است تا بدانند که چنانچه
مذهب تکفیر و تفسیق یزید از محققین اهلسنت منقولست همچنین مذهب اثبات خلافت
یزید و ابطال شهادت امام حسین بلا نکیر و باتم تفصیل و اکمل بسط دریافت شد
که این همه از باب فریب و کول است که از مجتهد جالسی مخدوم الفحول او را بوراثت
رسیده **آمدم بر آنکه** نسخه کابر برطبق نقل مذکور بر کدام توجیه موجه است و من حیث
المعنی صحیح تواند شد یا نه جوابش آنکه بعضی از اذکیاء که دعوی صحت کابن و تغلیط
کابر میکنند و می پندارند که هیچ محلی برای درستی آن ممکن نیست کمال شان یکی اینست
که واو برای عطف است و عطف کابر بر ما قبل صحیح نمیشود و هذا البعد التسلیم الیهم کما
تری زیرا که مدعین این نسخه و ناقلین آن کی گفته اند که واو برای عطف است تا این
بزرگان گویند که عطف صحیح نیست بلکه محتمل است که واو نزد آنها برای استیناف و
اعتراض باشد گویا بعد ذکر مذهب احمد که تکفیر یزید است و مذهب ابو حامد غزالی
که منع لعن یزید با وجود تفسیق اوست کسی میگفت که درینجا مذهبی دیگر است در رای
این که در کتاب امام حسین معاذ الله حقیت خلافت یزید است پس شارح باختیار اسلوب
جدید جواب داد که آن مکابره محض و خلاف اهلسنت است که منکران موی بر تن میخیزد و آن
منسوب با بوبکر مالکی است و محصلش بنابرین نسبت چنین و چنان است و از آغاز تا انجام
مردود است **و کمال دوم آنکه** اگر لفظ کابر می بود بایستیکه مفسرش را نیز
ذکر میکردند و میگفتند که کابر الفلانی فلانا و ابهام مغلطه بیش نیست زیرا که اهل مناظره
و کلام که این لفظ در کلمات شان دائر است بهمین عنوان ذکر میکنند و فقیر را بعد از
تتبع عبارات این بزرگان از قدما و متاخرین بیاد نمی آید که ایشان لفظ مذکور را بطرز

تقریر متوهمین ذکر کرده باشند نه بینی که ابو القاسم تا غیبتی برادر رضی که نزد امامیه علم
الهدی شهرت یافته در کتاب شافی که بجواب مغنی نوشته در بحث آیت کریمه یا ایها
الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه که صاحب مغنی بحق حضرت صدیق آورده
میگوید فان قال دلیل علی انها فی ابی بکر واصحابه قول اهل التفسیر قیل له او کل اهل
التفسیر قال ذلک فان قال نعم کابر انتهی بلفظه شیخ رئیس یعنی حسین بن علی بن سینا
که ریاست حکمت بسوی او منتهی میشود وکتابی در چند مجلد در تحقیق لغت و محاورات عرب
هم نوشته چنانچه از تواریخ حکما توان یافت لفظ کابر را بهمان وتیره مستعمل کرده که
چنانچه از شافی سید مرتضی نقلش گذشته وعبارت شیخ رئیس مصنف شفا قبل
ازین در منهج اول دیده حاجتی باعاده نیست **بالجمله** چون متعصب موجه متعصب نا شایسته
ومتعصب میکند دعوی تقلید از نسخه ثانیه میکند متعصب استدلال است وقد تقرر ان المانع
یکفیه الاحتمال والمستدل لا یکفیه الاحتمال لیس تغلیط بخیالات واوهام نه کار
علمای اعلام است **لیس تعر** بر متعصبان دانشور وعقلای دین پرور مختفی نبوده اند بود
که این بنده هیچمدان او در تحریک کلامیه وبحث ونظر در اقوال امامیه از خطا های لفظیه
من حیث هی گفتگو نمیباشد فانه علی ما صرح به العلماء موافقین او مخالفین لیس من دأب المتعلمین
واز ینجاست که بعضی از متکلمین او مسئله سله تعلیما از تخطئه من حالسی واظهار لغزشها کی
او که بنده در نقلش اعلام نمودم غض بصر کرده واز خاطر عنان نموده لکن چون اینمقام خالی
از حکایات عجیبه ومرویات غریبه نبود بسیاری از اغراض معنویه هم بآن تعلق داشت چنانچه در
تضاعیف کلام اشارتی بدان نموده شد بایراد این قسم تخطئه ها جسارت نمودم **مصرع**
والعذر عند کرام الناس مقبول **قوله** اکابر اهل سنت الخ **اقول** باید دانست
که احباب کرام که در ثقات انبا حق فی نیست اصل رساله مجتهد را که هنوز منتشر است تمام نموده
در اینجا بخط خویش کاتبی علی [illegible] تصحیح سفر مود نزد بنده میفرستاد چون بمقام نوبت
قدح رسید والتحقیق شد که مجتهد الزمانی علامه دورانی را در وجود وعدم ولاء وفهم ایمان
تامل نیست از قرینه [illegible] احتیاط بعدازین [illegible] از جاهای دیگر که در ینجا اشارتی

بدان رفته تا از طلبیدم وطلبه و علمای متشیعین هم نزد فقیر احرار این رساله درین وقت
ارسال داشتند و گفتند که برین نقول ما را اعتماد کلی است الغرض قریب ده رساله جمع نموده بهریک
مراجعت کردم همین عبارت از رسایل بر آمد که اکابر اهلسنت داده چون شبهه غلط کاتب و طغیان قلم
درمیان نیست اکنون میگویم و برای تفصیل این اجمال می پویم که بنده بگناه شرمنده منکر استحقاق یزید
و مانع ثبوت حقیت خلافت او هستم پس برای دفع این انکار جناب مخاطب سرآمد عقلای روزگار
عبارت علمای اهلسنت را که بزعم او دال بر حقیت خلافت یزید بود از تاریخ الخلفا و شرح قصیده
همزیه و بستان فقیه ابواللیث و مانند او نقل نموده اکنون فذلکه کلام و نتیجه عبارات علمای
اسلام بزعم او باین نهج می باید که علمای اهلسنت را استحقاق یزید معلوم باشد و فاضل مجیب انکار را نماید
فی الجمله چون در تحریر جواب رساله بصارة العین عین بصارتش مفقود گردیده است درین امور
ظاهره هم مغلطه ها اورا رو میدهد یا آنکه قادر توانا امثال این الفاظ بر زبانش جاری مینماید
تا عقلا متنبه شوند و بدانند که هرچند این مجتهد برای اثبات عدالت و حقیت خلافت یزید کوشش
بلیغ نماید و زمین را با آسمان دوزد و پیچ و تاب خورده دل خود را برای امامت آن لعین بسوزد آخر همان
عدم استحقاق که اهلسنت درباره او معتقد اند از زبانش برمی آید چون اصلاح کلام را دانستی
اکنون معنی عبارت مزبوره بر طبق تحریر مجتهد نحریر بشنو که ای مجیب این طرفه تماشاست که
ترا استحقاق یزید برای خلافت معلوم شود و اکابر علمای مذهب ترا معلوم نباشد یعنی تو بخلافت
یزید قایل باشی و علمای تو نباشند و هذا من مزید الخرافة کاد ان یضحک علیه الثکلی فضلا عن العلما
و العقلاء و عجب است که این مضمون را در جا دیگر چنانکه خواهی دانست بتکرار تمام خود گفت
لا حول و لا قوة الا بالله **قوله** چنانچه بیعت عبدالله بن عمر الخ **اقول** قبل ازین خود گفته
که اقرار العقلا علی انفسهم مقبول پس باقرارش ثابت شد که آنچه در اصل استفتا
برای ثبوت خلافت یزید به بیعت عبدالله بن عمر تشبث نموده محض رایگان و بیکار است
و نه تنها از فایده بحال او نمیرساند بلکه اگر است بررسی مضرت شدید برای او دارد.
زیرا که دلالت بران میکند که مستفتی را هنوز خبری نیست که بیعت عبدالله بن عمر بطوریکه
ساخته است از شهادت امام حسین پس تشبث به بیعت عبدالله بن عمر برای امامت یزید نمودن و آنرا

مبطل شهادت آنجناب دانستن دلیل جهل او خواهد بود **باقی ماند آنکه** بیعت جناب سید
معلول علت تهدید باحراق بود و ازین بیعت فائده بحال اهلسنت عاید نمیشود چه البته قبل
ازین بتفصیل تمام گذشته فلا تکن من الغافلین **قوله** و این جواب بطریق تنزل الخ
اقول ازین عبارت معلوم میشود که مفید نبودن بیعت عبد الله بن عمر برای حضرت مجتهد
الزمانی بر همین تقدیر تنزل است و لیکن عبد الله مذکور خوفاً و صیانةً ببیعت یزید در آمد ولی
آنکه هوشمندان چه بر بلکه همه برنا و پیر نیک میدانند که بر هر تقدیر بیعت مذکور هیچ فائده
بحال او نتواند رسانید زیرا که اگر مثل شریک الباری معاذ الله اگر فرض کنیم که بیعت عبد الله
بن عمر نظر باستحقاق و اهلیت یزید بود باز هم مفید برای مستفتی نیست چه این بیعت نخواهد
بود مگر بعد از خروج امام حسین بر یزید چنانچه خودش در ثمرة الخلافت اشعار کرده پس
بر زعم مجتهد الزمانی زیاده برین نیست که خلافت یزید بعد شهادت امام حسین ثابت
باشد و برین تقدیر شهادت امام حسین را مضرتی چیست هر چند این مضمون مکرر گفته میشود
جناب مجتهد الزمانی هنوز متنبه و هشیار و متنبه و بیدار نمیشوند آری کسیکه در پیرانه سر عشق
جوانان بسر دارد و شب و روز خود را بصحبت طائفهٔ ناقصات عقل و دین بسر برد از وی
توقع انتباه باقی نیست شیخ شیراز چه نیکو گفته **بیت** مست بیدار گردد نیم شب
مست ساقی روز محشر بامداد **قوله** حالانکه خلیفه پنجم الخ **اقول** معدودی از
چندین وجه نخستین آنکه در وصایای معاویه و مقالات او که وقت اخیر گفته بود
ارباب تواریخ نقل میکنند اینهم روایت کرده اند که من برای تو مردم را بهزار کوشش
و کشش مسخر گردانیدم مگر چهار کس که عبد الله بن عمر از جملهٔ آنهاست هرگز با تو بیعت نخواهند
کرد و درین مقام بنده را حاجتی بدان باقی نمانده که این مدعا را از کتب دیگر اثبات نمایم
زیرا که آنچه از منهاج قبل ازین نقل کرده ام دلالت قطعی بران دارد که این اربعه متفقه
باعتقاد معاویه زنهار بیعت نخواهند کرد و این روایت بلا ریب مخالف خیال مجتهد
الزمانی است و اگر روایتی دیگر مطلوب باشد بتاریخ اعثم کوفی که بتصریح علمای اهلسنت
و منهم العلامة الدهلوی مذهب شیعه داشت رجوع باید کرد که صراحةً ازان بر می آید که

معاویة بن ابی سفیان یزید را از تعرض سکنهٔ حرمین زجر شدید نموده بود و مورخ
مذکور بدین معنی هم تصریح کرده که او خلاف وصیت پدر خود بعمل آورده فلا تغفل **دوم**
آنکه اگر این وصیت بمنطوقها دلیل باشد بر آنکه وقت مدارا عبدالله بن عمر بیعت
و اطاعت یزید خواهد کرد پس بمفهومها در مقام دلالت خاص میکند بر آنکه در وقت
سلب مدارا اطاعت و بیعت نخواهد کرد و قبل ازین از کتب شیعه نوشته شد که یزید بمجرد جلوس
بر سریر حکومت سرهای این بزرگان چهارگانه از حاکم مدینه طلبیده بود بتقدیر یکه سر از بیعت
باز زنند و تن باطاعت در ندهند و قد تقرر انه اذا فات الشرط فات المشروط پس میباید
که عدم بیعت عبدالله بن عمر ازین وصیت ثابت کرد و نتیجه انتفای مدار است هجرت عبدالله بن
عمر بسوی مکه معظمه و انزوای او مدت دراز در حرم بیت الله زاد الله کرمه و تعظیما
سوم آنکه این همه از ظنون و خیالات معاویه بوده چه ضرور که تمامش مطابق
نفس الامر بر آید هرگاه یقین جناب امیر که جناب فاطمه زهرا رضی الله عنها قسم در وقوع خورده
بر آنکه خبری نخورده خلاف واقع بر آمد کما مر تفصیله فما ظنک بظنون معاویه و خیالاته
و در کتب فرقه مذکور و مروی است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که همیشه جبرئیل
علیه السلام در باب مسواک وصیت میکرد تا آنکه گمان بردم که اکنون حکم بوجوب آن
صادر خواهد یافت یا دندانهای من خواهند ریخت و حال آنکه این فرمان زیور امضا
نپذیرفت و سنیت مسواک بوجوب مبدل نگشت و ایضا ارشاد شده که در باره همسایه
با همسایه چندان تاکید یوما فیوما میرفت که پنداشتم که اکنون حکم میراث برای او نزول
اجلال خواهد کرد و از روایات متواتره بر هر کس پیدا و هویدا است که اینچنین اتفاق
نیفتاده و ایضا بکتب امامیه بمطالعه فقیر در آمده که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که پیوسته روح الامین برعایت زن تحریض میکرد چندانکه بذهن من راسخ شد که طلاق
دادن لایق نیست و در باره بندگان نیز تاکید باقصی الغایت میرسید حتی که مظنون شد
که شاید میعادی برای بندگی معین گردد که چون بانقضا رسد خود بخود آزاد شوند و اگر کسی از
امامیه منکر این شواهد شود بگو که بکتاب من لا یحضره الفقیه صدوق و رسائل ابن بابویه رجوع کند و اگر

مشکل افتد بجواب باب پنجم الهیات از تحفه اثنا عشریه که مرزا محمد کشمیری نوشته مرآت
باید کرد وانقسیم احادیث خارج از احصاءات پس اگر ظن بمعنی یقین است چنانچه شواهد آن
در قرآن مجید موجود اعتراض وو بالا میشود والا اصل بدعای فقیر که قلع تقریر معترض است
بجای خود حاصل **چهارم** آنکه معنی اطاعت آنست که با وصفیکه امر مخاطب یعنی یزید شقی
باقدام معصیت بر عبداللہ بن عمر صادر نخواهد شد امتثال خواهد کرد وازین اطاعت حصول
اعتقاد حقیت خلافت آن پلید ممنوع کیف وقد مران حصول الاعتقاد باستحقاق یزید الپلید
للخلافة مع ان الاعتقاد امر بعید سهل فضلا عن تعلق امره کما قال الشریف التمانیتی وهو علم الهدی عنده
وغیره من علماء الفریقین مصرحین بتکفیر عبداللہ بن عمر بحیث لا یتصور المرتبه علیه اجتماع الضدین
واثبات النقیضین فتذکر ولا تکن من الغافلین **قوله** این عبارت مصداق المعنی فی بطن
الشاعر **اقول** چه خوش فرموده اند جناب مجتهد فانی که یکی از دانه فروشان یگان قلیل البضا
ه واین افاده جدیده هم در رسم فرومایگی داخل است زیرا که با اینهمه طول مدت هنوز جناب
مجتهد را دلیلی بهم نرسیده تا سقم عبارت را اثبات کند و حال آنکه مشتبه قیل و قال مجتهد
عدیم المثال با صوفی صفوت پناه معرفت و طریقت دستگاه مولوی سلامة اللہ که اکنون
در شهر کانپور بسر میبرد رسالة المجتهد الزمان که بنام مرزا محمد فیض آبادی شهرت یافته مشغول می باشند
همین عبارت واقع شده پرسیده بودند که ترجمه این عبارت بطور ترکیب عربی بیان باید کرد
مجتهد صاحب نوشتند که بلد این کوچه نیستم از محرر رساله باید پرسید از طرف مخاطب جواب
آمد که سایل شخصی دیگر است ومن واسطه ارسال رقعه اویم مگر من هم اشتیاق ترجمه آن دارم لیکن
تقیه و خوف بر نگارند باز جناب صوفی بزبان خامه سپردند که بر تقدیر خلل در عبارت مذکور زبان
باعتراض بایستی کشود و درباره صحت و سقم آن طلب شهادت از من چه ضرور پس مجتهد العصر در رقعه
خویش با معانی حرف زدند که غرض سایل از استفسار معنی آن عبارت بطور مزبور آن بود که انقطاع
واخلاق شما دریافت کند من بعد مکاتیب دیگر میانه ایشان دائر شد وسخن از اصطلاحات
میزان تا سیاره آمد هرگز حضرت مجتهد قدر قلیل بران نیافتند که انگشت اعتراض بر عبارت فقیر نهند چنانچه
تفصیل این همه امور در دیباچه این کتاب بوجه بهترین وجوه گذشت فلا حاجة الی الاعاده

بالجمله با وصف تکرار و اصرار صوفی صاحب بر اینمعنی که چیزی از اعتراض عقلا یا نقلا
بر عبارت مذکور باید کرد هیچ اعتراضی و اشکالی از مجتهد و اولیاء او سر انجام نیافت
با زیاد وصف امتداد زمانه در جواب رساله فقیر هم تفصیلی بعمل نیامد پس بعنایت
ایزدی معلوم شد که بر عبارت مرقومه حکم بسقم نمودن خلاف عقل رزین است
و خود را نزد اصحاب دانش و بینش رسوا ساختن و دعوی بداهت که از لفظ
ظاهر و باهر پیداست از عجایب افتاده است ای معاشر شیعه اندک جای انصافست
که آن شخص که او بنا بر سخن سازی خود را واسطه فی الثبوت او فی العروض اثبات کرد
مجتهدیست زید مفروض که او را سائل قرار داد و بر گردنش این بار عظیم نهاد بر تقدیر
تسلیم فرزند اکبر قدوة المجتهدین است که نامش محمد باقر و حال استعدادش
در علوم خصوصا علم کلام بر هر خاص و عام ظاهر چنانچه از محرمان اسرار بعد از تحقیق
بپیشگاه زمین رسیده که جناب مجتهد اگر جواب بصارة العین را تمام کردند بنامش
مشهور خواهند ساخت و بر فرض این توسط دستگیری پسر بر پدر خصوصا در وقت
زبونی و بیچارگی ضروراست باز و ضرورت هم تعلق بدین و مذهب داشت
از ضروریات دنیوی نبود که اهل دین و دانش در پایه اعتبارش نمی نهند
بماند آنکه اثبات ضرورت از کجا میتوانند شد چو البشر انگه بسیار سهل ا
ود کلام مخاطب اول دلیل بر آنست تصویرش آنکه این افاده تازه دلالت بر آن
میکند که عبارت معلوم سقیم است و بر جای خود مقرر است که چون الفاظ معانی را تادیه
نمیشود و ضعف تالیف وقوع می یابد فضلا در فهم آن عبارت متحیر میشوند و تشکیک
تشویش مخاطب مجملا به ثبوت رسید و مفصلا بعد ازین خواهی دانست فقد ثبت
الضرورة بالضرورة و ازینجا اینهم متفطن میرسد که تاویل مخاطب که مقصود سائل
انکشاف حقیقت انصاف و اخلاق شاه صاحب بود سرابی بیش نیست *
من بعد متعجب نماند که این همه اعتراضات را که درینجا اشارتی کرده اند
در رساله جدید از مدتهای بعید رد کرده بودم چنانچه بسیاری از خاصه و عامه د

خویش و بیگانه میدانند که از مدتی طبع رساله جدیده یعنی کاشفة اللثام عن وجه المجتهد الظلام و رساله قدیمه اعنی بصارة العین خار مغیلان در قلب و جگر شیعیان شکسته و سقیمی که در عبارت فلان یعنی بنده ناتوان گمان کرده اند منشای آن با اتمام در رساله مذکوره مستاصل گشته ولیکن مخاطب ما را هنوز از آن اطلاعی نیست این صنعت را تمامی موافق و مخالف کما ینبغی دانسته انگشت تحیر بدندان میگزند لیکن چه کنند که غیر از صبر چاره نتوانند کرد **قوله** معلوم نیست که مجیب را کدام ضرورت داعی شده که بر عبارت فارسیه اکتفا نکرده اظهار عبارت خود در عبارت عربیه نموده **اقول** این تعریضات و تشنیعات در حق مجیب راجع شود که هم چنین مخاطب که تعلق با اعتراض بر عبارت مذکوره دارد بجای خویش باشد و عنقریب بتفصیل تمام میکنیم و باولهٔ قطعیه بثبوت میرسانیم که این قسم تراکیب در قرآن مجید و فرقان حمید موجود است و توجیهاتیکه مفسرین در آن باب ذکر میکنند اکثرش بطریق اولی در عبارت فقیر مجوز است علاوه بطور جدل و الزام میتوان گفت که ضرورتیکه فقیر را از فارسی بعربی برده همان ضرورت است که والد مخاطب را بتصنیف آینه حق نما داعی شد که در بعضی از مقاماتش فارسی را گذاشته بعربی تکلم نموده اند.....
ولقد احسن با قائل **بیت** تو کار زمین را نکو ساختی * که با آسمان نیز پرداختی
چنانچه مجتهد اصفهانی در مقامع حیدریه و بعضی دیگر از رسایل تفصیل و اجمال متکفل بیان این امور شده بلکه از مطالعه کتاب مذکور و رسایل مشار الیها چنان بوضوح میگراید که از فن انشای فارسی هم نابلد محض بوده اند غلط گفتم برین قدر هم قدرت نداشته اند که آیت قرآنی و حدیث خاندانی را هم بلا تحریف و بی زیادت و نقصان ترجمه توانند کرد اعوذ با لله این هم امر عظیم است نقل آیت و حدیث بعنوانی که هرگز کمی و بیشی و تبدیل و نه اسقاط الفاظش اتفاق نیفتد از دست آن بزرگ سرانجام نیافته آیتی و حدیثی نقل کرده اند که برد و غلط مشتمل است و در بعضی از آنها آیتی ترقی فرموده و اگر اغلاط ترجمه را هم ضمیمه آن کردانم در آیتی فقط یا حدیثی تنها بلا اعیا...

هفتاد هفتاد و هشتاد و هشتاد غلط بوقوع آمده بی اختیار از زبان سامعین و ناظرین
این کتاب و مانند آن برمی آید و آه و از سینه سر بر میزند که خود تلفظ املا غلط انشا غلط
این همه مجملا حال کتابی بود که احیانا یکدو سطرش بعبارت عربی نوشته باشند از اینجا
قیاس کن که در کتاب اساس الاصول چه خطاها افتاده باشد **و الحمد لله** که
خدمت این کتاب میرزا محمد اخباری که غالبا اصولیه او را در کاظمین کشتند و اثاث
او را با اکثری از رسایل مولفه او بتاراج بردند بجان و دل نموده که ابحاث لفظیه او
در کتاب معاول العقول فی قلع اساس الاصول هم دیدن دارد و هم شنیدن این
اوراق را چنان نمی بینیم که در هر مقامش تفصیل ایرادات و اشکالات ذکر نمائیم و
هرگاه در رساله اساس الاصول که چند جزو بیش نباشد این خرابیها پیش آمد حالیا مجلد
ضخیم عماد الاسلام را که در جواب امام رازی رضی الله عنه که امام فنون ادبیه و علوم
نقلیه و عقلیه است و عبارتش در بلاغت و فصاحت بمثابتی واقع است که مطالب
دقیقه غامضه را العنوانی در سلک تقریر میکشد که طلبه شرح کافیه بشرط ذهن سلیم
بلا تکلف می توانند فهمید بزعم خود بعد از اختصار عبارتش جمع کرده اند خیال باید نمود
که بر چه اغلاط مشتمل خواهد بود **و المنة لله که خود** قلوب مخلصین مجتهد ثانی
بسیاری از علمای شیعین از ادراک آن بر خوست و دیدهای ایشان از مطالعه
مهملاتش بشک چون اسامی جمیع آنها را نقل کردن درین اوراق مناسب نمی بینیم
و حاجتی هم بذکر بعض آنها نیز بنا بر قیاس اولویت باقی نمانده ولیکن تعرض باظهار نام
فردی از افراد مناسب می بینیم بلکه از جمله مذکورین که بعد از ملاحظه اغلاط لفظیه
صاحب عماد الاسلام و نابلد بودنش بعلوم ادبیه دلهای خود را در برد عجوز بیخ لسته
اند و دستهای خویش را استون زنخ کرده فاضل معاصر صاحب تفسیر منهج الرشاد
اند که اجزای کتاب مسطور را از نسخه نواب احمد علیخان نزد بنده گاهی گاهی ارسال
میدارند و در پرده متهمی کشف مغالطهای او از دست فقیر اند با زهم حضرت مجتهد ثانی
دعوی همه دانی در سر دارند و کسی را از علمای سنی که علامه دهلوی را برابر تلامذه خود

هم می شمارند و در ذوالفقار بعد شنیع بدعوی عدم ربط عبارت مقدس او کردن مسکوت شده‌اند
غلط گفتم نزد تمامی منشیان دهر خود را رسوا میکنند زبانی ثقات مروت و شواهد
آن عنقریب در عبارات مجتهد الزمانی در آغاز مجلد ثانی می آید ان شاء الله تعالی که هر گاه تحفه
اثنا عشریه را در بلاد مشرقیه بقالب طبع ریختند و باطراف عالم و اکناف مساکن بنی آدم
فرستادند امامیه را از ملاحظه آن شورشها بهم رسید تا آنکه رئیس ملک بنگاله را بر انگیختند
بحدیکه این کتاب را پیش علمای ایران با سلیقی نمایان فرستاد و نوشته بود که حضرات را
بدو چیز تکلیف میدهم یکی آنکه مطالب این کتاب را من المبتدا الی المنتهی اصولاً و فروعاً
برهم زنند و اعتراضات و اشکالات مؤلفش را که بر عقاید اصولیه و فروع فقهیه
امامیه نموده و درین کتاب درج کرده از بیخ و بنیاد بر کنند دوم آنکه در لغزشهای
قلمی و غلطات لسانی او هم حرفها زنند تا افتخار سنیان بر الفاظ و معانی آن هر دو
از هم پاشد و کسی را بعد ازین رد و قدح مجال گفتگو نباشد چون مقدمه دین و مذهب آنها
هذا را اهمها فراهم آیند و بعد از اتفاق کشش و کوشش نمایند علمای ایران و منشیان
بلاغت نشان که در آن زمان بازار افادات گرم داشتند آنچه در جوابش نوشته‌اند
در بعضی از کتب وارد کرده‌ام ملخصش آنکه احتیاج باین همه کتب که مصنف تحفه اثنا
عشریه در رد عقاید و مسائل فروعیه ما ان تعرض نموده دیگر آنکه درباره مهفوات و
تعصبات و تولا و تبرا ایراد کرده درین زمانه متعسر و متعذر است پس تطبیق نقول
با ماخذ و اصول چنانچه باید صورت نمی بندد و اگر اینهم اتفاق افتد کتب اهل سنت
درین بلاد کجاست بعد از رواج مذهب اثنا عشریه درین دیار کتب سنیان؟
آغوش عنقا و الا قیل و قال و بحث و جدال در معانی و مطالب این کتاب کرده
میشد اما امر ثانی پس کسیکه در فن انشا مهارتی داشته باشد و این قسم عبارت
تواند نوشت مجال هر کس نیست که چنین عبارت سلیس بی غبار و کدورت خالی از
تعقید قلمی نماید و از آغاز تا انجام ازین عهده بیک طور بر آید در تهران میرزا علی
اکبر شیرازی که از مدتها مقیم است و مذهب تشیع دارد کاتب الحروف بلا واسطه مدح

عبارتش مو الا بار زبانی او کوشش کرده بلکه مشهور آنست که ورود آن بزرگ در هند وستان بزیارت آنجناب بوده و تقدیر مساعدت نکرده و این قصه بدان ماند که بزرگی طلبای میرزا بیدل از ایران طی مراحل نمود قضارا خبرش داد ند که میرزای مذکور رحلت فرمود گویند که آن مشتاق بر سر تربتش رسید و دیوانش بدست گرفت بخیال اینمعنی که به بیند که از آمدنش صاحب دیوان را ذوقی هست یا نه بسرورق همین مطلع بر آمد **فرد** چه خون جگر در لحد خورده باشم تو بر گور آئی و من مرده باشم **الحاصل** القصه چون مجتهد جالسی عبارت تحفه اثنا عشریه را نامربوط گوید اگر پسر هیچ پدر بمقتضای الولد سر لابیه طریق والد خود را جوید مقام شکوه و شکایت هرگز نخواهد بود **علاوه** اگر تعمق نظر را کار فرمایند و راست پرسند مقام آنست که کلاه گوشه این هیچدان بآفتاب عالمتاب رسد زیرا که در سقم و نامربوطی عبارات و عدم انضباط با جناب علامه دهلوی قدس سره العزیز نسبتی بهم رسانیدم **قوله** و در حقیقت تحریر چنین عبارت اه

اقول مخاطب را از کجا تا بکجا میرسد و عیوب خانگی طائفه خود را نمی بیند چون بطلان هر دو اعتراض او که در باب سقم عبارت بنده بدان تشبث نموده بحول الله و قوته بر دانشوران عالم حالی است چنانچه عنقریب خواهی دانست پس بر تقدیر انصاف باید گفتن که چنین عبارت خالی از تطویل و اطناب معجب اولی الالباب است و باد از عربیت علامه ثانی سعد الدین و مانند او که درین فن مرتبه قصوی داشتند میدهد **اما طعنیکه** بر عربیت امام هم ابو حنیفه نعمان بن ثابت نموده پس ظاهر السقوط است بچند وجه **اول** آنکه سبط ابن جوزی گفته که ثقات ارباب نقل قول ابو حنیفه را او لو رماه بابی قبیس بر طبق مذهب جمهور نحاة مجرف یا نقل کرده اند نه بواو و الف و خلاف این نقل هرچند محکی است لیکن قابل اعتبار نیست و بر تقدیر حاجت بتجشم تحریر جواب از طرف ابو حنیفه رحمة الله علیه نمی افتد و باطل میشود آنچه حضرت مخاطب در ضربت حیدریه دعوی شهرت و دایر بودنش بر السنه جمهور اهل سنت نموده اند زیرا که بتصریح فاضل مذکور خلاف نقل مخاطب از ثقات دریافت شد و معلوم گردید که غیر ثقات این حکایت آورده اند که ابو حنیفه ابو قبیس یا ابا قبیس بالف و واو فرموده پس تا که ز ثقات جمهور این نقل را ثابت نکند دعوی شهرت آن بر السنه جمهور و شیاع و ذیاع آن

چگونه مجتهدین امامیه می‌رسید و جواب علما که قاضی ابن خلکان آورده کما یخفی اشاره
بجانب احتمال دارد که بعد از تسلیم باشد و لا نسلم که حمله لم یکن یعاب بشیء او مسلم
آن باشد که نزد جمهور بقلت عربیت عیبی داشته باشند **دوم آنکه** ناقلین
خطای ابو حنیفه اختلاف دارند پس محمود غزالی معتزلی بتصریح اکابر حنفیه ابو قبیس را
در منخول بواو نقل کرده و قاضی در وفیات الاعیان بالف حکایت نموده فتعارضا
فصار الامر الی النقل الاول الذی اورده الثقات علی ما عرفت انفا و حال
این نقل در اکثری از کتب حنفیه خصوصا کتاب علامه امام شیخ الاسلام رئیس الفضلاء
المحققین رئیس العلماء الراسخین ابو البقاء بهاء الدین است ذکر الامام الحافظ
سبط ابن الجوزی انه اقر اد علی ابی حنیفه و انکار المنقول عنه بابی قبیس کذا قاله
الثقات من ارباب النقل انتهت بعینها و مخفی نماند که مولانا بهاء الدین مذکور
کتاب حافظ فقیه ابو المؤید خوارزمی رحمة الله علیه را مختصر کرده و پانزده مسند
امام اعظم را نام برده و کمال مخالفت ابو حنیفه رحمة الله علیه را با احادیث شریف
با ادلهٔ قطعیه و براهین یقینیه بکمال بسط و تفصیل باطل ساخته و فضایل و کمالات
او را بیش از بیش نقل فرموده و بر همه کس عیان گردانیده که در مجتهدین است
مرحوم با این مقدار جودت ذهن و استقامت عقل و ملکه استنباط کسی را حاصل نیست
سوم آنکه از سه حال خالی نیست که امام ابو حنیفه لفظ مذکور را بواو فرموده
یا با الف یا بیا و اعتراض بر صورت اولی و ثانیه متوجه است و لیکن میگوییم که بر تقدیر
دوم خطای ابو حنیفه ممنوع است و سند منع امور بسیار از انجمله آنکه بعضی از قاریان
لفظ ابی لهب را در تبت یدا ابو لهب بواو خوانده اند و بجای علی بن ابی طالب
ابو طالب و در مقام معویه بن ابی سفیان ابو سفیان گفته اند چنانچه حضرت امام
رازی رضی الله عنه در تفسیر کبیر و قاضی ناصر الدین بیضاوی در اسرار التاویل
و انوار التنزیل و جار الله محشری در تفسیر کشاف آورده اند. **تعداد وه**
از کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب که و ثاقت و اعتماد این نسب

از کتاب السماء و العالم از بحار الانوار مجلسی دریافت میگردد و واضح شده که نزد
بعضی از علما ثابت گشته که حضرت امیر با وجود یکه افصح و ابلغ بوده اند در خاتمهٔ قرآنیکه
خود جمع و تالیف آن کوشیده نوشته بودند که هذا ما کتبه علی بن ابوطالب که بعضی
از دیگر علما انکار آن کرده باشند و بعضی دیگر باین نحو توجیه نموده که صورت کتابت
یا در خط کوفی بصورت واو است بهر حال از تفاسیر مذکوره آنچه ناقلین لفظ ابوطالب
می نویسند از ان بوضوح میگراید که لفظ ابولهب و ابوطالب و ابوسفیان اگرچه کنیت
است ولیکن مانند علم برای اینمردم شده و علم ما امکن از تغیر و تبدیل نزد عرب
محفوظ میماند و مخاطب لوذعی در کتاب ضربت حیدریه شهرت ابوقبیس ادر جهت
رفع سلم داشته بلفظ ابوقبیس که بلاریب معنی کنیت دران مطلوب نیست و حقیقت
و معنی آن هردو درین ماده مفقود چرا علم نباشد و از صدمه تغیر و تبدیل محفوظ نماند
که درین باب ضرب المثل است حالبا باقی نماند مگر حالت نصب یعنی ابا قبیس
بالف و جواب آنکه نحو باید در اعراب اسما سته علی ما حققه شارح اللباب اختلاف
است جمهور برانند که در رفع واو و در نصب الف و در جر یا می باید و نزد بعضی
اعراب این اسما مثل لفظ عصاست در همه حال و این مذهب را در کتب دیگر نیز آورده
اند و ستعرف شاهده انشاء الله تعالی **چهارم آنکه** نقل جناب مخاطب خالی
از خیانت نیست زیرا که از اکتفا نمودن بر قدر مذکور از کلام قاضی ابن خلکان چنان
حالی میشود که قاضی مذکور این اعتراض را مسلم داشته و هرگز جوابی از ان نقل
نفرموده و حالانکه چنین نیست اهل تتبع نیک میدانند که قاضی بعد از عبارت منقول
میفرماید و قد اعتذروا عن ابی حنیفة بانه قال ذلک علی لغة من یقول ان الکلمات
الستة المعربة بالحروف وهی ابوه و اخوه و فوه و هنوه و حموه و ذومال اعرابها
یکون فی الاحوال الثلث بالالف وانشد و اعلی ذلک ان اباها و ابا اباها
قد بلغا فی المجد غایتاها و هی لغة الکوفیین و ابوحنیفة من اهل الکوفة فهی لغته والله اعلم
پس این جواب را گذاشتن و فقط بر ایراد اول اکتفا ساختن اگر خیانت نیست باری

کدام چیز است **پنجم آنکه** ازین نقل همین قدر ثابت شد که وقتی ابوحنیفه را
این اتفاق رو داد و ازین اتفاق قلت عربیت ایشان از کجا لازم می آید الا اینکه
قلت لسانی و لغزش زبانی مستلزم آن باشد که هیچ فصیحی و بلیغی در عالم موجود نباشد
بسا کسی از بلغا و عرب عربا باشند که در انشاء عبارت و نظم اشعار با قدام تعقید لفظی
و معنوی اقدام شان لغزیده مع هذا از مرتبه شان هیچ نکاهیده انصاف فرمایند
که فرزدق شاعر که در شعرای عرب کلام او مسلم الثبوت است درین بیت چه قدر
تعقید را مصدر شده **فرد** وما مثله فی الناس الا مملکا ابو امه حی ابوه یقاربه
که اگر کسی را از علما که حل معنی این بیت را در مطول و مختصر و مانند آن زنهار ندیده
باشد بپرسند که بعد از غوص بگو که معنی بیت چیست غالبا که برین تقدیر هم سخت مشوش
و مشوش گردد و از عهده بیان آن بر نیاید پس اگر ابوحنیفه را همچنین اتفاق رو داده
چرا باعث قلت عربیت خواهد بود و این جواب وقتی است که لفظ مذکور را در صورت
رفع و نصب بر قانت حمل کنیم **بار خدایا** مگر چون ابوحنیفه بمقتضای عبارت
مذکوره نسبی نداشت این امر اتفاقی را بطریق مبالغه در عیب او شمرند چنانچه مروی است
که صاحب سلسله بزرگی را از اهل خانقاه بتجویز پیر طریقت همراه گرفت گویند که
چند سال بخدمتش بود و ضروریات معاش و حادره را در سفر مهیا میکرد و از کاهی
کردن غایت مجتنب بود روزی پرسید که چون امروز بر کشتی سوار خواهی
کشکول را همراه بردم یا نه بعد ازین به پیر خود مکتوبی نوشت و دران مکتوب یاد کرد
که خادمی که برفاقت من سپردی مردی معتقد و ذاکر و شاغل و صاحب نسبت است
مگر اندک فضول دارد **و مولانا** ابو البقای مذکور در بعضی از جوابات چنین
افاده میفرماید که اگر کسی را تبحر و مهارت امام اعظم در نحو منظور افتد موازنه علم
امام با ائمه دیگر ملحوظ گردد باید که بمسایل ایمان از کتاب جامع کبیر که امام محمد شیبانی
مولف اوست رجوع کند آنوقت قطعا و یقینا تبحر آنجناب در علم اعراب او را بحصول
خواهد انجامید و به بداهت اولیه خواهد دانست که امام محمد ازین بحر زخار نا پیدا کنار

نحو

چند قطره اعتراف کرده و برین مسایل ایمان از کتاب مذکور که بدقایق علم نحو تعلق
دارد ائمه این فن مانند ابن جنی و قاضی ابوسعید السیرافی و ابوعلی الفارسی شروح
نوشته اند وکافه اجمعین به توقل و تبحر ابوحنیفه در علم نحو و درجه علیا و نهایت قصوی
گواهی داده اند و از بیجا پی توان برد که خطیب عراقی که این مطاعن امام اعظم از دست
زیبها رسایل ایمان را وآنچه بنکات علم اعراب تعلق دارد ندیده و بر چیزی از آن
واقف نگشته زیرا که اگر مطلع میشد با وصف غلبه هوای نفس هم هرگز جرأت
برین قسم اعتراضات نمیکرد که مکابره از شان عالم نیست بلی جاهل لبیب نادانی
جسارت می کند پس معلوم شد که خطیب کریه الصوت از جهت عدم اطلاع مرتکب
این هفوات گردیده و چه خوش کرد سلطان فاضل بادشاه معظم عیسی بن ملک
عادل ابوبکر بن ایوب فرمان روای شام قدس الله روحه که در کتاب مستقل
مطاعن خطیب را که تعلق با بوحنیفه داشت رد کرده و داد تحقیق داده جزاه الله
عن الاسلام خیرا انتهی محصوله **بعد از آنکه** حاصل کلام مولانای مذکور
دانستی آنچه مجتهد در حضرت حیدریه بجواب این مقدمه یک دو سطر بعبارت عربی نوشته
دکار فرمائی بر خود بسته و اجمال مخل بکار برده و باصل این مدعا نرسیده قابل
آن نباشد که کسی از اهل علم بر دان التفاتی کند فکیف که از کتاب عقود الجمان
فی مناقب ابی حنیفة النعمان که علامه محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی الشافعی
مصنف کتاب ضخیم یعنی سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد که در ترجمه او
تنزیل بر توقیه نیز ثبت میکند جزاه الله تعالی باحسن اعماله هم تبحر ابوحنیفه در علوم
عربیه و دیگر فنون نیز بظهور می انجامد و حال کتاب ملک عادل عیسی بن ایوب
نیز بوضوح می پیوندد چنانچه عبارتش بعینها ملحوظ شود **قال بعض من صنف**
فی المناقب کان ابوحنیفة رح اخذ من العلوم باوفر نصیب اما علم الکلام فقد
تقدم انه بلغ فیه مبلغا یشار الیه بالاصابع وناهیک به اذ سلم الیه علم النظر
والقیاس واصابة الرأی حتی قالوا فیه ابوحنیفة امام اهل الرأی واما علم الادب

والنحو تبلغ فيه الغايات و لا الفقات ... ما قاله بعض اعدائه فقد ذكر الملك
المعظم عيسى بن ايوب في الرد عليه من المسائل الفقهية التي بنى ابو حنيفة اقواله
فيها على علوم العربية لو وقفت عليه لرايت العجب العجاب من تمكنه في هذا العلم
وحسن استنباطه واما الشعر فقد رووا عنه من نظمه اشياء عظيمة قلت وسياتي
جملة منها في باب حكمه واما القراءات فقد افردوا تاليف قرات انفرد بها ورووها
عنه بالاسانيد وهي مذكورة مشهورة في كتب التفاسير وغيرها وممن افردها ابو القاسم
الزمخشري وغيره قلت وسياتي على ذلك في بابه قسنا على من زعم انه كان لا يحفظ
القران وقد صح عنه انه كان يختم في شهر رمضان ستين ختمة قلت وقرا القران كله
في ركعة واحدة كما سياتي في بابه ولابي المويد الموفق بن احمد رح **اشعار**
لابي حنيفة ذي النهى رقرارة ؛ مشهورة مسجوة غراء ؛ عرضت على القراء في ايامه
فتعجبت من حسنها القراء ؛ سودد ابي حنيفة انه ؛ خضعت له القراء والفقهاء
فضائل الصحابة كلهم في علمهم ؛ فضالت الجلالة الخلفاء ؛ سلطان من في الارض من فقهائها
وهم اذا اقواله اصداء ؛ وكان اصداء جمع صدا بالقصر وهو الذي يجيبك بمثل
صوتك في الجبال وغيرها اشارة الى ان الاصل منه نشاء وعنه اخذ لانه كان
كل الفقهاء ومنهم لانهم عيال كما نص عليه الامام الشافعي رحمه الله عليه وحكى
الطحاوي ان خاله المزني كان يديم النظر في كتب الامام ابي حنيفة وكان ذلك
سبب انتقال الطحاوي عن مذهب الامام الشافعي الى مذهب ابي حنيفة كما
روى ذلك ابو يعلى الخليلي في الارشاد واما الحديث فقد قال ابو يوسف
رح ما رايت احدا اعلم بتفسير الحديث من ابي حنيفة وقد علمت انه راى خلائق
من المحدثين وقال ايضا كان ابو حنيفة ابصر بالحديث الصحيح مني وانكر ابن المبارك
على من قال انه ليس يعرف الحديث كما سياتي بيان ذلك في محله وكان رح
بصيرا بعلل الاحاديث وبالتعديل والتجريح مقبول القول في ذلك وروى
ابو عيسى الترمذي في كتاب العلل من جامعه عن الحماني قال سمعت ابا حنيفة يقول

ما رایت اکذب من جابر الجعفی ولا افضل من عطاء بن ابی رباح وروی البیهقی فی المدخل
عن عبد الحمید قال سمعت ابا سعید الصغانی سالت یقول الامام ابا حنیفة ما تقول فی الاخذ
عن الثوری قال اکتب عنه فانه ثقة ما خلا احادیث ابی اسحق عن جابر واحادیث جابر
الجعفی وروی الخطیب عن سفیان بن عیینة قال اول من اقعدنی للحدیث ابو حنیفة ان
هذا اعلم الناس بحدیث عمرو بن دینار واجتمعوا علیّ فحدثتهم فما هیبک من لیستام فی
الحدیث الثوری ومجلس ابن عیینة سیاتی لهذا مزید بیان وانشد ابو المؤید رح

شعر نعمان قد نشر العلوم باسرها ٭ علما مهادری الاطواد ٭ ثم انتهی
منها الی الفقه الذی ٭ قد راح فی الاغوار والانجاد ٭ ثم انتهی من بعده یفتی الوری
حقا رعم سالس الحساد لقد ارتقی فی فقهه فی قلة ٭ ذنب مصاعدها قوی لحاد
فرق الضلال حدوا الیه بطیهم فهداهم ولکل قوم هاد

بعد ازین نصوص قاطعه که از فقهای متبحرین وائمه محدثین درباره اعلمیت ابو حنیفه ومزید انصاف او بعلوم
دینیه منقول افتاد هیچکس را ریبی نماند که قادحین را جز جهل وحسد چیزی دیگر باعث
شده باشد حذایا مگر مراد خطیب مذکور حط رتبه ابو حنیفه وانتقاص او نباشد بقرینه
آنکه در تاریخ خود بسیاری از جلایل او ومناقب او بیاد کرده تا آنکه جمعی از علمای
مناقب امام را ازین کتاب فرا گرفته اند بلکه مقصود او از کلمات قادحه
ایمعنی باشد که ائمه مسلمین بالخصوص امام اعظم با اینهمه درجات رفیعه از السنه
حساد وجهله نجات نیافته اند وازینجاست که آن امور بیشتر از مجهولین واهل
حسد نقل کرده پس چگونه حط رتبه مسلمانی باین کلمات سخیفه متصور باشد
فضلاً بامام ائمه المسلمین چنانچه از کتاب خیرات الحسان فی مناقب ابی
حنیفة النعمان سمت ظهور دارد واینهم ازین کتاب منجلی است که حافظ شمس
الدین ذهبی وحافظ ابو الفضل عسقلانی بتصریح افاده کرده اند که این کلمات
قادحه از جهت عداوت وحسد که کمتر کسی ازان نجات می یابد بروی کار آمده
وحاشا که ابو حنیفه متصف بان باشد انتهی مخصوله امید از سامعین آنکه گمان

تطویل کلام و استیعاب مناقب امام را در تفصیل دخل ندهند که بر قطره از
دریا و ذره از صحرا اکتفا کرده ام و درباره تنزیه ابوحنیفه ازین نقائص اگر کما
ینبغی متوجه شوم کتاب صد جزو مرتب می توانم کرد کما لایخفی علی من تتبع مناقبه
التی کادت من الکثرة ان لاتتناهی **اکنون** بدفع هردو اعتراض ایشان که
اشارتی بدان بکمال اجمال و اهمال نموده اند متوجه میشوم و بر تفصیل عبارت
رساله جدیده مشغول میگردم پس بدانکه شرح اعتراض اول شان آنست که در میان
مبتدا و خبرش مطابقت در کلام عرب می باید یعنی اگر مبتدا مذکر بود خبرش را نیز
مذکر می آرند و اگر مبتدا مؤنث باشد خبر را مؤنث وارد میکنند و این مطابقت
در عبارت مجیب مفقود است زیرا که لفظ الامامة که مؤنث است مبتدا واقع
شده و لفظ موقوف که مذکر است خبر اوست بجواب این اعتراض که زبانی بعضی
از مقلدین حضرت مجتهد بعد رسیدن رساله بصارة العین نزد شان شنیده بودم
در رساله جدیده یعنی کاشفة اللثام عن ملمع المجتهد القمقام این عبارت نوشتم
که معلوم شد که جناب مجتهد الزمان بنا بر جودتیکه در طبع دارند در فهم بعضی از عبارت
رساله مذکوره اعنی مع ان الامامة الخ متحیر شده و باوجود ظهور معنی عبارت
و عدم وقوع تعقید لفظی و معنوی در ان و استعمال لغات اجنبیه در مطاوی
آن صد تشویش بهم رسانیده گاهی بعدم مطابقت مبتدا با خبر لب اعتراض گشاده
و از رحمت الهی که قریب محسنین است بمراحل بعیده پا فراتر نهاده انتهت بعینها
مقصود بنده جناب که عیانست و حاجت به بیان برای اهل فضل و تعلم ندارد
آنکه مثل این ترکیب که مبتدا مؤنث بود و یعنی تا در آخرش باشد و خبرش مذکر وا قع
شود در کتاب آسمانی و خطاب نورانی که منکر صحتش منکر دین اسلام است
موجود است اِنَّ رَحْمَةَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ پس جناب مجتهد که
اعتراض بعدم مطابقت می نمایند بر عبارت من الحقیقت اعتراض می نهند در
این اعتراض بر کلام کبریا می کنند که خاشاک امکان را در بارگاه لم یزلی او گنجایش

غیبت و در واقع بعد این اعتراض بعید از رحمت الٰهی میشوند افسوس و صد هزار افسوس
که با وصف استعداد و زمان هم معنی این عبارت لطیف و کلام سلیس را نمی فهمند
هرگاه بر این امور اطلاع یافتی اکنون بعضے از وجوه اختیار ترکیب مذکور که مبتدا
مونث باشد و خبرش مذکر بر طبق مواعید سابق بشنو که علامه نظام الدین نیشاپوری
در تفسیر خویش و غیر او از شیعه و سنی در غیر آن وجوهی که در باره تذکیر لفظ قریب
و تانیث لفظ رحمت افاده فرموده اند اکثرش در توجیه عبارت بنده بر فهم آن
بزرگان بطریق اولی جاریست **یکی آنکه** تانیث لفظ رحمت لفظی است نه حقیقی
پس در تذکیر خبرش هیچ مضایقه نیست و جریان این توجیه در عبارت فقیر از آنجهة
اولی است که تانیث امامت فقط لفظی است نه حقیقی و مفهوم تانیث برای
مفهوم امامت که بحث دران میرود منافیست و از اینجاست که کسی بامامت زنی
در این امت قایل نشده الا شرذمة من الخوارج خذلهم الله تعالی کما نص علی
ذلک صاحب تبصرة العوام بنابرین نکته دقیق لفظ موقوف که مذکر است در
خبرش آوردم **دوم آنکه** رحمت بمعنی غفران و انعام و ترحم است و سعید بن جبیر
علی ما نقل البغوی فی المعالم فرموده که مراد از رحمت ثواب است پس رجوع وصف
بسوی معنی است نه بجانب لفظ چنانچه حق تعالی در آیت دیگر می فرماید وَإِذَا
حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم
مِّنْهُ و نه فرموده منها زیرا که مراد از قسمت میراث و مال است پس میگوییم که مراد از
امامت نیز وجوب اطاعت شخص و نفاذ امر اوست نیابة از جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و این امر بلا ریب مجرد از تانیث بلکه مخالف آنست **سوم**
بر طبق تقریر تفسیر جلالین و تصریح نحاة کاهست که مضاف از مضاف الیه که ملفوظ
باشد یا مثل ملفوظ تذکیر را اکتساب میکند لفظ رحمت هر چند مونث است و لیکن
از مجاورت لفظ الله گویا مذکر شد پس میگوییم که چون الف و لام الامامة عوض
مضاف الیه است و تقدیر عبارت اینست که ان امامة الرجل بیعة الواحد و الاثنین

موقوف لهذا لفظ امامت بطریق اولی از لفظ رجل که مذکر حقیقی است اکتساب
تذکیر نمود و این بجای خود ثابت است که مقدر با وجودیکه اسم خبر را قایم مقام
نمیتوان مثل ملفوظ ست پس آنقدر که الف و لام قایم مقامش موجود چرا مثل ملفوظ در احکام
نخواهد بود این همه توجیهات در صورتیست که قبول دارم که موقوف خبر مبتدا است
و الامر امیر مسد که مانند بعضی از موجهین آیت مرقومه بگوییم که این صفت لفظ شیء
واقع شده یعنی رحمه الله شیء تربیت پس میتوانم گفتش که موقوف هم وصف شیء است
نه خبر مبتدا و تقدیر کلام اینست که ان الامامه ببیعة الواحد او الاثنین شیء موقوف
اینست حال اعتراض اول که باین عبارت اشاره کرده که بحیثیته از مطالبقت
مبتدا با خبر خبری دارد اما حال اعتراض دوم یعنی نه از ذکر ما یلزم ذکره من
المتعلقات در عبارتش اثری پس اول مطلب این عبارت باید فهمید مقصودش
آنست که لفظ مجرور اعنی ببیعة الواحد متعلق لفظ موقوف نمی تواند شد زیرا که
در صله لفظ وقف علی می باید نه حرف با پس متعلق موقوف را ذکر نکرده و
از این جهت عبارتش سقیم گشته جوابش در رساله جدیده باین عنوان گفته ام که ثانی
صله لفظ موقوف را مقدم فهمیده باجماع عقلا در گرداب مغالطه منهمک گردیده
الخ یعنی اینقدر ندانست که لفظ علی الاجماع مثلا بعد لفظ موقوف که از متعلقاتش
بود از عبارت محذوفست و تقدیر و ترکیب عبارت اینست که مع ان الامامة ببیعة
الواحد او الاثنین موقوف علی الاجماع او عدم التکیر و درین جواب هم تخطیه جناب
مجتهد الزمانی است و هم اشعار بلفظی است که ازین عبارت حذف کرده چنانچه در
جواب اول هم ذکر شده است و هم تعریض و مقصود آنست که اگر یکدو کس بیعت مستحق
خلافت کنند و باقی اهل حل و عقد انکارش نمایند زینهار او خلیفه نتواند شد آری
اگر قبلا از رو سابیعت کردند و دیگران همان روز یا بعد از ان انکارش ننمودند
و به بیعت برداختند او امام است پس امامت به بیعت یکدو کس بمنزله امر موقوف
باید فهمید مثل نکاح صغیر که در بعضی از صور موقوف بر تجویز او بعد از بلوغ است

فقہا در کتب فقہیہ درین مسئلہ بیشتر لفظ موقوف را بدون صلہ ذکر میکنند چنانچہ صاحب
المجتبیٰ علی بن ابی بکر فرغانی در باب خیار الشرط از کتاب البیوع ہدایہ میفرماید
فلو قبضہ المشتری وہلک فی یدہ فی مدۃ الخیار ضمنہ بالقیمۃ لان البیع ینفسخ بالہلاک
لانہ کان موقوفا ولا نفاذ بدون المحل فبقی مقبوضا فی یدہ علی سوم الشراء وفیہ القیمۃ
انتہی ونیز بعد فاصلہ چند سطر افادہ می نماید فان ہلک فی یدہ ہلک بالثمن وکذا اذا
دخلہ عیب بخلاف ما اذا کان الخیار للبائع ووجہ الفرق انہ اذا دخلہ عیب یمتنع الرد
والہلاک لا یعری عن مقدمۃ عیب فیہلک والعقد قد ابرم فیلزمہ الثمن بخلاف ما تقدم لان
دخول العیب لا یمنع الرد حکما لخیار البائع فیہلک والعقد موقوف ومن اشتری امرأۃ
علی انہ بالخیار ثلثۃ ایام لم یفسد النکاح الخ بلفظہ الی غیر ذلک من عباراتہ التی لا تحصی
کثرۃ **وصاحب** فتح القدیر در شرح مسائلیکہ قبل از خیار مذکور است میفرماید
قال الفقیہ ابو اللیث فی شرح الجامع وفی الزیادات البیع موقوف فان علم قبل
ان یفترقا فرضی بہ فالبیع جائز اہ ودر شرح باب الخیار مزبور میگوید بخلاف ما اذا کان
الخیار للبائع فہلک فی ید المشتری لان العیب قبل الہلاک لا یمنع الرد حکما لخیار البائع
فلما لم یمتنع الرد لم یکن العقد مبرما قبل الہلاک ثم لما ہلک ہلک وقد کان العقد موقوفا
حینئذ فلزمہ القیمۃ الی غیر ذلک من العبارات **ودر کتاب** کنز الدقائق
در باب احکام شخصی کہ بعد از اسلام کفر را اختیار ساختہ باشد این عبارت واقع شدہ
ویزول ملک المرتد عن مالہ زوالا موقوفا ودر وقایۃ الروایۃ وشرح آن کہ از فقیہ
عبید اللہ بن مسعود بن تاج الشریعۃ است در باب مذکور چنین مرقوم است ویزول
ملکہ عن مالہ زوالا موقوفا فان اسلم عاد وان مات او قتل او لحق بدار الحرب وحکم
بہ عتق مدبرہ وام ولدہ وحل دین علیہ **ش** فانہ فی حکم المیت فالدین المؤجل
یصیر حالا بموت المدیون وعند الشافعی رح یبقی مالہ موقوفا کما کان وبعد چند سطر
میفرماید اعلم ان النکاح والذبح باطلان اتفاقا والطلاق والاستیلاد صحیحان
اتفاقا والمفاوضۃ موقوفۃ اتفاقا والباقی موقوف عند ابی حنیفۃ رح نافذ عندہما انتہی

واگر ما این سهام بهای هرزه در ایان دوخته نشود تیری دیگر در کیش دارم
و بسوی معاند کینه کیش رها میکنم و آن اینکه علمای امامیه بلکه استاد امام اعظم حنفی
در شرایع در کتاب تجارت گفته و کذا لو باع ما یملک و ما لا یملک مضی بیعه فیما یملک
و کان فیما لا یملک موقوفا و قیل یقسط الثمن بان یقوما جمیعا ثم یقوم احدهما و یرجع
علی البایع بحصته من الثمن اذا لم یجز المالک و لو اراد المشتری رد الجمیع کان له ذلک
انتهی الی غیر ذلک من العبارات التی لا تعد و لا تحصی پس بر طبق اعتراض جناب مجتهد
میتوان گفت که این علما رانه از ذکر ما یلزم ذکره من المتعلقات خبری و نه در کلمات
ایشان از این امور ضروریه اثری می باشد و هل هذا الا الغباوة و العناد **آمدم**
بر اینکه آنچه در رساله جدیده گفته ام با این تقریر مرتبط نمی شود زیرا که خلاصه این اعتراض
آنکه ذکر متعلق لفظ موقوف است مطلقا و جوابیکه در رساله مذکور قلمی شده از آن
معلوم میشود که اعتراض و غلط فهمی مجتهد آنست که متعلق لفظ موقوف لفظ بیت ا
و نفس آنکه از تحریر رساله جدیده تا اتمام جواب رساله قدیمه یعنی العبارة التعیین
فی شهادة الحسین رضی الله عنه مدت دراز است و در آن وقت آنچه از تقریر اعتراض
مجتهد الزمانی نزد سیاح بیدای مجهدانی بواسطه ثقات رسیده بود تعرض بدان
نمودم مطعون بلکه مستیقن است که بر طبق معمول و رسوم خود جناب مجتهد تقریر اعتراض را
بدل کرده باشند ندانی که او لا خود سوال از ترجمه عبارت کردند باز خود را داد اسلام قرار
دارند باز سایل را که مجتهد الزمانی واسطه سوالش کردیده از تحیر و تردد پیش برغم خویش
نیز مری کردند و چنان ظاهر نمودند که مقصود او از سوال مذکور ادراک مبلغ انصاف
شما بصاحب بودند چیز دیگر حالیا حوصله بنده در امد نظر باید داشت که تا مقدور در طلب
و بالسیب مجتهد الزمانی را با اقوال علمای مذهبش که بر آن اطلاع بهم میرسد با سخی
بنگذارم بخلاف مجتهد الزمانی علامه دورانی که معمولش از جهت عدم مقدرت
بر رد کلام بنده بیشتر تغافل و تجاهل است کما عرفت مجملا و ستعرف فی مواضع
مفصلا انشاء الله تعالی **اکنون دلیلی** بر حذف لفظ مذکور مشتمل علی

الا اجماع و عدم النکیر و غیر آن لشنو که نزد اهل سنت و جماعت در باره فعلیت خلافت و امامت شخص در صورت اختیار اتفاق اهل حل و عقد هم باید چنانچه علامه جرجانی در شرح مواقف و غیر او تصریح کرده اند و دعوی اجماع بر خلافت صدیقی نموده پس آنچه از قول این بزرگان دریافت میشود که بیعت یک کس هم کفایت میکند و شخص از ان امام بالفعل میشود مراد شان آنست که در فعلیت امامت انتظار باقی نیست اگر سائر اهل حل و عقد در استحقاق او قدح نکنند و الا بیعت آن شخص مفید نخواهد شد بلی سکوت مردم هم ملحق برضا خواهد بود و ساکتین در زمره شان معدود و محسوب و این امر هرچند نزد سنی اریکه اقبال نباسی علم الهدی شیعه در شافی بعید از دانش باشد لیکن اگر اندکی غوری و امعانی بکار رود عین مقتضای عقل و نقل خواهد انست زیرا که در قرآن مجید مصرح است که وقت انتهز القواعد و مسلمات شرعیه اهل اسلام را باید که ازین مجلس احتراز نمایند و الا حال همه کس یکسان خواهد بود پس با وجود قدرت قیل و قال و ملاحظه اینمعنی که فلانی بکری نمود و او را مضرتی نرسانیدند اگر سکوت اختیار کنند البته در قبول و رضا محسوب خواهد شد چون در کتب کلامیه مثل نهایة العقول امام رازی و شرح مواقف و دیگر کتب این فن این همه امور را دیدم و دریافتم که کلام با جناب مجتهد الزمانی است که دعوی مطالعه کتب فریقین میکنند و بالزام اهلسنت باصول مقرره شان بزعم خود مشغول می شود پس خطاب او مثل خطاب اذکیا و علما خواهد بود از جهت ذکر لفظ مذکور را ضرور نپنداشته موقوف ساختم و اگر بر معنی و قوف هنوز وقوفش حاصل نمیشود اکنون کلام صاحب تنبیه السفیه یعنی مجیب صوارم باید شنید میفرماید که آنچه در کتب کلامیه اهل سنت میگویند که امامت به بیعت یک کس یا دو کس ثابت میشود معنیش این نیست که محض آن بیعت کفایت میکند چه طریق ثبوت امامت نزد ایشان منحصر است در نص و اجماع بلکه معنیش اینست که در ابتدای اختیار امام من بین الانام بیعت یکدو کس از اهل حل و عقد کفایت میکند لازم نیست که جمیع اهل حل و عقد امام را مجتمع شده اختیار نمایند چه اینمعنی

ممکن عادی نیست ازین بعد از آنکه یکدو کس امام را اختیار نمودند دیگران از اهل
حل وعقد اجماع برو خواهند نمود اگر لیاقت او نزد آنها ثابت خواهد شد والا در
لیاقت او قدح خواهند کرد پس اجماع برو نخواهد شد بالجمله این رافضی چون کتب
هر فن را از اساتذه معتبر نگرفته درین قسم غلط فهمیها جابجا می افتد انتهی این همه
که دانستی در صورت بیعت مردم است و اگر خلیفه سابق لاحق را بر جای خود نشاند
آن شخص هم خلیفه خواهد بود بر تقدیریکه دیگران در استحقاق او قادح نشوند و فضایل
و بزرگی او را مسلم دارند بالجمله در هر دو صورت وقوف بر اجماع و اتفاق
از آنجهت است که در اثبات امامت ضرور شد و امن از خطا حاصل گردد و
این امر در دو صورت متحقق تواند شد یکی آنکه معصومی تصویب این افعال نماید
و چون از حضرت رسالت به ثبوت نرسیده که کسی را برای زعامت کبری نصب
فرموده باشند و فردی از افراد امت نزد اهل سنت معصوم نیست پس امن از
خطا در صورت دوم یعنی اجماع منحصر شد پس معنی وقف بلا تکلف ثابت
شد و همین است حاصل دلیلی که در رساله نوشته ام جائیکه گفته ام ولیس عندنا
غیر النبی صلی الله علیه و آله وسلم معصوم اه و امن از خطا و ضلال بر تقدیر اجماع
از مسلمات بین الفریقین است تصریحات اهل حق درین باب چندان ظاهر
بلکه متواتر است که حاجتی به بیان ندارد اما تصریح و تنصیص علمای امامیه پس بعد
از استقرار کتب شان قریب ایمنی است درینجا بر یک دو حرف اکتفا می ورزم
جیلانی امامیه که صاحب فتح السبل است در تنبیه هشتم که بزعم خویش برای دفع
استبعاد مخالفت نص از صحابه کبار عقد نموده کلام شیخ فاضل مدائنی شارح
نهج البلاغة را که ابو جعفر کنیت اوست و مشهور بنقیب است و در [illegible]
بمقتضای معتقدات خویش از عبد الله بن سبا گوی سبق ربوده نقل میکند
و آنرا در باره هدایت مسترشدین وافی و کافی می پندارد و در ان کلمات بعد آ
آیات اعتراف بحجیت اجماع که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده

سالت الله ان لا یجتمع امتی علی ضلال فاعطانیها موجود است و برین قدر هم موقوف
که اعتراف صحت این حدیث از کلام ائمه هدی علیهم السلام بر اصول شیعه بسامع امامیه
عنقریب میرسانم ان شاء الله تعالی **قوله** و عجب از مهارتش نیست که لفظ موقوف را
موافق محاورهٔ هندیه استعمال کرده باشد **اقول** اگر هندی بودن مجیب و عدم
مهارتش در فن عربیت مقتضی این تشنیع است حیرانم که در عبارت علما که لفظ
موقوف بدون صله مانند همین ترکیب استعمال یافته است چنانچه دانستی مخاطب مجتهد
چه خواهد گفت زیرا که آنها بلاد هند را در خواب هم ندیده باشند غالبکه آنها را طبق
محاورهٔ فارسیه که وظیفه فلانی موقوف است الی غیر ذلک استعمال کرده باشند
پس تخصیص در تشنیع مجیب بیوجه می نماید **قوله** و مع قطع النظر عن کیت و کیت الخ
اقول من تامل فی هذه العبارة یعلم قطعا و جزما ان المخاطب جار بخبط و خلطه
وارتکب ما لا یرتکبه من العقلاء من احد ونحت ما هو فی قلبه من بهت ثم قصد قلعه و قمعه
من حسد فما تفوه به فهو وارد علیه و ما شنع علینا فهو فی الحقیقة راجع الیه و تفصیل ا
الاجمال موقوف علی شرح العبارة التی وقع النزاع فیها و هی مع ان الاتیة بعلیة
الواحد او الاثنین موقوف الخ فنحن بتایید الله سبحانه جل سلطانه نتوجه الی
شرحها اولا ثم نکشف القناع عن تلمیعاته و نزیح الاستار عن تلبیساته ثانیا فنقول
ان مقصودنا من اشارة العبارة المذکورة انه لا بد من العصمة عن الخطاء فی اختیار
الشخص للزعامة الکبری و الخلافة العظمی و هی محصورة بین الامرین لا ثالث لهما الاول
نص النبی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی اختیاره رجلا من الامة للامامة بحیث لا یتطرق
الیه التاویل و لا مساغ فیه للاقاویل و یرتقی فی الوضوح الی اعلی درجات الظهور
کما یقال اطف المصباح فقد طلع الصباح و هو لم یوجد عند اهل السنة محدثین او
متکلمین فانسد هذا الطریق للعصمة عن الخطا و لیس احد بالخصوص بمعصوم فی
الامة و لا بعنوان الفرد المنتشر بدلالت الایات الثلث و ترتیبها علی نظم القیاس
بحیث یستنتج منه نقیض التالی فینتج ما هو المطلوب فانحصر فی الثانی و هو اجماع اهل

الحل والعقد الذي قال عليه الصلوة والسلام في شانه لا تجتمع امتي على الخطا وهذا الحديث
قد ارتقى الى الدرجة العليا من الصحة بمثابة لا يمتري احد من المخالفين لو كانوا يعقلون شيئا
ويهتدون في صحته واعتباره لان علي بن موسى الرضا الامام الثامن من ائمة الهدى عليهم السلام
قد حكم بصحته كما روى صدوق الطائفة في عيون الاخبار فثبت ان ذ[illegible] منوط
بالاجماع ولما كان حضور الجميع في مكان واحد وزمان واحد متعذرا ومتعسرا فلا بد من بيعة الواحد او
الاثنين فصار مدار الحصول فعلية الامامة لكنه موقوف على الاجماع وعدم النكير فمراد العلامة الجرجاني
وشارح المقاصد العلامة التفتازاني من الاكتفاء ببيعة الواحد او الاثنين ما قلته مؤيدا بكلام
الفاضل الكشاني لا انه لا يبقى بعد بيعة الواحد او الاثنين حالة منتظرة من وجه حتى يتوجه عليه
انه يلزم امامة رجل قد بايعه واحد من الرؤساء والعلماء وخالفه سائر اهل الحل والعقد
بعده وهو سفسطة على اصول اهل الحق بل يصدق على الواحد المذكور انه اصر على بيعته ونقض
الناس جميعا انه اتبع غير سبيل المؤمنين وكيف يصح هذا عنهم وهم قالوا قاطبة ان
الخلافة موقوفة على التصرف في الارض كما صرح به صاحب التحفة قدس سره العزيز
في اوائل مبحث الامامة وقد سبق منه تفصيله ولا يخفى ان خلافة الشخص بعد بيعة الواحد
ومخالفة سائر العلماء والرؤساء والعوام لا يتصور عند احد من العقلاء العظام فان الشيء
لا يبقى بعد سلب الذاتيات عند ذوي الافهام وبالجملة ما خطر ببالي من معنى كفاية بيعة الواحد او
الاثنين في خلافة الخلفاء فهو مؤيد بتصريحات جهابذة العلماء فان كنت في ريب مما تلونا
عليك بعد فارجع الى مطالعة كتب كثيرة من هذا الفن فان هذه التفصيلات غير محصورة في
هذا القدر الا ترى الى تصانيف حجة الله على البرية والد مصنف تحفة الاثنى عشرية فانها تنادي
باعلى نداء ان ما قلته عين التحقيق لا يمسه شيء من التشكيك اذكر محصول ما قاله في الكتاب المستطاب
المسمى بازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء في الفارسية بالعبارة العربية **اعلم ان لفظ**
الخلافة حقيقة شرعية اختلفوا في شروطها واوصافها اختلافا شديدا فقالت الامامية
لا بد فيها حصول العصمة بالفعل وان يكون الامام منصوصا الى غير ذلك من الشرائط التي كانت
في زعمهم ولا شك ان احدا من العقلاء لا يدعي هذه الامور الثلاثة للخلفاء ونحن ناخذ في

الخلافة العامة بمفهوم السلطنة واجراء الاحكام على المسلمين وغيرهم في الخلافة للخلفاء
الراشدين منها السوابق الاسلامية ولا يخفى على احد من العقلاء هذه الامور للائمة الاثني عشر
غير علي بن ابيطالب رضي الله عنهم اجمعين فانه خلاف البداهة ومخالف للاخبار المتواترة
كما سبق فمله ذ يقين من الشعب فهو ليس في موضعه وقد نشأ من عدم تنقيح
المرام حتى خفي الحق على الخاص والعام فمعنى الخلافة باعتبار اللغة نيابة شخص عن شخص بحيث
يقول ويفعل ما يفعل ويقول مستخلفه والمراد في الاطلاقات الشرعية السلطنة والحكومة لا قائم
الدين نيابة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم فان جلس رجل على مقامه ولم ينفذ امره ولم يتبع
لا الموحدون لم يكن خليفة وان كان افضل من الامة كلها ومفترض الطاعة وكان هاشميا وفاطميا
انتهى فعلم من هذه التصريحات انه لا بد من تنفيذ الاحكام واجراء الحدود واقامة شعائر الاسلام وجهاد
الكفرة والمشركين الى غير ذلك من مراسم الدين وهذه الاشياء لا يتصور في رفاقة شخص وبيعة
شخص مثلا فعلم ان الامامة ببيعة الواحد والاثنين موقوف على الاجماع وعدم النكير حقيقة حاصل
الكلام وفذلكة المرام انه لا بد من الاجماع في الامامة حتى يحصل العصمة عن الخطأ ايضا
فمن قال بالاكتفاء بفرادة ما ذكرته انفا وح ينطبق كلماتهم بعضها على بعض بلا كلفة ومشقة و
ليس قلته من تلقاء نفسي بل هو ويد يقول المهرة من الكل كما عرفته انفا وستعرفه هو بدايا لاحاديث
العلوية المنقولة من كتب الشيعة لاحقا هذا الا بد في شرح العبارة المسطورة ليفهم العوام
وكانها مثل المقدمات والمبادي لكشف تلبيسات المجتهد رئيس المدلسين فحان ان نشرع
في نقض كل من فقرات مجتهد المتشيعين فنقول اما قوله قد اعترف فيما قبل الخ فهو حكاية
عما وقع في نفس الامر وهو من المجتهد العنيد ليس بعيد كما يقول العرب في امثال هذا المقام
ان الكذوب قد يصدق اما قوله فحينئذ نقول بان اذا اراد الخ فاقول في جوابه اني اردت من
الواحد المطاع رجلا من اهل الحل والعقد وهو ليس معصوما لكنه قد اطبق العلماء والرؤساء
لحسن ظنهم به انه اذا اختار من بينهم من يستحق للامامة فهم يطيعونه جميعا ويسمونه اماما ويكون
مورد رضا وما اردت من الاجماع احدا فلعمري كيف تفوه بما لا يمكن خطوره ببالي في هذا
الموضع ولا يقبله احد من العقلاء الذين لهم ذهن سليم وطبع مستقيم فما جاء به المجتهد

بعد ذلک من تشنیعات فهو کله من الخیالات بل یکون دلیلا علی خفة رائه وسخافة عقله و
یتوجه الیه ما جاء فی الکتاب المجید من قوله تعالی أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وعاش به ماذا
هذا والغرض و قامعا الاصل خلافة الصدیق و عثمان فانه وان بایع الفاروق والامین
لافضل الصدیقین فی مسند الامامة لکن الصحابة رضی الله عنهم اجمعین قد اجمعوا علی بیعته
بعد ذلک یاتون الیه من کل جانب واعطوه صفقة ایدیهم وثمرة افئدتهم ولم یقدح
فیه رجل منهم وما یشعر بذلک فهو محرف عن مواضعه وهکذا الخلافة العثمانیة فانها
ثبتت ایضا فی الحقیقة بالاجماع فان اهل الحل والعقد قد احسنوا الظن بلا خوف
بعبد الرحمن بن عوف واعطوه الاختیار فی باب الامامة واقسموا بالله جهد ایمانهم
ان مختاره امامنا وان من بایعه خلیفتنا فهو ایضا اجماع فکیف یتطرق الانهدام او الفتور
الی هذه الخلافة وبعد ذلک الخلافة بعد ذلک الاتفاق من الجمهور **اما قوله**
مقدوح او لا الخ **فنقول** ان هذا القول یدل علی ان المخاطب ما رای شرح
العقائد العضدیة للمحقق الدوانی رح کما هو دیدنه فی هذه الرسالة وغیرها من تالیفاته
فان جل مقصوده وغایته مامول التدلیس والتمویه والتلبیس والذی یدل علی ما قلنا
ان المحقق المذکور صرح فی ذلک الکتاب اولا بان نقول العلماء فیما یصدر من
الانبیاء علیهم السلام من الکبیرة سهوا او علی سبیل الخطأ متعارضة فنقل بعضهم یدل علی تجویزه
الاکثرون ونقل بعضهم دال علی خلاف ذلک وصرح ثانیا بان ما نقله العلامة التفتازانی
من عدم جواز الصغائر عمدا فی شرح المقاصد یخالف ما نقله فی شرح العقائد ثم صرح بعد
ذکر هذه العبارة التی فی الکتاب الثانی من قول التفتازانی واما الصغائر الی الخاتمة
بانه لا یخفی ما بین اوله وآخره من التنافر واختیر فی المواقف وشرحه انهم معصومون عن الکبائر مطلقا
ای سهوا وعمدا وعن الصغائر عمدا هذا والمحققون من المحدثین والسلف الصالح علی عصمتهم عن
الصغائر عمدا ومن الکبائر مطلقا بعد البعثة وما یشعر بصدور المعصیة عنهم محمول علی ترک الاولی فان
حسنات الابرار سیئات المقربین انتهی کلامه ویؤیده ما قال صاحب الطوالع وشارحه والرابع الا یجوز
علیهم الکبائر عمدا ولا سهوا واما الصغائر فیجوز صدورها عنهم سهوا وهو مذهب اصحابنا رحمهم

الله تعالى انتهى فالتشبث بهذه العبارة المنقولة بدون الاشعار برد كلام المحقق الدواني وما
اختاره صاحب المواقف والعلامة الجرجاني وقول ناصر الدين البيضاوي والاصفهاني يخالف دأب
العلماء عند الاقاصي والاداني فيصير المخاطب حينئذ مخاطبا لقوله تعالى أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ و
م تَتْلُونَ الْكِتٰبَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ والعجب ان المجتهد لا يرى ما قال
الناصب التستري في مصائب النواصب ردا على المخدوم فيه نظر اما اولا فلان انكاره بوجوب عصمة
الانبياء مطلقا كما يظهر من سياق كلامه مخالف لاجماع المسلمين فان احدا منهم لم ينكر عصمتهم
عن صدور الذنب عمدا في زمان البعثة والخلاف فيما قبل البعثة وفي صدور الصغائر دون
الكبائر مع ان ذلك الخلاف مرجوح لقيام البرهان على خلافه انتهى ثم اعلم ان المخاطب
لكثرة اشتغاله بالامور الدنيوية الدنية لم يحقق على ما هنا في عصمة نبينا صلى الله عليه وآله وسلم وسائر
الانبياء عليهم السلام والا على كمال تقدسهم وتنزيههم فخطر باله بعد نظره الى عبارة شرح العقائد
ان اعتقاد اهل السنة معصومين هذا وذلك والدلائل على بطلان خيالاته كثيرة جدا لا
يسع هذا المقام ذكرها لكن لا بد من ذكر شيء من عباراته في الاسفار كانه قطرة من البحار فان ا
يدل على الكثير قال ابن حجر الهيتمي المكي في شرحه المسمى بالمنح المكية على القصيدة الهمزية انه عصمة
نبينا صلى الله عليه وآله وسلم من سائر الذنوب صغيرها وكبيرها عمدها وسهوها قبل النبوة وبعدها
سائر حركاته وسكناته وباطنه وظاهره سره وعلانيته جده ومزحه رضاه وغضبه المحقق
في ذلك لا يعول عليه كيف وقد اجمع الصحابة رضي الله عنهم اجمعين على اتباعه صلى الله عليه وآله
والتاسي في كل ما يفعله من قليل وكثير صغير وكبير لم يكن عندهم في ذلك توقف حتى اعماله صلى الله
عليه وآله وسلم في السر والخلوة يحرصون على العلم بها وعلى اتباعها علم بهم او لم يعلم ومن تامل احوالهم
معه استحى من الله كما قال الامام المجتهد السبكي ان يخطر له شك انه معصوم في كل ما ذكرناه
وكذلك الانبياء عليهم السلام كلهم معصومون كما ذكر وحكي في عصمتهم قبل النبوة خلاف محله في غير الجهل بالله
صفاته اما هذا فمعصومون منه اجماعا بل لا ينشأون الا على اكمل الاحوال من الايمان بالله تعالى ومعرفته كما
ينبغي وحكي في عصمتهم من الصغائر بعد النبوة خلاف ايضا وهو في غاية الضعف بل الوهم قاله المحقق
الاجماع وما لا يقول مسلم ومحله في غير صغائر الخسة كسرقة لقمة وفي غيرها ما يتعلق بطريق التبليغ اما

هذا انهم معصومون منها اجماعا انتهى وقد صرح العلماء واحدا بعد واحد بهذا الاعتقاد في [illegible]
وتقريراتهم كما لا يخفى على من طالع متون الاخبار وسيرهم فالفرق بين هذا وما يجري على السنة مخالفينا
من عصمة الانبياء سهوا وعمدا من الصغائر والكبائر قبل النبوة وبعدها وان كان قلوبهم لا يرضى بذلك
كما ستعرف ان شاء الله تعالى ليس الا حكمهم بان الانبياء يجوز عليهم اظهار الكفر في التقية [illegible]
تقية نعوذ بالله من ذلك بخلاف علمائنا فانهم لا يجوزونه في حال من الاحوال ووقت من الاوقات اما
الكبار المخالفين فحاشيتهم من ذلك فضلا عما ثبت في كتبهم قطعا ولا نعدهم نقصا لانه قد بلغ انبائنا
والاقوال مبلغ التواتر الذي يفيد اليقين بحيث لا تشوبه ظن ولا تخمين الا ترى انهم يفعلوا في مواضع [illegible]
غير مناسبة لها ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يتقي من [illegible] واعرابها وكثير [illegible] منها النفاق و[illegible]
وهو صلى الله عليه وآله وسلم لا يأتي بالكبرا [illegible] ويستحيي منها اذ [illegible] او لا تذكرون [illegible] ابي هريرة و
نداؤه حين امره النبي صلى الله عليه وآله وبشر من لقيه وهو يقول لا اله الا الله بالجنة فخرج ينادي فاذا
عمر منفصل سمع النداء وضربه حتى سقط ابو هريرة على الغبار ثم الى سيد الانبياء [illegible] اليه من عمر
فقال يا رسول الله لا تعرض بهذه البشارة للناس فانها موجبة لسقوط العبادة وتغير حالهم
وباعث لضعف الشرايع واحكامهم فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم دعهم يا ابا هريرة [illegible]
ثم لا يذكرون ما يفترون على نبينا صلى الله عليه وآله وسلم انه يخفي امر امامة امير المؤمنين خوفا
من الشيخين [illegible] وليؤذن من حين الى حين حتى نزل الروح الامين بانواع العتاب
الشديدة من رب العالمين ولكنه صلى الله عليه وآله وسلم يتعلل بعد ذلك ايضا فيستقي مرة ويعلق
اخرى هذا الامر بالوصول الى المدينة كما لا يخفى على من تتبع البحار للمجلسي والارشاد للمفيد وآخر [illegible]
وصاحب صراط المستقيم بل هذا الا ما انكره القاضي حيث لا يعرف والعجب من الخطاب
انه ذكر ما قال شارح العقائد النسفية وبذل ما قال الصادق عليه السلام ويرويه اكابر [illegible]
من المحدثين بل الائمة عنا منهم في الكتب المعتبرة التي اصح الكتب بعد كتاب الله
على اصولهم يدل على صدور الكفر من الذين صاروا انبياء وبعثوا الى الامم وهم
من ساير الانبياء موسى عليه السلام وسائر [illegible] المرسلين [illegible] قاطبة
[illegible] وهذا اكفر ما اتفق علماؤهم وقد جاء في فاتحة هذا الحديث

الذي في تفسير علي بن ابراهيم القمي شيخ الكليني وغيره من كتب الامامية ان الله تعالى دمدم
عليهم حتى احترقوا بعد نزول الصاعقة وما تواني الساعة ثم بعثهم الله انبياء فثبت انهم
قد ارتكبوا الكفر واي كفر اعظم من كفر الجحود الذي هو انكار نبوة موسى عليه السلام وطلب
الرؤية التي هي محال عندهم عقلا ونقلا ويلزم منها جسميته وتحيزه في المكان وتقيده تعالى
باللون والكثافة الى غير ذلك من عوارض الاجسام فضلا عن الرؤية جهرة وعلانية فظهر
ان هذا الحديث يدل على انهم ليسوا معصومين من الكفر بدون الخوف والتقية ايضا فما ظنك
بالكبائر والصغائر سهوا وعمدا **والعجب كل العجب** من جادي موجب ان
اكابر الشيعة كما ستعرفه ان شاء الله تعالى حملوا هذا الكفر الصريح والجحود القبيح على الصغيرة
فاعتبروا يا اولي البصيرة ثم ان له اخبارا جمة قد رويت من الائمة دالة على ان من الانبياء
الذين ذكرت قصتهم في القرآن المجيد من اعتقد في الرب المعبود ما يعتقده النصارى
واليهود من انه تعالى اتخذ ربا وولدا كبرت كلمة تخرج من افواههم ان يقولون
الا كذبا وانا اذكر شيئا من مقالاتهم واكتفي على رواية من رواياتهم في حال
تلك الانبياء فمن جملة من رواياتهم المعتبرة التي ذكرتها من الطاق والهشام و
تلامذة وفضل الشاذان ما رواه الكشي في كتابه الموضوع لتنقيد الرجال عن محمد
بن مسعود قال حدثني عبد الله بن محمد بن خالد عن علي ابن حسان عن بعض اصحابنا
رفعه الى ابي عبد الله ع قال ذكر عنده جعفر ان واحدا ونفر من اصحاب ابي الخطاب
فقيل انه صار الى بيرود وقال فيهم وهو الذي في السماء اله وفي الارض
اله قال هو الامام فقال ابو عبد الله ع لا والله لا يأويني واياه سقف بيت
ابدا انهم شر من اليهود والنصارى والمجوس والذين اشركوا والله ما صغر عظمة الله
تصغيرهم شيء قط ان عزيرا جال في صدره ما قالت اليهود فمحى الله اسمه من النبوة
والله لو ان عيسى اقر بما قالت النصارى لاورثه الله صمما الى يوم القيامة والله لو
اقررت بما يقول في اهل الكوفة لاخذتني الارض وما انا الا عبد مملوك لا اقدر
على شيء ضر ولا نفع انتهى بلفظه والاحاديث التي روي بسندهم وانهم ابو جعفر

الكليني في الكافي وغيره ممن يقوم مقامه في تحريه نص على ان الانبياء والمرسلين [illegible] والى
الائمة بعض اخبيه وانهم اصابهم معصية الا من هذا السبب فثبت هذا وذلك نعوذ بالله من هذه
المهالك ثم نسأل من المخاطب باذا اردت بقولك ان الانبياء معصومون فما الذي
فان قال اريد انهم كذلك من ابتداء الولادة فنقول ليس [illegible]
بل جماعة علمائهم مثل المفيد واتباعه ينكرون انكارا شديدا كما فصلنا سابقا وورد
في ذلك المقام كلام والد المخاطب القمقام وان قال اريد انهم معصومون من وقت
البلوغ الى غير ذلك من الاوقات فلا بد من التقييد في العبارات ولا يسوغ دعوى
عصمتهم عليهم السلام على الاطلاق كما يجري على السنتهم فليس للمخاطب ان يقول في
خطابنا انه يلزمكم عدم عصمة الانبياء بعد صدور الاعتراف من العلماء بتجويز الكبيرة
والخطاء لانا نقول يلزم من قولكم ان الشيخ المفيد ومن يجري مجراه ممن يترددون
في حصول العصمة لهم من اول الامر وينكرونه ليسوا بقائلين بعصمتهم فكيف يتحقق الاجماع
كما [illegible] الاعتراضات لصريح بعضهم ان اصول الامامية لا تحكم بعصمة
الانبياء [illegible] عن الصغائر ثم هذه القاعدة مسلمة لنبينا صلى الله
[illegible] وآله وسلم [illegible] عترته الطاهرين والذي يشهد عليه ما قال الاستاذ الاولى
في كتابه [illegible] ان الحديث الذي روى الصدوق عن الرضا
عليه السلام في حق آدم ابي الآباء يدل على ان الصغائر قبل البعثة قد صدرت
من الانبياء وكذا ما افاد الامام ائمة كونه مجيبا عن سوالات علي ابن الجهم حيث
يدل على هذا الصدور فامثال ذلك من احاديث ائمة الاطهار لا يساعد ولا
يوافق ما اشتهر من مذهب الامامية ان الانبياء معصومون قبل البعثة و
بعده مطلقا ومن ثم استدل المتكلمون من الشيعة على هذا المدعا بالادلة العقلية
لا بالبراهين النقلية وما يظهر من احاديث العترة عليهم السلام شيء آخر في هذا
المقام وهو ان نبينا صلى الله عليه وسلم والائمة من بعده عصمهم الله تعالى عن الصغيرة
والكبيرة من ابتداء حياتهم الى وفاتهم واما غيرهم فلم يثبت هذه المنزلة لهم لكنهم معصومون

عن الكبائر فقط من اول العمر الى انتهائه و لاشك انهم معصومون من جميع الذنوب بعد
المبعث ويؤيده ما روى الصدوق في كتاب الغيبة ان السبعين المختارين من اصحاب موسى ع
بعثهم الله مبشرين ومنذرين وجعلهم من الانبياء والمرسلين بعد ما صدر منهم ما صدر حتى
ما تواتر في القرآن الصراحة ايضا يؤيده ما اشتهر من نبوة اخوة يوسف ع مع ما صدر منهم
مخالفة ابيهم و ايذائه وارتكاب الكذب وغيره انتهى ما افاد في التعليق المسطور وظني
ان هذا الاضطراب والاختلاف منهم انما هو لانهم اذا نظروا الى علو شان الانبياء عليهم
السلام قالوا بعصمتهم من الابتداء واذا نظروا الى احاديث الائمة المتواترة في مثالبهم عدلوا
عما قالوا كما هو مقتضى عقايد قدمائهم وقالوا لحفظها ان الانبياء ليسوا كذلك ويحتمل ان يكون
الاختلاف لاختلاف طبايعهم في الاتصاف بالحياء من الخالق والخلايق وعدمه كما
طعن القاضي صاحب الاحقاق بقي شي وهو ان تجويزهم صدور المعاصي من الانبياء
على نحو من الانحاء لا يستلزم صدورها في الواقع من احدهم فضلا عن جميعهم حتى يلزم
الصدور من اشرفهم و افضلهم عند العقلاء كيف وقد انكروه في المعتبرات انكارا شديدا
والا بار ظاهرا فان اردت التفصيل فارجع الى شروح الشفاء وامثاله التي تشفي العليل
وحواشيه التي تروي الغليل حتى تلين عريكة المخاطب وتنكسر شكيمته عندك ومما
قد صرحوا ان يحيى عليه السلام الذي قال الله تبارك وتعالى في شانه لم نجعل له
من قبل سميا لم يخطر بالبال ارتكاب شيء من الزلات في زمان من الازمنة فعلم ان
المراد افراد الانبياء في الجملة لا كل واحد واحد منهم ثم اعلم ان مقصودنا من سلب
العصمة عن غير نبينا صلى الله عليه وسلم ان ليس فرد منتشر او مخصوص من هذه الامة
المرحومة معصوما كما حققه الامام فخر المتكلمين فان مرادنا مبتني على ذلك اذ الكلام
مسوق في نيابة نبينا صلى الله عليه وسلم دون غيره من الانبياء الكرام فلا ذهاب بان
النبي صلى الله عليه وسلم ليس عند اهل الحق بمعصوم وان عبارة شرح العقايد النسفية
يدل على صدور الكبائر والخطاء ليس محل النزاع فان قالوا انا نكم اوردتم
في هذا الباب حديث الائمة الاطياب وهو لا يستلزم اعتقادنا به لولا انه قلنا ثبت

...انهم في صدد اثباته فلان الحديث الجعفري غيره معتمد عندنا اول ليس بمعمول **قلنا**
ان صدور المعاصي من الانبياء سيما حسدهم وعداوتهم وجحدهم بمناقب ائمة الهدى ثبت
بالاخبار التي تواترت معنا وافادت القطع واليقين كما بينا في
هذا اين الاعتقاد من الرواية والا يلزم ان يكون مدار الاعتقادات
مجرد القياسات الوهمية والدلائل العقلية قد تطرقت اخبارهم وشهدت اخبارهم بان
اصحاب المعصومين يثبتون العقائد الاصولية كما يثبتون المسائل الفروعية من احاديث
العترة النبوية فان قطعتم النظر عن تلك الروايات المتواترة التي رويت في مناقب
الائمة الطاهرة تدل على حسد الانبياء وانكارهم عن امامة الائمة فانتم بح باعتراف
السنتكم عن دائرة التشيع خارجون وفي مكائد الابالسة وقياساتهم داخلون و
للحق كارهون **مع ان** المخاطب في المقام الاول اثبت نقصان القرآن المجيد
وتحريفه على رواياتنا وتوجه الى الزامنا بمجرد رواية الاحاديث زعما منه انها تدل على
مدعاه كما وهمه والحال ان هذه الروايات ضعيفة الدلالة او موضوعة على ما نص عليه
علم الهدى الشافعي كما في مجمع البيان وغيره من كتبهم على ان الحلي امامهم الاعظم يورد في
كتابه المسمى نهج الحق كثيرا من الاخبار الاحاد ويطعن على اهل الحق ويقول انهم ليسوا
بقائلين بعصمة الانبياء فبعد ذلك كيف يصح قولهم وقت الفقر ان الروايات لا
يستلزم الاعتقادات **اما قوله** وثانيا ان آية اولي الامر الخ فاقول في جوابه ان
اراد لزوم عصمة امة النبي صلى الله عليه وآله وسلم من حيث الاتفاق والاجماع فذلك
مطلوبنا فيكون عبارة الامام الرازي رضي الله عنه مؤيدا لما قلنا وهذا من غرائب تقديره
تعالى وان اراد لزوم عصمة بعضهم بالخصوص او على مقتضى الفرد المنتشر فهو باطل قطعا
كيف لا وقد صرح الامام قدوة المتكلمين بخلافه حيث قال لا جائز ان يكون بعض
الامة الى آخره ومن ثم يحكم العقلاء بان المخاطب لا يفهم ما في الكتاب ومع ذلك
يتصدى لتحرير الجواب تحويل رمما كسب من الزلات والآثام وويل له مما اراد
من عبارات العلماء الاعلام **قوله** اما آنچه مجيب گفته الخ **اقول**

حال مغلطه مجتهد ثانی قبل ازین بر خواص عیان گشته ولیکن برای افادهٔ عوام باز شرح
آن میکنیم و میگوییم که مجتهد مذکور در صوارم بتقلید بزرگان خود میگوید که این دعوی اجماع
اعظم حیل واکبر مکاید اهل سنت و جماعت است که چون از دلایل باهره واقامت
حجج قاهره اثنا عشریه عاجز میشوند متشبث میشوند بدعوی اجماع و ازین اجماع می‌خواهند
مگر اینکه چند کس از علمای اهل سنت بنابر خوش آمد سلاطین روزگار خود برانچه که انتظام
سلطنت و یا استحکام مذهب خود در ان می‌بینند اتفاق میکنند و آنرا اجماع می‌نامند
تا باین لفظ عوام خلایق را بدام آرند و حق را باین حیله بپوشند نمی‌بینی که چون شیعیان
بآیات و احادیث متفق علیها و دلایل عقلی در صدد اثبات امامت علی بن ابیطالب
میشوند و ایشان ازین امور مذکوره چیزی در دست ندارند که بآن بر سبیل معارضه
امامت ابی بکر را مثبت سازند ملجا شده دست در دامن اجماع میزنند و میگویند
که حجیت خلافت ابی بکر اجماع است و اجماع بنابر قول النبی صلی الله علیه وسلم لا تجتمع
امتی علی الضلال حجت است و هرگاه علمای شیعه ایشان را مخنوق میسازند باینکه
چگونه دعوی اجماع درین مقام صحیح باشد و حال اینکه جمیع بنی هاشم و اکثر صحابهٔ
کبار مثل حضرت سلمان و ابوذر و عمار وغیره از مهاجرین و سعد بن عباده وغیره
از انصار داخل این اجماع نبودند خایب و خاسر گردیده دست از دامن اجماع
کوتاه ساخته مثل روباه ازین طرف و آن طرف می‌خزند و دقیقه از دقایق روبه
بازی فرو گذاشت نمیکنند گاهی میگویند که امامت به بیعت سه کس ثابت میشود
و گاهی به دو و گاهی میگویند که اگر یک کس از ایشان بیعت نماید هم امام واجب
الاطاعت می‌شود چنانچه بر متتبع و متفحص کتب کلامیه مخفی نیست انتهی ما قال
المجالسی الناصبی علیه ما علیه اکنون عبارت بعضی از پیشوایان هر دو مجتهد
که بنابر مشهور والد و مولود و شاهد و مشهود باشند و از مجالس المؤمنین اخذ انتحال
نماید باید شنید و اذا ثبت حصول الامامة بالاختیار و البیعة فاعلم ان ذلک
الحصول لا یفتقر الی الاجماع من اهل الحل و العقد اذ لم یقم علیه ای علی هذا الافتقار

دلیل من العقل والسمع بل الواحد والاثنان من اهل الحل والعقد کاف فی ثبوت الامامة
ووجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام لعلمنا بان الصحابة مع صلابتهم فی الدین ومحافظتهم
علی امور الشرع کما هو حقها اکتفوا فی عقد الامامة بذلک المذکور من الواحد والاثنین کعقد عمر
لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم یشترطوا فی عقدها اجتماع من فی المدینة من اهل
الحل والعقد فضلا عن اجتماع الامة من علماء امصار الاسلام ومجتهدی جمیع اقطارها انتهی بعد ازین
این عبارت شوشتری در تناقض واضطراب اقوال علمای ما آنچه گفته است اینست که ای
عزیز نیک درین سخنان تامل نمای که خبط بسیار دارد اول آنکه ایشان چنین مقرر ساختند
وازآنچه سابقا از مواقف نیز نقل کردیم معلوم شد که دلیل بر امامت یا نص است یا اجماع
نص خود نیست واجماع جز غیر ابی بکر نیست پس امام ابی بکر باشد باجماع واز اینجا معلوم شد
که ثبوت امامت به بیعت میشود وامامت ابی بکر تنها بهم رسیده نه باجماع وهیچ دلیل بر آنکه
ازبرای ثبوت امامت اجماع می باید از عقل ونقل نیست اینها همه تناقض واضطراب است
انتهی کلام شدید خزیه وملامه والحمد لله که جواب
دندان شکن وقاطع اساس کردفن این مجتهد درید هدرت قبل ازین بوضوح
انجامید اینکه بمجلس از عوام وخواص اشتباهی باقی نمانده جابجا عبارت ازالة الخفاء وتشیید
السقیفه نقل نموده ام پس اعراض ازین امور دلالت بر کمال سعادتمندی مجتهد الزمانی دارد که
فضایح وشنایع پدر خود را با چشم بسته می بینند واغماض واعراض مینمایند ولیکن چون بیچاره بدای
عبارت فقیر در رساله بعبارة العین پی نمی برد معذوری در اعراض پس قوی دارد ولنعم ما قال
العالی الجبالی فی هذا الباب فرد هم ازخان صلاکفت از سخن فهان طلب × موش خواندن
عاجزم پس در تنقیدات چیست الغرض برای تنبیه وتادیب این پدر وپسر ورقی چند دیگر
می نویسیم ومیگویم که درین مقام هم عنوان جدید بدین احقر الانام از عنایات ایزدی در جواب
فرا رسید بعون ایمان باید دید وبگوش جان ودل باید شنید که جناب مجتهدین مقتدایان شان
مثل قاضی شوشتری درین هذیانات عین نصب النصب العین کذاشتند ودست از
مودت ذوی القربی برداشتند ومانند هشام بن سالم وشیطان الطاق علی مانی الکلینی

و الکشف مذهب رفض را خیرباد گفتند تفصیل اجمال اینست که جناب مرتضی برادر علم الهدی یعنی رضی در خطبه نهج البلاغت میفرماید و لعمری لئن کانت الامامة لا تنعقد حتی یحضرها عامة الناس ما الی ذلک سبیل و لکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها ثم لیس للشاهد ان یرجع و لا للغائب ان یختار الا و انی اقاتل رجلین رجلا ادعی ما لیس له و آخر منع الذی علیه ترجمه این عبارت بزبان زواری امامیه که علی بن حسن نام اوست اینست و قسم بزندگانی من اگر امامت منعقد نشود تا آنکه حاضر شوند جمیع مردمان نمی باشد با نعقاد امامت راهی در هیچ زمان این جواب انکار معاویه است و اهل شام اجماع را به بیعت آن امام علیه السلام بنابر آنکه اجماع محتاج است در انعقاد جمیع اهل اسلام و آنحضرت اشارت فرمود باین کلام که اجماع بر این وجه امکان ندارد و اگر ممکن باشد عاقل ادراک او غایت دشواری میشمارد بلکه معتبر در انعقاد اجماع اتفاق اهل حل و عقد است از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر امری از امور چنانچه اشاره فرموده بان و لیکن اهل امامت حکم میکنند بر کسیکه غایب است از ان پس از ان نیست مر حاضر را ضمنی را آنچه طلحه و زبیر کرد از بیعت رجوع نماید و نه غایب را همچو معاویه که او را از رای خود شوق اختیار سازد الخ بلفظه اهل ایمان را باید که زبان درازی مجتهد فانی هنجار بهای تعجرفی و نادانی را بچشم انصاف به بینند که از کجا بکجا میرسد و حقیقة این بافه در باب ضلال و گمراهی بنا بیعت و خروج او و مقتدایان او دلالت دارد یا نه و الله مدد که جناب امیر برای ابطال مذهب این قوم لی پیر در حجیت اجماع اهل حل و عقد و کفایت بیعت چندی از ایشان وقت انعقاد و ترتب رضای الهی بر اتفاق مهاجرین و انصار فقط بر عبارت مسطور اکتفا نفرموده اند بلکه جابجا اساس مذهب رفض را برانداخته اند از انجمله در بعضی از مکاتیب میفرمایند که انه بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه فلم یکن للشاهد ان یختار و لا للغائب ان یرد و انما الشوری للمهاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان لله رضی فان خرج من امرهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین

و ولاه الله ما تولی نزواری مذکور در ترجمه میگوید بدرستیکه شان اینست که مبایعت
کردند با من گروه مسلمانان آنانکه مبایعت کردند با ابی بکر و عمر و عثمان بر انچه مبایعت کردند
با ایشان آنحضرت این را فرمود بر حسب مقتضای عقیده قوم از روی مدارا و تقریب
از برای ایشان باجماع و اتفاق با صادر شد این از آنحضرت بر طریق احتجاج بر قوم
الزام بر ایشان را چون اعتقاد کرده بودند که بنای خلافت بر عقد بیعت است و گرنه امامت
آنحضرت ثابت بود بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بلافصل بنص که سابق گذشته
بود از وی فرموده خدا تعالی پس نیست حاضر را که مختار باشد و نه غایب را که باز گرداند و
اختیار نماید بدرستی که مشورت کردن برای مهاجرین است و انصار پس اگر گرد آیند
بر مردی از امام پس نامیدند او را امام باشد آن برای خشنودی خدا تعالی در آن کار نظام
پس اگر بیرون رود از امر ایشان بیرون رونده بطعنی یا بدعتی در آن کار باز گردانندش
بدانچه از آن رفت ناچار پس اگر سر باز زند کارزار کنند کش بر پیروی کردن او بغیر
راه مومنان و بدهد او را خدا تعالی جزا از انچه برگشت از آن انتهی بلفظه و ازین
افادات منیف و احادیث شریف کالنور فی الظلم والنار علی العلم هویدا شد که حضور
جمیع مردم ضرور نیست و حکم اهل حل و عقد در باره امامت نافذ است و اتفاق ایشان
همان روز باشد که انعقاد امامت اتفاق افتد یا در قرب آن چنانچه در امامت صدیق
که اصل خلافت و رکن اعظم تشیید حقیقت است باتفاق امت بظهور انجامیده که
بعضی از اهل حل و عقد در سقیفه بیعت نمودند و بعضی بعد از آن فورا و تدریجا داخل
میشدند و اگر انعقاد امامت مشروط بحضور تمامی افراد اهل حل و عقد بود همان اشکال
کاسه زیرا که بحکم مقدس تحقق اهل حل و عقد در ان وقت زمره مهاجرین و انصار
بوده اند و اینها جمیع نیز بلکه جم غفیر و حضور هزاران کس در وقتی از اوقات در نهایت
دشواری و تعاسر از امکان عادی و اگر اعداد در آن الوقت با تحت گزارند و بتفتیش دائره
بتکلفات تمام کوشند باز هم علت مقصود دنبال تشیید میگذارد زیرا که حضور تمامی
مردم میدان ... نهایت سابقه در وقتی خاص از نقطه ... نزد عقلای زمانه

فکیف جمع کردن صد ها نفوس بر یاسیکه مصداق تا چشم بر هم زنی خانه سوخته بوده باشد
چنانچه بعد وفات شریف در خلافت صدیق رو داد که مرتدین و کافرین همچو مسیلمه
کذاب و دیگر مطرودین خانه خراب مدینه طیبه را محصور و محاط کرده بودند و استیصال اسلام
و انواع فتنه و فساد حتما و جزما قصد کرده بودند پس بکلام جناب امیر علیه السلام معلوم شد که حضور
اہل حل و عقد وقت انعقاد فی الجمله در کار است و مشروط بعددی از قلیل و بسیار
نیست و در هر خلافتی بیعت اہل حل و عقد بتدریج رو داده و اجماع ایشان بهمین طور
اتفاق افتاده و کتب فریقین بآن ناطق و مجلدات سیر و تواریخ طرفین اینک حاضر
الغرض برخلاف عقاید محدثه نواصب معلوم بدیهی اولی عیان شد که امامت را
باجماع ثابت می توان کرد و خود جناب تقدس مآب مرتضوی کرم الله وجهه بر امامت
خود استدلال بآن نمودند و بعصمت و معجزات و نصوص قطعیات گاهی لب مبارک
نگشودند و اینهم عیان گشت که انعقاد به بیعت بعض دون بعض از اهل حل و عقد
ابتداء صورت می بندد و بصفقه یکدو کس حاصل میگردد و همین است آنچه علمای
سنت و جماعت تقریر و تحریر کرده اند از اکابر متقدمین اهل کلام تا امام رازی
و از امام رازی تا علامه تفتازانی و جرجانی و از ایشان تا صاحب تحفه و مولف تکملة
السقیفه یعنی فاضل تبریزی ملتانی پس اجماع را از اعظم کیود و حیل دانستن و بر
بیعت چندکس که تحقیق حالش دانستی زبان اعتراض کشادن و بر وقوع تناقض
درین امور خیال بستن بر کلمات مقدسه مرتضویه کمر دین و ملت شکستن است
چنانچه شوشتری و چلپی و غیرهما بسبب نفاق باطنی مصدر آن شده اند من بعد
مخفی نماند که از کلام بلاغت نظام جناب امیر علیه السلام اینهم عیان گشته که بر
خلافت راشدین اجماع اهل حل و عقد صورت بسته و نور رضوان الهی بر آن تافته
و هر کسیکه سر از اتباع برزده به بغاوت اتصاف یافته بلکه بجهنم رفته اکنون از قصه
می پرسیم که جناب امیر اگر همراه اصحاب یعنی مهاجرین و انصار بودند چنانچه مذهب
اهل حق است فثم المقصود و اگر نبودند آنچه لازم آید تفصیلش بهیچ عبارتی ادا نتوان

نشوا ند شد حاشا ثم حاشا کلا ثم کلا و اگر جناب امیر و سائر بنی هاشم و بعضی دیگر از
مهاجرین و انصار متخلف می بودند بایستی که حضرت امیر آنرا ذکر میفرمودند که ادل بر
مقصود بود یعنی ای معاویه با مامت صدیق معتقد نیستی با وصف تخلف من و سائر
بنی هاشم و فلان و فلان از مهاجرین و انصار پس امامت مرا چرا قبول نمیکنی و بر اجماع
تمامی مردم موقوفست سیدالی فلیتدبر و برای اهل فراست محتجب نیست که بر خیالات
تمام و خرافات رفقه لیام لازم می آید ملزم و محجوج بودن جناب امیر ع تفصیلش آنکه
امیرشان پر اسپیده که بجواب امیر المومنین بگوید که جناب از بیعت تخلف کرده بودند
و [illegible] از [illegible] بیعت قاتلا بنا خوشی و باستکراه بعمل آوردند پس استحقاق امامت
خود بجا است [illegible] از جناب مسلوب شد [illegible] متابعت من بعض او بدعت [illegible] الی
[illegible] الی آخر المکتوب و چون استحقاق خلافت از دست
رفت [illegible] حضرت به ثبوت پیوست زیرا که [illegible] هرگاه دو
[illegible] مبارزت نمایند و یکی باعتراف خودش الیعنی و استحقاقی نداشته باشد و از دا
مومنین [illegible] خوشنودی خدای عز و جل دل ندهد بلکه بخصوص تمطر بر کرد
متعین خواهد [illegible] دیگری تعیین المطلوب و اگر حضرت این امور را که در مکتوب
ذکر فرمودند یکیان [illegible] و [illegible] خوشنودی او و واقعی [illegible] بیدارند و فقط
الزام من ترتیب میدهند این [illegible] وقتی صورت بندد که من معتقد آن باشم
که [illegible] خلافت نیست مگر برای مهاجرین و انصار مع ذلک دعوی بیعت
مهاجرین بیجی نمی ارزد زیرا که آن بیچارگان با وصف ملازمت دائمی بمذهب مقصر
لی تردید و [illegible] فریب خورده اند و اگر آنها بر مکنون ضمیر مطلع شوند علی الفور انکار
از بیعت نمایند پس بقصد الزام چه صرفت داشته باشد و نزد من فارق میان جناب
و خلفا متقدمین بسیاری از امور است از جمله تنفیذ احکام و اجرا قصاص و حدود
که در ذوات خلفا موجود و از ذات النزاع مسلوب فیلزم انعام ثم الخلف عیاذا بالله
و ابنجمه زیادیات و تسویلات اهل خرافات جناب کردانی لازم آمده و اهل خرد را تعین معلوم

گشته که آنهمه ساخته و پرداخته شیخ نجدی از نتایج افکار ابن سبا یهودیست **و اگر**
جناب امیر منفرد بودند که بعد از تخلف من اجماع مهاجرین چه معنی دارد تا
وعید لازم آید معاویه را میرسید که بگوید که مراد از خارج در مکتوب تو اگر جماعت بعد
حاصل فانه اتبع غیر سبیل المومنین الی آخر المقدمات و اگر مراد از خارج غیر از مهاجرین
و انصار است پس خون طلحه و زبیر که از مهاجرین بودند چرا ریختند **و اگر گویند**
که آنها بیعت را شکستند معاویه هم تواند گفت که پس جناب از تخلف بیعت چرا باغی
نشوند چه جای آنکه بر خلاف وصیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عمل نمایند و بشق عصای
مسلمین قصد فرمایند و جناب زهرا رضی الله عنها را بر ابواب مهاجرین و انصار برای
بر هم زدن خلافت صدیق بگردانند و بعد بیعت خون فاروق را بدست فیروز مجوسی
بریزند و برای حمایت آتش پرستی با عجاز و خرق عادت بر خیزند **بیت**
کام مجوس داده از کشتن عمر × بنگر که قتل کرد دل شاد کرده × باز لوعه قلبی فرو نشیند
و نایره رشک و حسد بحیز طبعی سر شد تا آنکه جناب الا به پوستین عثمان ذی النورین
افتند و چنین حلیم و کریم را از دست بلوائیان بکشند و چون تقیه دین و ایمان است
قسمهای شرعی را چه اعتبار و لعن و طعن قتله عثمان را چه رونق بازار **و متوهم**
نشود که این تقریرات جایز نیست و سراسر سوء ادبیست زیرا که این وهم دلالت
بران میکند که اهل وهم و خیال بکتب قدیم و جدید رجوع نکرده اند کاش بصوارم جالسی
مقلد مفتری شوشتری که نام کتاب او را هم سرقه کرده روا آرند و در یابند که مومن
جالسی در اول مسئله الهیات که وجوب معرفت ایزدی عقلی یا شرعی است بزعم خود
ثابت میکند که بر طور اهل سنت لازم می آید الزام انبیا علیهم السلام بلکه مجحوبیت خالق
انام معاذ الله من ذلک پس متوهم را برین تقاریر که بر اصول رافضه لازم آمده
و بیانش برای عبرت خلایق اتفاق افتاده نمی باید زبان طعن گشودن و تشنیع
نمودن که آخر مرتبه خدائی از درجه خلافت و فرمانروائی بلندتر است پس این تقریرات
بطریق اولی برای ابطال مذهب رفضه جائز خواهد بود اینک عبارت صوارم چون

که مولانا سیف الله ملتانی آنرا بجهة تزیین جوهر بهم زده اند بشنو که بنابر مذهب اشاعره
هرگاه نبی بیاید و بگوید که شما خدایی دارید که معرفت خود را بر شما واجب گردانیده و من
رسول اویم که بر شما مبعوث گردیده ام عباد را میرسد که بگویند که ما هنوز معرفت بوجود
خدا نداریم پس ترا رسول او چگونه انگاریم و هرگاه رسالت تو ثابت نباشد گفته تو که
خدای شما بر شما معرفت خود را واجب گردانیده از معرض اعتبار ساقط باشد پس
در مقصود نبی لا بد که نبی ملزم شود و ساکت بماند و خایب و خاسر بر گردد و بیشتر خدای خود
از حقیقت حال خبر دهد و لا بد که حق تعالی شانه چون درین وقت حق بجانب بندگان خود بیند
خلایق را معذور دارد و خود هم از چنین بعثت و ارسال نادم و پشیمان گردد الی آخر
اقوال و کسی از عقلا تجویز تواند کرد که پیغمبر خدا در خلافت خود و وقت خروج تقیه
و مدارا از دست ندهد و بنا بر مراعات مذهب ملاعین خود از معتقدین متقدمین و الزام
معاویه بمقدمات را در خطب و مکاتیب مرتب نماید چه الزام و مدارا و تقرب با اهل
دنیا بهمین قدر حاصل میشود که مهاجرین و انصار بیعت من مثل متقدمین کرده اند پس
ای معاویه باید که سرتابی و برای انجناب که انما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا
علی رجل سموه اماما در الزام معاویه و تقرب مراعات کلام ضروری هست فکیف افترا
بر خدا که کان سید رضا چه جای خنیمه و اصلاه جهنم و ساءت مصیرا که کمال الدین بحرانی
که حال تجرش بگواهی نجم طوسی عنقریب آید هم در شرح نهج البلاغت ذکر میکند غرضکه
مقتضای اصول اهل حق حقیقة الزام اهل شام است و مقتضای اصول رفضه الزام
حضرت امیر علیه السلام و بر تقدیر تمسکهای اینها بر مقدمات واقعیه و مبنا جناب انینا
معو خیالی معاویه بر تقدیر الامیه فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا
احاط بهم سرادقها و زینهار هیچ الهی از اهل ایمان خطور نمیکند که باین مقدمات
تشبثها بکبر الفت و تراشیده مانند نسج عناکب باشد و عالمی بدین لغت گمراه شود
و خوان خلایق زند و مقدمات متواتره مقصود صدا بر زبان مقدس میبارند و بگویند
(برای امامت منه)
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در فلان وقت و فلان روز چنین و چنان فرموده

الهم

و بسیاری از آیات در مخصوص نازل گشته ای معاویه تو کیستی که دم و دود خلافت
داری و حرف خلاف بر زبان آری ازین معامله یعنی نصوص انکه اشتن و دست
باین امور دراز ساختن صریح می تراود که خلافت بلا فصل را ابرکز اصلی نبود اما عذر
لنک که بحرانی در شرح نهج البلاغت بیان کرده یعنی احتمال دارد وجود نص و لیکن
بر زبان نیاوردند و بر اجماع تمسک کردند زیرا که قوم آنرا در خلافت متقدمین قبول
نمیداشتند و محتمل است که سکوت از ذکر نصوص از آن باشد که در مبادی خلافت
بعد از حضرت رسالت آن نصوص اقابل التفات نداشتند درین وقت که قرون
دو هور گذشته از یاد مردم رفته سکی التفات مناسب خواهد بود انتهی محصله پس
پیش نمیرود زیرا که خود این متجر و دیگران از قدما و متاخرین روافض در کتب کلامیه
جائیکه بحث در فضائل صدیق میکنند میگویند که اگر حدیث ائمه و خلت و غیره صحیح می بود
صدیق در سقیفه ذکرش میکرد و چون بر زبان نراند معلوم شد که اصلی نداشت چنانچه
بر بیننده این کتاب و بحار مجلسی و تصنیفات فاضل طبری مختفی نیست و الکنون چنین
میفرمایند فاعتبروا یا اولی الابصار مع ذلک فیمابین این هر دو امر قرنهاست
از انجمله آنکه احادیث مذکوره نصوص نبود و بدست مرتضوی هزاران آیات
و احادیث لاتعد و لاتحصی مصداق و مانز لهم من آیة الا هی اکبر من
اختها موجود و از انجمله آنکه صدیق سکی طالب خلافت بود آری در مناظره انصار
اینقدر ثابت فرمود که خلافت بحدیث الائمة من قریش برای مهاجرین است و حضار
او را برای خلافت الیق دانستند و بیعت کردند و اختلاف سابق باقی نماند بخلاف
ما به النزاع که جناب امیر خاصته خلافت خود در اثبات میفرمایند و مرحلها طی می نمایند
و معرکها می آرایند هر معجزه که بیارند و هر نصی که در مخصوص ترتیب دهند از اصول منتحلین
و نصوص کمتر خواهد بود و از خطب و مکاتیب حضرت مرتضوی اینقدر مثل بدیهی اولی است
که جناب امیر کاهی از معتقدات امامیه که در باب امامت خواصهای شیمار د خصائص
بسیار و نصوص قرآنی و احادیث سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم مرتب و مهذب

کرده اند حتی بر زبان مقدس نیاورده اند حتی که در معرکه ها نیز دا صول مذهب رفضه
یعنی اضمار قلبی را هم همین معنی مقتضی است فانطبق المثل الماضی رضینا الخصمات
و لم یرض القاضی **طرفه آنکه** چون آن دلایل باهره و حجج قاهره در قرب زمانه
نبوت و ظهور اهل بغاوت قابل التفات نباشد چنانچه محصول کلام بحرانی است پس
بعد الوقت شهود و عوام دوران آن در خواص و عوام و ایراد آن در کتب کلام چه محل داشته
باشد و ازینجا اینهم بوضوح می انجامد که امور یکه اهل حل و عقد بران عمل نکنند لایق احتجاج
نمی باشند و آیاتی و احادیثیکه رفضه آنرا مایه استدلال گردانیده اند بعد تسلیم دلالت
[illegible] هم ازین باب است کما لا یخفی علی اولی الالباب آری اهل حق را میرسد که امامیه را
بهر روایتیکه در اصول ایشان باشد الزام دهند که خود کرده را درمانی نیست و بعد از
اندک تعمق نموده [illegible] که خصوص اندیشه که بو جهین بود که مبادا اصحاب که معتقد خلافت متقدمین
اند بعض از ایشان [illegible] کنند دست از رفاقت بردارند ولیکن حیرانم که مقتضای بلاغت کجا
رفته بود از آن نصوص بغاوت امیر شام و خلافت خود بعنوانی ثابت میکردند که اعتراض
عصبیت معاذ ان بسوی متقدمین متطرق نمیشد و این از بلغای کلفت دست سید هد کما اشیرنا
فلیت امام الفصحا و البلغا **علاوه** کتب دینیه امامیه از تصنیفات کلینی امام اعظم طایفه
و صدوق صاحب قد مزوده اینک حاضر اول دلیل برآنست که اصحاب را رفقا در کار نبود
چه عنقریب مبین میشود که خود جناب امیر تنها بقتال کردن کشتن قوم عاد و حمله حیدری ابنیاد
نهاده و در ادشی عت نقلها بلشان داده که هر یکی از اینها در قوت و تن و توش برابر هزار کس از
اهل شام بود و بعد از تسلیم الحاجت بیکدو کس از رفقا بود یا اهل ایمان بود و اینها معتقد
خلافت شیخین بودند و لو سلمنا الزیادة فیکفی العشرون او الاربعون لا مایة الف او
یزیدون پس معلوم شد که مذهب حضرت امیر همان بود که مهاجرین و انصار و تابعین
اخیار از ملازمین آنجناب داشتند و محبت شیخین مذعن بودند و بلقب شیعه اولی
ملقب گردیدند کما ستعرفه فی الخاتمة انشاء الله تعالی و ازینجاست که خود بحرانی چون مانند
تهول بیابانی مفری نیافته در جاهای بسیار باظهار ما هو الحق پرداخته و نامه های مرتضوی را

تمام نقل کرده و مدایح و مناقب شیخین را که نیز برای ضبط و ربط کلمات مرتضوی و شرح آن ایراد
نموده که رئیس المحرفین یعنی جنی برادر ثمانینی علم الردی از اثنای عبارات مقدسه
حفظاً للناموس مذهبیه اسقاط کرده و خلط و خبط محرف مذکور ثابت نموده عنقریب
تفضیح او را در مقامی مناسب که آخر این کتابست وارد میکنیم و واضح میگردانم که آنچه
مجتهد الزمانی و فاتی و دیگران از جامعین هوای نفسانی نوشته اند که رد کلام علامه دهلوی
قدس سره العزیز را بدست آرند و رخنه بهم رسانند همه آتش خبط ناقه عشوا و مذکر حکایات
سفاهات کما لا یخفی **قوله** وآنچه گفته اه **اقول** جوابش قبل ازین دریافتی که بیعت
برای حقیقت خلافت وقتی بکار می آید که مستجمع شرایط باشد زیرا که بیعت کاشف و
مظهر اهلیت است چنانچه از نهایه امام رازی و شرح مقاصد علامه تفتازانی و شرح مواقف
سید سند جرجانی واضح است و شوشتری مفتری با وجود جمود ذهن و حماقت در مجالس
المومنین اینمعنی را دریافته جاییکه ارشادات او درین فصل یاد کردم کما لا یخفی علی من راجع الیه
و حاشا که اهل مدینه و عبد الله عمر یزید را مستحق امامت داشته باشند چنانچه بارها گذشت

مقاله ثانیه از منهج دوم متضمن بر نوزده مبحث و در ضمن آن بسیاری از مباحث قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

قال المجیب العبد الضعیف اگر نظر استخلاف باشد بر تقدیر
ثبوت چون استخلاف و عهد نزد فریقین خلاف عهد بوده بیعت شان از قبیل بناء فاسد
بر فاسد خواهد بود و حال استخلاف از وثیقه حسن مجتبی علیه السلام که رو بروی اکابر و اصاغر
بتاکید تمام نوشته بمهر و گواهی آنها منقش گردانیده بودند ظاهر است و صورته هذه
بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح علیه حسن بن علی معاویة بن ابی سفیان صالحه علی
ان یسلم الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله و سنة رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم و سیرة الخلفاء الراشدین المهدیین ولیس لمعاویة بن ابی سفیان ان یعهد
الی احد من بعده عهدا بل یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین و علی ان الناس آمنون

حیث کانوا من ارض الله فی شامهم وعراقهم وحجازهم ویمنهم وعلی ان اصحاب علی
وشیعته آمنون علی انفسهم واموالهم ونسائهم واولادهم حیث کانوا وعلی معاویة بن
ابی سفیان بذلک عهد الله ومیثاقه ان لا یبغی للحسن بن علی ولا لاخیه الحسین ولا لاحد من
اهل بیت رسول الله غائلة سرا ولا جهرا ولا یخیف احدا منهم فی افق من الآفاق شهد علیه
فلان بن فلان وکفی بالله شهیدا واین وثیقه هم در صواعق وهم در کتب دیگر مروی ومنقول است
وابن بابویه قمی وشیخ مفید وطبرسی آورده‌اند وابن شهراشوب مازندرانی با اهل حق بر همین قدر اتفاق
دارند ونزد بعضی استخلاف مشروط باین بود که متعرض حال امام حسین نشود فینهدم بنیان
خلافته بعد الاستخلاف ایضا لانتفاء الشرط وقریب بهمین است روایت شیخ صدوق قمی
از امام زین العابدین علیه السلام که معاویه درباره امام حسین با یزید گفت اما امام حسین پس میدانی
نسبت وقرابت او را بآنحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم واو پاره آنحضرت است واز
گوشت وپوست وخون آنحضرت پرورده شده الی ان قال منزلت او را با حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم بیاد آوری واو را بکردهای او مواخذه مکن وروابطیکه من در مدت با وی
محکم کرده‌ام قطع مکن وزنهار باو مکروهی وآسیبی مرسان وازینجا بروایت اخص الخواص
فی العین در یزید ومعاویه فرق آسمان وزمین معلوم شد واگر کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا
یهتدون پس مفید بودن استخلاف که از برای حقیقت یزید لعین در حیز منع است اقول
اما قول او واگر بنظر استخلاف باشد پس بر تقدیر ثبوت چون استخلاف وعهد نزد فریقین
خلاف عهد بوده بیعتشان از قبیل بنای فاسد بر فاسد خواهد بود مدفوع است بانکه تضعیف
مجیب استخلاف را بقول خود بر تقدیر ثبوت بعد تصریح سیوطی وابن عبد البر وابن حجر وغیرهم بوقوع
استخلاف از درجه اعتبار ساقط است اما قول او استخلاف خلاف عهد بوده پس مقدوح
است بچند وجه اول آنکه این کلام مجمل است حل اشکال ودفع اجمال از ان بخیر ممکن صاحب
بفرمایند که این استخلاف کبیره وباعث ابطال خلافت معاویه بوده یانه بر تقدیر اول کسانیکه
بعد استخلاف اطاعت وانقیاد معاویه واقتدا باوی نمودند فاسق بلکه کافر خواهند شد
وهمچنین اهل شام واهل مدینه دیگر از صحابه وتابعین که بیعت یزید بعد از استخلاف نمودند

فاسق یا کافر خواهند شد و نیز برین تقدیر علمای اهل سنت مثل ابن حجر و ابو اللیث وغیره
که معاویه رابعه استخلاف خلیفه دانسته اند کما یدل علیه قولهم کان خلیفة عشرین سنة
کاذب خواهند بود و المظنون ان المجیب لا یرضی بذلک فکان الامر کذلک و بر تقدیر
ثانی استخلاف معاویه صحیح خواهد بود و ازینجاست که کسی از صحابه و تابعین در وقت استخلاف
بدلیل خلف عهد استدلال ننموده حتی ادیع صحابه عبد الله بن عمر نیز در باب استخلاف معاویه
تصریح برضای خود ببیعت دیگر مسلمین فرموده و اصلا عهد نامه جناب امام حسن علیه السلام
ننموده چنانچه جلال الدین در تاریخ الخلفا فرموده و اما تحذرنی ان اشق عصا المسلمین لم
اکن لافعل انما انا رجل من المسلمین فاذا اجتمعوا علی امر فانما انا رجل منهم فقال یرحمک الله
و پر ظاهر است که اگر استخلاف معاویه بسبب خلف عهد مخالف شرع می بود البته
ادیع صحابه تمسک به مخالفت عهد می نمود و راضی بر بیعت یزید نمیگردید بالجمله چنانچه این
عبارت موید ما نحن فیه است همچنین دلالت بر رضای ایشان بر بیعت یزید از بدو امر دارد
فالقول بالتقیة اوهن من نسج العنکبوت و اسخف من ورق التوت دوم آنکه معاویه
نزد اهل سنت مجتهد مسلمین بود چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه میفرماید و من اعتقاد اهل السنة
و الجماعة ایضا ان معاویة لم یکن فی ایام علی کرم الله وجهه خلیفة و انما کان من الملوک
و غایة اجتهاده انه کان له اجر واحد علی اجتهاده و اما علی فکان له اجران اجر علی اجتهاده
و اجر علی اصابته الخ پس که حصن حصین اجتهاد معاویه آنقدر مستحکم و مرصوص باشد
که بسبب محاربه بنفس رسول صلی الله علیه و آله و سلم و قتل حضرت عمار و چهل هزار کس از
مهاجرین و انصار و تابعین کبار با وجود نص صریح یا علی حربک حربی و حدیث متفق علیه
عمار جلده بین عینی و تقتلک الفئة الباغیة در بنیان اجتهاد معاویه خلل راه نیابد بلکه با وصف
آیت وافی هدایت اِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهٗ الآیة باعث اجر و ثواب
باشد اگر مخالفت عهد جناب امام حسن بنا بر اجتهاد کرده و تاویلی بران قرار داده باشد
چگونه مخل اجتهاد و عدالت [illegible] خواهد شد و نیز میگوییم که چون بنا بر مذاق اهل سنت
امام حسن نیز مجتهدی بیش نبود و المجتهد یخطی و یصیب محتمل است که رای آنحضرت در باب

بر که استخلاف خطا باشد در رای خلیفه پیغمبر صواب و باعث دو اجر و ثواب کیف لا
و معلوم است که جناب رسالت مآب در حق معاویه فرموده اللهم اجعله هادیا مهدیا و یقین است
که دستیان آنحضرت مقبول الدعا باشد پس البته استخلاف یزید برای هدایت مسلمین
خواهد بود و امکان خلاف العهد سوم آنکه استخلاف معاویه بعد از وفات جناب امام حسن
علیه السلام واقع شده چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید و کان معاویه قد اشار
بالبیعة لیزید فی حیوة الحسن علیه السلام و عرض بها و لکنه لم یکشفها و لا عزم علیها الا بعد
موت الحسن علیه السلام و ظاهر است که بعد وفات جناب امام حسن معاویه خلیفه و امام
بحق بلا معارض و مزاحم بوده و خلافت او به بیعت صحابه و تابعین و اجماع اهل حل
و عقد ثابت بود پس در استخلاف معاویه مخالفت عهد نخواهد بود و عجب نیست
که توقف معاویه در حیات جناب امام حسن علیه السلام با وجود قصد استخلاف کما یدل
علیه عبارة ابن عبد البر بنابر رعایت همین عهدنامه بوده باشد پس وقتیکه بلا معارض و معاند
خلیفه شد استخلاف نمود اما آنچه فاضل مجیب در باب اتفاق ابن بابویه و شیخ مفید و دیگر
علمای نوشته پس در این مقام فائده بجز اطناب نتیجه ندارد زیرا که بنای استفتا و این رساله
بر اصول موضوعه اهل سنت است فذکر اقوال الکرام فی ذلک المقام بعید عن اولی
الافهام **قوله** و نزد بعضی استخلاف مشروط باین بود که متعرض حال امام حسین نشود
الخ **اقول** اولا لا نسلم که استخلاف معاویه مشروط باین شرط بوده باشد و المدعی
مطالب بالبیان و عدم ذکر این شرط در عهدنامه که بنای صلح بود اول دلیل است بر عدم
اشتراط شرط مذکور و لذا لم یتعرض بذکره الشیخ السیوطی و اکثر المورخین و ثانیا
بر تقدیر تسلیم میگوییم که قول بعض مجهول الحال مفید برای مجیب و مضر برای خصوم نیست
زیرا که کلام در مقتضیات اصول موضوعه و قواعد مشهوره اهل سنت است پس رجوع
بقول بعض غیر مشهور لا یسمن و لا یغنی من جوع ثالثا میگوییم که مراد از تعرض حال اگر
طلب بیعت است لا نسلم که معاویه منع از آن نموده لا بد علیه من دلیل و اگر مراد از آن تعرض
بقتل جناب سید الشهداء است فلا یجدی نفعا زیرا که آنحضرت در هنگام صحت استخلاف او

عزم محاربه با او فرموده پس البته مخالف قوانین اهل سنت خواهد بود اما آنکه
از صدوق نقل کرده پس ازان اشتراط استخلاف باین شرط اصلا استفاده میگردد
ایفاء لاو استخلاف در بدو استقرار و تسلط معاویه بعد شهادت جناب امام حسن ع
در سنه خمسین واقع شده واین کلام در آخر عمر و قرب ارتحال او صادر گردیده آری
این کلام مجمل وصایا می تواند شد و درینصورت میگوئیم که اگر وصیت معاویه نزد
حضرات اهل سنت واجب القبول باشد لابد که اطاعت حکم او در باب قتل ابن زبیر نیز
واجب باشد فیکون یزید مثابا فی قتله البته و همچنین قتال اهل مدینه از دست مسرف
که بنابر وصیت و امر معاویه واقع شد کما نص علیه صاحب جذب القلوب قابل مواخذه
یزید نخواهد بود لانه اطاع فی ذلک امام المومنین و مجتهد المسلمین و اگر اطاعت او
واجب نباشد مخالفت یزید در باب شهید کردن جناب امام حسین علیه السلام مخالفت
شرع نخواهد بود علاوه آنکه بنابر مزعوم مجیب معاویه در باب استخلاف ارتکاب خلاف
عهد جناب امام حسن علیه السلام نموده پس اگر این مخالفت موجب زوال عدالت و
ابطال خلافت معاویه خواهد شد مخالفت یزید هم از وصیت پدرش مبطل خلافتش
خواهد گشت والا فلا و از کجا که امر معاویه بنابر ایجاب شرعی یزید بوده محتمل که برای استحباب
باشد چنانچه امر نبوی در حدیث ایتونی بدواة و قرطاس با وصف ضمیمه لن تضلوا بعدی
نزد فاروق محمول بر استحباب بوده ولهذا مخالفت آنرا جائز داشتند و نسبت هجر
بذات بطرف سید انس و جان نمودند و لو سلمنا کون الامر للوجوب فیزید لا یزید علی
الفاروق **بالجمله هرگاه** مخالفت وصیت جناب سید المرسلین و افضل الاولین
والآخرین مصداق کنت نبیا و آدم بین الماء والطین در آخر عمر آنحضرت در باب اتیان
دوات و قرطاس و تجهیز جیش اسامه با وجود فقره لن تضلوا و لعن الله من تخلف عنه باعث
حط مراتب عظماء صحابه نشود مخالفت وصیت معویه چگونه باعث حط مرتبه یزید خواهد
شد **قوله** و ازینجا بروایت اخص الخواص مخالفین در یزید و معاویه فرق آسمان
و زمین معلوم شد **اقول** اگرچه دعوی فضل معاویه درینمقام برای ما هیچ ضرر برای او

حضرت لانه استخلف ابنه وقال فی حقه لارایت من فضله پس اگر او بایر بزعم
فاضل مجیب معاویه افضل باشد البته درباب استخلاف ومدح یزید فاسق وکاذب نخواهد
بود لکن سخافت افعال وخباثت اعمال معاویه درکتب اهل سنت نه آن قدر دارد است
که درحیطه تحریر توان آمد امابه تحریر چندی ازان که مشتی نمونه از خرواری است می پردازد
ومخفی نماند که اکثر علمای اهلسنت ذکر نموده اند که معاویه وپدرش از مولفة القلوب بوده
منهم السیوطی فی تاریخ الخلفا وابن عبدالبر فی الاستیعاب واللفظ للاخیر قال ابوعمر معاویة
وابوه من المؤلفة قلوبهم ذکره فی ذلک بعضهم وهو احد الذین کتب للرسول وابن اثیر
درجامع الاصول دربیان احوال رجال صحاح سته نوشته که معاویه وپدر او از مولفة
القلوب بودند وبعضی میگویند که او کاتب وحی بوده وبعضی انکار آن هم کرده اند ودر
آخر عمر میگفت لیتنی کنت رجلا من قریش بذی طوی ولم آل من هذا الامر شیئا انتهی
وعلامه جار الله زمخشری در ربیع الابرار وابن ابی الحدید وبیهقی روایت کرده اند
رای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اباسفیان مقبلا علی حمار ومعه معاویة یقوده ویزید یسوقه
فقال لعن الله الراکب والقائد والسائق وابن عبدالبر در استیعاب نوشته عن ابن عباس
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعث الی معاویة یکتب له فقیل انه یاکل
فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا اشبع الله بطنه وظاهر است که لعن وبددعای آنحضرت
درحق مسلمین غیر ممکن است وکافی است درباب حسن اسلام او آنچه ابن اثیر درجامع الاصول
نقل کرده حیث قال باع معاویة اناء من ذهب وفضة اکثر من وزنها فقال له ابوالدرداء سمعت
رسول الله صلی الله علیه وآله ینهی عن ذلک فقال معاویة اما انا فلا اری به باسا فقال ابوالدرداء
من یعذرنی من معاویة اخبره عن الرسول صلی الله علیه وآله وسلم وهو یخبرنی عن رایه
لا اساکنک بارض انت بها ثم قدم ابوالدرداء علی عمر بن الخطاب فذکر ذلک فکتب
عمر بن الخطاب الی معاویة لاتبع ذلک الا مثلا بمثل وزنا بوزن اخرجه الموطا واخرجه
النسائی انتهی پس ازین اقوال ظاهر است که این اجتهاد دلیل حسن اسلام معاویه است
لکن عجب از شدت غفلت خلیفه ثانی مصداق الحق لیعلینا نطق علیها که با وجود سماع

این خبر بجز جهالت از سبع جرای دیگر برای معاویه تجویز نفرموده‌اند و بیهقی که از محدثین مشهورین
اهل سنت است در جزو خامس سنن خود در کتاب الحج در تلبیه روایت کرده عن سعید
بن جبیر قال کان ابن عباس بعرفه فقال یا سعید ما لی لا اسمع الناس یلبون فقلت
یخافون معاویة فخرج ابن عباس من فسطاطه فقال لبیک اللهم لبیک وان رغم انف
معاویة اللهم العنهم فقد ترکوا السنة من بغض علی رضی الله عنه انتهی این روایت
نیز دلالت دارد بر حسن اسلام معاویه دارد زیرا که لعن ابن عباس که بنا بر تصریح بعض
اهل سنت اعلم ناس بود بسبب ترک سنت حضرت سید المرسلین بدون حسن اسلام معاویه
صحیح نمی‌تواند شد و بغوی در تفسیر خود در ذیل تفسیر آیت لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ
مِنْهُمْ فِرَارًا نوشته روی عن معاویة انه غزا الروم فمر بالکهف فقال لو کشف لنا
عن هؤلاء فنظرنا الیهم فقال له ابن عباس رضی الله عنه لیس لک ذلک قد منع الله تعالی
من هو خیر منک فقال لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا الا انه فلم یسمع وبعث
له اناسا فلما دخلوا جاءت ریح فاحرقتهم و قریب باین در تفسیر کشاف و بیضاوی وغیره
واقع است و دلالت این روایت بر عدم رعایت حکم خدا و تهاون در امور دین و
حسن اسلام معاویه مستغنی عن البیان است و سیوطی در جمع الجوامع و متقی در کنز
العمال روایت کرده عن عبد الرحمن بن مقاتل قال صلیت مع علی الغداة فقنت
فقال فی قنوته اللهم علیک بمعویة واشیاعه وعمرو بن العاص واشیاعه وابی
الاعور السلمی واشیاعه وعبد الله بن قیس واشیاعه انتهی بر عقلا و اصحاب ایمان ظاهر است
که نفرین جناب امیر کل امیر در حق معاویه و عمرو بن عاص وغیره در قنوت نماز دلیل حسن اسلام
معاویه و احزاب اوست و در شرح نهج البلاغت ابن ابی الحدید مذکور است و روی
احمد بن ابی طاهر فی کتاب اخبار الملوک ان معویة سمع المؤذن یقول اشهد ان لا اله الا الله
فقال اشهد ان محمدا رسول الله فقال لله درک یا ابن عبد الله لقد کنت عالی الهمة ما رضیت
لنفسک الا ان یقرب اسمک باسم رب العالمین این شور ادب که از زبان معاویه سرزده
کما لا یخفی من التصریح در باب تکذیب سید انبیاء حسن اسلام معاویه است اما وصیت

لسانیه او در باره اعانت حضرت جناب سید الشهدا علیه السلام با وجود جهد
بلیغی که در شهادت برادر بزرگوارش بکار برده و اظهار فرح و سرور بوفات آن نور دیده
رسول و سرو بوستان بتول کرده قابل اصغا و لایق اعتنا نیست چنانچه اسلام و اقرار
لسانی او بشهادتین با وصف مجعوبیت او از مولفة القلوب کارامدنی نه تفصیل این
اجمال آنکه جار الله زمخشری در ربیع الابرار آورده جعل معویة لجعدة بنت الاشعث امرأة
الحسن مائة الف درهم حتی سمته ومکث شهرین وانه لیرفع من تحته کذا طستا من
دم وکان یقول اسقیت السم مرارا ما اصابنی فیها ما اصابنی هذه المرة لقد لفظت کبدی
ویؤیده فی الاستیعاب قال ابو قتادة ابو بکر بن حفص سم الحسن بن علی رضی الله
عنهما سمته امرأته جعدة بنت الاشعث بن قیس الکندی وقالت طائفة کان ذلک ما
منها بدسیس معاویة الیها وما بذل لها فی ذلک وکان لها ضرائر والله اعلم انتهی و در تاریخ
الفی مذکور است آخر الامر مروان بن حکم که طرید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
بود والی مدینه ساخت و مندیلی زهرآلود باو داد تا به جعده بنت اشعث بن قیس
که زن امام حسن علیه السلام بود بدهد و باو بگوید که تو بید از مباشرت امام حسن باین مندیل
مسح کنند او بعالم آخرت انتقال نماید معاویه پنجاه هزار درهم بتو دهد و ترا در سلک
ازواج یزید علیه اللعنة کشد تا ملکه عالم باشی مروان بمدینه آمد و جعده را بفریفت
تا عمل مذکور بتقدیم رسانید و حضرت امام حسن علیه السلام بفردوس جنان خرامید
الخ و قریب باین در تاریخ روضة الصفا مذکور و قاضی محب الدین حنفی در کتاب
روض المناظر فی علم الاوائل والاواخر و اسمعیل بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه
در کتاب مختصر اخبار البشر و غیرهما نیز قریب باین روایت ذکر کرده قال الدمیری
الشافعی فی حیوة الحیوان قال ابن خلکان انه لما مرض الحسن وکتب
مروان بن الحکم الی معاویة بذلک فکتب الیه معاویة ان اقبل المطی الی
بخبر الحسن فلما بلغ معاویة موته سمع تکبیر من الخضراء فکبر اهل الشام لذلک
التکبیر فقالت فاختة بنت قرظة لمعاویة اقر الله عینک ما الذی کبرت لاجله

فقال مات الحسن فقالت ما علی ... ابن فاطمة تکبر فقال ما کبرت شماتة بموته ولکن
استراح قلبی ثم قد دخل علیه ابن عباس فقال له یا ابن عباس هل تدری ما حدث
فی اهل بیتک قال لا ادری ما حدث الا انی اراک مستبشرا وقد بلغنی تکبیرک فقال مات
الحسن الخ و زمخشری در ربیع الابرار نوشته لما بلغ معاویة موت الحسن بن علی رضی الله
عنهما سجد معاویة وسجد من حوله شکرا فدخل علیه ابن عباس فقال یا ابن عباس امات
ابو محمد قال نعم وبلغنی سجودک والله یا ابن آکلة الاکباد لا یسد جسدک اباه حفرتک
ولا یزید القضاء اجله فی عمرک انتهی پس فرق آسمان و زمین در میان معاویه و یزید قرار
دادن زمین از آسمان نشناختن است **اقول وافوض امری الی الله**
ان الله بصیر بالعباد بر ناظرین کتاب اثبات الخرافة لصاحب ثمرة الخلافة
که پاره از وصفش قبل ازین بر زبان خامه تفویض نموده ام مخفی و مکتوم نیست که در عدم
استخلاف بسیاری از روایات علمای ثقات را که ابو زکریای نووی رحمة الله علیهم
اجمعین از جمله آنهاست وارد نموده ام بعنوانیکه مدلول مطابقی آن اینست که معاویه
بن ابی سفیان را این استخلاف اتفاق نیفتاد لیکن کر جلال الدین سیوطی و مانند او
درین مقام تهویلی و ترهیبی پیش نمی نماید و محتمل است که مراد نافیین انکار از حقیقت
استخلاف باشد که کسیرا بجائی نشانیدن و کار و بار سیاست مدن بدست او سپردن
است و مقصود مثبتین اثبات آن بطور مجاز بود که ملحق با لاستخلاف یعنی بمردم
اعلام نمودن که یزید بعد معاویه بر سریر خلافت خواهد نشست و زمام مملکت و کشور کشائی
و حکومت و فرمان روائی بدست آن بدست خواهد بود پس نفی و اثبات هر دو درین مقام
جمع تواند شد کما قال بعضهم **قوله** اول انکه الی فاسق خواهند شد **اقول** دعوی
اجمال اگر در اصل جواب است فلا بد من اثباته وتصویره حتی نقلع اصل تقریره واگر مراد از
اجمال وقوع آن در متعلقات جواب است پس هیچ اندیشه نیست زیرا که معلوم شد که
در اصل جواب قبح مذکور را تقریر نتواند کرد تفصیل مرام آنکه مدعای مجتهد در استثنا نیست
که خلافت یزید دلیل دوام وقوع استخلاف است در جواب گفتم که معتمد بوده این اختلاف

بر تقدیر ثبوت ممنوع است اکنون مخاطب را سلوک یکی از دو طریق می باید یعنی ثابت کند
که این استخلاف خلاف عهد و پیمان نبوده یا ثابت نماید که چنین استخلاف مخالف عهود
موثقه و ایمان مغلظه برای حقیت خلافت شخص افاده میکند هنوز این دو مقدمه را تعرض
نکرده گفتن که این کلام مجمل است حل اشکال و دفع اعضال از آن غیر ممکن آه یاوه گوئی و
بیانه جوئی است و اینهم حیله آخر است که استخلاف معاویه کبیره است یا صغیره بلکه بحمد الله
تعالی و تقدس اگر مخاطب در پی اثبات مقدمه ثانی شود بنده را امید که از وی استفسار کنم
و گویم که اکنون بگو که این خلاف عهد کبیره بود مبطل خلافت یا صغیره بود غیر مبطل و بر هر تقدیر
این استخلاف چگونه مفید تواند شد و اتباع این استخلاف مردم دیگر را چه سود مگر هنوز
یا وصف تفاصیل که در هر باب درین کتاب نموده میشود خصوصاً آنچه در منهج اول از
کتب محققین ... تام در شرح بالا کلام رفته نشنیده و در کتب معتبره ندیده که اطاعت و
انقیاد خلیفه و سلاطین در اموریست که مخالف شرع نباشد و از قبیل کبیره و صغیره نبود
... ... بر ... چرا مورد طعن و تشنیع مجتهد شیعه خواهد شد و قبل ازین
... ... دلیلی بر فسق و کفر اقامت باید کرد هنوز مجتهد الزمان را اینهمچ دلیلی
... شود ولی دلیل و برهان هرچه میخواهد خاطر خود در اندکرش خورسند مینماید
... نمی توان گفت که فسق آنها در صورتی خواهد بود که بر عزل معاویه قادر باشند
... مطالب بالبینه مع هذا بر تاریخ دان پوشیده نیست که جناب امیر کرم الله وجهه
بر عزل معاویه بن ابی سفیان در وقتی که او ناظم ملک شام بود قدرت نیافتند و حال
آنکه اریکه خلافت و تخت امامت را زیب و زینت داده بودند فکیف کسانیکه
امارتی نداشته باشند و معاویه در آنوقت ثروت و جاه و اقتدار زاید الوصف
پیدا کرده باشد و اختیار را و از یکی بهزار و از اندکی به بسیار رسیده و چون
سابق ازین از تصریحات علمای امامیه بدریافت رسیده که هیچکس مدعی بعدم استحقاق
یزید بود نلیس حیث شان بر تقدیر ثبوت استخلاف هم نخواهد بود مگر بنابر ضرورت
و ناچاری و مشاهده ظلم و ستم بعد ازین اثبات فسق معاویه نیز بر عهده مخاطب است

توجه را میرسد که بگوید محتمل که بسبب تقادم عهد معاویه را سهوی و نسیانی در باب استخلاف
پیش آمده باشد و هرگاه خود حضرات معصومین را از امور مهمه غفلت رو داده و ائمه هدی
و امثال شان را دهشت ها پیش آید و امور ضروریه را با وصف ضرورت شدیده بر زبان
نیارند چنانچه سابقا و لاحقا دانستی فما ظنک بمعاویه و مسلما که معاویه عمدا در باب استخلاف
مرتکب خلاف عهد شده لیکن معاذ الله این امر نسبت بافعالیکه بر اصول امامیه از حضرات
انبیا صدور یافته و امامیه آنرا ترک اولی قرار داده اند کما سبق شطر منها بمنزله لاشیء است
و همچنین فعل مذکور از فعل حضرت آدم صفی الله بر تقریرات والد مجتهد الزمانی در حسام الاسلام
و روایات علمای محدثین شیعه کمتر است زیرا که با وجود نبوت و صفوت ارتکاب جحد
عهد و تکذیب ملک الموت که بقول آن بزرگ از کذب و بهتان منزه است فقط برای
زندگانی دنیای فانی بعمل آورده اند و هرگز در صفوت و برگزیدگی شان نقصانی پیدا نشده
پس در خلافت و عدالت معاویه که بهزاران مدارج کمتر از درجه مذکور است چرا نزد منصفین
فتوری و قصوری راه یابد و تفصیل این بحث بما لا مزید علیه از سهام کتاب بینی اثبات
الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه باید جست والمظنون ان المخاطب السفیه لا یظهر الرضا ما دام
اللسان فی فیه و ان کان الامر کذلک عند ابیه **قوله** و بر تقدیر ثانی آه **اقول**
جواب این از قول گذشته بر می آید کما لا یخفی علی اوساط الناس فضلا عن اولی النهی
قوله و ازینجاست آه **اقول** حیرانم که درینجا چگونه شهادة علی النقی نزد
مجتهد الزمان مسموع و مقبول گردیده اما بعد ازین در مقامات آینده جائیکه استفتای
فقیر را جواب خواهد نوشت تصریح خواهد کرد که شهادت علی النقی حظی از جواز ندارد
کما مر مجملا فی المنهج الاول و سنعرف تفصیله ان شاء الله تعالی **مع ذلک** امام حسین
و عبد الله زبیر و عبد الرحمن و عبد الله عمر انچه وقت انکار از سلطنت یزید روبروی
معاویه بن ابی سفیان فرموده اند مآلش غیر ازین نیست که جانشینی محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم و حکومت بر اهل اسلام امری بس خطیر است و آخر در قیامت بحکم
الهی ترا در موقف حساب ایستاده کنند و بپرسند که این امر عظیم را بکه گذاشتی و بجای

خود که با خلیفه سابق باید که برضا و اختیار اہل حل و عقد خواه آنها بکسی از بنی ہاشم
و مانند ایشان برگزیده کنی یا بشوری بگذاری لشبہ محصول با نقل سابقا من دفعته
الاحباب و غیره آخر این ہمه تقاریر ہمین امر را تمسک کرده که یزید الایق این امر نبدانیم و
معاویه بابت قصد اینمعنی خلاف امر شرعی را مرتکب میشود و عہد سابق را بہم میزند و
مخالف صحابه کبار که او را داخل ہلیتہ الخلیفه نکردند اختیار می نماید او را باید که خلافت را باختیار
بزرگان دین برگرداند درین تقریر بسبب جامعیت ہمه امور مندرج گشته کو لفظ صلحا
صراحةً مذکور نشده باشد **قوله** حتی اورع صحابه الخ **اقول** رضای اورع صحابه
یعنی عبد الله بن عمر از عبارتیکه بخطاب آورده در چیز منع است مدعای آن بزرگ نه آنست
که مجتهدی فہمیده اند بلکه مقصود ش از اجماع مسلمین اتفاق عظما و روسای دین آ
که ہمه مسلمین باشند و کسانیکه اہل حل و عقد و وجوه اسلام باشند کلام در اثبات
بیعتیه تفصیل تمام از کتب معتبره فریقین دانسته شد که عوام را درین امور کسی نمی پرسد
و از آنکه بدین جناب امام حسین اند و حال آباء آنجناب و امثال و اقران او قسمی که
بود بر ظاہر بود پس گویا جواب عبد الله عمر از قبیل تعلیق بمحال و از جنس آیت کریمه
لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ است و بسا
می باشد که متکلم مراد خود را بانحو ادا میکند که مخاطب خلاف مرضی خود ندانسته در رد آن
کوشش بلیغ نمی نماید خصوصا وقتی که ہیچ امری از امور در باره انکار چیزی که او در خواست
کرده باشد متکلم کلام باقی نگذاشته باشد پس محتمل بودن اینمعنی که در واقع گویا نقیض
مدعای معاویه بود و بنده برای کلام عبد الله بن عمر گذارش دادم شکی و ریبی نیست و این
بابی است از بلاغت که متکلم مطلب خود را نزد مخالف خویش بعنوان شایسته ادا کند و او را ذل سکی
دست ندہد کما قال الشاعر **مصرع** که ہم تیغ بر جا بود ہم کباب **معہذا** حیرانم که صدور صفقه
بیعت و انہم برضا و خشنودی از عبد الله بن عمر در کدام وقت رو داده زمانیکه معاویه بقید حیات
بود و انواع حیلها و اقسام تدابیر برای اخذ بیعت از عبد الله مذکور و امثالش ترغیبا و ترہیبا
در خلوت و جلوت عمل میکرد مدعا را الظفر یقین بعمل آورد و زمین را باسمان دوخت ہیچ سکی

از آن معذور نکردید و وقتی که معاویه جان بخالق آفرین سپرد و یزید پلید حاکم مدینه را از آن اعلام نمود
و بیعت از عبدالله عمر و امام حسین و غیرهما درخواست و بتاکید بلیغ نوشت که اگر بیعت نکنند سرهای
شان باید فرستاد نوبت بهجرت و تعلیق ابواب رسیده هرگز عبدالله کو بیعت نکرد و چون امام حسین علیه السلام
از مکه بسوی عراق نهضت فرمود درانوقت هم بیعت اتفاق نیفتاده چنانچه شرح این امور بحو بترتیب
وجوه در سابق دانستی هرگاه خبر جانگداز بهوش پرداز یعنی شهادت سبط نبی در کربلا متحقق گشت عبدالله عمر
بنقل شیخ حلی امامیه در نهج الحق بسوی یزید خطی فرستاد و بخطاب ان لظالم و باک امر حقه را یاد
کرد و شهادت امام حسین را مصیبت عظمی و داهیه کبری نوشت و احداث و بدعت یزید شقی را
برملا در آن مکتوب ظاهر نمود پس معلوم نمیشود که بیعت و رضای عبدالله عمر در کدام زمان است
اکنون جز آنکه بلفظ یا بعیا که در حدیث او واقع است مجتهدین امامیه تمسک نمایند چیزی در دست
ندارند و حالش در اوراق گذشته بعنوانی معلوم شده که حوصله مخاطب غالبا از احاطه آن
کوتاهی کند تا بجواب چه رسد و اندک انصاف مرعی شود و ملاحظه رود که هیچ عاقلی بخیال خویش
می تواند گذرانید که رضای عبدالله عمر در واقعه حره بظهور پیوسته که قتل اصحاب و سبی ذراری شان
و انواع اهانت مسجد شریف نبوی چنانچه در احقاق الحق نور الله شوشتری بنقل آمد بعید از آنکه
که آن شقی محاصره بیت الله کرده بود لا حول و لا قوة الا بالله و این امور در کتب فریقین
مصرح است که در ظلم و عدوان یزید پلید بیان کرده اند **واز عجایب** قدرت الهی آنکه
نور الله شوشتری در کتاب مذکور جاییکه بحث مکتوب عبدالله عمر مرقوم است آنچه گفته دلالت بران
دارد که عبدالله عمر درانوقت هم بیعت یزید نکرده تا برضا و خشنودی چه گفته شود محصل کلامش آنکه
چون یزید میخواست که هر دو کس را از امام حسین و عبدالله عمر بکشد و آرزوی او درباره یکی از ایشان
برآمد عبدالله بن عمر بعد از شهادت امام حسین یزید را تخویف کرد تا جرأتی و جساری او را بعد ازین
برین امور باقی نماند و نوشتن مکتوب مذکور از محبت امام حسین نبود انتهی و وجه دلالت بحدی عیانست
که محتاج بیان نیست زیرا که بعد بیعت یزید و رسوخ در آن خوف و خشیت قتل نبود عقلا مسموع و
مقبول نیست **واز اینجا باطل شد** آنچه دیگر علمای امامیه گویند که عبدالله بن عمر و یزید خلافی شدید داشتند
وعبدالله عمر از یزید معاذ الله راضی نبود فلا تغفل اما آنچه در باب معاویه و اجتهاد او بحث است

مینماید بهانا منشای آن غیر از اغماض وچشم پوشی از اصول امری دیگر معقول نمیشود آیا در کتب
مبسوط خویش ندیده اند که بعضی از مجتهدین امامیه با وجود بدعت بودن چیزی که آتش خول
دار البوار است آن چیز را از مباحات بلکه مستحبات شرعیه گردانیده اند از انجمله است حکم نمودن
بعضی از اکابر شیعه باینکه در اذان نماز صبح الصلوة خیر من النوم باید گفت وحی علی خیر العمل را ترک
باید کرد وبعضی بجمع قائل شده اند چنانچه از هدایه شفاه الله عاجلا وعفا عنه آجلا در رساله
خویش ذکر فرموده با آنکه عامه متکلمین ومحدثین ومجتهدین ایشان در بسیاری از کتب معتمده تصریح
کرده اند که این جمله از جمله بدعات خلیفه ثانی است رضی الله عنه حتی که مخاطب نیز اعتراض بر نسق
عبارتش نموده وآنرا از بدعات فاروقیه گمان برده کما سیجیئ انشاء الله تعالی هرگاه مجتهدان امامیه
با وجود حکم باستحباب احداث معاذ الله من ذلک متوقع حصول اجر وثواب اضعافا مضاعفة
باشند غایت کار معاویه نیز بهمین امور خواهد کشید واگر در قتل وقتال وجنگ وجدال با خلیفه برحق
سلوک راه بغاوت واهلاک مسلمین است فتوی بجواز واستحباب امور محدثه سیما احداث کسیکه
حالش نزد امامیه ناگفته به است هلاک معنوی جهان وجهانیان است باید چشم از حق نباید پوشید
وبباطل محض نباید گروید **ومتوهم مباد** که این مذهب اهلش منقرض گردیده اند ونام ونشانی
از ایشان پیدا نیست چنانچه بعضی از فقهای امامیه تقریر میکنند وانجام کار را نداننده زیرا که
این عقلا هنوز در بلاد ایران بلکه هندوستان هم موجود اند که جمله مذکور را با حی علی
خیر العمل [illegible] میکنند در زمان سابق راقم الحروف را تا چند ماه در مسجدی قریب فرنگی محل
[illegible] بجهت تحصیل بعضی از کتب درسیه در خدمت بعضی از اکابر افاضل الله علیهم انوار غفرانه
[illegible] اتفاق اقامت افتاده بود وپاسی از شب باقیمانده باشد که شخصی
با آهنگ اهل ایران بر غرفه بامی که محاذی مسجد مذکور بود در اذان صبح هر دو جمله را جمع
کرد چون صبح روشن شد واز نماز فارغ شد فقیر را با جمعی از احباب فراغت روداد این
واقعه را [illegible] بر زبان آوردم گفتند که برای اطمینان قلب میخواهیم که اگر بار دیگر
[illegible] بشنوی ما را هم اعلام کنی واز خواب غفلت بیدار نمائی چون ساعتی از شب
باقیماند آن شخص بدستور سابق بانگ نماز صبح با آواز بلند آغاز کرد جماعتی را که خفته

بیدار کردم همه کس بگوش خویش شنیدند و اطمینان تام بهم رسید چون کتب امامیه بنابر
ضرورت معلوم بمطالعه فقیر در آمده دانستم که این واقعه محل استبعاد و استغراب نبوده
و اگر این قسم اجتهادات امامیه در باره طهارت و نماز و صوم و ابواب زکوة و مناسک
حج و زیارات و معاملات برشمارم و منتهی المطلب و مختلف را از کتب ائمه عظام امامیه بنظر در آرم
دفتری طویل و کتابی دراز مانند فوائد مدنیه فاضل محمد امین استرآبادی و معاول العقول
مرزا محمد اکبر آبادی می باید نگاشت اعاذنا الله من الخرافات **از عجایب** ترهات
و غرایب هفوات آنکه مخاطب رئیس الاملعین در رساله تحلیل المتعه مسمی بصفیه که برای تقرب
معتمد الدوله نوشته بر جمله الصلوة خیر من النوم که بشهادت کتب معتمده امامیه در احادیث
ائمه امر بندای آن وارد است و زنهار بر عاینه الستی علمای ایشان که حمل بر تقیه باشد محمول
نتواند شد کما ستعرفه انشاء الله تعالی از راه ناعاقبت اندیشی زبان اعتراض میکشاید
و این جمله از جمله بدعات فاروقیه دانسته میفرماید طرفه تر آنکه زیادت فرمودن الصلوة
خیر من النوم و اسقاط حی علی خیر العمل دلالت دارد برینکه قطع نظر از کمالات دیگر ذهن
و ذکای خلیفه ثانی بدرجه قصوی بوده والا امری را که بهترین اعمال باشد از خواب ترجیح
دادن بعید از بیداری و هوشیاریست انتهی بلفظه **اقول فراوان حیرت** است
که جناب مجتهد الزمانی برین لفظ و معنی حرف گیری میکند و آن را از محدثات خلیفه ثانی
می انگارد و حال آنکه در کتب استدلالیه فقه امامیه مثل معتصم الشیعه فی احکام الشریعه
که غالبا بنظرش نظربادهای اجتهاد در آمده باشد چنان بیاد فقیر می آید که علمای اثنا
عشریه که بانی مبانی اجتهاد بودند و بجناب ائمه تقرب زاید داشتند فتوی بران داده اند
که در اذان نماز صبح الصلوة خیر من النوم باید گفت از جمله شان ابن جنید و جعفی است
و متوهم مباد که ابن جنید در تحکم قیاس اصطلاح نظر ساخته باشند زیرا که انقیاد الستی که قیاس
مجتهد الزمانی مقتضی آن است که کسی از عقلا باین قسم کلام متکلم نمی تواند شد بلکه اخبار
و احادیث ائمه را که مامور باظهار ماهو الحق بوده اند الا دید همت خویش ساخته اند
از جمله آن حدیث بزنطی است که در بیان کتاب مذکور است از عبد الله بن سنان الخ

حضرت امام صادق علیه السلام که فرموده در اذان صبح بعد از حی علی خیر العمل الصلوة
خیر من النوم بگو و بر الله اکبر لا اله الا الله ختم کن لیکن در اقامت الصلوة خیر من النوم
مگو که این جمله فقط برای اذان فجر قرار یافته انتهی موضع الحاجة من الحدیث المذکور
آمدیم بر اینکه جناب شیخ المفضلین امام اعظم متشرعین مجتهد المجتهدین مثل این روایت
را در کتاب استبصار بر تقیه حمل می فرماید حیث قال فاما ما رواه محمد بن علی بن محبوب
عن احمد بن الحسن عن الحسین عن حماد بن عیسی عن شعیب بن یعقوب عن ابی بصیر عن
ابی عبد الله علیه السلام قال النداء و التثویب فی الاقامة من السنة الحسین بن سعید
عن فضالة عن العلاء عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر ع قال کان ابی ینادی فی بیته
بالصلوة خیر من النوم و لو رددت ذلک لم یکن باس و ما اشبه من الخبر من بما
تضمن ذکر هذه الالفاظ فانها محمول علی التقیه لاجماع الطائفة علی ترک العمل بها انتهی
بلفظه این کلام محل حیرت اهل خبرت است بچند وجه **اول آنکه** از احادیث کلینی
و اخبار یکه خود این شیخ در افادات خویش متضمن از حضرات ائمه هدی روایت
میکند چنان بوضوح می انجامد که هر یکی از ائمه در صحیفه خویش مامور بامری و دیگری بکار
بود حضرت امام باقر و صادق را این امر تاکید تمام شرفت نزول یافته بود که باسماعت
حق باید کوشید و از کسی نباید ترسید و این حدیث در کلام مجتهد الزمانی نیز بر مقام
خویش خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس حمل احادیث این بزرگان بر تقیه استیصال
اصول موضوعه خویش نمودن است و اگر این حدیث و نزول صحف قابل اعتبار
نیست پس در وقت تاویل از جانب ائمه هدی درباره تطبیق اقوال مختلفه و افعال
متضاده شان این حدیث و کتاب مختوم را ذکر کردن داد سخافت دادنست ؛
دوم آنکه انچه در کتاب نظنی بروایت عبد الله بن سنان مرویست دلالت
بر آن دارد که حی علی خیر العمل را با جمله الصلوة خیر من النوم ضمیمه باید کردن پس تقیه
و اظهار هر دو درین یک حرف متقارن شد و ذلک اجتماع النقیضین تقیه مشوم بر فرض
و تقدیر وقتی صورت می بست که فقهای اهلسنت که ائمه هدی در بلاد ایشان اقامت

اقامت می نمودند قایل تا آن مسبوق نبوده حالانکه ندای حی علی خیر العمل از خصایص شیعه
است چنانچه صاحب معتبرهم بر همین تصریح کرده و تاویل تقیه را که شیخ بارتکابش مضحکه
ارباب عقل و نقل گشته و قد عرفته آنفا بجوی نخریده و لفظ الصلوة خیر من النوم را بدون تقیه
از جناب ائمه هدی ماثور دانسته سوم آنکه دعوی اجماع قابل اصغا نیست شیخ المفضلین جناب
سید الی سور از مذهب قدمای خویش که اسامی بعضی از ایشان مذکور شد خبری نگرفته یا دیده و دانسته
براه عناد و عصبیت رفته بالجمله معلوم شد که مجتهد الزمانی را در لباس محبت اهلبیت داد ناصبیت
داد نشد و اعتراض بر حضرت امام زین العابدین که ندای الصلوة خیر من النوم از معمولات آن
جناب بود و هم بر حضرت صادق که این کلام را از فصول اذان صحیح اعتقاد نموده در رد کردن
استغفر الله در حقیقت این اعتراضات بجناب سید کائنات بلکه خالق ارض و سموات میکشد
زیرا که ائمه هدی درین امور سفیر بودند و آنچه برگسته این بزرگان رفته بلا ریب وحی منزل کما فی الکافی
و غیره لهذا درین مقام بر احادیث اهلبیت اکتفا نمودم و ما به النزاع را از کتب معتبره امامیه ثابت
رسانیدم حاجتی بدان نیست که سند الصلوة خیر من النوم را از قرآن مجید که در حقیقت نزد مجتهد
الزمانی بیاض عثمانی بیش نیست ثابت کنم جناب مخاطب باین علم و دانش دعوی اجتهاد در سر دارد
نعوذ بالله من تلبیسات النفس و هواجسها باز باصل مطلب میروم و میگویم قطع نظر ازین امور
در اصل استفتا خود به بیند که مخاطب مدعی اجتهاد استخلاف اهم دعوی میکند و میگوید که
دلیل دیگر بر ثبوت صحت خلافت و امامت یزید صحت استخلاف معاویه است و درین مقام آنچه
فرموده است خلاصه اش غیر ازین نیست که او مجتهد بوده شاید که تاویلی بکار برده باشد مدعی استخلاف
را این احتمال چگونه کفایت خواهد کرد این ادلیلی ثابت نماید که معاویه جواز استخلاف را بفلان
دلیل ثابت کرده بود آیا در کتب مناظره ندیده یا بگوشش او نرسیده که مدعی امری را احتمال کافی
نمی تواند شد علی سوجه را احتمال کفایت میکند سلمنا که معاویه در باره استخلاف تاویلی اندیشیده
باشد لیکن فائده بحال مخاطب نمی تواند بخشید زیرا که درین صورت لا نسلم که حقیقت خلافت
برای یزید نزد اهل سنت لازم آید و المدعا هذا دون ذلک و المدعی مطالب
بالبینه زیرا که سخن درین بود که از استخلاف کذائی صحت خلافت یزید یعنی ما به النزاع لازم می آید

اما احتمال خطای حسن مجتبی پس فوق است بآنکه معلوم نیست که جناب مخاطب این احتمال را
برکدام مذهب از فریقین مبتنی ساخته اند لفظاً مذاق اهلسنت نص درین معنی ست که بنیاد این احتمال بر
اصول مقرره اهل حق واقع شده و لیکن از دعوی اجتهاد و بمدد آنی و ادعای مطالعه کتب اهلسنت
سخت بعید می نماید که احتمال خطا بجانب حسن مجتبی راه یابد اینک جامع بخاری و دیگر کتب حدیث
که التزام صحت دران نموده اند حاضر ست در مناقب آنجناب از حضرت سید المرسلین تحسین
این صلح بروایات مستفیضه صحیح برجای خود ثابت است مدعین مزید ولای اهلبیت را
که نواصب از حکایه شان متفق و خجل باشند مجالی نیست که وثیقه صلح را برخطا حمل کنند
و رای معاویه ابوسفیان را بر خلاف آنچه مدار علیه این صلح بود صواب قرار دهند و لفظ اللهم اجعله
هادیا مهدیا را در حق معاویه نصب العین دارند و از مناقب ریحان رسول الثقلین چشم باعانت
بین بپوشند و آنچه را کان لم یکن پندارند و نطاق همت بر کمر جان بر بندند تا خلافت یزید
را باثبات رسانند ذلک هو الخسران المبین و ازین مقام صریح هویدا شد که لفظا بر مذاق اهلسنت
هرگز برجای خویش مثبت و اگر اساس این اعتراض بر اصول و روایات شیعه است چنانچه
صاحب کشف الغمه که مخاطب اجتهاد مآب بصحبت او بعد ازین مشغول خواهد شد و در حق او
لفظ اعظم خواهد نوشت و اعتراض او را در ماده استاد امام اعظم اول و تائید او قبول
خواهد کرد آنرا بطمطراق روایت کرده و دلالت بران دارد که حضرت شهید کربلا خود این
صلح و صلحنامه را خطای محض دانستند بلکه در تخطیه آن جناب ازینهم ترقی کردند و دیگر
محدثین امامیه نیز این را مفصل نوشتند پس برجای خویش است نه مقام افتخار رقوم بداندیشی
زیرا که الزام اهلسنت بروایت مذهب خود خلاف عهدیست که والد بزرگوار مخاطب در
صوارم وغیره نموده اند الغرض این قدر مطمح نظر باشد که تحسین صلح حسنی از اشرف
الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم نزد ما ثابت است چنانچه تصحیح آن نزد فرقه از معصوم یعنی
خامس اصحاب کسا و ازین اصول و روایات و مانند آن کما سبق توضیحه یعنی شطر منها
آن را باثبات رسانیدیم عیان میشود که نامه مختوم که برای حسن مجتبی هم نازل شده بود اصلی بنا
دالا الامر آنچه جناب امام حسین علیه السلام باوجود از نسیان و حصول علم ما کان و ما یکون آنرا

یاد نمانده و علمای شیعه با وصف مرور احقاب آنرا گاهی فراموش نساخته‌اند و لوازم ذاتیه
مذهب امامیه همین است کما عرفت سابقا و لاحقا ان هذا الشی عجاب و متوهم نشود که
مبرا بودن از سهو و حصول علوم لدنی بعد از امامت می باشد چه این وهم خلاف اصول موضوعه
حسن صفار و کلینی اعور و مرویات ائمه و احول کما لایخفی است اما آنچه ذکر دعای نبوی
صلی الله علیه و آله و سلم در حق معاویه کرده پس بر مدعای او که اصابت رای معاویه در
باره استخلاف یزید است دلیل نتواند شد زیرا که نزد فریقین هر هادی را که در هدایت
او انتظاری باقی نیست ضرور نمی باشد که جمیع اقوال و افعال او بر حق و صواب و موجب
حصول ثواب باشد نه بینی که صدوق شیعه در عیون اخبار از امام رضا رضی الله عنه حدیثی
روایت کرده که مضمونش اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که رعایت
حق من در باره اصحاب لازم گیرید و با ایشان تعرضی نرسانید و اصحاب من مانند ستارگانند
هر که پیروی خواهید کرد راه دین خواهید یافت امام رضا فرمود که جز اهل تغییر و تبدیل کسی
ازین حکم مستثنی نیست تمامی اصحاب که بر طریق رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم رسوخ
داشتند همین حکم دارند که در اقتدای آنها راه نجات بدست می آید پس باعتراف لسانی
شیعیان سلمان و ابوذر و عمار و ابن مسعود می باید که بسبب هادی بودن شان
که مدلول حدیث مذکور است مامون از خطا باشند و حالانکه بالاتفاق حضرت ابوذر
در مسایل زکوة و عبد الله بن مسعود در قول بعدم جزئیت معوذتین نسبت بقرآن مجید کما
روی استاد الکلینی فی تفسیره و عمار بن یاسر در حصول شک و تردد و حیص و بیص درباره
امامت مرتضوی بلکه وقوع دیگران نیز درین امور یعنی شک و تردد مذکور در کشی و بحار
و غیرها بطرق متنوعه براه خطا رفته مرویست پس با معاویه چه گمان توانی کرد که غیر از
جمله دعا در حق او چیزی در حدیث وارد نیست و بر همین قدر اکتفاست که خدایا او را
هادی و مهدی گردان بخلاف ابوذر که او بر طبق روایات امامیه بدان اعتراف دارند
و مجلسی در حیات القلوب و غیران اخراج کرده صدیق امت بوده بلکه در حق او و عبد الله
بن مسعود ایشان مرویست که این هر دو مقتدای اصحاب اند علی الاطلاق و باید پیروی این هر دو

نکند چنانچه کتاب ارشاد معموری هم علی ما نقل عنه بران ادل دلیل است و برای عبد الله
بن مسعود اینهم درین کتاب از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثنا نیست
لا سمی ما رضی لها ابن ام عبد و کرهت لها ما کره ابن ام عبد سب این کتاب بر طبق
اظهار عنایت طایفه خویش اصدق بودن ابو ذر دراین منقبت خاص ابن مسعود را از
قطعیات شمرده و باعث یقین و اطمینان دانسته و حال آنکه خود عیانست که جلده
بین عینی در حق او با ظهار مخالف در چنین مقام صحیح شده و بر ناظرین کتب حدیث
پوشیده نخواهد بود که مناقب این بزرگان درین قدر قلیل محصور نیست علما در باب
فضایل ایشان رسایل برا سها پرداخته اند هرگاه حال بر همین منوال باشد بیچاره معاویه
بن ابی سفیان که در حق او این مصرع بی کلفت صادق می آید ع چه نسبت خاک را
با عالم پاک که می رسد و برای ازاله خطائی او درباره استخلاف بر تقدیر مذکور
نیز دعای حسد او مفید نمی افتد و آنچه گفته که یقین است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم نزد شیعه مستجاب الدعا باشد جواب شیخ آنکه بلی نزد اهل سنت همچنین قرار
یافته که آنحضرت مستجاب الدعا بود و یکی از جمله دعای اجابت است که فاروق اعظم
اسلام آورده و آثار اجابت دعای شریعت که خدایا غالب کن اسلام را بعمر یا
با ابو جهل چندان بمرتبه ظهور رسید که جز فرقه الضافت دشمن کسی از اهل اسلام تا
این وقت بانکار آن حرفی نزده و لب نگشوده و همچنین دعاهای دیگر که شرح آنرا
طوامیر طوال می باید تعجب دارم از عقل و کیاست منکر آنکه اقبال که در همین مقام یعنی
دعای حصول عزت اسلام بایمان فاروق صحیح و تابها که نخورده و چه اقوال رکیکه
که بر لسان قلم شده سپرده باز بطور استغاثه رو برودی عقلا از دست اهل حق می نالد
در حسن تقریر خویش بر خود می بالد بالجمله او را درین باب انکار شدید است و عقلا
و نقلا این دعا را از موضوعات شمرده چون مقام تطفلی است مناسب نمی نماید
که تمامی عبارت او را نقل کنم و زیر و زبر نمایم انشاء الله تعالی بشرحی و تفصیلی که فرقه
یان در تصحیح فردی از افراد ایشان نکرد در جواب رساله او که در آن این بحث

واقعشده می نویسیم چنانچه بعضی از اجزای آن پیرایه تسوید پوشیده امیدواری از عنایت
ایزدی ... انجام با تمام تفصیل نقش اختتام پذیرد و صورت تبییض و تهذیب
بعنوان مقبول پذیرد پس ... سام بایجاز و اجمال اشاره میکنیم بدانکه تلخیص عبارات منکی آنست که
فاروق اعظم عزتی در عرب نداشته پس این احادیث را علمای سنیان از پیش خود بر بافته اند
و حاشا که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم این دعا که مخالف عقل و نقل است بر زبان مبارک آورده
باشند انتهی افسوس که این داعی مکلف را هنوز خبری نیست که این دعا چنانچه در ادعیه نبویه
صلی الله علیه و آله وسلم در کتب اهل الحق مرویست همچنین در کتب اصول معتبره امامیه لولا الاختصار
طریق این حدیث را از رسایل فضل بن شاذان و تصانیف شیخ طبرسی و طوسی و علم الهدی و شیخ مفید
تتبع کرده بروایت مسعود عیاشی و نقل ملا مجلسی در بحار الانوار یعنی مجلد چهاردهم آن که از اطول
مجلدات توان گفت و کتاب السماء والعالم نام اوست اکتفا می ورزیم ملای مذکور میگوید که
روی العیاشی عن الباقر علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال اعز الاسلام بعمر بن الخطاب
او بابی جهل بن هشام آری فرق اینست که در خاتمه این حدیث ایشان مرویست که بعد ازین دعا که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نمودند این آیت کریمه وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا از نزول
پوشیده و ضم این ضمیمه نزد خود خرده بین برهان داد از جهان آفرینست که اهل اخلاق را ابقر بیت
شان مفتضح میفرماید چه ازین ضمیمه اصل مدعای اهل الحق بدلالت واضحه و بینه قاطعه ثابت میگردد
تفصیل این اجمال آنکه اگر فاروق اعظم و ابوجهل عزت در قبایل قریش نمیداشتند
تخصیص دعای نبوی صلی الله علیه و آله وسلم در باب اسلام ایشان بلفظ مذکور که خدایا عزت بده اسلام را
بعمر یا بابوجهل که الکنون بلا ریب نزد فریقین و کتب معتمده ثابت است لغو می شد بلکه از تقدم نام
فاروق مزید عزت و شرف او هم ثابت میتوان کرد و الا می بایست که نام ابوجهل را مقدم
می نمودند حالیا که خاتمه مذکور بحدیث حضرت امام باقر که در حقیقت ممنوع و لیکن امامیه در اجرای آیات
تاویل و تسویل در کلمات هدایت آیات ایشان دریغ ندارند ضمیمه شد علمای امامیه را جای این
قیل و قال و مقام بحث و جدال هم باقی نماند زیرا که ... بسبب آنکه مشتمل بر مذمت فاروق
است هیچ ... و بنای این تاویل رکیک را که حمل کردن این حدیث بر تقیه باشد میکند و مدعای اهل الحق را

برجای خود ثابت میکنند والحمد لله المفضل المنعام علی اتمام الحجة علی الاخصام چون فایده قیدی که مذکور شد
بمقتضای مثل مشهور حج عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد بدانستی الحال بعضی از قرائن بلکه دلایل
بر قبح وافترا و ضم ضمیمه میشنو که این جمله خاتمه آیتی است که در سوره کهف واقع است قال الله تبارک
وتعالی وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِکَةِ اسْجُدُوْا لِآدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ کَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ
اَمْرِ رَبِّهٖ اَفَتَتَّخِذُوْنَهٗ وَذُرِّیَّتَهٗ اَوْلِیَآءَ مِنْ دُوْنِیْ وَهُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّٰلِمِیْنَ بَدَلًا
مَآ اَشْهَدْتُّهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ وَمَا کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّیْنَ
عَضُدًا الحاصل تفسیر مذکور قران مجید را معاذ الله بازیچه اطفال ساختن ونظم سابق ولاحق را
برهم کردن است وخود صدوق امامیه وعلم الهدی وامین الدین وامثال ایشان تصریح میکنند که ترتیب
قران مجید هم حجت است کما فی مجمع البیان وغیره قطع نظر از این اگر شان نزول را ایمان قرار دهند که مسعود
عیاشی گفته پس بی انتظامی آیات سوره کهف را چه جواب خواهد بود مع ذلک اگر اندک غوری
در معانی و معنی آیت معلوم نمایند بطلان ضم ضمیمه عیاشی شود محصلش همین است که اهل ضلال و تلبیس را
اعوان و انصار خویش نگردانیده ام و در قران مجید در مخاطبات آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم جابجا
وارد است که ای نبی طاعت کفار واتباع منافقین زنهار مکن وجهاد لسانی وقتال سیفی وسنانی
را با ایشان بر پا دار و با ایشان نرمی داشتن را راه مده پس میباید که جناب خاتم النبیین عمر فاروق را
مقرب و ملازم صحبت و مشیر و معین خویش نمیفرمود و از اتخاذ مذکور اجتناب کلی می نمود و حال آنکه
روایات و احادیث متواتر اللفظ والمعنی دلیل برین خصوصیات است و احدی از علمای فرق نقض
انکار آن نمی تواند کرد اقدم و افضل کتب ایشان که نسخه سلیم بن قیس هلالی است کما فی البحار
للمجلسی دلالت بران دارد که اصحاب ثلثه و اعوان و انصار شان همه مقرب پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم بوده اند و شیخین را درین باب سابقه اولی و مرتبه قصوی حاصل بود چنانچه از احادیث
جامع الاخبار خود پیدا و هویدا است که این هر دو بزرگ در بارگاه رسالت احاطه تامه داشته
اند و تصریحات دیلمی [illegible] بصدای بلند منادی میکند که این دو مجدی مستولی بوده اند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رتق و فتق بسیاری از امور را بر صوابدید ایشان گذاشته بود
و اقصی [illegible] ایشان [illegible] و باحسانات ایشان شکرگزار بودند در مقام

بنا بر اختصار بعضی از منقولات محقق جیلانی که صاحب فتح السبل است و قبل ازین در نهایه
مقاله اولی از منهج ثانی در رد تخلف مقبولین لسانی از بیعت صدیقی عبارتش نقل کرده‌ام
ذکر میکنیم باید دانست که جیلانی مذکور تتمه هشتم از کتاب مسطور درباره ردت اصحاب
قرار داده و کلام شیخ فاضل مداینی را در پنج ورق طویل عریض نقل کرده و تصریح بر آن
نموده که این کلام از آغاز تا انجام برای هدایت و نجات اهل توفیق کافی است و
این شیخ و استاد مداینی که نقیب ابو جعفر نام اوست در کیدیت از شیخ نجدی درگذشته
در روایات و تالیفاتش دلالت تمام بر رفض او داشته آن کلام دلیل بر آنست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عمر فاروق را در باب مشوره مهمات امور که تعلق بانتظام ممالک
داشت و سیاست مدن بدان متعلق بود بر جمیع اصحاب تفوق و سرکردگی بخشیده بود
و او را در انکار و عدول جسارتی و جراتی تمام بهم رسیده و گفتگوی او را آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم تقبیح و تشنیع نمیفرمود بلکه در بسیاری از مهمات رجوع برای او
می‌نمود و صلاح او را در مشورتهای بی‌شمار می‌پسندید و قرآن مجید نیز بموافقت قول او
نازل میشد از جمله آن امور منع کردن اوست پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که نماز
بر عبد الله بن ابی منافق نکند و انکار کردن فدای اساری بدر است و انکار کردن
تبرج زنان پیغمبر است و انکار قصه حدیبیه است و انکار امان عباس است برای
ابو سفیان و انکار واقعه ابو حذیفه بن عتبه است و انکار امر پیغمبر است بنداء
من قال لا اله الا الله دخل الجنة و انکار امر آنحضرت است بذبح نواضح و غیر ذلک از
امور بسیار که کتب حدیث مشتمل است بر آنها و در واقعه قرطاس هم آنچه صلاح
دیده او بود آنرا عرض نموده بعضی گفتند قول قول رسول الله است و بعضی گفتند
قول قول عمر است چون فریاد با بلند شد و گفتگو و شورش بانتها انجامید حضرت
فرمود قوموا عنی فما ینبغی لنبی ان یکون عنده هذا التنازع و در ینوقت هم احدی عمر
طعنی و انکاری نکرده نه پیغمبر و نه سایر صحابه انتهی موضع الحاجة بلفظه و مخفی نیست بعد
از استماع این کلام که باعتراف محقق جیلانی رهنمای گم‌گشتگان بادیه ضلالت است

و چنانچه شیعه گفته اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از رحلت نصوص جلیه بر خلافت مرتضی
فرموده و اصحاب بسبب مخالفت آن مرتد گشتند و هرگز بر الزام اهلسنت محمول نتوانند
شد مگر شک که درمیان درین امر داری که حضرت ختمی مآب فاروق را امین و مشیر خویش
قرار داده و او را بر دیگران تفوق بخشیده لا والله ثم لا والله پس مانند صبح صادق روشن
شد که دروغ زنان و دراز جایان در شان ورود آیت کریمه مرقوم الصدر تصرفی دور از
کار نموده این بهتان را بر ائمه اطهار بسته و در حقیقت خود رسوای تمام عالم گشته ولی
اگر علمای امامیه از انصاف دشمنی باز آیند و ضمیمه مذکور را بسمت ابی جهل شقی باز گردانند
و مجالس مخصوص سازند همه امور بر کرسی نشینند و غبار اعتراض بر حدیث امام باقر رضی الله عنه
بلند نمی شود نه هیچ قباحتی بعلمای امامیه در خصوص عاید میگردد و نه مخالفت نفس الامر لازم
می آید و اتفاق هر دو فریق نیز بهم میرسد سبحان الله حمیت اسلام مسکی را باید دید
که عزت ابوجهل را در زمره قریش بر سر و چشم میگذارد که در دشمنان سید المرسلین
معدوم النظیر بود و هرگاه نام عزت و ناموس فاروق مذکور میشود دراه غیظ و غضب
می سپارد ولیکن این ابولهب ادرین امور بمقتضای و صدر ملت سندور باید داشت
نعوذ بالله من فساد العقاید بعد اصلاحها الغرض مقبولیت دعای آنجناب صلی الله علیه
و آله و سلم که گویا حکم کلی دارد نزد اهلسنت ثابت است بخلاف امامیه که غالب اوقات
جناب سید المرسلین نزد این مطرودین معاذ الله مردود الدعا بوده اند چنانچه روایات
اصول ایشان شاهد عدل است آیا بر مسامع اهل فراست عبور نکرده که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم درباره نکوساری اصحاب خود بعهاد و فراد چه دعاهای بد نفرموده و آنهمه
برعکس واقع شده همچنین درباره امامت و ولایت علوی و تائیدات مرتضوی چه التجاها که
بدرگاه باری عز اسمه نبرده و حال آنکه همه معکوس افتاد و این امور را در دفترهای طوال
هم نتوان گنجانید التفصیل این مقال اگر کسی را منظور افتد مجلدات بحار و دیگر تصانیف
مجلسی در عبارت عربی و فارسی اقصب السبق دارد و غالبا نظر به بین عبارت نقط سفیان
در عبارت بحوث عنها مخاطب اضافه کرده و گفته و یقین است که نزد سفیان آنحضرت

مقبول الدعا باشد تا اصول موضوعه خویش را مراعات نماید **قوله** سوم اگذا **قول**
مسلم کرده معتقدین خلافت معاویه بر حق باشد لیکن ازان لازم نمی آید که این
استخلاف صحیح باشد زیرا که عدم تکلیف امام و خلیع العذار و مطلق العنان بودنش
یعنی هرچه خواهد کرده باشد مذهب بعضی از شیعیان است نه مذهب المحق همچنین فرض
بودن اطاعت و انقیاد امام در هر امر از امور اگرچه مخالف شریعت غرا باشد و خلاف
عهد و مضاد مواثیق بود مذهب اهل سنت نیست تا حضرات امامیه گویند که چون
او بر خلافت خود استقرار یافته اگر چنین و چنان کرده باشد هم صحیح خواهد بود و
ازینجاست که در کتب ایشان تصریح واقع است که اطاعت و انقیاد خلیفه وقت
در اموریست که خلاف شرع نباشد کما مر فی المنهج الاول مفصلا و این را از قران مجید
دریافته اند چنانکه حق تعالی شانه اطاعت را در کلام خود ثابت نموده که اَطِیْعُوا
اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ و چون نوبت باطاعت اولی الامر رسید لفظ اطاعت را
ازانجا حذف کرده بواو عطف اکتفا فرموده و این مضمون را ضمیمه آیت کریمه گردانیده
که هرگاه اختلافی درمیان شما ای اهل اسلام پدید آید باید که بکتاب خدا و ذات پیغمبر
ما دامیکه درمیان شما موجود است و بعد ازو باحادیث او رجوع آرید اگر ایمان بخدا
و قیامت دارید تا بدانی که این اطاعت بالاستقلال نیست اطاعت اولی الامر
منحصر باطاعت خدا و رسول اوست و بس چنانچه در اصل رساله بعبارة التعیین
اشارتی بدان رفته است و قدمای امامیه چون این مقدمات را دیدند و بمیزان عقل
خویش سنجیدند دانستند که قصر امامت نظر باین آیت کریمه و مانند آن متزلزل میشود
قایل بتحریف این آیت شدند چنانچه بر ناظرین تفاسیر قدما و کتب حدیث ایشان مخفی
نیست جریر از جمله اصحاب ائمه علی ما روی شیخ الکلینی فی تفسیر اهل البیت علیهم السلام بر جناب
امام صادق معصوم و تو افترا کرده و گفته قد نزل فان تنازعتم فی شیء فارجعوه الی الله والی
الرسول والی اولی الامر منکم انتهی بلفظه یعنی در کتاب مجید در آخر آیت اولی الامر حین نازل
شده بود که هرگاه اختلاف واقع شود بخدا و رسول و امام آنرا گردانید و مخفی نماند

که مسئلهٔ امامت در قرآن مجید بهمین طور واقع است و اگر تسلیم کرده شود همین مسئلهٔ امامت
بطور شیعه هرگز به ثبوت نمیرسد بلکه خلاف آن که اکتفا بایمان بمبدأ و معاد و ملائکه و انبیاء
احیاء باشد جا بجا مذکور و شیعه مجال ندارند که بگویند که در قرآن مجید فقط برذکر ایمان بتوحید و قیامت
هم اکتفا نموده اند پس باید که اعتقاد نبوت از اصول عقاید نباشد ایمان بالامامت بر تحقیق نیز
باید فهمید گوئیم قیاس غیر صحیح است زیرا که ایمان به نبوت انبیاء علیهم السلام هزار جا در
قرآن مجید مفصل است اگر که جا مجمل باشد چه ضرر و ضرر بخلاف مسئلهٔ امامت که بطور شیعه
نه مجمل نه مفصل و حال احادیث فریقین هم ظاهر که بر خلاف علمای شیعه اول دلیل آری
محدثین بسیاری از مکنونات ضمایر خود در اینباب احادیث روایت کردند و بر اسامی اهل بیت
علیهم السلام بستند ولیکن بمقتضای دروغگو را حافظه نباشد در هر مقام پیش پا میخورند
و رسوا میشوند چنانچه درین کتاب التی و نیز بعد ازین بخوبی خواهی دانست انشاء الله تعالی
مع ذلک در وثیقه این لفظ در شروط موجود است که لیس لمعویة بن ابی سفیان ان یعهد
الی احد من بعده عهدا بل یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین الخ و ازین مقام صریح معلوم
شد بدلالت واضح که معاویه را تا زندگی خویش این امر درست نیست و بعد از وفاتش
اهل حل و عقد هر کرا صالح خلافت دانند خلیفه گردانند پس حیات شریف امام حسن رضی الله
عنه را کدام دخل است اکنون گفتن اینکه استخلاف معاویه مخالف عهد نخواهد بود جهل یا
یا تجاهل اگر در وثیقه مذکور میبود که لیس لمعویة ان یعهد فی حیاة الحسن این تقریر صحیح
میشد و الا پس قوله قاعده خبر تحریر دارد **اقول** بر ترتیب صاحب الاظهار تحریر
خود در تتبع کتب امامیه و تصحیح اصول و فروع ایشان در تالیفات منظور نمی باشد بلکه او
خود را با قتدا راه اکابر دین و پیروی اهل بیت و اصحاب سید المرسلین بانجا میرساند که نمیرسد و
آنچه میخواهد میکند و از اختیاط خویش در مباحث کلامیه نگاه میدارد در اقل قلیل که
امداد [illegible] التزام آن باشد تمسک میشود چنانچه این کتاب اول دلیل صداقت
و کرده [illegible] آن کم بضاعت مانند فلان و بهامت بر دامنش زنهار
نمی نشیند [illegible] عبارت نا کرده دو فایده جلیل است نخستین آنکه

مجیب میگوید که تقریر سطور را بعنوانی آوردم که اکابر اثنا عشریه هم بران اجماع دارند و سر بانی
و چشم پوشی نمیکنند و هرگاه امری متفق علیه اکابر فریقین باشد امامیه را باید که آنرا
در اعلای مراتب قوت اعتبار کنند زیرا که بسیاری از دلایل ایشان در مبحث امامت
بلافصل جناب ولایت و مطاعن خلفای راشدین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم
بزعم امامیه بر همین مقدمه مبتنی است کما لا یخفی علی المتبحرین و المتصفحین دوم
آنکه مجیب مصیب در ایراد و از دیاد این مقدمه اشاره میکند به ثبوت خلافت راشده
برای شیخین و ذی النورین رضی الله عنهم اجمعین از ظاهر عبارت وثیقه که تکلف و تعسف
را در آن مدخلی نیست زیرا که حسن مجتبی علیه التحیة والثنا که امام زمان و خلیفه وقت خویش بود
معاویه را به پیروی سیر خلفا علی رؤس الاشهاد بلکه بحضور دولتکر عظیم که از صد و بلخ
بیش بودند در وثیقه خود امر فرمود پس حقیت خلفای ثلثه معلوم شد و این هم بوضوح انجامید
که پیروی ایشان موجب فلاح و رستگاری و موقوف علیه این صلح است که بلا شبهه مورد
تحسین و مستوجب مدح و ستایش بود کما فی البخاری و تالیفات ابن المطهر کنوا الی الالای
و حمل صیغ جمع فقط بر ذات مقدس مرتضوی کرم الله وجهه یا بر آنجناب و حسن مجتبی قطع
نظر از آنکه مخالف اصول و مفاد ظاهر حقیقت و عبارت است معقول نمیشود زیرا که بگمان
باطل امامیه جناب امیر دشمنی با خلفا داشت بلکه عداوت و تبری ایشان را معاذ الله جزو
ایمان خود می پنداشت و مطاعن ایشان بیان میفرمود و حال محبت معاویه با خلفای ثلثه بر دانا
و اظهار فریقین از نوع بدیهیات اولیه توان گفت و حال اصحاب کرام و معظم تابعین آنوقت
درباره متقدمین همچنین کما عرفت سابقا و لاحقا پس اگر سیرت و عقیدت جناب امیر را
درخواستن باجرای عجیب و طریف خواهد بود فتعین الخلفاء الثلثة و ثبت حقیة خلافتهم و الا
یلزم ان یکون معاویة مامورا بایصال المکاره الشدیدة الی اهل البیت الطاهرین و ایضا یلزم
التناقض و التهافت فی کلام الحسن المجتبی فانه فی صدد دفع البغی و الفساد و حصول الامن
والصلاح للعباد و الکل باطل عند الفریقین فالملزوم مثله .... کاش امامیه بگویند که
هم متقدمین مراد اند و هم امیر المؤمنین و سیرت آنجناب عین سیرت متقدمین بود فالحمد لله علی ثبوت

المقصود من كل وجه سلمنا كه بنياد صلح بر ضرورت بود لكن عمل بر كتاب خدا و سنت
سنیه سید انبیا چه کمی داشت تا سیرت خلفای راشدین را دخل دهند لیکن معلوم شد
حسن سیرت خلفا و افترای علمای شیعه در باب ایشان و افرانیهم از قواعد شرعیه است
بانکه ما یجوز بحسب الضرورة یتقدر بقدرها علاوه معاویه کی از زیادت
شروط راضی بود بلکه تفصیل شروط درین مقام عین مدعای او زیرا که چون مشار الیه
نزد اکابر علمای فریقین کما صرح به الفاضل الاخباری فی جوابه ورده علی الایضاح
بر سیر خلفا نبود و نمی توانست که بر طور این بزرگان خصوصا شیخین زندگانی
کند پس تفصیل شروط و عدم اشتراط اتباع خلفای راشدین موجب خنکی
چشم امیر شام خواهد بود که باعتراف علمای شیعه مثل سید مرتضی کما یلوح من
کتابه المسمی بالشافی و تلخیصه و تصریحات ابو جعفر النقیب بکمال وارستگی و زهد
بسر کردند و نفوس خود را از اموال باز داشتند و شیوه زهد و بی رغبتی از
دنیا پیش گرفتند و بجمیع انواع عبادات نمودند و قناعت بقلیل و لباس
کرباس مسلک خود ساختند در حالتی که اموال برای ایشان حاصل بود و دنیا بطرف
ایشان متوجه بود آنرا در میانه قوم قسمت میکردند و خود را اصلا بآن نمی آلودند حتی
که اهل آن زمان را از طرف امیر المومنین وقتی نماند ایشان را افضل دانستند و آنجناب
را مفضول قرار دادند بنا بر این دو فایده عظیم بجهت تعرض بعبارت مذکور
نمود و آن چند فقره را در کلام خود افزود و ان شاء الله تعالی فائده دیگر که از زیادت
حاصل شده بعد ازین خواهی دانست جائیکه لفظ شیعه اولی در کلام مجتهد
خواهد آمد و تنها تعجب را اظهار تبحر خود پیش نظر نیست تعجب که ذهن مخاطب
با وصف دعوی همه دانی باین دقایق نمیرسد گر گفتم که بنای استفتا
بر زعم مجتهد الزمان بر اصول را نخود و فروع ساخته اهل سنت است و جواب آن
بر روایات ایشان کافی و لیکن چنانچه فاضل اخباری در جواب ایضاح چنانکه
رشید المتکلمین شیخ ثابت فرموده که علمای امامیه در مبحث کلام در بسیاری از

مقامات دست بر افادات صوفیه می زنند و باقوال و افعال ایشان تشبث می نمایند گفته
است که قاضی نور الله شوشتری بنیاد حجت خود را بر کلام اهل تصوف نکذاشته همچنین
در کلام مجیب مصیب باید فهمید بلی اگر اکتفا بر کلمات شیعه میکرد اعتراض مخاطب
بر مقام خویش بود که بنیاد استفتا بر اصول تست اساس جواب بر افادات علمای
ما چرا می نهی و خلاف مقام چرا تقریر میکنی ولیکن بعد ازین انچه بر علمای امامیه باعتراف
این مجتهد لازم می آید حاجتی به بیان ندارد و العاقل یکفیه الاشارة و دلیلیکه مخاطب بر
دعوی خود که مجیب در عبارت مذکور جز تحریر چیزی منظور ندارد آورده در حقیقت اعتراض
بر عقاید مذهب حقی که والد ماجد خویش است تفصیل این مجمل آنکه تصانیف
والد او از مطبوع و غیر مطبوع و صغیر و کبیر ماخوذ از کلمات فاضل مداینی شارح نهج
البلاغت و نقیب ابو جعفر استاد اوست و حال آنکه هر دو بر مذهب اهل حق
نیستند و ابو جعفر مذکور خود شیعی متعصب است و در بطلان تلمیذ او به تشیع محدث
کسی را ریبی و شکی نیست بلکه ملا مهدی استرابادی را اعتقاد همین است که او در این
لباس که در بر دارد مذهب اهلسنت را شکست میدهد و محبت خلفا کار نمی میکند
که از شیعه صدور ش نمیتوانند شد غلط گفتم فقط ملا مهدی را این اعتقاد نیست بلکه
پدر باقر مجلسی علیه ما علیه نیز در کتاب روضة المتقین همین جاده می پیماید و ازینجا
معلوم شد که بنیاد مناظره شیعه بر جعل و تلبیس که از ذاتیات مذهب ایشان است
می باشد یعنی بعضی از شیعیان را از اعاظم سنیان قرار دادن چنانچه باقر مجلسی در
باره ابن ابی الحدید در حق الیقین و غیره تصریح می نماید و بعضی را برای اثبات قدم
مذهب شیعه شیعه وانمودن چنانچه شوشتری را اتفاق افتاد نعوذ بالله من التلبیس
و وساوس ابلیس پس بنیاد ادله الزامیه بر کلمات این مردم نهادن خلاف
عهدیست که مجتهد فانی از طرف خود و علمای مذهب خود با ایمان غلاظ در تالیفات
خویش یاد کرده اند که دست امامیه بریده باد اگر مطاعن خلفا را جز به مسلمات اهلسنت
ذکر کرده باشند و کتب متقدمین و متاخرین مثل کامل بهائی و بحار مجلسی و غیرهما

موجود است که مطاعن خلفا را در بسیاری از مقامات بر اصول خویش ثبت کرده اند از
جمله مطاعن درین کتابها است که معاذ الله ابوبکر صدیق فرمود تا خانهٔ فاطمه را زدند و حکم
کرد تا خانهٔ هدایت کاشانه را بسوزند و به تهمتی که تفصیلش بر زبان هیچ یکی از اهل اسلام
نتوان آورد متهم کردند چون که مطاعن بر اصول اهلسنت است کما اشرنا الیه و اعترفوا به پس
بر اصول ایشان ثابت کنند که این امور کی ظهور گرفت معاذ الله من ذلک فذکر هذه الخرافات
الموضوعة التی یکذبها روایات الفریقین فی ذلک المقام بعید عن دعاوی علماء الطائفة
کما لا یخفی علی ذوی الافهام **قوله** او لا لا نسلم اه **اقول** درین قول جهل را
با سوء فهم جمع کرده اما جهل مخاطب پس کتاب منهاج موجود است آنرا ملاحظه کنند
و ببینند که این شرط دران مندرج است یا نه و مراد ازین منهاج آن کتاب است
که واقعهٔ کربلا از آغاز تا انجام دران مبسوط است و احوال ائمهٔ اهلبیت رضی الله
عنهم اجمعین به ترتیب زمانی دران کتاب مفصل و مشروح است و اما سوء فهم
پس به این مرتبه رسیده که عرض و طول آنرا مانند هر دو ساق مثلث که دار بر ثلث
سلمی برانست پایانی پدید نیست بیانش بر سبیل اختصار آنکه از قید اکثر مورخین
بر ناظرین و سامعین هویدا میشود که باعتراف مخاطب بعضی از ایشان این شرط
را هم ذکر کرده اند و حاصلش چنانکه دانستی به فهم مجتهد الزمانی آنست که در وثیقه
امام حسن این هم اندراج یافته بود که معاویه بن ابی سفیان وقتیکه استخلاف یزید
نمود این هم گفت که ترا با این شرط خلیفه و جانشین خود میکنم که حسین بن علی رضی الله
عنهما تعرضی نرسانی و همانا این علم غیب اخبار است از شئ قبل از وجودان و قبل
این امر در شرط مذکوره کی ممکن بود تا جناب مجتهد ارشاد نمایند و لذا لم یتعرض
بذکره الشیخ السیوطی و اکثر المورخین بالجمله مناظرهٔ حضرت مخاطب از عجایب
مضحکات است که هزلیات سوزنی و انوری هم در جنب آن حقیقتی ندارد —
ومخفی نماند که حالیا بر ذمهٔ مخاطب از مهمات است که باثبات رساند
که آن بعض مورخین که این شرط را بطور مذکور نوشته اند کیستند و در کدام کتاب

برین امر تصریح واقع شده و اثبات این معنی که این اخبار بالغیب در شروط تفویض خلافت
داخل بوده چه لیاقت شرطیت دارد و نیز عهده مجتهد الشیعه است کما لایخفی بالجمله
سخن درین بود که بعضی از علما معاویه یزید را برین شرط خلیفه گردانید که امام حسین را
اذیتی نرساند و با جناب ایشان تعرضی نکند چون تعرض و ایذای بظهور رسید در صحت
خروج بران شقی کلامی نماند چنانچه از کتاب منهاج بدریافت رسید مجتهد الزمانی
در جوابش ارشاد میفرمایند که این شرط در صلحنامه مذکور نبود پس معلوم شد که این شرط
واقع نشده اکنون دانشوران دقیقه رس ملاحظه فرمایند که از طلبه علوم این کلام
صادر نتواند یافت چه جای مدعیان اجتهاد سبحان الله هنوز جناب مجتهد درین اشتباه
گرفتارند که عهدنامه مذکور در وقت یزید بود یا از معاویه بعد گرفتن میثاق برین معنی که
کسی را ولی عهد خویش نگرداند بلکه اهل اسلام از اهل حل و عقد بعد از مردن معاویه اختیار
دارند هر که را لایق خلافت دانند بر اریکه سلطنت نشانند این عهد موثق هم گرفته بودند
که در وقت استخلاف پسر خود چنین باید گفت که حسین بن علی رضی الله عنهما اذیتی
نرسانی و ترا برهمین شرط خلیفه میکنم دانشمندان عالم کجا شدند برای خدا میانه
بنده و این مجتهد الزمانی محاکمه کنند و خدای عز و جل را حاضر و ناظر دانسته اندک
انصاف نمایند و بگویند آن کلام من هذه الخرافة والسخافة وصل الی هذا المجتهد مثلما
من والده حیث لحقه مرض الجنون واختلال الحواس بسنتین آخر عمره حتی انه
خرج لیلا من مکانه عاجلا الی السوق راجلا ینادی باعلی صوته اطرقوا اطرقوا ما لکم کانکم
افرنقعوا ویبکی بالویل والثبور کمن یسحبه الملائکة الغلاظ الشداد یوم النشور یمشی
شیعته معه واولاده خلفه یعضون علی ایدیهم ویلطمون خدودهم ویشقون جیوبهم
منشای این همه اغلاط و سفاهت آنکه لفظ استخلاف را که در کلام بنده واقع
است و مخاطب درهمین مقام نقلش از رساله بصارة العین کرده چنانکه دانستی
بمعنی صلح امام حسن و تفویض خلافت بمعویه فرود آورده نه بمعنی جانشین
کردن معاویه یزید را که سخن دران جاریست و اعجوبه روزگار و اضحوکه هر دیار آنکه

از مقامیکه این بحث شروع شده لفظ استخلاف را بر همین مقصود حمل کرده و هرگاه
نوبت باینجا رسید لفظ مذکور را صلح امام حسن و تفویض خلافت قرار داده اعتراضات
بنیاد نهاده و همین است حال مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد خانی درین کتاب از آغاز تا
انجام و این مرض مزمن را علاجی نیست غرضیکه در جواب رساله عبارة العین علیا
بیمارستن ذایل شده چون این مطالب سهل را در نمی یابد بدقایق امور که در استتار
بیمارستان هنوز مخفی و مستور است چه تواند رسید مقصود فقیر از ترتیب عبارت مذکور
این بود که عقلای جهان دریابند که درباره استخلاف چند صورت است اول آنکه بعضی
انکار میکنند و میگویند که استخلاف واقع نشده ازین جهت تضعیف آن کرده مذهب
شان اثبات نموده لفظا بر تقدیر ثبوت آن دوم بر تقدیر وقوع وجود و عدمش
برابر است لانه کان خلاف العهد و المیثاق سوم آنکه استخلاف مذکور مشروط بعدم
تفویض بود چنانچه بعضی بدان رفته اند و اذا فات الشرط فات المشروط پس قول
مجتهد که این امر ثابت مفید برای مجیب و مضر برای خصوم نیست رکیک محض است
اگر مقصود ازین تقریر هم استیعاب مذاهب روا است و هم رد تقریر مجتهد که از
قبیل مقولات است **قوله ثانیا الخ اقول** جناب مجتهد را بایستی گفتن که بربنا
تقدیرات نقض در مقصد لازم می آید و لا غبار مثل تحیر رفته عمر این مجتهدان درهمین
آرزو بسر میشود و الا الآن بوما فیوما این اشتیاق در تزاید است که از مقتضات
اصول و قواعد اهل سنت احدی از امامیه و عاقد خوارج بر اثبات رساند و حال آنکه
بر اصول اهل سنت از قبیل محالات ... باید که خلیفه بر حق شخصی را از جمله ملوک تفویض خلافت
برین شرط فرماید که او احدی را خلیفه ... ولی عهد نکند و خلافت بعد از و شوری بین
المسلمین باشد یعنی بعد از فوت او نظر بر که را لایق این کار بینند برگزینند من بعد او پسر
خود را که نزد احدی از اهل حل و عقد قابل خلافت نباشد خلیفه کند این پسر از استخلاف
بخلیفه بر حق ... که بدون خروج نماید که قطعی حبشی و سرآمد صلحا و اتقیا و پیشوای
مجتهدان باشد که ... ره عوض برین باشد او باغی و خارجی است پس گفتن ابنای مجتهد

مقتضیات اصول اہل جماعت نکیدتی و تلبیسی بیش نیست که از عبد الله بن سبا و اتباع و
اشیاع او فرا گرفته اند **قوله** و تا الله الخ **اقول** اینجا معاویه وقت استخلاف یزید
اشتراط کرده و درباره امام حسین گفته که متعرض حال او مشو ظاهر است که بجمیع افراد خود بعموم شامل است

پس معنی کلام امیر شام معلوم شد که از طلب بیعت هم یزید را منع کرده و این مقصود در نظر داشته
که امام حسین قانع از پی کلفتها باشد و یزید از آنجناب بیعت را طلب نکند و اول دلیل بر این تعمیم کلام
امیر شام است که ملای مجلسی بروایت شیخ صدوق ابن بابویه قمی در جلاء العیون آورده و آن کلام
چنانکه دانستی درباره سفارش امام حسین صدور یافته و خصوصیت آنجناب را نسبت بدیگران مقتضی
است و متضمن است بر صیغه های نهی یکی آنکه او را بکردهای او مواخذه مکن یعنی هر چه از اعمال در
مخالفت ما از وی صدور یافته بروی مواخذه نیست تو آن افعال را یاد مکن و در پی انتقام مشو
که او از جزئیت گویا حکم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دارد و کینه و عداوت را نسبت باو در خاطر
خود راه مده **دوم آنکه** روابط را که درین مدت باوی محکم کرده ام قطع مکن یعنی مراعات
آن بر ذمه تو درباره امام حسین بضرورت است **سوم آنکه** زنهار بآنجناب بکردهی و آسیبی
مرسان اگر معنی این کلام چنین باشد که هر چند امام حسین انقیاد و اطاعت و بیعت بجا آرد تو باو
هیچ مکروه مرسان هرگز اهل عقل راضی نخواهند شد زیرا که ایصال مکروه و ارتکاب آسیب بر تقدیر
مخالفت و گردن کشی متصور است نه بر تقدیر موافقت و خلوص پس تعمیم در کلام امیر شام
بخطاب یزید سرآمد ایام متعین شد و ثابت گردید که معاویه یزید را از تعرض و تکلیف دادن
بیعت که امام حسین قبول نمیکرد منع کرده و از ایصال مکروه و آسیب او را تحذیر نموده و قتل و
اسر و نهب و امثالش بطریق اولی منهی عنه خواهد بود چنانچه در آیت کریمه **وَلَا تَقُلْ لَهُمَا**
أُفٍّ در کتب اصولیه تقریر میکنند و وجه اطناب در سفارش امام حسین آنکه معاویه میدانست
که اطاعت و انقیاد امام حسین در بیعت یزید ممکن نیست چون در بیعت من ایستادگی فرمایند
در بیعت یزید چگونه در آیند در وقتی که جناب امام حسین روبروی من با وصف مراعات جمیع
دقایق دلجویی و استمالت قلوب و اقدام احسانات سر برآورده کناره از خلافت یزید باشند
بعد از من چگونه بیعت یزید را به موافقت سپارند و اینهم بالیقین بر وی هویدا بود که اول

و این نزاع درباره بیعت می باشد پس گویا بسبیل التتمیم صیغه نفی را ایراد کرده تا ز نهار در پی
امام حسین نشود و در صدد بیعت که ماده مخالفت با امام حسین است نگردد پس با وصف قیکه
عدم رضای جناب سید الشهداء معاویه را بعلم قطعی و تفصیلی معلوم باشد چنانچه قبل ازین در
معرض بیان آمده که معاویه در مقدمه استخلاف و نشانیدن یزید بر مسند حکومت و آماده رضای
او هیچ نشناسید دقیقه امری نگذاشته و تدبیری در پنهان باقی نگذاشته لیکن امام حسین
و دیگر اهل بیت رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم راضی نگشته اند ملا حسین واعظ که صاحب
لوامع و مثنوی تشیع او میکنند نیز در روضة الشهداء میگوید که تدابیر معاویه در مدینه پیش نرفت
امام حسین و عبد الله بن عمر و غیرهما بجرم رفتند او هم متعاقب رفت و در آنجا هم قبول بیعت
نکرده اند هم سوی کلامیکه مخاطب لاتأتی در علاوه میفرماید چون عبارتش بسبب غلط گشته
چه الفاظ مذکور بعلی الاطلاق بمعنی تندرستی مستعمل میشود و تندرستی و بیماری را در محاوره جناب
امام حسین ابدا هیچ راه بدخلی نیست و لفظ استخلاف هر چند بمعنی تعلیم امام حسن درینجا
محمول خواهد شد مگر مخاطب با وصف ادعای دانی در مقام علوم بیان معنی صیغه لهذا متعرض حاشیه
نمیشوم و این هم بعد اصلاح عبارت و انجا بکشوف خاطر خود بیان باید کرد که آن اکثر محققین گشته
و الفاظ انها چیست **قوله** بعد و ایا تیکه الخ **اقول** درینجا هم مطلب فقیر بنا بر جهل یا
تجاهل بر مخاطب مشتبه گشته فهمیده است که مقصود مجیب از ذکر این روایت
و عبارت اثبات اشتراط است یعنی معاویه بن ابی سفیان وقتیکه یزید را بجانشین خود قرار داد
این امر را شرط کرده لیکن کلک بلکه مقصود او درین مقام اظهار خطای کاین را ماسیه است که پدر و
پسر هر دو را در یک زمره شمرده و در عداوت اهلبیت علیهم السلام در سلک مساوات کشیده اند
و حال آنکه معاویه باعتراف علمای اثنا عشریه سفارش امام حسین رضی الله عنه بکمال اطناب و
استیعاب کرده لهذا لفظ قریب در عبارت مذکور ایراد نموده گفته ام که قریب این معنی است
روایت شیخ صدوق قمی از امام زین العابدین علیه السلام چنانچه سابق ازین دانستی و این
لفظ خود دلیل بر آنست که نفس شرط اشتراط مطلوب نیست و الا عین شی را قریب آن نتوان
گفت بلکه نسبت بمخاطب بیچاره یا تجاهل او قول خویش که تعلیم مطاعن معاویه بن ابی سفیان خواهد

با وصف حیثیت یکی را برای دیگری فریب گفته چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی
و تصریح هم برین امر نموده ام جائیکه در همین عبارت گفته ام که ازینجا بروایت اخص الخواص
مخالفین در یزید و معاویه فرق آسمان و زمین معلوم شد و الکان اعوام لا یعقلون شیئا و لا
یهتدون پس تخطیه اکابر امامیه که مقصود اصلی بود بکمال خوبی صورت بست و بعنوان شایسته
بظهور پیوست عبارت سلیس انفهمیدن باز در پی جوالش گردیدن کار همین مدعی تکلم و
اجتهاد است و ان غیره من المجتهدین **قوله کیف لا اقول** فقیر درینجا هم بدستور سابق
تیشه بر سر میزنم و مثل فرهاد کوه کنی میکنم بازهم هرگز مضمونی صحیح که اهل دانش را بادراک
آن شیرین کام شوند برای این عبارت پیدا نمیشود چه اگر مراد از استخلاف خلیفه کردن معاویه
یزید راست که با به النزاع این فصل واقع شده و سخن دران میرود پس لاش باین عبارت
خواهد گشت بلکه اشتراط خلیفه کردن یزید باین امور که متعرض حال امام حسین نشود و بکرد های
انجناب مؤاخذه نکند نمی تواند شد زیرا که زمانه اشتراط و استخلاف باید که متحد باشد و حال آنکه
خلیفه کردن یزید وقتی بود که معاویه هنوز بر بلاد مسلط نشده بود بلکه فقط استقرار بر خلافت
داشت انتهی و این معنی خود با ظهار مورخین و محدثین بدیهی البطلان است و درینجا بنده را حاجتی
بتجشم استدلال بر بطلانش نیست زیرا که خود جناب مخاطب قدوة الاذکیا در اوراق
سابق آنچه ارشاد نموده اند درین باب کافی و شافی است و آن اینست که استخلاف معاویه
بعد وفات امام حسن واقع شده چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید و کان معاویة
قد اشار بالبیعة لیزید فی حیوة الحسن علیه السلام و عرض بها و لکنها لم یکشفها و لا عزم
علیها الا بعد موت الحسن و ظاهر است که بعد وفات جناب امام حسن علیه السلام معاویه امام
و خلیفه بر حق بلا معارض و مزاحم بوده و خلافت او به بیعت صحابه و تابعین و اجماع
اهل حل و عقد ثابت بود پس درینحال استخلاف معاویه مخالف عهد نخواهد بود و عجب نیست
که توقف معاویه در حیات جناب امام حسن باوجود قصد استخلاف کما یدل علیه عبارة
ابن عبد البر بسبب رعایت همین عهد نامه بوده باشد پس وقتیکه بلا معارض و معاند خلیفه
شد استخلاف نمود انتهی بلفظه و اگر استخلاف بمعنی مجهول و موضوع جناب مجتهد الزمانی

علاوه دو رانی که تفصیلش در سابق گفته شد شمول شود در خلع جناب امام حسن و تفویض
خلافت بمعاویه قرار یابد بمقام آنست که تمامی اهل تشیع از هر اقلیم بهیات اجتماع فراهم
آمده کرسی کلام بحث و اجتهاد در اشغل امام اعظم طوسی که مجتهد مستقل بعد از و پیدا نشده
بجواهر و یواقیت برای او مرصع سازند و بعد از تلاوت آیت الکرسی و سوره اخلاص
دست دعا بکمال التضرع و زاری بدرگاه حضرت باری بردارند که خدایا این تخت و تخته
را برین میمون مبارک گردان چنان نشود که مانند امام اعظم اول اهل خلاف او را در پایه
و در شکنجه اهانت درگیر و دار اعتراضات او را مخنوق سازند و تخت و کرسی را برباد دهند
تا آنکه او باصل وطن شیعه باز گردید و بکوفیان باوفا پیوست و یاد در رنگ امام اعظم
دیگر که شیخ حلی شهرت دارد و بجهت اجابت ادعیه اخباریئین زوال دولت برود بدو حور بعد از
کور بظهور رسد چنانکه گفته اند که حلی بحله باز گشت مسلمانا که در بیت وصیت خواه سفارش
که معاویه وقت رحلت نمود و سیاقة اشتراط بالمعنی الصحیح که اول بر سفارشش بود و بعدت
زمانی هم نزد بعضی وقوع یافته باشد لیکن این هر دو قریب یکدیگر واقع شده اند و بر
ظاهر است که قریب دو چیز را در معنی واحد حیلولت زمانه منافی نمی باشد هرگاه حال معاویه
در سرپرستی اهلبیت و مراعات حقوق و پاسداری در انوقت چنین باشد پس می باید
که او را از زمره ناصبین بالاحقین بطایفه نادین تصور فرمایند بخلاف یزید لئیم که بر
مذهب متناظر کابی اناجت نکرده و با وصف ارتکاب انواع ظلم و شدائد ستم
بر اکابر اهلبیت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مستقل و نادم گشته که بعد از سانحه
کربلا و آوردن اهلبیت در بیوت مقدسه بتخریب مدینه طیبه کوشیده و هیچ امری
شنیع باقی نماند که مرتکب آن نشده کما یلوح من شرح المدینی علی نهج البلاغة باز بتخریب کعبه
زادها الله شرفا و تکریما قصد کرده و زنا با محرمات بعمل آورده و شب و روز ادام الخبائث را با وصف
استحلالش خورده کما قال اکابر الامامیه پس معاویه و یزید هر دو را در یک سلک منسلک ساختن
خلاف فاحش است و صریح مخالفت معصومین زیرا که در احادیث عترة ایشان بیش از بیش
هدم المنظیه بیعون یزید در باره شقاوت وارد است انا خیلها که حضرت موسی علیه السلام

از وفات حضرت هارون دعا کرد که خدایا برادر من هارون از جهان در گذشت گناهان او را برحمت خویش ببخش حکم آمد که ای موسی اگر درباره اولین و آخرین مغفرت گناهان میخواستی ترا اجابت میکردم مگر قاتل حسین بن علی علیهما السلام که بلا ریب از وی انتقام خواهم گرفت و این حدیث در مجلد عاشر از بحار مرویست و دیگران هم در کتب دیگر آورده اند و در بعضی از طرق خود نام یزید مرویست پس یزید بلا شبهه سر آمد مصرین و منکرین دعا و معاویه مانند تائبین و بینهما فرق مبین و اگر این سفارش و وصیت را بجوی نگرند فتوری بس عظیم پیدا میشود زیرا که علمای شیعه غاصبین حقوق اهلبیت را که در احراق بیت نبوت و امثال این ظلم و بیداد در اعوان و انصار شان بودند بجهت بیعت با امیر المومنین وقت یافتن خلافت بمجرد صدور بعضی از کلمات ندامت تشیع آنها و توبه از جرمهای سابقه ثابت می نمایند و احتمالات دیگر را که بر امکان ریا و سمعه مثلا قایم تواند شد که امارت مجملة مد نظر ندارند و بخیال نمی آید که هرگاه توبه مشرکین صحیح باشد و تمامی گناهان سابق را برطرف سازد توبه معاویه و ندامتش چرا پاک و صاف نکند مگر از روایت علی بن ابراهیم قمی چنان سمت وضوح می یابد که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را از بهاره مسئله الایمان یجب ما قبلها یاد نبود بعد از تذکیر جناب ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها یاد آمد عبارت تفسیر او باید دید و هی هذه قوله تعالی وقالوا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا فانها نزلت فی عبد الله بن امیة اخ ام سلمه رحمة الله علیها و ذلک انه قال هذا لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بمکة قبل الهجرة فلما خرج رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الی فتح مکة استقبله عبد الله بن امیة فسلم علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فلم یرد علیه السلام واعرض عنه ولم یجبه بشی و کانت اخته ام سلمة مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فدخل الیها فقال یا اختی ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قد قبل اسلام الناس کلهم ورد علی اسلامی فلیس یقبلنی کما قبل عن غیری فلما دخل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی ام سلمة قالت بابی انت وامی یا رسول الله سعد بک جمیع الناس الا اخی من بین قریش والعرب

روت اسلامه وقبلت اسلام الناس كلهم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا ام سلمة
ان اخاك كذبني تكذيبا لم يكذبني احد من الناس هو الذي قال لي لن نؤمن لك حتى تفجر لنا
من الارض ينبوعا الى قوله كتابا نقرؤه قالت بابي انت وامي يا رسول الله الم تقل ان الاسلام
يجب ما قبله قال نعم فقبل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اسلامه انتهى **يعني آيت**
كريمه وقالوا الى آخرها نازل شده در شان عبد الله كه پسر عمه و برادر ام المؤمنين ام سلمه
بود و بحضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم قبل هجرت گفته بود كه ايمان برسالت تو هرگز نخواهيم آورد
تا چشمه براى ما از زمين جارى كنى هرگاه آنجناب بفتح مكه بيرون برآمد او استقبال كرده تسليم بجا
آورد سلام او را رد فرمود و روى درهم كشيد و چيزى نگفت شكايت نجو اهر خود برد كه اسلام
همه بدرجه قبول رسيد مگر اسلام من ام سلمه قرابن شكايت پيش حضرت باز نمود فرمود
كه تكذيب او از همه زياده تر بود عرض كرد كه آيا جناب نفرموده بودند كه اسلام جميع گناهان
را نابود ميكرداند فرمود بلى گفته بودم و اسلام او را قبول نمود انصاف دشمنى و بيگانگى
اكابر را بايد از عقل و دانش بايد ديد كه در قصه ابتداء نزول وحى كه جناب پيغمبر خدا
صلى الله عليه وآله وسلم را حيرتى و رعبى فرا گرفت و بمقتضاى بشريت لرزه بر اندام
مباركش افتاد تا اينكه بعد از قدوم در خانه هدايت كاشانه فرمود گليم بر من افگنيد
و قصه را بام المؤمنين خديجه كبرى بيان فرمود و آنجناب بسلسله شريف متوجه شد و حضرت
را نزد بعضى از اقرباى خود كه كتب سماوى از بر مى خواند و قصه هاى انبيا ياد
داشت همراه برد طعن ميكنند و بر معالجه جناب خديجه كبرى رضى الله عنها نام اتاليقى
ميگذارند و تشنيعها مى نمايند غافل از اينكه محدثين ايشان نيز اين قسم قصه ها در كتب
خويش روايت مى نمايند چنانچه بر ناظرين روضة النبى كه در سير و تاريخ كتابى معتمد عليه و بسيار
كلان است مخفى نيست **بيت** چشم بد انديش كه بركنده باد × عيب نمايد هنرش در نظر
و حال آنكه در بين دو قصه فرق بين است زيرا كه بالبداهة حال ابتداى نبوت و انتها
آن يكسان نيست پس اتاليقى بعد از فتح مكه موجب حيرت خواهد بود كما لا يخفى **قوله**
ز د اه **اقول** مسلما كه از باب وصيت است لكن دلالت بر سفارش

و وجوب مراعات امام حسین دارد پس ثابت شد که معاویه را تحبیب امام حسین حاصل بوده و پاسداری شریعت غرا و تعظیم و توقیر اهلبیت سید انبیا منظور داشت بخلاف یزید کما هو ظاهر لا ستره فیه پس مخاطب آنچه درینجا جا بیجا گفته است ربطی با مطلوب فقیر که تخطیه علمای امامیه بر اصول شان است ندارد و همچنین ذکر قتال اهل مدینه بالجمله سبیل جواب برای کلام بنده اینست که بر اصول خود شان باثبات رسانند که معاویه و پسرش هر دو مساوی الاقدام اند و چگونه تساوی را باثبات خواهند رسانید که مجیب ایضاح ثابت نموده که معاویه مثل یزید نبود لهذا امام حسین بر وی خروج نفرمود و اگر مثل یزید بودی بالیقین بر او خروج کشی نمودی عبارت فاضل مذکور دیده شود که آیا مطلبش همین است یا چیزی دیگر و آن عبارت اینست که معاویه در خلافت خود با وجود ظهور و اشتهار عداوت او با امیر المؤمنین و بنای سب و تبرای آنحضرت و اشتراک در مسموم نمودن امام حسن و دیگر عنادهای او با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار حاجت اظهار ندارد باز حیائی در چشم میداشت که اعلان بشرب خمر و زنای محرمات و هتک حرمت مکه و مدینه نکرده بود لهذه الدواعی امام حسن بر خلافت ایها صبر و اطاعت بتقیه کردند اما در امارت یزید که ظلمت از بام الحاد و دین محمدی علانیه مخذول شد که با محرمات زنا و شرب خمر با استحلال آن بعمل آورد صبر غیر ممکن بود و اگر حال سایر خلفا مثل یزید می بود همه ائمه اظهار با هر خلیفه عصر خود میکردند که امام حسین با یزید کردند انتهی مختصرا عجب است که مخاطب تخطیه بنده را درباره علمای خویش بخیال نمی آرد تا نوشتن جواب چه رسد که بدون فهم عبارت فقیر ممکن نیست **قوله** در ینصورت میگویم اه **اقول** ظرفا در مضحکات آورده اند که پادشاهی اهل توکل را بدل و جان دوست داشتی و زاهدان را بکمال تعظیم و توقیر نواختی و هر کس که آمدی تا بسفر رفتن با او گفتی که اگر کسی از عرفا به بینی حال او مرا بگو تا بزیارتش سعادت حاصل

کنم اتفاقا او را خبر کردند که بزرگی بدامن کوهی نشسته و در بروی مردم بسته از کشف
و عرفان بهره وافر دارد پادشاه از غایت اشتیاق بیتاب شد و قصد
زیارت نمود وزیر گفت مصلحت آن می بینم که اول مرا بخدمتش باید رفتن و حقیقت
حال او را عرضه داشتن که سخن عامه اعتبار را نشاید پادشاه فرمود تا وزیر نزد
آن بزرگ حاضر شد گویند که آن روز یوم عاشورا بود فقیر بعد از دیر سر از جیب
مراقبه برآورد و گفت ای وزیر سخنی از تو می پرسم که میانه ذوالقرنین و امام حسین
باعث محاربه چه بود وزیر زمین خدمت بوسید و رخصت شد و پادشاه را از
حقیقت حال خبر داد و گفت ای خداوند قطع نظر از کشف و عرفان فقیر را در
علم تاریخ هم دستگاهی کامل است اینکه شنیدی محتمل صدق و کذب است
و بعضی از وجوه دلالت بر کمال وارستگی فقیر از علایق دنیوی دارد اکنون مصداق
ظاهر این حکایت بعینه پیش بین و بدانکه ازین مقام انکشاف تمام می یابد که حضرت
مخاطب را قطع نظر از اجتهاد و تکلم در فن تاریخ مدخلی تمام است تفصیل این اجمال آنکه از قول
مخاطب الامارات فیکون یزید مثابا فی قتله الحسین معلوم میشود که یزید پلید عبدالله بن زبیر
را کشته و ازین عمل هم قرین ثواب گشته و حالانکه از کتب تواریخ معلوم میشود که قاتل
ابن زبیر عبدالملک بن مروان است و حجاج را با لشکر عظیم برای این امر [illegible] که فرستاده
در [illegible] مقام از تاریخ الخلفا که مورد و کور [illegible] مطالعه آن پرداخته چنانکه سید الی تکذیب او و سکم
را اول [illegible] مقصود است مقام حاجت از کتاب مذکور ثبت است قال الذهبی ولما فعل یزید
باهل المدینة ما فعل مع شربه الخمر واتیانه المنکرات اشتد علیه الناس فخرج علیه غیر
واحد ولم یبارک الله فی عمره وسار جیش الحرة الی مکة لقتال ابن زبیر فمات امیرهم بالطریق
فی الطریق واستخلفوا علیهم امیرا واتوا مکة فحاصروا ابن الزبیر وقاتلوه ورموه بالمنجنیق
وذلک فی الصفر سنة اربع وستین واهلک الله یزید فی نصف ربیع الاول
من هذا العام فجاء الخبر بوفاته والقتال مستمر فنادی ابن الزبیر یا اهل الشام
ان طاغیتکم قد هلک فانقلبوا وذلوا وتخطفهم الناس ودعی ابن الزبیر الی بیعة

نفسه وسمی بالخلافة واما اهل الشام فبایعوا معاویة بن یزید وکان مدة خلافته اربعین
یوما وقیل شهرین وقیل ثلثة اشهر ومات وله احدی وعشرون سنة واما ابن الزبیر فانه
استمر بمکة خلیفة الی ان تغلب عبد الملک فجهز لقتاله الحجاج فی اربعین الفا فحصره بمکة
اشهرا ورمی علیه المنجنیق وظفر به ثم قتله وصلبه وذلک یوم الثلثا السابع عشر خلت
من جمادی الاولی وقیل الآخرة سنة ثلث وسبعین انتهی مختصرا از این عبارت
صریح بدریافت رسید که لشکر یزید پلید بعد از تاراج مدینه رسول مختار صلی الله علیه وآله وسلم
که واقعه حره عبارت از آنست بسوی مکه متوجه شد و امیر آن لشکر در اثنای راه بجهنم بمقتضا
مصرع گروهی با تش برد زآب نیل * بجهنم رفت وشخصی دیگر بجای او اقامت نموده
ابن زبیر را محاصره کرد و در ماه صفر سنه شصت و چار از هجرت شریف مقابل نمود
ومنجنیق زد وحق تعالی یزید شقی را در منتصف ماه ربیع الاول از سال مذکور بدار البوار
رسانید چون این خبر بعبد الله زبیر رسید بر بلندی برآمد وباهل شام گفت که طاغی شما
هلاک شد بمجرد استماع این خبر اشقیا متفرق گشتند وبکمال ذلت وخیبت رجوع کردند
عبد الله زبیر مردم را بسوی خود دعوت نمود تا آنکه خلافتش قرار گرفت وشامیان
معاویه پسر یزید را بر اریکه خلافت نشانیدند مدتش چهل روز کشید وبعضی گویند
تا دو ماه وبعضی تا سه ماه هم گفته اند عمرش بیست ویکسال بود وبعضی بیست سال
میگویند وابن زبیر در مکه خلیفه ماند خلافتش استمرار کشید تا آنکه عبد الملک متغلب شد
وچهل هزار کس را بسرگردگی حجاج سوی مکه فرستاد ایشان بقتال مصروف شدند
و داد دلی و دلیرانه دادند پس حجاج بر ابن زبیر ظفر یافت واو را قتل کرد وبدار
کشید واین واقعه روز سه شنبه هفدهم جمادی الاولی یا اخری سال هفتاد وسوم
از هجرت وقوع یافت **طرفه آنکه** در منتخب کتاب کامل بهائی از کتب شیعه
جائیکه خلفای بنی امیه مذکور اند در ذکر عبد الله بن زبیر این عبارت واقع است
در زمان عبد الملک او را کشتند وکنیت او ابوبکر بود انتهی **قوله** ثم کیف یحتج بما
فی قتل ابن الزبیر **اقول** قد مر ان الشقی یزید لم یظفر بعبد الله بن الزبیر حتی مات

دیارا الی النیران بل قد اوصی عبد الملک بن مروان حین حضر الحجاج ابقا له فارتکب الظلم والعدوان
وقد سبق ان معاویة بن ابی سفیان اوصی ابنه یزید بایصال الاحسان الی ساکنی مکة
والمدینة سید الانس والجان وما وصی ابنه بقتال ابن الزبیر کیف ما کان لحصول الثواب
ورضاء الرحمن فی قتالهم بحیث یفضی الی تلک الکبائر التی رواها الفریقان ممنوع لابد علیه
من اقامة البرهان **قوله** همچنین قبل السبط الخ **اقول** جواب قبل ازین باوضح تقاریر
واتم بیان بتوالی گذشته که خلفا بعد از اکثر جناب مجتهد الزمانی تحت یا تسلط ش
حیرانی دست و بغل باشند و باختلال حواس بعد از ان مقرین شوند گمراه می باشند آیت
کرد از کتب فقهیه امامیه اجماع فقهاء امامیه معلوم میشود که وصیت بحرام هرگز جایز نیست
بلکه وصیت بمعصیت عین معصیت است و از کتب اهل حق خلاف کسی درین امر یاد نظر
نمی آید پس انفاذ آن چه معنی دارد به تکرار تردید مذکور نمی افتد حاشا که نزد اهل سنت ابا
باشد که اگر خلیفه وصیت بظلم و معصیت کند بجا آوردنش جایز چه جای وجوب باشد
آنچه معاویه درباره احسان باهلبیت و عدم ایصال مکروه بامام حسین گفته بجا آوردنش
از مستحبات که این احسان و عدم اساءت خود هم واجب است بحکم حدیث و قرآن پس
ثواب یزید در اداء و عدم مخالفتش با شرع در ثانی بر اصول هر دو مذهب منفی است
قوله علاوه اه **اقول** این تقریر مبنی بر آنست که اولا بیعت یزید باثبات
رسانیده باشند و هو کما تری چه اگر حقیقتش بنظر بیعت است قضیه قدر سابقا
و اگر نظر باستخلاف باشد فقد علم حال آن فاعرف حال قهر و استیلا بشروط امامت ابتداء
و بقاء بعد ازین بمقام خود بیاید ان شاء الله تعالی فانتظر لیس الی قیاس ایشان در
باب خلافت یزید الا قیاس از اهل حق بیعت و صحت آن قایل نیست بر خلافت معاویه
که بعضی آن کرده اند و ثبوت آن در بعضی از احیان بعض نموده کمتر از قیاس اول
من قاس باثبات بنص القطعی نخواهد بود **قوله** و از کجا که امر معاویه بنا بر اصحاب
بزعم خود بوده محتمل که برای اکتساب باشد **اقول** قبل ازین بصراحت و تفصیل
در بابش شده باشد که مقصود از نقل روایت صدوق امامیه تخطیه اکابر اثنا عشریه

لہ معاویہ و یزید ہر دو در امساوی الاقدام دانستہ اند پس این احتمال دلالت
این میکند کہ مطلب رسالہ ہنوز بذہن مخاطب رئیس المتشیعین در نیامدہ **قولہ** چنانچہ
امر نبوی در حدیث ایتونی بدواة و قرطاس الخ **اقول** حال حضرت مجتہد تماشا
کردنی است کہ از امور مہمہ و آنچہ بمطلب اصل رسالہ فقیر تعلق دارد غفلت کلی اختیار
ساختہ باز بذکر اموریکہ درین مباحث مابہ النزاع نیست بار بار پرداختہ اند آنکہ
فقیر را بعد از تتبع کتب قدمای این فرقہ و تصفح مضمرات و مکنونات ایشان کہ در تالیفات
خویش بمقتضای حدیث مرتضوی ما اضمر احد شیئا الا و قد ظہر فی فلتات لسانہ گاہ گاہ
ازان خبر میدہند چنان مذعن شد کہ این حدیث مثل حدیث ردت جمیع اصحاب الا شاذا
لا یعبأ بہ از خصایص مذہب امامیہ بودہ و اکابر این مسلک باین اسرار و دقایق آگہی
داشتند و این قصہ را اعلق نفایس گمان می بردند و بکتمانش ہمدگر وصایا می نمودند
من بعد اہل کیدت و بد المصلحت دران دیدند کہ در لباس سنن این روایت را
کہ منتہای آرزوی شان بقول مجلسی در بحار و حیات القلوب است در مدرسہ ہا
پیش معتقدین خویش از زمرہ اہل حق روایت نمودند تا آنکہ رفتہ رفتہ در کتب
محدثین سنی منخرطین صحت مندرج شد و بر ظاہر است کہ اگر این حدیث در صدر
اول و طبقہ تابعین ثابت و مشہور می بود کتمان و اختفا و اہتمام بدین تاکیدات بے انتہا
کہ پارہ ازان بگوش رسانیدم صورتی نمیداشت و ہر یکے از دیگرے عہود و
مواثیق چرا میگرفت و کی میگفت کہ بس خبردار باید بود چنان نشود کہ اہل خلاف
کہ بر تحکیم خود را فدا میکنند بر بعضی مطلع شوند چنانچہ نسخہ سلیم بن قیس ہلالی
کہ اقدم و افضل از جمیع کتب احادیث امامیہ تواند گفت کما اعترف المجلسی فی مجلد
الفتن من البحار بر امور مہمہ قوم الصدر دلالت میکند و ایہم از اشارات و عبارات آن
پیداست کہ بعضے از اسرار این حدیث را مثل نام فاروق از شیعیان ہم دریغ
میکردند و کتب رجال و رسایل تحقیق اسامی رواة بر تو منکشف اول دلیل است کہ
و ایہا از اختفا و استتار ہمین بود کہ آیندہ علمای اہلسنت و بست خوردہ مہما امکن

بر نشان نشیند و برای مناظره خصوصاً متاخرین اهل سنت بکار آید و در صورت ظهور این کید پیش
نخواهد رفت و جمهور محدثین سنیان خواهند گفت که این روایت از خصائص شیعه
است و موید این مدعا که درینجا یاد کردم آنست که بعضی از علمای ما این حکایه
می برند و حقیقت امر را دانسته چنانچه ناقصین هفوات مشهدی از او نقل میکنند
و میگویند که او در سند خویش میفرماید که قصه ایتونی بقرطاس بی ثبوت ولی اسناد
از شیوخ محدثین نقل مینماید که بعد از تصفح بظهور می انجامد که در صحیحین دو صد و ده
حدیث ضعیف است تفرد بخاری بهشتاد و تفرد مسلم بیکصد میرسد و در سنن روایت مردود
که شریک شده اند انتهی پس حال حدیث قرطاس نزد احقر الناس در رنگ حدیث
فدک میباید که شیخ مبارک جزری ابو السعادات در تصانیف خویش آورده و گفته که بعضی از
اهل اختلاف بعد از آنکه افترا تخیل و افترا کردند گفتند که ما قصه فدک را موضوع ساخته بر
صحابه [illegible] کردیم و نزد ایشان حقیقت روایت نمودیم پس تمامی جماعت مذکور قبول کرده
و مدام در [illegible] شدند که این شیعه غلوی که بوضع و اختلاق می برد دانست که
حدیث [illegible] موضوعات است و انشاء الله تعالی عبارت جزری بعد ازین خواهد آمد بالجمله
دقائق [illegible] اهل دغا جان بسلامت بردن سخت دشوار است ع تا نگر لطف خدا پیش نهد
گامی چند ؛ مطالب این فصل بسیار و وقت در کمال اختصار لهذا برهمین مقدار اکتفا رفت
لیکن جا بجا مطلب این قصه را اعاده خواهد کرد جوابی از شبهات او بعد از تسلیم این روایت
بعنوان تحدد مثالی بقیه مداد و قرطاس خواهم آورد انشاء الله تعالی چه خوش است که مولف تایید
مطاعن را الکی مفصل نقل میکرد تا در بیان مقام باشباع کلام می پرداختم و خاطر یکبار از آن
فارغ میساختم و جواب طعن تجهیز جیش اسامه بن زید رضی الله عنهما بحول الله و قوته بعد از این
در مقامی که عبارت طول و تحمل شارستانی را جناب مجتهد الزمانی نقل خواهد فرمود
بعنوانی سمت نگارش خواهد یافت که گوش سامعین بآن طور نرسیده و هیهات
تحقیق آن بجناب رسالت مآب ناظرین فائز نگردیده باشد **قوله** اگرچه دعوی نقل الخ
اقول این جنایت ناشی از آنست که مخاطب حقیقت کلام مقرر را ذوقی باید [illegible]

مصیب هرگز بر اصول خود این کلام نگفته بلکه مرادش تخطیه متشیعین است بر اصول معتبره ایشان کما عرفت مرارا فاین المدعا من الدلیل حتی یتفوه المخاطب الجلیل بتلک المقالات والاباطیل **قوله** سخافت افعال و خباثت اعمال معاویه الخ **اقول** علت این تطویل لاطایل و تقریر بیحاصل همانست که مابه النزاع را در نمی یابد و پی باصل مقصود نمی برد یا دیده و دانسته تجاهل و تغافل از ان می نماید تا عوام بدانند که تحریر اوراق بجداول سطور اتفاق افتاده و جناب شیعه مجتهد داد توغل و تبحر در جواب رساله قدمیه داده ذمایم خلیفه شام و اصرارش بر عداوت اهل بیت حضرت خیر الانام و مساوات یزید رئیس اللیام از اصول و روایات خویش ثابت میباید کرد نه از روایات معتزله و اهل حق پس سرد این اخبار باین دل کرمها بعید از اولی الاحلام و التعجب که قبل ازین بر بنده حرف گرفته بود که گفتگو بر اصول اهلسنت بود نمی باید ذکر روایات اهل تشیع کردن نگر اینجا بتحریر خود منظور نیست و در ینجا خود مورد اعتراض مذکور کرده **قوله** محقق نماند الخ **اقول** چون جناب مجتهد الزمانی درینجا تقلید سکی اربکه اقبال خویش می نمایند از کلام شان این آثار و روایات را انتحال میفرمایند و خدام شان با استفاده و انتحال تعلیقات بایشان مشغول بودند که جامع آن ابراهیم علیخان ابن سید علی مردانخان بود و قبل ازین تعلیقی بر کلام شان و برادر شان بجانبی که در جواب رشید العلماء مرتب ساخته بودند بقدر استطاعت و مساعدت وقت نوشته بودم از همان تعلیقات چیزی بعد از اندک محو و اثبات و تقدیم و تاخیر خواهم نگاشت انشاء الله تعالی پس بدانکه درین مقام دو مرحله واقع است مرصد اول ذکر ماخذ افادات مخاطب و مرصد دوم قصه از انجاث زبانی بعضی از علما که بصحت خلافت معاویه بمعنی معلوم در بعضی از احیان قایل شده اند تا پایه ادراک و قوت دسیسه که مجتهدان امامیه را حاصل میباشد چنانکه بعد ازین در کلام او خواهد آمد بر هر یکی عیان کرد و اکنون سر و ضاعت کمترین را بگوش اصغا جاه هند و بدانند که مسکی که مورد خطاب رشید المتکلمین مرحوم بغفور اطناب تمام بکار برده فقیر باختصار و انتخاب ذکر آن می نمایم که معاصد شت انچه زمخشری در ربیع الابرار

در باب ثانی تسمیه روایت نموده ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رأی ابا سفیان مقبلا
علی حمار ومعاویة یقود به ویزید ابنه یسوق به فقال لعن الله الراکب والقائد والسائق و صاحب
حیوة الحیوان در لغت اوز یعنی بط و مرغابی گفته قال ابن خلکان انه لما مرض الحسن کتب مروان
بن الحکم الی معاویة بذلک فکتب الیه معاویة ان اقبل المطی الی بخبر الحسن فلما بلغ معاویة
موته سمع تکبیرا من الخضراء فکبر اهل الشام لذلک التکبیر فقالت فاختة بنت قرظة لمعاویة اقر الله
عینیک ما الذی کبرت لاجله فقال مات الحسن فقالت اعلی موت ابن فاطمة تکبر فقال ما کبرت
شماتة بموته ولکن استراح قلبی قد دخل علیه ابن عباس فقال له یا ابن عباس هل تدری ما حدث
فی اهل بیتک قال لا ادری ما حدث الا انی اراک مستبشرا وقد بلغنی تکبیرک فقال مات الحسن
فقال ابن عباس رحم الله ابا محمد ثلثا والله یا معاویة لا تسد حفرته حفرتک ولا یزید عمره
فی عمرک ولئن کنا قد اصبنا بامام المتقین وخاتم النبیین فجبر الله تلک الصدعة وسکن تلک
العبرة وکان الله الخلف علینا بعده انتهی و بیهقی که از محدثین مشهورین اهل سنت است در
جزء خامس سنن خود در کتاب الحج در تلبیه روایت کرده عن سعید بن جبیر قال کان ابن
عباس بعرفة فقال یا سعید ما لی لا اسمع الناس یلبون فقلت یخافون معاویة فخرج ابن عباس
من فسطاطه فقال لبیک اللهم لبیک وان رغم انف معاویة اللهم العنهم فقد ترکوا السنة
من بغض علی انتهی **عجب تر آنکه** صاحب استیعاب خود معاویه را از مولفة القلوب
میگوید و در صدر ترجمه او می نویسد قال ابو عمر معاویه و ابوه من المولفة قلوبهم ذکره فی ذلک
بعضهم وهو احد الذین کتبوا للرسول صلی الله علیه وآله وسلم و سیوطی در جمع الجوامع در کتاب
الصلوة بمقام ترتیب قنوت روایت میکند و متقی در کنز العمال حکایت میکند عن عبد الرحمن
بن معقل قال صلیت مع علی الغداة فقنت فقال فی قنوته اللهم علیک بمعویة و اشیاعه و
عمرو بن العاص و اشیاعه و ابی الاعور السلمی و اشیاعه و عبد الله بن قیس و اشیاعه پیدا
است که شان امیر المؤمنین ارفع از آنست که بر مومن سکال اگرچه فاسق فی
الحال باشد لعن خصوصا در قنوت نماز فرمایند و این وجهی ندارد جز اینکه چنین کسان را
منافق میدانند و در کتاب البیع از جامع الاصول نقل کرده حیث قال باع معویة آوانی

ذهب و فضة اکثر من وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ینهی عن ذلک فقال معاویة اما انا فلا اری به باسا فقال ابو الدرداء من عذرنی من معاویه
اخبره عن الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و هو یخبرنی عن رایه لا اساکنک بارض انت بها ثم
قدم ابو الدرداء علی عمر بن الخطاب فذکر ذلک فکتب عمر بن الخطاب الی معاویه لا تبیع
ذلک الا مثلا بمثل و وزنا بوزن اخرجه الموطأ و اخرجه النسائی انتهی برای اثبات کفرش
همین قدر بس است چه مجمع علیه اسلام و ظاهر بر هر خاص و عام که کافر است محرم حلال
مستحل حرام و با این همه ایمان معاویه همچنان سالم از آفات مانده که حضرت فاروق
او را مرتد نخوانده بایست که زجر و توبیخ میفرمودند و امر بتوبه از ارتداد می نمودند
اینکه منع کردن از بیع مذکور فرمایند و از کفر و زندقه اغماض نمایند و قاضی بیضاوی در
تفسیر آیت لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا الآیه که حکایت است از
اصحاب کهف و رقیم و بغوی نیز در تفسیر این آیت روی عن معاویة انه غزا الروم
فمر بالکهف فقال لو کشف لنا عن هؤلاء فنظرنا الیهم فقال ابن عباس لیس لک ذلک قد
منع الله تعالی من هو خیر منک فقال لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا الآیه فلم یسمع
و بعث له اناسا فلما دخلوا جاءت ریح فاحرقتهم و در کشاف هم آمده فقال معاویه
انتهی حتی اعلم علمهم فبعث ناسا و قال لهم اذهبوا فانظروا فلما دخلوا الکهف بعث
الله ریحا فاحرقتهم ازین هم **و اینها** عدم قبول معاویه نص قرآن را و تهاون و استخفاف
او بامر ایزد منان تمامی نمایان و عیان را چه بیان و عبد الحمید ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه گفته است و روی احمد بن ابی طاهر فی کتاب اخبار الملوک ان معاویة
سمع المؤذن یقول اشهد ان لا اله الا الله فقالها فقال اشهد ان محمدا رسول الله فقال
لله درک یا ابن عبد الله لقد کنت عالی الهمة ما رضیت لنفسک الا ان تقرن اسمک
باسم رب العالمین و ازین کلام کنایه که نزد صاحب فهم زیاده از تصریح است
تکذیب جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم صریح **الحمد لله** که مرحله اول بکمال
عجلت نورده شد و بجهت ضیق وقت بیش از ورق گردانی ان اجزا او این قدر

ملاشتنام و مطعون بلکه مستیقن است که حکایت زهر دادن معاویه بحضرت امام حسن
و جملا لا اشنیع لطعن نیز درین اجزا موجود است **باقی باند** مرصد دوم بیانش
آنکه قبل ازین اشعاری بایمعنی رفته که مخاطب در تذکار این روایات غالبا
وساوس نفسانی را مطمح نظر داشته و مقصود فقیر اطلاعی او را دست نداده اعراض
جوالشر النسب می نمود لیکن این اعتراض و اغماض نزد عامه دلالت بران میکند
که معتقدین صحت خلافت معاویه را بعضی از اوقات در دلالت این روایات
بر مقصود حضرت مجتهد قیل و قال میسر نیست بنابران به بعضی از وجوه دلالت به
است آن جماعت اشاره میکنیم و بر قانون مناظره علما درین اخبار لم و لا نسلم می اندازیم

تحقیق آنکه در معنی مولفة القلوب نظر باقوال علمای سنت و جماعت و اهم
علمای امامیه جماعت اهل بدعت اختلاف واقع است بنده را در بیانش حاجتی نبوت
نیست از صاعقه حسامیه که قبل ازین جواب ضربت حیدریه پیرایه تسوید در برگرفته
جزوی درین باب نقل میکنیم قال فی المنهاج و المؤلفة من اسلم و نیته ضعیفة او له
شریف یتوقع باعطائه اسلام غیره و صاحب قواعد از اثنا عشریه میگوید که المؤلفة
هو هم قسمان کفار یستمالون الی الجهاد او الی الاسلام و مسلمون اما من ساداتهم
لهم نظراء من المشرکین اذا اعطوا رغب النظراء فی الاسلام و اما من سادات
مطاعون یرجی بعطائهم قوة ایمانهم و مساعدة قومهم فی الجهاد الی آخر ما قال و هم
در کتاب بیان می نویسد و رابعها المؤلفة قلوبهم و هم کفار یستمالون بسبب الجهاد
بالسهم و قال ابن الجنید هم المنافقون لیجاهدوا و قال المفید یجوز کونهم مسلمین و به
قال ابن ادریس الفاضلان و المسلمون اربعة قوم لهم نظراء من المشرکین اذا اعطوا
نظرائهم و قوم فی نیاتهم ضعف فتقوی نیاتهم و قوم بازائهم آخرون من اصحاب الصدقات
اذا اعطوا الجبوها و منعوها الامام و قوم من الاعراب فی اطراف بلاد الاسلام
اذا اعطوا منعوا الکفار من الدخول او رغبوا فی الاسلام الخ بلفظه پس میتوان گفت که
دعوی [illegible] مولفة القلوب که اسلام غیرشان باعطای مال متوقع بود و ابها

درعرب سیادتی و وجاهتی داشتند و موید این امر است آنچه صاحب قاموس المحیط فرموده و ملخصش اینست که معاویه بن ابی سفیان و ران مردم داخل است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مامور شده بود بتالیف شان و آنها از سادات عرب بوده اند تا دیگران از وراء آنها باسلام رغبت نمایند پس شبهه ضعف نیت معاویه در اسلام ضعیف مینماید مسلما که نیت او در ابتداء اسلام ضعیف بود ولیکن مدعای مخاطب لازم نمی آید زیرا که محتمل است که قوت اسلام بعد چندی در صحبت آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم که کیمیای سعادت ابدی احیاء علوم سرمدی منهاج العابدین معراج المومنین بود او را حاصل شده باشد و قول صاحب تهذیب الاسماء واللغات یعنی امام نووی نیز در تایید این امر بسند است حیث قال وکان معویة یقول انه اسلم یوم الحدیبیة وکتم اسلامه من ابیه وامه وشهد مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حنینا واعطاه من غنایم هوازن مائة بعیر واربعین اوقیة وکان هو وابوه من المولفة قلوبهم ثم حسن اسلامهما وکان احد الکتاب لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هرچند در تایید احتمال مذکور قول ابوزکریای نووی فی نفسه کافی باشد ولیکن از طرف جماعت معتقدین معاویه بن ابی سفیان برین قدر بسند نکرده تتمیم تشییع جلال الدین سیوطی هم ضمیمه میکردانم جائیکه در تاریخ الخلفا که مخاطب را دعوی استقرای آن هست بکمال سری و سرداری فرموده معاویه بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف ابن قصی الاموی ابو عبد الرحمن اسلم هو وابوه یوم فتح مکة وشهد حنینا وکان من المولفة قلوبهم ثم حسن اسلامه وکان احد الکتاب لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انتهی و ازین عبارت هم بصراحت معلوم شد که اگرچه معاویه در ابتدا از طایفه مولفة القلوب بود مگر بدولت حسن اسلام رسید و در زمره کاتبین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منخرط گردید و از ینجا وجه عدول مخاطب از ذکر عبارت این کتاب یعنی تاریخ الخلفا که در مطالعه او بود بسوی عبارت ابو عمر صاحب استیعاب بر اهل ذکا زیاده از نور ذکا ظاهر شد و در عبارت استیعاب چنانکه دانستی لفظ بعض مذکور است و دلالت بران میکند که اکثری یا جمعی او را در مولفة القلوب شمرده اند و انقیاد دریافت رسید که تا انکه معاویه را در مولفة القلوب میشمارند بحسن اسلام او معتقد اند علاوه هرگاه ایمان رکن ثانی آنست که ...

ارکان اربعه یعنی ابوذر صدیق اثنا عشریه تا مدتهای دراز باعتراف خاتمة المحدثین شیعه
اعنی ملا باقر مجلسی در تنزل باشد و بعد از ان بقهقری رسد که بنیاد ایمان رو بویرانی آرد پس
منقبت نماید چنانچه کتاب بحار الانوار و حیات القلوب کافل این امور است و تفصیل این
ماجرا مع ما یتعلق به در کتاب منتهی الکلام بکمال شرح و بسط وارد کرده ام معاویه بن ابی
سفیان را کی میرسد و از مقام منتهای شیعه درباره دیگر بزرگان باعتراف خودشان
از هم می باشد کما لا یخفی علی المستبصرین افسوس که امامیه را هرگز بهره از انصاف حاصل نیست
کجا مرتبه صدیقیت ابوذر و کجا مرتبه خلافت معاویه علیت آنکه احتمال عیب خویشتن باید
طعنه بر نفس دیگران چه زنند **دوم آنکه** این قسم کلمات که از معاویه در آخر عمرش
صدور یافت بالکل زیاده بر ان که دلالت بر حق تلفی و کافر نعمتی در حق اهل بیت نبوی صلی الله
علیه و آله و سلم دارد از مقبولین اسلامی در تصانیف مجلسی مثل بحار و ارشاد دیلمی مروی
و مذکور است و خود ان بزرگان بمقتضای قول او تعالی بَلِ الْاِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهٖ بَصِیْرَةٌ
وَّ لَوْ اَلْقٰی مَعَاذِیْرَهٗ اقرار بکوری و کری میسازند چنانچه قبل ازین در منهج گذشت
ثانی از مقال اولی این کلمات را در فسق و کفر معاویه شمردن استیصال مذهب خویش
نمودن و بر اهل فطرت سلیمه مخفی نیست که خود حذیفه و ابوذر و سلمان و امثال ایشان
در آخر عمر خود با حسرت بر ان هم میکردند که کاش گرد قضای دمشق و تولیت کوفه میکردیم
و هم در حسرت شریک جناب مرتضوی می شدیم چنانچه رسایل فصل و غیره بر ان دلالت
دارد **سوم آنکه** مستدل از کجا ثابت کرده که لعن کسب و قاید و سایق بعد از
اسلام بود محتمل است که قبل از ان باشد و هر چند بر اصول امامیه قاعده مقرره الاسلام
یجب ما قبله رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یاد نبود و حاجت در تذکر
ما لقیت جناب ام المومنین ام سلمه افتاد کما سبق فی هذه الاوراق لیکن در ثبوت
و تقریر ان بعد از تقریر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه دانستی ریبی و شکی نیست
مع ذلک دلیل هم بر انچه گفتیم بیترعا قایم است بیانش آنکه در قاموس و غیره مرقوم است
کما هو الحق که حضرت خاتم النبیین شفیع المذنبین از حضرت کبریای الهی مامور بتالیفه

این مردم بود پس لعن ایشان حلوة و حلوة خلاف امر الهی باشد معاذ الله من ذلک فتعین صدور
اللعن قبل الاسلام و هو المطلوب و مستتر نماند که دلیل الزامی هم درینجا ترتیب می توان کرد
بیانش آنکه مخاطب مجتهد قبل ازین از کمان معاویه بن ابی سفیان درباره عبد الله بن عمر که بر تقدیر ارادهٔ
عبد الله مذکور اطاعت یزید خواهد کرد استدلال بر رضای او در بیعت یزید نموده و قلب معاویه را بر
طریق واقع دانسته و از حاشیه کتابی که شیخ شهید اول بیان نامش کذشته عیان دریافت می شود
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حسن نیت و قوت اسلام ابوسفیان که رئیس احزاب
بود متوقع بود لهذا اصد شتر بحصه او عطا فرمودند پس ظاهر همین است که آنچه رجای سید انبیا
بود بظهور رسیده باشد و یاد نمی آید که کسی قایل شده باشد که اسلام ابوسفیان بمرتبه قوت رسید
و اسلام معاویه بدان درجه نرسید فتعین المطلوب بطریق الاولی کما اشرنا من بعد معلوم نیست
که مخاطب از بیهقی در این روایت از کجا شریک نموده شاید مقصود او تلبیس عوام خواهد بود چنانکه در
سایر این رساله مطمح نظر دارد دیگر آنکه این روایت با ظهار قاضی نور الله در احقاق الحق
کما ستعرفه انشاء الله تعالی همان روایت که امام اعظم امامیه یعنی شیخ حلی در نهج الحق باو ارادش
داد فطانت و تکلم داده و شیخ صدر الدین روزبهان بتجهیل و تحمیق او در کتاب ابطال الباطل
ارشاد فرموده که یزید بن معاویه در زمان سعادت توامان حضرت ختمی مآب بالیقین متولد
نشده بلکه بعد از عم خود یزید بن ابی سفیان که در زمان فاروق در طاعون مرده بوجود
آمده پس ازین روایت استدلال بر مدعای خود نمودن دلیل بر حصول قوت قدسیه
برای مجتهدین امامیه است آمدم بر مقالات نور الله شوشتری که لاف و گزاف
نموده دیریته آراست محصلش آنکه باعث بغض و عداوت یزید با امام حسین شهید آن
اراده تزوج با زنی داشت و امام نیز عقد او را میخواست آخر آن نیک نهاد
در حباله حضرت سلطان کربلا شرف سکونت یافت پس معلوم شد که یزید هم عصر
آنجناب بوده بدریافت رسید که آن شقی در عهد سعادت مهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و
سلم مثل امام حسین بود پس انکار از تولد او در وقت مسطوره بعینی محض است و
جای نمی توان کرد که عم یزید بقید حیات باشد و او بنامش مسمی کرده و نه مسمی

که بعضی در زندگی خویش فرزند خود را بنام خود موسوم میکنند و بعضی باشند که در باره اولاد
یأس کلی بهم میرسانند لهذا برادر اولاد برادران خود نام خویش میگذارند تا ذکرشان باقی ماند چون
یزید بن ابی سفیان عقبی نگذاشته این احتمال در باره او بجای خویش خواهد بود و بعد از تسلیم
تجویز این جواب احتمال ابطال در مقام آورده میگوییم که این روایت که امام اعظم نوشته در کتاب
ربیع الابرار زمخشری مذکور است امام شیعه هرچند معتقد صحت آن نباشد لیکن برای احتجاج و الزام
اهل سنت بکار می آید چنانچه بارها گذشته باید اگر به ثبوت رسد که یزید در آن زمان بود انگشته توجیه
این روایت باین طور ممکن است که در اصل لفظ فاخذ معاویه بن اخیه یزید بود و کاتب چون یزید
بن معاویه را مشهور است دید برادر معاویه را ندیده است بجای اخیه لفظ ابنه نوشته انتهی
اقول معلوم نیست که عقل قاضی مثل امام اعظم چه لی کجا بود و صبیان دبستان هم برین توجیه و یلا
مضحکه می نمایند اگر اندکی غور کند که علمای امامیه هرگز از خیره سری و بهره ای [illegible] بالغی [illegible] الانصاف باید
کرد که هرگاه دو کس اراده تزویج با یکی از نساء داشته باشند چه ضرور که در عمر متقارن یکدیگر باشند
پیر ظاهر است که هرگاه شخص بالغ میشود حاجت نکاح او را هی افتد پس ممکن است بلکه بارها
مشاهده رسیده شده که یکی از آن دو کس عمر بیست سال داشته باشد و دیگری چهل ساله
باشد بلکه حاجت به تزویج در ایام شباب نسبت بآنکه عمرش باربعین رسد
نباید مثل مشهور که در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی بیشتر می باشد کیف که اسباب
شادی آماده و ابواب بی غمی کشاده گردد که از مزید حرص نوبت بجای میرسد که اگر
[illegible] صورت [illegible] نباید [illegible] یاری و هر شب یکبار [illegible]
می باشد چنانچه حال انجمه الزمانی زنان [illegible] است چه جای سلطنت و حکم را اسلی
که یزید [illegible] شیعه را غضب گشته [illegible] است که قاضی با این
تحریر [illegible] باره [illegible] وقت حضرت [illegible]
[illegible] اهل التشیع و اعتزال هم [illegible]
[illegible] در زمان نبوی صلی الله علیه و آله و
سلم [illegible] خیال خود [illegible] آنکه نام آن عفیفه

صاحبی که خطبه یزید از امام حسین بعد تعلق داشت بر تصحیح کشوده می در ایام مکاید نفس
که بتقلب المکاید ناشر باده زینب است و مختصر این قصه بنقل شخص مذکور که وضع و
اختلاق از عادات اکابر اوست آنکه معاویه در آخر عمر بمدینه آمد و در روبروی جمعی از اشراف
و خواص بعمرو ابن عاص گفت اکنون آرزوی من همین است که زنی از اشرف قبایل صاحب
حسن و جمال برای یزید بهم رسد عمرو گفت که آن زوجه عبدالله زبیر دختر جعفر طیار است
پس معاویه ابوهریره را اشارت کرد تا عبدالله را حاضر گردانید معاویه بعد ذکر مناقب او
در خلوت گفت میخواهم که دختر خود را بتو تزویج کنم او مغرور و مسرور گردید روز دیگر باز
او را طلبید و حیله دیگر پیش آورد که دخترم گفت اگر عبدالله زوجه خویش را طلاق دهد فبها
والا فلا طمع مال دیده او را دوخت و باعث طلاق شد معاویه بعد از این گفتش که او میگوید
که عبدالله بر فراق زن صاحب جمال بطمع مال راضی گشته چون ملک و دولت باقی نماند مرا
خواهد گذاشت عبدالله بکمال تحیر باز گردید معاویه او را تثبیت و تسلی که دختر خود را بهر حال
امروز یا فردا راضی سازیم فریب داد تا آنکه عدت بپایان رسید پس موسی اشعری را
بخطبه حسین و عبدالله بن عباس در اثنای راه ملاقی شدند و پیام دادند ابوموسی
پیام هر سه را تبلیغ نمود و گفت من چهارم ام و دیانت خود را هم ذکر نمود القصه
زینب امام حسین را اختیار کرد انتهی و از کتب رجال بوضوح می انجامد که ابوموسی بعد
از جوانی در مکه اسلام آورده و بزمره فدایای مسلمین محسوب گشته و از حسن اتفاقات بسوی
حبشه رفته بود و قدوم او نزد حضرت خاتم الانبیا ثانیا همراه جعفر طیار وقوع یافته
پس یزید بنابر مزعوم این متعصب عنید که خطبه زنی اگر از چند کس دیگر بیان صدور یابد
دلالت دارد که اینها هم عمر باشند مساوی موسی اشعری خواهد بود فثبت ان یزید
الشقی علی تخیل التستری کان من اکابر الصحابة و بلغ اشده سنته فی زمان
النبوی صلی الله علیه و آله و سلم و ذلک هو المقصود عند العقل بار به زیراکه
سوق حمار ابوسفیان نه کار طفل ابجد خوان است تخالط گفته هم تخته بچه محمد
بن ابی بکر با وجود دیگر احیانا غالبا سپاه هم شود بنابر روایت سلیم بن قیس هلالی

که مثل ملا باقر مجلسی در مجلد فتن از بحار الانوار اقبهم و افضل از جمیع محدثین شیعه
است میانه پدر بزرگوار خویش و حضرت امیر وکیل شده و در سیر افلاک و بسیط
زمین بمقتضای حدیث بساط شریک جناب مرتضوی بود علی ما یحکی من مرویات
الصدوق ان شاء الله تعالی و سابق بودن یزید حمار نزد علمای رد افضی جاهلین اسفار
عجبی نخواهد بود و این قصه توکیل در کتاب منتهی بسیط و تفصیل مذکور است من شاء فلیرجع
الیه و در همین هم بر اصول قاضی شوشتری چندان بعدی نیست که یزید پلید در وقت
سطوت هم از اقران ابوموسی باشد و هم از اقران امام حسین ندانی که پیران نابالغ
بعضی از اکابر مخصوص خود را که صاحب العصر و الزمان لقب ثابت بید از جوا ...
رسانیده اند چنانچه میبینند کان بحار و حق الیقین و خاتمه جلاء العیون ... است
سبحان الله حال ضبط و اتقان رواة این فرقه که بر اینها میبالند در کتب
کلامیه بنا بر ریا و سمعه و فریب عوام از دست رواة اهل سنت مینالند باید دید که قصه
خطبه چه بود و اینها از کجا بکجا رسانیده اند نام آن زن که معاویه بن ابی سفیان برای یزید
خواستگاری کرد بنا بر تصریح جماعه علما و منهم العلامة الدهلوی فی التحفة وغیره فی غیره ام
خالد بود که حسن و جمال او در دیار عرب شهرت تمام داشت و عبد الله بن زبیر و عبد الله
جعفر و عبد الله مطیع نیز خطبه او نمودند و سفیر از طرف معاویه درین هر سه بزرگ ابوهریره
بود نه ابوموسی اشعری و کتب رجال هم مساعدت باین امر ندارد نه باینچه از ابرام مکابره
شیعه منقول گشت کما لا یخفی پس ذکر ابوموسی بجای ابوهریره مثل فخر عیسی صفقات
طرفه آنکه قاضی شوشتری بعض بصر از ان روایات نموده که قبل ازین از
معتمده فریقین منقول گشته و دلالت بران میکند که یزید را عداوت امام حسین
بود که آنجناب را از پیش را نکوده میدانست و برا نکاح و اقتراح پدر او و دین امر گوش
ننهاد و بعد از جلوس منحوس بر تخت سلطنت نیز از بیعتش اعراض فرمود و این چه درباره عبد الله بن
عمر که قایلش بتقدیر امتناع از بیعت در خواست خلافت گذاشت غیر عادت مخالف قصه تزویج از
فرق اسنیه کما وارد و خلافت نداشت بخلاف امام حسین مع ذلک درباره آنجناب

واقعه تزوج هم ضمیمه عداوت یزید خواهد بود نه مستقل واگر عدم اصرار یزید بر عداوت یعنی اراده قتل ومانند آن دلیل محبت دنیوی باشد پس قایل باید شد که هر کراز دشمنان جان بسلامت برده او از محبین یزید بوده فقاتل حتی یاتیک الیقین اعجب واغرب از همه آنکه قاضی بر مقالات رکیکه وافادات سخیفه که جاهش ذاتی دست میزند وتواریخ که نام آن در کتاب احقاق الحق جابجا مذکور میسازد رجوع نمیکند حاشا که از تواریخ غافل باشد مگر دینجا خود را دیده ودانسته مثل جاهلان وانموده تا تصویب وتایید قول امام اعظم جلی درین لباس نماید وتلبیس وتدلیس بکار برد جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء وقول قریب بعد کرده بارهٔ ولادت آن پلید می نویسد ومیگوید

ابو خالد الاموی ولد سنة خمس اوست وعشرین یعنی یزید در سال بست وپنج از هجرت شریف ... یعنی بست وشش سال گفته اند هرگاه ده سال را که مدت هجرت واقامت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه است ازین بست وپنج سال جدا کنیم پانزده باقی میماند پس معلوم شد که یزید بد نهاد نه در زمان حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه وآله وسلم پیدا شده ونه در اوقات خلافت شیخین بلکه از خلافت ذی النورین چون چند سال گذشت از کتم عدم بوجود رسیده پس بودن اشقی در وقت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم وآنهم بعنوانیکه در کلام جلی ودیگر برادرانش مذکور است در واقع چگونه ممکن باشد قاضی امامیه تمامی همت بران گماشته که مفوات شیخ جلی را که حقیقة امام السفها وحمقاست درست نماید واقوال شیخ صدر الدین روزبهان اگرچه مجمع علیها باشد باطل سازد وداد سخن سازی دهد بر عبارت کتاب تاریخ الخلفا چه موقوف خطبه معاویه بن یزید که قبل ازین در مباحث یزید گذشته که عمرش بکوتاهی رسید ونسلش منقطع شد نیز دلیل بر همانست که از تاریخ مذکور قلمی گشته چراکه اگر یزید از اقران امام حسین علیه السلام بودی عمر او قریب شصت سال رسیدی این کلام که نقلی روشن الاعلام از پسرش صدور یافته همان وقت حقیقة راست خواهد بود که یزید شقی در جوانی مرده شد وانقال از تاریخ الخلفا بگوشت رسانیدم که آن بدبخت در زمان حضرت عثمان پیدا شده وقبل ازین در تحقیق خلافت ابن الزبیر وسانحه قتل او ازهمین کتاب واضح گشته که یزید شقی در ابتدای سال شصت وچار بجهنم رسیده پس غالب آنست

که عمر او تا چهل سال کامل هم نمی‌رسد والحمد لله که آنچه بر زبان خامه فقیر رفت در کتب معتبره
بعینه موجود است از انجمله تقریب که در مذهب اثنا عشریه فاضل کشمیری عبارتش نقل کرده و هی هذه
یزید بن معاویة بن ابی سفیان ابو خالد ولی الخلافة سنة ستین و مات سنة اربع و لم یکمل الاربعین انتهی
موضع الحاجة یعنی یزید پسر معاویه بن ابی سفیان که کنیتش ابو خالد است در سال شصتم خلافت
یافت و در سال چهارم مرد و چهل سال کامل نرسیده بود و اگر روح قاضی شوشتری را هنوز
از کلام صدر الدین بهمان تردد باشد اکنون اولیای او را باید که کتب خویش که برای تحصیل فرقه
کربلا تصنیف شده جمع آرند ای صاحبان صفوت و صفا کتاب خدای عز و جل بر
سر نهید و سر بگریبان ندامت فرو برید [illegible] و در تشخیص نکرده تحقیق مراد معروضات [illegible]
برسید که در تعیین عمر یزید و تولد آن پلید بر طبق داب سلف رجوع بجانب تواریخ [illegible]
با ترتیب این قیاسات نمی‌شاید که قاضی شوشتری بذکر آن پرده [illegible] از چهره [illegible]
کشیده و در تاویل و تسویل [illegible] لشکر [illegible] گردیده [illegible] بحسن سازی او
[illegible] گریبان [illegible] آیت کریمه ختم الله علی قلوبهم [illegible] و جعل علی ابصارهم غشاوة
گویی برای او شرف نزول یافته این همه بعد تقریبش متعلق بود اکنون جواب
وجه تسمیه را که قاضی ارشاد فرموده [illegible] باید شنید که مقصود اصلی صاحب
ابطال الباطل آنست که یزید هرگز در زمان حضرت سید ابرار پیدا نگشته بلکه بعد از
[illegible] که در زمان فاروق براه عدم رفته متولد گشته پس در وجه تسمیه چه توجیهات
[illegible] وقلم را رنجه کرده تطویلی است خالی از تحصیل این همه وجوه وقتی
جواز دارد که برادر معاویه رفت تولد یزید پلید موجود باشد بحمد الله که بروایات
معتبره باثبات رسانیدم که یزید پلید در خلافت ذی النورین متولد شده پس از این
[illegible] حلی و [illegible] آموخته اگر چنین سخنها از قاضی
شوشتری [illegible] کتاب او [illegible] آمدم
بر [illegible] توجیهات [illegible] او که بعد از نشان دادن روایت مذکور کتاب ربیع
الابرار [illegible] آنکه [illegible] مذکور که در کلام

قاضی قبل ازین دانستی بنظر احقر رسیده مع ذلک ترجمه یزید ابوسفیان در کتب رجال
بعنوان مدحت و ستایش مضبوط است یاد دارم که صاحب استیعاب نیز اوصاف جمیل او را
ذکر نموده و باخلاق حمیده ستوده و موت او نیز موافق تحریر شیخ صدرالدین و برهان آنکه
این فرع می آید احتمال این معنی نیست که او مثل برادر خویش راه معادات و محاربه جناب مرتضوی نموده باشد
رسید و لعن چنین بیگناه از حضرت رسالت پناه امکانی ندارد و لقد جاء به الرجل طول عمره و ما
ارتکب شیئا من المناکیر فتعین یزید اکبر بار خدایا اگر به بعضی از وجوه که مرت الیه الاشاره
رجوع نمایند لکنه بصیر هم قطعا و بچه بیا نفعا و اگر گویند که او بالیقین معتقد حسن سیرت شیخین بود و بحکم
آنها استیلای تمام داشت پس طعن و لعن او بجای خود است لا استبعاد فیه گوئیم که اکثر مقبولین
سابقین خویش را باتباع سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم معاذ الله بدتر از لعن تناول باید نمود که آنها نیز
معتقد حسن سیرت شیخین بودند و حکومتها از آنجا که خلافت یافتند و مدتهای طویل بدین باعث اگر نعمت
کرده که حسن اعتقاد بجناب شان نداشت و از خوان کرم اینها نصیبی نیافت و خود روایات فریقین
شیعه حکم باین معنی میکند که اهلبیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از اینها شاکی بودند چنانچه نمونه آن درین
اوراق بحیز تحریر در آمده و نمایان از بیهات جناب قاضی بعد ازین احتمال لفظ ممکن آورده و بدین
عنوان تعبیرش کرده پس صدور مغلطه از شیخ علی امام اعظم شیعه بر طبق تصریح شیخ صدرالدین واقعی
است و تکمیل و تحقیق او هم برجای خود است نه موجب سرگرانی بعد ازین دل نمیخواهد که بدیگر
هفوات قاضی که در مقامات دیگر آورده رجوع کنم و خود را برد مهملاتش بطبیعت خاطر متوجه
گردانم که نهایة السعی او بابطال حق و احقاق باطل مصروف و عرق ریزی درین باب
بکار می برد و خشک و ما یجیبها از و سر میزند و هرگز تر نمی شود **چهارم آنکه**
اگر مقصود از استیعاب روایت استیعاب در باره اشباع مطاعن معاویه اثبات
کفر اوست فلا نسلم دلالته علیه و اگر مراد فسق اوست پس با قطع نظر ازین منع مفید مدعای
مخاطب است الا ذکیا نخواهد بود زیرا که او بزعم خود در صدد آنست که میانه معاویه
و یزید مساوات و مماثلت ثابت کند و نهایة ما فی الباب بعد فرض و تسلیم آنست که معاویه فاسق
باشد بخلاف یزید که تکفیر او هرچند مختلف فیه است لیکن تفسیق او ماده قطعیه مجمع علیه فلم یثبت المطلوب

دیگر آنکه اگر معنی قول شما که لعن بد دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق مسلمین غیر ممکن است
اینست که هر که بنظر شما دین باشد در حق او دعای بد امکانی ندارد پس لازم آید که شما در تبری و لعن
اصحاب ثلاثه که بطبق تصریح والد ماجد شما در کتب مطبوع و مکتوب قائل بتوحید و نبوت و معاد بوده‌اند
بلکه با بقیه صفات قوم کاستی ننموده با این هم در زهد و قناعت هم مرتبه قصوی داشتند عذاب دوزخ
را برای خود مهیا میسازید زیرا که اصرار بر مخالفت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم موصل بدرکات جهنم است
نار خالدا فیها خالدین و لبئس مثوی المعاندین و اگر مراد از اسلام مذکور ایمان است پس معلوم شد که مشایخ شما
زراره و شیطان الطاق که ائمه هدی درباره شان دعای بد میکردند و در کلینی و توحید قمی و کتب دیگر
بطرق متنوعه مرویست و تفتیش نیز بتفصیل تمام هم محکی و محلات بحار دیدگاه
[illegible] درباره شان سفارش اکابر اصحاب خود را هم گوش نفرمودند [illegible] سر از خویش
[illegible] ... ... چنانچه [illegible] درین باب سابقاً رقم ثبوت نموده اند ایشان را بزرگان شما
[illegible] ... نبوی حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] خود قرار داده اند و زمام
[illegible] ... شان سپرده اند چنانچه از حق الیقین ملا باقر مجلسی نیز بدلالت مراد ایشان
[illegible] ... کلام صاحب تبصرة العوام ملقب بعلم الهدی سید مرتضی رازی [illegible]
[illegible] ... کتاب فاضل شما ... پیدا میشود که این همه پیشوایان
[illegible] ... از اسلام [illegible] زیرا که خیال بروز سیاه نکرده و برملا گفته
[illegible] ... باشد اکنون معلوم شد که آنچه درینجا گفته اند که لعن
بد دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق مسلمین ممکن نیست جناب مجتهد معتقد
باین امر نمی باشند و ادعای باطل می دارند و حال [illegible] مصنفات کراجکی و مؤلفات
مجلسی الا اذل استقرا نماید این همه روایات را که برای مثالب معاویه بن ابی سفیان
ایراد کرده با ضمیمه این تقریبات بطرق متعدده و اسناد معتبره در مذهب خویش جابجا خواهند
یافت خوشا حال ازرقی این مذهب که هر قدر که دعای بد و لعن و طرد ائمه هدی در حق بزرگان
این طایفه فاحشه زیاده تر منقول است رتبه آنها از همه زیاده تر شمرده اند چنانچه
ذهبی در فوائد استرابادی هم نصب برده‌اند الی غیر ذلک من کتب الرجال والاخبار

انصاف اینست که اگر این قسم عندیات و جهلات را اساس ننهند و این نوع هفوات را
مصدر نشوند هیچ تر و خشک این مذهب باقی نمی ماند پنجم آنکه محتمل است که امیر شام
نهی حضرت خیر الانام را بر کراهت حمل کرده باشد چه لازم نیست که هر نهی مستلزم حرمت
باشد چنانچه جابجا کتاب مجمع الفواید والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان و غیر آن دلالت دارد
و از کتب اهل حق نیز همین معلوم میشود گو لا تحزن بر تصحیح ائمه عظام شیعه دال بر صدور حرام در خطاب
افضل الصدیقین باشد و موید این توجیه است لفظ لا اری به باسا که از معاویه در مخاطبه ابو
الدرداء رضی الله عنه صدور یافته مگر کلام فقیر احباب مخاطب و سکی که صراحة ازین رد آن
ادعی شده اندکی گوش میکنند تا که سندی از جواب ایضاح که مسمی براد بزرگ
ن فراهم آمده مسموع نشود و آن عبارت مسند الیها اینست که بانه
آدم بر سر مطلب که لفظ باس فقها انجا استعمال کنند که حرام باشد یا مکروه چه هیچ فقیهی بلکه
طبعی این کلام نخواهد گفت که لا باس بالصلوة فی ثوب اصابه ماء المطر او ماء البحر او
ماء الورد انتهی بلفظه سبحان الله بعیوب مجتهدین خویش نظری نمیکنند که به حماقت
را در مسایل شرعیه داخل کردند حتی که در فصول اذان شمردند فکیف بحثیکه بانی مبانی آن
نزد شیعه حضرت فاروق باشد و آنهم بعنوانیکه هم انشا غلط باشد و هم املا غلط که اگر از آن
تعبیر بلفظ هم از غایت غیظ و غضب کنند کمتر خواهد بود و لا اقل که حرام باشد و خود
معترف اند که استحلال حرام البته کفر است پس حیرانم که با وصف صدور لا باس
که دلالت بر کراهیت دارد و مکروه شدید هم یکی از افراد اوست لزوم کفر معاویه
یعنی چه ازینجاست که حضرت فاروق فقط به بیان مسئله قناعت کرد و اشاره بدان نمود
که سخن همانست که ابو الدرداء گفت درین باب چون الحیرانیه نمود و از سرزنش معاویه
چنانچه مخاطب و سکی دعوی کردند پهلو تهی فرمود آمدم بر سر گرانی و جدای ابو الدرداء
پس باید دانست که اینمعنی دلیل فسق معاویه هم نتواند شد چه جای کفر و رده او دینا
که مخالفین کلیة از انصاف بیگانه شده اند و ندانسته که گفتگوی خلفای راشدین در مسایل
شرعیه بآن حد میکشید که اغیار گمان میکردند که شاید بار دیگر ملاقات نخواهند کرد چنانچه

محدثین اهل حق و یقینین این قصص و حکایات را ذکر کرده اند و مولانا رشید المتکلمین انار الله
برهانه الی یوم الدین در رساله رد متعه نقل فرموده که از حضرات اهل البیت باعتقاد امامیه در اصل امامت
انچه بهم دگر صادر شده چگونه زیاده ازین نخواهد بود چنانچه مشتی نمونه از خروار ثبت گذاریافته و
انچه مجتهدین امامیه فیما بینهم از تهجین و تشنیع مینمایند آیا بر کسیکه ناظر بتصانیف قمی و کاشی و
امثالش باشد مخفی تواند بود و اصولیه و اخباریه انچه از جنگ و جدال و قتل و قتال با خود ها کرده
اند و میکنند عیانست که حاجت به بیان ندارد و بعضی از اکابر علمای خود را با وصف انزوا در
کاظمین و دیگر عتبات عالیات به تیغ بیدریغ کشتند و اثاث شانرا چنان تاراج کردند که ترکان
خوان یغما را باد هرگاه از علمای امامیه که دعوی انصاف و صلاح و تقوی دارند سوال میرود
که این مقاتلات و مشاجرات آخر موجب کفر یکی از فریقین خواهد بود و تشنیعات مذکور
بالضرورت حکم بفسق احد الجانبین خواهد نمود چنانچه شما در مثالب و مطاعن اصحاب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم مرتب میسازید ننها را تعلیل نمیشوند و از انصاف و عقل
بیگانگی اختیار کرده میگویند که هر یکی تاویلی و جهتی داشته اگر اینجا جور نخواهد بود در معذور
بودنش حرفی نیست سبحان الله کسیکه از اداء آیت کریم یا حدیث
شریف در انگیختش اصحاب شنید و داد بهضم نفس داد و علم و تبحر خود را هیچ نشمرد
او را بجهل و نادانی تجریح میکنند و شخصی که تا دو بیست [illegible] برد و قیل و قال نمود او را در کفار
می شمارند بالجمله اثبات فسق معاویه هم ازین روایت علمای امامیه را مشکل افتاده
چه جای کفر او که در پی آن شده اند و عجب نیست که چون خاطب بضعف دلالت
این روایات پی برده لفظ حسن اسلام بطور ظرافت می آرد تا او را جای فرار باقی
نماند و مثل سگی بگیرد و از اسجات اهل حق گرفتار نشود باقی ماند طعن فظاظت
فاروق جوابش آنکه چنانچه حضرات انبیا علیهم السلام در باب رقت و فظاظت
مختلف بوده اند و بدلالت احادیث بحار و حیات القلوب که در قصص انبیا مسطور
است مزاج حضرت موسی از قسم اول بوده و مزاج حضرت هارون از قسم ثانی
و جناب خلیل اتفاق حاصل بود و حضرت یونس اعجلت همچنین امزجه اصحاب و اهل البیت نبوی

اختلاف است آیا اینهم بر جناب مجتهد مستور و مخفی است که حدیث علل صدوق دلالت بر آن
دارد که جناب امیر بر زاری شیخین وقتی که بار بار برای معذرت فدک می آمدند و قسم خوردند
که بی استرضای فاطمی زیر سایه نخواهند نشست و یکروز بهمین عنوان بسر کردند رحم آورده
حامی شان شد و نزد جناب فاطمه زهرا سفارش آنها نمود و آنجناب هرگز رحمی بحال زار شان
نفرمود و چگونه بر اصول امامیه تصدیق بلکه تصور کرده شود که جناب سیده از غصب فدک ملول
بود و رنج و کدورت بسیار داشت و جناب امیر سر مو پای عبارت علاوه در کتب احادیث
و تفاسیر امامیه مثل کنز العرفان خود روشن است که فظاظت فاروق مورد ستایش جناب سرور
عالم است و لانسلم که هر شخص را که فظاظت و خشونت داشته باشد فرموده باشند که بجنت
نخواهد رفت تا درباره حضرت عباس علی و امثاله اشتیاق لازم آید انچه لازم آید و قس علی
هذا البسیار از معصومین بزرگان دین کما لایخفی علی المتتبعین پس معلوم شد که قول ان حقانی این رکیک را
محسوب در امور یست که استحسان آن از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است پس ذکر فظاظت
جا بجا برای خلیفه ثانی ذکر کردن دلیل قساوت کما لایخفی ششم آنکه روایت بیهقی
از ابن عباس بر تقدیر صحت و لیاقت احتجاج مخالف حکم جناب امیر است در باره امیر شام و امثال آن
وقتیکه لشکریان حضرت امیر المومنین در ایام جنگ صفین انشان را بدمی گفتند علمای امامیه
خود در نهج البلاغت و مانند آن و علمای ما در شروح کتب احادیث آورده اند که حضرت
مرتضوی از سب و بد گفتن منع نمود و فرمود که از خدا درخواست کنید که خون هر دو لشکر
را حفظ فرماید و اهل خلاف را بسوی امر حق هدایت نماید مگر بحث متاخرین امامیه
که هم عصر فقیر اند بتقلید اهل اعتزال و تشیع کما لایخفی علی مطالع شرح المدائنی
علی نهج البلاغه و هفوات الکنتوری است که جناب امیر رضی الله عنه از سب و دشنام
منع کرده بودند چنانچه روایت کتاب مذکور بران گواه است و گفتگو در لعن و از منع ایشان
لعن چیزی دیگر است و سب و دشنام با در و خواهر و طعن در نسب شخص کردن امری آخر
پس تقریب یعنی سوق دلیل بر مدعا تمام نیست کمترین امام گفت اول باید که بسوی عبارت
فاضل مجلسی در تذکرة الائمه که در فضایل آنجناب آورده نظر کنید که هم از سب منع نموده

و هم از لعن معاویه به عبارة ذلک الکتاب اهل کوفه سلیمان را لعنت کردند و معاویه
را دشنام میدادند منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن را انتهت و کتب دیگر
نیز دلالت برین تمیم دارد و هیچ یکی از دانشوران خیال این معنی نمیتواند کرد که ممنوع شدند
لشکر این حضرت امیر از لعن شامیان و سب معاویه و اگر معاویه را لعن میکردند و شامیان را
دشنام میدادند باکی نبود و همچنین تخصیص معاویه هم قابل التفات نیست و الا لازم آید که
دشنام مادر و خواهر دادن مروان و دیگر بنی امیه جایز بود ثانیا باید که بافاده فخر الدین
نجفی رجوع آرند جائیکه در مجمع البحرین تحقیق لفظ سب و شتم میگوید السب الشتم و الشتم
السب ان وصفت الشیء بما هو ازراء و نقص انتهی بلفظه و موید همین معنی آنکه جناب الهی
فرموده وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَ
عِلْمٍ و مراد ازان همین است که بد نگوئید اصنام را که اهل کفر از حد تجاوز نموده خدا را
بد خواهند گفت و بد گفتن هم در ضمن لعن متحقق میشود و هم بطور دشنام و هیچ عاقلی باور
نتواند کرد که در صورت دشنام مادر و خواهر کفار مقابله اهل اسلام خواهند کرد و در هر دو
دنیا و آخرت بسبب دشنام خدا و رسول برای خویش مهیا خواهند نمود و بر تقدیر لعن اصنام
مرتکب بی ادبی و بی اندامی نخواهند شد و ایضا تایید این مدعا میکند آنچه شیخ صدوق
در رساله اعتقادیه خویش آورده و شارحین بتفصیل تمام ذکر میکنند که ملخص آن اینست
که شخصی دشمنان اهلبیت را نام بنام لعن میکرد حالش بجناب امام صادق رسانیدند
فرمود که خدا او را لعنت کند که متعرض ما شده و حالانکه حق تعالی خود فرموده لا تسبوا
الذین الآیه و مراد اینست که شما بد مگوئید و الا شما را بد خواهند گفت و رفته رفته نوبت
بخدا خواهد رسید انتهی چنانچه در حدیث آمده که هر که شما را بد گوید مرا بد گفته است و هر که مرا
بد گفت بد گفته خدا را انتهی و وجه تایید ظاهر است زیرا که بر تقدیر تخصیص
[illegible] معاویه [illegible] میکرد و [illegible] [illegible]
[illegible] میشود [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] است که امام [illegible] است [illegible]

معلوم شد که جناب امیر هم از لعن منع فرموده و هم از دشنام و هو المدعا کو نزد مخالف
این منع بجهت اسناد طریق لعن اولیا و انبیا و جناب اقدس او تعالی باشد فانه لیس بمحل
النزاع و بعضی از معاصرین که در کسب تحصیل توغل تمام دارند و قوتهای فلسفیه ایشانرا
ایشانرا باستیلای تمام فرا گرفته چنان افاده نمودند که حضرت امیر فرموده اند که مرا زشت می نماید که
شما سباب باشید و سباب مبالغه است در سب پس معلوم شد که از عادت گرفتن و خوگر شدن بآن منع
امر منع کرده اند لیکن کراهت و زشتی بدین قید تعلق دارد نه بنفس سب گوئی گفتیم حقیقت است
که فلانات و دکای سامی از حد درگذشت ولیکن اگر کسی بگوید که در آیت کریمه وَمَا اَنَا بِظَلَّامٍ
۹۴ س
للعبید نفی قید است و اصل کلام مثبت تعالی عما یَقُوْلُ الظَّالِمُوْنَ عُلُوًّا کَبِیْرًا او چه جواب
خواهد بود همچنین در حدیثیکه امامیه در مناقب امیر المومنین نقل میکنند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در خیبر فرمودند لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و
رسوله کرارا غیر فرار نفی مبالغه فرار است و اصل فرار برقرار است زینهار بخیال نمی آید که
امامیه در جوابش چه تقریر خواهند کرد لیس صحبت منقضی شد و مطارحه بپایان رسید و الحمد لله
مخفی نماند که قاضی نور الله شوشتری در حواشی منهیه که جابجا بر حاشیه کتاب خود
که بر تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی نوشته تقریر فاضل لاهوری را در بعضی از آیات کریمه
نقل نموده و از ان تقریر چنان مستفاد میشود که در آیت کریمه مذکوره رجوع مبالغه بنفی
است باین عنوان که اولا نفی ظلم را اعتبار کردند باز ملاحظه مبالغه در ان نمودند پس
حاصل معنی آیت مذکوره باین عبارت میرسد که حق تعالی زینهار ظلم کننده بر بندگان نیست
پس متوهم نشود که ذکر آیت مسطوره در مناظره معاصر که از بنده وقوع یافت بجای خود
نبوده زیرا که این توجیه در کلام حضرت امیر نیز بلا کلفت جاری است که زشتی
و کراهت سب را اولا اعتبار نمودند باز ملاحظه مبالغه در ان فرمودند پس معنی
حدیث علوی اینست که مرا بسیار زشت می نماید سب شما درباره معاویه
و لشکریان او و این معنی [illegible] که تقریر مستشکل آمده و تنها سب [illegible] دلالت دارد
بسیار سب پاره است قاتل حتی یاتیک الیقین [illegible] آنکه [illegible]

صاحب تحفة الاخبار رد ناصبه او برای اثبات خلافت بلافصل مرتضوی دعوی متعینی دارند که باتفاق
فریقین بجای خویش ثابت شده که جناب مرتضوی و دیگر اجله اصحاب مثل خلفای ثلثه بامر
نبوی برای زیارت اصحاب کهف و رقیم رفته اند و برویت شان مشرف گشته فرق اینست
که اصحاب کهف سلام اصحاب را جوابی ندادند و چون حضرت امیر از طرف آنها شکایت
فرمود گفتند که از جمادات ماست که جز نبی و وصی نبی را جواب نمیدهیم و در روایت کاشانی
هم در خلاصة المنهج دلیل بر آنست که اصحاب کهف کو جز بجناب مرتضوی التفاتی نکرده اند
مگر اصحاب رسالت مآب بزیارت اصحاب کهف رسیدند پس اگر معاویه بن ابی سفیان و
مانند او مشتاق لقای شان شوند و از مزید شوق بر گفته ابن عباس عمل نکنند کدام کفر لازم
می آید و محتمل است که خود ابن عباس درین امر که حق تعالی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم را از رویت شان منع فرموده راه خطا پیموده باشد چنانکه از تفسیر کاشانی بر می آید
که گفته که هر چند خطاب لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ
رُعْبًا بجناب سرور کائنات باشد مگر مراد غیر آن حضرت است صلی الله علیه و آله وسلم پس معلوم
شد که این الفاظ خاص برای منع حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم قرار دادن بر مقام
خود نیست و نیز بر تقدیر تسلیم محتمل است که معاویه دانسته باشد که چون خطاب خاص
است بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چه عجب که خصوصیتی داشته باشد زیرا که جمعی از
اصحاب در غار رفته اند و برویت و استماع کلام شان حظ وافر برداشته و هرگز از راه
نفرت پشت نگردانیده اند پس عجبی نیست که مرا هم این نعمت فراز آید و از
تفسیر کاشانی چنان سمت وضوح دارد که خود رسول مقبول را خواهش دیدار شان نهایت
قصوی بود و لیکن وحی آمد که تو ایشان را در دنیا نخواهی دید و ازینجا معلوم تواند شد که
قیاس اولویت ابن عباس نیز بجای خود نبود زیرا که دیگران دیدند و هرگز کسی از
امامیه فرا ایشان نقل نمی کند اگر چه قصه های فراوان برای شان در دیگر جاها بجهت نفاق و
دشمنی روایت می نمایند خطای دیگر اینکه از ابن عباس درین امر سند و روایت اگر
حضرت سرور کائنات صلعم تمامی موجودات را از معاویه بن ابی سفیان که برای اثبات کفر او

مخاطب مجتهد نطاق همت بر میان جان بسته تفضیل داد و گفت ای معاویه تو نتوانی دید نیزاکه
رسول خدا را که بهتر از تست منع کرده اند و هرگاه از افادات ائمه عظام بلکه امام اعظم
امامیه بجای خود کما او ما نا الیه فی المنتهی ثابت باشد که وجه کلام جناب امیر که هر که مرا از شیخین
افضل خواهد گفت هشتاد تازیانه بر او خواهم زد آن بود که شان مرتضوی از علو بسفل نگراید
یکسیکه جناب خاتم النبیین را از همچو ملحدی کافری بزعم امامیه افضل دانسته باشد حالش نزد
امیر المومنین چه خواهد بود و این روایت یعنی قصه معاویه در تفاسیر امامیه مثل خلاصة المنهج هم مرقوم
شده بر و این قسم خطلیات شیوه دیرینه ابن عباس با اصول امامیه است چه بعد ازین خواهد
آمد که حضرت امیر از شیخین بلکه جمیع خواهند داد ولیکن درینجا قیامت کردند که بر معاویه جناب سید
المرسلین را ترجیح داده اند شاید که قایل بافضلیت مرتضوی بر جناب نبوی هم باشند که آخر
شیخین بهر از مرتبه بهتر از معاویه بودند چنانچه از جواب ایضاح قبل ازین دانستی و بعد ازین
از کلام مخاطب نیز این امر ثابت میشود جائیکه خواهد گفت که لفظ قلیل العیب در باره عمر شح
اضافی است نسبت بعثمان که غیر او است حال عمر فاروق که او را اکمال غیظ و غضب
یاد میکنند تا بصدیق اکبر که بلا ریب نسبت فراخی و نرمی هم داشت چه رسد این همه بعد
از آن است که معاویه ابوسفیان را انظر بظاهر قول او فنظرنا الیهم مشتاق رویت اصحاب
کهف قرار دهیم و الا معتقدین خلافتش را میرسد که بگویند که آن هر دو که آنها را بسوی کهف
روانه کردند و برین کار بر گماشتند با وصف استماع کلام ابن عباس شعقی و ولهی نایبد
الوصف داشتند برای آنها معاویه بن ابی سفیان آرزو کرده و صیغه متکلم مع الغیر که
معبر از حال شان تواند شد گفته و ازینجاست که بیلای احتراق گرفتار شدند و چگونه
تجویز توانکرد که مزید گناه از معاویه باشد و دیگران در پاداش آن در عقوبت مبتلا
شوند و این احتمال بر اصول شیعه چندان مستبعد نیست نمی بینی که اکابر امامیه چنین تقریر
میکنند که هرچند حضرت موسی خود میدانست که طلب رویت خدا تعالی که مبرا از مقابله
و محاذات و کثافت جسم و مانند آنست کفر محض است مگر بنا بر الحاح همراهان که بعد
از افاقه از صاعقه هم حیات یافتند و هم به نبوت بعد از صعود و این قسم کفریات منقول

گردید چنانچه در تفسیر ابلیت و مانند آن مرقوم است وقد عرفت فی المباحث السابقه
بناچاری طلب رویت کرد و در کلاله مصدر کفر گردید و گفت رب ارنی بخلاف معاویه که طلب دیدار
اصحاب کهف برای این دم نمود و زیارت اصحاب کهف هم ممکن و هم واقع کما مر و اگر در واقع
مشتاق دیدار اصحاب کهف می بود بایستیکه بلای صرصر معاویه هم میرسید و سر سرکی نمیگذشت چنانچه
حضرت موسی از طور بر زمین افتاد و واقع شد آنچه واقع شد حتی که بعضی از علما موت حضرت
موسی را قایل شده اند چنانچه فاضل معاصر هم در تفسیر منهج السداد اشارتی بدان کرده کما تعرفها
انشاء الله تعالی و حال صاعقه خود معلوم است که تاثیرش در مواد مختلفه مثل تاثیر آفتاب که گازر را
سیاه و پارچه را در همان وقت سفید میکند مختلف است چنانچه از شرح هدایه که صدری را
نوشته هم بوضوح می انجامد و تجربه هم بدان شاهد است که بسا باشد که جسمی را بعد احتراق [illegible] سر
کند و گاهی برکسی می افتد که آن شخص جز تسلیم جان بجان آفرین در هیچ بلای ظاهری ابتلا نمی یابد
و شاید که این امور تابع قوت و ضعف شخص باشد و قوت انبیا خصوصا حضرت موسی از کتب
و یقین بلکه نص قرآنی فوکزه موسی فقضی علیه خود ظاهر است پس اگر همراهان موسی بعلت
افتادن صاعقه مرده باشند و حضرت موسی بر زمین افتاده تا چند روز بیهوش گردیده قرین فاقت(?)
شده باشد در همچو جا چه استبعاد خواهد بود که گفته اند بیت تا شود جسم فربهی لاغر + لاغری
مرده باشد از سختی تنبیه من بعد باید دانست که قول مجتهد الزمانی و قریب باین در تفسیر کشاف
و بیضاوی او دلالت بران میکند که حضرت مجتهد خود تفسیر بیضاوی را ازین مقام دیده و نه
معنی عبارت سنگی را که قبل ازین گذشته و ماخذ افادات مخاطب است فهمیده زیرا که قول او و
قریب باین دال بران است که آنچه در بیضاوی است عین عبارت و الفاظ بغوی نیست و حالانکه
از لفظ عن معاویه تا آخر قصه هم که از آغاز و انجام است در هیچ لفظی اختلاف رو نداده و هر دو
عبارت عین یکدیگر افتاده سنگی در وقت بیان این مطلب جز رای در استبداد(?) ذکر کرده و قدر
عبارت کشاف را که تغیری داشت خود بیان کرده حیث قال و قاضی بیضاوی
در تفسیر آیت لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا الآیه که حکایت از
اصحاب کهف و رقیم است و بغوی نیز در تفسیر این آیت روی عن معاویه او و در

کشف قہم اللہ فقال معاویہ اتقی حتی اعلم انتہی **ہشتم آنکہ** از تسلیم دلالت حدیث
قنوت بر لعن معاویہ و اتباع او گفتہ میشود کہ اگر این قنوت متاخر باشد از منع لعن در حق معاویہ
و اہل شام لازم آید آنچہ در قرآن مجید ارشاد نمودند کہ اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ و اگر قنوت متقدم باشد فقد
ثبت الرجوع و این بعد از ثبوت و اعتبار صحت این روایت است، و الا می توان گفت کہ خود
جامعین این کتب اقرار بآن دارند کہ روایات ضعاف ہم درین کتب آوردہ ایم فعلی ای تقدیر
لا تقوم حجۃ و لا تنہض دلیلا **نہم آنکہ** نزاعیکہ میانہ اہل حق و معتزلہ واقع است خود
از امثال شرح مقاصد و شرح عقاید و تصانیف دیگر علما موجود از مطالعہ آن چنانکہ
بوضوح میرسد کہ این نزاع زیادہ تر بر نزاعی است کہ در اہل حق و دیگر فرق وقوع یافتہ فکیف
کہ ابن ابی الحدید اعتزال را با تشیع جمع ساخت خصوصا وقتی کہ حال احمد بن ابی طاہر ہم معلوم
نباشد کہ آیا فقط معتزلیست یا در زمرہ شیعہ محسوب است پس ازین روایت کفر معویہ
ثابت کردن و الزام اہلسنت از آن درخواستن از عجایب افادات خواہد بود
و بعد از تسلیم معارض بروایات و اقوال علماست کہ تصریح بحسن اسلام معاویہ نمودہ
اند چنانچہ قبل ازین گذشت **و تازہ اینکہ** صاحب اسد الغابہ می نویسد و شہد مع
رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حنینا و اعطاہ من غنایم ہوازن مائۃ بعیر و اربعین
اوقیۃ و کان ہو و ابوہ من المولفۃ قلوبہم و حسن اسلامہما و کتب لرسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم پس چگونہ احتجاج بآن می توان کرد و حاشا کہ معتقدین خلافت معویہ
بن ابی سفیان با وجود قبول و اقرار این روایات این اعتقاد بمعویہ بہم رسانیدہ باشند
مگر اندک انصاف باید نمود و خدا را حاضر و ناظر دانستہ حکم باید شد کہ بعضی از
اصحاب در حق بعضی از ائمہ امجاد چہ گفتند و از کنایہ ابلغ من الصراحۃ آنچہ تقریر
کردند ہیچ مسلمانی را نمیرسد کہ تفصیلش نماید الا باشد ضرورت فقیر درین امر چندین
شاہد و نظیر بخاطر خود نگاہ میدارد در ینمقام یکی را از آن و آنہم باجمال ایراد میکند بگوش
انصاف باید شنید کہ روزی حضرت امام صادق ع بعبد الملک بن اعین شیبانی کہ او را

علمای طائفه باستقامت وکمال تشیع موصوف وممدوح میکنند چنانچه از کتاب مختصر و محاسن
وغیرهما هویداست ارشاد نمود که ای عبد الملک چگونه پسر خود را ضریس نام گذاشتی آن شقی گفت
چگونه پدر تو ترا جعفر نام گذاشت امام صادق جواب داد که جعفر نام نهریست در بهشت و ضریس
نام شیطان و در قول او انچه بی ادبیست خود علمای متبحرین امامیه که اعرف باستعمال لفظ
جعفر در محاورات عرب اند چنانچه در امثال سائره آمده رایت جعفرا علی جعفر فی جعفر یاکل
جعفرا اعتراف بان دارند باید برای سرپرستی او تاویلات دور از کار که خود بر رکاکت ان
اقرار کنند در کتب رجال می آرند و داء نصب و عداوت اهلبیت می سپارند و دست از
روایات وحسن عقیدت باین شخص برنمی دارند **و مخفی نماند** که در تفاسیر که
علمای امامیه از ائمه نقل میکنند موجود است که مراد از قِثّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا
وَبَصَلِهَا جناب امیر و سیده و حسنین اند پس بتشبیه بخربزه در تسمیه جعفری موجب
بی ادبی عبد الملک نباشد که علمای امامیه دعوی بداهت در ان باب میکنند و میگویند
فی قوله من سوء الادب ما لا یخفی فتعین المعنی الفاسد **طرفه** آنکه علمای طائفه
کرده اند این مجتهدین اند این همه سوء ادب و بی ادبی را بدین دو حرف رائج میسازند
که شاید میانه امام صادق و عبد الملک بن اعین مزاح و مطائبات معمول و مرسوم
بود و در عبارت مثل مشهور صادق آمد که با ریش بابا هم بازی و اگر کسی این قصه را منکر شود
باو که بکتاب خداوردی بن قاسم افشار که در رجال امامیه نوشته و کتاب خود را به
اسامی مقبولین قصر کرده رجوع کند و کتب قدما مثل رجال کشی وغیره تتبع نماید
و بدین قدر هم موقوف ندارد و بن اعین شقی که او را در تهاجی اصحاب
برگزیده اند و سنگ زرد برادر شقال است از جناب صادق صدوق نقل بد روایات
اما به علمای قوم که صاحب منهج المقال از جمله شان بود تبرا کرده و صحیح آن لفظ
گفته که هیچ کسی از خوارج و نواصب در حق آنجناب نتواند گفت اگر اجل
مهلت دهد در خصوص این امور کتابی می نویسم که یادگار باشد سرمه دیده اولی
الابصار گردد ان شاء الله تعالی **بالجمله** معلوم شد که امامیه دیده و دانسته این مجتهدین

را بجهت عداوت ائمه اهلبیت ولی اندیشهای شان بجنابشان بذروه قبول رسانیده اند و
هیچ دقیقه را از سرپرستی این زنادقه باقی نگذاشته باز بپوستین اهل حق افتاده اند و بعضی
از اعدا از معتمدین فن رجال اهلسنت که امام صادق ع برای عبد الملک بکمال تضرع و زاری دعا
فرموده و رحمت فرستاده و وقتی که خبر وفاتش بگوش آن امام برحق رسید فرمود که خدایا
ابو ضریس ما را بهترین خلق اعتقاد میکرد پس او را روز قیامت همراه آل پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم محشور کن بعد از آن گفت که هنوز مثل ابو الضریس در جهان نیامده انتهی و نیز از
جمله اعدا قوم است که امام صادق علیه السلام قبر او را همراه اصحاب زیارت فرموده و حال آنکه این
عذر با همه رکیک و مهمل است زیرا که این امور را برای پدر شیطان برادر او زراره مصداق مثل مشهور
مستحق و اهیت میکنید و حال اهلبیت و نفاق آن بیدین در همین ورق معلوم همگنان گشته که در
منافقین بی نظیر بوده اند سبحان الله علمای طایفه را شرم نمی آید که در مناقب صدیق جائیکه روایتی
از جناب صدیقه باشد میگویند که دختر برای پدر هرچه گوید کی لایق اعتبار است و ندانند که قرآن مجید
بر ایمان و عدالت و تطهیر او ناطق است و آنچه در مقدمه فدک علمای فرقه درباره جناب سیده گفته
اند صادق و ایمان عبد الملک خود محل نزاع است و چگونه باور توان کرد که صادق علیه السلام
با وصف شنیدن لفظ معلوم از زبان عبد الملک و ارشاد امیمتی که زراره و برادرانش دشمن
اهلبیت و بدتر از یهود و مجوس و سایر کفار اند چنانچه در رجال کشی و مانند آن مسطور است و انتقام
کشی ایشان آن ندارد چنین دعا فرماید و بنقیض آن لب گشاید که خدایا بدانستیکه ابو الضریس چنین
اعتقاد داشته که ما بهترین خلق هستیم پس درباره معاویه و عبد الملک بن اعین و بعضی
از اهل حق و جمهور را مستغرق و واضح شد الحمد لله علی ذلک و تناقضی که درین حدیث و مرتبه زراره
که مثل او کسی نزد رفضه موجود نگشته واقع است ابین من الامس دهم آنکه
آنچه درباره نسبت سم امام حسن بمعاویه بن ابی سفیان دراز نفسی بکار برده اند
و از روایات مطلب باعتزال و بعضی از تواریخ بتقلید بعضی ثابت کرده صحت
آن روایات نتوان کرد که علمای عمده انکار این نسبت آورده اند و رسائل مفرده درین
باب تصنیف کرده حاقی مانند روایت صاحب استیعاب دلالت بر مطلوب

ندارد چنانچه بعضی از اکابر متکلمین فرموده اند که محتمل است که مراد ازین طائفه همین
طائفه باشد که در عرف عام امام اعظم شان را شیخ الطائفه گویند فلا یدل علی المدعا
ولا یؤیده بنحو من الانحاء و روایتیکه از زمخشری در باره ادای سجدات شکر بعد از وصول
خبر شهادت امام حسن نقل کرده بعضی از امامیه بطور خویش نیز نقل میکنند و بران در
باره تشیع ابن عباس فرو نازند و حوالم کرسیکه با جناب امیر المومنین رضی الله عنه بر
اصول شیعه آنکس که قبل ازین دانستی و وقت خروج امام حسین از متخلفین باشد
چنانکه بعد ازین خواهی دانست انشاء الله تعالی ناز و افتخار بر وجه معنی داشته باشد
غلط گفتم بر اصول رفضه صدور این یکدو حرف از ابن عباس لایق آن بود
که علم و نقاره برای آن بستند و پنج نوبت داد نوبت نوازی دهند که بر مذهب ایشان
کمال سرپرستی اہلبیت بود که از عبد الله بن عباس صدور یافت و شاید که علمای مدققین
این روایت را با پنج روایات تخلف و مانند آن بصور خیالیه خود قرار داده باشند
فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
اینست بعضی از ابحاث از طرف بعضی از علما که درین اوراق بی کلفت ضبط کرده
دهند اگر امانی و خوری نگارس ابحاث دیگر هم درین روایات پیدا است لهذا
نتیجه که جناب مجتهد الزمانی بعد از ختم این روایات بزبان خامه تفویض کرده گفته
اند پس فرق آسمان و زمین در میان معاویه و شیعه قرار دادن زمین را از آسمان
نشناختن است در حقیقت سخن از آسمان و جواب از ریسمان است

المقالة الثالثة قال الفاضل المجتهد ادام الله تعالی الی

سبیل الرشاد قال اجیب الغیر النصیب بانما تقهر و استیلا وهو ایضا ممنوع فلا یسلم ولا یعنی
تشیع بلکه بر بطلان اقامت بیعه الت ی تو اثر دا ما نقلا فلما مر انفا و اما عقلا پس از آنکه بیان
تعصب با لیست که بی بود که اینها اتفاق شکست تمامی قائل بولایت جمیع اہل بودند زیرا که
وقت وضع الایت بیکه تمامی با این خبر از اہل بود دیگران اختیار کرده دوازده باقی بیعه شده
شده اقتدی می بودند تا ابی از بیعت یزید منکر شدند چنانچه بعد از خوف از لشکر یزید بنهاد و

اهل [illegible] عبید الله بن زیاد و تدبیرات [illegible] بلی پیادها [illegible] ایشان [illegible]
ندانی که وقت [illegible] لحوق ضرر و خوف هلاک تقیه و استتار واجب میشود چه جای هر تبه
یقین کما ستعرف ان شاء الله تعالی این همه جوش محبت که بنابر تشیع اهلها متواتر بر روی
کار آمده [illegible] بیران بود که هنوز مغلوب نگشته بودند و هجوم ایشان کمتر از زاغ و زغن نبود
و ندانستی که حکمی برای این فرقه عنایت شده و هم مذهب ایشان که وجوب تقیه است
تحت تقیه می نماید که با وجود قهر و غلبه آن همه منحرف گردیده در طلب امام حسین علیه السلام
دوازده هزار نامه ارسال دارند که سبزها رو ییده و ثمرها فرار رسیده و اسباب جنگ
همه مهیا گردیده زود تر بقدوم خود این بلاد را نورانی کن [illegible] ز نورایت فتح افراختن
زمانه لشکر بیکران ساختن * سپاهی چو آشفته پیلان مست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست
چو با تیغ آهنگ خون آورند * ز سنگ آب و آتش برون آورند * چو تیر از کمان در کمین آورند
سر آسمان بر زمین آورند * و انکار و صف عنوانی آنها بجهت اختیار بیوفائی و تقاعد
از نصرت اعانت آنحضرت که ظاهرا بر طور شیعیه چه توانند بود کما ستاتی بعد ذلک
ان شاء الله تعالی با وصف معتقد داشتن بدترین از نهما حیرت بر حیرت می افزاید
فانه من قبیل الفرار من المطر الی الوقوف تحت المیزاب و دعوی نفاق بشان
با وجودیکه علمای امامیه گفته اند که کوفی بودن شخص دلیل تشیع است اگرچه ابو حنیفه
کوفی باشد عین مدعای ماست فانهم يُخَادِعُونَ اللهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُم وَمَا يَشْعُرُونَ انتهی **اقول**
مراد از قهر و استیلا تسلط بر جمیع اقطار بلاد و ممالک اقالیم سبعه نیست لانه نادر
والنادر کالمعدوم فکیف یناط به الاهتمام بلکه مراد تسلطی است که برای حضرات خلفا
و اکثر ملوک حاصل بوده و سر تابی اهل کوفه از بیعت یزید چون ما نالیه تابی قوم بنی
حنیفه بقبیله مالک بن نویره از حضرت صدیق است قادح در امامت یزید پلید نمی
تواند شد کما لا یقدح ذلک فی الخلافة البکریة و هم برین قیاس است حال سر تابی اهل مصر
از اطاعت جامع قرآن حضرت عثمان بن عفان و گردآمدن آنان زمره شیعه اولی بمنع آب و طعام

وچون آن خلیفه و امام انام دست بردار نشدند آن زمره اشرار از آن بزرگوار با وصف علو و نسب تشنی و محبت خلفای اخیار عجب از اهل مدینه که صحابه کبار و مهاجرین و انصار و اکثر اینها از اهل بیعت رضوان و عباد و قرار قرآن بودند و جمیع اینها شیعه اولی و اهل سنت و جماعت و بعضی از اینها مبشر بدخول جنت که با وصف فرط شجاعت و کمال صلابت و بطالت اعانت امام بحق و خلیفه مطلق ننمودند و آن بیچاره را بی یار و یاور نموده مقتول ساختند هیهات هیهات شیعه اولی چرا دست از اعانت خلیفه خود برداشتند و صحابه کبار مثل عبدالله بن عمر و طلحه و زبیر چگونه خونریزی او را سهل انگاشتند ظاهرا این همه جوش محبت نسبت بخلیفه مظلوم که بنا بر ستودن آنها در اکثر مقدمات بزرگ بکار آمده مبنی بر آن بود که هنوز مشغول نگشته بودند و هجوم اینها کمتر از زاغ و زغن میبود و در نه از شجاعتی که باین فرقه عنایت شده بود در جنگ احد و حنین و خیبر بتجربه رسیده و هم از مثالب ایشان که عدم جواز تقیه است میباید که خلیفه را کشتن دهند و امام مظلوم خود را نصرت ننمایند و آب و طعام بآن خلیفه و امام نرسانند بلکه تیغ زبان اهم بحرکت نه آرند همین عدم اعانت شیعه اولی و بیحیت نصرت ام المؤمنین صدیقه کبری زوجه محبوبه در کوچه ها نوبت باینجا رسید که یکی ریش مبارک آن مقتول را گشید و یکی بزخم گرز جان ستان خونش بر زمین جاری گردانیده و در این قال

نظم

زکار غلامان چو پرداختند
بسوی خدا او شدشان تاختند
یکی بسته تیر در جنگ اشت
قدم تند بر داشت مانند باد
بدو گفت کای نقشل نابکار
کشیدی بدین شی انقلاب
تبابی رسانی کنون از اجل
خلیفه شد آن دم زخود ناامید
مباش آن قدر و بلا کم دلیر
تو از ترس کم شد او در سوال
بیان آیت او انکوشش رسا

محمد همی رفت پیش از همه
کز ان ناکس اندازند آنکه داد
رساننده در ابا ولی در رنگ
چو بسیار مانده تیغ عدد در و گاه
همه تا بتو رشت افعال
بیابی همین دم سزای عمل
برادری و گفت کای خود است
کر قتا بود لیس گشتا که کیسه
چو بشید از واین خطاب
محمد بمال و رنگ قرعون واند

کر بود خشش بدل کینه بیش از همه
چو بنشست بر روی خلیفه فتاد
بر ریش مبارک بیازید چنگ
نه بعثت جهانرا نمودی خراب
کنی از خیانت بطالم مدد
بگفت این و بار ریش بیشتر کشید
ندانی که هستم امام زمان
کنم عهد دیگر که هرگز عدل
ز دینداری خویشتن در جواب
پس آن دسته تیر بیکان چو آب

بزد از غضب بر رخ آنجناب   که آنی فرو رفت نیمان آب   بر آمد یکی آه از جان او   وز آن بیخ بن تا فتی بر رسید
که بودش عمودی بکف از حدید   زد آن گرز را بر سرش او   که از صدمه او در آمد ز جا   مقارن بآن تیغ الماس فام
بزد دیگری مرد حمران بنام   پس آن لاشه را جمله کینه ورز   گرفتند از جا بسود در میان   بضرب عمود و تیغ تیز
نمودند اندام او ریزه ریز   خلیفه بغلطید بر روی خاک   رخ پاره پاره تن چاک چاک   بخور اکشتند اند اختند
وز آن پس بنعشی نپرداختند   که گردید حاصل ز قتلش مراد   درخت ستم سایه از پا فتاد   ز شادی همه حاضران تیغ
بخون تپیدنش بشوخی ریز   برقصند یاد وقت از خنده ریز   شده فانیع از بیم ظلم و ستیز   دگر با مداران چکین آورد
که حاضر بودند در آن زمان   چو گشتند آگاه از انجام کار   که آمد درخت تمنا ببار   بر افتاد ظالم ز روی زمین
جهان گشت خرم ز خلد برین   دویدند خوش وقت از چارسو   ز یاها شده بارک ایدگو   بدا حال آمرد تیره روان
که مرگش بود شادی دیگران   و معلوم است که از زمره فرقه شیعیان خالص بیقتا ده دوتن در سکات
سادات انتساب جناب سید الشهداء خامس آل عبا بدرجه شهادت فائز گردیدند و مصداق آیت
وافی هدایت اُولٰٓئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِيْنَ يَرِثُوْنَ الْفِرْدَوْسَ شدند یا لیتنی
کنت معهم فافوز فوزا عظیما و همراه خلیفه مظلوم هیچکس از اصحاب کبار مقتول نگردید
نمیدانم که حضرات اهل سنت و شیعه اولی در روز باز پرس و یوم جزا در بروی آن خلیفه
با حیا و مقتول جور و جفا کدام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب پیش حضرت رب
الارباب باشد بیان خواهند نمود و انکار وصف عنوانی آنها بجهت اختیار بیوفائی
از جامع قرآن و تقاعد از شرف اعانت آن خلیفه زمان که ظاهرا بر طور ابن عمر
موجه تواند بود کما عرفت سابقا با وصف مقتدا دانستن او حیرت بر حیرت
می افزاید فانه من قبیل الفرار من المطر والوقوف تحت المیزاب و دعوی نفاق
ایشان و عدد اهل بدر و رضوان عین مدعای ماست فانهم يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ وَ
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَمَا يَخْدَعُوْنَ اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُوْنَ ﴿۹﴾
و قول به تشیع ابوحنیفه بنابر قواعد تابعین ملت حنفیه صورتی ندارد اما بنا بر قول
بزیدی بودن ایشان کما صرح به الشهرستانی و اشار الیه العزیز الدهلوی صورتی
دارد ولا ینبئک مثل خبیر اَقُوْلُ وَاُفَوِّضُ اَمْرِيْٓ اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌ

یا لعجب ندان مقالک اسد تعالی الی معارج الکمال کہ عبارت کمترین ایام نزد سا
بیات کلامیہ خصوصا آنچہ از زمان شتہار تحفہ اثنا عشریہ الی یومنا ہذا در مذہب اہلسنت
و امامیہ بقالب تالیف در آمدہ بدیدہ بصیرت دیدہ اند مخفی ندارد دیگر جناب مجتہد
الزمانی علامہ دورانی بنابر غباوت عداوت بمضمونش نرسیدہ بقلب آن سوی احقر
الانام متوجہ گردیدہ اند چنانچہ در ابحاث خواہی دانست انشاء اللہ تعالی بنا بر علی ذلک
بشرح عبارت اولا می پردازم ثانیا بر دفع خیالات خود را متوجہ میسازم باید دانست کہ
درین مقام اقامت اولہ از باب تبرع است و الا منع مجرد ہم با تعیین را کافی است کما لا
یخفی علی المناظرین و مراد از برہان نقلی کہ آنرا بہ تمثیل حوالہ کردہ گفتہ ام اما نقلا فلما
انما قول علامہ دہلوی است کہ پیشتر ازین بحیز نقل در آمدہ اعنی قولہ قدس سرہ العزیز
ہنوز اہل مکہ و مدینہ الخ و درین باب بعضی از علما را حیرتے بود کہ برہان نقلی کدام برہان
است کہ در سابق ایراد نمودہ و اضافہ لفظ جمیع بعد از لفظ قائل بولایت کہ مشعر
بآنست کہ آنمردم کہ جناب امام حسین را بسوی وطن خود طلبیدند و جانب یزید کردند
و دشمنان اہلبیت آمیختند و دست باذیال بنی امیہ آویختند مومن پاک یعنی شیعہ
اثنا عشریہ بودند نہ از فرق دیگر بدان جہت کہ مبادا مانند فاضل اخباری در باب دعوی
قاضی نور اللہ شوشتری در تشیع خلفای عباسیہ چون و چرا و کلمات بیجا ترتیب دہند
و گویند کہ نفس تشیع حبیبی است کہ تحتش بسیاری از انواع مندرج است مثل کیسانیہ
و فطحیہ الی غیر ذلک آمدم بر اثبات این دعوی از اصول امامیہ مفصلا بیانش
آنکہ قاضی در مجالس المومنین از اہل اعظم اول باسنادش از عبد اللہ بن ولید
نقل میکند کہ گفت در زمان بنی مروان بخدمت امام جعفر صادق علیہ السلام رفتم آنحضرت
از من و رفیقان من پرسیدند کہ شما چہ کسانید گفتم از اہل کوفہ ایم آنحضرت فرمودند
ہیچ یکے از بلاد این قدر دوست ندارد کہ اہل کوفہ بعد از آن فرمودند کہ انتہا لعصا.
ان اللہ ہداکم لامر جہلہ الناس فاحببتمونا و ابغضنا الناس و بایعتمونا و خالفنا الناس
و اتبعتمونا و کذبنا الناس و صدقتمونا فاحیاکم اللہ محیانا و اماتکم مماتنا فاشہد علی ابی

... ما يحول ما بين احدكم وبين ان يرى ما يقربه عينه او يغبط الا ان يبلغ نفسه هكذا و
اهوى بيده الى حلقه و قد قال الله تعالى فى كتابه ولقد ارسلنا رسلا من قبلك
وجعلنا لهم ازواجا وذرية فنحن ذرية الرسول صلى الله عليه وآله وسلم بالجمله تشيع
اهل كوفه حاجت باقامت دليل ندارد الخ بلفظه اين حديث دليل برآنست كه اهل كوفه
محب اهلبيت و اهلبيت محب ايشان بودند و فرق ديگر از شيعه خود كافر و فاجر و منكر اكثرى
از ائمه هستند پس محبت اهلبيت در واقع نداشته باشند و نه اهلبيت محب و مداح ايشان
خواهند بود فتعين المقصود **وايضا** ازين حديث بعوض ثبوت رسيده كه حضرت
حق تعالى اهل كوفه را براه ولايت و محبت و متابعت ائمه هدى عليهم السلام مهتدى
فرموده بعنوانيكه زندگانى انها مثل زندگانى اهلبيت سيد انبيا و ممات شان مثل ممات
اين بزرگان خواهد بود و هم بتصديق افادات عجيبه و غريبه انحضرات كه حامل و معتقد
آن اسرار خود انبيا عليهم السلام نتوانند بود حق تعالى باين گروه شيعه عنايت
نموده چنانچه در كتب معتبره اماميه بر مقام خويش ثابت گشته و بطريق نمونه چند روايتش
درينجا مذكور خواهد شد ان شاء الله تعالى واين اوصاف مثل اوصاف سابق بزعم
اثناعشريه از فرق ديگر باليقين مسلوب فقد تم الدست وحصل المطلوب
اكنون دو سه روايت بر دعوى مذكور بشنو از ورق چهارم از نسخه سليم بن
قيس هلالى كه از اكابر محدثين اين فرقه و از جمله اوليا در اصحاب مرتضوى محسوبست
و بر اصول اماميه بهتر از ان كتابى نيست چنانچه از كلام مجلسى در مجلد فتن از بحار الانوار
بر مى آيد حديث مرتضوى يعنى ان امرنا صعب مستصعب لا يعرفه ولا يقربه الا
ملك مقرب او نبى مرسل او عبد مومن امتحن الله قلبه للايمان بخطابيه ابو الطفيل
موجود است و علماى اماميه درباره تفسير نبى مرسل لفظ اولو العزم آورده اند و
شيخ ابن بابويه صدوق اماميه در كتاب معانى الاخبار باسناد خودش از سدير از
حضرت امام صادق در معنى حديث مذكور روايت كرده كه بعضى از ملائكه باشند كه
تقرب زايد الوصف دارند و بعضى باين مرتبه نرسيده اند همچنين بعضى از انبياى

مرسل اند و بعضی غیر ایشان یعنی از مؤمنین بامتحان رسیده اند و برخی غیر ممتحن پس امر امامت
را اول بر ملائکه عرض کردند کسی از ایشان اقرار نکرد مگر مقربین و هرگاه بر انبیا معروض شد
غیر از مرسلین کاملین کسی مقر نشد و وقت عرض بر مؤمنین اهل امتحان فقط قبول کرده
و صفار در کتاب بصائر الدرجات باسناد خودش از همین امام روایت میکند
که فرمود امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا من کتب الله فی قلبه الایمان یعنی امر ائمه
چندان مشکل است که تحمل آن کسی نتواند کرد مگر شخصی که خدا تعالی دلش را بنور ایمان منور
کرده و نیز درین کتاب این روایت از حضرت ابو جعفر مرویست که اقرار این امر بر
کافر مشکل است جز نبی مرسل و فرشته مقرب و مؤمن ممتحن کسی اقرار نتواند کرد الی
غیر ذلک من الاحادیث باقی ماند آنکه وقت عرض ولایت غیر از اهل کوفه
دیگران ولایت ائمه را قبول نکردند پس بدانکه کتب قدمای امامیه باین مضمون مملو و
مشحون است و در اکثر این احادیث اند [illegible] از پیش خواهی یافت مگر بر دوم اختصار
بطور نمونه یک دو حدیث را نگارم و نیاوردم که مضمونیکه درینجا ثبت کرده ام خود بعینه در کتاب
تحفة الزائر مجلسی باحادیث معتبره مرویست میگوید که در حدیث معتبر دیگر از حضرت
امام صادق منقولست که حق تعالی عرض کرد ولایت ما را بر اهل شهرها پس قبول نکردند
مگر اهل کوفه انتهی بلفظه و بدیهی است که این حدیث در مقام ستایش اهل کوفه صدور
یافته و ستایش کفار و اهل نار و آنهم بدین عنوان محالست از ائمه اطهار پس معلوم شد که
اهل کوفه اثنا عشری بودند بلکه اگر ازین احادیث که درین فصل یاد کردم استدلال بافضلیت
کوفیه بر حضرات انبیا رود بعید از عقل و دین و خرد خورده بین نخواهد بود زیرا که از احادیث
معانی الاخبار و بصائر الدرجات بوضوح انجامید که از گروه انبیا احدی اعتقاد باسرار
امامت و مخزونات ولایت نداشته غیر از کسانیکه برسالت رسیده اند و بدیهی است
که مدار ایمان و قوت درجات عالیه شان اعتقاد باین اسرار است پس معلوم شد که اهل
کوفه از هزاران هزار انبیا که رسول نبوده اند بهتر و افضل اند بلکه عدم ایمان انبیا
بر اصول امامیه نیز واقع شده و منوط تا ما زیرا که حدیث بصایر نص درینست که تحمل

این اسرار و امور کسی تواند کرد که حق تعالی در دلش ایمان را نوشته باشد پس معلوم شد که
آن انبیا که تحمل نکرده اند در دلهای ایشان ایمان را کتابت نکرده بودند و این بحث —
بعنوانیکه مزیدی بران بخاطر کسی خطور نکند بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی نعوذ بالله از
مذهبی که حال انبیا در کتب معتمده شان چنین باشد یا مجتهدین این مذهب با اهل سنت در
مباحث نبوت وغیرها مقابله کنند چنانچه قبل ازین معلوم کردی از اینجا ثابت میشود
که امامیه قطع نظر از نور ایمان از حیا هم حظ وافر دارند چون حال کوفه ازین که در حدیث
بدریافت رسید علمای فرقه مثل مجلسی در تحفة الزائر از حسن مجتبی و در کتب دیگر از
امام زین العابدین روایت میکنند که بقدر جای پا در کوفه نزد من بهتر است از خانه که در
مدینه داشته باشم ولقد احسن العارف الشیرازی **بیت** ای در زنجیر پیش دوستان
به که با بیگانگان در بوستان **و بخاطر** کسی خطور نتواند کرد که این همه فضایل کوفه بزیارت
امیرالمومنین باشد آیا زیارت جناب سید انبیا و جد امجد امام زین العابدین و حضرت
امام حسن رضی الله عنهما در مدینه نبود یا بخدا یا مگر زیارت شیعیان هم در انجاست ولنعم
ما قیل **بیت** واجب است از هزار دوست برید * تا یکی دشمنان بباید دید
از تتمیم اخبار که افضلیت کوفه را از انبیا علیهم السلام هم باشد و عدم ایمان آن
بزرگان معاذ الله لازم آید بلکه بر عدم طیب ولادت شان نعوذ بالله دلالت نماید
خارج از احصاست صرف مداد و قرطاس بر اصول امامیه ست این بحث را بنا بر اشد
ضرورت در کتاب منتهی الکلام بطور لطیف وارد کرده ام فان ما یجوز للضرورة
یتقدر بقدرها لهذا این ابحاث را درین مقام وارد نکرده باصل مدعا که شرح
بعضی از فقرات عبارت خود مطمح نظر است رجوع می نمایم و میگویم که مخفی نماند
که قول فقیر و انکار صحت عنوانے الخ دفع دخل مقدر است تقریر اعتراض از جانب
امامیه بعنوانیکه از سینه فاضل کشمیری استنباط می توان کرد و تعلق با همین مقام دارد
آنکه تشیع اهل کوفه واقعی است و ایشان مسلم الثبوت که آنها بطلب امام حسین اتفاق
کردند و مکاتیب بیش از حد و شمار نوشتند و قاصدان متواتر و اتصال فرستادند

ولیکن چون مردهٔ دنیا بوده دل باختند و از امداد و اعانت شهید کربلا دست برداشتند
و از جهر در روایت مذهب تقیه پهلوتهی ساختند بالضرورت بدائرهٔ ارتداد داخل شدند و از
تشیع خارج گشتند اطلاق لفظ شیعه بر آنها نمی توان کرد بسیاری از اهل اسلام راه
ارتداد اختیار کرده اند و ازین جهت اهل اسلام مورد تشنیع نمی توانند شد پس تشنیعات
بر امامیه نظر بانچه از کوفیه صدور یافته متوجه باشد **تقریر جواب** فقیر آنکه از اهل
کوفه آنچه صدور یافته همین قدر است که بیوفائی و بدعهدی با آنهم بعد از آمدن عبیدالله
و تهدید بازیات در تعقیب و قتل او کردند و بخوف استیصال جان و ناموس که بطور شیعه
در تقیه محسوب تواند شد رفاقت مسلم بن عقیل را ترک نمودند بخلاف محمد بن حنفیه و امثال
او که هرگز در بیعت امام حسین پیش نداده اند هم تخلف صریح از انجاب اختیار فرمودند
و بر مکتوب شریف او که از اشتیاق را دوستی گوش نهادند و حال آنکه در کتب
معتبره مثل تحفهٔ زائر و غیره در ضمن زیارات ادعیهٔ ماثوره ایشان مرویست لعن الله من
خذلک ولعن الله من سمع واعیتک فلم یجبک ولم ینصرک انتهی بلفظه چنانچه از کتب معتبره
بعد ازین خواهی دانست ان شاء الله تعالی بادلهٔ قاطعه و براهین ساطعه معلوم خواهد شد
که غایة السعی امام اعظم حلی در جواب عمدهٔ مقتدایان امامیه یعنی سنیها که از تخلف محمد بن
حنفیه و غیر او سوال کرده بود دفع میکند و هرچند مانند غریق بهیچ چیز دست و پا میزند
ولیکن دست او تا بدامن مدعا نمیرسد و محمد بن حنفیه از ایشان پا فراتر نهادند و حق اخوت
امام حسین را بالکلیه بجا آوردند که بعد از سانحهٔ کربلا بزیارت یزید رفتند و حقیقهٔ بیعتش
در آمدند و او را بلفظ امیرالمؤمنین که خاص برای جناب مرتضوی موضوع است و بر ائمهٔ دیگر
هم اطلاق نتوان کرد کما قال البحار و غیره یاد میکردند و شب و روز اطعمهٔ گوناگون و غذاهای
[illegible] خوردند و سرخ و سپید برآمدند بسبب خزانهٔ بیشمار داد تفصیل آن از وی گرفته
متنعم شدند و قسمهای شعر ما ذکر کردند که بجز شرب خمر چیزی نماند کما اشعرنا سابقا
و سوف تعرفه مفصلا ان شاء الله تعالی باز با حضرت زین العابدین آنچه کردند به
امید توفیق منیت خود که تا بسول باتان ناطق است که هم در خلوت و هم در جلوت

او را امامت خویش و عدم استحقاق امامت حضرت امام زین العابدین ترتیب میدادند
و از فظاظت و ظلمت قلبی ایشان که اشد قسوه معاذ الله عبارت از انست نوبت
باستشهاد حجر اسود رسید العیاذ بالله اظهار مقلدین شان اینست که گواهی حجر اسود
برطبق دعوی محمد بن حنفیه افتاد و امام زین العابدین بی تیل مطلب باز گردید و ملاقات
مردم ترک نمود چنانچه از کتب امامیه مثل اثبات الحق هم هویدا میشود که آنجناب کسی را
بسوی خود راه نمیداد و در بروی مردم بست مع هذا کوفیه بیگانه بودند و اینها را در نفع
و بیگانه و اکثر کوفیه جاهلان بودند و ایشان بقول خود چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی
از سر آمد علما و حق تعالی در قرآن مجید فرموده وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا
تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ
بِالْبَاطِلِ الی قوله عز وجل أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ
وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۞ علا و آنچه از کوفیه صدور یافت
بعد از تخلف این بزرگان است پس مزید وبال این تخلف و شقاق موافق اصول امامیه
بر محمد بن حنفیه و مانند اوست چنانچه مزید عذاب و نکال مخالفت نبی آخر الزمان صلی الله علیه
و آله و سلم بر اهل کتابست که بطلب دنیا و تلبیس عوام مشغول شدند عهود و مواثیق توریت و
انجیل را پس پشت انداختند و کتب رجال مذهب شیعه مثل خلاصه و تلخیص و منهج و هم افادات
نور الله شوشتری کما اشرنا سابقا بران گواست که محمد بن حنفیه را از مقتدایان امامیه و پیشوایان
اثنا عشریه میدانند پس کوفیه را که گناه شان هیچ است از کبائر این بزرگان کمتر است از
دائره تشیع بدر کردن و از وصف عنوانی شان که انسلاک در زمره اثنا عشریه است بجهت
عدم نصرت و تقاعد از اعانت امام حسین کرو چه انزاد استی الکار نمودن و برملا گفتن
که اکنون اینها را شیعه نمی توان گفت حیرت بر حیرت می افزاید و از ان قبیل مینماید
که کسی از قطرات باران فرار کند و زیر ناودانی قرار گیرد و این تقریر محصور
درین مردم مثل محمد بن حنفیه و غیر او که از تابعین بودند نیست این قسم بزرگان که
بوجود آنها امامیه را افتخار تمام است و بلا ریب بدتر از اینها که نه خواهند نوشته باید

فاضل کشمیری که از جهت بی وفائی انکار تشیع اهل کوفه می نماید مگر کلام مجلسی اول در لوامع و عبارات مجلسی دیگر در تذکرة الائمه و افادات قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین ندیده که مأمون را با وصف مسموم کردن امام رضا بکمال طیب خاطر شیعه می نامند و عبارت کتاب اخیر خود نص قطعی در نجات اوست چنانچه گذشت علاوه بعضی از عبارات و احادیث بعضی از کتب امامیه که مؤلفش بفیه مرتضی بن مسلم حسینی با نقشه حدیث [illegible] ان و حقیقی بودن شیعه و انکه احدی از ایشان در دوزخ نخواهد رفت ذکر کرده [illegible] او قطعا حقیقی است اینست شرح اعتراض فاضل کشمیری و جواب این [illegible] باقی ماند شرح خاتمه یعنی دعوی نفاق شان با وجوه یکه الخ پس بدانکه [illegible] تقریر اعتراض بتطبیق عبارات و افادات ملا باقر مجلسی [illegible] کرده [illegible] تمامی اهل کوفه منافق بوده اند و اهلبیت نبوی و بنی امیه [illegible] دعوی تشیع [illegible] ایشان [illegible] ان بود که بنی امیه [illegible] نوبت بمقاتله [illegible] آمد و بقرار نهادند با حضرت زید شهید که چندی از احادیث در آخر این رساله نیز از کتب معتمده امامیه در مدح او منقول خواهد شد [illegible] با وصف ایمان غلاظ و عهود و مواثیق و که [illegible] بی وفائی دادند تا آنکه [illegible] و جسد مبارکش را سوختند و خاکسترش را بباد دادند باز با یحیی پسرش همان کردند که با زید کرده بودند [illegible] با ابراهیم همین معامله نمودند مصرع تا سال دیگر را ابها بر سال چه پس شیعیان اهلبیت را امامیه نظر از کرد اهل نفاق بر زدیک خواهد بود تفصیل جواب این بنده ذلیل آنکه بیشتر از کتب معتمده امامیه ثبوت رسیده که اهل کوفه حاملین اسرار ائمه اند و وقت عرض ولایت خبر کوفیه نزد اهل اعتقاد محبت و اتباع ائمه کردند و آنچه از غیر ایشان ایمان بان امور نیاوردند و اگر انها را بهمین خبر از کوفیه اقرار هم کرده باشد بر تبه کوفیه نمیرسد و اینهم بجای خود ثابت گشته که کوفی

بودن دلیل التشیع است کما سیجیء انشاء الله تعالی پس جمله اهل کوفه را منافق گفتن عین
مدعای ماست یعنی از تحریر این رسایل و مناظرات و محاربات یا تعلیمای امامیه مقصود همین بود
که ثابت کنیم که این مذهب مستحدث چیزی از اهل نفاق و کید است و اهل السنه بسبب خلوص
بجناب امیر داشتند بلکه در حقیقت اعدای اهلبیت طاهرین اند و با ایشان این معاملات
کرده اند که شیطان هم با بنی آدم غالبا نتواند کردن گو به دعوی تشیع لاف و گزاف
نمایند و این مقصود که سر همه مطالب صمیمی و آرب قدیمی تواند بود ز بانی خاتمة المحدثین
والمتکلمین باقر مجلسی بیچون و چرا بدون تجشم استدلال و احتجاج نزد همه کس از اهل دانش
ثابت شد و عیانا بمرتبه ظهور رسید که آنچه حق تعالی در شان منافقین فرموده که یخادعون
الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون یعنی مکر و فریب میکنند با خدا
و مومنین و در حقیقت وبال مکر بنفوس شان بر میگردد و آنها پی بدان نمی برند در حق اکابر
شیعه نازل گشته والحمد لله علی ذلک اینها که شنیدی شرح عبارت کمترین ایام بود
حالیا بگوش دل حال افادات جناب مجتهد بشنو **قوله** مراد از قهر و استیلا الخ
اقول بنده اقل الخلیقه کی گفته ام که در خلافت شخص تسلط بر جمیع اقطار و استیلا
بر ممالک اقالیم سبعه ضرور است تا محتاج این امور را که مابه النزاع نیست دخل دهد
ولقد صدق ما قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من حسن عقل المرء ترک ما لا یعنیه
بلکه استیلای یزید پلید بر اهل کوفه و مکه و مدینه منع کرده ام پس اول می باید که از
روی تواریخ معتبره تسلط یزید پلید بر این دیار در آن وقت که امام حسین رضی الله
عنه خروج فرمودند ثابت نماید بعد ازین بگوید که یزید بجهت قهر و استیلا امام شده
بود خروج امام حسین رضی الله عنه بروی درست نبود ازین یاوه گوییها گره اعتراض
و اشکال نمی کشاید اول اثبات مقدمه ممنوعه می باید کما لا یخفی علی المناظرین و چگونه
مقدمه ممنوعه را ثابت تواند کرد که بعد ازین در خاتمه این کتاب خود اقرار کرده و آنچه
بنده درینجا گفته ام حقیقةً همان گفته که اوایل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش
استحکام نیافته بود و زیاده از دوازده هزار کس بیعت آنحضرت بر دست مسلم

بر تفصیل نموده بود که آنجناب را محل تقیه ثابت نشده انتهی بلفظه چنانچه خواهی
دانست ان شاء الله تعالی بعد ازین اهل دانش متحیر اند که درین فصل بحث امریست
یعنی قهر و استیلا است چنانکه قبل ازین بحث استخلاف و بیعت اهل حل و عقد بود و چون
خلافت صدیق رضی الله عنه بقهر و استیلا نبود چنانکه قبل ازین در مقاله اولی از منهج ثانی
بتفصیل دانستی معلوم نیست که مجتهد ذکی سرتابی قبیله مالک بن نویره و مانند او از قبایل دیگر
ذکر مسئله بلکه بعد از غور و امعان می توان گفت که اگر بر فرض محال ثبوت خلافت صدیقی بقهر
و استیلا می بود باز هم ذکر سرتابی قبایل مذکور گنجایشی نداشت زیرا که آنها از دادن زکوة
سر باز زدند و قیل و قالی در استحقاق صدیق نداشتند چنانچه تفسیر امام رازی و هم تفاسیر
دیگر و شروح احادیث موجود است کسی ازینها نگفت که صدیق لیاقت خلافت ندارد و اورا
زکوة نخواهیم داد و اگر حضرت مرتضی یا حضرت عباس خلیفه میشدند از ادای زکوة
انحراف نمی ورزیدیم اینها در جواب کسی از اهل حل و عقد در استحقاق افضل الصدیقین
گفتگو نکرده و انکاری ننموده بعد ازین از سرتابی کسی چه نتیجه و ضرر در بیعت آخر [illegible]
بتفصیل تمام گذشته و بعد ازین در مقاله سادسه و عشره نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی
اتفاق عقلا و علما می باید و سخنان عامه اعتباری ندارد چنانچه در کتب فریقین از جناب
مرتضوی مروی ثابت بخلاف یزید که نزد کس از شروط خلافت عاری و اهل مکه و مدینه
و کوفه از بیعت او کاره و مستنکف بودند و اهل حل و عقد مناسب او نیز می شمردند و هنوز
ایشان بر تسلط و قهر یزید در نیامده و سلطنت او قرار نگرفته و امارت او باعتراف کسی
استحکام نیافته کما عرفت انفا خروج امام حسین ازینها مورد اعتراض مجتهد رئیس الشیعه اصلا
نمی تواند شد و اگر ادعای مشابهت سرتابی اهل کوفه و مانند آن با سرتابی مانعین زکوة
بر اصول امامیه پیش نهاد خاطر مجتهد است پس قطع نظر از انکه خلاف تصریح و تنصیص است
که اینجا گفته که مقصود الزام اهل سنت بر اصول شان است هم معقول نمیشود زیرا که از تفسیر
منهج الصادقین و مانند آن و تالیفات ابن طاوس و تصانیف شیخ ابوجعفر طوسی ارتداد
قبایل مسطور توان یافت اگر حکم مذکور و اطلاق ردت بر ایشان بنظر منع زکوة است

چنانکه دانی فذالک تعین المطلوب و اگر نظر میرتابی از خلافت صدیق است پس اساس تشیع
وانچه برلن متفرع کرده بودند همه منهدم شد و ازین مقام بعنایت ایزدی ثابت گشت که انچه اهل
حق درباره این قبایل تحقیق کرده اند شایبه تشکیک ندارد کو بعضی از اهل خرافت و افترا
هو سها پخته بیهودها گفته باشند **والعجب** من هذا المجتهد الجلیل کیف یتفوه بهذه
الاباطیل و اکابرهم یلقب الاول والثانی اعنی استاذ الفاضل الهداینی والتمانئ
ینادون و یصرحون بکمال زهد الصدیق والفاروق واعراضهما عن الدنیا وزبرجها حتی
انهما قد سبقا امیر المومنین فی ذلک الزمان عند صحابة سید الانس والجان والتابعین لهم باحسان
کما لا یخفی علی من رای امواج فتن البحار وغیره من الاسفار **قوله** و همین قیاس است
اه **اقول** بر کافه خاصه و عامه هویدا است که این بلوی بعد از دوازده سال تقریبا وقوع
یافته و تسلط ذی النورین و اعوان و انصارش تا این مدت دراز کسی را محل حرف نیست
مع ذلک نایره این فتنه بسبب ملکیت و نفاق یهودیان عداوت پیشه که سرغنه انها
عبد الله بن سبا بود دیلند شد کما ستعرف ان شاء الله تعالی و از اغوای او اهل کوفه و مصر جوق
جوق فراهم آمدند و از اکناف و آفاق ریختند پس این بلوی قابل ذکر نباشد بخلاف
خروج امام حسین و انکار عبد الله بن زبیر و امثال شان از اهل حل و عقد و اینهم در قرب زمان
حکومت آن سرگروه شوریختان بلکه قبل از ان نیز همین انکار و انحراف حاصل بود و بانواع
تقاریر رو بروی معاویه بن ابی سفیان انکار و اعراض از خلافت و بیعت یزید پلید بمرتبه
قصوی رسید **علاوه** گفتگو درین بود که خلافت یزید بقهر و استیلا وقت خروج امام
حسین صحیح بود یا نه بخلاف حصول امامت و فعلیت خلافت ذی النورین که نظر بشوری ثابت
گردید و اجماع اهل حل و عقد یعنی روسای مسلمین و عظمای مومنین و مجتهدین بران منعقد شد
بالجمله چون کلام بر اصول اصلیه اهلسنت است که مسلم الثبوت است این قسم اعتراضات تارهای
عنکبوت فکیف آنچه میگویم باتفاق فریقین برجای خود باشد کو اهل نفاق بنیاد
مذهب خود بر دزدی و بیهوده گویی نهند و داد انصاف دشمنی دهند **قوله** شیعه اوسلی
اقول درینجا هم حکایت ماضی در حق مجتهد حال صادق است که قطع نظر از کشف و عرفان

حضرت را در تاریخ هم دخلی تمام است هنوز جناب مجتهد الزمان بما از مفهوم شیعهٔ اولی خبری نیست

ست عقیدین و متلمذین این بسیار اکه طوق تقلید استاد خویش بگردن انداختند و همت بر قتل

ذی النورین برگماشته چنانچه از رجال کشی و مجمع البحرین نجفی بر می آید از زمرهٔ قادسه شیعهٔ اولی

بیرون انداختن از عجایب خرافات و غرایب ترهات خواسته بودم که عبارت علامهٔ دهلوی را

از تحفهٔ اثنا عشریه و عبارات دیگر علما از کتب دیگر در حل این تلمیح نقل کنم و اصل این وهم را

برکنم لیکن بیاد آمد که مرزا محمد کشمیری و اتباع و اشیاع او مثل فاضل اخباری از قصور فهم

مدعی و قوع تناقض در ان کلام اند و دیگر مفهوات را هم بصور خیالیه خود ترتیب داده اند

که عوام بلاد قریب است ان گرفتار شیوه تدلیس استعمال این مزخرفات عوض و طول تقریر را

میخواهد لهذا مناسب نمود که این بحث را هم در خاتمهٔ این اوراق ایراد کنم و ساخته و

پرداختهٔ این اکابر امامیه را مثل اقادات ماسون از آغاز تا انجام بر هم زنم و اسد ولی

التوفیق و بیده ازمة التحقیق مگر مقدار یکبار انتظار را از دوش سامعین سبک گردانم

درین مقام بعید سطری مسلیم که علما می رفتند از معاصرین کمترین در معنی که لقب شیعه برای

قدما و مقتدایان اهلسنت بود خیلی استعجاب میکنند و از قبیل محالات میدانند و اگر کسی از

اهل حق آنرا بر زبان می آرد او را از اهل لاف و گزاف می پندارند و بنده درین مقام

دلیلی می آرم **بیانش بایجاز و اجمال** آنکه قبل ازین در عبارت و ثیقه حسن مجتبی که

اکابر فریقین بران متفق اند گذشته که از جملهٔ امور یکه مصالحه بران قرار گرفته و بشهادت فقدش عظیمین

رسوخ یافته این بود که شیعهٔ امیر المؤمنین و اموال و نسا و اولاد ایشان مامون باشند و معاویه بر

ایشان ظلمی روا ندارد و اکنون از رفقا باید پرسید که مراد از شیعه مهاجرین و انصار و تابعین

اخیار و امثال ایشان که در حقیقت داد رفاقت مرتضوی داده اند و معتقد حسن سیرت متقدمین و مصداق

مناقب و مدایح قرآنی و رسول ربانی بوده هستند یا کسانیکه عداوت با ایشان نمودند و در فرقه سبئیه

منسلک شدند چون ثانی باطل است متعین شد اول و هو المطلوب و وجه بطلانش آنکه جناب امیر در

خلافت خود قدرت نداشتند که عداوت خود با صحاب کرام اظهار کنند و بر روش اهلسنت باعتراف امامیه

میکردند و حسن سیرت شان را بر زبان می نمودند چنانچه بارها دانستی و حسن مجتبی در کتاب مختوم و سر مکتوم بدارا

دارد

وتقیه مامور گشتند پس چگونه تجویز توان کرد که حسن مجتبی برای اہل تبرا اینچنین سرپرستی علی رؤس

الاشهاد بعمل آرند و معاویه را امر کنند که بر فرقهٔ سنیه ظلمی نکنند مع ذلک معاویه کی آنرا قبول

میکرد و مهاجرین و انصار و تابعین اخیار معتقدین خلفا بودند چگونه بران وثیقه مهر خود

می زدند و گواه میشدند پس معین شد که مراد از شیعه مقتدایان اہلسنت اند و ایضا یکی از

فواید عبارت مذکور است که بعد نقل عبارت وثیقه گفتم و این الفاظ افزودم که ابن بابویه

قمی و شیخ مفید و قطب راوندی و این شهرآشوب مازندرانی با اہل حق برین مقدار

اتفاق دارند انتهی و لله الحجة البالغة **قوله** کربا وصف غلو در مذهب تشیع الخ

اقول کتب معتبره حاضر است امتداد این بلوا تا آنکه محاصرهٔ مکانات ذی النورین

نمودند و آخر بعد از مخدا یه نوبت بشهادت او انجامید بکوشش و کشش عبد الله بن سباء و

تلمیذان او وقوع یافته اینها را کسی داشتن کار مجتهد الزمانی است اینک تحفه اثنا عشریه

که در مشارق و مغارب مشهور است برین مدعا اول دلیل است آیا کسیکه در مباحث

فریقین گفتگو کند هنوز دیباچه کتاب مذکور از نظرش نگذشته باشد اجله علماء قدس

قدس سره العزیز میفرماید و لسم الله کتاب او همین است که چون در زمان خلفا ثلاثه

رضی الله عنهم فتح بلاد کفار از یهود و نصاری مجوس و بت پرستان بعنایت ایزدی

بدست صحابه کرام و تابعان عظام واقع شد و قتل و اسر و نهب در کفار بتکرار بسیار

اتفاق افتاد و کمال ذلت و عار بانها لاحق حال گردید بحدیکه زنان و دختران آنها

فراش ادانی اہل اسلام شدند و اطفال آنها کنیزک و غلام اجلاف عرب گردیدند

و اخذ جزیه بکمال هوان و مذلت از بقیه آنها مرسوم و معمول گشت در عهد خلیفتین

اولین بجهت غلبه حمیت و شدت عصبیت دست و پا زدند و بقتال و جدال برخاستند

چون نصرت الهی پی در پی مددگار طائفه اسلام بود بغیر از خیبت و خسران و

نکبت و خذلان بدست نیاوردند تا چار در عهد خلیفه ثالث حیله دیگر انگیختند و تحیل

متین بکار بردند پس جماعت کثیر از آنها بکلمه اسلام گویا شده خود را در شمار مسلمین داخل کردند

و در پی اطفای نور اسلام و ایقاع فتنه و فساد و بغض و عناد در فرقه مسلمین شدند و تدبیر و حیله

برای این کار جستند ناگاه بتقدیر ربانی چون انقضای ایام خلافت نزدیک شد جماعتی از
مردم مصر بر خلیفه ثالث بغی ورزیدند و خلعت خروج پوشیدند آن جماعت از همه بیشتر و پیشتر
در افروختن این آتش ساعی گشتند و این فرصت را غنیمت شمردند و از اطراف و جوانب
خصوصا کوفه و نواحی عراق خود را به مدینه منوره علی افضل ساکنها التحیة و السلام رسانیدند و
تقریر فتنه انگیز که از سالها مهیا کرده بودند بجهت ترس از صولت اهل اسلام بر زبان
نمی آوردند بر ملا آغاز نهادند و هر گاه شهادت آن خلیفه بر حق و خلافت خاتم الخلفا
امیر المومنین رضی الله عنهم صورت گرفت خود را در عداد محبین و مخلصین آنجناب در انداخته
و خویشتن را الشیعه علی ملقب ساختند و باین درآمد کمال فرحت و شادی نصیب ایشان شده
خواستند که مکنونات ضمایر خبیث و ضمائر خود را بی تقیه در پایه اظهار و ابراز آرند و این فتنه را
که فریب [illegible] اتفاقا بعید دراز و پنهان و نمایند کلان ترین این گروه عبد الله بن سبا
یهودی صنعانی بود که سالها در یهودیت تعلم تلبیس و اضلال افراخته و بخود تنها و دخل
یافته سر دفتر فتنه انگیزی گشته و نشیب و فراز این صحرا نورد دیده خیلی بکار آمده
بود هر کسی را از اهل فتنه بطوری فریب دادن آغاز نهاد و فراخور استعداد هر یک
تخم ضلالت کاشتن بنیاد کرد الی آخر ایقاع المحدثات بینهم و مشهور است تاریخ
[illegible] محمد تقی که تاریخ طبری را بسلک خود ساخته که از نقلیه تعبیرات اکابر الاسلام
منقول النجاشی فی تقیید الرجال و غیره میگوید پیدا آمدن مذهب شیعت و [illegible] فتنه
بسعی عبد الله سبا مذهب شیعت آورد و او مردی بود یهود [illegible] زیاد صدر الکتاب
از زمین کتابها [illegible] پیشین بسیار خوانده بود و بیامد و گفت من بر دست عثمان مسلمان
خواهم شد [illegible] که چون مسلمان شود عثمان او را نیکو دارد پس چون مسلمان شد
زود اندیشید او هر کجا [illegible] عیب عثمان گفتی و خبر بعثمان رسید گفت یاری
این جهود کیست بفرمود تا او را از شهر بیرون کردند او بمصر شد و خلقی بسیار
بر او گرد آمدند و او را بزرگ داشتند از بهر علم چون دانست که سخن وی قبول کنند
بنیاد این مذهب نهاد و گفت ترسایان چنین گویند که عیسی باز جهان آید مسلمانان

و حق ترا نا کرد گویند محمد صلی الله علیه و آله و سلم باز آید چنانکه خدای عز و جل گفت إِنَّ الَّذِي فَرَضَ
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ از مردمان گروهی بپذیرفتند و چون این کار محکم شد آنگاه
خدا را برزمین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بود و هر پیغمبر را وزیری بود و وزیر و نایب محمد علیه
الصلوة و السلام علی رضی الله عنه چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته است انت منی بمنزلة هارون
من موسی بن عمران و حق خلافت او راست و عثمان این کار بجور گرفته است که چون امیرالمؤمنین عمر بن
خطاب بشوری افکند همه خلق اتفاق کردند و عبد الرحمن بن عوف دست بگرفت که با وی بیعت کند
بن را به بیعت با دست او را گرفت و بیعت بعثمان گردانید و عثمان این کار بناحق گرفته است
و بعد بر خلق او را متابع شد چون این کار بر دل مسلمانان شیرین شد آنگاه گفت امر معروف کردن فریضه
است چون نماز و روزه و خدای عز و جل بالقرآن یاد کرده است و گفته كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ
لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و ما چیزی اکنون بعثمان نخواهیم کردن که
او فرمان همی بریم و عمال کارداران وی بکنیم و جور ایشان از خویشتن باز داریم و این عبد الله بن سبا
خواست که مردمان را بر اعمال عثمان آگاه کند و دل بگرداند و مردمان را اندیشه بیش آید
صلی الله علیه و آله و سلم منقرض شد و عثمان را کافر خواندند و این مقالات پنهان داشتند و بظاهر
معروف همی کردند انتهی ترجمه این مترجم نیز که شیعه است کما اشرنا سابقا ادعای تغیر که اهل فتنه
که علت خروج و بغاوت در سر کرده از حضرت ذی النورین انحراف ورزیدند اهل سنت و جما
بوده اند بجای خویش است هم ابن کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین از تالیفات فخر الدین نجفی
و رجال ابو عمرو کشی که بتهذیب شیخ ابوجعفر طوسی موجود است از مجموع این کتب بعد از استقرای
بسیار چند مقدمه صحابه بدرست می آید یکی آنکه عبد الله بن سبا محدث تشیع خاص است دوم آنکه این
سبا مذکور و اتباع او شیعه بوده اند و غلو در مذهب میداشتند سوم آنکه بانی مبانی این بلوی
که بر ذی النورین اتفاق افتاد این شقی خانه خراب و تلامیذ آن خبیث ناپاک اندیش بعوی
تشنیع برای اینها بر روایات فریقین موجب مزید حیرانی است چه جای دعوی غلو در مذهب
تسنن کما لا یخفی **قوله** عجب از اهل مدینه الخ **اقول** درین عبارت جناب
مجتهد الزمانی بجهت جودتی که دارند بقلب عبارت تغیر و معارضه بالمثل متوجه گشته اند

و آن هر چند وجه بر اصول مناظره انطباق نمی یابد و خلاف تصریحات علمای اهل سنت است
غلط گفتیم در غالب مقدمات اکابر شیعه هم با اهل حق شریک اند **بیت**
خاقانی آن کسان که براه تو میروند ٭ زاغ اند و زاغ را روش کبک آرزوست **تحسین**
آنکه این افادات دلالت بران دارد که جمیع شیعه اولی و اهل سنت از اهل مدینه حضرت
ذی النورین را بشدائد تمام و مصائب مالا کلام کشتند و تکذیب این مقدمه از کتب فریقین
آنفا گذشت که اهل فتنه و مردم بلوی سکنه مصر و دیگر بلاد و تلامذه ابن سبا سرآمد
اشقیا بودند که بحرب زبانی و مکیدت شیطانی فریب خوردند و اتباع او را نصب
العین ساختند و اگر متوهمی را اختلاج قلب رود و خلجاتی بهم رسد که با وجود هزاران
کس از اصحاب [illegible] و زمره مهاجرین و انصار مقتول شدن حضرت عثمان ذی النورین
چگونه می تواند بود **گوییم** این استبعاد خود مستبعد است از جناب امیر در تحفه
اثنا عشریه و غیره موجود است که در بلوی تدبیرات مردم بیشتر نمیرود و کسیکه اندکی
تجربه نموده و حال تبدل و تحول زمانه و تغیر سلاطین و برهم شدن دول دیده یا از
ثقات شنیده در دلش استبعادی متطرق نمیشود مردم بلوی را دفع کردن و تدارک
شر و فساد شان را کما ینبغی نمودن سخت دشوار است نه آنکه گروهی مفسدی که فلک
بسته و ستانها با وصف وسعت و قسمت در تسلط خویش آورده و سلطنتی و
ریاستی پیدا کرده اند که بسیاری از سلاطین را بخواب هم میسر نباشد هنوز با وصف
رتق و فتق جزئیات و کلیات باز این گروه ترسان اگر می [illegible] از بلوی می ترسند
و منتهای این خوف را خود بیان میکنند که چون ناگاه مردم از هر طرف گرد
می آیند و اتفاق بر زوال نعمتی و سلطنتی بخاطر شان مجموعا قرار می یابد مهلت تدبیر
کمتر دست میدهد و بیشتر اختلال [illegible] می نماید پس دفع اهل مصر و کوفه و
غیرهما که از دور و نزدیک [illegible] بودند و استاد کاملی همچو ابن سبای مخجل ابلیس و مجیر
دجال بی حیا که پاره اوصاف او از زبان [illegible] علامه دهلوی چکیده همراه داشتند
خارج از تقید امکان خود بر بینندگان تواریخ معتبره مخفی نیست که هر گاه مجلس سعی اصحاب

مقدمات متنازع فیها را بصلاح می آورد باز فتنه و فساد از سر بنیاد می نهادند و
داد تمکید و نفاق و عقاید خبیثه که از سالهای دراز بجهت خبث باطنی آن شقی در خواطر
ایشان راسخ بود میدادند و هرچند اصحاب کبار در رسانیدن آب و طعام چه کوششها که
نه نمودند مگر در آخر که آتش فتنه بجهت افساد مفسدین بحیز طبیعی سر کشید هیچ تدبیری سود
نه بخشید و شورش آنها منتفی نگردید حال خلافت حضرت امیر المومنین در زمانی که
حرب صفین در پیش آمد و حالانکه مثل این بلوی نبود از ذهن متوهم شاید برفته که
هرچند خود حضرت امیر و رفقای ایشان مساعی جمیله بتقدیم میرسانیدند تا آنکه در لیلة
الهریر گردن لشکر اهل شام تن بعجز داده شده دل بر فرار نهادند و فتح و ظفر جناب
مرتضوی حالت منتظره باقی نماند چنانچه مجتهد ثانی در مواعظ حسنه هم اشاره بدان
کرده اند بیک حیله عمرو بن عاص یعنی بستن مجلدات قرآن شریف بر نیزها جلالت
و شجاعت و علم ما کان و ما یکون و اختیار زمین و گردون چنانچه در کتب شیعه مجموعا
مصرح است پیش نرفت و تدبیری سودمند نگردید و در آخر قصه تحکیم که عقول از کیفیت
مبادی ادراک حقیقتش متحیر میشود رو نمود پس استبعاد اگر هست درین است که در مجمع
بلوی تا مدت دراز جان و ناموس حضرت عثمان چگونه باقی ماند و حاشا که اهل
خرد را در شهادت حضرت ذی النورین استبعاد باشد **دوم** آنکه جمیع اهل
مدینه را از صحابه کرام شیعه اولی قرار دادن نه بر اصطلاح امامیه راست می آید و نه
بر نقل علامه دهلوی که اصطلاح سابق را در تحفه اثنا عشریه بیان فرموده و
قیودیکه درین لقب مصطلح قدماست در خاتمه این اوراق بعنایت ایزدی مبین
خواهد شد و از آن واضح خواهد گردید که ضرور نیست که هر کس از اهل مدینه باین
لقب موسوم باشد و این جواب امامیه را در بعضی از القاب مفید نمی تواند شد
والمقام صعب و ضوحه دقیق و بالتامل حقیق **سوم** آنکه قول او جمیع آنها
شیعه اولی و اهل سنت بودند دلیل بر آنست که هر دو مفهوم بتقلید فاضل اخباری
دانسته او مساوات داشته و انشاء الله تعالی بر طبق وعده حتمی در خاتمه این رساله

باشند چگونه شاید که اهل آن شهر کافر یا فاسق یا رافضی باشند پس باید که شیعه بر حق باشند
الحمد لله الذی هدانا بلطفه الخفی و [illegible] اخرجنا من ظلمة الضلالة الی النور ومن لم یجعل الله له نورا فما له
من نور انتهی ملتقطا و بر ناظرین کتب مخفی نیست که با همتای زمانه قاضی شوشتری و قاضی مجالس حضرت
شیخین را از بلاد اهل سنت و الشیعه قریب بهم گردیده اند باید که ازین فایده عظیمه غافل نشوی
که در رد بعضی از اقوال آیة مخالفت بکار خواهد آمد انشاء الله تعالی تحجیم آنکه فرط شجاعت
و کمال جلادت اصحاب نزد اهل انصاف مسلم است ولیکن آنچه در نسبت قتل ذی النورین و
مبتلا گردیدن در بیچارگی و مصایب شدید بسوی ایشان دست و قلم را رنجه کرده اند ممنوع است حاشا
که اصحاب کبار آنجناب آنکسانی باشند یا در اسباب قتل او سعی نموده بلکه ایشان چند بار نوبت بنوبت
خواستند که چند شمشیر بدست گیرند و با ارباب فتنه قتال نمایند مگر حضرت ذی النورین برای غلامان
خود ایشان هم این کشاکش را تجویز نفرمود فضلا عن الاصحاب چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی
طرفه آنکه مجتهد الزمانی در ترجمه مجلد قصص از بحار الانوار می نویسد که [illegible] از مستولیان قتل او
و مباشران کشتن او چند نفر از اهل مصر بودند و یا [illegible] از [illegible] اراده فتنه و فساد
و کراهیت از جماعت داشتند منتظم ملحق شده بودند و اکابر [illegible] و اعیان صحابه و مهاجرین
و انصار از اهل مدینه بودند و مدار امور ایشان [illegible] اهل حل و عقد و رتق و فتق مهمات خلافت
بدست ایشان بود از قتل او کناره و [illegible] جماعه که اراده قتل او داشتند منزل بودند انتهی بلفظه و بحمد
الله این ابیات منقوله هم دلالت بران دارد که قاتلان ذی النورین دیگران اند مانند کنانه و
غیر ان نه اصحاب کرام و ازینجا حکم می توان کرد که جناب مجتهد الزمانی بمضمون اشعار هم رسیده نقل
آن بجهت پرداخته که عوام نگویند که جناب مجتهد نثر را به نثر و نظم را بنظم جواب داده اند و اگر پنج
شعر در رساله البصارة العین بود خدام مجتهد پنجاه شعر در جواب ثبت کرده اند و این معامله مانند
حکایت شخصی از سادات بارهه است که چند زخم بر روی خود داشت و بملازمت بادشاهی
حاضر شد بادشاه [illegible] سید این زخمها که خورده بودی سینه که را از [illegible] بودی که اهل
هند بود [illegible] گفت که در فلان قلعه
جنگ کرده بودم [illegible] سید چون محاوره فارسی

بیانی

نمیدانی چرا کلام در محاوره خویش نمیکنی سعید بغایت گرم شد و گفت پادشاهها کیا ر بودی
گفت من اورا دو بار بود گفتم و انتقام واجبی گرفتم **تحقیق آنکه** حضرت مجتهد دستور
... نمیدانید که عبدالله عمر و طلحه و زبیر رضی الله عنهم اجمعین خونریزی عثمان را سهل انگاشته
و بقتل او بد اعتقاد این تهمتهای عبدالله سبا پاسته است چنانچه از کتب قرطبی و امثال ایشان [illegible]
یافت تا خود را ازین فتنه مبرا نمایند و دامن دیگر بزرگان باین الواث آلوده کنند آری
معمول و مرسوم همین است که اهل مکابره اند دزدان و قطاع الطریق لعین وقت دار و گیر پیشه خود را
به دیگران نسبت میکنند امامیه درین نسبت تقلید ایشان بالتصریح نظر دارند که بظاهر دوستان را بدنام
و طعن شاد میکنند و این معمول در باره ما و صدها از خصایص و شمائل این طایفه است نعوذ بالله
من شرور النفس و [illegible] آنچه در کتب معتبره کلامیه موجود است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما با قتال
خود حاضر شد و اصرار بر اراده قتال کرد و عثمان ذی النورین هرگز تجویز نفرمود که مبادا در اهل اسلام
سفک دما وقوع یابد یاری عبدالله بن عمر ازین اراده درگذشت و همراه حسنین و دیگر اصحاب
در اهل بیت اهل فتنه را [illegible] دفع میکرد و درین وقت امام حسن و محمد بن طلحه و قنبر زخمها
و جراحتها برداشتند و [illegible] باب نیاوردند که از دروازه [illegible] ذی النورین در آیند تا آنکه در
[illegible] متصل [illegible] در آمدند و حضرت عثمان را شهید کردند قال شارح المواقف [illegible]
هذا الاصحاب [illegible] وترکهم دفعه من غیر عذر فلو سمح کانوا قد جاوزوا [illegible] ونحن لا نطلق بانهما [illegible]
والانصار [illegible] وعلی بن ابی طالب رضی الله عنهم خصوصا ان یرضوا بقتل مظلوم فی داره و ترکه
دفن میت فی [illegible] من هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما وعاکف طول النهار ذاکرا وصائما
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم بابنتیه وبشره بالجنة واثنی علیه کیف یجوز [illegible] وقد کان من سهم
وقرنهم وطول العمر فی نصرتهم وعلموا بسبقه فی الاسلام وسابقته الی دار السلام لکنه لم یاذن لهم
فی المحاربة ولم یرض بها [illegible] من المدافعة تحامیا عن اراقة الدماء [illegible] القضاء
ومع ذلک لم یدع الحسن والحسین رضی الله عنهما فی الدفع عنه مقدورا وکان امر الله قدرا مقدورا
و حال طلحه و زبیر خود معلوم است که برای قصاص قتله عثمان چه قدر کوشش فرمودند و در روایات
اهل [illegible] نوشته که کسی با امام ایشان گفته باشد که شما فلان کس در خون عثمان [illegible] حلال [illegible]

دانستید و اکنون بر کلمه این رام شوید و ستم هم مباد که اکثری از این امور از کتب اهل سنت است
فهذا نهایة هذا المقام زیرا که مخاطب با الزام متوجه است پس ذکر روایات اهل حق خلاف مناظره است
فتدبر ولا تکن من الغافلین علاوه از کتب معتمده امامیه که نزد محدثین معتبر است از ان کتابی باشد
نشان میدهیم که هزاران هزار از اصحاب و موالی حضرت عثمان حاضر بودند و قصد کارزار داشتند
و او ایشان را از این اراده باز داشت و در مقتضی منع نمود **قوله ظاهر الخ اقول** درین مقام
جناب مجتهد قمقام بتقلید عبارت [illegible] ائمه معروف شده اند و آن هیچ وجه صورتی از صحت
ندارد چه مراد از لفظ جوش محبت و مانند آن اگر حقیقت است یعنی استعمال در معنی موضوع له باشد
خود بدیهی البطلان است زیرا که مقتضای جوش محبت آن بود که بی القدرت بالتمام شده برای امداد
او [illegible] حضرت او جان و دل میکردند [illegible] العامه [illegible] خاطر [illegible] این
این امر را تصحیح کرده چنانچه دانستی و اگر طریق مجاز و ستم طریقی سلوک است [illegible]
[illegible] کشتن ایشان از دست اهل فتنه [illegible] بنا این عداوت [illegible] جناب مجتهد فرماید
[illegible] خلیفه مظلوم که با بستن آبها در اکثر [illegible] کار آمده [illegible]
[illegible] بوده [illegible] ابواب الخ [illegible] اصحاب [illegible] طائفه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] چنانچه در کتب ایشان [illegible] روایات [illegible] اشرنا الیها سابقا صحیح
[illegible] عثمان [illegible] فرقه [illegible] فاسد [illegible] زیرا که حین
[illegible] خیر آل البیت [illegible] که از نفی شرط یعنی
[illegible] با وصف [illegible] تقیه [illegible] نیست که خلیفه خود در آنجا
[illegible] تقدیر [illegible] و استواری [illegible]
و مخاطب [illegible] اثبات [illegible] عداوت [illegible] وقوع یافته و کشته
[illegible] قول [illegible] اهل مصر
[illegible] و نظم شاعر [illegible] خلاف [illegible] درباره اثبات عدم استیلای
[illegible] نوشته بود [illegible] تحقیق نیست چه [illegible] آن جز لفظ [illegible] بر حقیقت
محمول است زیرا که [illegible] اثنا عشریه [illegible] بر تقدیر [illegible] معتقد بوجوب

۱۷۱۰

بودند پس حوش محبت و از سال دوازده هزار نامه در طلب امام حسین با وصف چنین و نامردی
خویش چنین بیان بود که مغلوب ایشان دست یزید پلید شوند بکثرت تمام انصاف دیر شستند و انسیه عا
جنانکه ... این عبارت است و از این است که مخاطب یا با وصف ... عداوت کلامی در این امور نکرده
... بیشتر بیان نموده و قلب عبارت را نیابرابله فریبی از غایت قلب و دغل شروع نموده
و در این قلب باید قلب دیگر عبارت نیز چنانچه جوابش خواهد آمد ان شاء الله تعالی بجهت اختصار
نقل ... خویش را هم فراموش کرده و معلوم نیست که او لیاقت شاعر مذکور در نظم جانماید ابیات درباره
جمیع اعتقادات از بعد از شهادت آنجناب شادمانیهای فراوان بجا آورده

سوکه خوارج ۳

و در لیاقت بوده اند که عزیمت یا ایشان را هم بر کنند و بعض ظاهری اند امیها بجا آرند لاجرم قبر آنجناب را
... و ... شریف بحقیق ... چنانچه از کتاب روضة الواعظین هم سمت وضوح دارد
و در ... این ... تفصیل تمام می نویسند پس معلوم شاعر مسطور نزد اهل انصاف سخیف و
مهمل ... کزاف است فضلا سفاه و جهل جهنم مثواه با قصائد تعریض جناب احد و حسنین

شد که کلام ۳

و ... جوابش علی العموم ... در رساله جدیده قلمی شده که اکنون بجای نام منکرش یعنی کاشف
اللثام کاسر الاستار باید نهاد فلا حاجة الی المؤنة الجدیدة **قوله** و به برکت تعزیت ام المؤمنین
صدیقه کبری زوجه محبوبه آنحضرت **اقول** این دعوی را هم بروایات کتب اهل حق باثبات باید
رسانید حقا که اگر کتب اهل سنت را از شرق تا غرب غربال کنند هرگز این لغو تعزیت اکحل
الحمار باشد نخواهند یافت و از اینجاست که علما درباره انکار آن چنان تصریحات که نکرده اند
... امامیه از زبان صدق ترجمان حضرت معصومه جناب سیدة النساء روایت جمیع مزید
... ایمان خویش می آرند و از اسفار معتمده کلامیه خود روایت می نمایند دلالت
ایمان دارد که آنجناب درباره حضرت امیر المؤمنین آنچه فرموده هیچ مسلمانی بر بیانش بلا ضرورت
داعیه متوجه نخواهد شد فافرقا **قوله** و معلوم است الخ **اقول** اگر مراد
از شیعیان خالص آنست که این بزرگان از شیعه تبرائیه بوده اند فلا بد علیه من دلیل
... علیه هذا العبد الذلیل و چگونه برین دعوی کاذب کسی از اهل خرد برهانی و دلیلی تواند
آورد و حالانکه جناب امام حسین رفقا ... البته بر مذهب تصوفی که عبارت از ... تشیع

وقدی المؤمنین و ثبت مناقب و محامد این بزرگان و مراعات و پاسداری ظاهر و باطن ایشان بوده
نه برخلاف آن قاطبة که خود حضرت شهید کربلا بواسطه از جناب مخبر صادق صلی الله علیه وآله وسلم مدایح
و مناقب خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین شنیده بلکه بتحقیق هم فرموده باشد که این همه حضرات
عزیزترین اصحاب نزد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بوده اند چنانچه تفصیلش از کتب شیعه
بعد ازین می آید ان شاء الله تعالی و این را خود علمای فریقین در کتب خویش بیان میکنند بلکه از مطاعن
امامیه درباره این اصحاب هم این امر هویدا است که ایشان مرتبه علیا و کمال تقرب نزد جناب
سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم داشتند کما بینا فی المنتهی فصلا [illegible]

دلیل دهم بر عدم تشیع جناب امام حسین است که تقیه از بنی امیه نکرده و تن به بیعت یزید
نداد و هرگز بر مذهب امامیه کار نبست چنانچه بتفصیل بر حجة تامه بعد ازین خواهی دانست
ان شاء الله تعالی **وایضا** [illegible] صدق و صلاح و آراستگی بزیور علم و عمل و جهاد
فی سبیل الله و شهادت نیک مانند شهادت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب برای زید
بن علی بن الحسین در کتب امامیه هم ثابت باشد چنانچه کتاب روضة الواعظین و [illegible]
المنتظمین و عیون الاخبار و ارشاد مفید تلمیذ رشید شیخ صدوق و مجالس المؤمنین برآن
گواه است و ایضا هم از کتب معتبره فریقین مثل قاموس اللغة و مجمع البحرین که از [illegible]
است متحقق میگردد که انجناب شکریان خود را از تبرا بر شیخین منع فرماید و برین قدر اکتفا
نفرموده گروه شیعه را از قدمای معاصرین ملقب بلقب نماید که نزد ایشان هم برابر هزار دشنام
بلکه زیاده از آن [illegible] عقل سلیم چطور معتقد این معنی تواند شد که جد امجد زید بن علی
یعنی امام حسین رضی الله عنهم اجمعین [illegible] المبین من الروح [illegible]
و جناب [illegible] هم دشمن خلفای راشدین [illegible] بود [illegible] الخاسرین **معهذا**
مخاطب فهیم قبل ازین جمیع اهل [illegible] معتقدات ایشان هم این
مضمون برخلاف عقول [illegible] پس متعین شد که جناب امام
حسین و رفقای او که در جان نثاری حق گذاری [illegible] نکرده [illegible] از جمله اصحاب کبار
و قدمای اهل حق [illegible] نماید بر عروج خویش [illegible] است

تمنای افتخار احدی از جمیع تعیین بداند لیتنی یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما در بارهٔ تلاوت
این آیت که از جناب مجتهد بلیمی اتفاق افتاده بی اختیار لطیفهٔ سید سند جرجانی رحمه الله
بیاد آمد که از یقول الکافر یا می‌خواند و مطابقت این هر دو تناظر باینکه در قرآن مجید
تمنای اول از گروه منافقین منقول است و قد تقرر انهم من اخوان الکافرین انهما من عجایب
اتفاقات والحمد لله علی ذلک و معلوم نیست که جناب مجتهد در آیت اولی مثل تمنای
خودش در آیت ثانیه چه تصرف خواهند کرد از افادات محدثین امامیه چنان جلوه
ظهور داده که در اصل یالیتنی کنت ترابا بود وقت نسبت لفظ ابوتراب فقط شده و چون
جناب چنبی بیای نسبت میگویند بدل نسبت هم میکنند پس معنی آیت که یالیتنی کنت
علویا یعنی کاشکی من شیعی می‌بودم سبحان الله این جهالات را نتایج افادات
ائمه اطهار قرار داده اند چنانچه به تواتر از شروح و حواشی ملل شیخ صدوق و غیره
نیست و ازین قسم در کتب دین و ایمان ایشان که ائمه بی نسبت ... موجود است
موجود است مرحمتی از آن برای عبرت اهل نظر کفایت فلا نطول قوله لهم
همراه خلیفه مظلوم هیچکس از صحابه کبار مقتول نگردید اقول این همه استعداد
از نتایج ثمرات همان مرض مزمن است که بارها اشارت بدان رفته والا اگر
عقل سرسری داشته و حواس او اختلال نپذیرفته باشد بیقین میداند که میان این
دو امر فرق زمین و آسمان است هرگز قتال رفقای شهید کربلا با لشکر یزید پلید
بعدم قتال صحابه با اهل بلوی مقام استعجاب و استبعاد نیست بیانش بر سبیل اجمال
آنست که جناب امام حسین بمقتضای روایات امامیه کما سترها مفصلا ان شاء
الله تعالی مردم را دعوت نموده بود و بآواز بلند بر سر منبر ارشاد فرموده که هر که
طالب شهادت و فوز و فلاح باشد برفاقت من بجانب عراق راهی شود بلکه اینهم
از اثنای راه نوشته بود که بر تقدیر عدم رفاقت من هرگز بفلاح و رستگاری
نخواهد رسید کما سیجیء مفصلا ان شاء الله تعالی و آنچه نزد اهل حق بروایات معتبره
ثابت میشود و قدر مشترک در روایات سنیه و شیعه افتاده بود آنست که هرگاه طلب خاطر

... بیشتر ایشان را بخوف ... کرد و حجت قدح و الا در ... عليا ...

پس قتال امام حسین با لشکر یزید لعین که امام حسین و رفقایش را محاصره کردند بر
موقع خود لایق است بخلاف ذی النورین که او بر کسی خروج نکرده بود بلکه او باشرار باهم
اتفاق کرده در مدینه منوره داخل شدند و اصحاب کبار چنانکه بمجلا دانستی انواع
مساعی بتقدیم رسانیدند و تنها یک بود که بصلح و صفا انجامد مگر تقدیر مساعد نیفتاد
و اصحاب کرام بار بار درین بلوی که امتداد تمام کشید قصد قتال نمودند لیکن ... الا
قبول نفرمود که ابتدا بقتال اهل فتنه پردازند و نفوس و جانهای شریف در پا
غلامان خود را ابتدا هم تجویز نکرد اگر بمجرد قتل قصیر کوشش کنند اینک روایات صحیحه
اهل سنت بشنو روی البیهقی عن ابی سهلة مولی عثمان قال جعل النبی صلی الله علیه
وآله وسلم یعهد الی عثمان و لون عثمان یتغیر فلما کان یوم الدار قلنا الا تقاتل قال لا ان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عهد الی امرا و انی صابر نفسی علیه و همچنین در روایات
صحیحه دیگر مثل این خبر منقول است چنانچه بر ناظرین کتب اهل حق مخفی نیست و اگر تصریحات
شیعه درین باب میخواهی آنهم بشنو و بدانکه خود روایت ابان از ثقات و عمائد
... در دین مذهب نظیر خود نداشته در نسخه سلیم موجود است و دو جهت بران
دارد که حضرت امیر رضی الله عنه بتاکید که غیری بران متصور نباشد بمخاطبه اشعث بن
قیس که عثمان را مظلوم میدانست و شکایت که مردم یاری او نکردند فرمود که کان مع
عثمان من اهل بیته و موالیه و اصحابه اکثر من اربعة الف و لو شاء ان یمتنع بهم لفعل فلم
نهاهم عن نصرته ولو کنت وجدت یوم بویع ابوبکر اربعین مطیعین لجاهدتهم یعنی اهل بیت
و موالی و اصحاب عثمان بیشتر از چهار هزار کس بودند و می خواستند که قتال با اهل بلوی
کنند و اگر عثمان می خواست امتناع را البته او را حاصل میشد پس چرا نهی کرد اصحاب
و موالی را از نصرت خود و قتال با اهل فتنه و من اگر چهل کس مییافتم که اطاعت من میکردند
با ابوبکر و اعوان و انصارش قتال میکردم و غصب خلافت من صورت نمی بست و
ازینجا مطابق اشاره سابقه ظاهر شد که حضرت ذی النورین کسانی را که دریی قتال

ص سس محبتی منع نمود تا بدعوت مهاجرین و انصار مقابله اهل طغیان نکند اکنون ملاحظه رود که اعتراض این معترض چه بیهوده و بی معنی است باینکه آن هم پیشکه چون محافظت جان هم ضروریست حضرت ذی النورین چرا بحفظ و حراست آن نکوشید و اهل مدینه را بقتال باغیان تحریض نفرمود **وجوابش آنکه** این همه ناشی از قلت تتبع یا عدم فهم است زیرا که محافظت جان و ناموس چنانکه باید بعمل آمد و ابتدا اراده جمیع مردم برای دفع بلوی نمودند چون فتنه او باشان از حد زیاده شد در خانه خویش را به بلوه نشانیدند چنانکه نظم مذکور که مخاطب ما نقل فرموده هم دال بران است و خونریزی اصحاب کبار از اهل مدینه و تابعین اخیار چگونه منکر فلیقیده ما او ق نظره که هم محافظت جان علی قدر الامکان بظهور آمد و هم ثواب حقن دماء با وجود شهادت در نامه اعمال او مندرج شد **قوله** نمیدانم الخ **اقول** بلی قبل ازین نمیدانستی لیکن اکنون بعد ازین تنبیهات هم ندانی که هرگز باز بر عکس این امر از صحابه شدنی نیست و زینهار گروه دیگر از ایشان نخواهد رفت زیرا که این امر در صورتی می بود که ذی النورین استعمال سیوف و نصال از سکنه مدینه رسول متعال می طلبید آنها پهلوتهی می ساختند و اعراض می نمودند چنانکه مقبولین امامیه نسبت بجناب امیر عمل آوردند بلکه فریب هم دادند و خذلان آنجناب نموده مورد لعنت گشتند چنانچه بارها از ین قسم امور بر زبانم گذشته و خواهد گذشت و هیچگونه نباید راقم نماید که در کتب قوم اگر نگاه کنی خواهی دانست که هرچه از دست خلفا صدور یافته و علت آن مغلوبی و عجز نزد مخالفین است همه از جهت خذلان و نمک حرامی مقبولین این طائفه یعنی شیعه بود که حضرت سید المرسلین و جناب سید الوصیین به انواع احسانات این مردم را پرورده و هزاران عاطفت و رافت بحال ایشان مبذول داشتند ایشان در مقابله آن بیوفائی دادند و خودپرستی و خودرائی را مطمح نظر داشتند و در تحصیل زخارف دنیا کوشیدند و جامه زنان پوشیدند درینجا بر متن و شرح روضه کلینی اکتفا کنم که نوشته اند که حضرت امیر رضی الله عنه از مسجد نبوی در مبادی خلافت خلیفه اول بیرون برآمد و در کمال

دل تنگی بیکرانی گذشت که قریب سه گوسفند در آن بود پس قسم ایزدی یاد فرمود یعنی تنها
که اگر اینقدر مردم رفیق میشدند و خیرخواهی خدا و رسولش بجا می آوردند بر تنهائی خود
دل نمی بستند البته خلیفه وقت را از اریکه خلافت مایل میکردم و این تغییر و تبدیل دینی را
بچشم نمی دیدم چون این خبر بگوش اصحاب رسید وقت شام سیصد و شصت نفر حاضر
آمدند و بیعت بدست حق پرست مرتضوی که عبارت از دست بیعت کرده
یعنی در مقابله خلیفه اول راه فرار نپیمایند و در مقابله او و یارانش داد مردی و مردانگی
دهند و خود را در ورطه کشتن اندازند و جانهای خویش را بحضرت مرتضوی فدا سازند
امیرالمؤمنین فرمود بامداد آن باحجار الزیت که موضعی است در مدینه فراهم آیند و
سلاح بر تن راست کرده و یا سر تراشیده حاضر شوند پس کسی حاضر نشد و وعده را
بوفا مقرون نکرد مگر یکدو کس و از اینجا حال این مردم قیاس کن که سلمان فارسی که
او را بمزید اختصاص رفعت شان این بی نظیری نمایند و در عداد اهلبیت می گردند
در آخر قوم آمد و شارحین نقل میکنند که ظاهر همین است که او را [illegible]
دست از آن برداشته چون حال اصحاب اینچنین دید که خلیفه اول را بر کل دارند و
بسر پرستی او راضی اند آهی سرد از دل پر درد کشیدند دعای بد در باره این مردم
کرد یعنی شکایت را چند لفظ که جوامع الکلم تعبیر از آنست ادا فرمود که جا فرین
[illegible] که دست مبارک بسوی آسمان برداشت و مجبوری خود
[illegible] بدین مضمون تشریح کرد که خدایا این قوم مرا ضعیف و ناتوان
کردانیدند [illegible] این مردم داد اعراض و سربالی
دادند [illegible] از خیرخواهی [illegible] کشیدند ایشان نصیحت مرا از بهار نشنیدند
و [illegible] فرزندان یعقوب قریب بود که او را
[illegible] و شارحین این کتاب با آنکه انکار بدیهیات
و خرافات [illegible] در اینجا اعتراف میکنند
که با یقین این شکایت از این مردم است که تقاعد از نصرت آنجناب نمودند و مقصر

مقصر

بر محلوک گشتند پس کسی از ایشان متصدی مددگاری پیدا نشد تا حضرت مرتضوی بجهاد
متقدمین می پرداخت و خاطر خود را فارغ از آن می ساخت و از ینجاست که عنقریب جوابی
دیده در جواب مقالات خامسه که چون روز تظلم رعایا فدک یکی کس از اهل اعانت بهم نرسیدند
حضرت مرتضوی دمار از سر همه شجاعان دهر که نایب خلیفه اول بود برآورده بلکه
سر او را اسد شوند ملاحظه کرده شود که دار و گیر قیامت بر خاذلین مرتضوی بوقوع خواهد
آمد که حضرت امیر را فریفته و آماده پیکار ساخته بجاهای خود خزیدند و تحریف قرآنی
با ایران مترتب گردید و آخر حضرت امیر با وصف خلق عظیم درد عار
بر ایشان و اظهار شکایت این بد اندیشان دقیقه فرو نگذاشت یا بر اهل مدینه
و عنقریب در مجلد ثانی از کتب معتمده دیگر لعنت این قوم بر ملا از جناب امیر نقل مینمایم
ان شاء الله تعالی بالجمله حضرت ذی النورین از [illegible] کارزار نخواسته بلکه اصحاب و موالی را
که آرزوی شان مقاتله اهل بلوی بود باز داشت و خواست که عمل بر امتثال این احادیث
نماید که در حق فتنه وارد است یعنی فکسروا قسیکم واقطعوا اوتارکم واضربوا
سیوفکم بالحجارة فان دخل احد منکم فلیکن کخیر ابنی آدم و مراد از لفظ خیر ابنی آدم
هابیل است که خود را از قتل نفس قابیل باز داشت و تلخی صبر هابیل شد ابو هریره
در وقتی که اهل فتنه شدت کردند و هجوم آوردند خواست که تیری جگر دوز بسوی مخالفین
کینه کیش رها کند ذی النورین او را منع نمود تا ملاقات اعوان ملک الموت بر جاده
تسلیم ثابت قدم بود پس هر روز باز پرس معلوم نیست قدر تلخی که مقبولین
[illegible] ست که حال خذلان شان با وصف دعوت مرتضوی بجهاد درین ورق
دانستی چه معذرت خواهند آورد و هم اثنا عشریه که دوازده هزار نامه بطلب امام
حسین فرستادند و در آخر نرد دغا و دغل باختند [illegible] بآنجناب و اهل بیت
اظهارش نداد چنانکه منظوم است بیت از آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا * چه جواب خواهند داد و در روی جناب سید
الشهداء المقتول جور و جفا کدام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب [illegible] حضرت

[illegible]ب الارباب باشد بیان خواهند نمود **غلط گفتم** تقریر جواب ایشان بر اصول
اهل نفاق نهایت محکم و متقن است که آن اختیار تقیه از خوف یزید پلید نهاد و تهدید
این نهاد است و بر جای خود قرار یافته که لا دین لمن لا تقیة له پس برای حفظ جان و ناموس
تقاعد از شرف نصرت و اعانت رو داد و شد آنچه شد جناب امیر هم از جهت تقیه یا ضعف
مقدرت جهاد به تنهائی چنانچه تفصیلش عنقریب می آید قتل دو معصوم را یعنی جناب سیدة
النساء و حضرت محسن رضوان الله علیهم اجمعین بچشم خود دید و زنهار از جای خود نجنبید
پس کوفیه بلا ریب در احتجاج و استدلال خویش معذور خواهند بود بلکه ماجور نعوذ بالله
من هذه الاصول **قوله** و انکار وصف عنوانی الخ **اقول** این قلب هم
او[illegible] دلیل بر معنی است که اول عبارت [illegible] تقلب بجهة تقریرشان این مدت در نهایة
تا [illegible] مقدور دفع آن کما هو حقه بر اهل فهم و ذکا مخفی نیست که این قلب بر
مقدمات [illegible] مبتنی است **نخستین آنکه** اهل سنت گویند که چون اصحاب کبار
[illegible] انبیا به وفای اتباع قرآن اختیار کردند و از شرف اعانت او تقاعد
[illegible] معنی [illegible] رفته آنها را بوصف عنوانی یاد نباید کرد
دوم آنکه [illegible] خون عثمان و اختیار [illegible] و بیوفائی از [illegible] درست
سوم آنکه [illegible] ایشان و اصحاب [illegible] رضوان منافق و غادر بودند
و [illegible] از [illegible] یقین هر یکی از مقدمات ثلثه ممنوع
و [illegible] خلافت [illegible] مقصود [illegible] برهان [illegible] بدلیل چنانچه در
[illegible] مرة اخری و لقد احسن من قیل **بیت**
[illegible] خویشتن را فراموش کرد **من بعد**
محقق [illegible] جسارت و جرات مجتهد
[illegible] اهل [illegible] الرضوان الخلوص و اخلاص ضرب المثل اند و بکمال
ایمان و مدایح و مناقب ایشان [illegible] پروردگار عالم مملو و مشحون و انواع عطوفت در حق ایشان
از قرآن مجید بتکلف ثابت [illegible] منافق نامیدن نفاق ایشان را عین [illegible] های خود گردانیدن

چگونه از کسی صدور تواند یافت که بهره از اسلام داشته باشد چه جای مجتهد طینت تیره درونی
و سیاه باطنی باید که این بزرگان را منافق گوید و آیات قرآنی و احادیث رسول ربانی را پس پشت
اندازد هیهات هیهات مرض تعصب عیون او را سفید ساخته و اتباع عبد الله بن سبا لعین و پیروی
شیطان یعنی ابو نصر سید یت قلوب را سیاه کرده وَمَن يَتَّبِعِ الشَّيْطَانَ فَقَدْ خَسِرَ
خُسْرَانًا مُّبِينًا مدایح و مناقب مهاجرین و انصار و اهل بدر و بیعت الرضوان انچه بر
زبان معجز بیان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم نزد اکابر فریقین گذشته نه آنقدر
است که احصای آن توان کرد و در کتب دیگر باید که تفصیل وارد کرده ام درین اوراق
بعنوانیکه فی الجمله تجدد و تازگی دارد و دو سه امر وارد تسلیم بگوش دل باید شنید در کتب
معتمده فریقین خصوصاً امامیه مثل کتاب مجمع البیان و خلاصة المنهج و مانند آن مرویست
و اللفظ للاخیر در شأن نزول يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ
أَوْلِيَاءَ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بطریق خفا عزیمت مکه داشت ساره
کنیز ابی عمرو بن صیفی بن هشام که در مکه مغنیه و نایحه بود از مکه بمدینه آمد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم استفسار کرد که بجهت اسلام آوردن یا بجهت هجرت آمده گفت نه فرمود که بجهت چه
گفت نه بلکه آمده ام تا مرا طعام و لباس دهید و باز بمکه رجوع کنم رسول فرمود چه شد
اهل مکه طعام و لباس نه طلبیدی گفت بعد از واقعه بدر کسی بغنا و نوحه من میل نکرد و صله
بمن نداد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبد المطلب را گفت که وی را چیزی
دهید ایشان وی را جامه و دینار و زاد و راحله دادند پس نزدیک حاطب بن ابی بلتعه
آمد و از وی چیزی طلبید نامه نوشت باهل مکه باین مضمون که این نامه ایست از حاطب بن ابی
بلتعه بسوی اهل مکه بدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قصد شما دارد و سلاح را بخود
راست کنید و آماده قتال باشید نامه را بوی داد و ده دینار دیگر و بروایتی ده درم
باو عطا کرد و جامه در وی پوشانید و گفت این نامه را باهل مکه برسان ساره نامه را
بسته و در میان موی خود پنهان کرد و رو بمکه نهاد جبرئیل علیه السلام حضرت رسول را
ازین قصه خبر داد آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با طلحه و زبیر و عمار امر کرد که براه

بمکه متوجه شوید که در روضه خاخ زنی را یابید که نامه داشته باشد تا باهل مکه رساند و آن
نامه متضمن اعلام اهل مکه باشد از قصد ما بانجا بستانید و بیارید ایشان حسب
الامر عمل نموده سوار شدند و بان موضع رفتند و آن زن را آنجا یافتند و از و نامه
طلب کردند او انکار کرد پس او را و متاعش را بجستند نیافتند پس قصد رجوع کردند
امیر المؤمنین فرمود که بخدا سوگند که هرگز پیغمبر خدا دروغ نگفته و آنچه فرموده باخبار جبرئیل
امین بود پس شمشیر از غلاف برکشید و نزد وی رفت و گفت مرا می‌شناسی [illegible]
نامه ندهی گردنت بزنم زن ترسید و گفت زنهار یا ابن ابیطالب
آن نامه را بتو بسپارم پس موی سر خود بگشود و نامه را از آنجا بیرون آورد و بآنحضرت
داد حضرت آن نامه را نزد رسول خدا آورد مرویست که در روز فتح مکه همگنان را
امان داد الا چهار نفر و ساره از ایشان بود القصه رسول صلی الله علیه و آله وسلم
بر منبر رفت و خطبه بخواند و گفت کی از شما نامه باهل مکه نوشته تا ایشان را از قصد ما
آگاه کند اگر برخیزد و بان معترف شود فهو المراد و الا او را رسوا کنم دو نوبت اعاده
فرمود کسی جواب نداد نوبت سوم حاطب بن ابی بلتعه برخاست و گفت یا رسول
الله منم صاحب نامه و خدا دانا است که بعد از اسلام نفاق نورزیده ام و از دین
اسلام برگشته ام و مرا در آنجا قبیله و عشیرتی نیست تا حمایت من کنند بلکه آنجا غریب
افتاده ام خواستم تا ملاحظه آن کرده رعایت من کنند و خاطرجویی اهل من نمایند
و آنجا رویم و گرنه من از سر یقین میدانم که غضب خدا بر سر ایشان نازل خواهد شد
و این فایده با ایشان نخواهد داد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تصدیق او نموده عذر
قبول فرمود عمر بن الخطاب [illegible] ست و گفت یا رسول الله اجازت فرما تا گردن این
منافق را بزنم رسول فرمود [illegible] است و خدا تعالی بدریان را وعده مغفرت داد و ایشان را
بخطاب مستطاب اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم نوازش فرموده امید است که باب مغفرت
نامه سیاه او را بشوید [illegible] است که پیغمبر فرمود او را از مسجد بیرون کنید مردمان دست بر
سینه زده می انداختند او بازپس نظر میکرد و در رسول خدا نگاه میکرد شاید که بر وی رحم کند چون

رسید رسول فرمود که اورا باز گردانید پس آنحضرت او را توبه داد و حق تعالی
این آیت فرستاد انتهی بلفظه و لطف از همه آنکه در کتاب سلیم هلالی که بهتر از ان
کتابی نیست چنانچه خواهی دانست مرویست که خلیفه ثانی رضی الله عنه بعد از آنکه حال حاطب
از افشای راز دریافت عرض کرد که یا رسول الله اگر فرمائی گردنش بزنم حضرت خاتم المرسلین
ارشاد نمودند که ای عمر حق تعالی در باده اهل بدر نوازش خاص و کمال عنایت مبذول
فرموده که بعد از اشهاد ملائکه بتاکید و تحقیق افاده نمود که من ایشانرا بخشیدم و گناهان
ایشانرا آمرزیدم پس هرچه خواهند بکنند امید مغفرت برای حاطب بسیار قویست که از اهل بدر
است و حال نسخه سلیم هلالی باید که بعد از ان جناب مرتضوی پیرایه تالیف در بر پوشید
و سلیم آن کتاب را ... اربعه فرا گرفته یعنی هر گاه جناب مرتضوی و سلمان و ابوذر و
مقداد بر وی ... و در نسخه وارد کرده دایمه هدی واحد بعد واحد آن
کتاب را بتصدیق مدایح و انواع ستایشها ستوده اند چنانچه از بحار و کتب رجال ظاهر
است و در کتب دیگر این مضمون از علمای شیعه جا بجا بطوری وارد است که وهم متوهم و ظن
ظان را در ان مدخلی نتواند بود است حرفی از مناقب اهل بدر اما پاره از حال بیعت الرضوان
و تقربیش بدرگاه آفریدگار جهان پس بیکی از هزاران که از بیشمار باید شنید فتح الله
کاشانی در تفسیر خلاصة المنهج میگوید که از جابر رضی الله عنه مرویست که آنحضرت فرمود که
به دوزخ نرود یک کس از ان مومنان که در زیر شجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان
نام نهادند بجهت آنکه در حق ایشان فرمود لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ يُبَايِعُونَكَ
تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا
قَرِيبًا علمای امامیه در ینجا هم بجهت اثبات دشمنی بحرمها دارند اکثری از مقالات ایشان
مانند هفوات حجاج ... می نماید مگر بنا بر تکمیل تقریر و اتمام ... اظهار لاف و گزاف ایشان در
جواب ذوالفقار یعنی صولة حیدریه علی المجوس القدریه ایراد کرده ام اگر کسی را اشتیاق
باشد از انجا تفحص نماید و الحمد لله که درینمقام ضرورتی هم با یراد استیصال آن ابحاث
نیست زیرا که در اکثری از مقامات این کتاب کمال ایمان و خلوص و اخلاص اصحاب نبوت

رسانیده ام کما لا یخفی سبحان الله جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم چنان فرمایند که
بدوزخ نخواهد رفت احدی از مردم که مشرف به بیعت الرضوان شده اند و اهل بدر همه قطعا
جنتی هستند و خاتمه ایشان بخیر است و کمال عنایت ایزدی بحال ایشان متوجه است و از
احادیث مرضوی مستفاد میشود که مبایعان حدیبیه را که در بیعت الرضوان مشرف گشتند مقصود
شان ذات ایزدی و رضای خداوندی بود چنانچه صاحب ترجمه عیون اخبار الرضا اقرار بآن
کرده و مجتهد میشنوید که دعوی نفاق و غدر اهل بدر و رضوان عین مدعای شیعه است و اهل
بدر و بیعة الرضوان معاند خدا و مومنان میگردند از ینجا هم کفر ورزند
بثبوت میرسد نعوذ بالله من هفواته و اباطیله حق تعالی خود نص فرموده إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ
إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ و این ارشاد بدون خلوص و اخلاص ایشان [illegible] نیست و وجه
بیعت الرضوان اینست که حضرت عثمان ذی النورین را [illegible] سید الخافقین صلی الله
علیه و آله وسلم برای ادای پیام نزد کفار قریش بمکه فرستاده بود کفار او را محبوس کردند
و خبر قتل او شایع شد حضرت خاتم النبیین بغیظ و غضب در آمد برای انتقام او از تمامی اصحاب
بیعت گرفت اگر قول فقیر اعتبار ندارد اینک عبارت تفسیر [illegible] باید شنید در مقام
نیز آنچه در خلاصة المنهج است اکتفا میرود تا فائده [illegible] تمام از ان بهره وافر بردارند از ابن
عباس منقولست که چون حضرت بحدیبیه رسید ناقه او از رفتن باز ایستاد و هر چند او را میزدند
نمیرفت تا آنکه هم اتفاقاً اصحاب گفتند که این ناقه نافرمان است [illegible] و بحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که عادت این ناقه نیست که [illegible] لیکن خدای تعالی
قبل بود از رفتن مکه معظمه او را باز داشت و از رفتن منع کرد پس اینجا فرود آمده
کس نام او خراش بن امیه بود [illegible] سلام ایشان نماید که غرض آمدن حضرت باین [illegible]
زیارت است [illegible] و ایشان نزدن با فعال عمره چون خراش این پیغام را
با ایشان رسانید قریش [illegible] کردند و قصد کشتن او نمودند لیکن بعضی از ایشان گریخت و رسول
صلی الله علیه و آله وسلم از این قصه [illegible] ساخت آنحضرت عمر را گفت تو نیز بمکه رو و صورت
حال با ایشان رسان عمر گفت مرا در مکه ناصری نیست و از بنی عدی در انجا کسی نمانده

بجهت این از ایشان ترسانم و از قتل خود هراسانم اما چون عثمان خویشان در انجا دارد اولی آنست که او این پیغام را باو شان رساند تا خطای و ضرری واقع نشود آنحضرت عثمان را نزد ابو سفیان و اشراف قریش فرستاد چون نزدیک مکه رسید ابان بن سعد که از قبیله او بود باو ملاقات کرد و از اسپ خود فرود آمد و عثمان را سوار کرد و خود در عقب او نشست بمکه رسیدند و عثمان پیغام مذکور را بایشان مجدد ساخت ایشان گفتند که ما محمد را صلی الله علیه و آله وسلم نگذاریم که در مکه در آید و اگر تو میخواهی طواف کن و باز گرد او گفت من پیش از رسول طواف باز گرد مانع او شدند و وی را محبوس ساختند و آوازه قتل او در حدیبیه شایع شد حضرت اصحاب را در زیر درخت ثمره جمع ساخت و با ایشان تجدید بیعت نمود که با قریش قتال کنند و از حرب روگردان نشوند تا آنکه شهید شوند یا فتح نمایند پس بار دیگر همه باین وجه بیعت کردند مگر ابن قیس چنانکه گذشت و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست و پنج کس بودند الی اخر القصه و در این قصه انهم بکتب معتبره فریقین مرویست که وقت بیعت الرضوان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک خود را بر دست دیگر نهاد و فرمود که این از جانب عثمان است هرچند او بظاهر درین بیعت بجهت ادای رسالت شریک نیست مگر من از طرف او بیعت میکنم و بمقتضای خلوص او را شریک میگردانم انتهی محصل الحدیث بنا بر هم بر دانشمندی حضرات امامیه چنانچه از بحار و تراجم آن سمت وضوح دارد که درین مقام هم از کید تسویل نفس اماره باز نیامده صراحة گفتند که مقصود نبوی آن بود که وبال نکث این بیعت زیاده تر باشد ولیکن هر کس که ادنی بهره از انصاف داشته باشد خواهد دانست که اگر ذی النورین عداوت حضرت امیر و ذریت طاهره او میداشت و تخم نفاق در مزرعه سینه خود میکاشت چنانچه روایات بحار و کلینی و امثال آن دلالت بران دارد مقام آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از استماع قتلش خوشحال میگردید و اگر از خوف شیخین برملا نمی گفت باری بامالکان اربعه امامیه میفرمود که بشارت باد شما را که اگر عمر خود را ازین تهلکه باز داشت و جان بسلامت برد باری نبرادر او را که برسم رسالت فرستادم دیگری را از زوایای این مثلث متساوی الاضلاع برهم زدم و سر مار را بدست دشمن کوفتم

که بر کافر یک کشته شود سود اسلام این همه یک طرف بند اصحاب را جمع کردن و مجدداً از
اصحاب بیعت گرفتن و از استماع قتل عثمان اراده قتال با قریش مصمم ساختن بدون اسلام
ذی النورین نزد اهل انصاف نمی تواند شد کلیف که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
بوحی الهی [illegible] کلی دانسته باشد که دختر خود را بکافر ابکیاه و ولی سبب شبهه و تهمها بر وانش
ظاهر [illegible] ازبحار و دیگر تالیفات مجلسی مثل حیات القلوب پیدا و هویداست و در آخر
این بیعت [illegible] مجلسی مذکور و غیره خواهی دانست انشاء الله تعالی و افسوس که کسی از مقبولین
لسانی ما نمیگفت که این قدر بعد از استماع این خبر بر خلاف اراده اول نقض افعال عمره
بجا آرند و طواف و سعی نمایند و با احدی از قریش تعرضی نرسانند اصحاب را زیر شجره جمع
کردن و از هر یک بیعت بر موت گرفتن چه معنی داشته باشد [illegible] عثمان خون بضعه
حضرت رقیه بکمال شد اید او گشته مقام افسوس است که این [illegible] بر اراده هنده
از [illegible] هم سر بر [illegible] در باره این نوع [illegible] واقع شود مستحقین را جهای قطعی برای
[illegible] ابد [illegible] بهم میرسد معلوم نیست که انجام این کار با کجا کشد اول حضرت را کی
روا بود که با محبوبه حبیبی کافر نکاح دختر خود تجویز فرمایند و قد قال الله تعالی وَلَا تُنْكِحُوا
الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ
إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ و آن هم بدین عنوان که یکی را
بعد دیگری تا آنکه مردم از این سبب ذی النورین تعبیر میکنند الی غیر ذلک من التقاریر
[illegible] خود کتاب بحار الانوار و حیات القلوب و دیگر کتب اینها دلالت بر آن دارد
[illegible] این مقبولین لسانی هم در بعضی از اوقات شریک شوری میشدند [illegible]
[illegible] در مهمات امور شرکت [illegible] و مانند آن در نمی گذشتند چنانچه در غزوه
[illegible] کتب مذکوره [illegible] واقع شد که خندق گرد لشکر کنند بلکه
خود هم در بیرون آوردن خاک و بالا [illegible] از خاک شریک کردند بهمین عنوان این امور را
هم [illegible] می نمودند افسوس که مقبولین لسانی شیعه هم دریغ ورزیدند تا آنکه اصحاب
[illegible] بحرب نزاید الوصف دست یافته شده و نوبت بدان کشید که بر مهمات

ثالثاً و علی

برادر و سائر شده حقوق اهلبیت را غصب کردند و جناب مرتضوی را از قرابت
سروری باز داشتند نعوذ بالله من ذلک **عجب از عقاید امامیه** که بزاران هزار حدیث
از ائمه اطهار روایت میکنند که هر که مذهب شیعه را اختیار کند و بران قرار گیرد حقیقة رفع
القلم میشود و بالیقین بجنت فردوس داخل خواهد شد و هرگز بجهنم نخواهد رفت و خطاب
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم برای هر فرد ایشان از بارگاه صمدیت ارشاد
می نمایند و بعد از وقوع متعه و در ساختن تمتع با ممتوعه چه قدر ذخیره های ثواب آماده میگردد
که در چند مرة نوبت از کجا بکجا میرسد کما اشتهر اسرارا و هرگاه لفظ اعملوا ما شئتم در شان
چهار صد از صحابه کرام که از جان و مال در راه خدا دریغ نکردند و بخطاب اتبعوه فی ساعة
العسرة بنص قرآنی شدند و در بدر حاضر گشتند و در کتب معتبر می بینند و از انسان اهل
حق میشوند از عقب شان نی مدد میبردند و در گیاهای گردن را قوی از دم جنگ جدال می برداشتند
و آسمان و زمین میساختند الغرض آن رسالت چنانکه قبل ازین باشارتی رفته موجود است که با نصد
حدیث مطابق و مخالف مذکور دران وارد کرده و لوازم و عوارض آن ایراد نموده ام و در کتاب
قدیم یعنی جواب ذوالفقار اینهم باثبات رسانیده ام که نجات شخص موقوف بران نیست
که تا آخر عمر اعمال نیک بجا آرد اگر یک عمل او مقبول افتاد ناجی میشود فکیف که اصحاب کرام
عمر خود در صحبت و رفاقت مصطفوی بسر کرده باشند و بطاعت و اطاعت خدا و رسول
مستعد بودند بالجمله هر که قرآن مجید را می بیند و مناقب اصحاب بالخصوص مهاجرین و انصار
مشار بدر و بیعت الرضوان شب و روز مشاهده میکند چگونه بخرافات امامیه مایل تواند شد
و مذهب شیعه اختیار تواند کرد و اصحاب رسالتمآب را بد تواند گفت مثنای که در وقع انصاف
و شما سنت که کتاب الله را محرف اعتقاد میکنند که بظاهر از زبان تعظیم و توقیر بجا آرند و
مثنای دیگر میل اینها با شقیا بود از اهل نفاق است که بر آثار اقدام شان میروند و زمام
اختیار خویش بدست اینها در علوم دینیه می سپارند و اینها را وسائط میانه خویش و حضرات
ائمه هدی قرار میدهند و حال آنکه اینها در حقیقت آن قدر عداوت این بزرگان میداشتند
که نواصب هم از اعمال نفاق شان خجل بوده اند نعوذ بالله من شرور مکایدهم و سوء عقایدهم

و در کتاب مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة که در بحار مجلسی نیز بعنوان ترجمه
آن سمت ذکر یافته قال السید علی بن طاوس فی کتاب کشف المحجة فیما اوصی الی ابنه انظر الی
کتاب مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة المنسوب الی مولانا الصادق علیه السلام انتهی بلفظه
مخفی مراد [illegible] قاضی نور الله شوشتری و قدمای او چنان بوضوح می انجامد که اکابر عرفا
و اکمل اصحاب [illegible] تشیع راسخ دم و ثابت قدم بودند این کتاب را از جناب امام موصوف
نقل می نمایند و در [illegible] در فضایل اصحاب و اجتناب از طعن و ملام در حق ایشان
موجود است تلخیص آن در فارسی باین عبارت میرسد که آدمی را باید که تقصیر [illegible] از دست
ندهد و [illegible] عوض آن دست نیارد و ظاهر را بخفی مبدل نگرداند و از انجا که مرتبه تحقیق
عظیم است [illegible] ان اتقیکم زیاده تر است و درباره احاد الناس این امر از گناهان
کبیره است پس [illegible] اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حجم [illegible] گناه خواهد بود
[illegible] درباره [illegible] باید که قولوا للناس حسنا درباره اصحاب رسالتماب
[illegible] آن تعالی [illegible] نصرت مشغول بودند و شرف و منزلت نزد انجناب
داشتند و حق تعالی زبان پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بفضایل و مدایح ایشان گویا
گردانید چه گمان توانی کرد لیکن اعتقاد نیک درباره ایشان از ضروریات است و بذکر
فضایل ایشان رطب اللسان باید بود و از محالات [illegible] تشنیع اهل بدعت که اعدای
اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم احتراز باید نمود که باعث نفاق خفی در قلب می شود
و اکرام [illegible] برادران [illegible] باید و اگر فضل و بزرگی بعضی از صحابه مشتبه گردد و اند
دران وقوع یابد باید که آنرا بخدا تفویض نماید که عالم غیب و شهادت است [illegible]
گفت که خدایا من دوست آن [illegible] دارا دوست داری و رسول تو دوست [illegible]
کو تو او را دشمن داری [illegible] از این چیزی مگو که ترا تکلیف آن نداده اند
انتهی ملخصا و صاحب جامع الاسرار که از مشاهیر علمای امامیه است در باب
اصحاب این حدیث آورده که [illegible] خیر و [illegible] است که در حق ایشان زبان
[illegible] نباید [illegible] رعایت حقوق ایشان [illegible] عبارت سراسر هدایت [illegible]

جامع الاخبار که از کتب معتمده شیعه است و مؤلفش احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
جمع کرده اینست قال النبی صلعم من سبنی فاقتلوه و من سب اصحابی فاجلدوه یعنی پیغمبر صلعم
فرمود کسیکه مرا بد گوید پس بکشید او را و کسیکه بد گوید اصحاب مرا پس دره زنید او را
و شیخ المشایخ که صدوق امامیه و فرد کامل این مذهب علی الاطلاق است
در کتاب عیون اخبار الرضا و باقر مجلسی در کتاب الفتن از مجلدات بحار الانوار آورده
که از امام رضا علیه السلام سوال کردند که آیا رسول صلی الله علیه و آله وسلم در مناقب اصحاب خود
فرموده است که ایشان در هدایت و رهنمائی مانند ستارگان آسمانند هر کدام که از ایشان
اقتدا کنید راه راست خواهید یافت و نیز پرسیدند که حضرت رسالت در باب رعایت
حقوق اصحاب فرموده است انه که برای محبت و پاسداری حق اصحاب تعرض نکنید و در حق ایشان بد گمان
مشوید امام رضا هر دو [illegible] از جمله صحاح احادیث شمرد و گفت مراد ازین اصحاب آن بزرگانند
که تغیر و تبدل از ایشان صدور نیافته و در حیات و ممات شریف یک طور بوده اند یعنی
جمیع اصحاب این مرتبه ندارند که اقتدای شان باعث اهتدا باشد و رعایت حقوق و حسن ظن او
ضرور افتد و صاحب کتاب جامع الاسرار این حدیث را بدین الفاظ می آرد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم فرمود انا کالشمس و علی کالقمر و اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم والحمد لله که
اگر بنظر انصاف و غور و تامل نمائی بوضوح انجامد که مذهب اهل حق همین است آنچه امام
ارشاد نمود زیرا که ایشان کلیة اقتدای هر صحابی را باعث نجات نمیدانند آیا نمی بینی
که مالک بن نویره و امثال او را با وجودیکه اسلام آورده و چند بار صحبت شریف را
[illegible] متغیرین و مبدلین میدانند و بعد از تحقیق و تنقید صراحة میگویند که او و اتباع و اشیاع
او [illegible] گردیده بودند اما احتمال اینمعنی که لازمین صحبت شریف و حوادیین آنحضرت اند
متغیرین و مبدلین بوده اند پس رکیک و سخیف است که صبیان و مجانین بران می خندند و اهل خرد
بران میگریند زیرا که برین تقدیر نقصان فیض صحبت لازم می آید که اخص الخواص حضرت پیغمبر
که دست بدامن رفاقت زدند و جان و مال خود را برای صحبت آنجناب ترک نمودند ضایع
و مرتد و بیدین باشند نعوذ بالله من ذلک چون بحال نفیر [illegible] بزبان اقرار داده اند که جمیع [illegible]

اعراب که گاه گاه بزیارت شریف مشرف میشدند مثل مالک بن نویره وغیرا
اعتقاد بوده اند لازم آید که معاذ الله ملازمت صحبت باعث این نفاق و ارتداد بود که در چار پنج هزار
[illegible] برتند که اقرار بآن ار دغیر از یکدو کس یوتیره سابق باقی نماند و در حقیقت کار از ندرت
و شد [illegible] گذشت حاشا جنابه عن ذلک ثم حاشا جنابه عن ذلک و ایضا بتقدیر مذکور
می پرسیم که [illegible] تغیر و تبدیل در دین ارتداد شرعی مراد است یا اعم ازان در صورت اول باید
که ایشان [illegible] چنانچه صرح فی الکافی بخلافه و همه کس واجب القتل باشند و نکاح شان باطل شود
و خلاف اینمعنی از متواترات اخبار بمعرض ثبوت رسیده و قد ثبت فی محله ان بطلان اللازم
موجب بطلان الملزوم و هم برین تقدیر مناقب این بزرگان که پاره از ان در مقام
خلاف واقع میشود و بعد که تناقض پدید می آید نعوذ بالله من ذلک [illegible] و [illegible]
باور توان کرد که اصحاب کرام معاذ الله مرتد باشند و اهل ارتداد [illegible] شریک بوده اند
اند و کار شان بپرآمد مصرع خفته را خفته کی کند بیدار [illegible]
و [illegible] عدم جهاد با خلفای ثلثه بر اصول این طائفه ارشاد نموده اند پیغمبر می توان فهمید که اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باقی بودند و کافر و مرتد نگردیده بودند الا لازم آید که رای جناب
[illegible] در باب جهاد با خلفا بسبب بودن [illegible] اول امامیه خطا باشد و نقیض هم روایات و
احادیث قبیل ازین گذشته کرد لا تغفل و بتقدیر ثانی مستلزم آنست که در حیات
شریف از اصحاب کرام عداوت و قتال و لی سر زده پس روایات مجلسی باثبات ارتداد
با قیده غزوه تبوک و همچنین دیگر شمتها بهتان و افترا باشد والحمد لله علی ذلک مع ذلک
مقبولین لسان امامیه از دست میروند زیرا که مصداق تبدل و تحول [illegible]
که در زمان نبوی رعایت حقوق آنجناب و ذریت طاهره او میکردند و بعد از ان [illegible]
[illegible] بالسنت خلیفه بلا فصل نمودند کما اشرنا الیه سابقا و لا اعتقاد معلوم نیست که اگر
[illegible] بموجب تغیر و تبدل باین سو جناب مرتضوی گردانند جواب شان چه خواهد بود تقریر
انکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در متواترات اخبار فرموده که یا علی تقیه مسبب هست
و فاطمه را انتقام بیابی باید کرد و سابقان را باید که خود را ذلیل نکند و جناب امیر باصول خود

شیعه مخالفت ایشان امور شود که فصل سابق البیان قیداوا بتدا که باقی ماند بخلاف اصحاب ثلثه
واتباع وانصار شان که درحقیقت بریک وتیره ماندند و این امر در نصیب ایشان افتاده و دلیل
غیرهم لیس تاویل امام مصرب با اهل حق نیرساند چنانچه علمای امامیه بآن تشبث میکنند لاعلی
التحقیق برای شیعه بمنزله سم قاتل است **وقصه شهادت رقیه بنت حضرت خیر البریه** طویل
وعریض است ولیکن پدر مجلسی خانه خراب که بالاجمال بعبارت فارسی در شرح من لایحضر
آورده بالاختصار باید شنید و از کذب و دروغ مفتریان عبرت تمام باید گرفت صدوق
کواذب در کتاب مذکور میگوید وسئل الصادق ع عن الجنازة یخرج معها بالنار فقال ان
ابنة رسول الله صلی الله علیه وآله اخرج بها لیلا ومعها مصابیح از امام صادق سوال کردند که آتش
با جنازه میتوان برد [illegible] که دختر حضرت سید المرسلین یعنی رقیه که عثمان اورا
شهید کرده بود [illegible] او را بیرون بردند و چراغها داشتند و کلینی در حدیث صحیح از امام
صادق روایت کرده است بروایتی طولانی که مجمل آن اینست که حضرت سید المرسلین
هدر کرد خون مغیره بن ابی العاص و عثمان او را در خانه خود جا داد و جبرئیل ع خبر آورد که مغیره
در خانه عثمان است تا آنکه حضرت رسول امیر المومنین را با جمعی فرستاد او را در بیرون
مدینه بجهنم فرستادند عثمان رقیه را بسیار زد و رقیه بخدمت حضرت خبر فرستاد که مرا کشت
بفریادم رس حضرت امیر المومنین را فرستاد که شمشیر بردارو برو و دختر پیغمبر را از آنجا
در آور حضرت شمشیر کشیده رفت رقیه را بخانه حضرت آورد چون حضرت را نظر برو
افتاد او میگریست حضرت نیز بسیار گریست و پشت و پهلوی خود را بحضرت نمود و حضرت
فرمود [illegible] ترا کشته خدا او را بکشد و بعد از سه روز برحمت الهی واصل شد پس حضرت
رسول حضرت فاطمه را با زنان مومنان فرستاد برو نماز گذاردند و او را دفن کردند و حضرت
چند مرتبه در آن واقعه لعنت کرد عثمان را و عمر بگفته ابوبکر فاطمه سیدة النساء را شهید کرد و هر ظلمی
که برا اهلبیت واقع شده در گردن این سه بود که اساس ظلم را بر اهلبیت ایشان گذاشتند
چنانکه احادیث متواتره برین مضمون وارد است، انتهی مختصرا و مخفی نماند که تا مدتی خار
این شیعه بدل همی خلید که هیچکسی از حمقا در عالم تواند بود که بخیالش بگذرد که رسول خدا صلی الله علیه

علیه وآله وسلم با وصف آیات ناطقه قرآنی که نکاح مؤمنه با غیر مؤمن صحیح نیست الی غیر
ذلک دختر خود را بنکاح عثمان دهد و چون عثمان او را بکشد دختری دیگر بعقد او خواهد فرماید
لیکن معاذ الله احاطه اصول رفضه هیچ استبعادی باقی نمی ماند اگر فقط روایتی از قصه مذکور
در [illegible] حیات القلوب ببینی استبعاد مذکور از هم باشد خلاصه آن در چند سطر اینست
که عثمان [illegible] نمود و چون دانست که مغیره را کشتند با زوجه خود سر گران کرد و گفت
که خبر تو کسی [illegible] پدر را خبر نداده رقیه گفت حاشا وکلا عثمان آنقدر چوبها بر وزد که مجروح شد
و چند بار [illegible] عاشقه بحضرت آورد و حال خود را شرح داد حضرت همین حکم بسویش میفرستاد
که شکایت شوهر مکن و فرمان او ببر چون کارش تمام شد علی مرتضی بحکم شریعت بر سر
رسید و رقیه را همراه آورد انتهی و این بدان [illegible] که چون [illegible] شهید کرد [illegible] حضرت
امیر دم نزد و [illegible] اراده [illegible] بارکش [illegible] بقتل [illegible] است [illegible] آنکه
بیقین پیوست که خونریزی [illegible] آید چنانچه صدوق هم [illegible] آورده الغرض
[illegible] معاذ الله [illegible] را [illegible] و او [illegible] دختر دیگر که
نفقت می تواند کرد [illegible] دختران دیگر [illegible] بر اصول [illegible] نمود
دیگری شده باشد [illegible] اصول [illegible] و طالب تصریح از اکابر شیعه
باشند [illegible] که رقیه در خانه عثمان بود و زینب
در [illegible] ابوالعاص عثمان [illegible] ابوالعاص فوت شد تا زینب را خواستگار
نمود و [illegible] عثمان را ذی النورین میگویند باز مجلسی [illegible]
را بعنوان [illegible] ذکر کرده و [illegible] که [illegible] حیا از چهره [illegible]
برداشته اند [illegible] فضل [illegible] علیه [illegible] و دیگر شیاطین [illegible]
خود ساخته [illegible] تکذیب [illegible] بعضی برانند که از دست عثمان کلثوم شهید شده نه رقیه و در
بعض [illegible] اند [illegible] راه تطبیق [illegible] و [illegible] را ادند و کلام ارد[illegible]
در رساله او [illegible] دارد [illegible] از دست عثمان شهید اعتقاد می کنند
و جماعتی [illegible] نفاق [illegible] انها [illegible] و میگویند که از صلب نبوی [illegible]

ما زسنها از بطن حضرت خدیجه کبری هم اعتقاد میکنند ولیکن با این همه شقاوت در اسلام
دعی ایشان کسی ازین سوفسطائیه لب انکار نکشاده پس ای عزیز با این همه قساوت که حرفی
به داستنی نبوت و رسالت و اولوالعزمی بر اصول دشمنان دین و اعدای اهلبیت طاهرین
باقی ماند نعوذ بالله از مذهبی که لوازم آن چنین باشد و الحمد لله که مجلسی در حیات القلوب بعد نقل
اخیر را اختلاف احادیث اعتقاد می نماید پس اعتراض بسبب فصل خبری که محکوم موصل است
دو بالا شد و رقعه را از جانب رسول ربانی و شیر یزدانی مقبولین لیکن محدثی با این نماید
بیم دشمن و ما میکشیم دوست ولیکن این قیاس که از مقاله اولی من قاس هم در که شده
دانی که لاانفصال عن الفعل عبارت از آن است پیوسته مجوز آنست که ... به بیان
سلمور ... که بر اصول ... ایشان صد و بیا فته استغفر الله ربی ... ذنب
اتوب الیه و ... اهل فراست عجیب نیست که ذکر واقعه مذکور در مطاعن ذی النورین از طرف
مقبولین رفقه بیشتر بود و پس بالیقین اول قاروره کسرت فی الاسلام فتدبر فی هذا المقام
و عنقریب در مقاله خامسه تفصیل خرافات اولین و آخرین قوم که متعلق بنکاح بنات مکرمات
و عقد ام کلثوم با فاروق وارد نموده همه را کالعهن المنفوش میگردانم و قدما و متاخرین این
را مبهوت و مجوج میکنم ان شاء الله ولی التوفیق **قوله** و قول به تشیع ابوحنیفه بنا بر قواعد تابعین
در حقیقت صورتی ندارد الخ **اقول** اگر مراد اینست که مجیب مصیب مدعی تشیع ابوحنیفه
فذلک بدیهی البطلان زیرا که در عبارت رساله بصارة العین چنانکه دیدی فقط علمای
خود است جائیکه گفته ام و دعوی نفاق شان با وجودیکه علمای امامیه گفته اند که
کوفی بودن ... دلیل تشیع است اگرچه ابوحنیفه کوفی باشد الخ فارجع البصر کرتین و اگر
مراد اینست که آنچه قاضی نورالله شوشتری در مجالس المومنین نوشته که کوفی الاصل بودن
دلیل تشیع است اگرچه ابوحنیفه کوفی باشد قول بتشیع ابوحنیفه است فذلک ایضا باطل زیرا که
مدعای قاضی نه اینست که ابوحنیفه شیعه بود والا تناقض در کلمات او که جا بجا در مجالس
المومنین بتسنن ابوحنیفه تصریح میکند لازم آید کما ستعرف عباراته ان شاء الله تعالی بلکه مقصود
کما لا یخفی علی المتفطن اینست که هر که اصلش از کوفه باشد او شیعه خواهد بود ازین ابوحنیفه

ازین حکم مستحق است که هم سنی است و هم کوفی و این مطلب بکمال تقصیر بر طلبه علم
مخفی نیست چه جای فضلا فضلا عن المجتهدین دیگر آنکه معلوم نیست که زیدی بو
حنیفه از کدام عبارت ملل و نحل فاضل شهرستانی فهمیده در مطاوی کتاب
مذکور [illegible] بعضی از عبارات او ظاهر نشد این عبارت بر آمد و کان ابو حنیفة علی بیعته و من جملة
شیعته [illegible] محمد بن عبد الله بن الحسن حتی رفع الامر الی المنصور فحبسه الابد حتی مات
فی الحبس [illegible] انما بایع محمد بن عبد الله الامام فی ایام المنصور و لما قتل محمد بالمدینة بقی
الامام ابو حنیفة علی تلک البیعة یعتقد موالاة اهل البیت فرفع حاله الی المنصور فتم علیه ما تم
انتهی بلفظه یعنی بودن امام موصوف بمعنی [illegible] قول با خلافت
حضرت امیر [illegible] با وصف استرضاء [illegible] اشتراط
فاطمیت [illegible] امامت و خلافت بعد از جناب [illegible] الی غیر ذلک
ازین عبارت [illegible] مفاد عبارت مذکور است که ابو حنیفه
[illegible] خلافت متغلبین بوده [illegible] و محمد بن عبد الله بن
حسن [illegible] عظیم می فهمید این مستلزم آن نیست که آنچه زیدیه میگویند مذهب
ابو حنیفه همان بود [illegible] عبارت [illegible] در اثبات [illegible] یکی آنکه ابو حنیفه از
خلافت [illegible] متغلبین [illegible] این منصب را مدعی شدند و مستولی گشتند منحرف
بود [illegible] را ظالم و متغلب اعتقاد میکرد و می خواست که خلافت از وی مسلوب گردد
دوم آنکه [illegible] امام و مستحق این منصب عالی مقام میدانست و مؤید
عبارت لوامع صاحبقرانی که از تصانیف ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی [illegible]
و [illegible] است که ابو حنیفه منصور را [illegible] متغلب می فهمید که اگر او [illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible] قبول نمی [illegible] گفته که [illegible]
[illegible] عبارت میرزا [illegible] از [illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] متغلبین